کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

شمارهٔ ثبت کتاب ۸۵۸۰۵

کتاب مجموعه: الزواجر عن اقتراف الکبائر، و ینابیع

مؤلف الکبیر ابوالعباس بن عبد الله بن محمد حجر (الهیتمی)

مترجم

شمارهٔ قفسه ۷۰۱۵

خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۷۰۱۵۰

زدید شد
۱۳۸۲

مجموعه ۱ـ انوار المصابیح در تفسیر سورة الملک ۲ـ [illegible] البلاغة

[illegible] الدین عبد الرحمن محمد حسن [illegible] البلد

۲۴

[illegible]

[illegible] ... امام جمعه سلطان العلماء [illegible]

[illegible] این جلد کتاب را [illegible]

[illegible] خود [illegible]

[illegible] شرایط [illegible]

[illegible] حاجی [illegible]

۱۳۰۳

١

هو الموفق والمعین

کتاب انوار البصائر فی معرفة الکبائر

از کتب مؤلفه فخر المجتهدین وسلیل العلماء الراشدین

علم الاعلام وکهف الانام آقا اسد الله

ادام الله ظلاله علی مفارق

الانام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله مکفر صغائر الذنوب من عباده باجتنابهم عن کبائر المعاصی والصلوة والسلام علی سیدنا

ونبینا الشفیع المشفع لعصاة الامم یوم تزحف فیه بالاقدام والنواصی محمد المبعوث علی الاداني

والاقاصی وآله الطاهرین المعصومین الذین اعترف بفضلهم الطایع والعاصی **وبعد**

چنین گوید احقر خدام شریعت سید البشر واقل مسکین بجیل کلاب ائمه اثنی عشر بنده

خاکسار اسد الله ابن عبد الله بن محمد جعفر امنهم الله من الخوف یوم الفزع الاکبر که پس از

انجام یافتن اجزاء سته کانه کتاب تزکیة الاعمال در مواعظ کافیه شافیه از سلوک

در علم اخلاق وعبادات ومعاملات وترجمه وترتیب کتاب التوحید یعنی مجلد اول از کتب

پنجگانه شمس الظلام فی عقاید الاسلام ونگارش مجلد اول ینابیع البکاء در مقتل حضرت

سید الشهداء روحی وروح العالمین له الفداء جمعی از خلان الوفا واخوان الصفا که امارات

ایمان از جبین ایشان واضح ولایح بود در مقام تمنای تالیف وترتیب کتابی جامع ونافع

که مشتمل بر ذکر معاصی کبیره وتحقیق اصناف واقسام آن با شواهد ومؤیدات از آیات

واخبار ومناسبات دیگر باشد برآمدند ودرخواست کردند که ایام شهر الله الافضل شهر رمضان

المبارک این سال فرخنده فال که تاریخ هجرت نبویه بهزار ودویست ونود ودو رسید ١٢٩٢

اگر خدای توفیق مرحمت نماید وعمر یاور باشد سخن از کبائر اثام بر منبر آغاز کند وبدین رشته

سلسله موعظه را استحکام دارد این بنده نیز حسب مقتضای قواعد متقنه اجابت التماس

ایشان را انفع واصلح بحال عموم مستمعین مواعظ ونصایح دیده از آغاز روز مبارک

٢

عید میلاد کثیر الاسعاد حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین یعنی هفدهم

شهر ربیع الاول از تاریخ مذکور با نیت خالص وعزم جازم بجمع وتالیف وتحریر وتصنیف

این کتاب اقدام نمود بهمان طرز کتب سابقه ولی خطبه مجلد اوایل مجالس را با شرح معاصی

منقسمه در آخر هر مجلس از آن موقوف داشت وجهت دیگر مشتغلات قوم که ابواب وفصول

در اقضا مقرر داشته اند مطالب متفرقه آن را مرقوم نمود ومصائب مناسبه هر مقامی را

بمحض اشاره اکتفا کرده وذکر مفصل آن را حواله بملاحظه کتب مقاتل سابقه وپس از ذکر

مطالب معاصی خاتمه کتاب را در بیان توبه قرار داده واین کتاب سراپا ثواب را

انوار البصائر فی معرفة الکبائر نام نهاد واز خدای جهان امیدوار است که

نگارش این کتاب را نیز مانند کتب سابقه وسیله رفع درجات ومحو سیئات وتضعیف

حسنات این بنده واسلاف واخیار این خاکسار وحشر با ائمه الاطهار کرده امید

وناظرین ومستمعین مطالب آن را بمنافع دنیویه واخرویه رساند انه علی ما یشاء قدیر وبه

بالاجابة جدیر **وقبل از** شروع در مقصود محض کوتاهی که اکثر در مجلس حال ودیگر

کتاب تزکیة الاعمال در جزء ثانی در ابواب جهاد نفس مختصری از ذکر کبائر وذنوب مسطور

آمده وبسیاری از مطالب آن در تضاعیف مجالس اجزاء ثلثه آن کتاب نگارش یافته

شده ولکن در اینجا بطرز واسلوب جدید مرتب المجلد را در یک رشته تحریر خواهیم کرد والکتاب

اجمع وانفع بالشکر **فنقول** ومن الله الاعانة والتایید **قال**

الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم ومبرم خطابه العظیم اعوذ بالله من الشیطان

الرجیم ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وندخلکم مدخلا کریما **و**

قال جل جلاله فی صفة المؤمنین **و**الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش

واذا ما غضبوا هم یغفرون **وقال** عز من قائل الذین یجتنبون کبائر الاثم والفواحش

الا اللمم ان ربک واسع المغفرة الآیه وغرض ما از آنچه کتاب بدان عنوان کرده میشود ایه

تحقیق آنست پس اول بطور ترجمه اللفظ ترجمه معانی آیات مذکوره را بیان ودر مقصود تحقیق فقرات

متعلقه بآن بعد ایتر بیشتر مینماید ظاهر آیه مبارکه اینست که حق تعالی میفرماید که بر بندگان من

اگر اجتناب کنید کبائر آن گناهان را که نهی کرده شده اید از آن در میگذریم از شما بدیهای

شما را وبعده برالقاب بشما از فضل وکرم خود ودر میآوریم شما را در بهشت در آوردنی نیکو

المجلس الاول

مجلس اول

بانیکه شمارا مغفرت و رحمت خود متعالی منیع و محل رفیع کرامات خواهیم فرمود پس این آیه شریفه چنانچه بحسب منطوق دلیل است براینکه محض اجتناب از کبایر باعث عفو از صغایر است اگرچه توبه هم واقع نشود همچنین بحسب مفهوم دلیل است براینکه اگر اجتناب از کبایر نکنید گناهان شمارا محو نمیکنیم و شمارا داخل بهشت نمی‌نمائیم پس خدای تعالی محض رحمت بر این امت مرحومه رسول خدا صلی الله علیه و آله که ابلیس لعین بیش از سایر امم ماضیه در کمین گرفتار کردن ایشان بحبال و اشراک معاصی و آثام است اجتناب از کبایر کبیره را باعث تکفیر و محو تمامت سیئات دیگر از ایشان گردانیده و امتثال این حکم محکم را موجب دخول در بهشت عنبرسرشت فرموده و ملاحظه کنید که بچه نوع مهربانی و رأفت خدای تعالی با شما تکلم میکند ای بندگان عاصی و بچه صنف از اصناف الطاف شمارا از تغافل بالی خود باز میدارد و نه تنها ارتکاب کبایر موجب عدم مغفرت و حرمان از دخول جنت است بلکه در بعضی اخبار معتبره وارد گشته که ارتکاب کبایر مومن را از حلیه ایمان عاری و عاطل میگرداند چنانچه از عبدالله بن سنان مرویست که گفت از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه پرسیدم که مردی که مرتکب کبیره از کبایر میشود و میمیرد آیا ارتکابش او را از اسلام بیرون میبرد و اگر او را عذاب کنند عذابش مثل عذاب مشرکان و بت پرستان ابدی خواهد بود یا مدت آن انقطاع خواهد یافت آنحضرت فرمودند هرکه مرتکب شود کبیره از کبایر را و آنرا حلال داند بیرون میبرد او را از ربقه اسلام و عذاب میکنند او را شدیدترین عذابها و اگر معترف باشد باینکه آن گناه که کرده است حرامست و برآن بمیرد او را از ایمان بیرون میبرد و از اسلام بیرون نمیبرد و عذابش سبکتر از عذاب آن مرد اول خواهد بود و این محمول است بر خروج از بعضی مراتب ایمان چون ایمان مراتب مختلفه دارد و بجهة اینکه در اخبار بسیار وارد است که ارتکاب فلان معصیت و فلان گناه شخص عاصی را از ایمان خارج میگرداند لازم آمد که در این مقام شطری از تحقیق معنی ایمان و مراتب آن باز نمائیم تا مومنان را بصیرتی تمام حاصل آید و دریابند که خروج از ایمان در امثال این خبر چه معنی دارد و مقصود از آن چه چیز است بعد از آن بر سر سخن خود برگردیم بعون الله تعالی پس میگوئیم بدانکه علما اختلاف کرده اند در حقیقت معنی ایمان بهشت قول اول اینکه ایمان عبارتست از تصدیق قلبی

حدیث

بیان معنی ایمان و مراتب آن

بیان معنی ایمان و درجات و مراتب آن و اخبار در این باب

بتوحید و نبوت و معاد و این مذهب جمهور اشاعره است دویم آنکه عبارتست از تصدیق لسانی باین سه چیز و این مذهب کرامیه است سیم آنکه عبارتست از هر دو تصدیق یعنی قلبی و لسانی باین امور سه گانه و این مذهب حنفیه است و اکثر علماء امامیه نیز این مذهب را اختیار کرده اند بعلاوه تصدیق قلبی و لسانی بعدل الهی و امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین چهارم اضافه اعمال است باین دو تصدیق و این مذهب جمهور معتزله و خوارج است و بعضی از علمای ما نیز این مذهب را اختیار کرده اند پنجم آنکه عبارتست از معرفة الله سبحانه و تعالی بتنهائی و این مذهب جهم بن صفوانست ششم آنکه عبارتست از معرفة الله سبحانه و تعالی بعلاوه معرفت ما جاء به الرسول و این مذهب بعضی از فقهای عامه است هفتم آنکه عبارتست از طاعات مفترضه از افعال و تروک دون النوافل و این مذهب جبائیه است هشتم آنکه عبارتست از طاعات کلها چه فرائض و چه نوافل و این مذهب بعضی از علماء جمهور است ولکن آنچه از تتبع اخبار عترت اخیار ظاهر میشود اینست که ایمان مراتب و درجات معین دارد و اقتصار میکنیم بر ذکر دو حدیث مشهور بالعبارة روی شیخنا الکلینی رحمه الله عنه عن عبدالعزیز القراطیسی انه قال قال ابوعبدالله علیه السلام یا عبدالعزیز ان الایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة بعد مرقاة فلا یقولن صاحب الاثنین لصاحب الواحد لست علی شیء حتی ینتهی الی العاشرة فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک فاذا رایت من هو اسفل منک بدرجة فارفعه الیک برفق و لا تحملن علیه ما لا یطیق فتکسره فان من کسر مومنا فعلیه جبره و فی حدیث آخر رواه عن الصادق ع قال ان من المسلمین من له سهم من الایمان و منهم من له سهمان و منهم من له ثلثة اسهم و منهم من له اربعة اسهم و منهم من له خمسة اسهم و منهم من له ستة اسهم و منهم من له سبعة اسهم و منهم من له ثمانیة اسهم فلا ینبغی ان یحمل صاحب السهم علی ما علیه صاحب السهمین و لا صاحب السهمین علی ما علیه صاحب الثلاثة و لا صاحب الثلثة علی ما علیه صاحب الاربعة و لا صاحب الاربعة علی ما علیه صاحب الخمسة و لا صاحب الخمسة علی ما علیه صاحب الستة و لا صاحب الستة علی ما علیه صاحب السبعة و لا صاحب السبعة علی ما علیه صاحب الثمانیة پس معلوم شد از این دو حدیث شریف که ایمان را سهام و درجات عدیده میباشد و آن بمنزله

مجلس اول

روشن است که پایه بپایه بر آن باید صعود واقع شود پس آنکه صاحب دو درجه و دو سهم
از درجات و سهام ایمان است نگوید با آنکه دارای یک درجه و سهم است که تو را از ایمان
بهره و حظی نیست بلکه برفق و مدارا او را اکبیم خود برساند و بدرجه خود صعود دهد زیرا که
صاحب یک درجه از ایمان نتواند که در بدو کار مانند کسی گردد که خداوند دو درجه است الا
مگر بتدریج و حسن سلوک و مدارا و خداوند آن دو درجه با او **پس** حضرت صادق
علیه السلام مثلی از برای زراره در این باب فرمودند و حاصل آن اینکه مردی مسلم را همسایه
نصرانی بود وی را باسلام دعوت کرد نصرانی مسئول او را اجابت نمود اسلام آورد وقت سحر
آن مسلمان بدر خانه همسایه خود آمد و در بکوفت و او را گفت که برخیز و وضو بعمل بیاور
و جامهای خود را بپوش تا بمسجد شویم و نماز گذاریم آن شخص نصرانی برخاست و با هم بمسجد
شدند و نماز بسیاری گذاردند تا فجر ظاهر شد پس از آن نماز فجر را نیز با او بسر
ادا کردند مرد نصرانی برخاست که بمنزل خود رود مسلم وی را گفت بکجا میروی روز کوتاه است
و اندک وقتی بظهر باقی است باش تا نماز ظهر را نیز با نافله آن بگذاریم آن مرد بدبخت
کهنه بود عمل نمود و اراده مراجعت کرد مرد مسلمان او را نگه داشت تا اینکه نماز عصر را
نیز با نافله و آداب آن بگذاشتند و همچنین صلوتین مغرب و عشا را برآن دستور
ادا کردند پس از آن هر یک بمکان خود برگشتند سحر روز دیگر آن مسلم بدر خانه آن مرد
نصرانی آمد و او را گفت برخیز تا بعمل سابق مشغول شویم نصرانی گفت ای برادر از برای
این دین که تو میگوئی و این عبادات که تو میطلبی از من هستی مردی دیگر طلب کن
که فراغت بال او از من بیشتر باشد من مردی عیالمندم و باید بتحصیل معاش از برای
ایشان قیام کنم **پس** حضرت فرمودند که آن مسلم مرد نصرانی را در چیزی داخل نمود که در
واقع خروج او بود از آن چیز **و اخبار** دیگر در این باب بسیار است **و لهذا**
ممکن است گفتن اینکه مراتب کفر نیز متفاوت است زیرا که در مراتب ایمان واقع است
که مؤمن هرگاه در درجه عاشره ایمان باشد که منتهی درجات است و ساقط شود از
آن درجه بمرتبه تا یوجب الترقی الیها داخل در مرتبه اولی از مراتب کفر خواهد گردید و هکذا
الکلام فی البواقی **پس** بنابر این تحقیق ممکن است که نزاع لفظی باشد و گفته شود که
اختلاف اقوال نیز راجع باختلاف درجات است و اینکه هر یک از اقوال ثمانیه مرقومه

حکایت مسلم و نصرانی

متکلم

بیان تشبیه ایمان در تفاوت درجات و تزاید و تناقص

عبارت است از درجه از درجات ایمان **و در بعضی** از احادیث تشبیه فرموده است
ایمان را بشخصی که مشتمل باشد بر جمیع ما فی البدن من الاعضاء و الجوارح و المرئیات و المخفیات
و ظاهر است که این اعضا متفاوت هستند زیرا که بعضی از آنها قوام این شخص باو است و وجود
او بوجود آن بسته است مثل سر و قلب و بازاء اینها از ایمان تصدیق قلبی و اقرار لسانی
و بعضی دیگر از آنها جلب منافع و دفع مضار این شخص باو است نه اصل وجودش مثل دست
و پا و امثال اینها و بازاء اینها از ایمان فعل واجبات و ترک محرمات است و بعضی از
آنها مدخلیت در حسن صورت آن شخص دارد مثل ابرو و مژه و چشم و امثال اینها و بازاء
اینها فعل مستحبات و ترک مکروهات است **و در خبر دیگر** تزاید و تناقص ایمان را
تشبیه فرموده است از انقصانات آب که هر قدر قنات را علاوه کنند آب زیادتر شود
و هر قدر پاک نمایند آب صاف تر گردد و اگر نکنند آب نقصان بهم رساند هم چنین
هر قدر فعل طاعات و عبادات علاوه شود ایمان زیاد ترقی کرده و هر قدر قلب و سایر
جوارح از معاصی و آثام پاکیزه تر باشد ایمان صافی تر و کامل تر میشود تا بمرتبه مقام
لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا **و لمحض کلام در این مقام با ذکر عبارات آنکه**
ایمان یک ایمانیست که بکار دنیا تنها می آید یعنی باعث حفظ خون و مال شخص میشود
و آن مرادف اسلام است که تصدیق لسانی تنها باشد و احکام شرعیه مسلم از طهارت
و وجوب تغسیل و تکفین و صلوة و دفن در مقابر مسلمین بر او جاری میشود مادام که علم
حاصل نشود بر اختلاف اعتقاد قلبی او با اقرار لسانی **و لهذا** جایز بلکه واجبست صلوة
میت بر اشخاصی که مباشر کبیره دائم مشغول بوده اند در ترک عبادات واجبه میبوده اند اگر
ترک ایشان از در مخالفه با آنکه مشتمل است صلوة میت بر عبارت اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا
زیرا که مراد بخیر در این مقام اقرار بتوحید و نبوت و امامت و معاد است بشرط عدم علم
بر اختلاف اعتقاد قلبی آن میت با تصدیق لسانی او نه اینکه مراد بخیر و ورع از معصیت
و ظاهر الصلاح بودن باشد چنانچه سید اجل افخم نعمة الله الجزایری قدس سره وجه بان نقل شده
وجوب اجماعی است وجوب صلوة لا بد حمل کرده است بر اینکه احتمال توبه قایم است شاید
در نزدیکی حلول موت میانه خدا و خود توبه کرده باشد آن شخص مرتکب کبیره و تارک
عبادات واجبه تا هنگام حلول موت و ما قال التائب من الذنب کمن لا ذنب له شده باشد

تشبیه ایمان بشخص تام الاعضاء و الجوارح

تشبیه ایمان در تزاید و تناقص بجبال آب

تشبیه ایمان باینکه کار دنیا می آید

واین مذهب ضعیف است ولازم می آید که در فساق بین الفسق لعیاذ هم قرآن حکم بفسق
کرده‌اند واما نادره غفر است مال لو شهدت جماعة شارب الخمر لما صلیت علیه
وانه لمات رجل من الصحابة مدیونا وحضر النبی جنازته ما صلی علیه حتی ضمن دینه امیر المؤمنین ع
مع وجوب الصلوة علیهما اجماعا علینا فلان صاحب الشرع یجوز له السیاسات فی الاقوال
والافعال للارتداع بخلاف الائمة هم باحراق بیوت جماعة ما حضروا الجماعة وبالجمله
این ایمان که تصدیق لسانی تنها باشد ثمره آن مختص باحکام دنیویه است ودر
آخرت هیچ بکار نمی آید اگر اعتقاد قلب با آن موافق نباشد بلکه باجماع صاحبش مخلد
در جهنم است وکتاب وسنت هم بدین ناطق ودیگر ایمانی است که بکار آخرت هم
می آید واین مراتب ودرجات متعدده دارد وپست ترین مرتبه از مراتب آن اینست که
منضم شود بتصدیق لسانی تصدیق قلبی او واین مرتبه فساق مؤمنین است وفایده آن در آخرت
آنست که باجماع اهل این مرتبه مخلد در جهنم نیستند بلکه آخر در بهشت ساکن می شوند واما
اصل دخول در جهنم پس مختلف فیه است بسبب اختلاف اخبار واکثر اخبار دلالت برین
دارد که اگر بی توبه بمیرند در برزخ معذب می شوند واگر عذاب برزخ کفایت در گناهان
او نکند در آخرت بعد از شدائد وطول حساب بشفاعت پیغمبر واهل بیت او از دخول
جهنم نجات می یابند واگر گناهان بطوری است که قابل شفاعت نباشند داخل جهنم
می شوند لکن بعد نجات می یابند واین مرتبه نیز مراتب مختلفه دارد بحسب درجات معرفت
خدا وپیغمبر وائمه ومعاد وبحسب مراتب تصدیق ویقین وبالاتر از این مرتبه آنست که
منضم شود بهر دو تصدیق ترک گناهان کبیره که بمعنی نادر آن است واتیان بواجباتی که ترک
آنها نیز کبیره است مثل نماز وروزه وحج ونحو که ان شاء الله بیان هر یک مفصلا بیاید
واین مرتبه مقصود است از اخباری که وارد شده در باب بعضی از معاصی کبیره که فعل آن کفر است
وبعضی از واجبات که ترک آن کفر است یعنی خروج است از این مرتبه از ایمان وبالاتر
از این مرتبه آنست که منضم شود بهر دو تصدیق ترک گناهان کبیره وصغیره هر دو وفعل واجبات
مطلقا چه ترک آنها کبیره باشد وچه نباشد واین مرتبه مقصود است از اخبار بسیار که دلالت
می کند بر آنکه هرگاه شخص مرتکب معصیتی شد با او والبحی کرد روح ایمان از او خارج می شود
یعنی از این مرتبه ایمان بیرون می رود وبالاتر از این مرتبه آنست که منضم شود بایشان مرتبه

بیان مراتب ایمانی که بکار آخرت می آید

ایمان

ایمان مستحبات وترک مکروهات واین مرتبه مقصود است از اخباری که دلالت می کند
بر آنکه هر کس ایمان بخدای آورده باید تنها نخوابد وتنها نخورد وامثال ذلک واین مرتبه
ایمان را هر که داشته باشد باید چنین باشد واین سه مرتبه نیز مراتب مختلفه دارند بحسب
مراتب کیفیات عبادات وریاضات ومجاهدات وثمرهٔ این مراتب ارتفاع درجات
در بهشت واختلاف در مقامات قرب خداوندی است وبالاتر از این جمله که مذکور شد
آنست که منضم شود بایشان همه اعراض عما سوی الله وتوجه واقبال بعالم ملکوت وصرف جمیع
اوقات واحوال وافعال بحضرت خداوند متعال جل جلاله وعظم سلطانه واین است
مقصود از حدیث معروف همام که حضرت امیر علیه السلام از انواع او بیان ایمان فرمود
واو تاب شنیدن نیاورد وغش کرد وبر این مرتبه منزلت است ترک اولای انبیا
علیهم السلام که آنرا ذنب شمرده اند وگناه دانسته اند وتوبه از آن می نموده اند ودلیل
بر این مطلب فقراتی است که از معصومین عترت علیهم السلام مرویست پس اشتغال بمباحات بلکه
منافی این مرتبه است بلکه حسنات این مرتبه سیئات شمرده می کردند چنانچه حسنات
الابرار سیئات المقربین واین مرتبه از ایمان مرتبه ایست که شخص چون باین مرتبه رسید
هرچه خدای تعالی در مقام بندگی واطاعت بخواهد از او بجای آورد بلکه آنچه دارد از جان
ومال واولاد وعیال همه را در راه خدا می دهد وتمامت وجود در محبت حق فانی است
ولازمه چنان شخص افتاده که خداوند عالمیان هم با او عطا کند از مراتب ومقامات فوق
الغایات والنهایات هرچه آن شخص بخواهد بلکه آنچه در حیز امکان گنجد که خدای با فاضل
معرفت بارگاه خود کرامت فرماید با وجه داد پس اگر بنظر دقیق خواهی به بینی که
دارای این مقامات کدام فرقه اند از عباد مکرمین خدای تدبر کن در حالات سرور انبیا
محمد مصطفی وسید اوصیا علی مرتضی والمعصومین الطاهرین من آل طه صلی الله علیهم اجمعین تا بشناسی
خداوندان این مرتبه چه اند وترک وچه را خصوصا اگر ملاحظه کنی حالات کریمه حضرت
امام السعدا وسید الشهدا خامس آل العبا روحی وروح العالمین له الفداء را بر توضیح معلوم
گردد که آنحضرت در مقام عبودیت واطاعت الهی وکمال سربازی وجان فشانی در
راه رضای او چه کرده وخدای تعالی نیز تا چه درجه مراتب جلالت وعظمت آنحضرت را که
بپیشگاه قدس خویش ارتفاع داده بلکه تا از عرصهٔ این میدان وقافلهٔ سالار این کاروان

حضرت حسین مظلوم علیه السلام است و از این مرتبه کشف می‌شود سر مقامات عالیهٔ آن
امام معصوم مظلوم از شفاعت گناهکاران امت بنحوی که از اخبار مستنبط است که هزار
صف از امت رسول خدا در محشر تشنه می‌شود و هفتصد صف از آن بشفاعت خامس آل عبا
مورد رحمت الهی و مستغرق نعم نامتناهی می‌شوند و اینکه قطره از اشک چشم باکی در مصیبت
آن مظلوم چه قدر ثوابها بر آن مترتب است که معقول در آن حیران است بدانگونه که اخبار
در این باب فزون از تعداد است بلکه مقام و رتبه جانفشانی آنحضرت از این مرتبه و صد هزار
مرتبه از این بالاتر است بنحوی که اوهام و افکار بحری از امواج آن احاطه نکرده و نمی‌توانیم
گفت که جانفشانیهای جوانان عترت هاشمیه علیهم السلام و التحیة در راه خدای و یاری
آنحضرت نیز فوق مراتب متصور است بلکه می‌توانیم گفت که مقام جانفشانی اصحاب سعادت
مآب آنسرور خاصه دوستان ایشان مثل بریر همدانی و حبیب ابن مظاهر و مسلم ابن عوسجه
و عابس بن شبیب و نظایر ایشان از آن برتر است که بوصف در آید بلکه مقام یاری و
مددکاری زنان اصحاب انجناب را از روی قوت یقین و ایمان انشاء الله بالاتر است که احصا
توان کرد مثل مادر وهب و زوجه مسلم ابن عوسجه که فرزندان خود را کفن پوشیده بمیدان
فرستادند بلکه خود با دشمنان جهاد کردند با آنکه جهاد بر زنان حرام است و بیان
این جمله در مقتل صغیر خود که ینابیع البکا نام دارد در مجلد اولش نموده‌ایم هر یک از این مطالب بر
میزان مذکور نمود اللهم العن قتلة الحسین و عترته و اصحابه علیهم السلام و ضاعف العذاب علی اعدائهم

نور فی بیان معرفة الذنوب و اصنافها

مجلس الثانی

مذکور شد که ارتکاب کبائر مؤمنان را از ایمان بیرون می‌کند و دانسته شد که مراد از این فقره
در حدیث سابق که نگاشته شد و دیگر از اخبار حدیث و فهمیده شد علی الاجمال معنی ایمان
و اقسام و مراتب و سهام و درجات آن اکنون بهمان مطلب که آغاز سخن از آن کرده
بودیم رجوع کردیم پس صدوق رحمه الله در رساله الاخبار باسناد خود از حسن بن زیاد عطار
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود خدای تعالی مؤمنان را بعمل صالح مؤمن خوانده
و بحسب ایمان موسوم نموده و آنکس را که مرتکب کبائر و آن گناهان که خدا وعده آتش دوزخ
بعقوبت آن داده کرده و مغفرت داشته که مؤمن باشد مؤمن نخوانده در قرآن و در اخبار و مانند

ایشان را

ایشان را مؤمن نمی‌خوانیم قبل از ارتکاب کبائر **و در** کتاب صفات الشیعه باسناد خود از
فضل بن شاذان از حضرت ثامن الائمه و ضامن الامة ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود من اقر
بالتوحید و نفی التشبیه الی ان قال و اقر بالرجعة بالیقین و اجتنب الکبائر فهو مؤمن حقا
و من شیعتنا اهل البیت **و این** دو حدیث نیز از نظایر حدیث سابق است در خروج
شخص با ارتکاب کبائر از ایمان بآن معنی که مرقوم شد **و در بعض** اخبار
اجتناب از کبائر را در مرتبه قرین شناختن امام معصوم قرار داده‌اند چنانچه در کافی باسناد
از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر قول خدای تعالی و من یؤت
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا فرموده حکمت شناختن امام است و اجتناب کبائر **پس**
معلوم گشت از تدبر آیات و اخبار که بر هر مؤمن واجب است معرفت ذنوب و معاصی خاصه کبائر
از آن تا اجتناب نماید از آن کبائر بلکه از همه ذنوب و معاصی چنانچه از اخبار وارده وجوب
اجتناب از همه ظاهر می‌شود و این خود محل انکار و ریب نیست که معرفت تمام ذنوب واجب است و همچنین
اجتناب از جمله آنها واجب زیرا که تا شخص معرفت تمامت ذنوب نداشته باشد چگونه
اقسام آن را تمیز داند و صغائر آن را از کبائر امتیاز دهد که شرط اجتناب بعمل آید
و از این گذشته معرفت توبه از آنها واجب است چنانکه انشاء الله تعالی در خاتمه این کتاب مذکور
خواهد شد **و اما الکنون** شرح معرفت ذنوب و معاصی و اقسام آن را باز می‌نمائیم
پس بیان اجتناب از جمله را نیز بعرض می‌رسانیم **پس می‌گوئیم** بتوفیق کردگار و ید
رسول و عترت اطهار آن بزرگوار که امام ابو حامد الغزالی سامحه الله بغفرانه در کتاب توبه از
ربع منجیات احیاء علوم الدین این مطلب را بطریق بسط بیان نموده و ما حاصل بیان او را
که زوائد از آن اسقاط شده در این مقام بر می‌نگاریم که ذنب عبارت است از هر چه مخالف امر
خدای تعالی جل جلاله باشد از ترک یا فعل و هر گاه بخواهیم تفصیل این را بگوئیم باید شرح تکلیفات
را از اول تا آخر مسطور داریم و این موجب تطویل کتاب می‌شود و مجلدات عدیده کافی این مطلب
نخواهد بود و لکن بجامع و ضوابط اقسام و اصناف آن اشاره خواهیم نمود چنانکه صاحب کتاب
احیاء نموده و بعضی دیگر از علماء تعیین کرده‌اند تا بصیرت و خبرت طالبان را یقین افزوده شود
پس در ذکر اقسام ذنوب و معاصی بالاضافه الی صفات العبد گفته‌اند و هو الاول
مجملا گفته می‌شود که باید دانست ایضا که از انواع انسان اخلاق و اوصاف بسیار و هست بسیار هم

شرح معرفت ذنوب و معاصی و اقسام آن

ذنوب باقسامها بحجة وجوه ٤

شرحش در کتاب عجایب القلب مبین شده و این موضع از برای ذکر آن گنجایش ندارد و ذکر آن موقوف است تالیف کتب اخلاقیه اشو ولکن مختصر است شارات ذنوب در چهار صفت **اول** ربوبیت **دویم** شیطانیه **سیم** بهیمیه **چهارم** سبعیه ؛ و توضیح و تقریر این بیان آنکه انسان از اخلاط مختلفه سرشته شده پس اقتضای هریک از اخلاط در وجود مجموعه اثری دیگر است از آثار چنانکه شکر و سرکه و زعفران در سکنجبین اثر هریک بخلاف اقتضای اثر دیگر خواهد بود **اما آنچه** مقتضی نوع است صفات ربوبیت از جمله آنها کبر است و فخر است و جباریت و حب مدح و ثنا و عزت و توانگری و حب دوام زندگانی و طلب سروری و علو امر بر ماسوای خود تا آن درجه که گویا میخواهد بکلمه انا ربکم الاعلی متکلم شود چنانکه گفتند و کردند بعضی از جباران اولین و متمردین سابقین و معدودی از طغاة امت سید المرسلین ص و می گشتند در عالم معنی بسیاری از فرق و ایاب دول و از این صفت جمله از کبائر ذنوب منشعب میشود که خلق از آن غافل اند و آنرا ذنب و معصیت نمی شمارند و حال آنکه از جمله مهلکات عظیمه می باشند که اکثر معاصی از آنها متولد می شود و از آثار این صفت هر که نخواهد که بمیرد یا مغلوب شود یا فقیر گردد و خوار شود یا محکوم دیگری باشد یا از اجمیل منت دهند اگرچه جاهل نیز باشد و پیوسته طالب استیلا و استیلاء و غلبه و تسلط و کردن کشی از دیعه تواضع و عبودیت است و مایل است که در هر کار و هر حکم و هر مطلب و هر علم استبداد و انفراد مخصوص او باشد و از جمله خود صفات است که خدای جهان را نشاید و دیگری را و از هر یک از اینها که گفتیم معاصی عظیمه ناشی میشود که از هر کدام اثام کثیره بوجود خیزد **و آنچه** صفات شیطانیه از آن هویدا میشود از جمله آنها حسد است و بغی و حیله و خداع و امر بفساد و مکر و غش و نفاق و دعوت بسوی بدعت و ضلالت و امثال اینها که از هر یک از اینها اخلاق و صفات چند پدید میگردد که هر صفتی معصیت بزرگی است از معاصی **و آنچه** صفات بهیمیه از آن ناشی میشود از جمله آنها شره است و حرص بر قضای شهوت بطن و فرج و منشعب میگردد از این جمله زنا و لواطه و سرقه و اکل مال ایتام و شرب مسکرات و طلب مال دنیا و جمع حطام از برای ولوع در شهوات و از این جمله نیز معاصی معین پدید میگردد که هر یک موجب آثاری از حکمت الهی و موجب غضب و سخط حضرت خداوند است **و آنچه** صفات سبعیه از آن تولید می یابد غضب است و حقد و تهجم بر

بر مردمان بضرب و شتم و قتل و استهلاک نفوس و اموال و متفرع میشود از این صفات جمله از ذنوب و معاصی **و از** بطون این چهار صفت تدریج حاصل است در فطرت پس نخست صفت بهیمیت غالب می شود بعد از آن صفت سبعیه و از اجتماع این دو صفت شیطانیه غالب می گردد پس استعمال عقل در خداع و مکر و حیله و بالاخره صفت ربوبیت غلبه پیدا میکند که عبارت از فخر و عز و علو و طلب کبریا و قصد استیلا و استعلا بر جمیع خلق باشد پس این جمله که مذکور شد امهات و منابع و مصادر جمیع ذنوب و معاصی می باشند و ذنوب از این منابع بجوارح منفجر میگردد چنانکه آب از دریا بسوی انهار جریان می یابد **پس** بعضی از آن در قلب است خاصه مثل کفر و بدعت و نفاق و اضمار بدیها از برای مردمان **و** بعضی دیگر از آن در چشم است خاصه و بعضی دیگر در گوش و بعضی دیگر در زبان و بعضی دیگر در بطن و فرج و بعضی دیگر بر دستها و دو پا و بعضی دیگر بر جمیع بدن و حاجت بذکر تفصیل هر یک نیست بجهت وضوح آن این یک نوع ضمنی است از انواع تقسیم اقسام و اصناف ذنوب که گفته شد **و دیگر** از انواع تقسیم آنکه ذنوب بر دو قسم است **یکی** بین العبد و بین الله **دویم** آنچه متعلق بحقوق عباد است پس آنچه متعلق بعبد است خاصه ترک صلوة و صوم و واجبات خاصه بدو می باشد و آنچه متعلق بحقوق عباد می باشد مثل ترک زکوة است و قتل نفس و غصب اموال و شتم اعراض و هرچه تناول شود از حق غیر علی الاطلاق پس امر در آنچه متعلق بحقوق عباد است شدیدتر است و عفو و غفران در آنچه بین العبد و بین الله می باشد نزدیکتر و امید وارتر **و در** خبر وارد است که الدواوین ثلثة دیوان یغفر و دیوان لایغفر و دیوان لایترک فالدیوان الذی یغفر ذنوب العباد بینهم و بین الله تعالی و اما الدیوان الذی لایغفر فالشرک بالله تعالی و اما الدیوان الذی لایترک فمظالم العباد یعنی این دیوان که متروک نمی گردد تلافی ظلم خدای تعالی مطالبه خواهد کرد از صاحبان آن لکن بیچوجه از وجوه و سببی از اسباب حکم بعفو از آن صادر نشود **و دیگر** از انواع تقسیم قسمت ذنوب است بکبائر و صغائر و اختلاف علما و ارباب دانش از مردمان در این معنی بسیار شده و سخنان فراوان گفته اند چون ملک بر این می باشند که نه صغیره در بیان است و نه کبیره بلکه هرچه مخالفت ابتداء از آن متصور شود کبیره است و این قول است ضعیف و مخالف با ظاهر آیات و اخبار و در این باب نیز اقوال چند مرقوم میگردد

نوع دیگر از تقسیم ذنوب
نوع دیگر

نوع دیگر تقسیم ذنوب دیگر و بیان صغائر و کبائر

ولى مطرز ديگر كه اوضح از طرق سابق باشد پس گفته مى شود كه تقسيم گناهان بر كبيره و صغيره بين الخاصة والعامة مشهور است و اغلب شيخ طبرسى ره و بعضى از علما گفته اند كه گناهان همه كبيره اند زيرا كه همه شريك اند در مخالفت امر و مناهى نهى و صغيره و كبيره كه بر گناه اطلاق ميشود باعتبار نسبت بما فوق و ما تحت آنست مثل تقبيل اجنبيه كه صغيره است و لى نسبت بزنا و كبيره است نسبت بنظر بشهوت و اين قول را نسبت بشيخ مفيد و ابو الصلاح و ابو البراج و ابن ادريس رضوان الله عليهم نيز داده اند و بسيار بعيد است و منافى است با آيات و اخبار بسيار كه وارد شده و لكن حق آنست كه گناه بر دو قسم است يكى كبيره است كه ارتكاب آن بدون توبه آدمى را از عدالت بيرون مى برد و مستحق عقوبت الهى ميكرداند بلكه از بعضى از مراتب و درجات ايمان نيز خارج مى نمايد چنانكه دانستى و ديگرى صغيره است كه بدون اصرار بر آن از عدالت بيرون نمى رود و شخص اگر از گناهان كبيره اجتناب نمايد ارتكاب ان صغيره بمقتضاى آيه مباركه مذكوره در عنوان مجلس اول مغفور ميشود است و اما در تعيين كبائر در اخبار و اقوال علما اختلاف بسيار است بعضى تعيين را بتحديد كرده اند و بعضى بى تحديد و بعضى از اصل تعيين نكرده اند و گفته اند كه مبهم و مجمل است آنا جماعت اولى بر مختلف شده اند بچند قول بعضى گفته اند كه كبيره هر گناهى است كه حق تعالى در قرآن مجيد صريحا وعيد آتش جهنم بارتكاب آن فرموده و بعضى گفته اند كه هر گناهى است كه حق تعالى در قرآن صريحا وعيد عذاب و عقاب بر آن نموده باشد اگرچه بلفظ نار و جهنم نباشد و بعضى گفته اند كه هر گناهى است كه وعيد عذاب بر آن شده باشد تصريحا و تلويحا و اشارة و كناية و بعضى گفته اند هر گناهى است كه در شريعت وعيد شديد بر آن شده باشد چه در قرآن و چه در اخبار و بعضى گفته اند هر گناهى است كه مثل آن مشعر بر قلت اعتناى فاعل آن باشد بر اين گناه و بعضى گفته اند هر گناهى است كه در شريعت حدى از براى آن مقرر باشد و بعضى گفته اند هر گناهى است كه بدليل قطعى حرمت آن ثابت باشد مثل محكم كتاب و سنت متواتره و اجماع محقق و اما جماعت ثانيه پس مختلف شده اند بچند قول اول آنكه در چهارده عدد آن تعيين نموده اند و اين قول بعضى از علماى عامه است دويم آنكه در هفت قرار داده اند و در اين باب علماى خاصه و عامه هر دو روايات كثيره دارند سيم آنكه گفته اند كبائر نه است و اين قول را نيز بعضى

از

در بيان اختلاف در تحديد و تعيين كبائر و عدد آن

از علماى عامه منسوب عبد الله ابن عمرو عكرمه روايت كرده اند چهارم آنكه ده و ايات يازده بودن آن را هم از بعضى از علماى عامه نقل كرده اند پنجم آنكه محمد ابن ابى طالب المكى عدد آن را در هفده معين داشته كما نقله الغزالى ششم آنكه گفته اند نوزده است و اين را نيز مسندا عن انس بن مالك الصحابى روايت كرده اند هفتم آنكه گفته اند بيست است و بعضى بيست و هفت و بعضى سى و چهار دانسته اند و بعضى چهل و بعضى هفتاد و بعضى هشتاد و بعضى گفته اند كه بمقصد نزديك تر است از هفتاد و بر هر يك از اين اقوال علماى طرفين از خاصه و عامه احاديث و اخبار آورده اند بجهت اثبات براهين و دلايل بصدق و صواب سخنان خود و عبد الله بن مسعود المعتزلى الصحابى ره گفته كه گناهانى كه از اول سورة النساء تا رسيدن بآيه مباركه ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه الآية تحديد شده همه كباير اند اما بر عدم تحديد و تعيين هم حديث مشهور رسول خدا صلعم مروى از كتاب كنز الفوائد كراجكى ره دليل است كه فرموده حق تعالى شش چيز را در شش چيز پنهان كرده رضاى خود را و سخط خود را در معصيت او و ولى خود را در خلق او و پس خواز نشمارد احدى از شما چيزى از طاعات را و استخفاف بآن روا ندارد زيرا كه او نميدانى در رضاى الهى در كدام يك از آنها مى باشد و قليل نشمارد و سهل گمان نكند چيزى از معاصى را زيرا كه او نميداند سخط الهى در كدام يك از آنها خواهد بود و طعنه نزند و سخريه نكند يكى از شما بديگرى از خلق خدا زيرا كه نميداند ولى خدا در ميان ايشان كدام است و دعا بمعنى اجابت و ديگر آن الله اخفى ستة فى ستة مذكور است و محققين اكابر گفته اند كه خداى كبائر معصيت خود را در ميان تمام معاصى مخفى نمود چنانكه ليلة القدر را در ميان ليالى و اسم اعظم را در ميان همه اسماء و ساعت استجابت دعا را در ميان ساعات روز جمعه و ساعات ثلث آخر از هر شب و ولى خاص خود را ميان تمام بندگان خود را و حكمت اين جمله واضح است مؤلف گويد اظهر در نزد احقر آنست كه كبيره بر معناى لغوى و عرفى خود باقى است و حقيقت شرعيه آن ثابت نيست و معناى گناه كبيره گناه بزرگ است لكن چون معناى بزرگى گناه بزرگى سخط و غضب خداوند است بر آن و اين جمله را غير معصوم كى ميتواند دانست لهذا بايد تشخيص آن از اخبار اهل البيت عليهم السلام بشود و اخبار از اهل البيت بعضى از جمع مركب فى حيث المجموع برابر آنست كه صريحا عدد گناهان كبيره بجهل مى رسد و ان شاء الله تعالى در اين كتاب بيان او بسيارى از آنها خواهد شد موافق

در طاعت او

در بيان تعيين و تحديد كبائر و اختلاف در آن

اقوال اختلاف در عدد

روایات مبتنی ان اهمل الذکر و ساعد التوفیق و ما بعد از آنکه بذکر شواهد
کتاب علی التفصیل بپردازیم منتهی از مطالب لازمه را در باب المقدمه می نگاریم اکنون
باید دانست که گناهان صغیره نیز بچند چیز کبیره می شوند اول آنکه عالمی که مردم
مثل او را تعجب بدانند و بیرون او امر و نواهی و اقوال و افعال او کنند در امور و بنیه ترک
آن صغیره کرده کما قال الحدیث ان علیه وزرها و وزر من عمل بها الی یوم القیمة و ایضا
در حدیث وارد است که یغفر للجاهل سبعون ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد و این
بجهة آنست که جاهل خود تنها هلاک می گردد و عالم هم خود هلاک خواهد شد و
هم آنان که بیرون او می کنند و آنانکه بیرون بیرون او می نمایند و هکذا الی طول الازمان
دویم بار ادامه آن معصیت و اصرار آنست که گناه صغیره را مکرر بعمل آورد خواه مداومت
بر آن کند خواه از یک نوع از صغائر یا جنس صغائر را بسیار مرتکب شود اگرچه از یک نوع نباشد
و انیطلب مذنب ذائب والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذکروا الله فاستغفروا
لذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون صریح است و در
اخبار نیز از حضرت رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم مرویست که فرمود لا کبیرة مع
که از شخص صادر شود امید عفو و غفران در آن بیشتر است از صغیره که بر آن مداومت نمایند
و مثل آن مثل قطرات آبیست که بر سنگ سخت واقع شود پس اثر کند در آن و اگر آن قدر
از آب را یکدفعه بر سنگ بریزند تاثیر نکند و تکرار گناه هم همین طور در قلب تاثیر می کند و آنرا
سیاه می گرداند و دیگر در کتاب وسائل باسناد از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام
مرویست که فرمود لا و الله لا یقبل الله شیئا من طاعته علی الاصرار علی شیء من معاصیه و دیگر
باسناد از سکونی از آنحضرت مرویست که فرمود قال رسول الله من علامات الشقاء جمود العین
و قسوة القلب و شدة الحرص فی طلب الدنیا و الاصرار علی الذنب و دیگر باسناد
از جابر از حضرت امام ابی جعفر الباقر صلوات الله علیه روایت کرده در تفسیر قول خدا تعالی و لم
یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون که فرموده الاصرار ان یذنب الذنب فلا یستغفر الله و لا یحدث
نفسه بالتوبة فذلک الاصرار و اخبار دیگر در این باب نیز در کتب اصحاب بسیار است و نیز
آنحضرت رسول خدا در باب اصرار بر معاصی و عظم تاثیر آن در قلب تلویحا این حدیث را
روایت کرده اند که خیر الاعمال ادومها و از آن تعلق دارد این حدیث چنین ظاهر می شود که شر الاعمال

ادومها

بیان کبایر کبیره شدن صغایر

اول آنکه صغیره کبیره می گردد عالمی مرتکب شود

دویم بیان ان الاصرار معصیت

ادومها و آن فعل زیرا که اشیاء باضداد خود شناخته می شوند پس تعلیل از سیئات چون
بآن مداومت واقع شود بزرگ می گردد تا بجائی که در قلب وقعی می شود و نقش در آن ثابت
و کهنه شود است که کمتر اتفاق افتاده هجوم نفس در گناه کبیره بغتةً بدون سوابق و لواحق
از جمله صغائر و نادر است که زانی زنا کند بغتة بدون مقدمات و مراوده و مقدمات و مجلس
قاتل بکشد کسی را بدون عداوت و خصومت سابقه پس هر کبیره را صغیره
سابقه و لاحقه در دو طرف واقع است و اگر متصور شود کبیره که بغتة اتفاق افتد
و بعد از آن در تمام عمر معاوده واقع نشود بسا میشود که امید عفو در آن بیشتر باشد که آنانکه
مدت عمر خود را در آن بسر برد و مواظبت آن کرده مؤلف گوید که بیان علاج این علت
بیوجه عقوق اسرار بوده است در باب توبه در خاتمه این کتاب انشاء الله تعالی مذکور شود
و این مطلب ناتمام نماند چون هر چیزی در محل و موقع خود ملاحظه و وقع دیگر دارد که در غیر موقع
متصور نشود سیم با استصغار عبد و ننگ خود را صغیره کبیره خواهد شد زیرا که عبد
هر قدر گناه خود را بزرگ شمارد در نزد خدا آن گناه صغیره خواهد گشت و هر قدر محقر و صغیر
داند آن گناه را در نزد خداوند بزرگ خواهد گردید زیرا که استعظام ذنوب از نفور قلب
واقع میشود و از مکروه داشتن آن گناه ناشی می گردد و این نفور و کراهیت مانع است از شدن
تأثر معصیت بقلب و استصغار ذنوب از الفت کردن بآن پدید می آید و همین الفت موجب
شدت تأثیر در قلب می شود و قلب اصل امید است که تنویر آن بطاعات مطلوب
است و تسوید آن بسیئات محذور و لهذا مواخذه نمی شود بانچه غفلةً جاری می گردد زیرا
قلب از آن متأثر نمی گردد و در اخبار نبویه واقع است که المؤمن یری ذنبه کالجبل
فوقه یخاف ان یقع علیه والمنافق یری ذنبه کذباب مر علی انفه فاطاره و قال الذنب الذی
لا یغفر قول العبد لیت کل ذنب عمله مثل هذا و هم چنین باین مضمون در کافی حدیثی
از زید شحام از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود بپرهیزید از محقرات ذنوب زیرا
که آن آمرزیده نمی شود راوی عرض کرد که محقرات ذنوب کدام است فرمود آنست که شخص مرتکب
گناهی کند و گوید خوشا بحال من اگر غیر از این مرا گناهی نبودی و در کتاب وسائل باسناد از
سماعه مرویست که گفت شنیدم از حضرت ابی الحسن الکاظم علیه الصلوة و السلام که فرمود بسیار شمار
بسیاری خیر را و کم شمارید قلیل از گناه را زیرا که گناهان کم چون فراهم آیند جمع شوند بسیار

الصغیره

بیان استصغار الذنب

ملی النفیر

خواهند شد و بترسید از خدای در پنهانی تا باشید از نفس خود منصف شوید و نیز در
وسائل بإسنادش از حضرت صادق ع روایت که فرمود رسول خدا ص در زمینی از اسفار خود
بزمینی که از درختان و نباتات خالی بود فرود آمد پس اصحاب را فرمود هیزم بیاورید
عرض کردند یا رسول الله ما در زمینی بی درخت و نباتات فرود آمده‌ایم هیزم از کجا برای ما
بهم خواهد رسید فرمود هر یک از شما بروید و بقدر توانائی خود بیاورید ایشان حاضر
کردند و هر یک متدرج قلیل آوردند تا آنکه هیزم بسیاری در خدمت آنحضرت جمع شد
پس فرمود همین طریق گناهان جمع خواهد شد انشاء الله فرمود ایاکم والمحقرات من الذنوب فان
لکل شیء طالبا الا وان طالبها یکتب ما قدموا و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین و
در کتاب نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت که فرمود اشد الذنوب
ما استهان به صاحبه و نیز فرموده اشد الذنوب ما استخف به صاحبه و حضرت
رسول ص فرموده لا تنظروا الی صغر الذنب ولکن انظروا الی ما اجترأتم و از بعض کلمات جناب
ادریس القوفی رحمه الله عنه است در ختم موعظه طویله مذکوره در تزکیة الاعمال که بباشد که
خدای اندک طاعتی از تو بپذیرد و تمام را بسبب آن در سلک سعدا داخل کند و بباشد که
بکمتر معصیتی بر تو خشم کرده و در دیوان اشقیا ثبت فرماید از گناهان خورد بپرهیز و از جرایم اندک
بگریز بجهة آنکه خورد و بزرگ گناه هر دو یکیست و مثل آن مثل آتش است که یکپاره از آن
سوزنده است و یکجرقه هم از آن سوزنده و همه را آتش خوانند و معاصی را تا سلسله دان
که حلقه‌های آن بهم مرتبط کردیده چون از یکی اعراض نکردی بدیگری افتی و پیوسته از یکی دور
بجذب دیگر خواهی افتاد که هرگز از مهالک آن خلاص نکردی پس او نیز زنهار
اگر خواهی در سلک خلاص یافتگان در آئی از تمامت معاصی چه کبائر و چه صغائر اجتناب را واجب
شماری کبائر طاعات خود را بسیر و صغائر معاصی خود را کثیر دان و در صدد صغیره نکوش
که این گناه سهل است کاش همه گناهان من چنین بود و نگوئی که خدای که اندک اکرمست
از من در گذرد پس این تهاون و استخفاف تو بصغائر ذنوب بعین کبائر است و کافی است
آنچه گفته شد در این مقام چهارم گناه صغیره کبیره می‌گردد با اظهار آن چنانچه بعضی از جهال
معاصی خود را در نزد مردمان اظهار می‌کنند و می‌گویند چیزی که خدا می‌داند از خلق چرا پنهان
باید کرد و حال آنکه نمی‌دانند که اظهار مخالفت خداوند اگرچه در صغیره باشد کبیره است چه آنکه

چهارم از اسباب کبیره شدن صغیره اظهار آنست

اینچنین

اینچنین مستلزم هتک ستر الهیست که خدا بر او انداخته و آن هم بالحتم زیاده و نیز
مستلزم هرزگی و عدم مبالات و غیرت ساتر است در این گناه پس این دو گناه نیز منضم باین گناه می‌شود
و هر گناه باعث عمل او نیز یکی از اینها می‌شد چهار گناه می‌شود و اگر دو از ایشان شد
پنج گناه می‌شود و هکذا چنانچه از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام مرویست که
فرمود حضرت رسول خدا ص فرموده که هر کس که حسنه از او صادر شود و آن را مخفی دارد آن
حسنه برابری با هفتاد حسنه می‌نماید و کسی که سیئه کند و آن را فاش سازد خدا تعالی او را مخذول
میگرداند و کسی که سیئه را مستور دارد آمرزیده می‌شود و نیز در حدیث وارد شده که جمیع
مردم محل مغفرت خداوند می‌شوند مگر اشخاصی که معصیت خدا را فاش کنند بدرستیکه ایشان می
خوابند بر گناهی که ستر کرده خداوند او را بر آن و صبح می‌کنند در حالتی که پاره می‌کنند پرده
خدا را بر خود و نقل می‌کنند گناه خود را از برای دیگران و ذلک لان من صفاته ستر القبیح
و فی الدعاء المأثور یا من اظهر الجمیل و ستر القبیح یا من لم یؤاخذ بالجریرة ولم یهتک الستر آه
پس اظهار معصیت کفران است از برای نعمت ستر الهی و از سخنان اکابر
علما است که لا تعتب ذنبا کان ولابد فلا ترغب غیرک فیه فتعذب ذنبین و لذلک قال
الله تعالی المنافقون والمنافقات بعضهم من بعض یأمرون بالمنکر وینهون عن المعروف و
نیز از کلمات ایشان است که گفته‌اند ما انتهک المرء من اخیه حرمة اعظم من ان یساعده
علی معصیته ثم یهونها علیه پنجم از اسباب کبیره شدن صغیره سرور و فرح است
و اظهار شادمانی و مفاخرت بارتکاب آن و خوشحالی با آن از جهة تمکن در آن بسبب نعمت
و غفلت از اینکه هرچند تمکن از انواع فاعل آن موجب شقاوت خواهد بود پس هر چه حلاوت
صغیره در قلب فاعل بیشتر باشد بزرگی و قوت اثر آن در قلب بیشتر خواهد بود چنانکه
بعضی از جهال با نهایت خوشحالی می‌گویند دیدی چگونه فلان کس را خجل کردم و حقوق
فلان وی را نمودم یا دیدی با وجه کردم تا آنکه دیدی فلان کس را که اظهار زهد و ورع می‌کرد
چگونه بمعصیت مبتلا کردم یا فلان کس را چه طور دیگر انداختم و چه گونه بدیهای فلان شخص را
منتشر کردم و آشکار نمودم و چه تلبیسی با فلان بکار بردم و چه نوع فلان مرد را فریب دادم
یا چه نوع فلان را زهر و سب کردم و کشتم و امثال اینها که در میان مردم این روزگار
شیوع عظیم دارد و غافلند که اینچنین موجب خشم خداست و در حدیث صادق علیه السلام است

پنجم سرور و فرح در ارتکاب گناهان

و بیان حال جهان کسی که فخر و مباهات می‌کند بمعصیت و مسرور می‌گردد بآن و چشم
آن دارد که او را بآن مدح کنند و ستایش نمایند از این خبر ظاهر و دلیل عجب او را
از این حدیث باهر است که فرموده اند یکی از معصومین علیهم السلام که ان الانسان لیشیع فی السماء		فی الارض
بعض ما صنع فاذا صنع خیراً صنع سجّه فی السماء مثله حتی تطلع الملائکة علی طاعته فطیبوا له النفوة
الی الله سبحانه وتعالی واذا صنع شراً فی الارض امر الله سبحانه ان یرفع علی ذلک الشیء ستراً حتی لا یراه
الملائکة وهذا معنی یا من اظهر الجمیل وستر القبیح هذا ما فی السماء واما ما فی الارض پس معلوم شد که
روایت هم از آل عصمت و طهارت علیهم السلام که حضرت ستار العیوب هر بنده را بجهل بگذارد
رحمت بپوشد که کسی بر گناهان و عیوب او مطلع نگردد چون جهل گناه کبیره کند جهل برده
او پاره شود و برخواسته گردد پس خداوند رئوف عطوف ملائکه خود را امر کند که بیایید حال او خود را
ببینند تا معلوم که هیچ از او سر زند و از احسن پندارد و بدان مسرور شود و فخر کند بآن و توقع
مدح داشته باشد پس [illegible] در سماوات و زمین هر دو رسوا شود [illegible] سماویه ارواح
شیع لسان او برداشته می‌شود تا ملائکه [illegible] در زمین نیز رسوا گشت بالمعاصی
از روی [illegible] مؤلف گوید این تعلیم فخر و مباهات عیالی خود از
عالم از شیطان رجیم ملکه [illegible] کرده‌اند زیرا که او اول کسی بود که مغلوب شود بنا و ما
خوی [illegible] مدح نمود از امم سالفه بروایات ملعون در این باب بسیار بودند و از
امت رسول خدا نیز کرده بسیار مکر فخر نکردند دو روز عاشورا فزون از جهل تن از رؤسای
لشکر عمر سعد حرامزاده ولد الزنا بعد از شهادت حضرت سید الشهداء روحی وروح العالمین له الفداء
مانند شمر ملعون و سنان و خولی اصبحی و ابو الحتوف جعفی و ابو ایوب غنوی و صالح ابن وهب
و زید و حصین ابن نمیر و غیر ایشان در حضور پسر زیاد ملعون خود بقتل امام معصوم مظلوم
که فرزند رسول خدا بود و قتل او اکبر کبائر بود مانند کفر و شرک بخدا یکی میگفت من سر او را
جدا کردم دیگری میگفت من نیزه بر حلقوم و صدر و پهلوی او زدم دیگری میگفت من تیر شعبه بر شکم
او انداختم دیگری میگفت من تیر شعبه زهرآلود بر دل مبارکش زدم دیگری میگفت من شمشیر
مسموم بر فرق مبارکش فرود آوردم دیگری میگفت من تیر بر دهان مبارکش زدم و همچنین باقی
ایشان و سایر قاتلان عترت و اصحاب مکر فخر کردند قاتل امام مظلوم در نزد ابن زیاد ملعون
وقتی که سر مطهر آن سرور را در برابر آن مشئوم نهاد بدین ابیات شعر املأ رکابی فضة و ذهبا

انا قتلت الملک المحجبا ❊ قتلت خیر الناس اماً و ابا ❊ و خیرهم اذ ینسبون النسبا
مکر فخر نکردند آن دو نفر ولد الزنا که اسب بر بدن همایون حضرت امام مظلوم تاختند در
حضور ابن زیاد ملعون بآن عمل و گفتند شعر نحن رضضنا الصدر بعد الظهر ❊ بکل
یعبوب شدید الاسر ❊ تا بجایی که ابن هار ابرو به سینهٔ فرزند رسول بخیلات در آوردیم
و استخوانها و سینه و پهلوی او را در هم شکستیم مکر فخر نکرد ابن زیاد مرتد ولد الزنا در مجمع
عام بقتل و اسر خانوادهٔ پیغمبر خدا و مسرور و مبتهج نبود از نصرت ظاهری خود بر فرزند پیغمبر
و دشمن دوست بودن آن بر اوف تیبت و خلافت مکر کافر زندیق ولد الزنا یزید حرامزاده
علیه و علی آباله و اتباعه و جنوده لعنة الله والملائکة والناس اجمعین اظهار فرح و سرور نکرد و استبشار
ننمود و مفاخرت نمود و ید با جنه از او و اتباعش بر سر سعد شهیدان دارد اما بود مکر تمثل نشد
بدین بیت و نگفت شعر لیت اشیاخی ببدر شهدوا ❊ جزع الخزرج من وقع الاسل
❊ لاهلوا واستهلوا فرحا ❊ ثم قالوا یا یزید لا تشل ❊ و از آنوقت که چوب بر لب و دندان آن
سبط پیغمبر امر الزمان می‌زد ❊ راستی آنست که تاب نگارش این وقایع ندارم هر یک از این جملة
مرکب مقاتل مذکور است و در مقتل و کتاب تزکیة الاعمال و جلد اول نفس الطلام
این سیّد نیز در مواقع و مواضع خود نگاشته شده رجوع بآنها باید کرد الا لعنة الله علی الظالمین

نور فی ذکر الکبائر التی ورد فی الاخبار وجوب الاجتناب عنها علی الاجمال

از بیانات سابقه معلوم شد که چنانچه اجتناب از کبائر واجب است معرفت آنها هم واجب
است بجهة آنکه تا کسی چیزی را نشناسد و صفت او را نداند و مضرت او را نفهمد چگونه در مقام
اجتناب از آن بر می‌آید پس وجوب اجتناب معلوم است بمعرفت تعداد کبائر با اسامیها
و اوصافها و ما یترتب من العقوبات علی کل واحد واحد منها بنا بر این در این مقام بذکر عدد
آن گناهان کبیره که در اخبار اهل بیت اطهار علیهم الصلوة والسلام اسامی آنها واقع شده
بجمله می‌پردازیم با بعضی از مطالب دیگر که بیان آن لازم و واجب است پس از آن بشرح
هر یک را بنحو بین الاجمال والتفصیل مشروعاً در ذیل هر یک انشاء الله و قوته پس می‌گوئیم
که از جمله گناهان کبیره آنچه اجماع امامیه بر آن واقع است و فرق عامه هم بر آن اتفاق دارند

و مبلوت دنانر و کتب فریقین بدان مشحون است ۱ شرک و کفر بخدا است ۲ قتل نفس
محترمه ۳ اکل مال یتیم ۴ عقوق والدین ۵ و اکل ربا بعد از بینه ۶ و قذف
محصنه و بعضی این جمله را باختلاف مذکور داشته اند در تعداد کرده و فرار از زحف کبیره
و در تعداد جمعی تعرب بعد از هجرت است و در تعداد قومی یمین غموس و اخبار آمده از
ابن عباس که از فقهاء روات الائمه در کتب اصول معتمد اصحاب مروی است و این شیخ را از واجبات
و مهلکات و موبقات نیز خوانده اند و همچنین بعضی دیگر از گناهان را موافق اخبار
مختلفه از اهل بیت علیهم السلام داخل کبایر شمرده اند که تصریح به هر یک از آنها شده و در
کتب اهل سنت و جماعت نیز باختلاف آنها را در زمره کبایر نگاشته اند پس آنچه از
جمله آنهاست ۱ یاس از رحمت خدا ۲ ایمنی از مکر خدا ۴ کذب بر خدا و رسول
و خروج از طاعت امام ۶ سحر ۷ زنا ۸ لواطه ۹ غلول یعنی فریب دادن مسلمانان
۱۰ ترک صلوة عمداً ۱۱ منع زکوة مفروضه ۱۲ استخفاف بحج ۱۳ افطار صوم در
ماه رمضان بدون عذر شرعی ۱۴ شهادت زور ۱۵ کتمان شهادة حق ۱۶ شرب خمر
۱۷ اکل میتة و لحم خنزیر و ما اهل لغیرالله ۱۸ نقض عهد ۱۹ قطع رحم ۲۰ بخس مکیال
و میزان ۲۱ سرقة ۲۲ حیف در وصیت ۲۳ سحت ۲۴ میسر ۲۵ معونة ظالمین
۲۶ حبس حقوق مسلمانان بدون عذر و بی ثاقی ۲۷ کذب ۲۸ کبر ۲۹ اسراف
۳۰ تبذیر ۳۱ ظلم باقسام آن ۳۲ خیانة باقسام آن ۳۳ محاربه با دوستان خدا
۳۴ ترک معاونت مظلومین ۳۵ اشتغال بملاهی ۳۶ حب الدنیا ۳۷ امر بمنکر و نهی
از معروف ۳۸ تحلیل محرمات الهی و بالعکس ۳۹ تسویف توبه و تاخیر آن و
مرحوم والد ماجد این خاکسار حجة الاسلام آقا سید الله اعلی الله مقامه در مجامع خویش که در
مواعظ نگاشته کرده اند بنابر تعداد کبایر را اجماعاً و اختلافاً را جمع ذکر شده گذاشته اند و این
بنده نیز اقتداء بر ایشان اعلی الله علیه شآبیب الرحمة و حشره مع اجداده الائمه این جمله را از کبایر
در این کتاب مذکور میدارد که عدد کل کبایر مختلف در روایات تکمیل نگردد اگر چه نیز این
گفت که بعضی از آنجمله در کتاب دیگر است که بدون نام مذکور شده چنانچه در طی بیانات انها در محل
خود بیاید انشاء الله تعالی و چون این جمله را بدانستی اکنون این مطلب را که ذکر
تمامی با این بیان وارد تدبر کن تا بصیرت کامل حاصل کنی و مجمل شرح مطلب مذکور اینست که

متفرقه

غزالی در کتاب خود احیاء علوم الدین آورده که محمد بن ابیطالب المکی کبایر و ذنوب را از جمله اخبار
نبویه و اقوال صحابه جمع آورده و بجوارح تقسیم نموده و گفته که چهار از کبایر در قلب است
و آن شرک بخدا است و اصرار بر معاصی او و نا امیدی از رحمت او و ایمنی از مکر او و چهار
در لسان است و آن شهادت زور است و قذف محصن و یمین غموس و این آن سوگند دروغ
است که حقی باین باطل گردد یا باطلی حق شود و غموس بالفتح گویند چنین سوگند را که فرو
میبرد صاحب خود را در آتش و سحر و آن هر کلامی است که تغییر دهد انسان و سایر
اجسام را از موضوعات خلقه و سه از آن در بطن است و آن شرب خمر است
و مسکرات از هر شرابی و اکل مال یتیم است از روی ظلم و عدوان و اکل ربا است
بعد از علم بان و دو در فرج است و آن زنا است و لواط و دو در دستها است
و آن قتل است و سرقت و یکی در پاهاست و آن فرار از زحف است الواحد من الاثنین
والعشرة من العشرین و یکی در تمام جسد است و آن عقوق والدین است و این جمله هفده
است که آنچه محمد ابن ابیطالب تقسیم نموده و اگرچه قریب است بعدها لکن تمام شفا از آن حاصل
نمیشود زیرا که زیاده بر این تقسیم و نقصان از آن ممکن است پس او قرار داده اکل ربا
و خوردن مال یتیم را از کبایر و این هر دو جنایت است در اموال و ذکر نموده در کبایر نفوس
مگر قتل را اما کوری چشم و بریدن دستها و پاها و غیر اینها از تعذیب مسلمین و ضرب ایشان
بانواع عذاب بجمله را متعرض نشده و شکی در این معنی نیست که ضرب یتیم و تعذیب و قطع
اطراف او از خوردن مالش بزرگتر است از حیثیت جرم و از جمله کبایر است استطاله
شخص در عرض برادر دینی خود و این زاید است بر قذف محصن و از ابی سعید
خدری روایت کرده که او گفته انکم لتعملون اعمالا هی ادق فی اعینکم من الشعر کنا نعدها علی عهد
رسول الله من الکبائر و بعضی گفته اند هر گناهی که از روی عمد از شخص صادر شود کبیره است
و بعضی دیگر گفته اند هر چه خداوند تبارک و تعالی از آن نهی فرموده کبیره است و
کشف غطا از این معنی آنست که نظر ناظر در سرقة مثلا آیا کبیره است یا صغیره صحیح
نیست مادام که معنی کبیره فهمیده نشود و مراد باین مثل قول قائل است که سرقة حرام است ایا
پس تعریف آن ممکن نیست مگر بعد از تقریر معنی حرام اولا پس تجسس از وجوه حرمت در سرقة
ثانیا و کبیره این کلام لفظی مبهم است لغتا و شرعا موضوع خاصی از برای آن نیست زیرا که

اعمالا

کبیره وصغیره از مضافات است و ما من ذنب الا وهو کبیر بالاضافة الی ما دونه وصغیر بالاضافة
الی ما فوقه کقطع ید المسلم مثلا بالاضافة الی ضربه والی قتله بیند کبیره [margin]
بلی از برای شخص ممکن است اینکه اطلاق کند اسم کبیره بر آن گناهان که صریح وعید آتش دوزخ بآن شده
ومنع وصف آن بکبیره بزرگی عقوبت فاعل آن است بآتش جهنم **و** از برای او است
که اطلاق کند اسم کبیره بر آن گناهان که حدی از حدود بر اینها واجب کرده مجهة بزرگی
عقوبة معجله آن در دنیا **و** اطلاق کند اسم کبیره بر آنچه در قرآن مجید نهی از آن وارد شده
وبگوید که تخصیص آن بذکر در قرآن دلالت بر غلظت وگرانی دارد پس کبیره خواهد بود
لا محالة بالاضافة زیرا که درجات منصوصات قرآن متفاوت است با یکدیگر پس حرجی در
این اطلاقات نیست والحجة آنچه از صحابه منقول است مردد است میان این اطلاقات ودور
نیست تنزیل آن بیکی از این احتمالات **و مع ذلک** از جمله مهمات است دانستن
معنی قول خدا تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم وقول رسول خدا علیه
الصلوات کفارات لما بینهن الا الکبائر وامثال این از اخبار چرا که این دلالت بر
اثبات حکم کبائر دارد **و** حق در این مرحله آن است که ذنوب در نظر شرع منقسم است
بآنچه دانسته شود استعظام شریعت آن را وبآنچه دانسته شود معدود بودن
آن در سلک صغائر وبآنچه مشکوک فیه است وحکم آن دانسته نمی‌شود پس طمع در
معرفت حد حاصر یا عدد جامع مانع از برای کبائر طلب کردن چیزی است که ممکن نخواهد شد
زیرا که ممکن بودن این غرض منوط است بسماع از رسول خدا صلی الله علیه وآله باینکه فرموده باشد انی
اردت بالکبائر خمسا او عشرا او غیر ذلک وهر یک را تفصیل بیان فرموده باشد پس
هرگاه رسول خدا صلی الله علیه وآله چنین اراده نفرموده باشد وچیزی مؤید این از اخبار صحیحه آنحضرت
در دست نباشد بلکه در بعض الفاظ اخبار وارد باشد ثلاث من الکبائر ودر بعض دیگر
سبع من الکبائر پس وارد شده باشد چیز دیگر که از کبائر محسوب است واز سبع وثلاث
هر دو خارج در این صورت چنین معلوم می‌شود که قصد عدد محصوری در آن نشده پس چگونه
طمع توان کرد در عدد آنچه شرع از برای آن عدد محصوری معین نفرموده **و** بسا باشد که
قصد حضرت صاحب شرع اقدس علیه وآله الصلوة والسلام ابهام کبائر باشد در میان همه
گناهان تا مردم از ارتکاب تمامت معاصی بترسند همچنانکه لیلة القدر در میان همه شبها

صاحب

سال مبهم است تا آنکه مردم سعی کنند ودر جستجوی آن در طلب آن وتمام شبها را بجهة ادراک
آن زنده بدارند وبعبادت بکوشند **بلی از برای ما** طریقی کلی هست که ممکن است
بآن طریق معرفت اجناس کبائر وانواع آن بتحقیق واما معرفت اعیان آن پس بظن و
تقریب حاصل می‌شود ومعرفت اکبر کبائر نیز بآن طریق ممکن است واما اصغر صغائر پس معرفت
آن راهی نیست **وبیان این طریق آنکه** ما می‌دانیم بشواهد
شرع وانوار بصائر جمیعا که مقصود از همه شرایع کشانیدن خلق است بسوی جوار قرب الهی
وسعادت لقای او ووصول بدین مطلب ممکن نخواهد بود مگر بمعرفت خدای تعالی وصفات او
ومعرفت کتب ورسل او وبسوی این اشاره می‌فرماید خدای در قول خود وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدم جن وانس را مگر از برای اینکه عبید از برای من باشند و
وعبد نمی‌شود بصفت عبودیت متصف نشود تا پروردگار خود را بربوبیت نشناسد وهمچنین نفس
خود را بعبودیت وناچار باید معرفت رب خویش ونفس خود حاصل کند ومقصود اقصی از
بعثت انبیا ورسل همین است ولکن تمام نمی‌شود این مقصود مگر بزندگانی دنیا که بسوی آن
اشاره فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله در قول خود الدنیا مزرعة الآخرة پس حفظ دنیا نیز مقصود
ثانوی است که تابع است مقصود اول را یعنی امر دین زیرا که این مقصود وسیله است از
برای مقصود سابق ومتعلق از دنیا بآخرت دو چیز است یکی نفوس ودیگری اموال پس
آنچه موجب سد باب معرفت خدای تعالی شود اکبر کبائر است وتالی این مرتبه است آنچه
سد باب حیات نفوس کند وتابع مرتبه ثانیه است آنچه سد باب معایشی نماید که حیات
نفوس وابسته بآن است **پس** این جمله سه مرتبه است وحفظ معرفت بر قلوب وحیات
بر ابدان واموال بر اشخاص ضروری است در مقصود از همه شرایع واختلاف ملل بهیچ‌گونه
در این سه امر متصور نمی‌شود **پس** جایز نیست که خدای تعالی رسولی مبعوث کند که قصد از
بعثت او اصلاح حال خلق باشد در دین ایشان ودنیای ایشان وامر کند آن رسول را
بچیزی که مانع باشد خلق را از معرفة خدای وپیغمبران او وامر کند او را که مردم را باهلاک نفوس
واموال مأمور نماید **و** از این تقریر این مطلب حاصل شد که کبائر ذنوب را سه مرتبه
حاصل است **مرتبه اولی** آنچه مانع از معرفت خدای وپیغمبران او گردد وآن کفر است
پس کبیره بالاتر از کفر نیست زیرا که حجاب میان خدای وبندگان او جهل است ووسیله

بیان مراتب کبائر [margin]

معرفة انبیاء آن بزرگان بسوی خدای عالم است و معرفة قرب ایشان بقدر معرفت ایشان
خواهد بود و بعد ایشان بقدر جهل ایشان و ثانی کفر بخدا برحسب اینچنین امن از مکر الله
و قنوط از رحمت خدا بتمامست و این دو نیز مبنی جهل است بر کسی که خدا را شناخت بمقتضی
نمیاید اینکه ایمن از مکر او و مأیوس از رحمت او باشد و ثانی این دو مرتبه است تمامت بدع
متعلقه بذات خدای و صفات و افعال او و بعضی از این بدع شدیدتر است از بعضی
دیگر و تفاوت آنها برحسب تفاوت جهل مردم است بآنها و برحسب تعلق آنها بذات خدا
و بافعال و شرایع و اوامر و نواهی او و مراتب این مطلب حصر و تعیین ندارد و منشأ
مراتب بدع بانچه دانسته میشود دخول آن در تحت کبائر مذکوره در قرآن مجید و بسوی آنچه
دانسته میشود عدم دخول آن در تحت کبائر مذکوره در قرآن و بسوی آنچه مشکوک فیه است
و طلب دفع شک در قسم متوسط آن طمع است در غیر مطمع مرتبه ثانیه متعلق است
بنفوس زیرا که دوام حیوة بسته بحفظ و بقای انسان است و معرفت خدای بحفظ و بقای نفوس
حاصل میگردد پس قتل نفس لامحاله از کبائر است اگرچه دون مرتبه کفر است بجهت آنکه کفر
صدمه باصل دین مقصود میرساند و قتل نفس صدمه بوسیله مقصود میرساند زیرا که حیوة
دنیا مراد اصلی نیست مگر بجهت آخرت و توصل بسوی آن مگر بمعرفت خدای و ثانی این کبیره است
قطع اطراف از دستها و پاها و دیگر اعضا و آنچه بهلاکت میکشد انسانرا از احتمال ضرب و ضرب
و غیر اینها و بعضی از این جمله بزرگتر است از بعضی دیگر و در این مرتبه نیز مرتبه قتل نفس
واقع است تحریم زنا و لواط بجهت اینکه اگر جمع شوند مردمان بر اکتفا کردن بذکور در قضاء
شهوات انقطاع نسل واقع شود و دفع موجود قریب است از قطع وجود و اما زنا پس فوات
اصل وجود نیست لکن سبب تشویش انساب و ابطال توارث و تناصر و جمله دیگر از امور است
که زندگی منتظم نمیگردد مگر بآنها بلکه چگونه تمام میشود نظام معیشت با اباح بودن زنا
و حال آنکه امور بهائم منتظم نمیشود مادام که امتیاز نیابد فحل آن بآناثی که مختص باو باشد
از سایر فحول و بدین جهت متصور نمیشود اباحه زنا در اصل شرعی که قصد اصلاح دین و دنیای
خلق بآن شده باشد و سزاوار است اینکه زنا در مرتبت تالی قتل نفس باشد زیرا که
زنا موجب فوت دوام وجود نیست و اصل وجود را مانع نخواهد بود و لکن فائت میشود تمیز انسابست
و محرک آن اسبابیست که لامحاله بتقاتل خواهد کشید و سزاوار است اینکه زنا شدیدتر

کبائر متعلقه بنفوس

از

از لواط باشد بجهت آنکه شهوت از دو جانب برعایت آن دعوت مینماید و لهذا کثیر است وقوع
آن و عظیم است ضرر آن بسبب کثرت اثر و فحش و اما مرتبه ثالثه متعلق است باموال
پس معایش خلق بدان منوط است و تسلط مردمان بر تناول آن جایز نیست بهر طور که
بخواهند حتی بغلبه و استیلاء و سرقه و غیر اینها بلکه آن سزاوار است تا آنکه نفوس ببقای
آن باقی بماند و اما این معنی که اموال هرگاه گرفته شود ممکن است استرداد آن و اگر
خورده شود ممکن است تغریم آن چندان امر در آن بزرگ نیست و اما هرگاه
جاری شود تناول آن بطریقی که تدارک در کمال اشکال و عسرت باشد از برای
صاحبان پس سزاوار است که از کبائر شمرده شود این قسم از اقسام تناول اموال
و طرق این نوع تناول چهار است اول خفیه و آن سرقه است پس صاحب مال
چون غالباً اطلاع بهم نمیرساند و سارق مال بر او معلوم نیست تدارک آن برای او
کمال صعوبت دارد و خیلی مشکل است دویم اکل مال یتیم و این هم یک نوعی از
خفیه است لکن در حق ولی و قیم زیرا که شخص تا که ولی و قیم یتیم است در مال او
مؤتمن شمرده میشود و از برای خصم غیر از یتیم نیست و آن یتیم صغیر است و نمی‌شناسد
آن شخص را پس تعظیم امر در آن واجب است بخلاف غصب زیرا که آن ظاهر و معروف است
و بخلاف خیانت در ودیعه زیرا که مودع خصم است و داد خود را از شخص مودَع خواهد
گرفت سیم تفویت آن بشهادة زور چنانکه معنی آن واضح است چهارم
اخذ ودیعه و غیر آن بقسم کاذبی که یمین غموس مراد از آن است و از برای این طرق
چهارگانه تدارک ممکن نیست و اصلا اختلاف شرایع در تحریم آن جایز نخواهد بود
و بعضی از این جمله که مذکور شد شدیدتر است از بعضی دیگر و همه اینها دون مرتبه
متعلقه بنفوس واقع است و این طرق اربعه تناول اموال سزاوار است که در سلک
کبائر ذنوب درآید و از آن شمرده شود اگرچه حد شرعی بازاء ارتکاب بعضی از آنها وارد
نشده و لکن وعید عقوبت بر آن بسیار شده و در مصالح دنیویه نیز تأثیر آن
شدید است و اما اکل ربا پس در آن چیزی نیست جز خوردن مال غیر بتراضی
با اخلال بشرطی که در شرع موضوع است از برای آن و بعید نیست که شرایع در مثل
آن مختلف گردد پس هرگاه عقوبتی که اکل مال غیر است بدون رضای او و رضای شرع

کبائر متعلقه باموال

طرق تناول مال بطریقی که تدارک آن مشکل است

وعید اندکی است اکل آن مال را از ودیعه ع

باشد از کبائر شمرده نکرده اکل ربا که بعضی مال است دون رضای شرع چگونه
در تحت کبائر داخل است و اگر شرع مقدس خوردن ربا را بزرگ شمرده و زجر آن
نموده ظلم کردن بغصب وخیانة وغیرهما را نیز بزرگ شمرده پس در تحصیر امر بسوی
اینکه خوردن دانقی وحبه از مال بنزاع غصب وخیانة از کبائر است نظر خواهد بود
واین در مظنه شک واقع است ومیل ظن اکثر بر اینست که در تحت کبائر داخل
نیست بلکه سزاوار است اختصاص کبیره بانچه جایز نیست اختلاف شرایع در ان تا از
جمله ضروریات دین شمرده شود **پس** چیزیکه باقی ماند از تقسیم کبائر تردد
محض است در شرب و سحر و فرار از زحف وعقوق والدین **اما** شرب پس
بجهة اینکه زایل میکند عقل را از اشامیدنیات سزاوار است که از کبائر باشد و تشدیدات
شرع در باب ان هم دلالت بر اینمعنی دارد وطریق نظر نیز مؤید است این بیان را زیرا
که حفظ عقل واجب است مانند حفظ نفس بلکه چیزی نخواهد بود در نفس بدون عقل چنانچه
در محل خود در ابواب عقل وجهل ثابت شده پس ازاله عقل از کبائر است ولکن این حکم
در یکقطره از خمر جاری نیست وشک در این نخواهد بود که اگر کسی یک جرعه آب بیاشامد
که در ان یکقطره از خمر باشد اینگونه شرب را کبیره نگویند بلکه خوردن آب نجس است
وقطره واحده در محل شک واقع است وواجب کرده است شرع حد را بر شارب خمر ودلیل
است بر تعظیم امر ان پس شرب خمر شرعا از کبائر شمرده باید بشود ودر قوه بشریه نیست
وقوف بجمیع اسرار شرع پس اگر ثابت شد اجماع در اینکه شرب خمر کبیره است واجب است
متابعت شرع والا از برای توقف در ان مجالی خواهد بود **اما** قذف پس چیزی دران
نیست مگر تناول اعراض واعراض دون اموال است در رتبه وتناول اعراض را مراتب عدیده
است که اعظم ان تناول بقذف است بالاضافه بسوی فاحشه زنا وشرع مقدس امر
قذف را نیز بزرگ شمرده وباین اعتبار که صحابه گفته اند کل ما یجب به الحد کبیرة داخل
ان ذنوب است که صلوات خمس ازاله تکفیر نمیکند پس از جمله کبائر است باینمعنی ولکن
از حیثیت جواز اختلاف شرایع در ان بمجرد قیاس نامد در تحت کبائر نمیشود و
اما سحر پس هرگاه در ان کفر بود کبیره است والا بزرگی گناه ان بحسب ضرر
خواهد بود که از ان متولد گردد از هلاک نفس یا مرض یا غیر اینها **واما** فرار از زحف

دلیل تعیین شرب از کبائر

وعقوق

وعقوق والدین این دو نیز سزاوار است که از حیثیت قیاس در محل توقف باشد وهرگاه
قطع شود باینکه سب مردمان بهر چیزی سوای زنا وضرب ایشان وظلم بر ایشان بغصب اموال
واخراج ایشان از مساکن وبلاد ایشان واجلاء ایشان از اوطان از کبائر نیست
ودر مقدم چیز نکردیم که تفصیل هریک بدلیل مذکور آمده واخذ نمیشود وحال آنکه اگر
در این جمله کمال غلظ نیاید پس توقف در این دو چیز هم که فرار از زحف وعقوق باشد
غیر بعید است ولکن چون حدیث بنوعی دلالت بر تسمیه ان بکبیره دارد پس باید ملحق
بکبائر شود **پس** حاصل این بیانات بلکه اجناسید علی الاجمال که هر چه در دنیا
حکمی بر ان متعلق باشد مطلق ابهام بسوی ان جایز است زیرا که مدار تکلیف در دنیا است
وکبیره را علی الخصوص حکمی در دنیا نیست از حیثیت اینکه کبیره است بلکه کل موجبات الحدود
باسماء انها معلوم اند مثل سرقه وزنا وغیر اینها ومنحصر است حکم کبیره در اینکه صلوات
خمس مکفر ان نمیشود واین امریست متعلق باخرت وابهام بان سزاوارتر است تا
اینکه مردمان در ترس وحذر باشند از ارتکاب هر یک از معاصی وذنوب صغائر نیز پس
بسبب اعتماد بر صلوات خمس جرئت در معاصی صغائر نورزند وهمچنین اجتناب کبائر مکفر
صغائر است بدلیل قوله تعالی ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم چنانچه مذکور شد
ولکن اجتناب کبیره بطور انحصار مکفر صغیره است در وقتی که باکمال قدرت وتمکن وفراهم
آمدن اسباب ان کبیره از ان اجتناب واقع شود مانند اینکه متمکن باشد از امراة اجنبیه
واز مواقعه ان چنانکه مردمان از زنان خود پس باز دارد نفس را از وقاع واقتصار کند بر
نظر ولمس زیرا که مجاهده بالنفس در کف از وقاع تاثیرش در تنویر قلب شدیدتر است
واین است معنی تکفیر صغائر پس اگر شخص عنین باشد یا بصر ووقتی ممتنع شود که ناشی از عجز
باشد یا اینکه با وصف قدرت بجهت خوف از امر دیگر ممتنع گردد اینگونه امتناع شایسته تکفیر
صغائر نیست چنانکه هر که میل بجز بعضی خمر نداشته باشد از روی طبع واگر مباح بر او گردد هم
از اشامیدنیات دوری جوید این اجتناب او مکفر صغائر دیگر او نخواهد بود که از مقربات
شرب خمر است مانند شنیدن ملاهی از نغم والات طرب بجهتی که نفس او مشتهی خمر باشد
یا بسماع نغم واوتار ودر صورت تمکن از شرب خمر اجتناب کند واقتصار بر سماع نماید ممکن است
که محو شود از قلب او ظلمتی که در ان از معصیت سماع حاصل شده باشد پس همه اینها

احکام امروز است و جایز است که بعضی از آن در بعضی ثابت نماند و از متشابهات باشد
که تفصیل آن شناخته نشود مگر بنص صحیح و نص صحیح نیز ... جامع در این باب وارد
نشده بلکه وارد شده بالفاظ مختلفه مانند قول رسول خدا الصلوة الی الصلوة کفارة و
رمضان الی رمضان کفارة الا من ثلث اشراک بالله و ترک السنة و نقض الصفقة که این ونکث صح
جزو تفاصیل است همه بالفاظ مبهمه وارد شده و بهمه عدد احاطه ندارد و دلالت بوجه جامعی نکند
پس لا محاله مبهم خواهد بود عدد کبائر **مؤلف گوید** تا اینمقام بود حاصل بیانات ابو حامد
غزالی در احیاء العلوم اگرچه تمام مطلب را در وی تحقیق نوشته ولی حق همان است که سابق
گفتیم که فهم معنی کبائر و مراد از آن و تحدیدات و تعیین آن با سامی بسته بنص اخبار صحیحه
اهل بیت عصمت و رحمت است صلوات الله علیهم اجمعین و مجملا بیان شد تعداد آن اسامی
که از مجموع روایات اهل بیت در مسئله کبائر ماخوذ است و ما در هر یک بمقام مناسب کلام
خود این کتاب نیز خواهیم کرد پس شروع در ذکر مطالب دیگر خواهیم نمود انشاء الله تعالی و لا قوة
الا بالله **پس** از این خبر ابو که غزالی در کتابش ذکر کرده چنین بر می آید که نماز و از
صلوات خمس تا نماز دیگر کفاره گناهانی است مابین آنها است و روزه رمضانی تا روزه رمضان
دیگر همین طور کفاره است از برای هر گناهی که مابین آن دو رمضان واقع شود مگر سه چیز یکی
اشراک بخدا دوم ترک سنت سیم نکث صفقه آن دو کمال وضوح دارد **واما** نکث صفقه
آنست که امتی با امامی از ائمه اسلام بیعت کنند بامامت و خلافت او و عقد بیعت استوار
نمایند پس بیعت او را بشکنند و شمشیر بروی خروج کرده با او مقاتله نمایند که این معصیت قرینه
شرک بخداست چنانچه از بیان غزالی دانستی **واین** معصیت بزرگ را قطع نظر از
بیعت شکستن غاصبین اولین و نقض ایشان عهد خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در آغاز
خلافت ظاهری شاه ولایت طلحه و زبیر و اصحاب جمل که اتباع عایشه بودند مرتکب شدند
و کردند آنچه کردند که تفصیل آن در کتب شیعه و سنی هر دو مسطور است و ناکثین لقب آن جماعت
شد پس از ایشان خوارج نهروان که همه اصحاب حضرت امیر ع بودند از بیعت آنسرور بیرون
رفتند و بر آنجناب خروج و شمشیر کردند و با او مقاتله نمودند و پس از حضرت امیر مؤمنان اهل کوفه
همین بیعت شکنی و خروج از طاعت امام را با فرزند اکبرش حضرت امام حسن علیه السلام مرتکب شدند
سیما آنکه چهل هزار کس از ایشان با آن ولی خدا و ثانی ائمه هدی بیعت کرده بودند و پس از

واقعه

واقعه هائله شهادت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام شدیدتر از این فقره با برادر بزرگوار
آنسرور حضرت سید الشهداء روحی و روح العالمین فداه مظهر آوردند که همه رؤسای
کوفه افزون از دوازده هزار نامه بخدمت آنحضرت نوشتند که ما شیعیان تو و برادر و پدرت
هستیم بیعت یزید را انکار و از کردن فرزند کراهت داریم و باقی بامامت بیعت کرده ایم بسوی کوفه بیا
تا تو را یاری کنیم و با دشمنان تو جنگ کنیم آنسرور محض اتمام حجت و عموم ملت و
هدایت امت تخت مبرم خود حضرت مسلم ابن عقیل علیهما السلام را بکوفه فرستاد برای
ورود او بکوفه از دوازده هزار تا هجده هزار کس بنابر اختلاف روایات بدست او از
کوفیان با فرزند پیغمبر بیعت کردند و پس از آن بفریب ابن زیاد غدار ولد الزنا و طمع در حطام
دنیا بیعت امام معصوم را در هم شکستند و با حضرت مسلم کردند آنچه کردند تا آنکه او غریب
بیکس را کشته و تنها در بیابان چند هزار نامرد بدرجه شهادت رسانیدند چنانچه شرح این واقعه
در مجلس اجتناب از محرمات ترکیة الاعمال در باب جهاد نفس مرقوم شده و در مقاتل نیز
ثبت است و در جلد اول ینابیع البکاء مؤلف نیز نگاشته شده و بعد از آن هم کردند آنچه
کردند با امام معصوم مظلوم چه با او رو لشکر در کربلا که زبان از تقریر و قلم تحریر آن عاجز و
قاصر است و بیان احوال ایشان حواله برجوع بکتب اینشد در مقاتل و کتابنقام با شارات کفا
رفت زیرا که این کتاب خاص از برای ذکر مصائب نیست الا لعنة الله علی الظالمین

المجلس الرابع

القسمة الاولی فی تقسیم الکبائر فیما یختص منها بالقلب علی حسب ما ذکرنا

نور فی معرفة القلب و بعض احواله و اوصافه علی الاجمال همانا از آن سبب که درجه اولی
و مرتبه نخستین از ذنوب کبیره که فوق آن مرتبه نیست چنانچه دانستی از قلب صادر می شود و آن
بیوفی شرک بخدا و اضلال در معارف یقینیه مثل انبیاء و رسل و نصب اوصیاء و تصدیق و اذعان
به ... و معاد و ناشی از بدع مذاهب که در عداد شعبات این مرتبه است و همچنین است از کبر
نفاق و مانند آن از صفات ذمیمه که شیوه ... لازم است که ما در این کتاب ذکر کبائر قلبیه را
مقدم داریم علی الترتیب بحسب درجات آن و در آغاز بیان این جمله برخی از مطالب مهمه را
که متمم است بمعرفت قلب و اوصاف و احوال آن مجملا بنگاریم تا موجب مزید بصیرت شود

درنزد مصنف و در اصول این کتاب است که این کتاب را بوضع تازه و اسلوب جدیدی
که تا اکنون کسی از مصنفین بر این قاعده و ترتیب سبقت نگرفته باشد برشته تقریر و تحریر در آورد
بالجمله اگر بنظر دقت ملاحظه کنی کتب سابقه این بنده بر همین صفت دارد ولی فرق
میان این کتاب و مرقومات پیش بجهات عدیده واضح است زیرا که وضع هر مطلبی
از مطالب آن در موضع لایق مخصوص خود مقرر شده و انشاء الله بجز دقیق الهی خواهی
یافت که حکمت و محاسن کثیره از آن مظهر و خواهند آمد و بعد رشته سمت انجام خواهد یافت
پس در ابتدای سخن میگوییم که قلب اعظم جمیع اعضاء انسانی است خدا او را از
آن جمله است اثرا و اشرف انهم است قدرا بدلیل آنکه قلب پادشاهی است مطاع و رئیس
متبع و تمامت اعضا و جوارح مطیع و منقاد او هستند هرگاه قلب خوب شد بقیه او همه خوب
میشوند و هرگاه او بد شد همه بد میشوند بجهة آنکه پادشاه هرگاه بنهج عدل و انصاف و حسن
سلوک در مملکت خود سلطنت کند ملک او آباد و رعیت او همه بطریق استقامت و صلاح
و سداد خواهند بود و اگر فاسد شد رعیت و ملک او همه فاسد میشوند چنانچه
از حضرت رسول مرویست که فرمود در جسد انسان یک پاره گوشت مجوفی است اگر
او خوب شد جسد خوب میشود و اگر او فاسد شد جسد فاسد میگردد پس
هرچیکه صلاح کار و فساد باو است اهتمام در امر او بیشتر باید باشد و دلیل دیگر آنکه
قلب خزانه جوهر نفیسی است که بنده تحصیل میکند چرا که او محل عقل است که مایه تمیز انسان
از حیوان است و او مخزن معرفت خدا و رسول و امام و علم مبدء و معاد و سائر مسائل و احکام است
و او مکان اخلاق شریفه و ملکات حمیده است و خزانه از سلطان نسبت باموال و مجملات
دیگر که دارد لازم تر است حفظ خزاین از سارقین و قطاعین پس لازم تر است بر انسان
حفظ قلب خود از وساوس و آفات و ادناس بجهة آنکه اگر جواهر ضایع میشود و دزدیده
میشود منسوب بسایر اعضای او و دلیل دیگر آنکه قلب موضع نظر خداوند است همین
یکی کفایت میکند در شرافت قدر و عظم خطر او که از جمیع اعضا و جوارح بسبب سلطنت شرف
امتیاز یافته و امر خطیر جلیلی و ریاست مملکت بدن بآن تعلق گرفته چنانچه از حضرت
رسول مرویست که فرمود بدرستیکه خداوند نظر نمیکند بصورتهای شما و این است و غیر این
نیست که نظر میکند بدلهای شما سبحان الله عجب غافلند از نوع انسان حاصل است

بیان دلائل شرف قلب بر تمامت اعضا

که اهتمام زیادی میکنند در شستن روی خود از کثافات ظاهریه بلکه از چرکها و زینت میدهند صورت
خود را بقدری که ممکن است از برای او بجهة اینکه مخلوق او را نظر میکنند و نمیخواهند که معیوب و بد
و چرکین باشد صورت او و اهتمام نمیکنند در پاک کردن قلب خود از ذنوب و معاصی قلبیه و رذایل
و آفات نفسانیه و حال آنکه خالق جلیل نظر بر آن دارد بلکه اصلا در بند آنهم نیست و میگذارد
او را که آلوده جمیع کثافات و نجاسات قلبیه باشد که اگر مخلوق بر یکی از آنها مطلع شود هر آینه
او را ترک میکنند و از نزد خود دور مینمایند و از او بری میجویند و این نیست مگر حمق فضیع
و جهل شنیع والعجب کل العجب از ذلک و غفلت انسان با وصف آنکه استعداد
او از برای معرفت خدای بقلب است نه بجارحه دیگر از جوارح و عضو دیگر از اعضا و قلب او است
که عالم بالله است و عامل لله و ساعی الی الله و متقرب الیه تم و قلب او است که جمیع جوارح را
خدایتعالی اتباع و خدم و جنود آن نموده و آلات استعمال آن قرار داده و قلب او است که مقبول
است در نزد خدا هرگاه از غیر خدا اعراض کند و محجوب است از خدا هرگاه مستغرق بغیر او بشود
و او است طالب و مخاطب و او است مثاب و معاقب و او است سعید و او است شقی و او است مطیع
از برای خدا بحق در حقیقه و آنچه منتشر میگردد بر جوارح از عبادات انوار او است و او است عاصی
و متمرد و آنچه ساری میشود بر اعضا از فواحش و کبایر آثار او است و او است آنکه چون انسان
او را شناخت نفس خود را شناخت و چون نفس خود را شناخت پروردگار خود را شناخت
و او است که اکثر خلق جاهلند بمعرفت آن و او است که چون منحط میگردد باسفل سافلین و قرین
شیاطین و چون مرتفع میشود باعلی علیین و عالم ملائکه مقربین و او است که معرفت آن و معرفت حقیقت
اوصاف و احوال آن اصل دین و اساس طریقه سالکین است و با وجود اینکه همه تکالیف از جنبه
با افعال قلب است از گناه و ثواب جنان از آن تغافل میورزند و او را سهل میشمارند که
بنداری اصلا از برای او قلبی نیست و حکم و تکلیفی از خدای بر او وارد نشده و چون این مطلب
بر تو معلوم شد بدانکه امر قلبی که باین اوصاف موصوف است و باین محامد معروف در کمال
دقت است و اصطلاحات در غایت اشکال و مراد ما از قلب نه آن لحم صنوبری الشکل است که
در غالب اکثر از عضو و آنچه است نیز آن لحم مخصوص که در ابدان حیوان تعبیه است و در آن تجویف
خون سیاهی است که معدن و منبع روح است و اطبا هم از آن میگویند بلکه مراد از آن لطیفه ربانیه
و روحانیه است که با قلب جسمانی یعنی آن لحم صنوبری علاقه دارد و آن لطیفه را حقیقه انسانیه

بیان مراد از قلب

گویند و او مدرک و عالم و عارف است و عتاب و خطاب و ثواب و عقاب همه مترتب بر
وجود اوست و جنود عقل و جهل همه در تسخیر اوست و عقول اکثر خلق در ادراک علاقه او با
جسمانی متحیر است و غرض ما ذکر حقیقت آن نیست بلکه غرض بیان صفات و احوال و افعال
آن است و این جزو در علم معامله شاید و بحث ما نیز در علم معامله است نه علم مکاشفه و
اشکال اصلاح جنود قلب که بیان آن فهمیده و جهات عدیده دارد زیرا که جند خیر در او
هست که در هیچیک از اعضای بنی آدم نیست اول آنکه قلب محل جلوس ملک
ملهم و شیطان موسوس هر دو هست و همیشه دو دشمن در او موجود است اگرچه ملک او را
پیوسته الهام می کند لکن شیطان هم پیوسته او را وسواس می کند تبتر و توضیح این سخن مجملا
آنکه قلب را خواطری هست از اسباب ظاهره و باطنه که عارض آن می گردد از افکار و اذکار
و آن عبارت است از ادراکات و علوم متفاوته که یا بسبیل تجدد یا بسبیل تذکر در آن
حاصل می شود و آنرا خواطر از آنجهت گویند که در قلب خطور می کند بعد از آن که قلب غافل از آن
بوده باشد و خواطر محرک است و انواع اراده است پس مبدء افعال خواطر است و خواطر
محرک رغبت و رغبت محرک عزم و عزم محرک نیت و نیت محرک اعضا پس خواطر محرک اراده
و رغبت منقسم می شود بسوی چیزی که داعی بسوی شر است یعنی آنچه ضرر بعاقبت می رساند
از معاصی و ذنوب و اخلاق رذیله و غیر اینها بتمامها و بسوی چیزی که داعی بسوی خیر است
یعنی آنچه نافع است در آخرت از طاعات و حسنات و ملکات جمیله و غیر اینها باسرها
و لکن بحسب اختلاف و انقسام خواطر بعین ملاحظه هریک از این دو خاطر محتاج
است باسمی دیگر پس آنچه محمود است از خاطر آنرا الهام گویند و آنچه مذموم است
آنرا وسواس نامند و معلوم است که خاطر حادث است و هر حادث را ناچار سببی
خواهد بود پس اختلاف خواطر دلیل است بر اختلاف اسباب و سنة الله تعالی چنین
جاری شده در ترتیب مسببات بر اسباب آن پس سبب داعی بسوی خیر را ملک
خوانند و سبب داعی بسوی شر را شیطان و آنچه بآن قبول می کند قلب الهام ملک را
آنرا توفیق نامند و آنچه بآن می پذیرد وسواس شیطان را آنرا اغوا و خذلان گویند
و این اختلاف اسامی بجهت آنست که معانی مختلفه محتاج می شود باسامی مختلفه و ملک
عبارت است از خلقی که خدای تعالی او را آفریده و شأن او افاضه خیر و افاده علم و کشف حق

ووعده

و وعده بمعروف و شیطان عبارت است از خلقی که حق جل جلاله در ضد ملک آفریده و شأن
او وعده بشر است و امر بفحشا و تخویف خلق از فقر بجهت خیر پس وسوسه در مقابل الهام است
و شیطان در مقابل ملک و توفیق در مقابل خذلان و بسوی این اشاره فرموده است
خدای تعالی بقول خود و من کل شیء خلقنا زوجین لعلکم تذکرون پس موجودات همه متقابل و
مزدوج می باشند مگر خدای تعالی که وحدت صرفه و الوهیت محضه و هویت بحت خاص ذات
بی زوال اوست و هو الخالق للازواج کلها و چون این مطلب محقق شد بدانکه قلب
متجاذب است مابین ملک و مابین شیطان چنانچه در اخبار از حضرت رسول ص
روایت است که فرموده فی القلب لمتان لمة من الملک ایعاد بالخیر و تصدیق بالحق فمن وجد
ذلک فلیعلم انه من الله فلیحمد الله تعالی و لمة من العدو ایعاد بالشر و تکذیب بالحق و نهی عن الخیر
فمن وجد ذلک فلیتعوذ من الشیطان و هم از برای تجاذب قلب مابین ملک و شیطان
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن و خدای تعالی
منزه است از آنکه از برای او اصبعی باشد مرکب از گوشت و خون و استخوان که منقسم باشد
بانامل و لکن روح اصبع سرعت تقلیب و قدرت بر تحریک و تغییر است همچنانکه تو اصبع خود را
شخصا نمی خواهی بلکه غرض تو فعل آن است در تقلیب و تردید و همچنانکه تو افعال را باصابع
خود بجای می آوری خدای تعالی نیز ملک و شیطان را بقدرت خود مسخر کرده در تقلیب قلوب بنحوی
که اصابع ترا مسخر تو نموده در تقلیب اجسام و قلب در اصل فطرت صلاحیت دارد
از برای قبول آثار ملکیه در افعال خیر و اعمال حسنه و از برای قبول آثار شیاطین در افعال شر
و اعمال سیئه صلاحیتی متساوی که هیچیک از آن دو ترجیح بدیگری ندارد پس هرگاه آن
شخص متابعت مقتضای غضب و شهوت نمود طرف قبول آثار شیطانی تدریجا مرجح می گردد
و تسلط شیطان بسبب هوای نفس زیاد می شود و قلب آشیانه و جولانگاه و مکمن شیطان
خواهد بود و هرگاه مجاهده نمود با شهوات و هوای نفس را تسلط بر خود
نداد و قبول آثار ملکوتی نمود و تشبه باخلاق ملائکه جست طرف ملکوتی او مرجح می گردد
و قلبش مستقر ملائکه و مهبط ایشان می شود و چون هیچ قلبی از شهوت و غضب
و اتباع هوای نفس خالی نیست لاجرم از جولان شیطان بوسوسه در آن خالی نخواهد بود
چنانچه رسول خدا ص فرموده ما منکم من احد الا و له شیطان گفتند و انت یا رسول الله

[illegible] اصبعین الرحمن

و نکه ما نیز الا اینکه خدای تعالی یاری کرد مرا و غلبه یافتم بر او پس اسلام آورد بر دست من
و امر نمی‌کند مگر بخیر **و** تحقیق سخن این بیان آنست که تصرف شیطان در قلب بنی آدم
نیست مگر بواسطه شهوت پس هر که نصرت داد خدای او را و یاری کرد او را تا اینکه شهوت
مغلوب او گردید و در تحت امر او واقع شد شهوتش او را بشر دلالت نمی‌کند و شیطان
او نیز که متفرع بر آن شهوت است امر نمی‌کند او را مگر بخیر **پس** هر زمانی که غالب شد
بر قلب ذکر دنیا بمقتضیات هوای نفس شیطان را مجال وسوسه در آن حاصل می‌شود
و چون برگشت بذکر خدا و طاعات و حسنات افعال مجال وسوسه بر شیطان تنگ
می‌گردد و رجعت می‌نماید از قلب آنوقت ملائکه داخل می‌شود و او را الهام بخیر می‌کند این
بود مجملی وجه اول از وجوه اشکال اصلاح قلب **دویم آنکه** قلب میدان نزاع لشکر
عقل و لشکر نفس است و او صحنه مشغول نزاع و جدال این دو لشکر می‌باشد و بعبارت
دیگر قلب مضمار مطارده سپاه ملائکه ملهم و لشکر شیطان موسوس است چنانکه دائم
و مطارده میان این دو لشکر در معرکه قلب همیشه باقی است تا وقتی که شهر قلب بدست
یکی از این دو لشکر مفتوح گردد و فاتح ملائکه در آن مستوطن و متمکن شود و اگر دیگری
را در آن مجال عبور باشد بطریق خفیه و اختلاس باشد **و اکثر** قلوب را لشکر شیطان
و سپاه نفس مفتوح داشته و در تحت تملک و وطن خود در آورده و آنرا از وساوس بسیاری که
داعی است بسوی ایثار عاجله و اطراح آخرت است پر نموده و جهت استیلای آن اتباع
شهوات و هوای نفس است و فتح آن از برای لشکر ملائکه و سپاه عقل ممکن نیست مگر
بتخلیه قلب از قوت شیطان و استیلای او بسبب شهوات و عمارتش بذکر خدای تعالی
که مطرح اثر ملائکه است **پس** در اینصورت واجب است از برای انسان که
قلعه محکمی از برای لشکر عقل در قلب خود بنا کند که لشکر نفس آنرا تسخیر نکند بخلاف سایر
اعضا که این صفت مخصوص قلب است و اگر خواسته باشیم این مطلب را با تفصیل بگوییم
میدان بیان وسیع است ولکن اختلال در وضع کتاب که بنای آن بر اجمال است
بهم خواهد رسید **سیم آنکه** شرور مثل باران تیر و رود علی الاتصال بر
قلب عرضه می‌گردد و سهام وساوس پیوسته از کمان شیطان بر هدف آن زده می‌شود
و آنان را فرو گرفت بر ما فتنه آن نیست بخلاف سایر اعضا **مثلاً** چشم را می‌توان

بهم

بهم بگذارد یا در تاریکی بنشیند یا در خلوت بنشیند که نه ببیند و راحت باشد و همچنین و بالمره
گوش را و دست را و پا را و فرج و شکم را ولکن قلب را شیطان و نفس مشغول دارد و ضرورت
بود فع عوارض آن شایسته نیست در هیچ حال از احوال و هیچ وقتی از اوقات پس نگاه داشتن شخص
خود را از آن عوارض از روی شدیدتر است و محتوی عظیم‌تر از حفظ سایر اعضا **چهارم
آنکه** قلب غیب است از انسان و گاه باشد که انسان ملتفت نباشد که در آن
آفت و علت است بخلاف سایر اعضا پس او زیاده‌تر از سایر اعضا محتاج حفظ و حراست
و تفقد و تربیت است و مجاهدات و ریاضات همه از برای تزکیه و تصفیه آن در کار است
پنجم آنکه آفات زودتر در او اثر می‌کند پس او نزدیکتر است بانقلاب از سایر
اعضا بلکه حکما گفته‌اند که انقلاب قلب سریع‌تر است از انقلاب آب که بجوش می‌آید در دیگ
و از اینجهت است که او را قلب نامیده‌اند **ششم آنکه** لغزش او صعب و اعظم است
بجهة اینکه لغزش سایر اعضا اولش بارتکاب مکروه و آخرش باجتراح و اقتراف معاصی
می‌رسد و لغزش اول قلب برو گرداندن از خدا و توجه بغیر او و آخرش بکفر و شرک منجر می‌شود
چنانچه کبر که بقلب شیطان داخل شد باعث کفر و لعنت و طرد و رجم او گردید از
درگاه الهی و همچنین جمیع وجوه کفر و زندقه و ارتداد از دین و بدع در مذاهب از اعتقادات
قلبیه انسان است کما هو واضح و لا حاجة له الی اقامة الدلائل **هفتم آنکه**
بسیاری از تکالیف از جوارح ناشی می‌گردد چنانکه دانستی و تمامت جوارح آلات و خدم
و عامل از برای قلب می‌باشند و مامور بامر او و متحرک بخواطر و ارادات او هستند پس
کل گناهانی که از اعضا و جوارح صادر می‌شود همه مصدر و منشاء و محرک آن قلب گذشته
آنانچه از تعالی مخصوص باوست دون سایر الاعضاء و الجوارح **هشتم آنکه**
استعداد ابواب از برای مداخل شیطان در آن هست که لا تعد و لا تحصی الا بعضها و دیگر
از اعضا و جوارح نه بدین نوع است و نه بدین منوال بلکه تمامت اعضا و جوارح نسبت بقلب
مانند شاخهای کوچک‌اند از درخت قوی ترکیب بسیار تنومند یا مرحله‌ای کوچک از
قلعه بسیار وسیع محکمی پس باید شخص معرفت تمام در حق آن ابواب مداخل شیطان داشته
باشد تا بتواند راه دخول او را از آن ابواب مسدود نماید پس همچنانکه حمایت قلب از
وسواس شیطانی واجب است توسل بسوی دفع شیطان هم بمعرفت ابواب مداخل او واجب

اما تعداد ابواب مداخل شیطان در قلب

بر سبیل الاجمال بعضی از آن ابواب را مذکور میسازیم تا معرفت بهم رسد در حق هر یک و بعد از این
بتوفیق الله در تضاعیف مجالس قلبیه تفصیل اغلب را موافق آیات و اخبار ان شاء الله مذکور
خواهیم **از جمله آن ابواب** عظیمه غضب و شهوت است و از استیلای غضب
ضعف در لشکر عقل بهم میرسد و چون انسان غضب کند شیطان با او بازی میکند
چنانکه کودکان با گوی که آلت لعب ایشان است و چون در کمند شهوت رود لجام البهیمی
در سر او رفت و مرکوب شیطان خواهد شد و اخبار وارده و آثار صادره در این باب
بسیار است که در محل خود ان شاء الله بیاید **و از جمله** از آن ابواب حرص و حسد است
پس چون بنده حریص باشد بر هر چیزی شیطان بهمان چیز او را کور و کر خواهد نمود
و رسول خدا صلعم فرمایید حبک للشیء یعمی و یصم شناختن مداخل شیطان بنور بصیرت است
و چون حرص و حسد بوده کوری باطن از آن شخص نابینا می شود در اخال شیطان
فرصت می کند و هر آنچه در چشم حریص هرچه او را بشهوت برساند اگر چه فحشاء و منکر باشد
و در حدیث وارد است که چون حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام بکشتی
سوار شد در هنگام طوفان و از هر زوجی دو چیز با خود برداشت با امر خدا تعالی در میان کشتی
شیخی سالخورده را بنظر آورد که او را نمی شناخت آنحضرت فرمود چه چیز ترا بکشتی در آورد در جواب
گفت منم ابلیس و آمده ام تا دلهای اصحاب ترا از راه ببرم تا دلهای ایشان با من و بدنهای
ایشان با تو باشد حضرت نوح ع فرمود بیرون شو ای دشمن خدا از کشتی که تو ملعونی
ابلیس عرض کرد یا نوح پنج چیز است که با آنها مردمان را هلاک خواهم کرد سه از آن را با تو خواهم
گفت و دو چیز دیگر را پنهان خواهم کرد حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بنوح ع که او را بگوی که
مرا بآن دو چیز خبر بده آنحضرت بامر خدای آن دو چیز را از ابلیس درخواست ملعون گفت
یا نوح آن دو چیز حرص و حسد است که هر کس مرا مخالفت نخواهد کرد و تکذیب نخواهند نمود
پس بحسد من ملعون واقع شدم و شیطان رجیم نام یافتم و اما حرص پس بجهت آن برای آدم
مباح شد مگر شجره منهیه پس حریص بر آن تمنا از آدم را کردم تا از آن شجره تناول نمود
و واقع شد آنچه واقع شد از اخراج او از بهشت **و دیگر از** ابواب مداخل شیطان
سیری از طعام است اگر چه حلال و بی شائبه باشد از حرام و شبهات زیرا که این مرحله شهوات
قوی میگرداند و شهوات اسلحه شیطانند که باآن غلبه حاصل می نماید و مسلط می گردد بر قلوب انسان

و گفته شده است که در کثرت اکل شش خصلت مذمومه هست **اول** خوف خدا را از دلش بر کند
ثانی رحم کردن بر خلق گرسنه را از قلبش زایل میگرداند **ثالث** منع از طاعت و عبادت سنگینی بهم
میرساند **رابع** از شنیدن کلام حکمت رقت از برای قلبش ممکن از طعام حاصل نمی کرد **خامس** چون شخص
بر غطه تکلم کند کلام او را وقع و تأثیری در قلب مردم نخواهد بود **ع** کثرت اکل مهیج امراض است در
فلک **و** خواهد آمد ان شاء الله بسط کلام در این باب در محل و موقع مخصوص آن **و**
دیگر از آن ابواب حب تزین است از اثاث البیت و ثیاب فاخره و دور و قصور
آراسته و بر افراشته پس چون شیطان این صفت را بر انسان غالب یافت در دل او بیضه میگذارد
و جوجه میکند و علی الدوام داعی دارد او را بر عمارت خانها و تزیین سقوف و حیطان و توسیع ابنیه آن
و مشغول میدارد او را بتزیین جناب و دولاب و اوانی خانه و مسخر خود میگرداند او را در تمام عمرش
و چون از آن نقش او در این مرض مهلک حاجت ندارد که دوباره بسوی او برگردد زیرا که بعضی از
از این امور منجر می شود ببعض دیگر و امتداد می یابد تا وقتی که اجل آن شخص بیاید پس بمیرد در حالتی که
مطیع شیطان و منقاد هوای نفس باشد و خاتمه او ببدی عاقبت و کفر میشود باید نعوذ بالله منه
و تفصیل این مطلب نیز مذکور میگردد ان شاء الله **و دیگر از آن** طمع در مردمان است و چون
طمع بر قلب غالب گردید شیطان پیوسته محبوب میگرداند بسوی او تزیین و تکلف را نسبت
بآنکه طمع در او دارد بانواع ریا و تلبیس تا آنکه مطموع فیه گویا معبود وی است از برای او و این مطلب
نیز موافق روایات و آثار مفصلاً مرقوم میشود در جای خود ان شاء الله بعون الله و توفیقه **و دیگر**
از ابواب عظیمه او عجله و ترک تثبت است در امور و خدای تعالی فرموده خلق الانسان من عجل
و فرموده و کان الانسان عجولا و پیغمبر خود را فرموده و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه
و رسول خدا صلعم فرموده العجلة من الشیطان والتأنی من الله تعالی زیرا که اعمال بعد از تبصر و معرفت
است و این دو محتاج است بتأمل و تمهل و عجله مانع است از تأمل و تمهل و در نزد استعجال رواج
میدهد شیطان شرور خود را بر انسان از جایی که نمیداند و بیاید ان شاء الله در جای خود شرح این اجمال
نیز در مقام خود مذکور خواهد شد ان شاء الله **و دیگر** از ابواب عظیمه مداخل شیطان حب
دراهم و دنانیر و اصناف اموال است از عروض و دواب و عقار زیرا که هر چه از این جمله زاید بر
بر قوت و حاجت شخص باشد مستقر شیطان است و آنکس که قوت او با او باشد فارغ القلب
است پس هرگاه آن شخص مثلا در راهی یا کوچه صد دینار بیابد الکنده شهوت از قلب او برانگیخته گردد

که هریک از آن محتاج بصد دینار باشد و در این صورت فضیلت دینار دیگر لازم دارد که خانه بآن خرد و جاریه ابتیاع نماید و اثاث البیت ترتیب دهد و حال آنکه قبل از یافتن آن صد دینار مستغنی بود از این جمله پس هریک از این جمله طالب چیزهای دیگر است که لایق باشد بآن و این مطلب آخر ندارد و شخص که گرفتار دام این خواهش گردید در هاویه خواهد افتاد که عمق جهنم نهایت آن باشد و در مقام خویش این بیان نیز مذکور میگردد ان شاء الله **و دیگر** از ابواب مداخل شیطان بخل و خوف فقر است و این چیزی است که منع میکند انسان را از انفاق و تصدق و اعطای حقوق واجبه و مستحبه و دعوت مینماید بذخیره کردن و گنج نهادن و مستحق آن عذاب شدن که موعود است از برای این اشخاص چنانکه فرقان عزیز کریم بآن ناطق است در آیتی که خدای فرموده و الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم الی آخر قوله هذا ما کنزتم تکنزون و شرح این مطلب ان شاء الله در باب منع زکوة که از کبائر ذنوب است بیاید **و دیگر** از ابواب او تعصب است از برای مذاهب و اهوای مختلفه و حقد بر خصوم و نظر بر ایشان بچشم خواری و حقارت و طعن در مردمان و اشتغال بذکر نقایص ایشان و این مطلب در باب بدع و ضلالات از کبائر قلبیه ممکن است که مرقوم گردد بعون الله **و دیگر** از ابواب او حمل عوام است که ممارست در علم نکرده اند و تبحر در آن نیافته اند بر تفکر در ذات خدای و صفات او و در امور دیگر که عقول ایشان بدان نمیرسد تا آنکه ایشان را در اصل دین بتشکیک اندازد و تخیل کردن خیالات چند در ذات اقدس حق تعالی که منجر بسبب آن کافر و مبتدع گردد و این فقره نیز شرحا مذکور میشود ان شاء الله در موقع خود **و دیگر** از ابواب عظیمه او سوء ظن است بمسلمانان و از این فقره ناشی میشود تهمت و بهتان و عیب جوئی و غیبت و سایر ادعا که از این قبل شمرده میشود و تفصیل این جمله در موضع خود مسطور خواهد گشت ان شاء الله **و دیگر** از ابواب عظیمه او حب جاه و ریاست و فرمانروائی بر ملک و لشکر است و طلب فخر و استیلا و غلبه و تجبر و تسلط و این مطلب سرآمد تمامت مطالب سابقه است و نیز آنکه ملوک و فراعنه و جبابره اولی بهمین سبب بلاها از ذات ربوبیت عبودیت بیرون نهادند و بموجب انا و لا غیری و قول انا ربکم الاعلی زبان گشادند مثل شداد و فرعون و نمرود و دیگر از جباران سلف و فراعنه و غاره امت رسول خدای هم بدین سبب از دایره شریعت پیغمبر و اطاعت عترت

و اهل بیت

و اهل بیت پیغمبر خود بیرون رفتند و گردیدند آنچه کردند از ستمها که صد هزار یک از آنها در نامه ها نگنجد و سلطان لعین از این باب مداخل قلب عمر بن سعد حرامزاده و لد الزنا گردید و حب ریاست و طمع حکومت ده ساله ملک ری و امارت و سالاری صد هزار لشکر بآن اتباع بنی امیه را در نظر او زینت داد که بحرب فرزند رسول خدا و قرة العین علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم الصلوة و السلام اقدام نمود و دنیا را بر آخرت ترجیح داد در وقتی که ابن زیاد حرامزاده لشکرهای عراق را بجنگ امام معصوم مظلوم خلیفة الله الکبری حسین بن علی روحی لهما الفداء ترغیب میکرد و ترتیب میداد و حال ملعون بود که در وقت مأمور شدن او بحرب شاه شهیدان میگفت **شعر**

فوالله ما ادری و انی لحایر ؛ افکر فی امری علی خطرین ؛ ءاترک ملک الری و الری منیتی
ام ارجع مأثوما بقتل حسین ؛ حسین ابن عمی و الحوادث جمة ؛ و لکن ملک الری قرة عینی ؛

و عاقبت بیرون آمد بحرب آن بزرگوار با بعضا کرد آنچه کرد و مرا دارد چنانچه تفصیل آن در مقاتل علما و تاریخ الکتاب این بندی مسطور است و کرد آنچه کرد از ستمها که ذکر هریک محرق قلوب و مهیج اشوان شیعیان است و اتمام حجت فرمودن امام مظلوم با او هم در زمان قبل از قتال و هم صبح روز عاشورا و هم در وقت آمدن حر بن یزید ان کار زار در عمل خود نگاشته شد و اصحاب او چه ستمهای ناگفتنی آمرزیده شدن ایشان بود بر بدی الم الطول چنانچه بیان آن نیز در مقتل اصحاب ضبط است بلشارع در انتقام الکفار و فی الاخرة ان شاء الله علی الرحیم

فی بیان ما یؤخذ العبد به من وساوس القلوب و ما لا یؤاخذ به و بیان سرعة تقلب القلب و انقسامه فی التغیر و الثبات

مجلس الخامس

نور ملکوتی بدانکه از جمله مطالب دقیقه لازمه که قبل از شروع در ذکر تفصیلی کبائر قلبیه و معاصی صادره از آن باید نگاشت و از تتمه محرر مطالب سابقه باید دانست این مطلب مهم است که دانسته شود آنچه از وساوس قلوب و هم و خواطر آن مؤاخذ بر آن خواهد شد و آنچه مؤاخذ بر آن نخواهد شد و نیز دانسته شود سرعت تقلب قلوب در حسنات و سیئات و انقسام آن باقسام عدیده در تغیر و ثبات و بدون ذکر این مطالب عنقریب مفاسد آنچه ما میخواهیم در این کتاب مذکور داریم فرو خواهد مطالب گذشته و اجمالا از

بیانات اهل تحقیق ربنده نموده و بر نگاشتیم این مطلب را هم برهمین تکاریم که غزالی در کتاب خود گفته در
فقره ثانی لا یؤاخذه الله بعدم وساوس القلوب و همها و خواطرها و ما لا یؤاخذه الله حاصلش اینست که
این مطلب امری غامض است و آیات و اخبار متعارضه در این باب وارد شده که متعذر است
طریق جمع و توفیق میان آنها مگر بر اهل بصیرت و ارباب خبرت از علما و سر تحقیق **چنانچه**
در این نحو حدیثی از حضرت رسول خدا صلعم روایت شده که فرموده عفی عن امتی ما حدثت به
نفوسها ما لم تتکلم به او تعمل به **و نیز** از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مروی است
که فرموده یقول الله تعالی للحفظة اذا هم عبدی بسیئة فلا تکتبوها علیه فان عملها فاکتبوها سیئة
وان هم بحسنة فلم یعملها فاکتبوها حسنة فان عملها فاکتبوها عشرا **و** این دو حدیث از
طریق اهل سنت و جماعت مروی است و حدیث ثانی را مسلم و بخاری هر دو در صحیح خود آورده اند
و در حدیث دیگر نیز آنحضرت فرموده من هم بحسنة فلم یعملها کتبت له حسنة و من هم بحسنة فعملها کتبت
له عشرا الی سبعمائة ضعف و من هم بسیئة و لم یعملها لم تکتب علیه و ان عملها کتبت علیه سیئة
و دیگر لفظ آخر که از کلمات قدسیه است روایت شده و اذا تحدث بان یعمل سیئة فانا اغفرها له
ما لم یعملها **و این** جمله دلیل است بر عفو از عمل قلب و قصد او بگناه ما دام که عمل نیاورده باشد
از اینجا **و از طریق** علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کافی باسناد خود از یکی
از دو معصوم یعنی باقر و صادق علیهما السلام روایت شده که فرموده اند ان الله تعالی جعل لآدم
فی ذریته من هم بحسنة و لم یعملها کتبت له حسنة و من هم بحسنة و عملها کتبت له عشرا و من هم بسیئة
و لم یعملها لم تکتب علیه و من عملها کتبت علیه سیئة **و از حضرت** کاظم و رضا
علیهما السلام هم بانی گونه روایت شده در چند حدیث باسناد مختلفه معتبره که چون بنده
او بنیکی [illegible] حضور گناهی کند و آن گناه از او صادر نگردد کاتب سیئات آن قصد را
بر او ننویسد و چون گناه مذکور از او صادر شد ملک سیئه بر او نویسد و چون قصد عمل نیکی
نماید و از او صادر نگردد کاتب حسنات آن حسنه بر او نویسد و هرگاه صادر کرد و آن حسنه
از او ادا کند حسنه در نامه عملش نوشته شود و این تفضلی است که بعد از خود [illegible] از جهت
و تسلط شیطان بر فرزندان او عطا فرمود بتربیت آنحضرت از حق تعالی عطا کرده اند **اما آنچه**
دلالت بر مؤاخذه دارد پس قول حق تعالی است که فرموده ان تبدوا
ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله فیغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء **و** قول او عز و جل ان

دیگر

دیگر که میفرماید و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلا
و این دلیل است بر اینکه عمل فؤاد نیز مانند عمل سمع و بصر است و مؤاخذ خواهد شد **و**
قول او است قرائیه دیگر که میفرماید لا یؤاخذکم الله باللغو فی ایمانکم و لکن یؤاخذکم بما کسبت قلوبکم
و لکن غزالی گفته در کتاب احیاء العلوم خود که حق در این مقام اینست که وقوف
بر این مسئله موقوف است بر احاطه شخص بتفصیل اعمال قلوب از مبدء ظهور آن تا وقتی
که عمل از جوارح صادر شود و بر جوارح اثر آن ظاهر گردد **پس اول** چیزی که بر قلب
وارد میشود خواطر است چنانچه گفته شد در مجلس سابق چنانچه مثلا هرگاه خطور کند در قلب
کسی صورت زنی که در پس پشت او باشد در میان راه و اگر ملتفت شود می بود او را خواهد
دید و مرتبه دویم هیجان رغبت است بسوی نظر و آن حرکت شهوت طبیعیه است و این هیجان رغبة
از خاطر اول متولد می شود پس اولی را حدیث نفس میگویند و ثانی را میل طبع و مرتبه سیم را حکم
قلب میخوانیم باینکه فلان کار سزاوار است اینکه بعمل آید مثل اینکه سزاوار است نظر بان
زن پس طبع چون مایل شد همت و نیت آن بر انگیخته نمی شود مادام که صوارف و موانع نگردد
مثل کمال طبع و ملاحظه حیا یا خوف از التفات منع میکند از همت و نیت و عدم صوارف
باعث می شود که بسبب تامل باشد و این بهر حال حکمی از جهت عقل است و این را اعتقاد
گویند و مرتبه چهارم تصمیم عزم است بر التفات و جزم نیت است [illegible] و این مرتبه را هم
شخص بفعل و نیت و قصد میخوانیم که بسبب طول حادثه نفس و مجاذبه آن تاکید بهم میرساند
و اراده مجزومه از آن مبادی حاصل می شود چون اراده منجزم شد باعث می شود که شخص بعد از جزم
اراده پشیمان شود از عمل و ترک نماید آنرا و باعث میشود که بسبب عارضی غفلت از آن
بهم رساند و عمل بان اراده مجزومه نکند و باعث میشود که بجهت عایقی عمل کردن او متعذر
باشد **پس** بدین ترتیب که گفته شد چهار حالت از برای قلب واقع است
قبل از عمل کردن بجوارح ۱ خاطر یعنی حدیث نفس ۲ میل ۳ اعتقاد یعنی حکم بفعل
۴ هم یعنی قصد و نیت و اراده مجزومه **اما حدیث نفس** پس مؤاخذه نخواهد
بان و نیز اگر در تحت اختیار شخص داخل نیست **و** همچنین میل و هیجان شهوت که آن
دو نیز در تحت اختیار داخل نمیباشند و این دو مرتبه معقول حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم عفی عن امتی ما حدثت به نفوسها پس حدیث نفس عبارتست از خواطر که [illegible]

در بیان ترتیب مراتب
داعیه و اعتقاد و عزم

از نوع نفس حادث می‌شود بدون اینکه عزم بر فعل آن اتصاف نماید و اما هم و عزم
پس حدیث نفس نامیده نمی‌شود بلکه حدیث نفس چنان است که از عثمان بن مظعون
رضی الله عنه روایت شده در حدیثی که عرض کرد بحضرت رسول ص که یا رسول الله در خاطرم
خطور می‌کند که زوجه خود خوله را طلاق بگویم حضرت فرمود مگذار این عمل را که نکاح از سنت
مراست عرض کرد در خاطرم می‌گذرد که خود را خصی نمایم فرمود از این نیز حذر کند که خصاء
امت من امر سختان روزه است عرض کرد در خاطرم می‌گذرد که گوشت خوردن را ترک کنم
فرمود از این هم حذر کند که من گوشت را دوست دارم و اگر بیابم هر آینه میخورم و هرگاه از
خدای تعالی بخواهم هر آینه به من خواهد خورانید **پس** این خاطر که عزم بر فعل با وی نبود حدیث
نفس بود از عثمان بن مظعون و از اینجهة با رسول الله ص مشورت کرد و جواب شنید **و
اما** ثالث که اعتقاد و حکم قلب باشد اینکه سزاوار است بعمل آمدن فعلی که در خاطر
می‌گذرد پس این نیز مردد است مابین اینکه اضطراری باشد یا اختیاری و احوال در این
دو نوع مختلف است پس اختیاری از آن مؤاخذه می‌شود بر آن و اضطراری مؤاخذه نمی‌شود **و اما**
رابع که هم و عزم بفعل است پس مؤاخذه کرده می‌شود شخص بآن لکن مابین اینکه اگر بجا
نیاورد شخص آن عزم را مهلت داده می‌شود پس اگر بجهة خوف از خدای اقدام بر آن ترک
و از آن پشیمان شد آن یک حسنه برای او نوشته می‌شود زیراکه قصدش اولاً گناه بوده پس
امتناع و مجاهده او با نفس کار ثواب و قصد دیگر موافق طبع باشد در گناه دلیل است بر تمام
غفلت از حق تعالی و امتناع شخص بمجاهده بر خلاف طبع محتاج است بقوت عظیمه پس جد و جهد او
در مخالفت طبع عملی است لله و عملی که لله باشد شدید تر است از جد و جهد در موافقت شیطان
بر وفق طبع **پس** حسنه از برای او نوشته می‌شود بجهة اینکه ترجیح داد جهدش را در امتناع
بر قصد و عزمش بمعصیت خدای **و اما** اگر مانع شد بتعویق افتاد بسبب عایقی یا ترک شد بجهة عذری
نه بجهة خوف از خدای تعالی یک سیئه برای او نوشته می‌شود زیراکه قصداً و عملی است که اختیاراً از
قلب صادر می‌شود **و دلیل** بر این تفصیل است آنچه مفصلاً در لفظ حدیث صحیح از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند که آنحضرت فرمود. قالت الملائکة علیهم السلام رب
ذاک عبدک یرید ان یعمل سیئة و هو ابصر به فقال ارقبوه فان هو عملها فاکتبوها له بمثلها وان
ترکها فاکتبوها له حسنة انما ترکها من جرّای وحیث قال فان لم یعملها اراد به ترکها لله **پس**

از فوائد حدیث ۲

هرگاه

هرگاه عزم کرد بر فاحشه پس متعذر شد بر او بسببی یا بغفلتی پس چگونه نوشته می‌شود برای
او حسنه و حال آنکه رسول خدای صلی الله علیه و آله فرموده. انما یحشر الناس علی نیاتهم و ما یعنیهم
این را که اگر کسی در شب عزم کند که چون صبح در آید مسلمانی را بکشد یا با زنی اجنبیه زنا
کند اتفاقاً در همان شب بمیرد بر اصرار معصیت مرده و بر نیت خود محشور خواهد
شد و حال آنکه قصد گناه کرده و از او بفعل نیامده **و برهان** قاطع بر این معنی
روایتی است از حضرت رسول خدا ص که فرموده. اذا التقی المسلمان بسیفیهما فالقاتل
والمقتول فی النار فقیل یا رسول الله هذا القاتل فما بال المقتول قال فانه اراد قتل صاحبه
و این بیان نص صریح است در اینکه شخص مقتول بمجرد اراده قتل صاحبش از اهل نار است
با اینکه مظلوم کشته شده باشد **پس** چگونه گمان کرده شود که خدای تعالی بعزم و نیت مؤاخذه
نخواهد فرمود بلکه هر عزم و نیتی که داخل در تحت اختیار بنده کار است بآن مؤاخذه خواهد شد مگر
اینکه بحسنه آن را تکفیر کند و نقض عزم به پشیمانی همان حسنه است و از اینجهة حسنه در نامه عملش
نوشته می‌شود اما فوت شدن بسبب عایق پس آن حسنه نیست و اما خاطر و حدیث نفس و هیجان
رغبت داخل در تحت اختیار عباد نیست پس مؤاخذه باین جمله تکلیف ما لا یطاق خواهد بود **و**
از اینجهة وقتی که آیهٔ مبارکه ان تبدوا ما فی انفسکم او تخفوه یحاسبکم به الله بر پیغمبر خدای ص
فرود آمد بعضی از اصحاب بخدمت آنحضرت آمدند و عرض کردند تکلیف کرده شده‌ایم بچیزی که طاقت
آن نداریم پس یکی از ما حدیث نفس از برای او واقع میشود بچیزی که نمی‌خواهد ثبات آن را در
قلب خود پس بآن حدیث نفس نیز محاسبه کرده میشود آنحضرت فرمود لعلکم تقولون کما قالت
الیهود سمعنا و عصینا قولوا سمعنا و اطعنا ایشان گفتند سمعنا و اطعنا پس خدای تعالی
آیهٔ فرج از برای رسول خود فرستاد بعد از یک سال که فرموده. لا یکلف الله نفساً الا وسعها
و بدین آیه ظاهر شد که هر چه در تحت وسع و اختیار از اعمال قلب داخل نیست بآن مؤاخذه
نخواهد شد **پس** کشف غطا از التباسی که مذکور شد در جمع و توفیق مابین
آیات و اخبار متعارضه در باب آنچه مؤاخذه نمی‌شود از اعمال قلب و آنچه مؤاخذه می‌شود
چنانچه سابقاً گفتیم که این امر از غوامض امور است **و اگر کسی** گمان کند که هر چه بر قلب
جاری می‌شود حدیث نفس و خاطر است و فرقی میان احوال اربعه قلب نگذارد از عدم تجربت
و بصیرت ناچار بغلط خواهد افتاد و چگونه بدون مؤاخذه نخواهد شد باعمال قلب از کبر و عجب و ریا

وشقاق وحسد وحب الجاه از اعمال القلوب بل السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا یعنی از همه مؤاخذه میشود لهذا ابتدا ساداتنا است پس هرگاه بدون اختیار چشم
کسی بر نامحرمی افتد بآن مؤاخذ نخواهد شد بلکه اگر نظر دیگر در قفای نظر اول واقع شد
موجب مؤاخذه خواهد شد زیرا که لامحاله این نظر ثانیه از روی اختیار خواهد بود و خواطر
قلب تر جاری مجرای این فقره است بلکه قلب اولی است بمؤاخذه بر آن نظر از چشم زیرا
که اصل و منشاء اراده قلب است و بعضی از کلمات بابرکات حضرت سید کائنات
است که فرموده التقوی ههنا و اشاره میفرمود بقلب مبارک یعنی مقام تقوی قلب است
و خدای تعالی فرموده لن ینال الله لحومها ولا دماؤها ولکن یناله التقوی منکم و فرموده انما
یتقبل الله من المتقین مؤلف گوید ان شاء الله صفت تقوی و بیان آن در محل
خود بطریق تحقیق خواهد آمد و این بود مجملی از اخبار غزالی در کتابش درباب مؤاخذه و عدم
مؤاخذه بر وساوس قلوب آورده و همین قدر اکتفا رفت و اما تحقیق سر
تقلب قلب و انقسام آن در تغیر و ثبات پس مجمل بیان آن اینست که قلب چنانکه
ذکر کردیم آثار و احوال بسیار بر آن وارد میشود و هر صفتی بر آن گوناگون میگردد و از هر جانبی
تیری اگر برسد بآن چیزی که بدان متأثر شود از جانب دیگر نیز ضد آن چیز باو میرسد و متأثر
میگردد و تغییر در صفت او راه می یابد پس هرگاه شیطان بر او داخل شود و او را
بجانب نفس دعوت نماید ملکی بر او داخل میشود و او را از آن بر میگرداند و اگر در پی شیء
مجذوب شیطان گردد در پی شیء دیگر مجذوب شیطان دیگر خواهد بود الی غیره من الشرور
و اگر ملکی او را بسوی چیزی بکشد ملک دیگر او را بسوی چیز دیگر خواهد کشید الی غیره پس
یک دفعه قلب متنازع است مابین دو ملک و یک دفعه مابین دو شیطان و یک
دفعه مابین ملک و شیطان و هرگز مهمل نخواهد ماند و بسوی همین اشاره است قول
خدای تعالی و نقلب افئدتهم و ابصارهم و بجهة اطلاع رسول خدا صلعم بر صنع عجیب پروردگار
در عجایب قلوب و تقلبات بسیاری از اوقات سوگند چنین یاد میفرمود لا و مقلب
القلوب و بسیار میفرمود یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک عرض کردند آیا تو
نیز میترسی یا رسول الله فرمود و ما یؤمننی و القلب بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه
کیف یشاء و در لفظ دیگر فرمود ان شاء ان یقیمه اقامه و ان شاء ان یزیغه ازاغه و

از برای

ذکر سرعت تقلب قلب و انقسام آن در تغیر و ثبات

از برای سرعت قلب در تقلب امثال بسیاری از اخبار نبویه و الاحادیث اهل عصمت وارد
شده و هم تقلبات قلب از عجایب صنع الله تعالی است که در آن تفکر کامله خود
مغرور گشته و راه معرفت تقلب قلب نمی بود مگر کسی که مراقب آن باشد و مراعی
احوال خود با خدای تعالی گردد پس کسی که مراقب قلب باشد منشاء تمامت
طاعات و تمامت معاصی را خواهد دانست و الهام ملکی و وسواس شیطانی را خواهد
تمیز داد و منابع ملکات حمیده و اخلاق ردیه و ذمیمه را خواهد شناخت و ابواب
دروب و منافذ دخول شیطان را در قلب خود بطور کشف خواهد شاهد نمود و تغیر
و ثبات قلب در هر صفتی از صفات بر او واضح خواهد گشت و چون این جمله بر تو
معلوم افتد بدانکه قلوب در ثبات بر خیر و شر و طاعت و معصیت و تردد مابین این دو چیز
بر انواع سه گانه منقسم گشته نوع اول قلبی است که معمور است بتقوی و تزکیه است
بریاضت و طاهر است از اخلاق خبیثه پس بر افروخته میشود در چنین قلبی چراغهای
خواطر خیر از خزاین غیب و مداخل ملکوت و عقل عنان خود را منصرف میگرداند بسوی تفکر
در آنچه بر آن قلب خطور نموده تا دقایق خیر در آن بشناسد و بر اسرار فوائد آن مطلع
شود پس خوبی منکشف گردد از برای او بنور بصیرت از آن پس حکم از حضرت سلطان
عقل بفعل آن صادر میگردد و ترغیب مینماید بدان و دعوت میکند بعمل آن و نیز آن
مبادرات ملک نظر توجه بسوی آن قلب می اندازد و می بیند پاکی جوهر او را و نور و صفای
آن را بروشنی و ضمیر عقل و تابش انوار معرفت پس شاهد میکند صلاحیت او را بجهة
مستقر خود بودن و مهبط خویش ساختن و در چنین وقتی مدد میدهد او را بلشکرهائی
که دیده نمیشود و هدایت مینماید او را بسوی خیرات دیگر تا خیری از او بخیر دیگر منجر گردد
و علی الدوام چنین باشد و منقطع نشود امداد او ترغیب در خیر و تیسیر امر از برای او و معنی آنکه
که ما را در چنین قلبی باشد و اشاره میفرماید بسوی این معنی است قول خدای تعالی فاما من اعطی
واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری پس در مثل چنین قلبی اشراق نور مصباح
از مشکوة ربوبیة ظاهر میشود تا بمقامی که مخفی نماند در آن شرک خفی که پنهان تر است
از جنبش مورچه سیاه در شب تاریک و هیچ خافیه بر او پوشیده نمی گردد
و مفاتیح داده میشود بر او چیزی از مکاید شیطان و التفاتی بزخرفات و سادس اعلون

بیان قلب معمور بتقوی

می کند و چنین قلبی بعد از طهارت آن از مهلکات معاصی و اخلاق ردیه عنقریب معمور خواهد شد بمنجیات اعمال و اخلاق از شکر و صبر و خوف و رجا و فقر و زهد و محبت و رضا و شوق و تفکر و توکل و محاسبه نفس و غیر اینها از طاعات و خیرات و خدای تعالی جل جلاله بسوی چنین قلبی بوجه کریم خود اقبال دارد و او است قلب مطمئن که در قول خدای تعالی الا بذکر الله تطمئن القلوب و بقول او یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة و بقول او ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب و نظائر این ایات **دویم** قلبی است مخذول که مشحون است بهوای نفس و چرکین باخلاق مذمومه و خبائث ابواب شیاطین در آن گشاده و ابواب ملائکه در آن بسته و مبدء شرور در آن اینکه اول شعله از هوای نفس پیدا می شود و خطور می نماید در آن پس قلب از حاکم عقل استفتا و استکشاف طریق صواب می کند در آن و چون عقل در چنین قلبی تسلطش ضعیف است و مانوس و مالوف است بخدمت هوای نفس و عادت آن کار او پیش می بود بجهة عدم قوت در این صورت نفس مستولی می شود و منبسط می کرد انعطافات خود را در قلب و بجهة محبوس بودن لشکر عقل از مدافعه آن سلطنت شیطان قوی میشود و مکانش وسعت بهم می رساند بسبب انبساط و انتشار هوای نفس و چون مکانت تمام حاصل کرد سلطان ایمان شخص را بوعد و وعید ضعیف خواهد بود و نور یقین بخوف آخرت را منطفی خواهد ساخت دیرا که از هوای نفس دودی تیره بسوی قلب متصاعد خواهد شد که جوانب آن را پر کند و انوار آن فرو نشاند پس عقل مانند چشمی باشد که دخان اجفان آنرا فرو گرفته باشد و قادر بر نظر نباشد و چنین میکند غلبه شهوت با قلب تا اینکه امکان توقف و استبصار از برای او نماند **پس** اگر واعظی نخواهد آنرا بینا و شنوا کرد اند و حتی دایان بحث اند و دو چشم او خلوم کرنماید کور باشد آن قلب از دیدن و کر باشد از شنیدن پس هیجان شهوات و سطوت شیطان آنرا احاطه کند و جوارح را بسته شیطان را بر دفق هوای نفس حرکت دهد و معصیت از عالم غیب بعالم شهادت ظاهر شود **و** بسوی مثل چنین قلبی اشاره است قول خدای تعالی ارایت من اتخذ الهه هویه افانت تکون علیه وکیلا ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا **و** قول او و جعل

فصل در بیان انواع قلب متغیر و ثابت

لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون و سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون **پس** بسا قلب است که این است حال او بالاضافه بجمیع شهوات و معاصی و قبایح و بسا قلب است که این است حال او بالاضافه ببعض شهوات و معاصی و قبایح **مثل** کسی که متورع است از بعض اشیا و لکن چون روی نیکوی ببیند دیدن و دل خود را نتواند از آن ضبط کند پس عقل او برو اختیار نماید و عنان قلب از دستش برود **و مثل** کسی که نتواند نفس سرکش خود را نگاه دارد از آنچه در آن ریاست و حب جاه و کبر و استیلا باشد و ما سکه ثباتش از جای برود در نزد ظهور اسباب جاه و ریاست از برای او **و مثل** کسی که مالک نفس خود نباشد در نزد غضب و وقتی که او را حقیر شمارند یا اینکه عیبی از عیوب او ذکر نمایند **و مثل** کسی که نتواند خود داری کند در نزد قدرت بر اخذ درهمی یا دیناری و امثال اینها و اجمله بسبب تصاعد دخان هوای نفس بقلب انسان حاصل میشود تا اینکه تیره میگردد و انوار بصیرت او انطفا می پذیرد و روشنی حیا و مروت و ایمان از او زایل میشود و در تحصیل مراد شیطان سعی و اهتمام دارد **و نوع سیم** قلبی است که خواطر هوای نفسانی در آن ظاهر می گردد و او را بسوی شر و معاصی دعوت می نماید و لذات و شهوات را در نظر او زینت میدهد پس ملحق میگردد از خواطر ایمانی و او را بخیرات دعوت می نماید و مراد از آنست منازعه این دو قسم از خواطر نفس شهوات را انبعاث شر و در غضب می کند و تقویت می نماید و تمتع و تنعم را زینت میدهد و عقل ایمانی تقبیح می کند فعل نفس را و او را بجهل نسبت میدهد و تشبیه می کند او را بسباع و بهایم در کثرت ولوع ایشان بشهوات و هجومش بشرور و قبایح و قلب متذبذب و متفکر میشود در عواقب پس نفس مایل بنصیحت عقل می گردد و در این هنگام شیطان حمله بر عقل می آورد و می گوید که این شر و حرج حیث که بجا می آوری و دوست می کند هر قلب شخص که چرا نفس خود را اذیت می کنی آیا دیدی کسی از اهل عصر خود را که هوای خود را مخالفت کند و غرض خود را ترک نماید آیا لذتهای دنیا از برای دیگران می گذاری که کار را بر خود تنگ کنی و تو نفس خود را از آن باز میداری که شقاوت و حرمان بهره او شد کردید آیا نمیخواهی منصب و شغل و بزرگی تو بر فلان و فلان زیادتی داشته باشد و نمی نگری کارهایی که ایشان میکنند در طلب شهوات و تمتع و تنعم پس نفس و سوسه شیطان را قبول میکند و بسوی او منقلب میگردد و در این حال ملک رحم بر شیطان

فصل در بیان انواع قلب متغیر و ثابت

می‌آورد و الهام می‌کند بقلب شخص که آیا قناعت می‌کنی بلذت اندک از دنیا و لذت بهشت
و نعیم آن را که ابد الآباد باقی است فرو می‌گذاری یا غالب می‌شود میل شارع بر خود الم صبر بر شهوات را
و میل می‌شمارد الم عقوبت آخرت را و عذاب الیم آتش دوزخ را آیا مغرور میشوی بغفلت
مردمان از نفسهای خود و پیروی ایشان هواها و هوسهای نفسانی را و مساعدت ایشان
شیطان را در کمالی **پس** بدان بتحقیق می‌گویم که نفس بهیاهای امثال قول
ملائکه کرده و بیفه و بیم قلب مرتدد است مابین دو لشکر ملک و شیطان و تجاذب است
میان دو حزب عقل و نفس تا اینکه غالب شود بر قلب آنچه سزاوارتر است باو اگر صفات
شیطانی در آن غلبه داشت شیطان براو غالب می‌شود و او را داخل احزاب خود می‌سازد
تا اینکه اعراض کند از دخول حزب الهی و اولیای او و مساعدت و نصرت کند حزب شیطان
و اتباع او را و جاری شود بر جوارح او آنچه سبب دوری او از خدا تعالی گردد **و** اگر
صفات ملکوتیه براو غالب باشد التفات باغوا و تحریض شیطانی نکند و از نصرت حزب
ابلیس غافل برتابد و بنصرت حزب الله و اولیای او شتابد **مؤلف گوید** کنیعجائب
صاحبان قلب که صفات شیطانیه بر آن غالب است عمر ابن سعد حرامزاده و ولد الزنا و اتباع
و جنود او بودند که از حزب خدا بنی انصار و عترت امام مظلوم حسین شهید علیه السلام اعراض
کردند و نصرت حزب شیطان بنی آل ابو سفیان و آل زیاد کردند **و** صاحب قلب
که صفات ملکوتیه براو غالب است اصحاب و عترت خامس آل عبا بودند که از حزب شیطان
اعراض کرده در حزب رحمن داخل شدند خاصه بمناسبت آنچه از تردد قلب و تجاذب او مابین
لشکر عقل و نفس و غلبه عقلش بنفس مذکور شد ظهور انچه و مصداق این معنی از جناب
مقدم شهدای کربلا حر ابن یزید الریاحی التمیمی و برادر و پسر و غلام سعادت فرجام او رضی الله
عنهم و بیقین است و بجوهم در روز عاشورا بتحقیق پیوست که آن شیر بیشه شجاعت و مبادر شربت
شهادت روحی له الفداء با وصف رتبه امارت بر بسیاری از جنود طاغیه ابن زیاد بالهام
ملک و رهنمونی عقل عنان از نصرت لشکر شیطان منصرف نموده بپای و خوب باشه قدم
جلادت بمعرکه ثبات فشانی نهاد و دست بقتل دشمنان خدا و رسول برگشاد تا آنکه
در سلک قربانیان کوی وفا و مجاهدین رکاب فرزند مصطفی داخل گردید و شرح شهادت
آن بزرگوار و برادر و پسر و غلامش مفصلا در ینابیع البکاء این بنده مسطور است و در کتاب

تزکیة الاعمال

تزکیة الاعمال نیز رقم و همچنین مثل این سعادتمندان بود هاشم ابن عتبه رضوان الله عنه موافق روایت
صاحب محرق القلوب و مولف مخزن البکاء و دیگران و همچنین بعضی دیگر از اصحاب سعادت مآب
حضرت امام مظلوم که ذکر شهادت هریک بمناسبت اهتمام سزاوار است الا لعنة الله علی الظالمین

نور فی الاجتناب الشرك بالله تعالی وفیه بیان اقسام الشرك [illegible]

اگرچه بسیاری از مطالب که بیان آن از لوازم و مهمات بود کمال مناسبت داشت که در این مقام
نگاشته گردد ولیکن بخوف طول و رعایت اختصار کتاب بهم رسید عنان راهوار کلک را از آن منصرف
داشته شروع در مقصود خود که شرح رتبه کبائر قلبیه و غیر آن بود نمودیم تا آنکه معروض افتد چون
توفیقه خدا که بحسب ابتدا و بیان آن سزد بحسب اتمام انجام **فنقول**
و بالله التوکل و منه التوفیق که مبدا کبائر صادره از اعمال قلب شرک بخداست و سابق مذکور
داشتیم که مقصود از همه شرایع که آیند خلق است بجوار قرب خدا و وصول ایشان بمراتب
سعادات و مفتاح این معنی چیزی نیست جز معرفت الله تعالی و معرفت صفات و افعال و کتب
و رسل و اولیای او و گفتیم که حفظ معرفت بر قلب لازم است و بیان آنچه سبب باب معرفت
نماید اکبر کبائر است و کفر است و اشاره بدان نمودیم که امراد بکتاب این نوع کبیره انجهل تا شو
میکرده و حجاب میان خدا و بندگان او جهل است و جهل از امور قلبیه است و ضد آن علم است
که وسیله تقرب بندگان میشود بدرگاه قرب الوهیت و علم معرفت حاصل است و علم حد متزلزل
نا بحیاء چون و جهل است **پس** اگر اکنون بخواهیم که شرح نماییم این مطلب را از کیم و حقیقت
علم و شرف آن و اقسام آن و بیان جهل و مراتب آن همه را بیان کنیم و شرح مطالب معرفت
بر بسط و تفصیل باز گوییم از مقصود دور افتیم و باز مانیم **و اینجمله** را مفصلا در مجلد
اول از کتاب جامع که مسمی شمس الظلام فی عقاید الاسلام که کتاب توحید است بیان کرده‌ایم و تکرار
آن در اینجا مفید فایده نیست ولیکن بطور اجمال گفته میشود که اس اساس معرفت
و رکن شدید آن اعتقاد قلبی است بتوحید الهی و این اعتقاد ثابت و جازم نگردد تا نفی شریک
از ذات خدا ثابت نگردد و بوحدانیت حضرت واجب الوجود اعتقاد قلبی حاصل نشود و چون
این را دانستی پس بدانکه شرک بخدا که اعظم کبائر و ذنوب است بر سه قسم است
اول جلی **دوم** خفی **سیم** اخفی **اما** شرک جلی پس عبارت است از عبادت

بیان اقسام شرک
و بیان شرک جلی

اصنام و اوثان و ملائکه و شمس و قمر و نجوم و نیران و جمادات دیگر و شکی نیست که این گونه شرک
ناقل عمل است و در نار جهنم وما بیان ثواب موحدین و عقاب مشرکین و دلائل
در اثبات توحید و نفی شرک و ذکر مشرکان و مذاهب ایشان همه را در کتاب
توحید شمس العالم با شواهد از آیات قرآنیه و اخبار معصومیه و حقائق عقلیه درج نموده‌ایم
و جمیع چنین مطلوبان کتاب اولی و الیق است زیرا که گنجایش تمام مطالب توحید در این
مقام نه و گنجایش بحر محیط است در ظرف کوچک و نهفتن جرم خورشید است در جوف مکرزم
واما شرک خفی پس آن عبارت است از ریا که باجماع مسلمین مفسد اعمال مؤمنین از
صالح و فاسق است و بنص اخبار عترت اطهار مرتکب این عمل داخل در سلک اهل شرک و نفاق
و کفر و شقاق است و از اعاظم کبائر ذنوب شمرده میشود و چون کلام در قسم اول از شرک
یعنی شرک جلی در محل خود بختام یافته ذکر قسم ثانی و ثالث آن انفع و اصلح است بخلاف
ممیز از ابواب دیگر و ایمان پس ترا بیان مراتب مجملی از بیان ذم ریا و حقیقت
آن و ما را ... به ... ریا و بیان ریاء خفی و بیان آنچه حبط عمل نماید از ریا و آنچه
حبط نمیکند و ذکر دوای ریا و علاج آن و ذکر رخصت در اظهار طاعات و بیان رخصت
در کتمان ذنوب و بعض مطالب متعلقه دیگر باین فقره رقم میگردد بتوفیق الله و باید
دانست که در ذم این معصیت بزرگ و جرم کبیر حق سبحانه و تعالی شأنه در قرآن
مجید در مواضع متعدد آیات بسیار کریمه فرستاده از انجمله میفرماید فویل للمصلین الذین
هم عن صلاتهم ساهون الذین هم یراؤن و یمنعون الماعون و نیز میفرماید و اذا قاموا الی الصلوة
قاموا کسالی یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و دیگر در باب انفاق مشوب بآن گناه
نیز میفرماید یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی کالذی ینفق ماله رئاء الناس
ولا یؤمن بالله والیوم الآخر الی الآیه و نیز میفرماید والذین ینفقون اموالهم رئاء الناس
ولا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ومن یکن الشیطان له قرینا فساء قرینا و این جمله شریفه
... پس قول او عز وجل فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه
احدا و تمام آیاتی که در باب اخلاص عمل و عبادت بخصوص از ... خداوند شرف نزول یافته
واما اخبار نبویه و احادیث عترت مصطفویه علیهم الصلوة والتحیة که در این معنی وارد
شده پس از حد افزون است قول حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده ان اخوف ما اخاف

علیکم

در بیان ریا که شرک خفی عبارت از آنست

آیات وارده در مذمت ریا

اخبار وارده در مذمت ریا

علیکم الشرک الاصغر قالوا وما الشرک الاصغر یا رسول الله قال الریاء یقول الله عز وجل یوم القیمة
اذا جازی العباد باعمالهم اذهبوا الی الذین کنتم تراؤن فی الدنیا فانظروا هل تجدون عندهم ثواب
اعمالکم و معنی آنکه حضرت فرمودند خوفناکترین چیزی که میترسم بر شما شرک اصغر است
گفتند شرک اصغر چیست فرمود ریاست انجا، فرمود خدای تعالی وقتی که پاداش اعمال بندگان
خود میدهد باهل ریا میفرماید بروید بسوی آنکسانیکه عملها و ریای خود را در نظر ایشان
جلوه میدادید بقصد انتفاع در دنیا پس به بینید آیا می‌یابید در نزد ایشان مزد و پاداش اعمال
خود را و هم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم روایت که فرموده یقول الله عز وجل من عمل
عملا اشرک فیه غیری فهو له کله وانا منه بریء وانا اغنی الاغنیاء عن الشرک و نیز فرموده
ان ایسر الریاء شرک و نیز فرموده اخوف ما اخاف علیکم الریاء والشهوة الخفیة و هم
از شداد بن اوس صحابی مرویست که گفت رسول خدا را دیدم که میگریست عرض کردم که
چه چیز ترا بگریه در آورده فرمود انی تخوفت علی امتی الشرک اما انهم لا یعبدون صنما ولا شمسا
ولا قمرا ولا حجرا ولکنهم یراؤن باعمالهم و این روایات مذکور در احیاء العلوم رقم است و
دیگر کافی از حضرت صادق علیه السلام روایت که فرموده در تفسیر آیه فمن کان یرجو لقاء ربه
الآیه الرجل یعمل شیئا من الثواب لا یطلب به وجه الله انما یطلب تزکیة الناس یشتهی ان یسمع به
الناس فهذا الذی اشرک بعبادة ربه احدا یعنی آنمرد طاعتی میکند و عملی بجا می‌آورد و مطلبش
از آن تحصیل رضای الهی نیست همین قدر میخواهد که مردم او را صالح دانند و متقی شمارند و آوازه طاعت
او را بشنوند پس شخصی که این صفت او باشد دیگری را در عبادت پروردگار خود شریک ساخته و
دیگر همان کتاب از آنحضرت مرویست که رسول خدا فرموده سیاتی علی الناس زمان تخبث فیه
سرائرهم وتحسن فیه علانیتهم طمعا فی الدنیا لا یریدون به ما عند ربهم یکون دینهم ریاء لا یخالطهم خوف
یعمهم الله بعقاب فیدعونه دعاء الغریق فلا یستجیب لهم و نیز از آنحضرت مرویست که فرموده
رسول خدا میفرماید که ملک مکرم بصعود اعمال حسنه عمل بنده را بالا میبرد در حالتی که مبتهج
است بآن پس چون از صعود دهد بپاره‌گاه الهی فرمان خدای در رسد که او را بسوی سجین
برند و در آنجا قرار دهند و خطاب کند که صاحب عمل از اراده نموده از این عمل خود و خالص از
برای من نکرده و نیز از آنحضرت مرویست که بعباد ابن کثیر فرمود یا عباد ایاک والریاء فانه
من عمل لغیر الله وکله الله الی من عمل له و نیز آنحضرت فرموده کل ریاء شرک انه من عمل للناس کان

ثوابه على الناس ومن عمل شيئا كان ثوابه على الله و نیز از آن حضرت مرویست که فرمود هر که اراده
کند خدا را بعمل قلیلی از اعمال حسنه میپوشد از او زیاده از آن عمل قلیل را خدا تعالی از برای او در نظر
مردمان بسیار نماید و هر که اراده نماید مردمان را بعمل کثیری و رنج کشیدن بدن و احیاء لیل و کثرت
عبادات ابا می فرماید خدای تعالی مگر آنکه آن عمل را بسیار اندک در نظر شنوندگان جلوه دهد
و در کتاب محجة البیضاء و ارشاد القلوب و غیر اینها در کتابها از اصول معتبر از اصحاب نقل
روایت شده از حضرت رسول خدا که در روز قیامت پیش از همه مردمان سه کس را در پیشگاه
عرش الهی باز دارند اول قاری که حافظ قرآن باشد دویم مقتول که در راه خدا شهید شده
باشد سیم متصدق که در راه خدای بذل مال خود نموده باشد پس خدای تعالی بان قاری فرماید که
که من ترا توفیق آموختن قرآن و حفظ آن دادم با آن چه کردی عرض کند که خدایا از آن در شبها قرائت
کردم و در آناء اللیل و اطراف النهار تلاوت نمودم بعد خطاب رسد که چنین است لکن از آن
بامر من تلاوت نکردی بلکه مقصود تو آن بود که مردمان گویند فلان کس قاری است و خوب
قرآن میخواند امروز ترا از من حظی نیست و اجر آن عمل همان بود پس صاحب مال متصدق را
فرماید که من ترا مال بسیار دادم با آن چه کردی عرض کند نفقه کردم و صدقه دادم در راه تو خطاب
رسد که بلی چنین است لکن قصد تو آن بود که گویند فلان شخص مردی سخی و کریم است ترا امروز
در نزد من نصیبی نباشد مردمان مزد عمل تو دادند پس مقتول مجاهد را خطاب فرماید که من ترا قوت
و شجاعت دادم با آن چه کردی عرض کند که در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم خطاب آید که بلی
چنین است لکن قصد تو آن بود که گویند فلان مرد دلیر و شجاعی است پس ترا جزای آن مدح و ثنا
بهره در نزد من نیست الحال حکم از مصدر جلال صادر شود که هر سه را بدوزخ برند و ایضا
در کتاب عدة الداعی از حضرت رسول خدا مرویست حدیثی که حاصل مضمون آن اینست که
خدا تعالی پیش از آنکه آسمانها را بیافریند هفت فرشته خلق نمود و هر آسمانی یکی از آن فرشتگان
مکان فرمود که بعظمت خود آن آسمان را فرو گرفت و هر دری از درهای آسمانها فرشته را
دربان قرار داد پس آن فرشتگان که ضابطان و حافظان اعمالند عمل بنده را می نویسند از
صباح تا شب و بعد از آن آن عمل را ببالا می برند و آن را نوری است چون آفتاب تا باسمان
دنیا میرسند و حفظه آن عمل را نیکو و بسیار می شمارند آن فرشته که دربان آسمان دنیاست میگوید
بایستید و این عمل را بروی صاحبش بزنید من فرشته غیبتم و هر که غیبت کرده باشد نمیگذارم

عمل او از من بگذرد و بپروردگار من برسد بعد از آن حفظه کمال بیایند و با
ایشان عمل صالحی است و از آن میگذرانند و می برند و نیکو و بسیار می شمارند تا باسمان دویم
برسند فرشته که دربان آسمان دویم است میگوید بایستید و بزنید این عمل را بروی
صاحبش که وی باین عمل غرض نداشته مگر دنیا و من صاحب دنیایم نمیگذارم
[illegible] که هر عملی که برای دنیا کرده باشد از آن در گذرد و نگذارم که از من تجاوز کند
بسوی غیر من بعد از آن حفظه بالا میبرند عمل بنده را با بهجت و سرور با صدقه و نماز و بان
می نازند و از آسمان اول و دویم می گذرانند تا باسمان سیم میرسانند فرشته که بر آن آسمان است
میگوید توقف کنید و بزنید این عمل را بروی صاحبش که من صاحب کبرم و نمیگذارم عمل
متکبر را که اعمال متکبر از من در گذرد و صاحب این عمل در مجالس و محافل بر مردمان تکبر نموده و پروردگار
مرا امر فرموده که نگذارم عمل او از من تجاوز کند و بغیر من برسد پس کشیده حدیث ذکر فرشتگان
آسمانها تا منتهی که حضرت فرمود حافظان اعمال عمل بنده را بالا میبرند با فقه و اجتهاد و ورع
و از او اوراد باشد مانند آواز رعد و روشنی مانند روشنی برق و با آن فرشته باشند پس
حفظه با آن فرشتگان میروند تا نزد فرشته آسمان هفتم آن فرشته میگوید بایستید و بزنید
این عمل را بروی صاحبش که من فرشته حجابم و منع میکنم هر عملی را که از برای خدا تعالی نباشد
زیرا صاحب این عمل غرضش این بوده که در نزد امرا و بزرگان بلند مرتبه گردد و در مجالس ذکر او کنند
و آوازه وی در شهرها منتشر گردد و پروردگار من مرا فرموده که نگذارم عمل او از من در گذرد و بسوی
غیر من تجاوز نماید بعد از آن حفظه بالا میبرند عمل بنده را با بهجت و سرور و با آن عمل از نماز
و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق نیکو و خاموشی و ذکر بسیار و ملائکه آسمانها و از هفت ملک
آسمانها میگذرانند و از همه حجابها میگذرند تا در پیشگاه حضرت رب العزة جل جلاله می ایستند
و گواهی میدهند از برای آن بنده که چنین عمل نیکو بجا آورده و دعا و ثنا کرده جناب اقدس الهی
می فرماید که شما حافظان عمل بنده من بودید و من نگاهبانم بانچه در ضمیر اوست بدرستیکه این بنده
مرا اراده نکرده است باین عمل بلکه برای من تحصیل رضای غیر نموده بر او باد لعنت من فرشتگان گویند که
بر او باد لعنت تو و لعنت ما و این حدیث بسیار طویل است و آنچه محتاج الیه بود از آن فقرات
مذکور شد پس بمقتضای آیات و اخبار مذکوره هر عمل و عبادتی که خالص از برای
حق تعالی نباشد و از غش و دغل و اغراض دنیا خالی نشود اگر چه برابر عمل صدیقین و مقربین

بلکه معمول در کار حضرت کبریا نکرده اینست مجملی از اقسام ریا و اگر خواسته باشی اقوی تر از
این مسائل اخبار وارده از آل عصمت بر این مراتبه مجالس عدیده کتاب آن نکند و همین
قدر در این مختصر کافی است اما حقیقت ریا و آنچه ریا بآن واقع میشود پس اجمال آنچه
در احیاء العلوم مذکور است در بیان این فقره اینست که ریا مشتق است از رؤیت و سمعه مشتق است
از سماع و اصل ریا طلب منزلت است در دلهای مردمان بنمودن خصال خیر بایشان و
فرق است میان ریا و طلب جاه و منزلت بغیر آنکه جاه و منزلت طلب کرده میشود
بالمال و بکر غیر از عبادات و بعبادات نیز و اسم ریا مخصوص است بحکم عادت بطلب منزلت
در قلوب بعبادات و اظهار آن بر مردمان پس حد ریا اراده منزلت است در قلوب مردمان
بطاعت خدای تعالی پس آنکه مرائی است آن شخص عابد است و آنکه ریا از برای او واقع میشود
آن شخص مطلوب است که عابد طالب منزلت است در قلب او و آنچه ریا بآن واقع میشود
آن خصال است در اعمال که قصد مرائی اظهار آن است و ریا همان قصد اظهار است
اما آنچه ریا بآن واقع میشود در پنج جنس تقسیم شده و این جمله مجامع آنچیزهاست که
شخص مرائی در نظر مردمان جلوه میدهد اول ریای در بدن دویم ریای در زی و تجمل
سیم ریای در قول و عمل چهارم ریای در اتباع پنجم در اشیاء خارجه و اما آنکه
اهل دنیا هستند از ارباب علم و عبادات و اعمال باین اسباب پنجگانه مرتکب عمل ریا
میشوند اما ریای در دین از جهت بدن پس بلاغر نمودن بدن است تا خیال توهم
کرده شود که صاحب این فعل از کثرت اجتهاد در طاعات و همه زیاد بود خشک در امر دین
و ملکه خوف آخرت بر نفس کاهیده و لاغر شده و گمان برده که لاغری او از قلت اکل است
و صفرت روی او از شب زنده داری و کثرت نماز شب و همچنین بژولیدگی موی و پریشانی
خاطر تا دلالت کند باستغراق او در هموم و غموم امر دین و عدم فراغت او از برای رسیدگی بامر خود
و همه زبان که این حالات از شخص اظهار نماید بر مردمان دلالت بر این جهات مذکوره دارد
و قریب باین جنس خفض صوت و فرو افکندن گفتار و فرو شدن چشمها بگودال و خشکی لبها
تا دلالت کند بر مواظبت شخص بصوم و اینکه وقار شرع مراد موجب خفض صوت و زبونی گفتار
و شدت جوع باعث ضعف قوت است پس از اینجهت در حدیث وارد است که حضرت
مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام فرموده اذا صام احدکم فلیدهن رأسه و یرجّل شعره و یکحل عینیه

بیان حقیقت ریا و آنچه ریا بآن واقع میشود کما قاله الغزالی

بیان آنچه ریا بآن واقع میشود و اقسام آن

در ریای جسد
اول ریای در دین از جهت بدن

و این جمله ریای اهل دین است بدین و اما ریای اهل دنیا باظهار فربهی و صفای لون و حسن
و اعتدال قامت و حسن رخسار و نظافت بدن و قوت اعضاست و آنچه مناسب این جمله است
و اما ریای در زی و تجمل بهیئت پس آنچه متعلق است بهیئت از آنجمله است ژولیده شدن
موی و سترده شدن شارب و سر بزیر افکندن در مشی و ابقای اثر سجود بر روی و پیشانی
و پوشیدن لباسهای درشت و جامه‌های پشمین و ترک تنظیف لباس و ثوب کهنه [illegible]
در بر کردن و مرائی بعین افعال ظاهر میکند از نفس خود بر مردمان متابعت سنت را در این باب
و چنان مینماید که پیروکار دین و پیشوایان ملت [illegible] اقتدا نموده است
و جامه پوشیدن لباسهای وصله دار و چرکین و عمامه‌ها و ردای ژولیده [illegible]
بر روی سجاده و خالی کردن منزل از زینت فرش و اثاث و بر حصیر کهنه نشستن و امثال اینها
تا در نظر مردم چنان نماید که شخص مرائی اعتنائی بزخارف و اموال و حطام دنیوی ندارد و
سخن در این باب دراز است و امثال و حکایات بیشمار هست بیان اجمالی کافی است و این
ریای اهل دین است اما ریای اهل دنیا بجامه‌های فاخره و اسباب زر نگار و خدم و حشم و انواع
توسع و تجمل در ملبس و مسکن و منزل و دواب و غیر اینهاست و اما ریای بقول
پس ریای اهل دین بنطق حکمت آمیز و حفظ اخبار و احادیث از هر باب است از برای استعمال
در محاورات و اظهار غزارت علم و حرکت دادن لبها است بذکر در محضر مردمان و امر بمعروف
و نهی از منکر بمشهد خلایق و اظهار غضب از منکرات در ملا عام و اظهار تأسف بر معصیت
مردمان [illegible] و ترقیق صوت در کلام و ترقیق در قرائت قرآن تا دلالت کند
بر خوف و حزن او [illegible] و ادعای حفظ احادیث و لقای شیوخ از علما و طعن و دق بر آنکه حدیثی
روایت کند به بیان خللی در لفظ او تا مردم بدانند که آن شخص مرائی بصیر است بعلم احادیث
و مجادله و مراء بقصد افحام و الزام خصم تا قوت او در علم دین بر مردمان ظاهر شود و ریای اهل
دنیا در این نوع سخن ریای بقول پس بحفظ اشعار عرب و عجم و امثال سائره و تواریخ و قصص غریبه
و علوم عجیبه و تفاصح در محاورات و حفظ حالات ظرفا و ندما و اظهار تودد با مردمان بالفاظ نیکو
و اشیاء دیگر مانند اینها است و اما ریای بعمل پس ریای اهل دین در این باب
مانند ریای مصلی است در نماز بطول قیام و مد ظهر و طول رکوع و سجود و استدامت خوف و کرنش
[illegible] و تشدید و تطویل قرائت و سر بزیر افکندن و ترک التفات و اظهار سکون و تسویه قدمین

ریای در زی و تجمل

و دقّ نفس

ریای بقول

ریای بعمل

دیدن و همچنین در غایت انتقال صلوة و همچنین در ذکر و حج و عمره و جهاد و زیارات مشاهد
متبرکه و صدقات و صلة و دیگر از اعمال واجبه و مسنونه که در هر یک انواع کثیره از شعبات ریا
مندرج است و خوف طول است بیان آن در این کتاب **و اما** مراآت با اصحاب و زائرین
مراآت با اصحاب و زائرین
و غافلین می‌باشند آنکه بتکلف غالی از علما و عظام را بمنزل خود دعوت کند تا مردمان گویند
مانند دعوت علما و عظام
که فلان شخص را فلان عالم زیارت کرده یا آنکه فلان عالم به بیوت او رفت و بگویند که بزرگان
دین و ملت بزیارت این شخص تبرک می‌جویند یا بانواع حیل و مکر او متمکن شود یا حاکمی از حکام و عاملی
ملوک
از عمال سلطانی را بخانه خویش کشاند تا مردم بگویند که بزرگان دولت بسبب بلندی رتبه این شخص
مراعات دین شیوه او را می‌کنند و بالتماس او برکت می‌جویند **امثال** اینست بحال آنچه ریائی
بان را آنان و هوا ایشان بدین امثال و اعمال طلب می‌کنند در قلوب مردمان جاه و منزلت را
و این گروه نیز اصناف متباین دارند بعضی از ایشان هستند که پنهان حسن اعتقاد
مردم مستحق خویش قناعت می‌کنند و مقام تزلزل خود در قلوب خلق می‌خواهند و بس و بعضی دیگر
از ایشان علاوه بر این می‌خواهند که مردمان ثنا و مدح ایشان بطلق اللسان باشند و
بعضی دیگر گذشته از اینها نیز می‌خواهند که صیت افعال و اعمال نیک ایشان در بلاد و اقطار
منتشر شود و اشتهار یابد و مردمان از بلاد بعیده بسوی ایشان قصد رحیل نمایند و بعضی دیگر طالب اشتهار
در نزد ملوک و حکام‌اند و می‌خواهند که شفاعت ایشان پذیرفته گردد و حقوق مردمان تا بدین سبب
دعوی بر قلوب عوام پیدا کنند و قصد بعضی دیگر از ایشان توسل است بجمع حطام و کسب مال حرام
و اخذ قرت بتوریث طبقات اهل ریا و باید آنکه این حقیقت ریا و اقسام ریا است و اثر آن بر ترک و اعمال
و بیان آنکه در حرمت و اباحه و کراهت تفصیل و توضیح کلامی لازم است بطول می‌انجامد
شرح درجات ریا و ارکان مترکب از آن
و از مقصد کتاب دور خواهد بود **و اما** شرح درجات ریا پس بدانکه بعضی از ابواب ریا شدید تر
و غلیظ‌تر است از دیگری و اختلاف آنها بسبب اختلاف ارکان آنست و تفاوت درجات
در ریا و ارکان آن سه کرده است **اول** مرائی به **دویم** مرائی لاجله **سیم** نفس
قصد ریا **اما** رکن اول که نفس قصد ریا است این مطلب بطریق اجمال بیان آنست که نفس
در بیان نفس قصد ریا که اول ارکان است
قصد ریا یا مجرد است از اراده مردمان بدون اراده عبادت خدا و ثواب او یا با اراده
عبادت خدا و ثواب اوست و در صورت ثانی که با اراده عبادات هم باشد خالی از
یا آنکه
از این نیست که اراده ثواب او قوی است یا اضعف یا مساوی از اراده ریا

پس درجات قصد ریا بموجب این بیان چهار خواهد بود **اولی** از این درجات که اشد و اغلظ آنست
درجه اول
آنست که مراد شخص مرائی اصلا ثواب و عبادت الله نباشد مانند کسی که در میان جماعت مسلمین
نماز گذارد و حال آنکه در حال انفراد ابدا نماز نگذاشته و نمی‌گذارد بلکه گاهی نیز گذاشته باشد
بدون طهارت از او و وقوع یافته و نخواهد یافت و باعث شود که بعض صلوة بین اظهر الناس نیز
از او بدون طهارت واقع شود بر چنین کس قصد ریا را مجرد از اراده مردمان کرده که هیچ وجه
قصد ثواب الهی در میان نیست و این قصد ممقوت و منفور است در نزد حق تعالی و
همچنین کسی که انواع صدقه از او صادر شود به جهة خوف از مذمت مردمان و حال آنکه اصلا قصد ثواب
ندارد **پس** این درجه علیات از ریا **ثانیه** آنکه مراد او قصد ثواب نیز باشد و لکن
درجه ثانیه
قصد ضعیف بنحوی که اگر در خلوت باشد این قصد نکند و این عمل نماید و این درجه نیز قریب است
بدرجه اولی در غضب الهی بارتکاب آن و نزدیک است کناهش بگناه قصد سابق یعنی
عدم قصد ثواب اصلا و صاحب این قصد اگر قصد ثواب نیز نباشد هر آینه ریا و محض او را بر عمل
وامیدارد **ثالثه** آنکه قصد ثواب و قصد ریا متساوی باشد بنوعی که اگر یکی از این دو چیز
درجه ثالثه
خالی از دیگری باشد شخص مرائی را نتواند بعمل وادارد و هر دو با یکدیگر موجب عمل او باشند
یا آنکه هر یک در صورت انفراد مستقل باشد در حمل شخص بعمل پس صاحب این قصد از
ریا صلاح و فساد مساوی است و امید می‌رود که سالم بماند نه ثواب کسی نه مورد عقاب گردد
و نه مستوجب ثواب یا ثواب و عقابش مساوی باشد و حال آنکه ظواهر اخبار دلیل است
بر اینکه از عقوبت نجات نخواهد یافت و ثوابی بر عمل او مترتب نخواهد بود **رابعه** آنکه اطلاع
مردمان مرجح و مقوی ابواب نشاط او باشد که در عبادات الله بنوعی که اگر آنهم نباشد ترک نکند
عبادت را اگر چه بقصد ریا تنها هم باشد پس آنچه از برای چنین شخص مظنون است والعلم
درجه رابعه
عند الله آنست که اصل ثواب او حبط نمی‌شود و لکن نقصان بهم می‌رساند یا بقدر قصد ریا
معاقب می‌گردد و بقدر قصد ثواب مثاب می‌شود و قول حضرت رسالت که فرموده در حدیثی
از احادیث ریا که خدای فرموده انا اغنی الاغنیاء عن الشرک محمول است بر قصد و قصد ریا
و ثواب یا آنکه قصد ریا ارجح از قصد ثواب باشد **این بود** مجملی از رکن اول یعنی
در بیان ارکان ثانیه یعنی مرائی به
نفس قصد ریا و درجات آن **و اما** رکن ثانی که مرائی به باشد یعنی طاعات و اعمال
انها نیز منقسم است به دو چیز **اول** ریا با اصول عبادات **دویم** ریا با اوصاف عبادات

اما قسم اول که اغلظ است و با اصول عبادات است و درجات این قسم سه درجه است یکی از آنها با اصل ایمان و این اغلظ درجات است و این قسم صاحبش مخلد است در آتش دوزخ و آن کسی است که کلمه شهادتین را اظهار کند و بالمرّه شخص تکذیب یکند و تعیین رای با اسلام است بصورت ظاهر است و اینکونه ریا با ایمان را خدا یتم در کلام مجید از حکایات اهل نفاق ذکر فرموده از انجمله در آیت اذا جاءک المنافقون قالوا نشهد انک لرسول الله والله یعلم انک لرسوله والله یشهد ان المنافقین لکاذبون و دیگر در آیت ومن الناس من یعجبک قوله فی الحیوة الدنیا ویشهد الله علی ما فی قلبه وهو الد الخصام الی قوله والله لا یحب الفساد و دیگر در آیت واذا لقوکم قالوا آمنا واذا خلوا عضوا علیکم الانامل من الغیظ آه و دیگر در آیت یراؤن الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا و نظایر این جمله از آیات و این نوع نفاق کثرت تمام داشت از آنکه ذاکثر در اسلام ظاهری بودند در صدر اسلام بجهة غرضی از اغراض کلمه شهادتین بر زبان جاری می کردند و این اگرچه در زمان ما قلیل است لکن بسیار است نفاق آنکه از دین خارج می شوند بالمرّه و انکار بعث و دوزخ و قیامت می کنند و اعتقاد ایشان مانند اهل زندقه و الحاد است یا اینکه اعتقاد دارند که بساط شرع رسول و احکام الهی در نوردیده شده و این مذهب اهل اباحه است و یا اینکه معتقد به کفر و نبوت را منکرند و در باطن کتاب و عترت را و آیین و شریعت را و در ظاهر خویش را مسلم می شمارند پس این گروه از منافقین و ملحدین اهل ریا در اصل ایمان و اسلام در آتش دوزخ مخلدند و بالمرّه از این ریا و نیت و حال این گروه معلوم است از حال کفار مجاهر بجهة اینکه این گروه جامع اند ما بین کفر باطن و نفاق ظاهر مؤلف گوید بجهة عدم تمام کلام و اکمال مرام در این مجلس مناسبت سخن را بپایان نخواهم رسانید و در مجلس آینده ان شاء الله بقیه مطلب را تمام خواهم کرد پس بر تو معلوم شد که در صدر اسلام جمعی بجهة اغراض و مصالح چند ظاهر اظهار اسلام می کردند و شهادتین می گفتند و لکن در باطن تکذیب خدا و رسول او می نمودند مصداق این سخن و برهان این دعوی نفاق غاصبین اولین و تابعان ایشان از آل ابو سفیان و آل مروان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ابد الآبدین بود که بجهة غرض استیلای ایشان بر سلطنت و خلافت جور اسلام و طوایف مسلمین ظاهرا قبول اسلام کرده بودند و سیر ایشان نشد که جز با اسلام ظاهری و انقیاد صوری احکام رسول خدا او را بکلی دست نخواهند یافت و از اینجا ...

دریان ریا با اصل ایمان که اول درجات ریا با اصول عبادات است

انکار کردن مطالب این مجلس

از سلطه و اقتدار و نفاذ حکم در میان جمهور خاص و عام حاصل نخواهد شد بجهة آنکه اگر مردم را بتقریع علیه ترک دین و هتک حرمت فرزندان خیر المرسلین حکم ما امر کنند سراسر امامت نتوانند بجید و چنین هم واقع شد که نتوانستند و اراده کرده بودند این بود که معویه علیه الهاویه بعد از آنکه لشکر عراق عرب کسید بشکست حرب حضرت امام حسن علیه السلام و آنحضرت بعلت غدر اصحاب و مصالح دیگر با ملعون صلح کرده و مراد ملعون در تمکن بامارت حاصل شد بعد از وقوع صلح بمنبر بر آمد و گفت مرا بامردم اینها مقاتله کردم بجهة اینکه حج کنید و روزه بگذارید و نماز کنید و شعایر اسلام بجای آورید بلکه مرادم از اینجه که با شما مقاتله کردم و الحمد لله که بر آن دست یافتم و ملعون خود را سلطان عرب نموده و در ایام حکم سلطانات بپرداخت و در ظاهر اعمال اهل اسلام بجای آورد و لعنا بامیر مؤمنان و پادشاه سلطانان محاربه و معاندت می نمود و مظلوم اهل ایمان را بقتل می رسانید و خود در هر جمعه بر منبر لعن خدا و حسنین علیهم السلام را الکن می کرد و ناسزا می گفت و حکم میداد که در تمام بلاد بر حکام و عمال او چنین کنند و مؤمنان مخلص را که محب و عترت رسول بودند در هر جا بر ایشان ظفر یابند بکشند و مثله نمایند و خانهای ایشان را خراب کنند و این جمله را ان ولد الزنا بر ایمان بود بسبب خلیفه ثانی عمر ابن الخطاب عمل می نمود چنانچه معروف وصیت نامه عمر را بمعاویه صاحب عزت الکامله در کتاب ازغیلی روایت نموده در ذکر حکایت دمشق عبد الله بن عمر ملعون بشام بعد از شهادت حضرت سید الشهدا علیه السلام و بودن یزید حرامزاده وصیت نامه را با ملعون بدید پس یزید کافر فاجر بر دستور العمل پدرش معاویه و صایای عمر خطاب عمل نمود و با وصف اظهار اسلام نفاق قلبی را بکار بسته جمعی از رایت کفر باطنی را نمود اکر نمود که مکر اگر غاصبین اولین و معاویه لعین غرض الحلیه بود که اظهار اسلام ظاهری بکفر باطنی می پوشیدند و آنها بودند نمیدادند بر یزید ولد الزنا حجاب از روی آن کفر باطنی بر داشته و در ملا مردمان اظهار کفر و زندقه و الحاد و تکذیب نمود و در مقام انکار نزول وحی بر پیغمبر و نبوت آنحضرت بر آمد در وقتی که بر تخت دولت بالملک خود نشسته و مانند جبابره سلاطین تاج مکلل بر سر نا مبارک نهاده و جامه حریر و دیباج پوشیده و مجلس آراسته و چند هزار تن را بار عام داده و عظمای یهود و سفرای نصاری را در نزد خویش نشانیده و اسباب شراب و قمار و مسکرات در ظروف طلا حاضر نموده و سفره شطرنج گسترده و در چنین حالتی خلیفه امام المعصوم سید سجاد و خواتین سرادق رسالت و ولایت و اطفال و ملالت آل عصمت را با غل و زنجیر در مجلس خود مانند اسرای کفار و خوارج ایلیانیه بر پا داشته

بجای علانیه اشاره بحال یزید لعن

یزید بلحن شد در ملا نیامد

وبکلمات کفرآمیز متکلم می‌شد وچوب بر لب ودندان اقدس انور الطیب خامس آل العبا میزد
واز استهزاء نسبت برسول خدا وامیرالمؤمنین وعترتش چیزی فروگذار نمی‌نمود تا جائی که سحره که
شیر الملوک بود بر دکه جوم کربلا دختر سید الشهداء را بر سر کبری وضع شکار ... از ملعون درخواست
نمود واکر ولد آن تا سیکفت آکر بزالم جنین کاری بسیار کرده وعجائب دیگر رسید که یهودان
درشان ایشان انکار اسلام ملعون کردند واز کردار او بیزاری جستند چنانکه در مقدمه جلالتین
نصاری ورأس الجالوت یهودان مفصلاً مذکور ودر کتب مقاتل بدان مشحون است وابن عجایب
را من بنده درکتاب تزکیة الاعمال در مجالس متفرقه بمناسبات رقم داشته‌ام ودرجلد ثانی کتاب
ینابیع البکاء انشاء الله مذکور خواهد شد وبمقتضای این بیان ذکر امثال واقوال یزید لعین
با عترت سید المرسلین در انتظام کمال مناسبت دارد ومکافاتش هر یک موجب مکررات الالم ... اعظم

الباب السابع

مجموع درجات ریا با صول عبادات

تبصرة فی تتمیم الکلام لتکمیل المرام

اما درجه ثانیه از درجات ریا با صول عبادات آنست که تصدیق باصل دین هم با ثار الحق
باصل عبادت منضم باشد وگناه این عمل نیز در نزد خدا تعالی بزرگ است وعقوبتش عظیم لکن بجهات
ومشابهات کثیره بسیار ترک است از درجه اولی و مثال آن اینکه مال شخصی در ید غیر او باشد
وامر کند او را باخراج زکوة از خوف مذمت مردمان وحال آنکه خدا تعالی میداند که اکر آن مال
در دست خود صاحبش می‌بود هرآینه ابداً اخراج زکوة نمی‌نمود یا مثل آنکه وقت نماز داخل شود
بر شخصی که عادت او ترک نماز باشد در خلوت ودر آن وقت او در میان جماعتی باشد پس با
ایشان نماز گذارد ویا کسی که روزه ماه رمضان بجای آورد در میان خلق ولکن در خلوت
بجهت عذر شرعی افطار کند وهمچنین نماز جمعه حاضر شود از خوف مذمت خلق واکر بیم خلق نباشد
اصلا حاضر نکردد وهمچنین غزوه بجای آورد وحج کند بهمین نهج پس این قسم ریا نیست مگر
اصل عبادات که ریاکار مستقل بغیر آنست را اعتقاد دارد که معبود خداوند است واکر مکلف شود
بسامعت یا سجده از برای غیر حق تعالی هر آینه این فعل را او تاثیر میکرد ولکن ترک میکند
عبادت را بجهت کسالت ونشاط بهم میرساند از برای عبادات در نزد اطلاع مردمان بر عمل او
پس منزلتش در نزد خلق دوست تر است نزد او از منزلتش نزد خالق وخوفش از مذمت مردمان
بیشتر است از خوف او از عذاب حق تعالی ورغبت او در محمدت ایشان افزونتر است از رغبت او

در ثواب

در ثواب خدا تعالی واین غایت جهل است وجه قدر سزاوار است صاحب این عمل بمقت وغضب الهی
اگرچه من حیث الاعتقاد از اسلام وایمان خارج نشده وانحراف نجسته درجه ثالثه اینکه
ریاکننده با ایمان ریا می‌ورزد ونه بفرایض لکن ریا می‌ورزد بسنن ونوافلی که عصیان در ترک
آن نیست مانند شخصی که در جماعت افضل الاقتداء میرساند ودر خلوت از عمل کردن بان کسالت دارد
بجهة فتور رغبت او در ثواب آن وایثار لذت کسالت بر آنچه از ثواب امید داشته میشود ومانند
مثل حضور جماعت است در صلوة وعیادت مریض واتباع جنازه وغسل میت وتهجد در شب
وروزه مستحبی ونحو این افعال در زمانی که همه اینها را از خوف مذمت یا بجهة طلب محمدت بفعل
می‌آورد وحال آنکه خدا تعالی از او اطلاع دارد که اگر بطبع خود واگذاشته شود زیاده بر فرایض چیزی
از او سر نخواهد زد و این درجه نیز عظیم است لکن از درجه ثانیه پست تر است زیرا که صاحب
درجه ثانیه اختیار میکند مدح ومحمدت خلق را بر مدح خویش بر مدح ومحمدت خالق وصاحب
این درجه نیز بر این صفت است لکن از آن فروتر الا اینکه ترک نافله از او نه از باب عدم خوف
از عقاب خدا تعالی است پس عقابش نصف عقاب صاحب درجه ثانیه است واما

مجموع درجات ریا باوصاف عبادات

قسم ثانی که ریا باوصاف عبادات است نه باصول آن این نیز سه درجه دارد

درجه اولی

اولی آنکه ریاکار ریا می‌ورزد بفعل آنچه ترک آن نقصان در عبادت است مثل کسی که غرضش او
تخفیف در رکوع وسجود وقرائت است در خلوت ولی در میان جماعت طول میدهد رکوع وسجود را
وکمال اهتمام در آداب قرائت بجای می‌آورد وقعود بین السجدتین را با طمانینه معمول میدارد
واین عمل صادر نمیکردد جز از کسی که استهانت کند به پروردگار خود را ومثل صاحب این عمل
مثل کسی است که در نزد شخصی تکیه کرده باشد وچون غلام آنکس از در در آید برخیزد وبا ادب
بنشیند تقدیماً للغلام علی السید واستهانةً بالسید وچنین است حال ریاکار بجهت تحسین صلوة
در جماعت مردم وتخفیف آن در خلوت وباخراج دینار ودرهم منتخب ونادر واعلی وغلات
پوسیده وضایع شده در اداء زکوة بحسب عادت خود ودر میان خلق برعکس این وکذلک
الصایم که بجهة خوف از مذمت خلق روزه خود را از غیبت ومنافیات نگاه میدارد واین نوع
از ریا محظورات بجهة تقدیم مخلوق است برخالق العیاذ بالله ولکن پست تر است از ریائی

درجه ثانیه

که باصول تطوعات واقع شود واما درجه دویم اینکه ریاکار ریا می‌ورزد بفعل آنچه
ترک آن موجب نقصان عبادت نیست ولکن فعلش باعث اکمال واتمام عبادت است مثل

تطویل رکوع و سجود و ترک قیام و تحسین هیئت در رفع یدین و مبادرت بتکبیر اولی و زیاده بر
قرائت در سورة مشهوره، و کثرت خلوت در شهر رمضان و طول صمت و اعتیاد بجود برجستی
در زکوة و آزاد کردن کنیزکان از آن قبیل در کفارات و غیر اینها از آنچه اگر طبع خود واگذاشته
شود میجهان و استعمال بآورد و بدان اقدام نکند **اما درجه ثالثه** اینکه ریا در
بزیادات خارجه از نفس نوافل مثل حضورش در جماعت بیش از قوم و قصد صف اول و توجه
بسوی یمین امام جماعت و امثال اینها و جزای این اعمال است **پس** این جمله که مذکور شد
درجات ریا است بالاضافه الی ما یرائی به و بعضی از آن از بعض دیگر شدیدتر و جرمش
بزرگتر و عقوبتش صعب‌تر است **و اما قسم** ثالث که بیان ریا لاجله است این نیز
بجهت اینکه ریا لا محاله مقصودی هست یا ریا می‌ورزد از برای ادراک جاه یا مال یا
غرضی از اغراض دیگر پس این هم بر حسب این تقسیم سه درجه دارد **اولی** که اغلظ و اشد
درجات این رکن است آنست که قصد او از ریا تمکن در معصیت از معصیت باشد مثل
کسی که ریا در زهد و عبادت و اظهار ورع و تقوی نماید بکثرت نوافل و امتناع از اکل شبهات
و غرض او این باشد که متولی وصایا و مال ایتام گردد یا تفرقه زکوتها یا در تسلیم شود یا
صدقات را متولی گردد تا بقدر توانائی خویش از آنجمله بتصرف خود در آورد یا اینکه
ودایع و امانات مردم را اخذ کند بعد از آن انکار نماید یا اموالی که در طریق حج انفاق
می‌شود بدست او سپرده شود پس بخورد همه آنها را یا بعضی را از آن یا قصدش در اظهار ورع
و تقوی و حاضر شدن در مجلس علما و عباد و گفتن سخنان عابدانه و زاهدانه تمکن در فسق
و فجوری باشد که از آن دائم قریب ارتکاب فواحش نماید یا اینکه متهم باشد بمعصیتی و خواهد
باظهار تقوی دفع تهمت از آن معصیت بین الناس از خود نماید ظاهراً و باطناً قصدش
ارتکاب همان معصیت باشد و این گروه ابغض مرائیان‌اند در نزد خدای تعالی زیرا که
ایشان طاعت خدا را وسیله از برای معاصی او قرار میدهند و عبادات را آلت و وسیله
از برای فسق و فجور خود می‌شمارند **و ثانیه** اینکه غرض او در ریا تحصیل حظ و لذت مباحی
باشد از حظوظ دنیا از جمع مالی و نکاح زن جمیله یا شریفه جمیع انواع حیله ظاهریه بکار برد
از اظهار خوف و بکاء و خشیت و امانت و تقدس تا اینکه مالها بدو بخشند و زنان جمیله
و شریفه او را مایل گردند بنکاح او و تمکین کنند یا اینکه کسی دختر شخص عالمی یا عابدی را

بخواهد

در بیان اقسام ریا لاجله — درجه اولی — درجه ثانیه

بخواهد تزویج کند پس می‌نمود آن عالم یا عابد اظهار علم و عبادت نماید تا او میل کند در تزویج دختر
خود با آن کس **و** این نیز ریای محظوری است زیرا که مراد از آن طلب حظوظ دنیاست بعبادت
خدای تعالی و لکن بحسب ترتیب از درجه سابقه در مرتبه که مطلوب باین نوع از ریا مباح است
فی نفسه **اما درجه ثالثه** اینکه مقصود ریا نیل حظ دنیوی از مال و نکاح نباشد و لکن
باظهار عبادت بپردازد از ترس اینکه مبادا بچشم نقص بر او نظر کنند و او را از خاصان و خواص
ندانند و از زهاد و عباد نشمارند و در سلک عوام محسوبش نمایند یا کسی که از اهل خفت
و مزاح باشد و در مجالس چنین کند پس بترسد که مبادا در انظار حقیر گردد و لهذا در عقب
مضاحکه و ممازحه بین الجلساء استغفار کند و نفس سرد از دل برآرد و بگوید چه قدر
بزرگ است غفلت آدمی از نفس خودش و حال آنکه خدا میداند که در نفس او خلاف
آنچه گفت است و این عمل صالح از او سر زد بجهت خوف او از نقص در توقیر یا کسی که می‌بیند جماعتی
را که نماز نافله میگذارند و تهجد میکنند و صوم تطوع بعمل می‌آورند و صدقه میدهند او نیز با
ایشان موافقت می‌نماید که مبادا بگویند کاهل است در عبادت و کسالت دارد در طاعات
و او را بزمره عوام ملحق نمایند و یا کسی که تشنه می‌شود در روزی که مردمان صوم تطوع را
بجا می‌آورند پس آب نمی‌خورد از ترس اینکه مبادا مردم بگویند این شخص غیر صائم است پس چون
بحالت صوم در وقتی که او دیر از خوردن طعام نیز بجا آورد بجهت خاطر ایشان امتناع نماید تا
مخفی بمانند که او صائم است و گاهی نیز تصریح نکند باینکه من روزه دارم و لکن بگوید که از برای
من عذری پیش آمده و حال آنکه جامع است میان دو چیز خبیث یکی ریا و دیگری بصوم و دروغ
یکی ریای باینکه من از مخلصانم و از ذکر عبادت خود برای مردمان احتراز دارم و مقصود او
اینکه او را از سالکان عبادات شمارند و هرگاه او را مضطر گردانند یا خود مضطر گردد با کل [illegible]
عذرها و حیله‌ها نیز در آن باب گوید **و علی کل حال** این بود غرض از بیان درجات
ریا و مراتب اقسام ثلاثه و همه این گروه را سخط و غضب خدای تعالی شامل است و از [illegible]
مهلکات شمرده شده است و از شدت او است که در آن شایبه گفته‌اند هست پنهان‌تر از حرکت
و جنبش مورچه سیاه در شب تاریک چنانکه اخبار آل عصمت علیهم و روایات اهل سنت
و جماعت نیز بآن ناطق است و اقدام علما و عباد و اکابر و خواص نیز در اهتمام خواهد
لغزید فضلاً عن الجهال و العوام و اما اینکه علم و معرفت بغوائل قلوب و آفات نفوس از برای ایشان

در بیان درجه ثالثه از درجات ریای لاجله

حاصل نیست **وجوه** این را نیز بدانستن بر تو معلوم باد که ریا بر دو نوع است خفی و جلی
اما جلی آنست که برمی انگیزد شخص را بعمل و دوام میدارد تا آن اگرچه قصد ثواب نیز در نظر او باشد
و خفی آنست که دایما دارد عمل مجرد ریا مگر اینکه تخفیف و وعده عمل را که بدان وجه الله تعالی اراده بکند
و خفی تر از این آنست که ریای خفی شخص پنهان است و شناخته نمی شود مگر بعلامات و از آن جمله ترین
علامات آنست که مسرور می شود باطلاع مردمان بر طاعات او پس چه بسا بنده هست که عمل را
از روی اخلاص بجای آورد و ریا را رد کرده و مکروه میدارد و عمل را باتمام میرساند ولکن
اگر مردمان بر آن عمل کردند خوشحالی از برای او روی میکند و نشاط و شکفتگی در او بهم میرسد
و همین سرور او دلیل است بر اضمار ریای خفی در قلبش بجهت اینکه اگر قلب ملتفت نباشد بسوی
مردمان چگونه ظاهر میشد سرور از شخص در وقت اطلاع ایشان بر عمل او پس اینگونه ریا در قلب
پنهان است مانند پنهان شدن آتش در سنگ **پس** چون مییابد شخص لذت سرور را
باطلاع مردمان و کراهیت رفع آن نکند رفته رفته همان موت و نفاق خواهد از برای آن عرق که
ریای خفی دارد تا آنکه از او حرکت کند و تقاضای خفی نماید باینکه بتکلف سببی مطلع
گرداند مردم را اگرچه بتعریض باشد نه بتصریح و بشمایل باشد نه باظهار کلام مانند لاغری و زردی
رخسار و خشکی لبها و آثار بکا و غلبه نعاس که دلالت بر طول تهجد دارد **و** خفی تر از این
مرتبه آنست که شخص نخواهد که مردمان مطلع شوند بر عمل او و مسرور نمی گردد بظهور طاعات خود
ولکن چون مردمان را ببیند مایل است که ابتدا بسلام بر او واقع شود و با بشاشت و روی گشاده
او را ملاقات کنند و توقیر نمایند و با شکفتگی و خوشحالی بقضای حوایج او بپردازند و در بیع و شری
با او مسامحه کنند و توسیع مکان از برای او در مجالس معمول شود و او را ستایش کنند
و نیکو دانند **پس** اگر تقصیر و تخلف در این امور از کسی مشاهده کند اثری ثقلی در خاطرش
اندازد و بر او ناگوار آید و استبعاد در نفس خود ملاحظه نماید **و** چنین شخص گویا متقاضی
احترام خلق را با وجود اخفای طاعات خود از ایشان و همه این ریاهای خفیه که گفته شد
نزدیک بآن است که حبط اجور نماید و جز فرقه صدیقین کسی از آن نجات نیابد **و**
اشاره ببوده چنین مطلب است حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که فرموده ان الله تعالی
یقول للقراء یوم القیمة الم یکن یرخص علیکم السعر الم تکونوا تبتدؤن بالسلام الم تکونوا تقضی لکم
الحوائج **یعنی** خداوند عالمیان قاریان را خطاب نماید ایا ارزان نمی فروختند بشما و ابتدا نمیکردند

در بیان ریای خفی و جلی و علامات ریای خفی

بسلام بر شما و حاجتهای شما را بر نیاوردند **و** مراد آنحضرت اینست که اجر شما همان بوده
که از مردمان یافته اید و گرفته اید در نزد من شما را اجر و مزد بهره اید **و** در خبر دیگر حدیث
دیگر که قریب باین مضمون است وارد شده باین لفظ که لا اجر لکم قد استوفیتم اجورکم
و کلام در این مقام بسیار است بنوعی که ذکر آن موجب تطویل است **پس**
هرگاه گفته شود که بحسب بینیم احدی را که از سرور و نشاط منفک باشد در وقتی که مردم از عمل
نیک او مطلع شوند آیا همه اقسام سرور شخص در اطلاع مردم بر طاعات او مذموم است یا بعضی
از آن محمود و بعضی دیگر مذموم **جواب** آنست که هر سروری در این صورت مذموم نیست
بلکه سرور منقسم است بمحمود و مذموم و محمود از آن بر چهار قسم است **اول** آنکه قصد شخص
اخفاء طاعت و اخلاص از برای خدا باشد در عمل ولکن هرگاه مردمان اطلاع بهم رسانند از عمل او
بداند که خدای تعالی که اظهار جمیل از صفات اوست ایشان را بر آن مطلع فرموده پس استدلال
کند باینکه بر حسن صنیعه او در کار در حق جود و نظر رحمت و الطاف او بالنسبة باین بنده را
ادراک نماید که چون او طاعت و معصیت را از مردمان پوشیده و حضرت خدای تعالی معصیت او را
مستور داشت و طاعتش را ظاهر نموده و هیچ لطفی بالاتر از ستر قبیح و اظهار جمیل نیست پس
فرح و سرور از برای او بدین سبب حاصل شود نه بجهت مردمان و قیام منزلت او در قلوب
ایشان چنانچه خدای تعالی در آیه مبارکه قل بفضل الله و برحمته فبذلك فليفرحوا اشاره باین
میفرماید **دویم** آنکه استدلال کند باظهار خدای تعالی جمیل فعل او را و ستر قبیح عمل او را
در دنیا آنکه در آخرت نیز همین لطف و عنایت را با او معمول خواهد داشت **چنانچه**
حضرت رسول خدای تعالی فرموده ما ستر الله على عبد ذنبا في الدنيا الا ستر الله عليه في الآخرة پس
اول فرح و سرور است بحال و در حال بدون ملاحظه مستقبل و ثانی التفات است بسوی مستقبل
با وصف فرح حالی **سیم** آنکه گمان کند شخص رغبت مطلعین را باقتدا کردن باو در طاعت
پس بدین سبب اجرش مضاعف شود و دو اجر از برای او باشد یکی اجر سر طاعت همان حصه که اول
کرده و یکی اجر علانیه باظهار طاعت و هر که اقتدا باو کند در طاعتی از برای او است مثل اجر
اعمال تمامی مقتدین بدون آنکه چیزی از اجرهای ایشان کم شود و توقع چنین مطلبی سزاوار است
که موجب سرور و فرح شخص گردد زیرا که ظهور مخایل چنین ربح عظیم لا محاله موجب سرور و خوشحالی بود
و حسن سرور از این لحاظ است که همه را طاعت و عبادات الهی واخذ کند **چهارم** آنکه

در بیان اقسام سرور محمود و مذموم از اطلاع مردمان بر عبادات

ستره علیه ح

ثنا و ستایش کند او را مطلعان بر طاعتش پس خوشحال شود بطاعة ایشان خدای را در محبت ایشان
و حب ایشان نسبت بجمیع خدا دیگر قلوب ایشان بطاعته بیفکند او از اهل ایمان با اخلاص
هست که بر اهل طاعة استهزا می کند و او را دشمن میدارند و حسد او می برند و مذمت او می
کنند و او از ریا نیست سید هکسند و مدح می کنند او را بر طاعتش و این شخص خوشحال شود و شادی کرده
بجهت اینکه خدای او و علامة اخلاص در این نوع است که فرح شخص بجهت مردمان غیر او را از مطیعان
نامند فرح او باشد چه مردمان او را در طاعت خدائیه **واما** مذموم از سرور آنست که فرح او
بجهت وقع او و قیام منزلتش در قلوب مردمان باشد تا او را مدح کویند و تعظیم و توقیر نمایند
و اکرامش کنند و حوائج او را برآورند پس این نوع از سرور کمال مذمت و کراهت دارد و نه ظلم
وباید دانست این مطلب را که بنحوی از وجهات در باب ریا خفی و جلی حبط عمل
میکند و بنحوی نمیکند **و** بیان آن مجملا اینکه چون از بنده خدای عقد عبادت از روی
اخلاص واقع شود پس وارد شود بر او ریا از این دو حالت بیرون نیست که بعد از فراغ او
از عمل خواهد بود یا پیش از آن **پس** اگر بعد از فراغ سرور مجرد بظهور او بدون او حاصل
شود بدون اظهار عمل و دیگری موجب فساد عمل نخواهد شد زیرا که عمل بصفت اخلاص و خالی
از شائبه ریا انجام یافته و اینه بعد از آن طاری شده امید هست که اثر آن بر او مترتب نگردد
خصوصا اگر صاحب عمل تکلف با اظهار و تحدیث آن نکرده باشد و تمنی ذکر آن اصلا از او واقع
نشود و آن عمل با اظهار خدای تعالی ظاهر شود و از او جز افزون سرور و ابتهاج قلبی با آن
صادر نشده باشد **واما** اگر چنانچه عمل بر اخلاص انجام یافته باشد و از عقد و ریا سالم باشد
ولکن صاحب آن بعد از فراغ رغبتی در قلبش با اظهار و تحدیث آن ظاهر شود و اظهار نماید
آن را محل خوف و ترس است از ابطال او **و** مقتضای اخبار و آثار دلالت بر
حبط آن عمل دارد **از آنجمله** آنکه از رسول خدا روایت شده که شخصی بآنحضرت عرض کرد صمت الدهر
یا رسول الله فرمود ما صمت و لا افطرت و گفته اند که این جواب را حضرت بجهت فرمود که اظهار
کرد آن شخص عمل خود را یا اینکه اشاره بکراهة صوم دهر فرموده **دیگر** آنکه عبدالله بن مسعود
از شخصی شنید که گفت من دوش سوره بقره قرائت کرده ام گفت همین است حظ و بهره او از
عملش یعنی اجر و ثواب برای مترتب نیست **پس** معلوم است که [illegible] در هر دو باینکه قصد
حضرت رسول و ابن مسعود این بوده که ملتبسان دو شخص صایم و قاری در اول عمل او یا غافل

بیان ما یحبط العمل من الریاء وما لا یحبط

از عقد ع

بوده

در بیان ورود ریا قبل از فراغ از عمل و در اثنای آن

ما یحبط العمل ... و ما لا یحبط

بوده و قصدش از اظهار و تحدیث معلوم شده **زیرا** که مستبعد است اینکه اجر طاری شود
بعد از عمل سبب ابطال ثواب باشد بر آن **پس** اولی آنست که بگوییم صاحب عمل مثاب است
بر عملی که گذشته و معاقب است بر اظهار آن و بالجمله خواهی بعد از فراغ از آن بخلاف آنکه
تغیر یافته باشد نیة عبادتش از اخلاص محض بریا قبل از فراغ از عمل بجهت اینکه این تغیر موجب
بطلان عمل و حبط آن است **واما اگر** وارد شد ریا از اول شخص پیش از
فراغ از عمل عبادت مانند صلوة مثلا این هم خالی نیست از اینکه یا محض مجرد سرور است
که موثر در عمل نیست یا ریائیست که باعث بر عمل است **وآنکه** باعث بر عمل است عبادت
باطل است ختم می کرده شکی در این نیست که موجب حبط و اجر عمل خواهد بود **مثل**
اینکه شخص مشغول نماز تطوع یا فریضه باشد و در اثنای آن ملکی یا حاکمی بر او داخل شود
و او بخواهد که آن ملک یا حاکم در آن حالت مشاهده کند یا متذکر شود چیزی را که از
مال خود فراموش کرده بجهت مطالبه آن پس آن نماز را سبک خوف از فوت آن تمام کند
با اعمال خیالاتش چنان نمازی مقبول و ماجور نیست و اعاده آن لازم است هرگاه از
فرایض باشد **چنانچه** در حدیث وارد است که رسول خدا فرموده العمل کالوعاء اذا طاب
آخره طاب اوله **و** مراد از آخر نظر بخاتمه آن عمل است **و نیز** فرموده من راءی بعمله
ساعة حبط عمله الذی کان قبله **و** مراد از این عمل صلوة است زیرا که هر جزئی از اجزاء
آن منفرد است جز اینکه در اثنای هر جزئی از آن طاری شود باقی را فاسد خواهد نمود
دون ما مضی و حکم حج نیز از قبیل صلوة است **واما** هرگاه ریا وارد شود در اثنای
عمل حقیقی که مانع از قصد اتمام بجهة ادراک ثواب نباشد چنانکه اگر جماعتی در اثنای نماز
گذاردن شخصی حاضر شوند و او قلبا بحضور ایشان خوشحال شود و نیة ریا و قصد تحسین صلوة کند
بجهت نظر کردن ایشان بر او و حال آنکه اگر ایشان حاضر نمی بودند هر اینه آن نماز را با تمام می رسانید
این نیز ریائی است که تاثیر در عمل کرده و [illegible] مناقی را نهضت داده پس اگر غالب شود
و محو نماید حسک عبادت خالصانه و ثواب آن سزاوار است که موجب فساد عبادت گردد
هرگاه و کمی از ارکانش بر این وجه گذشته باشد **زیرا** که ما اکتفا می کنیم بنیة سابقه
در تکبیرة الاحرام در صلوة مثلا بشرط اینکه طاری نشود بر آن چیزی دیگر که غالب گردد و محو کرده
و محو نماید آن را **و** ضعف است اینکه گفته شود که این کونه طاری و ریا موجب فساد عبادت نمیشود

و ورود ریا قبل از فراغ از عمل

و ورود ریا در اثنای عمل

اخلاص ۲

نظر جوی حالت عقد و بقاء اسم ثواب و این احتمال با قول اول منافی است و
نیز با استدامه و استمرار حکمی نیته که شرط صحت عبادت است درست نمی آید چنانکه خواهد
آمد بیان آن انشاء الله و سخن درین باب بسیار است و تکرارش تمام آن موجب اطناب
و ما ذکرناه کاف فی هذا الباب این بود مختصر بیان ریای طاری بعد از عقد عبادت قبل
الفراغ و بعده و اما هرگاه وارد شد ریا از برای شخصی در حال عقد یعنی ابتدای
صلوة کرد مثلا بقصد ریا پس اگر تا فراغ از تسلیم استمرار داشت بر آن نیت خلافی
در قضای آن صلوة نیست و اگر پشیمان شد در اثنا و استغفار کرد و برگشت از آن
نیت پیش از اتمام نماز پس در اینجا [illegible] وجهی چند مذکورات بعضی گفته
انعقاد صلوة او با قصد ریا صحیح نیست باید مستأنف شود عمل و بعضی گفته اند که
اعادهٔ افعال صلوة برو لازم است مثل رکوع و سجود و افعال او فاسد است نه تحریم
صلوة یعنی افتتاح و تکبیرة الاحرام که فاسد نمی باشد و اعادهٔ آن لازم نیست زیرا که تحریم عقدا
و ریائی که در قلب خلود میکند تحریم را از عقدیت خارج نمیکند و بعضی گفته اند که
اعادهٔ چیزی برو لازم نیست بلکه در همان اثنای طریان ریا استغفار میکند و عمل
با خلاص انجام میدهد چنانکه اگر ابتدا با خلاص و اختتام عمل بریا واقع شود عمل فاسد نیست
ابتداء عمل بریا و اختتام آن با خلاص فاسد نمی کرداند آن عمل را (؟) و این دو قول
آخر از قیاس فقه خارج است خصوصا قول آنکه با اعادهٔ رکوع و سجود بدون افتتاح زیرا که
اگر رکوع و سجود صحیح باطل نماید افعال زاید در صلوة است و فاسد میکرداند صلوة را
و همچنین قول آنکه گفته اگر عمل با خلاص تمام شود صحیح است نظر با جزو یعنی خاتمه عبادت قول
ضعیف است بجهة آنکه ریا فاسد است در نیته و سزاوار دوری اوقات از برای مراعات احکام
نیت حالت افتتاح است پس اظهر مشهور است بقیاس فقهی درین باب آنست
که گفته شود اگر باعث بر عمل مجرد ریاست در ابتدای عقد صلوة بدون طلب ثواب و امتثال
امر خدای افتتاح منعقد نمی کردد و تا آخرش نیز صحیح نیست و این در کسی است که اگر
نبود و اگذاشته شود اصلا نماز نخواهد و چون مردمان را بیند ابتدا بتحریم صلوة کند بخیتی
که اگر خالی او مجلس باشد بجهة ریای مردمان همان نماز را بگذارد پس چنین نماز را
هیچ نیست زیرا که نیت مراد از اجابت باعث می است و در اینجا نه باعث است و نه

ابتدا

[illegible]

در ورود ریا در حال عقد یعنی ابتدای نیت عبادت

الباته و اگر بحیثیتی باشد که خالی از حضور مردمان هم نماز گذارد و لکن از برای او دو غرض در
حضور مردمان نیز در آن باشد در اینصورت هم خالی از دو قسم نیست یا آن نماز از
نوافل است یا از فرایض اگر از نوافل است حکمش حکم صورة ایست که باعث دین و باعث
ریا هر دو در آن جمع شود پس عصیان کرده است در آن بالجمله باعث ریا و اطاعت کرده
با جابت باعث دین و از برای او ثواب بقدر غرض صحیح اوست و عقاب بقدر غرض فاسد
او و حبط نمیکند هیچیک از این دو دیگری را عصیانش از وجهی است و اطاعت از وجه
دیگر و اما اگر در فرایض باشد جمع باعثین و هیچیک از آن دو مستقل نباشد و آن
مجموع هر دو واقع شود عملش موجب سقوط واجب از او نمیکردد و اگر هر یک بنفسه
مستقل باشد بنحوی که اگر باعث ریا نباشد شخص ترک نکند فرض خود را ادا کرده سبب استقلال
باعث دین و اگر باعث غرض نباشد هر آینه نماز مطلوع بجهة باعث ریا خواهد گذاشت این
محل نظر است پس محتمل است آنکه گفته شود که واجب صلوة خالصه [illegible] است و آن عمل
نیالد و محتمل است آنکه گفته شود واجب امتثال امر است یا عبد مستقل بنفسه و آن
موجود گشت و اقتران غیر آن با آن مانع از سقوط فرض از آن شخص نیست مثل آنکه هرگاه
شخص در زمان غصبی نماز گذارد اگرچه غاصب عاصی است با یقاع صلوة در مکان مغصوبه لکن باعث
صلوة مطیع است و ساقط فرض است از ذمه خود و معاوضی احتمال در تعارض بواعث
در اشکال صلوة است مؤلف گوید این جمله که گذشت بیان آن در تمامت این
مجلس حاصل بود از آنچه در کتاب احیاء العلوم مذکور است و همچنان در کتاب محجة البیضاء
مرحوم صاحب صافی و وافی [illegible] روحه و نخبة الملاح و استبعاد موضعی که از مباحث
در اینگونه امور غافلند مذکور شد تا آنکه طالبین تمام نماند و متفکر بعضی از احکام فقهیه فرعیه
مذکوره که علی الاجمال گفته شد منوط است بمراجعه کتب فقهای عظام از علمای امامیه رضوان الله
علیهم اجمعین و علی الجمله عجز قدر در این مقام میگوئیم که از تصحیح عبادات با جمیعها و شرط فرع
بسته به نیت صحیح است که اخلاص در آن واقع شود و خالص باشد از جمیع شوائب و منافیات
و خالی از نوع الهی باشد در ابتدای عمل و شرط آن استدامه و استمرار حکمی است که منقولات
باعث اولی و نیت سابقه از شخص اتفاق نیفتد مثل ریا در عبادات مثلا که خلاف آن
باعث و نیت اخلاص است پس باید شخص [illegible] از نیت اخلاص هیچ که خلاف

خواهد

الله باشد تا خاتمه عمل نکرده خواه در روحانیات اعمال از عبادات و خواه در شهوات و مستحبات بلکه
در هر عمل از اعمال دیگر که بیان خواهد شد تقرب بدرگاه الهی بجوید و آنرا در پیش گیرد و آغاز شروع
خاص از برای خدا شمرده هم تا بوجهی نیابد و هیچ جزو هیچ کس را شریک حق تعالی شمارد
در آن عمل و اگر خواهی زیادتی تحقیق بکنی در این مطلب بر تو واضح شود بدانکه نیکو این
عالم را غایتی معین و غرضی نهاده و هر کسی را مطلبی از مطالب معلوم و مقصود است که
آن مطلب در نظر او مقصد عظیم است و سایر اشیا را به تبعیت آن می طلبد و تحصیل آن مطلوب
کلی در جمیع اعمال گویی نیت اوست و آن مطلوب یا غرض صحیح است یا غرض فاسد و اغراض
فاسده افراد متکاثره دارد و مراتب نیات نیز غیر متناهی است و صاحب هر مرتبه در مقصود
خود تمیز دارد که عملش مشروط بآن نیت است و هر مرتبه از درجات اعمال شاهد و گواهی چند
از احوال و اوصاف دارد که دعوی صحت بیان ممتاز می شود و اعمال نیز از دو خصال [illegible]
نیت یا محض از برای خداست و خالص از برای رضای او یا محض از برای مخلوق است و خالص
از برای رضای ایشان و طلب منزلت در نزد ایشان آنکه از برای خداست عمل اخروی است
و آنکه از برای مخلوق عمل دنیوی و حق تعالی اهل این دو صنف از اعمال را در آیات چند
بیان فرموده یکی آنکه می فرماید من کان یرید العاجلة عجلنا له فیها ما نشاء لمن نرید ثم جعلنا له
جهنم یصلیها مذموما مدحورا ومن اراد الاخرة وسعی لها سعیها وهو مؤمن فاولئک کان سعیهم
مشکورا دیگر آنکه میفرماید من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه ومن کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها وما له فی الاخرة من نصیب پس معلوم گردید که هر که اراده نماید عمل خود
الا ریا و تحصیل جاه و منزلت را از اهل دنیا و میدان بجوید جز رضای مخلوق را از جمیع الحیثیات
و قصدش اصلا رضای حق تعالی و ثواب اخروی نباشد [illegible] بهره مند گردد و از رحمت
خدا بی بهره گشت و اگر عملش خالص از برای خدا باشد و رضای او بجهت ثواب کردن عبادات
و طاعات خود را ثواب و ماجور گشت و منظور نظر رحمت الهی خواهد بود و تحقیق شد
ازین بیان که هر که قصدش از هر عملی تقرب باهل دنیا باشد و رضای ایشان جوید اگرچه
در ظاهر طلب الهی باشد همان کسی که تقرب باو جوید و طالب رضای اوست معبود او خواهد بود
در باطن هر چند در ظاهر خدا را پرستش نماید پس زمره منافقین از اتباع و اشیاع
[illegible] معبود ظاهر ایشان خدای تعالی بود و معبود باطن ایشان آنکه

طاغیان آنرا بطاعت الهی ترجیح میدادند بنوعی که در مقام رضاجوئی معبودین باطل خود
از خدا و رسول شرم نمی کردند و در پی ایشان نیز از تقرب خدا و شفاعت
پیغمبر چشم نمی داشتند یا دیگر آنکه بسیاری از معاندین و مخالفین آل
رسول بودند خاصه آنانکه بجهت حطام عاجل دنیا و تقرب یزید ملعون و ابن زیاد ولد الزنا
بقتل ریحانه رسول خدا مبادرت کردند همانا شنیده باشی که شمر ولد الزنا در حین
که روز عاشورا بر سینه سکینه حضرت خامس آل عبا [illegible] نشسته بود دیو صفت
که سر انور اقدس اطیب اطهر آن سرور را جدا نماید آن امام مظلوم باو فرمود که چرا بقتل من اقدام
میکنی و حال آنکه مرا میشناسی و جد و پدر و مادر و برادر مرا میدانی و دعوی میکنی که مسلمانی
و از امتان پیغمبر آخر الزمانی آن ملعون گفت بجهت آنکه جایزه از یزید بگیرم آن مظلوم فرمود یا ویلک
ایما احب الیک شفاعة جدی رسول الله او الجایزة من یزید آن ملعون رد کرد و گفت دانق من مال
یزید احب الی منک ومن ابیک وجدک واخیک پس واضح است که آن ملعون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و همچنین امثال آن ملعون از کفار محاربین که در کربلا حاضر
بودند و شرح احوال هر یک [illegible] با امام مظلوم در وقت شهادت
در کتب مقاتل مسطور است و در [illegible] مؤلف این کتاب [illegible] این کتاب مرقوم
شد که [illegible] الا لعنة الله علی الظالمین

المجلس الثامن

لمعة فی بیان بقیة الکلام فی الریاء وما یتعلق بهذا المقام من المطالب

مخفی نماناد که چون رساله در بیان ریا و مراتب ایشان در دو مجلس سابق بنحوی شایسته و
پرداخته مسطور آمد در این مجلس که آخر مجالس ذکر ریاست علاج و دوای این مرض مهلک و بعضی
مطالب دیگر که متمم متعلقات آنست نگاشته می شود بعون الله تعالی و حسن توفیقه
پس میگوییم بر تو واضح شد [illegible] این مرض را که ریا محبط اعمال و موجب
عقوبت و سخط و مقت و غضب حضرت ملک لایزال است و موافق آیات و اخبار از کبائر

مضاعف می‌باشد پس اگر بدین صفت موصوف باشد سزاوار است که در ازالهٔ آن اجتهاد بلیغ و اهتمام شدید واقع شود اگرچه بمجاهدات و ارتکاب مشقات باشد و در علاج این مرض و ازالهٔ این کبیرهٔ مهلکه امر منحصر است بدو مقام اول قلع عروق و استیصال اصول آن و دیگری دفع ما یخطر منه فی الحال اما مقام اول که قلع عروق و استیصال اصول و بیخ است بر امراض کیدار آن حب منزلت و جاه است و در مقام تفصیل آنچه لازم است سه چیز یکی حب لذت مدح دویم فرار از الم مذمت سیم طمع در مال ابناء الناس و این امور جمیع زایل می‌باشد در علاج ریا و علاج دفع این امور علی التفصیل در کتب اخبار و اخلاق مذکور است و ما علی الاجمال می‌گوییم که اولاً طریق معالجهٔ حب مدح و کراهة مذمت موقوف است بمعرفت اسبابی که مدح بآن محبوب و مذمت مکروه می‌شود پس یکی از آن سبب استشعار کمال است در نفس شخص بسبب قول مادح پس طریق علاج این سبب آنست که شخص بعقل خود رجوع کند و با نفس خود بگوید که این صفت که تو بآن ممدوح شدی بدان اتصاف داری یا نه اگر اتصاف داری از جملهٔ صفاتی است که مستحق مدح است مثل علم و ورع و طاعات و اخلاق نیکو یا از جملهٔ صفاتی است که مستحق ذم است مثل ثروت و جاه و اغراض دنیویه و تعلقات دنیه پس اگر از صفاتی است که مستحق ذم است پس فرح بآن از قلت عقل است و عاقل را نشاید که بآن صفت مسرور باشد و بمدح مادح آن صفت نیز خوشحال شود بلکه بوجود آن صفت هم در خود شاد نکند و اگر از صفاتی است که مستحق مدح است که این صورت نیز فرح بآن سزاوار نیست بجهة اینکه خاتمهٔ امر و عاقبت کار غیر معلوم است پس اگر بجهة امیدواری حسن خاتمه بآن خوشحالی بهتر آنکه فرح تو بفضل و کرم خدا باشد بر تو بعلم و تقوی و طاعات نه به مدح مادح زیرا که لذت در استشعار کمال است و کمال از فضل خدای موجود می‌شود نه از مدح مادح و مدح تابع است از برای آن پس موجب زیادتی فضل از برای تو نخواهد بود و هرگاه خالی باشی از صفت محموده پس فرح تو بمدح بآن از غایت جنون است و چگونه شاد می‌شوی در وقتی که تو را بصلاح و تقوی مدح کنند و حال آنکه خدای تعالی عالم است اطلاع دارد بر خبائث باطن و قبایح سریرت و رذایل صفات تو در این صورت اگر مادح راستگو باشد در مدح تو بصفات حسنه باید فرح تو بفضل خدای باشد بر اعطاء حسن خاتمه بسبب انقضا و اگر دروغ گفته باشد باید محزون باشی و خوشحال نکردی و سبب دیگر دلالت مدح ا

در بیان علاج مرض مهلک ریا با دید علیه و علانیه

علاج حب مدح وکراهة ذم و طمع بما فی ایدی الناس

و تغیر قلب مادح و آن سبب است از انواع تغیر قلب دیگری و راجع است این معنی بحب جاه و منزلت در قلوب و علاج این جز بقطع طمع منزلت در نزد مردمان و طلب منزلت در نزد خدای ممکن نیست باینکه بدانی که طلب منزلت در قلوب مردمان و فرح تو بآن موجب سقوط منزلت تو است در نزد خدای و بآن خوشحال نکردی و سبب دیگر حشمت و قدرت عارضه باقی است در ممدوح که مضطر و ملجاء می‌سازد مادح را بمدح او و این نیز راجع است که فرح شایسته باشد و فی الحدیث ان رجلا اثنی علی رجل خیرا عند رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقال لو کان صاحبک حاضرا فرضی بالذی قلت فمات علی ذلک دخل النار و اخبار و آثار در این باب بسیار است پس سزاوار نیست که شخص خوشحال باشد بمدح مردمان در حق او مگر بفضل خدای تعالی براو و مدح حق جل و علا در حق او و نباید امر الالتفات بکند بسوی مدح مردمان یا مذمت مردمان او را و ساقط شود از قلبک او حب مدح و کراهة ذم ایشان و اما علاج کراهة مذمت اجمالا اینکه مذمت کننده او را خالی نیست یا این است که صادق است در قول خود بعیوب و قصور تو و قصدش نصیحت و شفقت است یا صادق است و قصدش اذیت و عیب جویی یا اینکه کاذب است اگر صادق است و قصدش نصیحت پس نباید مکروه نزد تو ذم او را و خشمناک از او شوی که تو را ارشاد می‌کند بعیوب تو تا در ازالهٔ آن بکوشی و از قول او خوشحال شوی و اگر صادق است و قصدش اذیت و عیب جویی است خاطر جمع باش از او بر دین خود و نفعی از او است که تو را بعیوب خفیه آگاه می‌کند منفعتی که بتو عاید می‌گردد و مضرتش بخودش که ایذاء و نیست بحال تو از جمله عملی است خاطر جمع باید باشی و اگر کاذب و مفتری است و تو از آنچه او می‌گوید بری در نزد خدا مذمت او کفارهٔ بقیهٔ ذنوب و عیوب مستورهٔ تو خواهد بود و موجب تطهیر تو از ذنوب خواهد شد پس هر که عیب جویی کند تو را حسنات خود را بتو می‌بخشد و هر که مدح می‌کند تو را بهلاکت می‌اندازد ای عزیز چرا شاد نمی‌شوی از کسی که تو را بهلاکت می‌اندازد و غمگین از کسی که حسنات خود را بتو هدیه می‌کند و از این گذشته بجانب مسکین که عیب جویی تو می‌کند خیانت بزرگ بدین خود کرده و خویش را از نظر رحمت خدای انداخته و بسبب افترا و کذب خود مورد عقاب الهی و غضب او شده پس با وجود غضب الهی براو تو نباید براو غضب کنی و هلاکت و دمار او را از خدا بخواهی بلکه باید عنایت و صلاح او را درخواست کنی

علاج کراهة مذمت و علاجات مذمت

دیدن رسول خدا صلعم را بیاد آوری که با وصف ایذاء و تعنت و مخاصمات قریش با او
میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون و اما طمع بما فی ایدی الناس پس علاج قطع
طمع و استغنا و قناعت است و انحصار طمع در عنایت الهی و بیان این جمله در محل خود مفصلا
خواهد آمد انشاء الله رجعنا الی المطلب پس میگوئیم که بوضوح پیوست که انسان
هرچه کند بجهت رغبت در آن میکند بجهت آنکه آن چیز نافع است از برای او و لذتی
از آن بجهت او حاصل میشود فی الحال یا آنکه فی المآل پس هرگاه بداند که لذیذ است فی الحال
ولکن مآل الامر زهر و سم است آسان است بر او قطع رغبت از آن چیز مثل کسی که بداند لذت
و حلاوت عسل را پس اگر بر او ظاهر شود که زهری در آن تعبیه شده از آن اعراض میکند پس مجرد
طریق قطع این رغبت اینکه بداند مضرات آن را و چون شخص عارف شود بمضرت ریا
از فوت صلاح قلب و حرمان حال خود از توفیق خدای و بعد حالی از مرتبت خود در نزد
خدای تعالی و مصیبات و فضیحه که باین عمل مترتب میشود از عذاب الیم و سخط شدید بود در دار آخرت خواهد
بود و مقایسه نمود این چیزی را که از مخلوق برای او حاصل میشود از جاه و منزلت با آنچه فوت
میشود از نزد او در آخرت از کرامات و مثوبات و حبط میگردد از اعمال و عبادات با آنکه
بسا میشود که یک عمل خالصانه میزان حسنات او را ترجیح دهد در روز قیامت و چون
آن عمل بریا فاسد گردد بکفه سیئات تحویل کند و آن را ترجیح دهد و صاحب عمل را با آتش افکند
و اگر نباشد در ریا مگر احباط یک عبادت هر آینه در معرفت ضرر او همین کفایت کند
و نیز دانست تعرض رضای مردمان را در دنیا که چه قدر ملاحظه قلوب ایشان دشوار است
و چگونه مراتب رضای ایشان بی نهایت است بنوعی که هرچه موجب رضای یک طایفه است
موجب سخط طایفه دیگر است و هر که طالب رضای مردمان شد مورد سخط خدای میگردد
و خدای تعالی رضای مردمان را نیز بر او مبدل بسخط میگرداند با وکشف این جمله که مذکور شد
چه غرض و مقصودی باعث از برای او باقی میماند در مدح مخلوق و ایثار ذم خدای تعالی بوجود
ایشان و حال آنکه مدح و ذم ایشان نه نفعی از برای او زیاد خواهد کرد و در اجل او تعجیل
و تاخیری خواهد انداخت و در روز فقر و فاقه که روز قیامت باشد با و سودی نخواهد
بخشید و چگونه چشم طمع در آنچه در ایدی الناس خواهد داشت و حال آنکه خدای تعالی مسخر قلوب
مردمان است بمنع و اعطا و رزاق منحصر است بحضرت ذو الجلال و هر که در مخلوق طمع کند از خواری و

حرمان

حرمان خالی نیست و اگر بمراد هم برسد از ایشان بی منت و بهانه نخواهد بود و چگونه ترک آخرت
کرده طمع و امید رحمت خدا را بامید دروغی و خیال ناسره که عطای ایشان اضطراب بیشتر است بر حق عطای
مردمان و حال آنکه در صورت صواب لذت آن بالم منت نمیارزد و اما مذمت مردمان
پس چگونه حذر از آن خواهد نمود و حال آنکه زیاد نخواهد کرد آن مذمت از برای او چیزی را
که خدای تعالی از قبح اعمال برای او ننوشته و اجل او را نزدیک نخواهد کرد و رزق او را تاخیر نخواهد
انداخت و او را از اهل دوزخ نخواهد گردانید اگر از اهل بهشت باشد و مبغوض نمیگرداند
او را در نزد خدای تعالی اگر محمود باشد و مقت او را افزون نمیکند اگر ممقوت باشد در نزد خدای
پس همه خلق عاجزند لا یملکون لانفسهم ضرا و لا نفعا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا و
چون آفات این اسباب و مضرات آن در قلب شخص تقرر یافت فتوری کلی در رغبت
او بورزیدن ریا در عمل از برای مردمان بهم خواهد رسید و قلبش رو بخدای تعالی خواهد آورد زیرا
که عاقل رغبت نخواهد نمود در چیزی که ضررش بسیار و نفعش اندک باشد و کفایت میکند
او را همین یک دفعی کلی که مردمان از باطن او و قصد ریا و اظهار اخلاص او اطلاع برند
و او را دشمن بدارند و همین خوف و دهشت از آنکه که باشد که خدای تعالی ستر او را بر مردم
فاش گرداند و مبغوض نماید در قلوب مردمان و رسوا شود و مغضوب بعیب او در درگاه
خویش بر ایشان پس چه چیز از برای شخص خواهد بود در مدح مردمان اگر مذموم باشد
در نزد خدای تعالی و از اهل آتش باشد و چه ضرری از مذمت ایشان خواهد یافت اگر محمود باشد
در نزد خدای و در سلک مقربین و اهل بهشت باشد و این جمله که گفته شد دوای علمی
است در معالجه مرض ریا و اما دوای عملی عادت دادن نفس است با اخفاء عبادات
و بستن در طاعات بروی خود در وقت طاعات بنحوی که در اخفای صاحب مبتلا میشود تا
قانع گردد شخص بعلم و اطلاع خدای تعالی بر عبادات و طاعات او و نفس او منازعه نکند در طلب
علم و اطلاع غیر خدای تعالی و هیچ دوای از برای علاج این درد مهلک بغیر از پنهان کردن
عبادات نیست و این اگرچه در ابتدا مجاهده و دشواری دارد لکن بعد از آنکه شخص مدتی متخلق
شد در صبر کردن بر آن صعوبتش برطرف میگردد و آسان میشود بالطاف و امداد الهی
از حسن توفیق و تایید و تسدید پس از بندگان است اینکه مجاهده نمایند و از خداست هدایت
و از ایشان قرع باب و از خدای تعالی است فتح باب و ضایع نمیکند خدای اجر نیکوکاران را

بیان دوای عملی
یعنی در
اخفاء عبادات

وان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لدنه اجرا عظیما اما مقام دویم در دفع ریائی است
که در اثنای عبادت عارض شخص می گردد و ان نیز ان چنان نیست زیرا که چون شخص مجاهده
نمود و ریشه ریا را از قلب خود برکند بعلت و قطع طمع از مخلوق و اسقاط خود از نظر ایشان
و مدح و ذم ایشان را و هیچ نگذاشت باز شیطان لعین دست از او بر نمی دارد و اشتغال ترک
نخواهد کرد وسوسه را با او در اثنای عبادات و نزغات شیطان و هوای نفس و میلان
بالکلیه از او محو نخواهد گردید پس باید بدفع عوارض از خطرات ریا پرداخت و
خطرات ریا بر سه گونه است که گاهی بیک دفعه هر سه خطور می کند و گاهی بتدریج مترتب
می شوند اول از آن خطرات علم باطلاع خلق و امید و ارادهٔ اطلاع ایشان است ثانی
هیجان رغبت از نفس شخص در حمد ایشان و حصول منزلت نزد ایشان ثالث هیجان رغبت
در قبول نفس از برای حمد مردمان و میل بآن و عقد ضمیر در تحقیق آن پس اولی را معرفت
گویند و ثانی را شهوت و رغبت و ثالث را عزم و تصمیم نیت و کمال قوت شخص
در دفع و رد خاطر اول است پیش از آنکه خاطر ثانی بآن ملحق شود و سزاوار است
که هنگام خطور معرفت اطلاع خلق و رجای اطلاع ایشان در قلب شخص از او دفع نماید
باینکه بگوید ترا با خلق چکار است که بدانند یا ندانند و حال آنکه خدا عالم است بحال تو
در علم غیر از برای تو مترتب است و اگر هیجان رغبت بسوی لذت حمد از برای او حاصل گردد
باید آورد آنچه در قلب او رسوخ کرده از آفت ریا و تعرض بر سخط حق تعالی را در روز قیامت و
حرمان او در اجر اوقاتش از لطف و کرم الهی و نومیدی او از اعمالش پس همچنانکه معرفت
اطلاع ثانی رغبت و شهوت انگیز است در ریا معرفت آفت ریا نیز کراهت بر می انگیزد که ضد
شهوت باشد و چون شهوت دامی بقبول کرده کراهت بسوی اباء دعوت خواهد نمود و نفس
لامحاله قوی ترین آنها را اطاعت خواهد کرد مجملا در این صورت ناچار است شخص در دفع
ریا و رد خاطرات او از سه امر بعبارت دیگر یکی معرفت دیگر کراهت دیگر اباء و ریا بسا که بدو شروع
کند در عبادت بعزم اخلاص پس خاطر ریا در قلب او وارد می شود و قبول می کند قلب او از آن
معرفت و کراهتی که در ضمیر پنهان بوده هیچیک بیاد نمی آید در آن وقت و سببش نیست مگر استیلاء
قلب بخوف ذم و حب مدح و استیلاء حرص بر آن بنوعی که در قلب محل گنجایش از برای غیر آن نماند
پس هر دو فراموش و پنهان می گردد از غیبت آن معرفت سابقه بآفات ریا و شوم عاقبت او زیرا که

در دفع ریائی که در اثنای عبادت عارض می شود

در اقسام خطرات ریا در اثنای عبادت

هیچ

هیچ چیز در قلب باقی نمی ماند مگر آنچه برگشت از شهوت مدح و خوف مذمت و آن مثل کسی
می شود که معرفت نفس بحلم و ذم غضب از برای او واقع شود و عزم کند بر وا داشتن خود بحلم در
نزد جریان سبب غضب پس حادث گردد از اسباب چیزی که موجب شدت غضب او شود
و سابقه عزم خود را در حلم بکلی فراموش کند و دلش ممتلی گردد از غیظی که مانع تذکر آفت غضب
باشد همچنین حلاوت شهوت بر می کند قلب را و دفع می نماید نور معرفت را و اکثر شهوات که
ناگاه هجوم می آورند بر قلب همین طورند زیرا که فراموش می نمایند از قلب معرفت مقررهٔ
دانسته در عقد ایمان را و چون معرفت فراموش گردید کراهت ظاهر نمی شود زیرا که کراهت
ثمرهٔ معرفت است پس بعد از کلام بیاد ثمره بیان این شد که در دفع خواطر ریا
باین طرز که بیان شد معرفت بدون کراهت منفعتی نمی بخشد و جمع این دو نیز بدون اباء فائده
ندارد زیرا که اباء ثمرهٔ کراهت است و کراهت ثمرهٔ معرفت و قوت معرفت بحسب قوت ایمان و نور
علم است و ضعف معرفت بحسب غفلت و حب دنیا و نسیان آخرت و قلت تفکر در آنچه نزد ما است
نزد حق تعالی از کرامات و مثوبات و قلت تأمل در آفات حیوة دنیا و نعیم عالم آخرت
و بعضی از این جمله نیز نتیجه و ثمرهٔ بعض دیگر است و اصل همه حب دنیا و غلبهٔ شهوات است
که راس هر خطیئه و منبع هر گناهی است زیرا که حلاوت حب جاه و منزلت و نعیم
دنیا تنفیس می آورد قلب را و سلب معرفت می کند از او و حایل می گردد میان قلب
و میان تفکر در عاقبت و استضائت او بنور کتاب و سنت و انوار علوم دینیه
و اگر گفته شود که هرگاه شخص بیابد در نفس خود کراهت ریا را و آن کراهت او را وا دارد
بابا کردن از آن ولکن مع ذلک خالی از میلی بآن نباشد و میل و رغبت او هم از روی کراهت
باشد آیا از جملهٔ مرائیان خواهد بود یا نه جواب گوئیم که خداوند تکلیف ما لا یطاق نفرموده
بترک آن خود را و در قوهٔ ایشان نیست منع نزغات شیطانی بالکلیه و نمی توانند که طبع خود را
از میل بشهوات بیکباره منصرف نمایند غایتش این است که در مقابل شهوت میل را بکراهتی
که برانگیخته شده است از معرفت عواقب و علم دین و اصول ایمان بخدا و بروز جزا دفع
کنند از ایشان غایهٔ ادای تکلیف ایشان است ویدل علی ذلک ما ورد فی الاخبار
ان اصحاب رسول الله صلعم شکوا الیه فقالوا تعرض لقلوبنا اشیاء لأن نخر من السماء فتخطفنا
الطیر او تهوی بنا الریح فی مکان سحیق احب الینا من ان نتکلم بها فقال ص او قد وجدتموه

وجدتموه

قالوا نعم قال ذاك صريح الايمان و ازين حديث معلوم است كه پيدا شدن وسوسه اصحاب مكرر
و كراهت ايشان در قلب خود و حمل صريح ايمان جز بر كراهت ازان وسواس نشايد و
درين جمله سخن بسيار است كه تكرار آن موجب تطويل كلام بود بدانچه مذكور شد
اكتفا رفت **اكنون مجلى از رخصت قصد در اظهار طاعات و كتمان**
ذنوب و بقيه مطالب آن مرقوم ميشود بدانكه در اسرار اعمال فائده
اخلاص و نجاة از ريا است و در اظهار فائده اقتدا و ترغيب مردمان بخيرات ولكن درين
آفت ريا ميباشد چنانكه مذكور شد و بعضى اهل تحقيق گفته اند كه سر و علانيه هر دو نيك است
هر يك در مقام خود و حق تعالى هر دو را در قرآن ثنا فرموده انجا كه مى فرمايد ان تبدوا
الصدقات فنعما هى وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم **پس** اظهار بر دو قسمت
اول در نفس عمل **دويم** در تحدث بما عمل **اما** اظهار در نفس عمل مثل قصد
در ملاء مردمان از براى آنكه مردمان رغبت كنند در آن **كما روى فى الخبر**
عن الانصارى الذى جاء بالصرة فتتابع الناس بالعطية لما راوه فقال
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من سن سنة حسنة فعمل بها كان له اجرها واجر من تبعه
و ساير اعمال نيز از نماز و روزه و حج و جهاد و غيرها مانند همين اين عمل كنند و لكن
اقتداء در صدقه بر طباع مردمان غالب تر است **بلى** شخص مجاهد غازى هرگاه قصد
خروج كند بجهاد و شدن رحل نمايد پيش از قوم بجهة تحريك ايشان بر حركت اين عمل افضل است
از كتمان او زيرا كه اصل غزو و جهاد از اعمال علانيه است و اسرار آن ممكن نيست پس مبادرت
بان محض تحريك است **و همچنين اگر مردى** صداى خود را در نماز شب بلند
كند بجهة بيدار كردن و آگاه كردن همسايگان و اهل خانه خود پس اقتدا كرده شود در آن
عمل كمال فضيلت دارد از انواع او **اما** هر عملى كه پنهان كردن آن ممكن نيست مانند
حج و جهاد و حاضر شدن جمعه و جماعات افضل مبادرت است بان و اظهار رغبت است
بان محض تحريك مسلمانان بشرط آنكه از شوائب ريا خالى باشد **و** آنچه ممكن است اسرار آن
مثل صدقه و نمازهاى ديگر از فرايض و نوافل **پس** اگر اظهار صدقه موجب اذيت متصدق عليه
باشد و باعث ترغيب مردمان نيز بشود در شعور اسرار آن افضل است از اظهار بجهة آنكه ايذا
حرام است **و** اگر ايذاى متصدق عليه در ميان نباشد اختلاف كرده اند در آنكه اظهار

افضل است

بيان رخصت قصد اظهار طاعات و كتمان ذنوب

ذكر دو قسم اظهار و بيان فضل اين دو و فضل اسرار عمل

افضل است يا اسرار **بعضى** گفته اند كه سر افضل است از علانيه اگرچه در علانيه فايده اقتدا
موجود است يعنى هرچند فضيلت اقتدا هم در آن باشد باز افضليت از براى سر است **و**
بعضى ديگر گفته اند كه سر افضل است از علانيه كه موجب اقتدا كردن ديگران نباشد و اگر بجهة
اقتدا باشد علانيه ازان افضل است **و دليل** بر اينمطلب اين است كه حضرت حق تعالى امر كند
ملائكه پيغمبران خود را باظهار عمل از براى اقتدا كردن خلق با ايشان و بجهة همين منصب
والاى نبوت سرافراز شدند و جايز نيست كه گمان برند كه ازين افضل عملى با ايشان بوده شود
و دليل ديگر قول حضرت رسول است كه فرموده فله اجرها واجر من عمل بها **و**
در حديث وارد است كه ان عمل السر يضاعف على العلانية سبعين ضعفا
ويضاعف عمل العلانية اذا استن بعامله على عمل السر سبعين ضعفا **و** گفته اند كه وجهى از براى
خلاف در اين قول نيست بجهة آنكه هر زمان كه قلب از شوائب ريا منفك گرديد و اخلاص
تمام يافت در هر دو حالت بر يك نهج پس اما بعد اقتدا كرده شود پس لا محاله افضل خواهد بود
و اگر شايبه ريا در اظهار عمل حاصل شود اقتدا غير صاحب آن سودمند نخواهد بخشيد و بود
او و اقتدا كنندگان باو خواهد شد و درين صورت خلافى نيست كه سر افضل ازان عمل علانيه
… باشد **پس** بر كسى كه اظهار ميكند عمل را دو وظيفه مقرر است **اولى** آنكه اظهار … كند
شخص عمل را و علم او حاصل است بانكه اقتدا كرده ميشود باو يا ظن غالب از براى او هم رسيده و بسا
كسى كه اهل او باو اقتدا ميكنند دون جيران و بسا مردى كه همسايگان نيز باو اقتدا ميكنند
و بسا كسى كه اهل سوق نيز باو اقتدا ميكنند و بسا كسى كه اهل محله او مقتدى باو واقع ميشوند
ولكن عالم معروف همه مردمان باو اقتدا ميكنند **پس** غير عالم اگر اظهار كند بعضى طاعات
را بسا ميشود كه مردم او را بريا نسبت دهند و او را از اهل نفاق در عمل گمان كنند و مذمت نمايند
و اقتدا باو نكنند پس ازين اظهار از براى او فايده نيست و منحصر است حسن اظهار بنيت اقتدا كردن
از كسى كه در عمل موسوم باشد بانكه در عمل اقتدا باو كردن مردم واقع شود **ثانيه**
آنكه شخص ناظر مراقب قلب خود باشد در اظهار عمل زيرا كه بسا … كه در او حب ريا مخفى
مكتوم باشد و گمان كند … باظهار عمل نمايد بعذر اقتدا و غرض او تجمل باشد بعمل خود و مقتداى
مردم واقع شدن است **و اين** حال هر كس است كه عمل خود را ظاهر ميكند مگر اقويا از مخلصين و
ايشان گروهى قليل اند پس سزاوار نيست كه شخص ضعيف نفس خود را فريب دهد باظهار عمل …

از براى فضل عمل سر و علانيه

در وظيفه ظاهر كننده عمل

میشود من حیث لا یشعر و مثال او مثال غریقی است که اندکی در شناوری وقوف دارد
و جماعتی از غرقی را ببیند که دست باو زده اند و او در فکر نجات ایشان میکرده تا اینکه باو چسبند
در این هنگام آن غریق هم خویش را هلاک میکند و هم ایشان را و چه بسیار فرق است
در میان زیرا که غرق باب دنیا اکثر از ساعتی نیست و ایکاش که هلاکت ریا مثل آن
بودی نه چنین است بلکه عذاب ابدی دائم است و عمرش الکثر تمامی و این مرتبه از اعلام
علماء و الکاملات که تشبه بانبیا و عبادات المخلصین و ... در اظهار عمل و آن اخلاص تام
فوق الثمانات از برای ایشان حاصل نیست که ... از درجات ریا خود آوده نباشد پس
حبط میکرده امور ایشان و نقل از برای این مطلب در کمال اشکال و صعوبت است و
محل امتحان در این باب آنست که شخص عابد و متصدق بر نفس خود عرض کند اینکه اگر فرضاً
باو بگویند که عمل خود را مخفی دار تا مردمان بجا آید دیگر اقتدا کنند از اقران تو و از برای تو باشد
در اخفای عمل مثل اجر اعلان پس اگر قبول کرد که خودش باید مظهر عمل باشد و اقتدا باو واقع
شود شکی در این نیست که باعث آن ریاست نه طلب اجر از بروز کار و ترغیب مردمان بخیر
مخفی نماند زیرا که مردمان رغبت بچیزی میکنند بنظر [illegible] که عمل خود را
پنهان کرده و منافی عمل خیر از خلق ظاهر نموده و اجر کثیر بر آن مترتب داشته پس مقصود
این باید مظهر عمل نیست از سبیل [illegible] باظهار عمل اگر نه ملاحظه خلق و منزلت در نزد ایشان
در میان است و علی هذا باید حذر کند عبد مخلص از خدعه نفس زیرا که نفس خدوع است
و شیطان مترصد و حب جاه و منزلت بر قلب غالب و کم اتفاق می‌افتد که اعمال ظاهره از
آفات سالم کرده [illegible] عدول از سلامت بخطر [illegible] و سلامت منحصر است در اخفای
اعمال و عبادات و در اظهار اخطار عظیمه مندرج است که امثال ما و امثال ما را که بدرجات [illegible]
اخلاص ایشان عظیم تر است طاقت دفع یکی از آن اخطار نیست پس ما را اولی است و جمیع
ضعفای اهل اسلام را که حذر از اظهار عمل کنیم و خود را در مخاوف و مهالک نیفکنیم اما
قسم ثانی از اظهار [illegible] است [illegible] از فراغ و حکم این نیز حکم اظهار نفس عمل است
و خطر این قسم از قسم اول شدیدتر زیرا که مؤنه نقل بر لسان انسان خفیف است و گاهی در
حکایات اعمال زیادات و مبالغات واقع میشود و در اظهار دعاوی عظیمه از برای نفس لذتی
تمام حاصل میکرده الا اینکه در صورت تطرق ریا تاثیر [illegible] افساد عبادت ماضیه [illegible] از فراغ از آن

بیان ترجیح [illegible] اظهار عمل [illegible] بعد از فراغ

رفع

و اظهار میکرده در امتحان [illegible] و آن آسانتر است و حکم در این قسم ثانی آنست که اگر ملک نفس قوی
و اخلاص او کامل باشد و مردمان در نظر او بمقدار باشند و مدح و ذم ایشان در نزد او مساوی باشد
و ذکر عبادت عمل را در نزد کسی که امید اقتدا کردن باو در بود و میداند که آنکس باین سبب رغبت
بعمل خیر خواهد بود ذکر او جایز بلکه مستحب خواهد بود اگر نیّة ذاکر عمل سالم و سالم از جمیع
آفات باشد بجهت اینکه این ذکر موجب ترغیب در عمل خیر است والترغیب فی الخیر خیر
و مثل این ایراد جماعتی از اقویای سلف از صحابه و تابعین نقل شده و منهم نقل
شده است [illegible] باب اظهار عمل بجهت [illegible] مطابع خلق جبول است بحیث تشبه و اقتدا
باقویا و مخلصین بلکه اظهار [illegible] از برای اکثر مردمان عالم معتقد [illegible] از او نباشد موجب
[illegible] مردمان اگرچه [illegible] از برای نفس ریائی [illegible] بسیار از مخلصین که
سبب اخلاص اقتدا شخص ریائی خواهد بود و در خبر وارد است که حضرت رسول
فرمود ان الله لیؤید هذا الدین باقوام لا خلاق لهم پس بسا ریائی که اقتدا باعمال ایشان
واقع میشود و از جمله آن اقوام اند اما رخصه در کتمان ذنوب و کراهة اطلاع مردمان بر آن
پس مردمان در این مرحله دو فرقه اند یکی مرائیان و دیگری صادقان خالی از شوائب ریا و
انسان هرچند خالی نیست از گناهی یا قلبی یا اینکه از جوارح صادر میشود و مقصود این است
که هرگاه بشوند آن گناه و مکروه میدارد اطلاع مردمان را بر آن خصوصاً اینکه [illegible] مشغول است
اما مرائیان مخفی میدارند آن ذنوب را تا مردمان بپسندند که او از اهل ورع و تقوی است
و ورع او در قلوب زیاد کرده و خلق باو بگروند و اما صادقان که از شائبه ریا دور باشند
[illegible] از برای ایشان است ستر معاصی و صحیح است قصد ایشان و اهتمام ایشان باطلاع مردمان
بر معاصی ایشان از چند وجه وجه اول آنکه شخص صادق مسرور است بستر خدای
تعالی بر گناهان او و خوف اطلاع مردمان موجب افتضاح و هتک ستر اوست در دنیا گمان میکرده
[illegible] ستر او در دنیا [illegible] هتک ستر خود در قیامت نیز بجهت اینکه در خبر وارد است
از حضرت رسول که ان من ستر الله علیه فی الدنیا ستره علیه فی الآخرة و اهتمام از برای او
از وثوق ایمان ناشی میگردد ثانی آنکه میداند که خدای تعالی مکروه میدارد ظهور معاصی را
و ستر آن در حضرتش محبوب است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده هرکه مرتکب
شیئی از این قاذورات شود باید ستر نماید بستر الله بر چیزی که [illegible] نافرمانی خدا کرده است بگناه کن

بالوجه الثالث ٢
بیان رخصت در کتمان ذنوب

والثانی

خالی نیست قلب او از محبت چیزی که خدای تعالی آن را دوست میدارد پس ستر معاصی و این هم ناشی از
قوت ایمان میگردد و از صدق در کراهت ظهور معاصی از نفس خود شخص پس دیگری آنست که مکروه میدارد
ظهور معصیت غیر خویش را نیز و عیب میشود بسبب آن **ثالث آنکه** مکروه میدارد قدم مردمان را
از زوال خود بسبب ظهور معصیت او بر ایشان و تمکین شدنش از مذمت ایشان و اشتغال قلب و عقلش
بسبب آن هم از طاعت خدای تعالی زیرا که طبع متأذی میشود از مذمت و منازعه با عقل میکند و از طاعت
باز میماند **و** بهمین علت مکروه میدارد شخص صادق حمد مردمان را نیز بجهة آنکه باز میدارد او را
از طاعت و قلب او را واله میگرداند و از ذکر بدر برده کارش مضطرب میگرداند و این هم از قوت ایمان است
زیرا که صدق رغبت در خلوص قلب بجهة طاعت حق تعالی از ایمان خواهد بود **رابع آنکه**
اکراهت قدم مردمان گذشته طبع او از آن متأذی میشود از مذمت زیرا که مذمت با تألم قلب است چنانکه
ضرب موجب الم بدن است و تألم قلب بمذمت حرام نیست و انسان بدان عاصی نمیگردد زیرا که
عاصی آنست که نفس او از مذمت مردمان جزع نماید و دعوت کند او را بجزعی حالی که جایز نیست مثل آنکه
غزاثم و کمال صدق در آن باب آنست که از دوستی خلق بکلی درگذشته بپوشد و ابتدا … تا مادح
و قادح هر دو در نظر او مساوی باشند نه از مدح آنان شاد شود و نه از قدح ایشان
مرعوب شود … میشود که تألم بذم محمود باشد در وقتی که مذمت کننده از اهل بصیرت
باشد در امور دین و معرفت … پس قدح او دلیل … خواهد بود و دلالت بر نقص خویش
… دین و معرفت خواهد کرد **و** در این باب هم سخن بسیار است بجهة طول مطلب نگاشته نگردید
خامس آنکه ستر معصیت بجهة دفع شر و ضرر خلق مینماید و این ورای الم مذمت است زیرا که از
الم مذمت … حاصل است و از کسی که مطلع بر معصیت گردد خوف از وقوع شر … از
اسباب پس باید مستور دارد معصیت را از مردمان **سادس آنکه** مجرد حیا موجب ستر گناه
او میگردد و این یک نوع الم است ورای الم مذمت و خوف شر و خلق **و** حیا صفتی محموده است
نابعه و رسول خدا در مدح او فرموده الحیاء کله خیر **و** فرموده الحیاء شعبة من الایمان **و**
فرموده الحیاء لا یأتی الا بالخیر **و** اخبار بسیار در مدح حیا وارد شده و این صفت … و قلت
و هتک ستر است و در بعضی از مقامات … دارد و در بیان حیا … است
و … باید باشد تا موجب … دور گردد پس ذاتیه … منصور
و ذاتیه … بیان … **پس** اگر صفت حیا … است

بیکو

میکند از آن حیا انعقاد اینجا است **پس** او را اعتبار میکند حیاء از خدای تعالی را بر حیا از
مردمان و ضعفا را آن قدرت نیست **هفتم آنکه** شخص … میترسد که از اظهار
ذنب و معاصی او سقوط خوف معاصی و ذنوب از قلوب خلق واقع شود و جرأت پیدا کنند بر
مرتکبات و خطیئات و ارسال شهوات و از اظهار گناه شیوع فواحش پیدا شود و کار اشاعه
مردمان بر خود انواع جرائم و آثام را واقف کنند کروه بسیاری بآن شخص مظهر جرم مستور میدارد
گناهان را و این از ثبات ایمان است که مکروه میدارد شخص شیوع معصیت از دیگران نیز
از آنکه او سبب آن باشد پس وزر آن معصیت و وزر عمل کنندگان بآن تا قیامت بر او باشد
موافق اخبار وارده از آل عصمت علیهم السلام و انسان دوست میدارد اظهار معصیت جمعی را در
کردن مردم اراذل و شیوع آن در میان خلایق و سقوط خوف آن از قلوب مردمان و تجری
ایشان در ارتکاب آن **مؤلف گوید** مثلی بگو در خاتمه این مجلس از برای توضیح تمام
مقامات و مناسبات از آیات و سایر آنچه پس شروع بمجلس دیگر نمایم **در** صدر اسلام هیچ معصیتی
بالاتر از غصب حق خلیفه منصوص خدا و رسول و ظلم بر آنحضرت و اهل بیت او نبود و این
معصیت عظیمه را که از اقران شرک بخدای تعالی است … و غاصبان آن در سول خدا اظهار کردند
و از آن شایع نمودند و در این عمل قبیح جرم عظیم بر شیوع دیگران از امویه و آل مروان و آل عباس
و اتباع و جنود ایشان واقع شد و خوف ارتکاب معصیت غصب و شتم و سب و قتل و کسر
جوارح المعصومین و اهل و عترت ایشان علیهم الصلوة و السلام از دلها برداشته شد **مثلاً اگر**
عمر بن الخطاب با اتباع خود هیزم نیاورده و در خانه ملکوتی فاطمه را آتش نمیزد و ضرب تازیانه و سیلی
بفاطمه دختر رسول خدا … و حسنین … نمیکرد و شمشیر … را حمایل … و آنحضرت را با
برهنه بمسجد نمیآورد در نزد ابوبکر ابن ابی قحافه و این معصیت را شنیع نمیکردند که سبب جرأت
دیگران شود **چند روز عاشورا** عمر ابن سعد حرامزاده و ولد الزنا ابن زیاد و اتباع ایشان را که بجای هم
آل الله و عترت رسول الله هجوم آورند و سر بریده امام مظلوم را آتش بزنند و با تازیانه و کعب نیزه
خواتین و اطفال اهل بیت را آزرده نمایند و امام معصوم سید الساجدین را در غل و زنجیر
بکشند و عترت پیغمبر را اسیر بجهة مجلس ابن زیاد و یزید بیاورند و دیگر هر کدام از این وقایع که
عرض شد خاصه وقایع بعد از شهادت امام در روز عاشورا احتمال مناسبت دارد با آنچه از خلیفه
ثانی … در روز هجوم … دختر معصومه او در آنجا … کاشف تفصیلش در کتب

مجلس پنجم
85

مقاله کرده بیان نماید مجموع بوده و اکر نگارش روایات در این کتاب نیز بتطویل انجامید نماید
بآن مرتبت نیست هیچ عذر که در خاتمه بمجالس سابق ایما بدان نمودیم و کان الله ... الطاهرین

شعاع في بيان تتمة أقسام الشرك وذكر ما يتعلق بالشرك الأخفى وهو ثالث أقسامه

المجلس التاسع

معروض افتاد که قسم دوم از اقسام شرك ریاست و بیان اصناف و درجات و مراتب آن
و در این واجبه متعلق بآن مطلب بود بآن دیروز که صاحب احیاء و محجه نگاشته بودند بیانات
شایسته تقریر و تحریر یافت و غرض از طول سخن هم در بیان ریا آن بود که چون این مطلب اسم مطالب
است و همه اقسام و آن لغزش خواهند یافت و نکات دقیقه آن در هیچ کتاب خارج عادت رقم
نشده و اکر ذکر آن در کتب مواعظ و اخلاق و عبادات رفته مختصر حیثی چند و روایات جزوی
بوده. **و قانون** این بنده در امور یکه مشتمل بر تحقیقات باشد و علی الاجمال کشف مرام
از آن حاصل نشود بسط کلام است بین الاجمال والتفصیل زیرا که قصد اول از ذکر مطالب فهم
خیالات و نکات و غوامض آنست و اقلا مرتبه بر تصنیف و تالیف هیچ کتابی مرتب است **چه**
اکوق بلکه سابق بر این هم غرض این بنده همین بوده و بعد از این چنین خواهد بود هر در این کتاب
و هم در کتب اصول و اخلاق که انشاء الله تعالی بعد از اتمام خواهد رسید **و حال که**
ذکر ریا بپایان رسید شروع در قسم ثالث شرك بخدا کرده میکوئیم بدانکه **ثالث از**
اقسام شرك بخدا تعالی جل جلاله شرك اخفى است و آن نیز بر
دو نوع است **از آن** یکی متابعت غیر یعنی شخص **دیکری** است بغیر از **اما** آنکه متابعت غیر
شخص است پس آن نیز ... **اول** آنست قرار دادن چیزی را که خدا قرار نداده مثل آنکه
بدعتی در دین خدا قرار داده شود و کسی قانون جدیدی که خدا و رسولش آن را وضع نکرده
باشند برای خود وضع کند **و نیز** در این مرحله داخل است مرتکب آن کسی که حکم خدا را از کتاب
و سنت نداند و تجری در اقوال و فتاوی علمای اعلام رضوان الله علیهم نداشته باشد بر ... متمسک
و توهم و استحسان خود بأمثال اینکه عوام بکویند نداشت برای امر اقدام کند چرا که فی الحقیقه بخت
این چنین کسی خود را شریک خدا قرار داده در جعل حکم شرعی و این جمله را که کثیر الشاء است
بین الاطناب والایجاز بیان خواهیم کرد **اما کلام در بدعت در دین و**

86

پس از بیان ذکر این فقره تفصیلات بسیار قرار داده اند و سخنان فراوان کفته اند **و** مجمل آنچه
در اینجا کفتنی بود اینست که بدعت در لغت معنی نو برآوردن و رسمیت مرکب و آئین بعد از تمام کردن
و کامل کردن قانون دین و آئین **و** بدعة اصطلاحا است که نو برآورده شده است بعد از پیغمبر اکرم
صلی الله علیه و آله و سلم از خواهشهای نفس و اعمال **پس** بنابر تقریر سخن اول بتحریف و تغییر
است در کردار و مذاهب و عقاید و این هم درجاتی دارد و اعظم درجات آنست بدعتی متعلق بذات
خدای و صفات و افعال او و این نیز مشتمل است بر مراتب عدیده و بعض از آن شدید تر است
از بعض دیکر و کفته شود که تفاوت اینها بحسب تفاوت جهل مردم است بآنها و بحسب غلو انها
بذات خدای و صفات و افعال او **و** از آن جمله آنچه وارد شود بر شریعت رسول خدای
از مبتدعین از تحلیل حرام و تحریم حلال و زیادتی چیزی که در شرع مقرر نشده و کاستن چیزی
از احکام شرع **و** اکر بخواهیم تفصیل این جمله را در صدد بیان بر آئیم محتاج بذکر کتابی
مستقل بسیار خواهد بود ... مذاهب ... را ... و مبتدعین ... را از ... مطلب
خود خارج کردیم همین قدر محکم میکنیم که بدعت در حقیقت مذهب و طریقی که خدا ... از آن ...
فرموده باشد از اصناف شرك بخدا تعالی است و شرك بخدای اکبر کبائر است چنانچه بیان کردیم
و اکر محرمات و منکرات را در مقام تعداد بیاوریم و سالمی از آنها بیرون نماند ... معصیت بدعت ... همه
آنها خواهد بود **و واجبست** مراقب اخبار معصومین عن آل سید المرسلین صلوات الله علیهم
اجمعین بر اثر از اهل بدع و سب ایشان و تحقیر و مذمت از ایشان و ترك تعظیم و توقیر از ایشان
با علم خوف **چنانچه** در کافی باسناد خود از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام
روایت کرده که فرموده قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأيتم اهل الريب والبدع من بعدي فاظهروا
البراءة منهم واكثروا من سبهم والقول فيهم والوقيعة وباهتوهم كيلا يطمعوا في الفساد في الاسلام
ويحذرهم الناس ولا يتعلمون من بدعهم يكتب الله لكم بذلك الحسنات ويرفع لكم به الدرجات في الآخرة
و از این حدیث معلوم شد که اهل بدعه و خروج ایشان از ذکر مؤمنین که اظهار
برائت از ایشان و سب و شتم و وقیعه در ایشان موجب نایل حسنات و رفع درجات است
و اکر در سلك مؤمنین بودند خدای تعالی نهی فرمود مردمان را از سب و شتم ایشان و برائت
از ایشان چنانکه از سب و شتم مؤمنین نهی فرموده **و دیکر** حاسن احمد بن محمد بن خالد البرقی
رضی الله عنه از محمد بن جمهور القمی مرفوعا روایت کرده از معصوم که فرموده من اتی ذا بدعة فعظمه فانما سعی في

در معنای ... از اهل بدع و ... ایشان ... این علم

هدم الاسلام وهمچنین در کتاب باسنادش از حفص بن عمرو از حضرت صادق مرویست که
فرمود من مشی الی صاحب بدعة فوقره فقد مشی فی هدم الاسلام ودیگر بحریم رضا و [illegible] مثل
اهل بدعت و مجالست با ایشان و [illegible] بودن ایشان بنحو اظهار [illegible] کردن از [illegible]
ایشان اخبار متواتره وارد گشت چنانچه در تفسیر علی بن ابراهیم باسنادش از محمد بن هیثم تمیمی
از حضرت صادق علیه السلام مرویست در تفسیر قول الله تعالی کانوا لا یتناهون عن منکر فعلوه
الآیة که فرموده آنگروه داخل نمی‌شدند در مجالس اهل منکر و با ایشان مجالست نمیکردند ولکن چونکه
ملاقات میکردند ایشان را بروی ایشان میخندیدند و با ایشان الفت میگرفتند ودیگر
کافی باسنادش از عمر بن یزید از آنحضرت مرویست که فرمود لا تصحبوا اهل البدع ولا تجالسوهم
فتصیروا عند الناس کواحد منهم قال رسول الله صلی الله علیه وآله المرء علی دین خلیله وقرینه و
تمامت احادیث شریفه که در تحریم مجالست اهل معاصی و اشرار و خوض کنندگان در باطل و
[illegible] کنندگان از آیات از اهل بیت عصمت وارد شده همه دلالت بر تحریم مجالست اهل بدعت
دارد ودیگر تا آنکه هر بدعتی ضلالت است نیز اخبار بسیار وارد گشت ازآنجمله
صدوق هم باسنادش از حضرت باقر روایت کرده که فرموده قال رسول الله صلی الله علیه وآله
کل بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار و نظیر این حدیث در کافی نیز باسنادش
از حضرت باقر و صادق علیهما السلام هردو مرویست وایضا تمامت احادیث که در باب
سنت بودن [illegible] و بودن در زمان در زمره هر که بدان عمل کند بر گردن شخص
که مبتدع آن است همه در مذمت اهل بدعت دلیل تمام است ازآنجمله در کافی باسنادش
از حضرت باقر مرویست در دیگر حدیث [illegible] باب ضلال کان علیه مثل اوزار من عمل به
ولا ینقص اولئک من اوزارهم شیئا و صدوق هم باسنادش از آنحضرت هم روایت کرده
در [illegible] حدیث وایما عبد من عباد الله سن سنة ضلال کان علیه مثل وزر من فعل ذلک من غیر ان
ینقص من اوزارهم شیء ومخفی نماناد که شبهات و طرایق بدعت در شریعت بسیار است
واحصاء [illegible] است [illegible] بدعت در افعال عبادات مثل صوم و صلوة و حج که عبادت از
نقص در بعضی از اعمال در باب کیفیت دیگر از آن باشد و [illegible] در [illegible] ریاضات و اوراد
و اذکار بنحو که بیان هر نوع از آن مقالات کرده لازم ندارد و اکثر این حرام است و مبتدع
این مسلک مردود درگاه رب ودود است زیرا که جمیع قول و عمل که خدایتعالی او را فرا نفرموده باشد و رسول

خدا را ایمان مامور نفرموده باشد مثل آن چیزی است الاشراک بخدایتعالی و دعوی نبوت در باطن
امر و اصل [illegible] در این [illegible] اغوای شیطان رجیم گشت بحجه آنکه باغوای ملعون [illegible]
[illegible] در مسائل [illegible] انکار کردید چنانچه شیخ ابن زاهد در جلد اول شمس الکلام یعنی کتاب توحید
رقم داشتیم پس در حق که خدایتعالی در باب اکمال دین ایت الیوم اکملت لکم دینکم
واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بر پیغمبر خود فرو فرستاده باشد و حضرت سید المرسلین
و اوصیای طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین آداب و قوانین آن را متقن و محکم نموده باشند و فرایض
و سنن و مستحبات و مباحات آن را در تمامت افعال عبادات اصولا و فروعا منتظم و منتسق فرموده
باشند و در معاملات و اخلاق جزئی بجا نمانده باشد مگر آنکه آن بزرگواران در آن
اخبار و احادیث بسیار بجای گذاشته باشند و از مبدء خلقت تا نهایت عالم تمام آن را هر مسئله
در موضع خود وضع کرده باشند انصاف دهید که تطرق و تصرف بدع و اهواء مبتدعین
و مخالفین در اوامر و نواهی آن الا [illegible] بخلاف رسول و اوصیاء او چیزی دیگر خواهد بود و
معلوم است که هیچ امت از امتهای سابقه [illegible] طریق [illegible] عذاب الهی نگشتند و شرک
و کفر ایشان ظاهر نگردید جز بتخلیط و تحریف ایشان در شرع و کتاب پیغمبر خود مثل تخلیط
یهود در شریعت موسی و تحریف ایشان احکام توریة را و تخلیط نصاری در دین عیسی
و تحریف ایشان احکام انجیل را و تخلیط منافقین و مبتدعین امت پیغمبر آخر الزمان
در شریعت او و تحریف ایشان احکام قرآن را واگر چنین نبودی چگونه خلیفه ثانی در زمان
خلافت خود چیزی را که رسول خدا در شریعت مقرر فرموده بود و حلال شمرده بود در زمان آن
نهی میکرد و گفت دو چیز در زمان پیغمبر حلال بود متعه حج و متعه نسا و من امروز آنها را حرام
میگردانم و عقاب میکنم [illegible] و چگونه صلوة تراویح را که در زمان حضرت
رسول و ابوبکر [illegible] که حال در میان اهل سنت معمول است عمر بن الخطاب آن را
قرار میداد [illegible] و چگونه رفته رفته متدرجا بدعتهای باطله در عبادات
و معاملات و سیاسات شرع اقدس و ناموس اعظم خدا و رسولش بهم رسید و از آنجمله
و اهواء مبتدعه بهم رسید و بکدام برکت و سعادت رؤسای اهل ضلالت و غوایت
که ظاهرا دعوی اسلام و باطنا تخریب شریعت خیر الانام و [illegible] اهل البیت علیهم السلام بوده
و میباشند عوام کالانعام را فریب میدادند و میدهند و جعل [illegible] کرده دعوت کنند

وسبب بدعت در دین و مذهب است که ائمه و رؤسای اهل ضلالت هیچ اهتمام بتوضیح
ورسوم مجهوله کیفیه خود احکام مقرره صاحب شرع اقدس و ائمه هداة مهدیین را اکر در
در خرج و نفقات ایشان باشد از میان برکیرند **علی الجمله** بعد از رسول خدا تا قرب
زمان ما اقوام بسیار بدعوت پیغمبری و امامت و ریاست در دین ظاهر کرده و خروج
نموده و مریدان بسیار را بهر خود کرده بهلاکت و خسران دنیا و آخرت رسانیدند
و در زمان ما نیز جمعی بهم رسیدند که بدعوت صاحب الامری و نیابت خاصه آنحضرت
تنها اکتفا نکرده و تألیف وضع کردند و فرایض(؟) قرآن نامیدند و سخنان باطله و شبهات [illegible]
زمان را [illegible] ذکر هر فرقه از آنها موجب تطویل کلام است و اهل فطنت و ذکا
منظور ادعای بیان و تبیین نیست والکنایة ابلغ من التصریح **پس** ایشان العقلاء
فور شریعت و طریقت حقه نبویه علویه را خواستند و خلایق بسبب نصرت حماة شریعت
الغراء تابعین فقهاء ایشان [illegible] و منکوب نبود **و داخل** این جماعت باشند
آنانکه استبدال دین و لکن مخرج خود نمایند نه از کتاب و سنت و قرآن و احادیث را برای
خود تفسیر و تأویل کرده نمایند بطوری که موافق نصوص و اخبار آل عصمت و طهارت علیهم السلام
نیست چون قرآن و حدیث را تابع آراء مذهب و طریقت خود کرده‌اند نه مذهب و طریقت
خود را تابع آرای قرآن و احادیث همچنان که ایشان که مخالفین ما است از اهل سنت و جماعت
و دیگر از فرق اسلام در ظاهر امر و در تأویل [illegible] و بعضی از طوایف اثنا عشریه از شیعه و دینی
نیز داخل است و بعضی که خارج از توضیح نیست چنانچه در مسائل اصولیه و فرعیه اختلافات کثیره
ظاهر شده **اگر** غرض در این کتاب اختصار و ایجاز نبودی هر آینه کلام در اینجا مفصلا
مزید و تعبیر بالحق **باری** بر آنکه ایمان بخدا و رسول او از ائمه و اوصیاء او و رسالة
پیغمبران و وجوب [illegible] دارد واجبست موافق اخبار و آثار معصومین علیهم السلام که ارباب
بدعت و اهل ضلالت بکلی اعتزال جوید و مجالست و مصاحبت ایشان اختیار نکند و ابواب مسالمت
بروی آنها مسدود دارد و منکر قول و عمل ایشان باشد و اگر تواند دیگران را از مجاورت
و موانست ایشان باز دارد زیرا که مجالسة لا محالة موثر است و قلب بر تدریج منقلب میگردد
چنانچه در بیان تقلب قلب مشروحا و مفصلا دانسته شد و تا ایشان نه خود بطریق
بتاثیر [illegible] نکند و نه دیگران را بگذارند و از سب و شتم و [illegible] در حق ایشان خودداری(؟)

نماید

نماید و از فتنه و فساد ایشان کوه(؟) بر حذر باشد و بترسد از اینکه بدعت ایشان [illegible] در مجالس
ایشان حاضر کرده زیرا که اکر هر آینه خود نیز از اصحاب و اتباع اهل بدعت نباشد البته بتهمت و قول
در سلک ایشان مبتلا خواهد بود **و** دلیل بر این معنی است آنچه در کلمات حضرت رسول
وارد است که فرموده. اتقوا مواضع التهم **و نیز** فرموده. اتقوا مجالس الریبة **و** در بعضی
دیگر از کلمات آنحضرت وارد است ایاکم و مجالس الریبة **و ایضا** علماء مهذبین و اصحاب
فطانت و مجتهدین ملت را لازم است که چون اهل بدعت بخواهند که عوام الناس را اغوا کنند
و در مقام فریفتن ایشان بر آیند این فرقه جلیله علم خود را کتمان نکنند و بطریق مجادله بقول احسن
و حکمت و موعظه حسنه در مقام رد اباطیل و شبهات ایشان بر آیند و بر کردانند مردمان جاهل
و نادان را از متابعت ایشان **و** موافق این مطلب اخبار از ائمه اهل بیت عصمت وارد است
چنانچه در کافی برقی رضوان الله علیه باسناد خود از محمد بن جمهور القمی مرفوعا روایت که
قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه ومن لم یفعل فعلیه لعنة الله
و نیز در عیون الاخبار باسناد خود از یونس بن عبد الرحمن در صحیح مرویست که گفته روینا
عن الصادقین انهم قالوا اذا ظهرت البدع فعلی العالم ان یظهر علمه فان لم یفعل سلب نور الایمان
و اگر کتمان علم نیز در وقت تقیه و خوف شدید صادر شده **و از اینجهة** آنانکه از
علماء اعلام کثر الله امثالهم و رفع مقامهم شدید التورع بوده در زمان [illegible] بوده با کثر ایشان
در دین خدا باظهار علم و رد اهل بدعت پرداخته و کوشیده از [illegible] و مجادله و الزام و افحام
انجامیده مصنفات شریفه در باب بطلان مذاهب ایشان ساخته **و منهم جدّنا**
العالم العامل الکامل الجامع البارع صاحب المقامع قدس الله
روحه و رفع مقامه که کتاب منیفه [illegible] رضوان مآب در ظهور و قمع ارباب بدعت و اهوا
مشتهر اکثر من الشمس و تصانیف بدیعه او در ابطال دعاوی و اقاویل سخیفه ایشان اظهر من الشمس است
و در این مقام دعای دوام و قوام دولت ابد آیت پادشاه اسلام ظل الله علی العالمین اعدل
الملوک و افضل السلاطین المجاهد فی مناهج الدین سلطان الشیعة و رافع الویة الشریعة المؤید
بتائیدات الله **السلطان ناصر الدین شاه** لا زالت اعناق الجبابرة لامتثال
اوامره خاضعة و قلوب الطغاة من خشیته خاشعة و لا یزال منصورا بنصر الله الناصر الوهاب
و مستوثقا بتأییدات النبی و الائمة الاطیاب واجب بود که [illegible] مبتدعین [illegible]

بیان لزوم اظهار علماء علم را در بعضی مواضع تبیین(؟)

ذکر وقت تقیه ایشان را فرموده(؟) ۲

کنند و در دست رؤسای ضلالت و اتباع ایشان جام انتقام از اهل حق بچشانند اکنون شد
مثل جهان سلطنت مستقیمه و شوکت قویه چنین شاهنشاه دین پناه را نگاهبان باد که
همت ملوکانه او همه مصروف ترویج و استیصال اصول مخالفین شریعت و طریقت مصروف گشت
و رجعنا الی المطلب دویم از طرق شرک خفی که متعلق بنحو مخفیات است
معارضه و انکار کردن بر حکمت کامله حضرت حکیم علی الاطلاق جل جلاله است یا بلسان یا بقلب
مانند اینکه بعضی از جهال می گویند که اگر خدا فلان را غنی میکرد انسب بود یا اگر
فلان کس را پسران و دختران میکرد مناسبتر بود یا اگر فلان کس را نمی کشت اولی بود
و امثال این قبیل الفاظ شرک آمیز در امور و مهمات دنیویه و فی الحقیقه اگر تدبر کنی معنی
این کلمات این می شود که قائلش خود را اعلم و احکم از خدا دانسته العیاذ بالله در جمیع حکمت
و نفع و ضرر بندگان را از آفرینندهٔ ایشان نیکوتر فهمیده چنانچه در اخبار ائمه معصومین
علیهم الصلوة والسلام وارد است که لو ان قوما عبدوا الله وحده لا شریک له و اقاموا الصلوة و آتوا
الزکوة و حجوا البیت و صاموا شهر رمضان ثم قالوا لشیء صنعه الله او صنعه النبی الا صنع خلاف الذی
صنع او وجدوا ذلک فی قلوبهم لکانوا بذلک من المشرکین پس معارضه و انکار بر حکمت
بدیع کار و قرار داده پیغمبر مختار معصوم این مرتبه در عقاید اهل شرک داخل است و قلیل
بیعتی اقوال شرک است و صاحب یکی از درجات و مراتب شرک است چنانچه در محل خود ثابت
شده که از انواع شرک نیز درجات و مراتب متفاوت است چنانکه از انواع ایمان متیقن شده
و در کتب اولی کتاب اصول روایت شده که اول کسی که انکار کرد بر حکمت خدا ابلیس
لعین ملعون بود که بر خلقت آدم انکار کرد حکمت حق را و گفت
لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حماء مسنون پس ثابت گردید مردمان آن ملعون
در این صفت لکن مراتب انکار را شدت و ضعف بهم رسید بعضی قلبا و لسانا هر دو منکر شدند
و بعضی دیگر قلبا و لکن لسانا اظهار انکار کردند و در هر حال این معصیت از ناسوخ غلبه آیات
و ترویج امر ناسیه بر حکمت خود انکار و اعتراض نمودند در بسیاری احکام که حق تعالی چنان
حکم کند و حال آنکه آن بزرگواران هیچ امری نمیکردند و هیچ حکمی نمی فرمودند مگر بوحی الهی
و خطاب خدا چنانچه از قصص انبیاء ما تقدم این مطلب واضح شده و نیز
برخی از خائنین انکار و اعتراض کردند بر حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم در بعضی

از امور و احکام هم در حال زندگانی حضرت فرمودند و حال آنکه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا
وحی یوحی مانند اعتراضات خلیفه ثانی بر آن حضرت در حالی که حضرت در وقت احتضار فرمودند
آنچه دوات و قلم و صحیفه را بجهت نگارش حکم وصایت و خلافت امیرالمؤمنین ع و فرزندان
او و تمسک بودن امت بقرآن مجید و عترت فرمودند که عمر بن خطاب بر آن حضرت در آن حال
اعتراض کرد و گفت ان الرجل لیهجر حسبنا کتاب الله و بنا بر بعضی از روایات گفت
ان الرجل لیهذو و دیگر بعضی روایات گفت دعوا الرجل انه لیهجر و تمنی این است
که عمر گفت واگذارید این مرد را که مرض بر او غلبه کرده و از شدت مرض هذیان میگوید
والعیاذ بالله آن حضرت را نسبت هذیان گفتن داد و همین یک فقره در این باب کافی
است پس ای عزیز علاج مرض معارضه و انکار بر خدا و رسول و اوصیای
او علیهم السلام جز مبالغه تسلیم و رضا نشاید و چون و چرا با احکام و اوامر و حکم بالغه
الهیه در مصالح عباد جز خیبت و خسران دو جهانی نیفزاید مجملا آنکه مخلوقات را بمقدرت
خود آفریده و اشیا را منتظم کردانیده اعلم است بمصالح ایشان و هرچه کند نیکو کند لا یسئل
عما یفعل و هم یسئلون اگر غنی کردانید حکمت است و اگر فقیر ساخت بموجب مصلحت ان الله
بصیر بالعباد صلاح حال هر بنده را خداوند که خالق اوست بهتر داند و سلطنت تامه غالب
مر او راست که انکار و معارضه احدی تاب و توان دفع اراده او ندارد و منع او در هیچ امری
جمیله اقتدار هیچ بنی نوع از ازمنه و ملکی از خیابان ملوک نکند لا راد لقضائه و لا معقب
لحکمه انبیای عظام و اوصیای فخام علیهم الصلوة والسلام
بانواع فقر و مسکنت و اقسام بلایا و نوائب مبتلا شدند با آنکه تقرب ایشان در درگاه
کبریا از همه افزون تر از هر کس بود و آن اقتدار نیز در ایشان بود با آنکه اگر در خواست
میفرمودند دفع نوائب و بلیات را از درگاه خداوند مستجاب میبود دعای ایشان را و
سؤال ایشان را البته قبول میشد لکن سر بر کمند تسلیم و رضا نهادند و بزبان چون و چرا
نگشادند و هیچ وقت بر اعتراض نگشادند بلکه اوامر بزرگوار صادر میکردید و بتهیج و سرور
میبودند بانچه خدا خواسته از ابتلای ایشان خواسته آن ابتلای آدم علیه السلام و آن ابتلای نوح و
یعقوب و ابراهیم علیه السلام و آن ابتلای یوسف صدیق و ایوب صابر و موسی و عیسی و یحیی
و ابراهیم بن خلیل علیهم السلام که بطوفان و قتل منکر هر یک از آن مشهور است و دیگر

التفات و ح

وکار عرض بر بنا تعلیم آن را ببیند

کریز مصائب امام مظلوم روحی له الفداء

ان ابتلای حضرت خاتم الرسل و سید الکل صلی الله علیه و آله و سلم که بعقدر فوق تعزیت خویش
بتمامت پیغمبران بلا دید و اذیت و آزار از مشرکین و مخالفین و منافقین کشید نهجی که شرح
و بسط آن در مجلدات عظیمه نگنجد **و** ان ابتلای حضرت امیر و صدیقه طاهره و امام حسن
مجتبی صلوات الله علیهم که هر یک چه دیدند و چه کشیدند و چه گونه در مقام تسلیم و رضا ثابت
قدم بودند **و** ان ابتلا و مصایب و نوایب حضرت امام مظلوم سید الشهداء روحی لمن العالمین
له الفدا و انصار و اهل بیت که جامع تمام بلایا و رزایای تمامت انبیا و اولیا بود زیرا که
اگر بعضی از انبیا را بر نخ بلند کردند و بعضی را بعد اذیت نمودند و بعضی را بفراق اولاد و قتل
فرزندان مبتلا ساختند و بعضی دیگر ایشان را کشتند و بر دار زدند و سر بریدند و بعضی بعلت
بدن گرفتار شدند حضرت سید الشهدا علیه السلام تمام اینها ابتلا گردید مگر دو چیز از این جمله
یکی بدار زده شدن مانند یحیی ع و دیگری بعلت بدن گرفتار شدن مانند ایوب علیه السلام
ایوالیان بخدا سوگند ان امام مظلوم هم بدو چیز مشابه ان دو چیز بلکه
صعب تر و بالاتر گرفتار گردید اگر خود آنحضرت را بدار نزدند سر مبارکش را در شام
خراب مصلوب نموده بر درخت آویختند و اگر مانند ایوب مبتلا نشد و ایوب را چهار هزار
کرم بر بدن افتاد آنحضرت را چهار هزار زخم تیر و نیزه و شمشیر و سنگ بر بدن مبارکش وارد آمد
ولی مصایب چند نیز بر آنحضرت وارد آمد که بر هیچیک از انبیا علیهم السلام وارد نیامد
آدم علیه السلام را پسری کشته شد و خلیل یک فرزند را بکارد بر حلقوم نهاد و یعقوب را یک پسر مفقود شد
و حال آنکه زنده بود و زکریا را یک پسر بقتل رسید حضرت امام حسین علیه السلام را یک جوان مجلل
که شبیه رسول خدا بود پیکر نازنین در پیش نظر پاره پاره شد و یک طفل شیرخوارش را تیر
حلقوم مبارکش شکافته شد و یک طفل دیگر را در حضور مبارکش مانند گوسفند سر بریدند
هیچیک از انبیا را دوازده جوان از اعمام و ابناء اعمام و برادر زادگان کشته و جوان کشته
نشد و هیچیک از انبیا را پنج برادر نامدار که در همه آفاق نظیر نداشتند در برابر ایشان
مانند قربانیان بقتل و مذبوح نشدند نزد حضرت سید الشهدا که بنا بر اقل روایات پنج برادرش
مثل قمر بنی هاشم حضرت ابو الفضل العباس و جعفر و عثمان و عبدالله که از مادر ام البنین و محمد اصغر
بدرجه شهادت رسیدند اگرچه بعضی دیگر از برادران حضرت امام مثل ابوبکر و عون و عمر را نیز در سلک
شهدا دانسته اند چنانچه تفصیل این مجمل را این بنده در ینابیع البکاء نوشته ام با تعیین شکلیه

پس ذکر شهادات غربت خاصه برادران امام مظلوم سیما حضرت عباس علیه السلام شرح احوال آن
چنانچه در کتاب مذکور مسطور آمده و اگر شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام نیز مذکور گردد باز مناسب است
و اگر وقایع دیگر از مصایب و نوایب حرم رسول الله را بعد از شهادت امام در کوفه و شام با تفصیل
اینکه اولیات عصمت امام مظلوم بوده دون سایر الانبیاء و الاوصیاء گفته شود بگوید الا لعنة الله علی القوم الظالمین

المجلس السابع

فی بیان بقیة المطالب فی اقسام الشرک الخفی

در بیان عداوت نفس اماره و مطالب آن

سیم از طرق شرک خفی که متعلق بوجود شخص است متابعت هوای نفس اماره است در
نافرمانی خدا تیم چه آنکه حضرت حق جل جلاله را فرمایشات دیگر است و نفس اماره را احکام
دیگر پس ما باید پیروی فرمان خدای کنیم نه تابع حکم نفس باشیم پس اگر پیروی نفس خود کنیم
او را معبود خود دانسته و با خدای تعالی شریک گردانیم **چنانچه** آیه وافی هدایه افرایت
من اتخذ الهه هویه باعتقاد فقیر صریح است در مطلب پیروی و تمام بیان از پیروی نفس اماره
تمام میشود و این مطلب شرح و بسط عظیمی لازم دارد اما نه در این مقام بلکه در مجال خود انشاء
الله تعالی **و آنچه** در این مقام مذکور میگردد علی الاجمال آن است که متابعت نفس
موروث ضلالتی است که فوق آن ضلالت دیگر متصور نشود چنانچه میفرماید و من اضل ممن
اتبع هویه بغیر هدی من الله **و مخفی نیست** که خدای تعالی دشمنی قوی تر از نفس برای انسان مقرر نکرده
و در حدیث وارد است که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک پس چنانچه با دشمنان خدا
جهاد واجب است با نفس نیز جهاد واجب است بلکه جهاد با دشمن جهاد اصغر است و جهاد با
نفس جهاد اکبر **کما روی ثقة الاسلام فی الکافی** باسناده عن السکونی
عن ابی عبدالله الصادق ع ان النبی ص بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد
الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر فقیل یا رسول الله ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس **و**
چنانچه هم از حضرت رسول ص روایت که فرموده ان افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه
و نیز از آنحضرت ص مرویست که فرموده المجاهد من جاهد نفسه **پس** چنانچه از برای
جهاد دشمنان آلات حرب و اسلحه کارزار در کار است از درع و مغفر و شمشیر و سپر و سنان
و غیر اینها از برای جهاد نفس نیز آلات و اسلحه در کار است و آن آلات ملکات حمیده و اخلاق
پسندیده است که شخص بآن متصف باشد **و کمال** مرتبت دارد از برای شخص که بتواند

با نفس خود مجاهده کند مگر بقوه ربانیه و عصمت ملکوتیه زیرا که نفس بالطبع مایل است که
در جهل بماند و مطلق العنان گردد و بر آرزوها و شهوات خود کامروا شود و النجه هم
از شبهات و لذات از برای او حاصل آید و آنرا و مشایخ نشسته باشد و هیچوقت مطیع و منقاد
می‌گردد که در تحت فرمان شخص در آید **سابقاً** سبب محادله ملک و شیطان
و محاربه لشکر عقل و جنود نفس و بعضی از آن در این باب دفته و چاره غلبه بر هوای نفس
جز مجاهده ممکن نگردد و مجاهده الابد با شأت نفس محقق نشود **نفس**
طالب است که قوه ملکیه را مسخر قوای شهویه و غضبیه و وهمیه نماید و غلبه آن باین
سبب است پس هر که خواهد از آن مغلوب خود نماید باید شهوت و غضب و وهم در
اطاعت فرمان سلطان عقل باشد **چنانچه در باب** وجوب غلبه عقل بر شهوت
و تحریم عکس یعنی غلبه شهوت بر عقل اخبار عدیده از آل عصمت علیهم السلام مرویست **و**
از انجمله است حدیثی که در علل الشرایع صدوق علیه الرحمة باسناده از عبدالله بن سنان روایت
قال سئلت ابا عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام فقلت الملائکة افضل ام بنو آدم فقال
قال امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب ع ان الله تعالی رکب فی الملائکة عقلاً بلا شهوة و رکب فی البهائم
شهوة بلا عقل و رکب فی بنی آدم کلتیهما فمن غلب عقله شهوته فهو خیر من الملائکة و من غلبت شهوته
عقله فهو شر من البهائم **و** اطاعت عقل بر هر فرد از افراد انسان واجب است و همچنین
مخالفت جهل که رئیس مساوی اخلاق ردیه نفس است نیز واجب است چنانچه اخبار متکاثره
در این باب هم از حضرات ائمه علیهم السلام روایت شده **از انجمله** حدیثی است که در
کافی باسناده از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر الباقر علیه السلام مرویست قال ع لما
خلق الله العقل استنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال ع و عزتی و جلالی
ما خلقت خلقاً هو احب الی منک و لا اکملتک الا فیمن احب اما انی ایاک آمر و ایاک انهی
و ایاک اعاقب و ایاک اثیب **و دیگر** حضرت ابی الحسن الکاظم علیه السلام در ضمن حدیث
طولی بهشام ابن الحکم ره فرمودند یا هشام ان لله علی الناس حجتین حجة ظاهرة و حجة باطنة
فاما الظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة علیهم السلام و اما الباطنة فالعقول **و** از این
قبیل اخبار بسیار است و در جوامع بحار الانوار علامه مجلسی رضی الله عنه در ابواب عقل
و جهل ذکر کرده است **پس** اول چیزی که از شرایط مجاهده نفس است اطاعت عقل و مخالفت

مجلس از اداب مخالفت هوای نفس اماره

جهل است و از انجا که عقل حاکم است باصلاح نفس و زجر و تادیب آن از وقوع در مشتهیات خود
پس بحکم عقل در تادیب نفس و اصلاح آن باید کوشید و این مرتبه ثانیه است و اول که در مقام اصلاح
این شخص بر آید آنرا باید از شهوات و لذات جوارح و اعضا باز دارد و در مقام مجاهده بر هوای نفس برجع هکذ
خلاصه بسیاری از اخبار دلالت کند بر اینمعنی وارد شده **چنانچه** در کافی باسناده از
ابوحمزه از حضرت باقر علیه السلام روایت شده که فرمود ان الله عز و جل یقول و عزتی و جلالی و کبریائی
و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هوی نفسه الا کففت علیه ضیعته و ضمنت السموات
و الارض رزقه و کنت له من وراء تجارة کل تاجر **و هم** مثله در کتاب باسناده از ابی حمزه از
ابی امام همام و الامام علیه الصلوة و السلام مرویست که انحضرت فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله
یقول الله عز و جل و عزتی و جلالی و کبریائی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هواه
علی هوای الا شتت علیه امره و لبست علیه دنیاه و شغلت قلبه بها و لم آته منها الا ما
قدرت له و عزتی و جلالی و عظمتی و نوری و علوی و ارتفاع مکانی لا یؤثر عبد هوای علی هواه الا
استحفظته ملائکتی و کفلت السموات و الارضین رزقه و کنت له من وراء تجارة کل تاجر و اتته الدنیا و هی راغمة **و** جز این در حدیث اخبار دیگر
نیز روایت شده که ذکر آنها موجب اطناب است **و نیز** باید سعی در اتصاف باخلاق حسنه
حمیده نماید و از خصال مذمومه و مکروهه دوری کند و تخلق باخلاق الله شعار خود گرداند و کردار
و روش جوارح خود قیام کند و حقوق واجبه و مستحبه را که خدای تعالی برای او واجب قرار داشته
بجا آورد که مراقبت از ... واجب است و در مجالس محاسبه نفس از تزکیة الاعمال در جلیه و دیوان
رقم است بر هر کار که وضع و حفظ و مخالفت را بجا خود گرداند و بوسته از فضائل ایمه جالیف باشد
مجملاً باید متوجه است از شغلهای تصفیه باشد و از محمه الخبر مهلکات است اجتناب نماید و
قبل از اینکه در عملی شروع نماید در عاقبت و انجام آن تدبر کند و مآل کار را از نیک و بد آن بسنجد
پس اگر حسن عاقبت داشت آنرا بیقین کرده بجای آورده آن عمل را و اگر سوء عاقبت را در آن فهمید
ترک آنرا بر خود لازم شمارد و احادیث بسیار وارد است از اهل بیت رحمت و عصمت ع که دلالت
بر وجوب تدبر در عاقبت قبل از عمل وارد **چنانچه** در کافی باسناده از مسعدة بن صدقه
از حضرت صادق ع مرویست که فرمود ان رجلاً اتی النبی ص فقال له یا رسول الله اوصنی فقال له
فهل انت مستوص ان انا اوصیتک حتی قال له ذلک ثلاثاً و فی کلها یقول الرجل نعم یا رسول الله

فقال لرسول الله صلی الله علیه و آله اوصنی فقال اذا انت هممت بامر فتدبر عاقبته فان یک رشدا فامضه
وان یک غیا فانته عنه و نظیر این حدیث در کتب احادیث مرویست **و مجمل بیان
در باب اصلاح نفس** از عیوب او و بازداشتن او از آنچه خلاف رضای
الهی است آنست که شخص خدای پرست چون خواهد که نفس اماره او سرکشی نکند و فعلی
اقتدار او زیاده تحمل ننماید و سلطنت او بر حصول ادنی مطالب خود متمکن نگردد لاعلاجی
و چاره ندارد جز آنکه در مقام تادیب او بریاضات و مجاهدات برآید و مسلم است که طریق
معالجه مرض مهلک نفس جز ترک شهوات چیز دیگر نیست و ماده تمامت امراض این شهوات
شهوات فقط پس باید بچشم اعتبار ملاحظه کند شخص طالب سعادت و دیده بصیرت بگشاید
تا آنکه علل و امراض نفس بر او منکشف شود و ادویه آن امراض و علل را بشود علم و یقین شناخت
و قاطبه علما و حکما بر این امر اتفاق کرده اند که طریقی از برای امیدی بسوی سعادات اخرویه
ممکن نیست مگر نهی نفس از هوای او و باز داشتن او از اتباع شهوات و خدای تعالی در این
باب این آیه را فرو فرستاده واما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی
المأوی **و** ایمان و تصدیق باین واجب است که کف نفس از شهوات موجب لحوق بجنات
و ارتفاع مقامات است در آخرت **و** در محل خود ثابت است که علم بعد از ایمان حاصل
میشود و آن فوق ایمان است **چنانچه** خدای تعالی فرموده یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا
العلم درجات **پس** کسی که تصدیق کرده باینکه مخالفت شهوات نفسانی طریقی است مستقیم
بسوی قرب خدای تعالی ولی بر سبب و سر آن مطلع نبود او از جمله ایمان آورندگان است **و**
چون مطلع شد بر اسباب و اسرار علل و امراض نفس و حقیقت مصدر و منشأ شهوات او
از اهل علم است و کلا وعد الله الحسنی خدای تعالی هر یک را وعده نیکو داده **و علم
بتفصیل آنچه** ترک باید شود از شهوات و آنچه ترک نباید شود ممکن نیست مگر
از برای اهل ممارست در مجاهدات و ریاضات **و از اعظم اصول ریاضت نفس
و سر آن علی الاجمال آنست** که نفس تمتع نجوید از چیزی که در قبر از آن تمتع
نیابد مگر بقدر ضرورت پس از اکل و نکاح و لباس و مسکن اقتصار نمود بقدر حاجت و آنچه
در زیاده بر ضرورت است ترک نماید زیرا که اگر در هیچیک زیاده بر ضرورت بکوشد و از آن
تمتع شود انس و الفت با آن پیدا خواهد کرد بنوعی که چون بمیرد بسبب آن انس و الفت خواهش رجوع بدنیا

کند

بیان طریق اصلاح نفس از اتباع شهوات

اعظم اصول ریاضت نفس و سر آن

بدنیا نماید و تمنی رجوع بدنیا کند مگر کسی که از برای او در آخرت حظی و بهره نباشد و خلاصی او از آن
تمتع ندارد مگر کسی که قلبش مشغول بمعرفه خدای و محبت او باشد و تفکر در عاقبت امر خود نماید
و بخدای تعالی انقطاع جوید از ما سوای او و لاقوة علی ذلک الا بالله و نیز اقتصار کند از دنیا بر آنچه
دافع عوائق ذکر و فکر او باشد فقط پس کسی که قادر بر وصول بحقیقت این امر نباشد لامحاله
نزدیک کند که ترتیب المرتبه بان واقع شود **پس** مردمان در این امر بر چهار نوعند **اول**
آنکه قلب ایشان مستغرق است بذکر خدای تعالی و التفات بدنیا نکنند مگر در ضرورات
معیشت پس ایشان از جمله صدیقین شمرده میشوند و باین رتبه نمیرسد شخص مگر بریاضات طویله
و صبر از شهوات مدت های مدید **دویم** آنکه قلب ایشان مستغرق دنیا است و ذکر
خدای در قلب آن را جای نباشد مگر از حیثیت حدیث نفس و ذکر آن بزبان است نه بقلب
و این فرقه از هالکین محسوب شود **سیم** آنکه بدنیا و دین هر دو قلب ایشان مشغول است
لکن امر دین بر قلب ایشان غالب است و این فرقه ناچار باتش دوزخ وارد خواهند شد لکن
بزودی از آن نجات خواهند یافت بقدر غلبه ذکر خدای تعالی بر قلوب ایشان **چهارم**
آنکه بدنیا و دین هر دو مشغولند لکن امر دنیا بر قلوب ایشان غالب است و طول مقام این
فرقه در آتش دوزخ امتداد خواهد یافت ولی لامحاله بالاخره نجات خواهند یافت بجهت قوت
ذکر خدای تعالی در قلب ایشان و تمکن آن در ضمیر و فؤاد ایشان و اگر تمکن و قوت ذکر دنیا نیز
در قلب اغلب است اگر ذکر خدای تعالی باشد میشود بالله تعالی من الخزی العظیم و الخسران المبین **و**
بسا میشود که قائلی بگوید که تمتع بنعمتهای مباح مباح است پس چگونه زاید بر قدر حاجت از مباحات
سبب دوری از قرب خدای خواهد بود **جواب** گوییم که این قول ضعیف است زیرا که حب
دنیا راس خطیئات و سبب حبط تمامی حسنات است و مباح زاید بر قدر حاجت نیز از دنیاست
و سبب بعد از قرب حق تعالی میشود **و انشاء الله** تمام بیانات متعلقه باین مقام در محل موقع
خود مفصلا مذکور خواهد شد **و** ممکن نیست اصلاح قلب و تزکیه نفس از برای سالک طریق آخرت
مگر بمنع او از تمتع بمباحات زایده نیز بجهت آنکه اگر از تمتع بمباحات زایده ممنوع نکردد طمع در محظورات
خواهد کرد **مثلا** اگر کسی بخواهد حفظ لسان خود را از غیبت و فضول کلام خواهد
آنست که سکوت را بر خود لازم شمارد مگر از ذکر خدای تعالی و مهمات دینیه تا بمیرد شهوت کلام
از او بالکلیه و تکلم نکند مگر بحق پس در این وقت هم سکوتش عبادت است و هم کلامش **و اگر**

ذکر اقسام مردمان از حیث ... بطریق ...

جبر کسی الفت کند بجا آوردن بر هر چیز نیکو و جمیل ممکن نیست تحفظ آن از نظر کردن تا بچه
معیف آن حلال نیست و همچنین سایر شهوات زیرا که اکثر آنکه اشتهای حلال باشد
واقع میشود بعینه همان است که اشتهای حرام باشد و دفع می باید پس شهوة یکی است و بر بندگان
واجب است منع آن از حرام و کر الفت ندهد آنرا بر اقتصار بقدر ضرورت از شهوات بر ایشان
غالب خواهد گردید **پس** این یکی از آفات مباحات است و در ورای این آفات عظیمه
دیگر نیز هست که برابر است این اعظم است **و آن** است که نفس خوشحال میشود بتنعم دنیا
و میل میکند بسوی آن و مطمئن میشود بدان تا اینکه حالتش مانند آن اشخاص میگردد که از سکر
خمر مدهوش اند و فرح نفس بدنیا زهر کشنده است که در عروق سرایت میکند و خوف و
حزن و فکر موت و اهوال قیامت را از دل بیرون می نماید **و** این موت قلب است **و**
اصحاب حزم از ارباب قلوب تجربه کرده اند دلهای خود را در حالت فرح بتنعم دنیا پس آنرا
سخت و سرکش و نفرت کیش و بعید التأثر از ذکر خدا تعالی و روز جزا یافته اند و در حالت
حزن و ذکر موت و خوف از لوم و دقیق و صاف و قابل ادراک اثر ذکر خدا دیده اند **و**
دانسته اند که نجاة ایشان در حزن دائم و دوری کردن از اسباب فرح و بطر است پس
نفس خود را از لذتها ممنوع کرده و باز داشته اند و معتاد نموده اند آنرا بصبر بر شهوات چه حلال
آن و چه حرام و دانسته اند که در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب و در شبهات
عتاب که نوعی است از عذاب **و** کسی که مناقشه کرده شود در حساب در روز قیامة
معذب خواهد بود **پس** اصحاب حزم از عذاب نفس خود را خلاص کرده و باز ادای و بالت
دائم واصل شده اند در دنیا و آخرت بسبب اینکه از قید و اسر شهوات و ذوقان رها
گردیده اند و با ذکر خدا و طاعت او مانوس شده اند و کرده اند با نفس اماره خود آنچه باز
شکاری میکند هنگام قصد تأدیب و آموزگاری او که اولا او را در خانه تاریکی باز میدارند
و دو چشم او را می پوشند و حیلها می انگیزند تا اینکه از او تأدیب می نماید و بعد از آن بتدریج
مألوف طبیعی او کوشت باو می نماید و او را الفت و عود می افتد بنوعی که هر وقت او را بخواند
اجابت کند و هر وقت آواز او را بشنود بسوی او باز گردد **پس** همچنین نفس باید که از

خویش

مجمل قواعد ریاضت نفس

خویش الفت میگیرد و مانوس می شود بذکر او مگر وقتی که عادت داده شود در خلوت و عزلت بحفظ
سمع و بصر و جوارح از مالوفات سابقه که با آنها الفت داشته و آن حفظ و مطیت از او طالع
شود پس عادت داده شود نوبت دوم در خلوت بثنا و ذکر خدا و عبادات تا اینکه ذکر خدای
بر طبع آن غالب گردد و عوض انس بدنیا و سایر شهوات **و تحمل این ریاضت**
بغایت مشکل است بر مرید کامل میکند در اول مرتبه و دشوار است بر او ولیکن در نهایت گوارا
ملتذ و متنعم میگردد **مثل** کودکان که منع از پستان مادران بر ایشان شدید است
در آغاز از شیر باز گرفتن زیرا که ساعتی برای صبر نتوانند کرد از آن جهت بکاه و جزع ایشان
در نزد فطام اشتداد می یابد و از آن طعامی که بدل از شیر مادر برای ایشان حاضر میکنند نفرت دارند
لکن اگر منع کرده شود بتدریج روز بروز از شیر و گرسنگی بر ایشان غلبه کند بعد از آن طعام تناول میکنند
و طبعا مایل میشوند بعد از آن بتدریج از پستان مادران دوری می نمایند و با طعام الفت میگیرند
و مثل اسبان که اولا از زین و لجام و سواری نفرت دارند و سر کشی دارند پس از آن بتدریج
در یاضت میشوند و سلاسل بر آن معتاد میگردند و مانوس میشوند **پس** تأدیب نفس نیز
مانند طیور و دواب است که از نظر و انس و فرح بنعیم دنیا بلکه هر چیزی که دوست میدارد
او را ممانعت میکند بذکر موت و میگوید عاقبت آخر زاکه دوست میداری مفارقت خواهی کرد
و مرارت آنرا حد اخواهد کرد **و** چون نفس دانست اینطلب را که لا محاله با او مفارقت
در میان او و مطلوبش خواهد بود از آن مطلوب منصرف میگردد بذکر خدا و اعمال صالحه که اصلا
از او مفارقت نخواهد کرد و در قبر مصاحب او خواهد بود **و** تمام میگردد این مطلب بعون تعالی
صبر و تحمل خود نماید شخص در آداب مجاهده و ریاضت تا لذت آن بالمآل با و عاید گردد
فعند الصباح یحمد القوم السری و تذهب عنهم عمایات الکری
ع تا شب نروی روز بمنزل نرسی * بعد از تحمل شدائد و مشقات ریاضات آثرت علی
خویش را بالیقین قربانی کردی بنفس اماره خویش بجز کر نتوانند نشان از کف رها کند و فرزین
آن مراد بنشد که سر از مطاوعت و متابعت تو برپیچد **مجملا** طرق ریاضت نفس از برای
هر انسانی مختلف است بحسب اختلاف احوال او و اصل در آن ترک آن اسبابی است که بحر
فرح شخص است از لذائذ دنیویه مثل مال و جاه و دور و قصور و کثرت اتباع و ریاست بلند
و مناسب اقسام آن بعد از آن وام از صحبت خلق بکلی برچیدن و مواظبت و مراقبت حق خود

شود و نگذارد که جز بذکر خدای تعالی مستغرق باشد **و** هر صید کرده از انواع اغذیه قدری
او ظاهر می کرده از شهوات و وساوس تا هم در بدو اگر متقلع مادهٔ آن کم همت بشود زیرا که
از انواع هر وسوسه سببی و باعثی هست و زایل نکردن آن وسوسه مگر بقلع آن سبب و علاقه دفعیه
هم لازم مجاهدت نفس خود باشد **و چون بدانستی این جمله را** اکنون
بشنو تا بیان مختصر در تفصیل طریق تهذیب و تزکیهٔ نفس و دفع امراض آن ناز نمایم
که اگر در این بیان تدبر کنی و عمل کنی بآنچه مذکور میشود در آن ثمرهٔ آن از تمام مواعظ
و نصایح در هر مورد و مطلوب بیشتر باشد **و آن** اینست که مراد از تزکیهٔ نفس و تهذیب آن
و معالجهٔ آن از امراض تحت اعتدال آوردن اوست و صحت نفس اعتدال اخلاق و ملکات
آن است و مرض نفس میل و انحراف آن است از حد اعتدال **و** مثال نفس نیز
مانند بدن است که صحت آن اعتدال مزاج است و مرض آن انحراف و میل از اعتدال **پس**
همچنانکه غالب در اصل مزاج بدن اعتدال است و بسبب عوارض اغذیه و اهویه و احوال فساد
و مضرت از برای آن حاصل میشود نفس هر مولودی معتدل و صحیح الفطرت است و پدر و مادر و
و بسبب اعتیاد و تعلیم بدو مادرش کسب رذایلی که موجب انحراف است می نماید **کما**
در حدیث نبوی ص کل مولود یولد علی الفطرة ثم ابواه یهودانه و ینصرانه **و** همچنانکه
بدن در ابتدا بکمال القوة آفریده نشده و تکمیل و تقویتش بنشو و نما و تربیت و غذاست نفس
نیز آفریده نشده است مگر ناقصه و قابله از برای کمال و تکمیل آن بتربیت و تهذیب اخلاق است
و تقویهٔ آن بعلم و کمال **و** همچنانکه بدن اگر صحیح باشد شان طبیب تعهد قانون است
که حافظ صحت آن باشد و اگر مریض بود طلب صحت بسوی آن نماید نفس نیز اگر پاک و باعتدال
و طاهر از خباثت است باید سعی در محافظت اعتدال آن نماید و مزید قوت از برای آن تدبیر کند در صفای
آن بیفزاید و اگر بر از خباثت باشد و صفا و کمال و اعتدال از آن معدوم باشد باید در کسب
این حیله از برای آن بکوشد **و** همچنانکه علتی که موجب تغیر اعتدال بدن است و موجب
مرض می باشد معالجهٔ آن نتوان کرد مگر بضد آن بنحوی که از حرارت اگر تولید یافته بود علاج
میشود و اگر از برودت پیدا شده بحرارت حار بدفع کرده **قیاس همین است** که مرض نفس
اگر آن بدفع کرده علاج آن هم بضد آن باید کرد **مثل** علاج مرض جهل بعلم و تعلم آن و
علاج مرض بخل بسخاوت و کبر بتواضع و طمع بقناعت و ریا باخلاص و شرک بایمان و معاصی بطاعات

در بیان تشبیه نفس ببدن در صحت و مرض و اعتدال و انحراف و در نوع معالجه

در مرض شرح آن که انشئه به النفس کلها بحفظ نفس آن **و** همچنانکه جایز نیست از استعمال
مزاولت دوا و شدت حذر از مشتهیات مجمع علاج ابدان مریضه جایز نیست استعمال جامع
و غیر از برای معالجه قلوب و نفوس مریضه بلکه استعمال ثانی اصلا است زیرا که شخص بمردن اگر
مرض بدن خلاص میشود و مرض نفس العیاذ بالله سبب مرضی است که بعد از مردن هم ابد الآباد
باقی است **و** همچنانکه هر چیز مبرد شایسته و مصلح نمی باشد از برای علتی که سبب تولد آن
حرارت باشد مگر آنکه مدخلی بعضو مخصوص آن معین شود و بحسب شدت و ضعف و عدم دوام آن
و بکثرت و قلت نیز اختلاف دارد و لابد طبیب معالج را آن نحو مبرد مشخص شود که مقدار نافع از آن شناخته
گردد و بیرون حفظ معیار موجب زیادتی فساد در علت خواهد بود نقایص و اضداد نیز که معالجات
اخلاق ردیه نفوس بآن میشود خارج از حد معین و معیار مشخص از برای آن نیست **و**
همچنانکه معیار دوا از عیار علت ماخوذ است بنحوی که طبیب معالجه نمی کند مادام که نداند بودن
علت را از حرارت یا از برودت و اگر از حرارت است درجهٔ آن ضعیف است یا قوی و از این گذشته
التفات طبیب باحوال بدن لازم است و باحوال زمان مرض و صناعت مریض و سایر احوال و عادات
سایر احوال او را باید بداند پس بعد از آن معالجه مرض کند علما و محققین و مشایخ و فقهاء ارشاد
که طبیب قلوب مریضه و معالج نفوس مسترشدین میباشند نیز لازم است که بریاضات و تکالیف
در حق عموم و طریق مخصوص بمریدان و مریضان خود هجوم ننمایند مادام که اخلاق و احوال ایشان را
نشناسند **و** چنانچه طبیب اگر جمیع مرضا را بیک علاج معالجه و مداوا کند لامحاله اکثر و اغلب
ایشان را هلاک کند همچنین آن عالم و مقتدا و مرشد که طبیب امراض نفوس مریدانست اگر بیک نمط از
ریاضت دستور العمل همه ایشان را ارشاد نماید هلاک همه را سبب شده و هلاک می کند
ایشان را **پس** باید شیخ و عالم نظر کند در مرض مرید و حال و سن و مزاج و قوم و احتمال
در انجام ریاضت نفس و بر بنای دستور العمل ریاضات را بر ضعف و قوت بنیه و حالت
او گذارد **اگر** مبتدی و جاهل است بحدود شرع اولا تعلیم طهارت و صلوة و ظواهر عبادات
و احکام شرعیه باو نماید **و** اگر مشغول بمال حرام یا ارتکاب معصیتی باشد اولا ادراک آن
امر نماید و چون بعبادات ظاهره آراسته شد و جوارح او از مناهی ظاهره پاک گردید نظر باین
احوال نظر کند باطن او را و اخلاق او را تفحص نماید و امراض نفس او را درست بداند
اگر مالی زاید بر قدر ضرورت دارد از او بگیرد و صرف در خیرات کند و قلب مرید را فارغ

از التفات سوی آن گرداند و اگر دعوت کبر و عزت نفس در او مشاهده کند که غالب بر او باشد
پس او را بسؤال از مردمان ترغیب نماید زیرا که عزت نفس و کبر شکسته نمی شود مگر بمذلت و هیچ
مذلتی از برای نفس در موقع مرض عزت و کبر بدتر و عظیمتر از مذلت سؤال نیست **چنانچه**
در این باب نظر از کلام معجز نظام حضرت شاه ولایت پناه علیه و آله صلوات الله دلیل تمام
است علیه السلام لنقل الصخر من قلل الجبال ◆ احب الی من منن الرجال ◆ یقول الناس لی فی الکسب
عار ◆ فقلت العار فی ذل السؤال **و** اگر شره طعام را بر او غالب ببیند بصوم و تقلیل طعام
او را بتکلف ملزم نماید **و** اگر غضب را بر او مستولی ببیند او را بحلم و سکوت وادارد و بخدمت
شخص بدخلقی او را بگمارد تا بتمرین نفس بر حلم و کسر غضب مسلط شود و حلم از برای او عادت گردد
و اگر کسالت در عبادت از او بفهمد بقیام طول لیل او را تکلیف سازد **این جمله امثله**
شناختن طریق معالجه مرض مهلک نفس بود و غرض ما ذکر دوای هر مرضی از امراض نفس در این
مقام نیست زیرا که بیان هر یک بالانفراد در محل و موقع خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی بلکه
غرض بیان تنبیه بطریق کلی معرفت معالجه نفس بود که هر جزئی از اضداد آن باید علاج خود
از امراض نفسانیه **و اصل** مهم در مجاهده نفس و دفاع عزم است و استمرار در قصد و صبر
بر شداید و مکاره ریاضت زیرا که در نقض عزم فساد کلی بهم خواهد رسید و اگر مجاهده اتمام
نخواهد یافت **و از اینجهة** جهاد نفس را جهاد اکبر و جهاد با اعدا را جهاد اصغر گویند
که نهایت جهاد با اعدا بیش از روزی یا بعضی از روز نیست و غلبه شخص بر دشمن یا مغلوب شدن
در دست او در همین زمان اندک معلوم میشود بلکه میان دو مبارز [illegible] که
بیش از ساعتی نیست ظفر و نصرت یکی از ایشان بر دیگری معین است ولکن جهاد با نفس
تا انقضای عمر طولانی است و تحمل مقاسات آن عظیم تر است از جهاد با دشمن **و دیگر**
اینکه شخص عارف مجاهد که جهاد با دشمن میکند تا نخست بر دشمن نفس غالب نشود و از مشتهیات
نفسانی نمی تواند مردانه خود را بسپاه دشمنان زند و تا هوای نفسانی را [illegible]
[illegible] نذارد که [illegible] خود را هدف پیکان اعدا نماید تا بر مجاهدات نفس
کمال مصابرت فیروز نگردد محال است که بر مقاتلات عساکر اهل کفر [illegible] بمجال ثبات و قرار داشته
باشد **مؤلف گوید** غرض در این مقام فراوانست [illegible]
[illegible] خواهیم کرد و ان شاء الله شروع در مجلس دیگر خواهیم نمود **جان عالمیان فدای**

[illegible] ذکر مصایب

آن جوانمردان که یکباره دست از هواهای نفسانی شستند و بر نفس نابکار ظفر و نصرت جستند
تا چشم از علایق دنیا و ناز و نعمت [illegible] شربت [illegible] نوشیدند و مشتاقانه در جهاد نفس
[illegible] از [illegible] کدورت [illegible] شراباً طهوراً نوشیدند **که**
بودند آن جوانمردان آن سرحلقه اخیار و سابقین ابرار که در پیروی اوامر
و نواهی پروردگار و اطاعت پیغمبر [illegible] بزرگوار قدم ثبات در راه این شریعت
مرکزوار استوار نمودند **و** آن شهدای مجاهدین زاهدین که اول سپاه نفس نابکار را
دلیرانه منهزم کردند و پس از آن در نصرت دین خدا و ملت [illegible] درگاه حضرت کبریا
روی بجهاد [illegible] آوردند **خاصه عاشقان چند که در**
رکاب معشوق و عاشق خدا و محبوب مصطفی و مرتضی و مطلوب طالبان طریق [illegible] و رضا
حضرت امام مظلوم حسین بن علی سید الشهداء روح العالمین له الفداء [illegible] بر لشکر نفس
غالب [illegible] بکبریا [illegible] بچوگان سعادت
ربودند کدام یک از ایشان را ستایش توان کرد و شرح [illegible] کدام از ایشان
را بجز [illegible] توان آورد **از جمله** جوانان هاشمیه که اقارب و اهل بیت آن امام زمان بودند
چه گویم که در مناقب ایشان سزاوار باشد و از اصحاب [illegible] بر زبان آرم که در مجامد
ایشان [illegible] جوانان ایشان [illegible]
و غیرت خواجگان [illegible] غلامان ایشان **و** [illegible]
بودند که نفس [illegible] ایشان بود و بقوت ایمان و ایقان بر اختیار [illegible]
خود [illegible] غالب [illegible] مقام شهادت فایز شدند **در اینجا** بنابت ذکر مصایب [illegible]
آن شهدای [illegible] حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و زهیر بن القین و عابس بن شبیب
رضوان الله علیهم اجمعین شایسته است **و** همچنین ذکر شهادت غلامان [illegible] که در کربلا
بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند چنانکه شرح این جمله را [illegible] در مقتل خود [illegible]
[illegible] مجاهده [illegible]
و شهادت [illegible]
[illegible] ابو الفضل العباس علیه السلام [illegible]
[illegible] غرض [illegible] تفصیل [illegible]

رسم و وضع این کتاب چنین طور کرده و خلاف آن موجب تکرار مطالب کتب دیگر که سابقا بجهت
تالیف و تصنیف کرده ام در ذکر مصائب راجع بمقاتل معتبره اولی و انسب است الا لعنة الله علی القوم الظالمین

در مجلس یازدهم

فی ذکر بقیة ما یتعلق بالشرک الاخفی و هذا آخر المجالس المرتبة فی الاجتناب عن الشرک

قسم ثالث از شرک اخفی بیان ما یتعلق بالبرکات و این نیز از جمله آنها است
آنکه شخص طاعت غیر خدا را بر خود واجب بداند چه آنکه غیر خدا طاعت احدی واجب نیست مگر
آنکه خدای تعالی طاعت او را بر خلق واجب فرموده باشد مثل انبیا و رسل و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین و آنانکه نایب خاص امام عصر باشند در زمان غیبت او پس هر که غیر این
بزرگواران را واجب الاطاعة بداند او را شریک خدا قرار داده و الحجه در قرآن مجید
شریف و نقل یافته در باب اکثر با طاعت خدا و رسول و صاحبان امر که خلافت مطلقه و ولایت کلیه
بعین بلاشائبه در کتاب ایشان کما قال اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
الامر منکم و بیان این مطلب که وجوب اطاعت رسول و امام باشد بغلوت (?) اشارات
مفصلا در مجلد سیم و چهارم کتاب شمس الظلام که مخصوص است باثبات نبوت و امامت
باشواهد و دلائل از کتاب و سنت و عقل و اجماع مسلمین مذکور خواهد شد و این موضع گنجایش
ذکر آن مطالب که منظور و مقصود ماست ندارد ولی محض تیمن و تبرک بذکر حدیث
در این مقام اکتفا می نمائیم تا این کتاب نیز از شرف ذکر منقبت آن بزرگواران در باب وجوب
اطاعت ایشان عاری و عاطل نماند در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت باقر مرویست که
فرمود خدای تعالی از اولی الامر که اطاعت ایشان را فرض فرموده ما را قصد نموده خاصة و جمیع مومنین را
تا روز قیامت اطاعت ما را ملزوم داشته و همچنین در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست
که پرسیدند از آنحضرت از اوصیائی که طاعت ایشان مفروض شده حضرت فرمود بلی ایشانند
که خدای تعالی در حق ایشان فرموده یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
و فرموده انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون
و در معانی الاخبار باسناد خود از سلیم بن قیس الهلالی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
مرویست حدیثی که سلیم از آنحضرت پرسید ما اقل ما یکون به الرجل ضالا فرمود ان لا یعرف

بعد از شرک در باب وجوب اطاعت ائمه اطهار از جانب خدای تعالی

یا ایها الذین آمنوا

... از رسول ... حکم الآیه ... در این باب ... ٤

من امر الله بطاعته و فرض ولایته و جعله حجته فی ارضه و شاهده علی خلقه راوی عرض کرد کیستند ایشان
یا امیر المؤمنین فرمود الذین قرنهم الله بنفسه و بنبیه فقال یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکم و در اکمال صدوق ره باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری
مرویست که گفت چون این آیه مبارکه نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و پیغمبر را شناختیم
اولو الامر کدامند که خدای تعالی اطاعت ایشان را باطاعت تو مقرون داشته فرمود ایشان خلفا
منند ای جابر و ائمه مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی ابن ابیطالب است پس حسن پس حسین
پس علی بن الحسین پس محمد بن علی که در تورات معروف است بباقر و تو زمان او را ادراک
خواهی کرد و چون او را ملاقات کردی سلام مرا باو برسان پس جعفر بن محمد صادق است
پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی پس محمد بن علی پس علی بن محمد پس حسن بن علی پس آنکه او
هم نام و هم کنیت من حجت خدا در زمین و بقیه او در میان بندگانش پسر حسن بن علی آنکه
مفتوح می فرماید خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب زمین را و اوست که غیبت میکند از
شیعیان خود غایب شدنی که ثابت نمی ماند در زمان غیبت بر قول بامامت او مگر کسی که امتحان
کرده باشد خدا قلب او را از برای ایمان جابر گوید عرض کردم یا رسول الله آیا از برای شیعیان او
انتفاعی بوجود او در غیبت می باشد فرمود ای والذی بعثنی بالحق انهم یستضیئون بنوره و ینتفعون
بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان تجللها سحاب یا جابر هذا من مکنون سر الله و مخزون
علم الله فاکتمه الا عن اهله و در علل الشرایع صدوق ره باسناد خود از حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرموده لا طاعة لمن عصی الله و انما الطاعة لله و لرسوله و لولاة الامر
انما امر الله بطاعة الرسول لانه معصوم مطهر لا یامر بمعصیته و انما امر بطاعة اولی الامر لانهم معصومون
مطهرون لا یامرون بمعصیته و در احتجاج طبرسی ره باسناد خود مرویست که
حضرت امام حسین صلوات الله علیه در یکی از خطب مبارکه خود فرموده و اطیعونا فان طاعتنا
مفروضة اذ کانت بطاعة الله و طاعة رسوله مقرونة قال الله تعالی اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول و قال تعالی و لو ردوه الی الرسول و الی اولی الامر
منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم الآیة و از این قبیل اخبار در کتب معتبره متداوله
محدثین و رواة امامیه رضوان الله علیهم اجمعین فزون از حد و احصاست و مجلد ... باین
اکتفا نمودیم ان شاء الله تعالی بتوفیق خدای عز و جل و تسدید ... معصومین علیهم السلام در مجلس آینده

تالیف نشود ٤

الرابع

و تفصیل مرقوم خواهد شد **صح ذلک** و بعد از این واجب الاطاعه بودن رسول و امام بیان
افتخار می کنیم **و از آن نیست** که صاحب کاشف الاسرار فاضل طالقانی از علمای معاصرین ما
در شرح نهج البلاغه در کتاب مذکور آورده **که** مطابق اخبار قطعی مذکور در
اصول کافی و غیر آن و بمقتضای عقول ارواح پنج است **اول** روح حرکت که لازمه کلیه
حیوانات اگرچه کرم خراطین باشد ولکن ادراک شهوت و غضب نیست **دویم** روح شهوت
که قوت مدافعه و توالد و تناسل باشد ولکن ادراک قوت نیست **سیم** روح قوت که علاوه بر دو
روح سابق ادراک قوت همت و طاقت بارکشیدن دارد مانند گاو و شتر و چهارپا و فیل
و غیر اینها **و** این تمام سلسله مراتب حیوانات است و [illegible] ترقی و در هر یک
از این سه تمام انواع بسیاری از حیوانات داخل است **و** دو روح دیگر مخصوص اهل تکلیف است
که جن و انس و ملک باشند **چهارم** روح ایمان که مخصوص مؤمنین است و کفار این روح را
ندارند چنانچه خدای تعالی فرموده اولئک کالانعام بل هم اضل و لازمه این ارواح سهو و اشتباه
و غفلت و خطا و مخالفت و امتزاج طاعت و معصیت است با هم **پنجم** روح القدس است
که این روح پاک از سهو و خطا و نسیان و اشتباه و منزه از هر عیب و گناه چه کبیره و چه صغیره
چه عمدا و چه خطاء **و این** روح مخصوص معصومین است چه از انسان و چه از ملائکه علیهم السلام
که بجهة این روح محل بار نبوت و خلافت شدند و دست وسوسه شیطان بدامن جلال ایشان
نمی رسد و سهو و اشتباه و گناه از کبریای جلال ایشان محو شود **و لهذا** خدای تعالی ایشان را
و اقتدار و [illegible] داده ایشان را بر تمامی طبقات و همه طبقات را مطیع و منقاد ایشان کرده تا بدرجه
چنانکه حیوانات مطیع انسان است **و** صاحب روح قوت بر دیگران که دون مرتبه او هستند
قاهر است **و** صاحب روح شهوت بر سایرین که پست تر از او هستند قاهر است **حال**
که نیز ظاهر شد که از معصوم گذشته همه مردم در یک طبقه و درجه اند و کسی را بر کسی فوقیتی و سلطنت
و مطاعیتی نیست **بلی** هر کس که در خدمت معصوم تحصیل علوم الهیه و دینیه نموده و بعبرت عمل کرده
و خدمت [illegible] نموده و ارشاد مؤمنین نموده مقرب تر و بهتر خواهد بود **مثل**
حضرت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر که ارکان اربعه خانه شریعت اند و این چهار از اهم
مرتبات [illegible] ایشان مراتب ایشان [illegible] متفاوت است و غرض ما در این باب نیست
که تحقیق آن پردازیم **پس** اگر شخصی با امام معصوم عرض کرده باشد که می خواهم میان شما و

بیان پنج روح و ذکر آنکه مراد از وجوب الاطاعه معصومین ع

مجتهدی در این شخص نبوده و واسطه باشد و میخواهم خود از شما اخذ کنم یا خود مجتهد شوم بر او نهی نیست
و مستحق مدح و احسان است **بخلاف** آنکه بگوید الهی باشد خدایا من پیغمبر نمی خواهم
و بلا واسطه از تو اخذ میکنم و ترا اطاعت میکنم یا آنکه برسول خدا عرض کند که نمیخواهم امام در میان
من و شما واسطه باشد چنین شخصی با خدا و رسول معارضه کرده و مشرک است و از دایره اسلام
و ایمان خارج است و انکار خدا و رسول نموده **مثل** آنکه شخصی بسلطان عصر خود بگوید
که من ترا اطاعت میکنم ولی حاکم ترا قبول ندارم **و همچنین** اگر بگوید خدایا من خود پیغمبر یا
امام میشوم باز مشرک است زیرا که تخم هوس بیهوده محال کاشته **و لهذا باید در**
شریعت مطهره علی الصادع بها و آله افضل الصلوة و السلام قول کسی را بی برهان متین و
حجت مبین قبول نکنی مگر آنکه برهان مطابق شرع یا موافق عقل گوید **و از این**
بیان ظاهر شد که رواة اخبار و حمله احکام و آثار ائمه اثنا عشر از محدثین تمام
مجتهدین عظام نامه خوانان و سفیران آن بزرگوارانند بر خلق در ذکار و شناختن ایشان مقدمه
تقلید است و تقلید مقدمه عمل **و دیگر** [illegible] خواهند گفت که چرا مجتهد نشدی و مجتهد
شناختی تا احکام را بگیری و بدان عمل کنی و نخواهند گفت که چرا نشناختی مجتهد را تا مسلمان
شوی **پس معنی** خلیفه و حجت بودن حمله اخبار و علمای ابرار قبول کردن قول ایشان است
از حیثیت آنکه نسبت بمعصوم میدهند اقوال خود را و از احادیث ایشان مستنبط میدانند
فتاوی خویش را و اگر نسبت بخود بدهند مانند ابوحنیفه و مالک و [illegible]
حقه خواهند بود که می گفتند پیغمبر و امام چنین گفتند و ما بر خلاف ایشان چنین میگوییم و حجت
بودن ایشان مثل علما و رواة امامیه از قول معصوم است که فرموده اینها از حجت من اند بر شما
و بدانکه کسی از علما و رواة واجب الاطاعه نیست بالمعنی که معصوم واجب الاطاعه است
بلی ایشان فی الجمله مثل پدر و مادر نسبت بفرزند و شوهر نسبت بزن و خواجه نسبت بمملوک
بحکم شرع و امر رسول و ائمه واجب الاطاعه هستند **و نیز** علما و رواة قابل رد و انکار
و ترک اند از عالمی بعالم دیگر عدول کرده که اعلم و اوثق باشد **و ایضا** واجب الاطاعه و مفترض
الطاعه بودن در سبیل الطاعه آنکه خطاکار و مستحق سهو و نسیان و اشتباه و لغزش است اگر
گناه کند معقول نیست **و امام معصوم ع** خود فرموده که علماء بر دو قسم اند
خوب و بد خوب ایشان تالی ما و بهترین خلقند و بد ایشان تالی دشمنان ما و بدترین خلقند

خود نیز بصید و دو آیات خوبان را از ما قبول کنید و از بلاغ فرار کنید پس تمیز باید داد
ایشان را اینست تا مادام که از معصوم نیز درو وجوب معرفت و اطاعت و محبت چنین که و از اصول
دین میعرف ابنها منقول نیست چنانچه بعضی از فرقهٔ اثناعشریه در حق رؤسا و علمای خود
این معنی را دارند که معرفت و وجوب اطاعت ایشان مثل معصوم از اصول دین است با
آنکه اجماع متحقق و نزاع کل طوایف امامیه ملیه است که معرفت علما از اصول دین نیست
و نه تکمیل است پس آن فرقه که معرفت رئیس خود را و عالم طریقت مبتدعه
خویش را از اصول دانند و او را رکن چهارم از ارکان ایمان می‌دانند بخود آن رئیس و عالم
ایشان که دعوی کینت می‌کند باید گفت که تو خود را معصوم می‌دانی یا نه اگر معصوم می‌دانی
شهرت منصبه‌ای این دین و شریعت غرای بیضا زیاده از چهارده معصوم ندیدیم با آنکه دانسته
که بعد از معصوم حجت خدا در پیش نیز کند و هر در پس نخوانیم که لانه این طریقه سهو و اشتباه است
و ایضاً حجت خدا از جواب هیچ سخن عاجز نمی‌شود و هرچه بپرسی جواب می‌گوید همه
زبانها را میداند خوزبان وحوش و طیور و سباع و حیوانات میگرید و هر معجزه و کرامت که
بخواهند فی الفور باذن خدای تعالی می‌آورد و معصوم بیگناه است و اگر معصوم
نمیدانی خود را هرچه از خود بگوئی قابل اعتبار نیست و هرچه از معصوم گوئی این خبر معنا
راوی خبر یا مجتهد بوعی جز دیگر نیست لهذا راویان هم از یکدیگر روایت می‌کنند و هم از معصوم
مثلا معاصرین زراره که یکی از رواة اخبار است هم از او روایت می‌کنند که او از حضرت
صادق علیه السلام چنین روایت کرده و هم از صادق ع روایت می‌کنند بلاواسطه که میگوید از حضرت
شنیدم معترف هر ایشان را امر تعزیری فرمود و حجة آنکه می‌دانستند که یا زحجت همان قول معصوم است
و سخن حجت بودن ندارد یا دیگری همان تصدیق اوست که گفت معصوم چنین فرموده پس ظاهر شد
که ایمان زیاده از نسبت رکن ندارد معرفت خدا و رسول و امام و رکن چهارم از این بیان که گفتیم
که هیچ نیست انتهی کلام صاحب کاشف الاسرار و غرض یاد کرد مطلوبی که
مشتمل بر بیان معرفت رکن رابع است بود بالتبع مذکور شد نه بالاصاله و غرض ما
ذکر آن بود که اطاعت غیر معصومین تا آنکه معصومین امر باطاعت ایشان فرموده‌اند
تا آن حد که ذلک الفتی از اقسام شرک است واجب نباشد بهر کس اطاعت نکرد مگر معصوم و آنکه تا
معصوم است که از احکام الهی و مذهبی و اما اطاعت سلطان عادل که حامی شریعت و طریقت است

در بیان اطاعت سلطان عادل حق پرست

و بنا و سیاسات ملکی او بود فی قواعد شرع بنوعی مقرر است و غرض از در اجرای اوامر و نواهی
سالک ترویج شریعت غرا و تشیید طریقت بیضا است این مرحله نیز مانند اطاعت نواب
معصومین است با آنکه که کفیتم وجوب نفی اطاعت هر دو نامرد و نسبت بغیر کند و شوهر نسبت بزن و خواجه
نسبت بمملوک و این باب تفصیل طولی دارد که ذکر آن در سیاسات مدنیه
سزاوار است در بیان اقسام حقوق سلطان بر رعیت و اینجا مقام ذکر آن نیست و لکن
است که انشاء الله در محل خود بحسب اقتضا مرقوم شود بتوفیق الله تعالی و لی مجملا
می‌گوئیم که بر کافه رعایا و برایا لازم است که از جاده اطاعت و انقیاد پادشاه
عادل شریعت پرور انحراف جایز ندارند و همواره طریقه خلوص عقیدت را در امتثال
اوامر ایشان سلوک دارند و لسان ایشان را بتعظیم و تکریم در سر و علانیه بزبان
یاد کنند و دعاء ایشان را بر ذمه خود دین واجب شمارند چنانچه در امالی صدوق
از حضرت امام انام موسی بن جعفر الکاظم علیه و علی آبائه و ابنائه الصلوة و السلام روایت که
فرمود یا معشر الشیعة لا تذلوا رقابکم بترک طاعة سلطانکم فان کان عادلا فاسئلوا الله
ابقائه و ان کان جائرا فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح السلطان و ان السلطان
العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا له ما تحبون لانفسکم و اکرهوا له ما تکرهون لانفسکم و
مقرر است که بی حفظ و حراست سلطان عادل آسایش و آرامش برعامه رعایا دست نداد
و نظم مصالح دین و دولت بوجود همایون حضرت ملوکانه شهریاری استوار است پس
وجود سلطان عادل اعظم نعمای الهی است و قدر این نعمت دانستن و شکر بگذاری آن
نعمت کردن نعمت را مستدام می‌دارد خاصه مانند سلطان عصر ما اعلیحضرت
ابو الفتح و النصر مالک الملوک و سلطان السلاطین ناصر الحق و الملة و الدین
خلد الله ملکه و لجعل فی عمار السلطنة و الخلافة فلکه که تمام همت والای خسروانه بر ترویج دین و دولت
معروف و بیضا و غالب و مشغول بصلاح حال خلایق است خدای جهان مهد سلطنت
مصون از زوال این شاهنشاه را مدی الدهر و الایام تا ابد نگاه دارد و نظر رأفت و رحمت بر
بر وجود همایون اعلیحضرت و جلال دولتش که حامی شرع و اسلام است بگمارد ۵ فان هذا دعاء یشمل
البریا بر گردیم بمطلب سابق و ایضاً از ابذ (?) ... شرک است از
طرق منقطع بغیر ولیست لشخاص (?) که خداوند امام و واجب الاطاعه نکرده و نص صریح از رسول ترک

قرار ۲ متعرض ایشان شده من الائمة و ولی غیب الاطلاع علیه دین و مذهب جز اکه شریک بالغلاة.
معتقد اند که ایشان امامت را در وجوب الطاعة و با جمیع جمیع مخالفین را از عامه منحرف اهل
سنت و جماعت داخل مشرکین می شوند چنانچه حضرت صادق ع فرموده در حدیثی که
کانوا بذلک من المشرکین و نیز امام سنی دیگر از فرق شیعه را که اشاعره نیستند مانند
کیسانیه و زیدیه و فطحیه و اسمعیلیه و واقفیه و نظائر ایشان را نیز داخل مشرکین میدانیم
باین معنی که از خدا و رسول حکم صحیح و نص صریح در امامت و وجوب اطاعت آنانکه امامان ایشانند
از اولاد ائمه ع نازل و صادر نشده و ما بحول و قوة الهی و تایید احمدی نسبت رسالت
و ولایت کل مطالب متعلقه باین فقرات را در کتاب اثبات انکیت شمس الظلام انشاء الله
مشروح و مندرج خواهیم نمود الامور مرهونة باوقاتها دویم از طرق متعلقه بغیر
آنستکه او را مؤثر بداند در صحت و مرض و غنا و فقر و عزت و ذلت و امثال اینها و
از این قبیل است قول متعارف مابین مردم که اگر فلانکس نبود من و اولادم امثال یا فلان و عیال
تلف شده بودیم و مرده بودیم چه او را شریک بالله قرار داده در کار وجود تکوین و حال آنکه غافل
از اینکه هر چه را غیر از خدا مؤثر بداند در امور عالم همه اسباب و آلات اند که خدا خلق نموده
نموده و سبب قرار داده و … الا الله … درست شخص و این مطلب که مؤثر
دانستن … باشد بر دو نوع است یکی انسان را مؤثر دانستن دیگری
فلکیات و اجرام و امثال اینها و اعتقاد بهر دو نوع شرک است و معتقد
باین جمله مشرک بلکه از شرک … که جزئی از شرک جلی است و براهین و دلایل
ثابت شده که لا مؤثر فی الوجود الا الله و بالجمله در تحقیق و تدقیق و تقریر و تحریر تصریح شده جرت
اعتقاد استقلال فلکیات یا شریک ایشان در تاثیر حوادث … بلکه در منتهی حکم بکفر معتقد این
مطلب نموده … که … عالم مؤثر واقع شود مثل
اکثر موجب ابقاء و رونق و صحت و مرض و غنا و فقر و عزت و ذلت کرده و نه فلکیات را
در این نحو استقلالی است یا در … و حرامست … باعتقاد انها مؤثر و دارای
مطلقیه فی التاثیر بالنفع و الضرر بلی باکی نیست در اخبار ظنیه بمقتضای قواعد تنجیم و
تجارب … و اتصالات کواکب و بلکه اینکه عادة الله تعالی جاریه …
بس اگر عزیز اگر از کسی که … خود … بالغلبه …

در بیان
مؤثر دانستن اجرام
فلک

جوف میکوید که اگر فلانکس نبود هرگز کره انکار من واقع نمیشد و اگر فلان شخص نبود من از برکت عبادات
فلان هم بودم در میان خلق و اگر یاری و عون فلان نبود یا فلان عمرو نبود من بر دشمنان غلبه نمی کردم
کمال حماقت و جهل است که بندگان ذلیل را با خداوند جلیل شریک و انباز دانسته و العیاذ بالله
در این اشیاء و امور که جز سبب سازی او صورت نبندد و اغلب از مریضان عوام الناس
هستند که چون طبیب را بجهة معالجه مرض بر سر او بیاورند و او از اتفاقات … از مرض
از معالجه آن طبیب رفع گردد اگر چه آن طبیب غیر حاذق هم باشد پس کفته این نحو از مرض
میکوید که اگر فلان طبیب نبود در معالجه من نمی کوشید من مرده بودم و فی الحقیقه حیات تازه کرد او هم
از او دارم بیچاره از این غافل است که اولا آن طبیب خود نیز اگر بیمار کردد محتاج بطبیب دیگر است
در معالجه و ثانیا خود ابدا مؤثر در علاج نیست جز سبب و آلتی از برای دفع مرض آنهم
اگر خدای تعالی صحت از برای او مقدر کرده باشد و ثالثا خداست که علم و تشخیص مرض بار طبیب داده
و منافع و مضار ادویه را با و شناسانیده و بعضی … و تعلیم ایشان نموده و مبادی
میزان ترکیب هر دوائی … و بعضی از تعلیمات سماویه … بجهة صحت
از امراض مقرر شده هر مرضی بنحوی و … و هر علاجی … و هر دوائی … و نیز
از این غافل است که اگر خدای تعالی اجل حتمی او را در آن مرض مقدر فرموده باشد اگرچه مرض
… باشد تمامت اطباء … بلکه انفاس … مقربین نیز نتوانستند آن
مرض را از او بر کردانند این در مقام مرض و نظیر همین است در غنا و عزت و صحت
و امنیت و استیلا و سایر آنچه موجب سرور و نشاط و سعادت و اقبال کردد و
اضداد این جملة نیز که موجب حزن و ملال و شقاوت و ادبار است اگر خدای تعالی
کسی را … یا توانگر یا صاحب رتبه یا خداوند … و خدم و حشم و مناصب دنیویه خواهد
تمام … از انبیا و اولیا و سلاطین و امرا … مقدر شان نداده که او را
ذلیل و حقیر و خامل الذکر و وحید و فرید و مجهول الحال کردانند و بالعکس هر که را او … بخشد
… با او … که او …
کردانند و نعم ما قیل نظم … نیست مکر بغیر
که اینها … مخلوق ضعیف … که استطاعت نفع و ضرر ندارد … نفس خود …
باشد و نتواند ابدا از خویشتن دفع کند و طرفة العینی بر حالت خود … حکومت مؤثر …

می‌کند و اما اگر بخواهیم شواهد و براهین از برای این مطلب ذکر کنیم از آیات و اخبار
هر آینه طول کلام کتاب را از وضع اختصار بیرون خواهد نمود ان شاء الله در محلی که مناسب
این گونه سخنان باشد استقصا و شافی در تحریر آن خواهد شد سیم از اطراف ثلاثه
که متعلق به تفکر است آنکه ادراک دوست بدارد از دو حقیقت بوجهی که قلب تو مستغرق
محبت او باشد و حب دنیا ترا از محبت الله تعالی غافل و ذاهل گرداند پس مجملی از
این مقصد بیان آن سزاوار است اگر چه در جلد سیم تزکیة الاعمال مفصلا از آن انشاء الله
که شخص اولا باید حقیقت محبت را فهمیده باشد و ثانیا شروط و اسباب آن را بداند و
ثالثا نظر در تحقیق معنی آن در حق خدا تعالی و غیر او نماید اما الاول پس بدانکه محبت
از خواص انسانی است که حی است و مدرک و مدرکات منقسم است به آنچه موافق و ملایم
طبع مدرک است و به آنچه منافی و منافر طبع اوست و به آنچه نه المش در طبع او اثر
می‌کند و نه لذتش و هر چه در ادراک آن لذت و راحت است محبوب است و هر چه در ادراک
آن الم و رنج است مبغوض است و آنچه از استعقاب الم و لذت هر دو خالی باشد نه آن را
محبوب توان گفت و نه مکروه آنچه محبوب است طبع به آن مایل است و آنچه مبغوض است
طبع از آن متنفر است پس حب عبارت است از میل طبع به سوی هر چیزی که لذت دهد و اگر آن
میل تأکد و تقویت یابد آن را عشق خوانند و بغض عبارت است از نفرت طبع از هر چیز
که الم و تعب از آن حاصل شود و اگر قوی گردد آن را مقت خوانند و از اینجا که حب تابع
ادراک و معرفت است منقسم است به انقسام مدرکات و حواس زیرا که از برای هر
حاسه‌ای نوعی از مدرکات و از برای هر یک لذتی هست یعنی این مدرکات و از برای طبع
به سبب آن لذت میل تامی به سوی این مدرکات می‌باشد و در انسان قوه دیگر که آن را
بلکه حواس خمس تنها این نوع میل و حب حاصل است بلکه حس دیگر هست که مظهر آن
قلب و ادراک می‌کند از او اموراتی که آن را قلب گویند و دیگر آنکه حواس خمس بهایم و انسان شریکند
و چیزی که مخصوص انسان است آن قوه قلبی است با این معنی که در قلب تو معلوم شد پس
اگر مقصود باشد حب منحصر به مدرکات حواس خمس تا آنکه گفته شود که خدا از قبیل محسوسات
نمی‌شود و در خیال متمثل نمی‌گردد پس چگونه دوست داشته می‌شود این معنی موجب بطلان
خاصیه انسانی و آنچه تمیز داده می‌شود انسان به آن از بهایم می‌شود حس سادس که تعبیر از آن
میکنند

در بیان ... اجمال حقیقت حب و اسباب و شروط آن

اشکال است ... ۲۲

در بیان حس قلبی که با الاختیار از انسان است از بهایم

بیان سر قلب ۲

متعلق به نور باطن قلب با هر چه از عبارات متناسب این جمله می‌شود خواهد بود و مقرر است
که بصیرت باطنه قوی‌تر است از بصر ظاهر و ادراک قلب شدیدتر است از چشم و جمال معانی
مدرکه به عقل اعظم از جمال صور ظاهره بر ابصار است پس لامحاله لذت قلب به ادراک
امور شریفه الهیه که اجل است از آنکه حواس به آن رسد اتم و ابلغ و میل طبع سلیم و عقل
صحیح به سوی آن اقوی خواهد بود و در اینجا معلوم شد که حب خدا انکار نمودن که از
درجه بهایم به درجه انسانیت تجاوز نکرده باشد و رتبه ادراکش از ادراک حواس خمس متجاوز
نباشد و اما الثانی که اسباب محبت و اقسام آن باشد پس مختصر بیان
آن اینکه محبوب اول هر ذی حیات نفس او و ذات اوست و طبعا میلی به دوام وجود
خویش دارد و متنفر است از عدم و هلاکت خود به ملاحظه که شرح آن فی الجمله مذکور شد پس
هلاکت و عدم نفس مبغوض اوست و دوام وجود محبوب و معشوق اوست پس همچنانکه
دوام وجود محبوب است کمال وجود نیز محبوب است زیرا که ناقص فاقد کمال است و نقص و عدم
است بالاضافه به سوی قدر مفقود و هلاکت بالنسبه به سوی آن و وجود صفات کمال محبوبست
همچنانکه دوام اصل وجود محبوب است و این غریزه در طباع است به حکم سنة الله و لن تجد لسنة الله
تبدیلا پس محبوب اول انسان ذات اوست بعد سلامت اعضای اوست
بعد مال و ولد و عشیره و اصدقاء او و اعضا محبوب و سلامتش مطلوب به جهة آنکه
کمال وجود و دوام آن موقوف به سلامت آن است و اما مال محبوب است ایضا به جهة آنکه
در دوام وجود و کمال آلت است و کذا سایر الاسباب پس انسان این اشیاء را نه به جهة آنکه
اینها دوست می‌دارد بلکه به جهة ارتباط حظ آن در دوام وجود و کمال وجود با آن اشیاء است حتی آنکه
شخص پسر خود را دوست می‌دارد اگر چه حظی از او نبرد و متحمل مشقتها از برای او می‌گردد و سبب
آن عقبانی است که پسر خلیفه اوست در وجود بعد از عدم او و در بقای نسل او آن پسر نوع
بقائی از برای پدر بعد از عدم متصور است پس محبت فرط بقای نفس خود را دوست می‌دارد
بقای خلیفه و قائم مقام خود را می‌خواهد که گویا خلیفه او جزئی از وجود او و نفس اوست بسبب افراط که
که قطع در بقای نفس خویش دارد و اگر مخیر شود میان قتل خود و قتل پسرش و طبعش باقی
به حال اعتدال خود بماند بقای خود را بر بقای پسر ترجیح خواهد داد به جهة آنکه بقای او بقای
نفس اوست نه بقای پسر و همچنین است حب او اقارب و عشایر خود را که راجع است

در بیان اسباب محبت و اقسام آن

و تفوت ۲

در بیان نخستین اسباب محبت ... کمال وجود و اسباب ...

محبت نفس ۲

محبت ایشان بنوعی حب شخص بکمال نفس خود زیرا که می بیند قوت نفس خود را بسبب کثرت
ایشان و تجمل خود را بسبب وجود ایشان **پس** عشیره و مال و اسباب خارجیه مانند
جناح طیور اند از برای انسان یعنی چنانکه انچه موجب تکمیل طیور است این جمله نیز مکمل انسان
میشود و کسی که کمال وجود لا محاله بالطبع محبوب انسان است و چنانکه فقدان این جمله
باشد مبغوض اوست و این اول اسباب محبت است **اما سبب ثانی** از اسباب
آن احسان است و در اخبار وارد است که الانسان عبید الاحسان و قلوب
مجبول است بر حب محسنین و بغض مسیئین **و کلام رسول خدا** صلی الله علیه و آله اللهم لا تجعل
لفاجر علی یدا فیحبه قلبی اشاره است بنوعی اینکه حب قلب از برای محسن اضطراری
و طوری است که تغییر آن ممکن نیست و باین سبب انسان دوست میدارد شخص اجنبی را
که اصلا قرابتی با او در میان ندارد و این نیز در حقیقت راجع است بسبب اول زیرا که
مدد محسن شخص را بمال و معونت و سایر اسباب موصل است بکمال وجود و دوام آن و
اگر چه این عین کمال مطلوب نیست لکن سببی است از برای آن چون طبیب که سبب است
از برای دوام صحت اعضا و فرق است میان حب صحت و حب سبب صحت پس طبیب بجهة
بودن صحت محبوب است نه بنفس خود و همچنین مثل معلم و علم که معلم بجهة سببیت محبوب
و علم لذاته مطلوب و بر این قیاس است نظایر اینها و همه راجع است بنوع محبت انسان نفس
خود را پس محبت محسن لذاته نیست عند التحقیق بلکه محبوب است احسانش که فعلی از افعال
او است اگر احسانات او زیاد شود حب شخص او را زیاد میشود و اگر ناقص شد نقصان
می پذیرد پس زیاده و نقصان این حب بحسب زیاده و نقصان احسان است **و**
سبب ثالث اینکه محب چیزی را لذاته دوست بدارد نه بجهة حظی که در ورای ذات
او او عاید شود و این است حب حقیقی بالغ که وثوق بدوام آن حاصل میشود مانند
حب حسن و جمال زیرا که هر جمالی در نزد مدرک آن محبوب است و شرح این مطلب طولانی است
و اجمالا لایق این مقام آنست که بگوییم جمال و حسن هر چیزی بکمالات لایقه فایقه او است
که ممکن از برای آن باشد مانند اسب نیکو شکل خوش تعلیم نیکو اندام و خط بیان ممتاز
متناسب الحروف منتظم و علم و فضل کامل و سیرت حسنه محموده و اخلاق جمیله چون
عقل و عفت و شجاعت و کرم و تقوی و مروت که حسن و جمال این جمله و نوع محسوسات است

که بنور بصیرت ادراک میشود نه بحواس خمس **پس** این جمله محبوب است و اشخاص که بدین صفات
موصوفند محبوبند **و علامت** این آنکه طبایع مجبول است بر حب طبقات جلیله انبیا و اوصیا
علیهم الصلوة و السلام و صحابه و تابعین و علما و مجتهدین سلف رضوان الله علیهم اجمعین و حال
آنکه هیچیک از ایشان را در این ازمنه و اعصار ندیده اند **پس** حمل بر اینکه حب ایشان
حسن و جمال صور شریفه یا امکنه ایشان است نه صورت ظاهره ایشان و آنچه از ایشان محبوب است
علم و زهد و تقوی و کرم و شجاعت و سماحت ایشان است و محبت باقی است ببقای این صفات
محموده که مصادر سیر جمیله است با زوال جمیع صور **و از این قبیل** است حب طبایع نسبت
بسلاطین عدالت شعار ازمنه ماضیه و قرون سالفه و عباد و زهاد و اسخیا و اجواد سابقه و
شجاعان و دلیران اعصار قدیمه که صفات حمیده ایشان محبوب است نه صور ظاهره ایشان
که اصلا مشاهده نشده **و** این است سبب رابع از اسباب محبت **اما خامس**
از اسباب مناسبت خفیه مابین محب و محبوب است و بسیار میشود که دو شخص یکدیگر را
دوست میدارند نه بسبب جمال و حظ و اسباب دیگر بلکه بمجرد تناسب ارواح یکدیگر را میخواهند
چنانچه در اخبار نبویه صلی الله علیه و آله و سلم وارد است الارواح جنود مجندة فما تعارف
منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف و این نیز از عجایب اسباب محبت است و شرح این مطلب
نیز طولانی است و بیان آن موقوف است بمحل خود دانسته **پس** هر گاه جمع شود این اسباب
پنجگانه در یک شخص محبت در حق او کامل میشود اگر این اسباب و اوصاف در شخص بافضل درجات
کمال موجود باشد محبت با او نیز در اقصی درجات کمال خواهد بود **بالجمله** تصور کمال
تمامت این اسباب و اجتماع آن ممکن نیست مگر در حق حضرت پروردگار عالم جل جلاله پس
حقیقة محبت سزاوار نیست الا بذات واجب عز سلطانه و او مستحق محبت کامله تامه خواهد بود و در حق
و هر که غیر او را دوست دارد نه از حیثیت نسبتی بخدا جاهل و غافل است مگر نسبتی منتهی
بس حب انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم اجمعین محمود است بجهة آنکه حب ایشان عین حب خدا است
کما فی الزیارة الجامعة و من احبکم فقد احب الله و همچنین است حب علما و صلحا و ابرار و اخیار که
حب ایشان حب رسول و ائمه است و حب رسول و ائمه حب خدا **پس** رجوع تمام انواع
و اسباب محبت بحب اکمل است که محبة الله تعالی باشد و اگر غیر او جهان کلا اجتماع این اسباب
در محبت با او نیست یا ذکر ... عکس ... **پس** ای عزیز من بر تو منکشف شد ... در شرط

محبت و اقسام آن و معلوم شد که محبوب اول هر مؤمن حق جل و علی ذات اقدس بی سابق

و کمال وجود او بی مال و اولاد و عشیره و اصدقای او بر آن نحو که گفته شد و بیان هر یک

مسطور آمد پس اگر انصاف دهید باید از این جمله در محبت الله قطع علاقه کرده مگر

چنانچه بسیاری از بزرگان دین کردند قطع علاقه از اغلب اینها و یکی از جمله ایشان

حضرت ایوب صبور شکور علی نبینا و آله و علیه الصلوة و السلام بود که از مال و اولاد و اصدقا با محبت

خدایش چشم خود پوشید و همه را در راه رضای خدا تسلیم داد بلکه از سلامتی بدن مبارک خویش هم

درگذشت چنانچه تفصیل آن در کتب اخبار و سیر مضبوط و در تزکیة الاعمال این

بنده نیز مسطور است ولیکن آن نوع قطع علاقه که حضرت سلطان سریر عشق و محبت

الهی خامس آل عبا سید الشهدا روحی العالمین له و لانصاره الفداء از جان و مال و اولاد و عیال

و عشایر و اقارب و احباب و اصدقا در طریق محبت الله کرد احدی از انبیا و اوصیا نکرده اولا

مال هر چه بود جمیع را انفاق کرد فی سبیل الله و همه غارت و تاراج مشرکین تا اهل بیت السلام ظاهر و رفت

ثانیا اولادش حتی فرزند نوجوان علی اکبر را که در تمام اولاد اشبه بپیغمبر بود و بدن مبارک

خود کفن پوشید و بمیدان فرستاد تا از دشمنان خدای در خصوص پاره پاره کردند پس از آن

طفل رضیع اصغر و علی اصغر هدف پیکان مخالفان گردید پس از آن طفل دیگر حضرت عبد الله

در آغوش پدر ذبیح شد در راه رضای الهی ثالثا برادران و برادرزادگان و عشایر و اقارب

آن بزرگوار از آل جعفر و عقیل یک یک را آنحضرت قربانی کوی محبت الهی نمود خاصه مثل حضرت

عباس علیه السلام برادر عزیز دستگیر و قاسم ابن الحسن برادرزاده و مثل فرزندان حضرت زینب خواهر ایشان

رابعا احباب و انصار آنحضرت که از آن جمله زائر امام مظلوم در راه خدای بقربانگاه فرستاد خامسا

عیال و خواهران و دختران و اطفال دیگر آن سرور را که این همه زائر فی محبة الله قطع علاقه از ایشان کرد

و تن باسیری و دستگیری ایشان در داد سادسا وجود مبارک خویش را با انواع اقسام مورد

مورد لمعات بلایا نمود یکمرتبه هدف چهار هزار تیر دشمن نمود و یکمرتبه [illegible] و یکمرتبه

سر مبارک خویش را فدا نمود و یکمرتبه انگشت شریف با انگشتر و یکمرتبه دو دست نازنین

داد و یکمرتبه تمام بدن مبارک را پاره از محبوب حقیقی نمود تا زیر سم اسبان مخالفان استخوانهای

سینه و پهلوی مبارکش درهم شکسته شد و ذکر این جمله در محل خود در مقاتل مذکور و در تاریخ

این بنده نیز مرقوم گشت هر کدام را که بخواهند بمناسبت بیان کنند [illegible]

کیفیت قطع علائق امام مظلوم روحی له الفداء

در بیان ایمنی از عقوبت خدا و یاس از فرج الهی
که دویم و سیم کبائر قلبیه است

که اعجوبه و اشنع وقایع دهر عالم و رات است و از همه جنبه نوع وطن قربان کردن مثل چنین فرزند و دو

فرزند [illegible] حب الهی [illegible] قطع علاقه [illegible] فی محبة الله [illegible]

بیان شهادت آن [illegible] و دو سبب [illegible] کلام [illegible] علی الظالمین

نور فی الاجتناب عن الامن من مکر الله و الیأس من روح الله و هما الثانی و الثالث من الکبائر القلبیة

فی الاجتناب عن الامن من مکر الله و الیأس من روح الله

چون نوبت مذاکره ما از بیان اجتناب از شرک بخدا که اول کبائر قلبیه است فراغت یافتیم و اقسام

شرک و مراتب آن را باز گفتیم اگر چه بسیار مطالب ناگفته ماند بجهة خوف از تطویل کلام اکنون شروع

ذکر دو چیز دیگر از کبائر قلبیه می نمائیم یکی امن از مکر خدا که در تفسیر معنی [illegible]

نفس ناگفته بطریق مناقضه و [illegible] دیگر یاس از روح یعنی فرج خدا است و تفصیل هر یک

را انشاء الله از آیات و اخبار و دلائل عقلیه رقم بنمائیم و ضد هر یک را از طاعات قلبیه در ذیل

بیان آن می نگاریم بلکه [illegible] مذاکره و [illegible] از ذکر [illegible] جواهر گذشته

تمام ملکات حمیده و صفات ذمیمه را که متعلق بهر باب باشد در مقام خود خواهیم نگاشت انشاء الله

پس اولا بیان خواهیم کرد معصیت ایمنی از مکر خدا را و طریق اجتناب از این گناه کبیره را

باز خواهیم نمود اما آیات قرآنیه که مشعر بر این مطلب و مخبر بحرمت این معصیت صراحة

و کنایة از تعداد افزون است و آنچه صراحة خالی از این مفهوم باشد بطور بیان حالات امم ماضیه

و تهدید این امت در ضمن آن یکی از آنجمله آیاتی است که در سوره اعراف بعد از هلاکت

مکذبین انبیاء [illegible] فرموده است و ما ارسلنا فی قریة من نبی الا اخذنا اهلها بالبأساء

والضراء لعلهم یضرعون ثم بدلنا مکان السیئة الحسنة حتی عفوا و قالوا قد مس آباءنا الضراء والسراء

فاخذناهم بغتة و هم لا یشعرون ولو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض

ولکن کذبوا فاخذناهم بما کانوا یکسبون افامن اهل القری ان یأتیهم بأسنا بیاتا و هم نائمون

او امن اهل القری ان یأتیهم بأسنا ضحی و هم یلعبون افامنوا مکر الله فلا یأمن مکر الله الا القوم

الخاسرون و ترجمه این آیات [illegible] آنکه [illegible]

[illegible]

[illegible]

آیات [illegible] در سوره اعراف

[illegible]

شاید تضرع وزاری کنند واز مخالفت وتکذیب پیغمبران خود دست بردارند تا ازان شداید وبلیات
ناگهانی خلاص کردند بکر چون متنبه نشدند واز افعال خود دست بازنداشتند امتحان کردیم ایشانرا
بطاعت دیگر کردیم بجای بلاء ومرض وشدت وتنگی وسختی سلامتی وراحت وصحت وفراخی
نعمت را تا وقتی که بسیار شدند هم بمال وهم بعیال ابتدا آغاز کفران کردند وایشان نیاوردند
ذکر خدای را ترک وشکر او را فراموش نمودند وگفتند این تبدیل شدت براحت وضیق معیشت
بفراخی نعمت ومرض بصحت از طبیعت روزگار وعادت دهر است ورسید بپدران ما را
بر نحوی شادی ومرض وصحت ودر ایام گذشته بر چنین بوده وما بطریقه خود راسخ خواهیم بود
پس چون دیدیم رسوخ ایشان را در کفران نعمت واقدام بر شقاوت وتکذیب انبیا گرفتیم ایشانرا
ناگهانی بعقوبت عذاب ودنیا وعقاب وایشان نمیدانستند که عذاب عاجل بر ایشان
نازل خواهد شد وشدت این نوع عذاب بیشتر است از آنکه اول مقدمات عذاب را دیده باشند
ونزول عقوبت را دانسته **واگر چنانچه** اهل آن شهرها وقریه که هلاک شدند باین نوع
عقوبت ایمان می آوردند وپرهیزکاری میکردند از شرک بخدای ومخالفت پیغمبران خود هر آینه می گشادیم
بر ایشان ومیدادیم ایشانرا برکتها وزیادتیها از آسمان وزمین یعنی فراخ میکردیم نعمت را بر ایشان
ودر روزی وسهولت از اطراف وجوانب بایشان میرسانیدیم ومراد آنکه باران نافع بایشان میفرستادیم
ودر غلات واشجار ایشان بسیار سود میکرد وبار میآوردیم ولکن تکذیب نمودند رسولان
خود را پس گرفتیم ایشانرا بعذاب استیصال بسبب آنچه بودند که کسب میکردند از کفر ومعاصی
بعد از آن بر سبیل انکار وتوبیخ فرموده ای پیغمبر آیا ایمن شدند مکیان وحوالی آن از آنکه
بیاید عذاب ما در حالت شب وقت آوردن وحال آنکه خفته باشند یعنی عذاب ما بر ایشان
شبیخون بیاورد وایشانرا فرو گیرد **وآیا** ایمن شدند از آنکه بیاید عذاب ما بر ایشان در وقت
چاشت وحال آنکه بازی کنند ایشان یعنی در سودا ومعاملات دنیویه که بازیچه غافلان است
مشغول باشند وبازیچه ایشانرا نفعی در آخرت نرساند پرداختند **آیا** پس ایمن شدند اهل مکه
از ناگاه گرفتن خدای ومراد از مکر خدای استدراج بندگان است وگرفتن او ایشانرا از وجهی که
ندانند پس ایمن نشوند از مکر خدای مگر گروه زیانکاران که بجهت کفر ونفاق وترک نظر واعتبار
بعقبه لجاج وعناد زیان کردند **ودیگر این** آیات تنبیه شده است بر اینکه بندگان را لازم است
اتصاف بان از خوف عذاب عاجل وعقوبت ناگهانی خدای واجتناب ایشان از معاصی ودون

وخدای تعالی بعد از آیات مذکوره میفرماید اولم یهد للذین یرثون الارض من بعد اهلها
ان لو نشاء اصبناهم بذنوبهم ونطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون **یعنی** آیا راه ننمود وروشن نساخت
مر کسانی را که میراث گرفتند زمین را بعد که متمکن شدند از پس هلاک اهل آن یعنی کفار زمان
حضرت رسول که در دیار امم ماضیه نشسته ومتروکات ایشان را متصرف شده اند ومراد اینکه آیا
راهنمونی نکرد این حال ایشانرا اینکه اگر بخواهیم برسانیم ایشان را بجزای گناهان ایشان
بعقوبات عاجله وگرفتن ناگهانی چنانکه بپیشینیان ایشان از امم رسانیدیم ومهر نهیم بر قلوب
ایشان یعنی نظر توفیق ولطف از ایشان باز داریم تا در ضلالت وغوایت خود راسخ باشند
بمثابه کسانی شوند که گویا بر قلوب ایشان مهر نهاده اند پس ایشان را بجهت آن نمیشنوند
از روی فهم وعبرت وگوش هدایت ایشان سخن حق را در نمییابد **ودیگر از آنجمله**
آیاتی است که در سوره نحل میفرماید افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض
او یاتیهم العذاب من حیث لا یشعرون ۰ او یاخذهم فی تقلبهم فما هم بمعجزین ۰ او یاخذهم علی تخوف
فان ربکم لرءوف رحیم ۰ **وترجمه این آیات** این است که آیا پس ایمن گردیدند آنانکه کردند
مکرهای بد وحیلها انگیختند در هلاکت انبیای بزرگوار واوصیای اخیار ومؤمنین ابرار ودر
منع وفساد در زمین استوار شد قدمهای ایشان ودر معاصی ثابت ماند دلهای ایشان از آنکه
فرو برد خدای ایشان را در زمین چنانکه قارون را فرو برد یا آنکه بیاید بر ایشان عذاب از جائیکه
ندانند وتوقع وقوع آن نداشته باشند چنانکه بر قوم حضرت لوط علیه السلام فرود آمد یا بگیرد ایشانرا
در حالت تردد وآمد وشد ایشان در سیر وتجارت خود پس نباشند ایشان عاجز کنندگان
یا بگیرد خدای ایشانرا در حالتی که خوف عذاب او بترسد باینکه گروهی را هلاک کند پیش از ایشان
پس ایشان بر خود ترسان باشند از حلول عقاب عاجل پس در حالت تخوف عذاب
بر ایشان فرود آید یا آنکه تخوف بمعنی تنقص است یعنی بگیرد ایشانرا بنقصان شیئا بعد شیء دیگر
در اموال وانفس ایشان تا هلاک شوند **وفی الکافی** عن السجاد علیه السلام فی کلام
فی الوعظ والزهد فی الدنیا ولا تکونوا من الغافلین المائلین الی زهرة الدنیا الذین مکروا السیئات
فان الله تعالی یقول فی محکم کتابه افامن الذین مکروا السیئات ان یخسف الله بهم الارض الآیة فاحذروا
ما حذرکم الله بما فعل بالظلمة فی کتابه ولا تامنوا ان ینزل بکم بعض ما توعد به القوم الظالمین فی الکتاب
والله لقد وعظکم الله فی کتابه بغیرکم فان السعید من وعظ بغیره **بعد از آن** مذکور تنبیه

واقف و رحمت خود میفرماید باینکه پروردگار شما بخشاینده و مهربان است و تعجیل نمی نماید در عقوبت شما بعقاب عاجل شاید متنبه گردید و اندیشه کنید و بترسید از قهر و سخط او و بازگشت کنید بسوی او از ارتکاب معاصی و کفران نعمت و بتضرع و زاری مشغول شوید **و از این قبیل**

آیات در سوره ملک نیز شرف نزول یافته و مضامین بعضی دیگر از آیات مبارکه نیز دلالت بر این معنی دارد **و حاصل** اینکه مردمان از مکر خدای تعالی و حلول عقوبت عاجله او این می باشند

غفلت ایشان است از معرفت و ذکر خدای تعالی و تفکر در امارات و علامات قهاریت او و تدبر در احوال امم ماضیه و آنچه بر ایشان از عقوبات وارد آمد و عدم غلبه خوف و خشیت الهی بر قلوب

ایشان و خالی بودن سینهای ایشان از نور یقین **و منشاء** این جمله ضعف ایمان بخدا

و رسول است و استدراج پروردگار ایمن میگرداند شخص را از مکر او و حلول نقمت و عقوبت او

و بیان معنی استدراج آنست که حق تعالی مهلت دهد ایشان را اندک اندک و درجه درجه

و مرتبه مرتبه و بتدریج ایشان را مورد عقاب و نکال گرداند از آنجا که ندانند باین وجه که هرگاه در

معصیتی اصرار کنند و از کفران نعم الهی و اتباع شهوات نپرهیزند نعمت بمحض امتحان بر ایشان زیاده

میکرداند و ایشان گمان اینکه آن نعمت عبد لطفی است بر ایشان لاجرم بر طغیان و عصیان

میافزایند تا بنهایت طغیان و ناز و نعمت میرسند پس بیکبار عذاب بر ایشان فرود می آید بی حضور

علامت وقوع آن که ایشان را آگاه گرداند حاصل آنکه استدراج در ظاهر احسان است و در باطن

خذلان و خسران **و خدای تعالی** این فقره را در دو موضع از قرآن مجید میفرماید سنستدرجهم

من حیث لا یعلمون و املی لهم ان کیدی متین یعنی زود باشد که بتدریج گردانیم مر او اینکه در فتره و

آهسته ایشان را بکیریم تا بهلاکت رسانیم ایشان را از انجاکه ندانند و زود باشد که مهلت دهیم ایشان را

مدتی چه تعجیل بعقوبت کسی کند که از فوت آن اندیشه کند و از ما چیزی فوت نمیشود پس بکیریم

ایشان را که کرفتنی سخت بر وجهی که بر مردمان مخفی باشد و ظهور علامات وقوع آن نباشد سخن در استدراج است

و در تفسیر مجمع مذکور است معنی استدراج تجدید نعم است در هنگام ارتکاب معاصی **و در**

الکافی عن الصادق ع انه سئل عن هذه الآیة فقال ع هو العبد یذنب الذنب

فتجدد له النعمة تلهیه تلک النعمة عن الاستغفار من ذلک الذنب **و نیز از آنحضرت** ع

مرویست که فرمود اذا اراد الله بعبد خیرا فاذنب ذنبا اتبعه بنقمة و یذکره الاستغفار و اذا اراد بعبد

شرا فاذنب ذنبا فاتبعه بنعمة لینسیه الاستغفار و یتمادی بها و هو قول الله عز و جل سنستدرجهم من حیث

لا یعلمون

اکثر عرض و سوره

در بیان استدراج و امهال اهل معاصی بجهت تدریج و تکثیر خطیات

لا یبکون بالتوبة عند المعاصی **بلی** اکثر دنیا می بینند در صورت ظاهر که هر قدر در معاصی و لهو و لعب

نعمت بر ایشان افزوده می کرده و بلیات کمتر با ایشان می رسید و انتقام و آلام کمتر با ایشان روی می آورد

بلکه هر چه میخواهند بحسب اتفاقات از برای ایشان آماده میشود **پس** ایشان از غایت نادانی چنان

میدانند که نظر لطف پروردگار با ایشان است و بالجمله میکند ایشان را نمیکیرد و عقوبت نمیکند

بیچارگان این نمیدانند که حق تعالی ایشان را استدراج فرموده و مهلت داده که دفعه رفته رفته

ایشان را بسوی هلاک بسازد در حالتی که بیخبر باشند از وقوع هلاکت خود و این پیوسته از یاد

و استغفار دور و وام سلامتی ایشان بجهت آنست که یاد خدای و استغفار و تضرع و ابتهال از خاطر

ایشان بیرون بوده و مشغول گردیده بمحرمات و منهیات تا اینکه نزول عذاب عاجل الهی را

شایسته شوند **و چگونه** ایمن از کرفتن ناگهانی خدای تعالی و حلول عقوبت عاجله او خواهند

بود و حال آنکه اگر اراده کند خدای تعالی باز ایشان آتش و سنگ از آسمان بر سر ایشان چنانچه

بر قوم شعیب و لوط علیهما السلام باران آتش بفرستاد و صاعقه یا بعذاب ریح شدید و نزول صاعقه و صیحه

ناگهانی گرفتار نماید ایشان را یا اینکه امر کند زمین را که بیک زلزله ایشان را خسف نماید یا

بعقوبات دیگر بنیاد هستی ایشان را بر اندازد در حالتی که اصلا علم بوقوع آن عقوبات نداشته

باشند کسی که ایشان را یاری کند و بر هاند از آن ورطه جانگداز **مکر خدای تعالی**

خود در این باب میفرماید که ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور ام امنتم

من فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا فستعلمون کیف نذیر **پس** از آنکه شخص عاقل

بجهت دفع این گونه ایمنی از عذاب الهی و این نوع غفلت از یاد خدای تعالی و این قسم استدراج و امهال

خیلت نکرد و از آن تفکر در قدرت و عظمت خدای تعالی و آیات ملک و ملکوت قاهره او نماید و پیوسته

نظر اعتبار در احوال جهان و اهل جهان اندازد که پروردگار قاهر غالب چه کرد با ایشان و چه

عقوبات شدید بر سر ایشان و جباران و گردنکشان و خداوندان لشکر از فراعنه و نمارده

اول فرستاد و آنها را بجهت عصیان و ظلم و طغیان بوادی هلاک و دمار گرفتار گردانید **آری**

آنکه در تن غفلت البته دلش را فرو گرفته و فریب نفس نابکار از یاد پروردگار

تو باز داشته همانا بخبر بود که حق تعالی اینهمه آیات را که در فرقان بر رسول بزرگوار خود فرستاده

در قصص اهالی قرون ماضیه و امم سابقه و بیان نزول عذابهای گوناگون بر ایشان عرض

و قصدی از فرستادن آن انتباه و اعتبار ما و شما بوده و خدای خواسته که حجت خود را بر ما تمام کند

ومارا آگاه کرده‌اند که احوال آنانکه منکر پیغمبران و بزرگان دین خود شدند بر چه منوال بود و سخنان
ایشان را تکذیب نمودند و دست از عترت و ناموس او بر نمی‌داشتند و در شهوات و مناهی
مستغرق بودند و پردهٔ غفلت بر چشم ایشان و در دل ایشان کشیده بود این بود که گروهی را — وسوسهٔ ابلیس
بیخ عقیم گرفتار کردیم و گروهی را صاعقه و گروهی را صیحه و گروهی را باران سنگ
از آسمان و گروهی را مسخ و گروهی را غرق و گروهی را خسف و گروهی را طاعون و گروهی را
تیر و داود خانها بر سر ایشان و گروهی را ابرها ناگاه و همچنین دیگر از آفات و بلیات وارد
بر نفوس و اموال و اطفال و کشتزارها **تا شما پند بپذیرید** ای عاصیان و
طاغیان و ای تابعان و ای طالبان امت پیغمبر آخر الزمان و بدانید که اگر اعمال و افعال
آن معاندین و غافلین و مغرورین ایشان پیشهٔ خود کنید بهمان عقوبات گرفتار
خواهید شد **همانا گمان بلکه یقین می‌کنید** که ما در ظاهر بصفت اسلام
آراسته بلکه در باطن بوصف ایمان موصوفیم و اعتقاد باصول دین و فروع آن داریم و در دل
خدا و رسول او را مخبر صادق میدانیم و پیروی ایشانیم و خدا عقوبات عاجله امم سابقه را
خاتمه شمرده شد از میان امت پیغمبر برداشته در دنیا و در آخرت نیز بشفاعت خاتم انبیا در ترس
از عذاب اخروی نجات خواهیم یافت **بلی چنین است** که شما گمان می‌کنید ولی نه
کنتحق ما و شما این دعوی باطل است و این مرتبه لقمه از حوصلهٔ بیش از برای هر ادعائی شاهد
و گواه و حجت و برهان درکار است هیچ سخن و دلیل مسموع نیست و بی اثبات معتبر نخواهد
افتاد **بچه دلیل دعوی اسلام و ایمان توانیم کرد** و بکدام حجت
و برهان این مطلب را ثابت خواهیم نمود **حاشا و کلا** نظم با ما آنکس است
و مقصد بس دراز ٭ دست ما کوتاه و خرما بر نخیل ٭ مسلم آنست که از دست و زبان او — اشاره به بعضی صفات اسلام و ایمان و علامات مؤمنین
رومیان سالم باشند و این اگرچه در ظاهر وصفی تمام نیست اما در باطن مطالب بکر و اوصاف
حمیده در آن مندرج است **ما و شما** که دعوی اسلام می‌نمائیم روز و شب اطفال و افراد مسلمین از دست
و زبان ما در آزارند چنانکه در باب سوم این دو جا رجه آنچه دلیل این مطلب را عرض خواهیم کرد
پس با این دو صفت چگونه دعوی اسلام داریم **و اما** مؤمن پس صفات عظیمه و مناقب جلیله دارد
که تمام از آیات قرآن و اخبار رسول و اهل بیت او استخراج شده خلاصه بسیاری از آن در کتب معتبره
رواة و معتبرین آمده روایت و در اخبار و سیر اهل سنت و جماعت نیز بعضی از آنها مذکور است **اگر**

طلب یک از آن صفات را بنظر تامل و تدبر ملاحظه کنیم و نفهمیم تا معلوم خواهد شد که تمام ایمان
بر ما پنهان و کمال صفات ما از ان است **ای عزیز خدای تعالی میفرماید** صفت مؤمنین
کامل الایمان را بکلمهٔ حصر انما المؤمنون الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم واذا تلیت علیهم آیاته
زادتهم ایمانا وعلی ربهم یتوکلون ٭ الذین یقیمون الصلوة ومما رزقناهم ینفقون اولئک هم المؤمنون
حقا لهم درجات عند ربهم ومغفرة ورزق کریم صفت مؤمنان کامل آنست که چون یاد کرده شود
خدای در نزد ایشان بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال و تصور عظمت ذو الجلال و با
مرخوف و اضطراب افتد از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال خداوندی و چون خوانده
شود بر ایشان آیهای خدای تعالی یقین و طمأنینهٔ نفس ایشان زیاد کرده و بپروردگار خود توکل
کنند و امور خود را باو واگذارند و خوف و رجای ایشان نباشد مگر باو و اعتماد بر مخلوق نکنند
و آنانند که فرایض و نوافل را در شب و روز باشرایط و آداب و ارکان ظاهره و باطنه بجای آورند
و از آنچه خدای روزی داده ایشان را انفاق کنند خواه نفقات واجبه و خواه مستحبه خالصا لوجه الله
پس این گروه که اعمال قلب را که خوف و رجا و توکل و یقین است با اعمال جوارح که صلوة
و ذکوة است جمع کرده‌اند ایشانند که بیکران درست در راست و خالص از شک و ریب کاملان
در ایمان و ایشان را مراتب بلند و درجات ارجمند است در نزد پروردگار ایشان و آمرزش
لغزشها و صغایر از خطایا و روزی بزرگوار که خالص و صافی است از کدورت کسب و خالی از
خوف و حساب و غیر منقطع **کامل از** ایمان اینست ما و شما را که در اول درجه از درجات
آن هستیم و ناقصیم از مؤمنان کامل بنه درجه دیگر از درجات ده گانه ایمان چگونه باین
صفت موصوف خواهیم شد و کجا در سلک مؤمنین محسوب خواهیم بود **توانم گفت**
اگر جزو جزء اعمال قلبیه ما را وارسی کنند جز اوصاف کفار و مشرکین و ارباب نفاق چیزی
از آن نخواهند فهمید اگرچه لباس و اطوار ظاهری ما لباس و اطوار مسلمین و مؤمنین است و
این جمله را بلا شک در همین کتاب بغایات الحال ان شاء الله معلوم خواهیم داشت
تا بدانی که دعوی ایمان کامل بلکه بمرتبه از آن چسبیدن نیز شایسته ما و شما نیست و اهل
آن کسان دیگرند **پس** با این مطالب که اصلا خوف و خشیت از یاد حق تعالی
در آن راه ندارد و اگر هم داشته باشد منکوب وساوس شیطانی است و این قلت یقین و
عدم توکل بلکه عدم آن و این نمازها و اغلب در غیر وقت او اشده انهم در حضور قلب و شرایط

فضیلت

واداب ظاهره و باطنه و این بجز از انفاق مال در راه خدا که در طباع مرکوز است و از عدم
ترحم و رقت قلب بر احوال فقرا و مساکین و عجزه و ایتام چگونه جبران داریم که در مسالک
کاملا الایمان در آییم و چگونه ایمن از عقوبات عاجله الهیه باشیم و بکدام استحقاق از بلیات وارده
مانند امراض و اسقام شدیده و قحط و غلا و قلت امطار نازله در محل خود و خوف زلزال و زلازل معهود
و ملکوف بمانیم **و اگر** ملاحظه صور مجسمه اعمال ما از اول المثل در چشم حقیقت نگر جلوه گر نماید
بود در کار عالم بجز اشکال شیاطین و سباع و بهایم چیز دیگر مشاهده نشود نعوذ بالله من شرور
انفسنا و سیئات اعمالنا **و مع ذلک** بیشتر از اسرار و حکمت خفیه هست که اسباب تاخیر
حلول عقاب عاجل و نزول بلای ناگهانی است قطع نظر از مرحله استدراج که شمه از آن گذارش
شد **و لازم است که** بذکر یکی از آن اسرار عجیبه بکمال مناسبت این مجلس و اینجا بیان
بریم و پس از آن شطری از بیانات متعلقه بخوف که ضد امن است بر نگاریم و بعد از آن
مطالب مایس از وقوع آنها را متعلقات آن و ضد آن که رجا است مرقوم داریم انشاء الله تعالی
و آن اینست که صاحب تحفة الملوک قدس سره در کتاب مذکور فرموده بدانکه
حقیقت و سر اینکه با وجود اینهمه معاصی اهل این زمانها و مفاسدی که از ایشان سر میزند و اینهمه
قبایح اعمال که از ایشان ظاهر میشود و خواهد شد خداوند عالم حلم فرموده و ایشان را مهلت داده
و عذاب عاجل فرو نفرستاده آنست که از زمان آدم تا این زمانها و بعد از این هم زمان نبوت
و ولایت و ظهور و خفا و غالبیت و مغلوبیت از برای نور عقل از دور ظاهری آن که بعد از
بوده و میباشد خلطه و بهم بستگی در مابین اهل عقل و اهل جهل که منبع معاصی و مادۀ مفاسدند
میباشد هم در قوالب و اشخاص و هم در اماکن و مساکن و هم در آلات و اسباب معیشت و دین
داری ایشان چنانکه معلوم است **و دیگر** محل خود ثابت شده که اهل جهل مستحق غضب خداوند
میباشند در دنیا و آخرت و در جمیع عوالم دیگر و ممتنع است که غضب از ایشان من حیث الذات انقطاع
یابد و رحمت بایشان برسد چونکه نفس و مقصود اصلی از بود صفت غضب میباشند **و نیز**
بجهت آنکه اتمام حجت و ابلاغ معذرت بالنسبه بایشان باید بشود و مع ذلک مخلوط میباشند با اهل
عقل در قوالب و اماکن و اسباب و خلافت معیشت و دین داری و اهل عقل مستحق رحمت خداوندند
در دنیا و آخرت و سایر عوالم دیگر و ممتنع است ایضاً که رحمت از ایشان من حیث الذات منقطع
گردد و غضب بایشان برسد چونکه ایشان نفس و مقصود اصلی از بود رحمت میباشند

ازین

از این سبب لا محاله و ناچار مادام که اتمام حجت بر ایشان نشده یعنی بر اهل جهل تا آنکه تفرقه
و تمیز فیمابین ایشان و اهل عقل بعمل نیامده و هنوز خلطه در میان ایشان میباشد رحمت
خداوند بالعرض نه بالذات و بقصد اصلی بایشان سرایت میکند و بایشان میرسد فی الحقیقه
نه رحمت است بلکه غضب است بصورت رحمت و قهر است بصورت لطف و اینمعنی همان
سبقت رحمته غضبه است چنانکه بهمین سبب در زمان غلبه جهل بسیاری از آثار غضب که فی الحقیقه
نه غضب است بلکه رحمت است بصورت غضب و لطف بصورت قهر باهل عقل سرایت میکند
و میرسد و این سیرت و سنت الله جمیله باقی و برقرار است تا آنکه زمان اتمام حجت بر اهل
جهل بگذرد و مع ذلک تمیز و تفرقه فیمابین ایشان و اهل عقل حاصل شود در همه جز که دیگر
ربطی و خلطه با یکدیگر نداشته باشند **پس** در آن وقت یقیناً و البته رحمت از اهل
جهل انقطاع یابد چونکه بالذات اهل و محل رحمت نبودند و اتمام حجت و خلطه که سبب وصول
رحمت بالعرض می بود ایضاً رفع گردید **پس** اگر بعد از اتمام حجت تمیز و تفرقه فیمابین بعضی
از اشخاص شد انقطاع رحمت بالنسبه بهمان بعض میباشد چنانکه در زمانهای سابق و در این
زمانها بالنسبه ببعضی از افراد و اشخاص اتفاق افتاده و واقع شده و اگر فیمابین جمیع اشخاص
است انقطاع رحمت نسبت بجمیع میباشد **چنانکه** در زمان ظهور ولایت مطلقه
کلیه که باطن نبوت خاصه تامه است یعنی ظهور دولت همایون قائمیه عجل الله فرجه و سهل
فی بسیط الغبراء مخرجه که زمان ظهور و غلبه نور عقل از دور باطنی او است [illegible]
قبل از زمان تفرقه خوب و بد از یکدیگر و بعد از آن در عالم حس و شهادت که نمونه عالم غیب
و ملکوت و سیرت بندگان که آثار و مظاهر صفات خداوندی میباشند ظاهر خواهد شد
مثال آنکه خوب و بد و جنس و ناجنس که در یک باغ میباشند و مخلوط شده اند
خواه آن خلط فیمابین مغز و پوست باشد از قبیل بادام و گردو و سیب و زردآلو و خواه
فیمابین اشکال و ثمره باشد مثل اکثر گلها در شاخهای گل که خار بسیار میدارند و خواه فیمابین اماکن
انها باشد از قبیل درخت چوب بید و درخت خار تمیس که در آن باغ میباشد و خواه فیمابین
اسباب انها باشد از قبیل اشراب انهار و در مراب **پس** هر وقت که باغبان آنها را در سقی
و سایر خدمات و تربیتها از باغ خوب و جنس و مقصود اصلی جاری میسازد البته سرایت
بید و ناجنس که مقصود بالعرضند و غایه ما بالعرض بانها میرسد و این سیرت و حالت کل انها

خواهد

منزلت تا وقتی که خوف و عدوان ایشان از یکدیگر تمام گردد و اصلاب صلبها ازان بپالاید و سایر امور
دیگر انبیا و تابعینها الیه انشاء الله خواهد یافت **پس** معنی آن باشد که از غیبت معلوم شود آنکه تا
خلطه فیمابین مومنین و کفار ایشان باقی است دست خداوند مومنین قطع نمیشود و بالعرض باهل
وجود ساتی میرسید **حکمت** و در ساختن حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام کشتی را معلوم میشود
که قریب به … سال طول کشید و طول کشیدن آن بسبب حصول تفرقه و برطرف شدن خلطه
بود که فیمابین بعضی از ذراری با اصلاب می بود و در این مدت صلبهای کفار از مومنین پاک
شد و از اینجاست که حضرت نوح ع در حق ایشان فرمود انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا
یلدوا الا فاجرا کفارا **و اگر** فرض شود که در وقت وقوع طوفان نوح ع کفار آنان را که
در کشتی داخل کرده بود بعضی خالص نبودند بلکه با کفار در صلب ایشان می بودند یا در میان ایشان
و چند از ایشان کافر میشدند **هر آینه** حفظ مومنین و غرق کردن کفار ایضا از جهت خلطه با
با مومنین اکثر که در اصلاب ایشان که کفار است می بودند **مؤلف گوید**
… انتقام بسیار بود و میخواستم در هر جا بیشتر بگویم و تحریر آورم از طول مجلس ترسیدم و تا
… بعضی از سخنان صاحب تحفة الملوک قدس سره بر نگاشتم **واکنون** در ختم مجلس
مناسب این بیان می کنیم که حضرت سید الشهداء … در روز عاشورا و قوی که
سرگرم جهاد با کفار و اشرار کوفه و شام بود و … با ذوی … و شجاعت حسینی
سرهای … را مانند برگ درختان بر زمین میریخت اگر … مصلحت را منظور نمیداشت
و ملاحظه بودن مومنین در اصلاب آن کفار نمی فرمود حفظ نمی نمود … از ایشان را از
طوفان شمشیر … که مانند طوفان نوح … بود … علم امام مظلوم علم خداست و مصلحت او
خواست … امام … محفوظ بودن … مومنین
بود والانام … را از دم تیغ می گذرانید **وسر این مطلب را در کتاب**
اسرار الشهاده … مرقوم داشته …
نوشته ام که حضرت امام زین العابدین و سید الساجدین صلوات الله علیه در وقت وداع …
امام مظلوم … که او … را …
شمشیر …
…

حاشیه: کریمه صاحب امام مظلوم …

امر قتال و شهادت بایشان رسید و معمور نمود که از مواریث امامت و خلافت بحضرت سجاد علیه السلام
انتقال یافت مکشف الحجاب کرمید … که غرض پدر بزرگوارش انفعل … و عدم تعرض بعض دیگر
آن بود که … آنکه … را … بوجود آید
بوجود می آید و قصد اصلی آنکه هنوز ایام … مقدرات از ایشان برنخواسته و اصلاب …
از نطفه های مومنین پاک نشده که یکبار دست خدا منقطع گردد و غذاب او …
نابکار فرود آید **و بجهه** مناسبت اگر بعضی … امام مظلوم با لشکر کفار بالب تشنه
رسید … اطراف و جوانب … و …
و سینه … سر … که … و مسموم بودند بسیار …
و همچنین بعضی … حضرت … از سقوط … ذوالجناح بر زمین کربلا و همچنین اگر …
شخص … مناسبت مذکور … که … حضرت امام مظلوم کف … مطهر خود
و دو فرزندش علی اکبر و علی اصغر علیهما السلام … کرده …
خاصه علی اصغر که خون … امام مظلوم … بر زمین … و ذکر …
نزول عذاب بر کفار … کربلا … و بدین مناسبت ذکر شهادت …
هم … **و نیز** … انتقام … که … مصائب
…
… **مثل** آنکه …
در میان اهل کفر و شرک و سایر … وجود انبیا و مرسلین در میان امم سابقه و بودن وجود
رسول خدا و اهل بیتش در میان امت مرحومه …
… و ما کان الله … در سوره انفال معلوم شد … وجود
…
بودن … مبارکه … رسول خدا … و قبور شریفه و مزارات …
در میان بلاد و امصار و … وجود سادات …
و عباد و زهاد و مشایخ … و امثال این مطالب **پس** …
مناسبات …
کمال …

حاشیه: …
حاشیه: …

پس الحمد که درین باب نگاشته شد کافی است و محتاج ببسط کلام نیست الا انه ارحم الراحمین

المجلس الثالث عشر

فی بیان فضیلة الخوف من الله و حقیقته و درجاته و اقسام الخائف و دواء الخوف علی ما یتعلق بها

در بیان خوف از خدای تعالی که ضد امن از مکر الله است

بدانکه طالب تحصیل سعادت سرمدیه که خوف از خدای تعالی بهترین مرتبه از مراتب ارباب سلوک الی الله است و در بزرگترین مقام از مقامات اهل قرب و اختصاص است که گاهی از خوف شدید بجایی رسد که کاهیده شدن از مکر الله و از برای هر یک مطالب متنوعه در کتب علماء احادیث و اخبار مذکور و مرقوم است و ما در نبذی اخبر بجای آوردن آن مطالب مقید بطریق شایسته بین الاطناب و الایجاز در این موضع رقم میگذاریم بعون الله تعالی و حسن توفیقه پس میگوییم از جمله آیات هدایت سمات قرآن مجید که در مدح و فضل خوف و علو مقام و مرتبت خائفین بر پیغمبر بزرگوار نازل شده یکی آن آیت شریفه که دلیل است بر جمع کردن خدای هدی و رحمة و علم و رضوان را از برای خائفین و این عالی مقامات اهل خوف است خدای میفرماید هدی و رحمة للذین هم لربهم یرهبون و میفرماید انما یخشی الله من عباده العلماء و میفرماید رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه و دیگر آن آیات که مثبت منازل و کرامات اهل خوف در درجات عالیه بهشت میباشد فرمود ولمن خاف مقام ربه جنتان و میفرماید و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و بعض دیگر از آیات مبارکه که در این مطلب شرف نزول یافته و نیز باید دانست که فضل خوف گاهی بتأمل و اعتبار دانسته میشود و گاهی بآیات و اخبار ماثوره از ائمه اطهار اما بتأمل و اعتبار آنکه فضیلت هر چیزی بقدر کشیدن اوست بسوی کمال سعادت لقاء الهی در آخرت زیرا که هیچ مقصودی بجز سعادت نیست و سعادتی از برای هیچ بنده حاصل نشود مگر بملاقات مولای او و نزدیکی بحضرت او و جوار عنایات او پس هرچه اعانت کند بنده را بر آوردن این سعادت از برای او فضیلتی خواهد بود و فضیلت آن هم بقدر اعانت اوست و ظاهر است اینکه واصل نمیشود هیچ بنده بسعادت لقاء الهی در آخرت مگر

در بیان فضیلت خوف با دلیل از کتاب و سنت

بحصول

بوصول بمرتبه علیه نشاید مگر بتحصیل انس و محبت با خدای تعالی در دنیا و محبت حاصل نمیشود مگر بمعرفت و معرفت حاصل نمیشود مگر بدوام فکر و انس حاصل نمیشود مگر بمحبت و دوام ذکر و میسر نمیگردد مواظبت بر فکر و ذکر مگر بانقطاع شخص از حب دنیا و خالی شدن قلب او از دوستی حطام آن و منقطع نمیشود حب دنیا مگر بترک لذات آن و اجتناب از شهوات و ترک مشتهیات دنیا ممکن نیست مگر بقلع و قمع آن از قلب و این مقصود نیز حاصل نگردد مگر باحراق شهوات بآتش خوف از خدای تعالی زیرا که خوف آتشی است که محرق شهوات است پس فضیلت خوف بقدر سوزانیدن اوست شهوات دنیا را و بقدر بازداشتن شخص را از معاصی و تحریص کند بر طاعات و عبادات و درجات و مراتب کف نفس از معاصی و رغبت بطاعات مختلف است بحسب اختلاف درجات خوف چنانچه گفته میشود انشاء الله تعالی و چگونه خوف صاحب فضیلت نباشد و حال آنکه عفت و ورع و تقوی و مجاهده که اعمال فاضله و محموده اند و موجب تقرب بخدای تعالی از خوف منشعب میشوند پس از جمله ثمرات خوف است و خوف ثمره علم و از اینجهة خدای منحصر کرده خوف و خشیت را در وجود علما و فرموده انما یخشی الله من عباده العلماء و باین سبب در خبر حضرت موسی علیه السلام وارد گشت و اما الخائفون فان لهم الرفیق الاعلی لا یشارکون فیه پس ببین که چگونه منفرد ساخته خدای تعالی اهل خوف را برفاقت رفیق اعلی و این شرف ایشان را از جهة علم ایشان حاصل است و علما را رتبه مرافقت انبیا سزاوار است زیرا که ایشان ورثه انبیا هستند و مرافقت رفیق اعلی مر انبیا و ملحق شدگان بایشان راست و از اینجهة وقتیکه مخیر شد حضرت خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین در مرض موت خود میان باقی ماندن در دنیا و تشریف آوردن بسوی خدای تعالی گفت اسئلک الرفیق الاعلی پس اگر نظر کنی بآنچه خوف ثمره آن میشود علم است و اگر نظر کنی بآنچه ثمره خوف است ورع و تقوی است و فضیلت این دو چیز مشهورتر است از درخشیدن آفتاب در وسط السماء تا حدی که حسن عاقبت را مخصوص متقین فرموده چنانکه حمد را بخصوص خود و صلوات را بخصوص پیغمبر و معصومین علیهم السلام نموده اینجا که میفرماید والعاقبة للمتقین و میفرماید والعاقبة للتقوی و تخصیص داده تقوی را بالاضافه بسوی نفس اقدس خود و فرموده لن ینال الله لحومها و لا دماؤها و لکن یناله التقوی

در بیان اینکه [illegible] ورع و تقوی [illegible]

منکم و مقرر است که معنی تقوی کف نفس است از شهوات و مناهی منفصل از خوف **ولهذا**
حقتعالی فرموده ان اکرمکم عند الله اتقاکم و در جای دیگر فرموده اولین و آخرین را بتقوی چنانچه آیت
دال بر آنست ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و ایاکم ان اتقوا الله و بدین جهت
اعمال عباد را منوط بتقوی داشته و فرموده انما یتقبل الله من المتقین **و در فضل**
و شرف اهل تقوی همین کافی که در کتب معتبره امامیه و بسیاری از کتب
عامه از حضرت صدر و بدر انبیا خاتم انبیا صلی الله علیه و آله الطاهرین روایت که فرموده
اذا جمع الله الاولین والآخرین لمیقات یوم معلوم نادا هم بصوت یسمع اقصاهم کما یسمع ادناهم
فیقول یا ایها الناس انی قد انصت لکم منذ خلقتکم الی یومکم هذا فانصتوا الیوم انما هی اعمالکم
ترد علیکم ایها الناس انی قد جعلت نسبا و جعلتم نسبا فوضعتم نسبی و رفعتم نسبکم قلت ان
اکرمکم عند الله اتقاکم و ابیتم الا ان تقولوا فلان بن فلان و فلان اغنی من فلان و الیوم اضع
نسبکم وارفع نسبی این المتقون فیرفع للقوم لواء فیتبع القوم لواءهم الی منازلهم فیدخلون الجنة بغیر
حساب **و حاصل مضمون این حدیث شریف** آنکه چون خدای تعالی اولین
و آخرین را در عرصه محشر جمع فرماید آوازی بگوش ایشان رسد که اقصی و ادنای اهل محشر
آن آواز را یکسان میشنوند و آن آواز از قبل حضرت رب العزة جل جلاله باشد که خطاب
فرماید ای گروه مردمان من از آن زمان که شما را آفریدم تا امروز از برای شما خاموش شدم و سخنان
شما را گوش کردم شما نیز امروز از برای من خاموش باشید و سخنان مرا بشنوید این اعمال شماست
که مردود است بشما ای بنی آدم ای گروه مردمان من قرار دادم نسبی را و شما قرار
دادید نسب دیگر را پس پست کردید نسبی را که من قرار دادم و بلند کردید نسبی را که خود قرار دادید
من گفتم گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین است از شما و شما ابا کردید مگر آنکه بگویید
در دار دنیا که فلان کس پسر فلان است و ثروت و مکنت فلان از فلان بیشتر است و بنسب
و ثروت خود تفاخر کنید و سخنان بشنید که این دو چیز موجب کرامات و علو درجات شما نزد
من بوده امروز من نسب قرار داده خود را بلند کنم و از آن شما را پست خواهم کرد کجایند
اهل تقوی پس از برای ایشان علمی افراشته می گردد و ایشان متابعت آن لوا نموده در عقب لوا
خود میروند تا داخل بهشت میگردند بی آنکه خدای تعالی ایشان را بمعرض حساب درآورد **پس**
در صورتی که فضیلت تقوی که ثمره خوف است بحکم کتاب و سنت چنین باشد آیا

قلت

بشنیدید

میتوان

فضیلت خوف که ثمره معرفة الله و بهترین منقبت انبیا و اوصیا و ورثه ایشان یعنی علماست
چه خواهد بود **مگر** تدبر نکرده اید در آیه که خدای تعالی امر فرموده بندگان را بخوف از خود و
کرد ایشان را و از اعاظم شروط ایمانش قرار داده و فرموده و خافون ان کنتم مؤمنین **ولهذا**
ممکن نیست انفکاک مؤمنان از خوف الهی اگرچه ضعف بهم رسانند درجه خوف بعضی از
ایشان نسبت ببعضی دیگر و این ضعف خوف نیز بسبب ضعف و مرض شدید ایمان است چنانچه
او بیان مراتب ایمان و درجات خوف مبرهن است و بعضی از آن ذکر درجات خوف در آن
عملی ان شاء الله **و هانا** تفکر نموده اید در ذکر خدای تعالی و اینهمه فضایل که در آیات و اخبار
از برای آن وارد است و ندانسته اید آیه را که حق جل جلاله این منقبت رفیعه را مخصوص خاشعین
فرموده در آنجا که میفرماید سیذکر من یخشی **و** نفهمیده اید که هرکه در دار دنیا از خدا ترسد
خائف باشد در آخرت از عقوبات الهی ایمن خواهد بود و هرکه در دنیا ایمن باشد از سخط و خشم پروردگار
در آخرت خدای تعالی او را خواهد ترسانید بدانهای خوف اکبر **چنانچه** در احیا و محجه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده **قال الله** عز و جل و عزتی لا اجمع علی عبدی خوفین
ولا اجمع له امنین فان امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا خافنی فی الدنیا امنته یوم القیمة **و**
این مطلب نیز محقق است که هرکه از خدای تعالی خائف باشد هر چیزی از او خواهد ترسید و هرکه
از غیر خدا خائف باشد او را خدای از هر چیزی خواهد ترسانید **چنانچه** حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده من خاف الله تعالی خاف منه کل شیء و من خاف غیر الله اخافه الله من کل شیء **و چون**
سخن باین مقام رسید سزاوار است که بعضی از اخبار آل عصمت و طهارت علیهم الصلوة و السلام المرویة
فی کتب اصحابنا رضوان الله علیهم فی فضیلة الخوف نگاشته گردد پس از آن بتتمه سخن خود رویم
از آنجمله در کافی باسناد خود از ابی حمزه ثمالی از حضرت صادق صلوات الله علیه مرویست
که فرموده المؤمن بین مخافتین ذنب قد مضی لا یدری ما صنع الله فیه و عمر قد بقی لا یدری ما یکتسب فیه
من المهالک فلا یصبح الا خائفا و لا یصلحه الا الخوف **مؤمن** محصور است میان دو مخافت یکی
گناه گذشته که نمیداند که خدای تعالی در خصوص آن با او چه کرده عفو از آن نموده است یا عقوبت
و دیگری عمری که باقی مانده و نمیداند که در آن چه کسب خواهد کرد از مهالک پس هیچ روز صبح
نمیکند مگر خوفناک و شایسته نیست حالش مگر آنکه خوف و خشیت باید خائف باشد از اعمال
قبیحه ماضیه و افعال مکتسبه آتیه **و هم** در آن کتاب باسناد خود از داود رقی از حضرت

وجوب الخوف و فضیلته

مرویست در تفسیر قول خدا تعالی ولمن خاف مقام ربه جنتان که فرمود کسی که بداند که خدا تعالی
او را می بیند و می شنود آنچه می گوید و میداند آنچه عمل میکند از نیک و بد پس علم او باین مطلب
او را از معاصی باز دارد چنین کسی خائف است مقام پروردگار را یعنی ایستادن خود را در پیشگاه
عزت او در قیامت از برای حساب و نهی کرده است نفس خود را از شهوات و لذات دنیا
وصدوق رضی الله عنه باسنادش از حماد بن عمرو و انس بن محمد از پدرش
از آنحضرت روایت نموده از پدران بزرگوارش که از جمله وصایای حضرت رسول ص بحضرت امیر ع
این بود که یا علی ثلث منجیات خوف الله فی السر والعلانیة والقصد فی الغنی والفقر وکلمة العدل فی
الرضا والسخط **وازاسحق بن عمار** از آنحضرت ع مرویست که فرمود یا اسحق خف الله
کانک تراه وان کنت لا تراه فانه یراک وان کنت ترى انه لا یراک فقد کفرت وان کنت
تعلم انه یراک ثم برزت له بالمعصیة فقد جعلته من اهون الناظرین علیک **حاصل آنکه**
او را چنان از خدا ترسان باش که گویا او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او ترا می بیند
پس اگر چنان می پنداری که خدا تعالی ترا نمی بیند کافر شده باشی و اگر او را بینا میدانی و در حضور او
معصیت او میکنی پس قرار داده او را از پست ترین نظر کنندگان بخود یعنی معصیت را از مخلوق
می پوشی بجهة خوف از ایشان و بنظر آنکه اعمال خفیه ترا ایشان مشاهده می کنند مرتکب آن میشوی
و در کافی از صالح بن حمزه مرفوعاً از حضرت صادق ع روایت است که فرمود ان من العبادة
شدة الخوف من الله عز وجل یقول الله عز وجل انما یخشی الله من عباده العلماء وقال جل ثناؤه فلا
تخشوا الناس واخشون وقال تبارک وتعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجا **قال الراوی**
وقال ابوعبدالله علیه السلام ان حب الشرف والذکر لا یکونان فی قلب الخائف الراهب **و**
صدوق ره باسنادش از حضرت صادق ع روایت که فرمود هر که در خلوت مرتکب
گناهی نشود پس در احوال مراقب نظر پروردگار خود گردد و حیا کند از حافظان اعمال خود
خدا تعالی گناهان او را بیامرزد اگرچه مثل ذنوب ثقلین باشد **واز این قبیل اخبار**
بسیار است که اگر همه را در این مجلس مرقوم سازیم کلام بطول انجامد واز اخبار مخصوصه فضیلت
خوف گذشته تمام تشدیدات وارده در مذمت امن از مکر الله و غضب او که از حصر بیرون است
همه دلیل است بر فضیلت خوف و ثنای جمیل برای صفت محموده زیرا که مذمت هر چیزی مستلزم
بثناء ضد و منافی اوست و ضد خوف امن است همچنانکه ضد رجا یأس است و همچنانکه مذمت

قنوط

قنوط بر فضیلت رجا دلالت دارد مذمت امن هم بر فضیلت خوف دلیل است **بلکه** میگوئیم که هر چه
در فضیلت رجا این وارد شده بر فضیلت خوف دلالت دارد زیرا که رجا و خوف متلازم یکدیگرند بجهة آنکه
هرکه امیدوار بمحبوبی باشد ناچار باید از فوت آن ترسان باشد پس اگر از فوت آن ترسان نباشد
محبوب او نخواهد بود **ولهذا** محال است انفکاک خوف و رجا از یکدیگر **بلی** جایز است
غلبه یکی از آنها بر دیگری در صورت اجتماع هر دو در قلب **ونیز** جایز است اشتغال قلب
بیکی از آنها و عدم التفات بسوی دیگری در حال بجهة غفلت شخص از آن **واین** بسبب آنست
که یکی از شروط رجا و خوف تعلق آنهاست بانچه مشکوک فیه باشد زیرا که معلوم است محبوبی که
وجودش جایز است عدمش نیز جایز است پس تقدیر وجودش باعث راحت قلب و تقدیر عدمش
موجب وجع قلب است لامحاله پس اول رجاست یعنی تقدیر وجود و ثانی خوف است یعنی تقدیر
عدم واین دو تقدیر نیز متقابل است لامحاله در وقتی که امر منتظر مشکوک فیه باشد **بلی**
گاهی یکی از طرفین شک بر دیگری ترجیح دارد بحسب بعضی از اسباب و این طرف مرجح را ظن
می نامند که سبب غلبه یکی از طرفین است بر دیگری پس در صورت ظن غالب بوجود محبوب
رجا قوت بهم میرساند و خوف ضعیف میگردد و مخفی میشود بالاضافه بسوی آن و در صورت
ظن غالب بعدمش خوف قوی میگردد و رجا ضعیف و خفا بهم میرساند **وعلی کل حال**
خوف و رجا متلازم اند یکدیگر را **واز این جهة** خدا تعالی میفرماید ویدعوننا رغبا و رهبا
و میفرماید یدعون ربهم خوفا وطمعا **بلکه گذشته از این جمله** میگوئیم که هر چه
در فضیلت گریه از خوف خدا تعالی وارد شده همه دلیل است بر فضیلت خوف زیرا که گریه
از خوف یکی از ثمرات عظیمه خوف است **و** خدا تعالی در این باب فرموده یبکون ویزیدهم
خشوعا **و** فرموده افمن هذا الحدیث تعجبون وتضحکون ولا تبکون وانتم سامدون **ونیز**
فرموده فلیضحکوا قلیلا ولیبکوا کثیرا **و در کتب خاصه و عامه** احادیث و اخبار
بسیار در فضیلت گریستن از خوف خدا وارد شده **از انجمله از حضرت رسول ص** روایت که
فرموده ما من قطرة احب الی الله من قطرة دمع من خشیة الله او قطرة دم اهریقت فی سبیل الله
و هم از آنحضرت ع وارد است لا یرید مؤمن فخرج من عینیه دمعة وان کانت مثل
رأس الذباب من خشیة الله ثم تصیب شیئا من حر وجهه الا حرمه الله علی النار **وقال ایضا**
سبعة یظلهم الله یوم لا ظل الا ظله و عد منهم رجلا ذکر الله خالیا ففاضت عیناه **و نیز**

فضل البکاء من خشیة الله

از آنحضرت ع در حدیث مناجات موسی در من لا یحضره الفقیه باسنادش مرویست که فرمود و فرزندت
عیناه من خشیته الا کان له بکل قطرة قطرت من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر والجوهر فیه ما لا عین
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر و در کتاب مجالس صدوق ره باسنادش
از ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود که از جمله مواعظ الهیه
بحضرت عیسی علیه السلام این بوده که یا عیسی بن مریم و خدای تو ... فرموده
ای پسر مریم بگریه بر نفس خود گریه کن گریستن کسی که وداع کرده باشد اهل خود را و ترک نموده
باشد دنیا را و واگذاشته باشد آنرا با اهل آن و رغبت او منحصر باشد بالجنة در نزد خدا است و
در ثواب الاعمال باسنادش از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت که فرمود
قال رسول الله صلی الله علیه وآله لیس شیء الا وله شیء یعدله الا الله فانه لا یعدله شیء ولا اله الا الله
لا یعدله شیء و دمعة من خوف الله فانه لیس لها مثقال فان سالت علی وجهه لم یرهقه قتر ولا ذلة
بعدها ابدا و هم از حضرت صادق علیه السلام مرویست که رسول خدا ع فرموده که
خوشا بحال آن صورتی که نظر کند خدای تعالی بسوی آن در حالتی که گریه کند بر گناهکار از خوف
خدا از آن صورت جاری گردد بجهت آن گناهانی که جز خدای تعالی کسی از آن مطلع نیست و نیز
از آنحضرت مرویست که رسول خدا فرموده که کل عین باکیة یوم القیمة الا ثلثة اعین عین بکت من خشیة الله
و عین غضت عن محارم الله و عین باتت ساهرة فی سبیل الله و ایضا منقولست باسنادش
از محمد بن مروان از حضرت صادق ع مرویست که فرمود ما من شیء الا وله کیل و وزن الا الدموع
فان القطرة تطفی بحارا من نار فاذا اغرورقت العین بمائها لم یرهق وجهه قتر ولا ذلة فاذا فاضت
حرمه الله علی النار ولو ان باکیا بکی فی امة لرحموا و اخبار دیگر که هر یک بحد
تواتر و تظاهر رسیده در این باب وارد است بنحوی که اگر خواهیم جمیع آنها را مستقل
بایراد مطلب بنویسیم هر آینه گنجایش ندارد بجز در مجلدی کبیر که هیچ چشم را افضل از چشمی نیست که
از خوف خدا گریان باشد در هر حال خاصه در دل شب که جمیع دیدها در خواب باشد و مثل
این چشم است آن چشم که شب را بیدار بطاعت حق بسر آورد و آن چشم که در مصائب رسول خدا
و اولاد طاهرینش ع بگرید خاصه حضرت سید الشهدا و عترت و انصارش روحی لهم الفداء و اما
بیان آنچه طلب شده در ذکر طاعات چشم در محل خود خواهد آمد و در تزکیة الاعمال نیز تفصیل آن از باب
مذکور شود باری چون معلوم شد فضیلت خوف خدا با دلائل قاطعه آن از کتاب و سنت فهمیده و اگر

الدیگر

آماده باش تا درجات خوف و اختلاف آن در قوت و ضعف و اقسام آن بالاضافة الی متعلقات منه
انواع و تشریح کرده ببیان حقیقی که تا کنون در کتب مواعظ اقلام بنگارش آن رفته باشد و متدبر
مذاق صاحب بصیرت تو گردد پس اولا بدانکه خوف محمود است بمقتضای آیات و روایات
و طریقا از اوقات گمان میرود که هرچه محمود باشد هر قدر که قوت و کثرتش بیشتر شود محمودیتش
زیادتر میگردد و این غلط است چه امر خوف نه چنین است زیرا که خوف تازیانه ایست که میراند خدای تعالی
با آن بندگان خود را بسوی مواظبت بعلم و عمل تا بیابند بسببش مرتبه قرب خدا حاصل کنند و اطلاع
از انواع بهایم و صبیان است که تازیانه از برای ایشان در کار باشد لکن اینقدر واضح است آن
نمیشود که مبالغه در ضرب تازیانه محمود باشد پس خوف که تازیانه الهی است بجهت سوق عباد
هم بدین نهج است از برای آن قصور و افراط و اعتدال متعین کرده اند و محمود از
خوف حد اعتدال آنست اما قاصر از خوف جاری مجرای رقت زنان است که
از شنیدن سخن قابل ترس و گریه حاصل شود و اشک ریخته گردد و چون آن سبب از حس
غایب شود قلب نیز از خوف بغفلت مایل گردد پس چنین خوفی نفعش اندک و ثمرش
قلیل خواهد بود و این مثل چوب ضعیفی است که دابه قوی هیکلی را بآن بزنند و الم آن رادع و
حامل نشود و موجب سوق آن بمقصود نباشد و مصلح از برای ریاضت آن نشود و همچنین است
خوف همه مردمان مگر عارفین کامل و علمای ابرار که عمل کنند کما ینبغی بعلم خویش و در طریق طاعت
و معرفت و یقین و ایمان ثابت قدم شوند و کمال و افضال ایشان از جمیع ثواب اغراض و بیچوجه مراتب
پس خوف قاصر یکی از درجات نکند حدیث نفس و حرکت خاطر است و التفاتی آن نیز که
خوف ناامیدی شود و اما خوف مفرط که قوتش بنهایت رسد و از حد اعتدال تجاوز
کند تا درجه که عبد بیأس و قنوط رسد مذموم است زیرا که مانع از عمل است و گاهی نیز منجر میگردد
بضعف و مرض از انواع غش و گاهی موجب حیرت و دهشت و زوال عقل شود پس
مراد از خوف آنست که حمل بر عمل کند نه اینکه بکلی از عمل باز دارد و اگر چنین نباشد بکمال از
خوف نفع نخواهد بود بلکه در حقیقت نقصان است زیرا که منشاء آن جهل و عجز است و گاهی شود
که خوف شخص در وقت افراط آن منجر بموت آن شخص گردد و این مثل ضربی است که منجر بان
میرود و تازیانه ایست که از شدت آن حیوانی هلاک شود یا عضوی از اعضاء او شکسته گردد
و بدیهی است که این قسم از خوف کمال مذمت دارد و اینکه حضرت رسول

در ذکر اسباب رجا و آثار و فضایل آن اهتمام فرموده اگر بجهة علاج خوف مفرط بوده
که مبادا بیاس و قنوط منجر گردد یا یکی از امور مذکوره یعنی موت یا مرض صعب یا اختلال عقل
یا حیرت و دهشت سخت و غیر اینها بکشد **پس** هرچه بجهة او اراده شود محمود آن
است که بکشاند شخص را بسوی رجاء که مقصود از آن اینست و اگر بجهة ثمر باشد از آن یعنی
یا از حد اعتدالش تجاوز کند مذموم است **و فایده** خوف حذر است و ورع و تقوی
و مجاهده و عبادت و فکر و ذکر و اسباب دیگر که موصل است بسوی قرب خدا تعالی
و حیات دو جهان و ثبات عقل و سلامت قلب این جمله از لوازم افتاده و هرچه منجر
بانی اسباب رساند مذموم است لامحاله **و بهر تقدیر** حاصل بیان این است
که خوف اگر موثر در عمل نباشد وجود و عدم آن مساوی است و مثل تازیانه ایست که
چیزی بر حرکت دواب نیفزاید **و** اگر موثر باشد پس او را تا آن درجات چند است
بحسب ظهور اثر آن پس اگر وادارد شخص را بعفت تنها که کف نفس است از مشتهیات
ادنی او درجه ایست و اگر ثمره ورع از آن ظاهر شود درجه اش بالاتر خواهد بود و اقصی درجه
خوف منزل درجات صدیقین است یعنی سلب ظاهر و باطن از ماسوای الله حتی لا یبقی لغیره
فیه متسع **پس** این اقصی مراتب خوف محمود است با حالت بقاء صحت و سلامت عقل پس
هرگاه تجاوز کند بسوی ازاله عقل و صحت [illegible] خوف مکر مرضی که علاج آن واجب است
اگر مقدور شود و اگر محمود بوده این خوف هرچند واجب بود علاج آن با اسباب رجا
و غیر آن تا آنکه زایل گردد **و چون اینمطلب نیز واضح شد** بزودی *بیان اقسام خوف بالاضافة الی ما یخاف منه*
[illegible] که خوف محقق نمی گردد مگر بانتظار مکروهی که فی ذاته مکروه باشد مثل آتش یا آنکه
بکشاند شخص را بسوی مکروه مانند گناهی که مساعد است بسوی مکروه [illegible] *موضوعات*
چنانکه مکروه میدارد شخص مریض خوراک مضر را بجهة اینکه موقع عقوبت میشود پس
هر خائفی ناچار است از اینکه تمثل کند در نفس خود یکی از این دو نوع مکروه را و انتظار
آن را در قلب خود قوت دهد تا بعلت استشعار آن حرقت قلب از برای او حاصل شود
و مقام اهل خوف مختلف است زیرا که بر قلوب ایشان غالب می گردد از مکروهات *اختلاف مقامات اهل خوف در مکروهات غالبه بر قلوب*
محذوره بر آنکه غالب است بر قلوب ایشان آنچه مکروه است لعینه نه فی حد ذاته مثل اینکه
خوف مردن پیش از توبه یا خوف نقض توبه و نکث عهد یا خوف ضعف قوه از وفا کردن بتمام

حقوق

حقوق خدا تعالی یا خوف زوال رقت قلب و تبدیل آن بقساوت یا خوف میل و انحراف از
از استقامت یا خوف استیلاء عادة بر متابعت شهوات مالوفه یا خوف آنکه واگذارد خدا تعالی
شخص را بحسنات او که اعتماد بدان نموده و در میان عباد الله بدان متعزز شده یا خوف عجب
و غرور او بکثرت نعمتهای خدا بر او یا خوف اشتغال از خدا تعالی بغیر او یا خوف استدراج
او بتواتر نعم الهیه یا خوف انکشاف غوایل طاعاتش در روزی که ظاهر شود بر او از خدا تعالی یا خوف
مظالم و تبعات مردمان در نزد او از غیبت و خیانت و غش و اضمار بدی در حق مردمان یا
خوف آنکه نمیداند در بقیه عمرش چه از او صادر خواهد شد یا خوف تعجیل عقوبت در دنیا و
رسوائی پیش از مردن یا خوف مغرور شدن بزخارف دنیا یا خوف اطلاع خدا تعالی بر سریرت او
در حالت غفلتش یا خوف بدی خاتمه او در وقت مردن یا خوف سابقه که در ازل از برای او
سبقت کرده **پس** این جمله مخاوف ارباب معرفت و ایقان و اصحاب علم و عرفان است
و از برای هریک فایده مخصوصه میباشد که سلوک طریق حذر از آنچه مخوف میباشد از هرکدام
توان جست آورد **مثلا** سلوک طریق حذر از خوف استیلاء عادة بر شخص مواظبت است
بمنع و فطام از عادات و علاج خوف از اطلاع خدا تعالی بر سریرت منحصر است در اشتغال بتطهیر قلب
از وساوس و هکذا الی بقیة الاقسام **و غالب ترین** این چهارده قسم از اقسام مخاوف
بیان بودن سوء خاتمه غالب [illegible] ملتیقین خوف سوء خاتمه است یعنی بدی عاقبت زیرا که امر آن خطرناک است **و اعلی**
و ادل اقسام بر کمال معرفت شخص خوف سابقه است زیرا که خاتمه تابع است سابقه را و
فرع است که از آن متفرع می گردد بعد از تخلل اسباب کثیره پس خاتمه ظاهر می کند آنچه
را که قضای الهی بآن سبقت کرده در ام الکتاب از برای هر شخص از سعادت و شقاوت
و ایمان و کفر و ثواب و عقاب و قرب خدا تعالی و بعد از درگاه کبریا و امثال اینها **و بسوی**
اینمطلب اشاره فرموده رسول خدا در حدیثی که از آن سرور [illegible] هنگام
که بر منبر قرار داشت فقبض کفه الیمنی ثم قال هذا کتاب الله کتب فیه اهل الجنة باسمائهم و اسماء
آبائهم لا یزاد فیهم و لا ینقص ثم قبض کفه الیسری و قال هذا کتاب الله کتب فیه اهل النار باسمائهم
یقال و اسماء آبائهم لا یزاد فیهم و لا ینقص و لیعملن اهل السعادة بعمل اهل الشقاوة حتی کانهم منهم
بل هم هم ثم یستنقذهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة و لیعملن اهل الشقاوة بعمل اهل السعادة
حتی یقال کانهم منهم بل هم هم ثم یستخرجهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة السعید من سعد

بقضاء الله والشوق من شعق بقضاء الله والاعمال بالخواتیم **و این** منزل اقسام خائفین است
بانکس که از خبائث و معصیت خود می ترسد و بانکه از خدای تعالی خائف است بجهت معرفت جلال او
و اوصاف او که لا محاله مقتضی هیبت است و چنین شخصی اعلی مراتب خوف را دارد زیرا که خوف
او باقی است اگرچه طائفه متقین از او سر زنند و آن دیگری هر چند در عرضه غرور و آفت است که مواظب
بطاعات نیز باشد **پس** خوف از معصیت خوف صالحین است و خوف از خدای تعالی
خوف موحدین است و این ثمره معرفت بخدای تعالی است و هر که عارف بجلال و صفات او باشد
میداند از صفات او آن چیزی را که سزاوار است خوف از او بسبب خبائث بلکه عاصی اگر چه غرق
خدائی داشته باشد هر آینه از خدای می ترسد نه از معصیت خود و کلام در این مرحله طولانی است
ان شاء الله محمد است که تفصیل این مطلب در کتاب ثانی از کتب شمس الظلام در محل خود
مسطور گردد **و طبقه دیگر از خائفین هستند** که متمثل می گردد در نفوس ایشان
آنچه مکروه است مثل سکرات موت و شدت آن و سوال منکر و نکیر و عذاب قبر و هول مطلع و
موقف بین یدی الله و حیاء از کشف ستر و سوال از نقیر و قطمیر و خوف از صراط و حدت آن و کیفیت
عبور بر آن و خوف از جهنم و سلاسل و اغلال و عقوبات آن و خوف از حرمان از جنت و نعیم مقیم
و خوف از نقصان درجات **و** خوف از حجاب از الله تعالی و همه این اسباب در نفوس
مکروهند و لا محاله مخوف می باشند و احوال اهل خوف در این جمله مختلف است و بالاترین درجه
این همه خوف حجاب است از حق تعالی و این خوف عارفین است و خوف از این مرتبه در گذشته خوف
عباد و صلحا و زهاد و کافه عالمیان است بحسب طبقات ایشان **پس** هر که معرفتش
بحد کمال رسیده باشد و چشم بصیرتش بینا گردد الم بعد و فراق و لذت قرب و وصال را
ادراک خواهد کرد عارف بالله از آتش دوزخ نمی ترسد و خوف از عذاب ندارد بلکه خوف از
حجاب دارد و از حرمان نظر بوجه کریم خدای می ترسد **و اگر نه طول سخن موجب**
استبداد (?) بیان در این مجلس بود هر آینه از خوف مقربان بارگاه الهی و در حالات خشیت ایشان
خواه سلسله معصومین از انبیا و اوصیا علیهم السلام و خواه طبقات ملائکه مقربین کرام علیهم السلام شرحی
مبسوط مرقوم می ساختم که ملالت از آن حاصل نگردد **ولی** بمختصری از آن اکتفا می کنم و مناسبت آن
از مجلس [illegible] تمه مطالب خوف را که بیان [illegible]
با تعلقات دیگر آن در مجلس آتی [illegible] و در مجلس بعد [illegible] ذکر [illegible]

در بیان خوف از معصیت و خوف از خدای تعالی و خوف از چیزهای دیگر

صدیقین

و قنوط از رحمت الله و ضد این معصیت که رجا باشد خواهد آمد **اما خوف ملائکه علیهم السلام**
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود هرگز جبرئیل بسوی من نیامد مگر آنکه از خوف خدای تعالی می لرزید
و هم مروی است که لما ظهر علی ابلیس ما ظهر طفق جبرئیل و میکائیل علیهما السلام یبکیان
فاوحی الله تعالی الیهما ما لکما تبکیان کل هذا البکاء فقالا یا رب ما نامن مکرک فقال الله تعالی هکذا
کونا لا تامنا مکری **و ایضا** منقول است که حضرت رسول از جبرئیل پرسید که او را [illegible]
لا اری میکائیل ضاحکا ... عرض کرد ما ضحک میکائیل منذ خلقت النار **و نیز**
آورده اند که خدا را فرشتگانند که هرگز خندان نشده اند از وقتی که آتش خلق شده از خوف آنکه
مبادا خدای بر ایشان غضب کند و ایشان را بآن معذب گرداند **و فی المجمع ان**
لله ملائکة فی السموات السابعة سجودا منذ خلقهم الی یوم القیمة ترعد فرائصهم من مخافة الله تعالی لا تقطر
دموعهم قطرة الا صار ملکا فاذا کان یوم القیمة رفعوا رؤسهم و قالوا ما عبدناک حق عبادتک **و**
زیاده بر این است [illegible] خوف ایشان از حد و حصر خارج است **اما خوف انبیا**
و اوصیا صلی الله علیهم اجمعین آن خوف آدم ع که دویست سال گریه
از هیبت و سخط خدای کرد و ناله کرد که از چشم مبارکش دو دریا روان شد و آن خوف نوح
که هفتصد و پنجاه سال نوحه بر نفس خویش کرد از خوف خدای تا لقب نوح گردید و آن خوف خلیل
که چون نماز می ایستاد جوش سینه و قلب مبارکش از خوف خدای تا یک میل راه شنیده می شد
و آن مرتبه خوف داود علیه السلام که شرح و بسط آن از حد و احصا افزون است و آن خشیت یحیی
علیه السلام که تمام عمر مبارکش هرگز از گریه نیاسود و هر روز چندین مرتبه از خوف خدای غش میکرد
و آن خوف عیسی علیه السلام که استخوانهای جسد مبارکش چنان صدا می کرد که تمام مردمان آن را
می شنیدند چرا که [illegible] هر یک از این جماعت محتاج بمجلس جداگانه است **و آن مراتب**
خوف و خشیت حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین که جمیع مراتب
خوف و خشیت انبیا و ملائکه علیهم السلام در جنب خوف و خشیت او مانند قطره بود نسبت ببحر محیط و
تقریر و تحریر کنه آن از بیان [illegible] علیا است و آن مراتب خوف و خشیت حضرت امیر المؤمنین
و سید الوصیین علی بن ابی طالب علیه السلام که اندام مبارکش از خوف الهی پیوسته می لرزید و شبها [illegible]
پیوسته که هفتاد نوبت غش می کرد چنانچه از حدیث ابو درداء که در جلد سیم تزکیة الاعمال مرقوم است
در احوال خائفین معلوم می شود و آن مراتب خوف فرزندان بزرگوارش حسنین علیهما السلام و مرتبه خوف

در ذکر خوف ملائکه

در ذکر خوف انبیا و اوصیا

حضرت ملیکه اشرف الارضین سید الساجدین علیه السلام که بیان حالات آنسرور در مقام خشیت
الهی بر تو گشت که بتحریر و تقریر در آید و شرح احوالات در ختم این مجلس بعض از عبادات
آن امام همام عالی مقام و بیان آنکه گریه از خوف و خشیت الهی بجائی رسیده بود که از آب چشم
مبارکش که با آب وضو مضاف میگشت ناودانها جویها روان میشد و بمناسبت این فقرات
ذکر بعضی از مصائب دارد بر آنحضرت در کربلا و کوفه و شام چنانکه در کتب مقاتل مسطور است
بالیکه ممکن است ختم مجلس بذکر عبادات خود حضرت سید الشهدا علیه السلام و ذکر حدیث
نقل آنسرور با انس بن مالک بزیارت قبر جد بزرگوارش علیهما السلام و مناجات آنسرور که اوست
اولش [illegible] و سیفتف بجواب [illegible] رب الارباب [illegible] لبیک
عبدی وانت فی کنفی [illegible] و در این مقام بیان استغاثه آنحضرت در روز عاشورا بعد از شهادت
کل عترت و اصحاب [illegible] کارزار و ذکر آنان که [illegible] تبلیغ کشاده در جواب آنحضرت
دعوا نموده اند ممکن است و بمطلب خلاف و تتبع طریق و مسلک بیذا کردن مطلب آن
بوسیدن نیست [illegible] کتاب [illegible] ذکر مصایب محول بکتب مقاتل است [illegible]

فی تتمیم الکلام المتعلق باتمام مطالب الخوف و به تتم المقصود والمرام فی هذا المقام

بر هیچ عاقل پوشیده نیست که اول مقامات دین یقین است و آن عبارت است
از قوم ایمان بخدا و رسل و کتب او و خلافت اوصیا و طاهرین و در روز جزا و بهشت
و دوزخ چنانچه در جلد سیم تزکیة الاعمال مجمل بیان یقین رقم شد و این مرتبه یقین [illegible]
مهیج خوف از نار و رجاء بوعده بهشت است و رجاء و خوف لامحاله مقوی مقام صبر می
باشد زیرا که مضمون حدیث [illegible] الجنة حفت بالمکاره بهشت را نمیتوان بدست آورد
مگر بمقاساة ریاضات که نفس از مکروه میدارد و صبر بر تحمل مکاره نمیتوان کرد مگر بقوت رجاء
و بمفاد حفت النار بالشهوات از آتش نمیتوان خویش را نگاه داشت مگر بقمع شهوات و
قمع شهوات ممکن نیست مگر بقوت خوف و اشاره بسوی این مطلب است حدیث شریف
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرموده من اشتاق الی الجنة سلا عن الشهوات و من اشفق من النار
رجع عن المحرمات پس [illegible] مقام صبر مستفاد از خوف و رجا [illegible] مقام مجاهده

در بیان [illegible] دوای خوف و رجا متعلقه بآن

و تجرد از برای ذکر خدا و فکر در آن علی الدوام و دوام ذکر موقوف میگردد بانس و دوام فکر موقوف
بمعرفت کامله و کمال معرفت و انس هر دو موقوف است بمحبة و ثابت مقام محبت است رضا و توکل
و سایر مقامات و سلوک در منازل دین بدین ترتیب است پس معلوم است که یقین
متأتی نیست مگر بخوف و رجا و پس از این دو مقام نیست مگر صبر و بصبر حاصل میگردد
مجاهده و تجرد از برای ذکر خدا ظاهرا و باطنا و مقامی نیست پس از مجاهده از برای کسی
که فتح طریق برای او شده باشد مگر هدایت و معرفت و مقامی بعد از هدایت و معرفت نیست مگر
محبة و انس و از ضروریات محبة است رضا بفعل محبوب و وثوق بعنایت او که توکل مراد
از آن است و چون این جا بر تو معلوم شد بدانکه خوف حاصل میگردد [illegible]
مختلف که یکی از آن دو بالاتر است از دیگری و مثالش اینکه هرگاه کودکی
در خانه باشد و جانوری در زمین یا ماری بر او داخل شود بسا می شود که نترسد و بسا شود
که دست خود را دراز کند که آن مار را بگیرد و بآن اراده بازی کردن نماید ولکن هرگاه
خود تنها نباشد و پدرش نیز که عاقل است با او باشد لامحاله خواهی نخواهی بترسد و خواهد گریخت
از آن جانور یا از آن حیه پس چون کودک حالت خوف و هرب را از پدر خود مشاهده کند
بر او نیز خوف غلبه خواهد کرد و با پدرش در گریختن موافقت خواهد نمود پس خوف پدر
از روی بصیرت و معرفت بصفت مار و زهر آن و خاصیت آن و سلوک سبع و بطش آن و قلة
مبالاتش در اهلاک و انزجار و اما خوف پسر پس محض تقلید است بجهة حسن ظن او بپدرش
و علم او باینکه پدرش بی [illegible] مگر از سببی که فی نفسه مخوف است [illegible] که سبع و حیه [illegible]
ولکن وجدان را نمیداند بعد از معرفة امثال بدانکه خوف از [illegible]
نیز دو قسم است یکی خوف از عذاب خدا دیگری خوف از [illegible] اما خوف
از [illegible] پس خوف علما و ارباب قلوب [illegible] که می شناسند از صفات [illegible]
الهیه مقتضی هیبت و خوف [illegible] و مطلع میباشند بر سر قول خداوند [illegible] و یحذرکم الله نفسه
و قول او که میفرماید اتقوا الله حق تقاته و اما خوف از عذاب و این خوف عموم
خلق است و آن حاصل میشود بایمان به بهشت و دوزخ و بوصف این دو چیز بر طاعت
و معصیت الهی و ضعف این خوف بسبب غفلت و ضعف ایمان است و غفلت هم زایل
نمیگردد مگر بتذکر و وعظ و ملازمت تفکر در احوال روز قیامت و اصناف عذاب در آخرت

ونظر بسوی خائفین وعقالات ایشان ودیدن احوال ایشان ودر سکوت وعزلت بودن از ایشان وحدت
شنیدن حکایات واخبار ایشان نیز خالی از تاثیر نخواهد بود **وخوف اعلی** که خوف از خدا
تعالی است اینست که خوف از حجاب وبعد از حضرت او حاصل شود نه از عذاب او ودخول جهنم
اوباشد نه بثواب او ونعیم دلالله **ولکن** حیثیت عملیات جالبه خدائیه سیر نماید ایمانیحوالت
فرمیاده العلماء **وعموم** مؤمنان را اینچنین این خوف حاصل است آنانکه محض تقلید
که مانند تقلید کودک است پدر خود را در خوف وهرب از سبع وحیه وانیکونه خوف چون
مستند بیصیرتی نیست لاجرم ضعیف می گردد وعنقریب زایل می شود جز آنکه تنها شود
که کودک مرد افسونگر را می بیند که مارگیر را قدام می نماید پس مغرور می گردد ومی گیرد
آن وجرحی از ابراع او در الصنایع حاصل میگردد سبب تقلید او بشخص افسونگر همچنانکه در تقلید
میکرد از خوف آن بسبب تقلید او بپدرش **وهذا عقاید تقلیدیه** غالبا
ضعف بهم میرساند مگر آنکه قوی کرده بمشاهده اسباب موکده از برای آن بدوام ومواظبت
برمقتضای آن در تکثیر طاعات واجتناب از معاصی مدت طویله علی الاستمرار **پس** کسی که
مرتقی بذروه معرفت گردید وخدای را بشناسد بالضروره از او خواهد ترسید وبعلاج جلب خوف
احتیاج نخواهد داشت **همچنانکه** کسی که سبع را بشناسد بدرندگی وخود را در چنگ او
گرفتار دید محتاج بجلب خوف از بواعث خود نیست بلکه خواه ناخواه بالضروره از او خائف است
واز اینجهت حق تعالی بحضرت داود علیه السلام وحی فرستاد که خف کما تخاف السبع الضاری وجلیح
در تحصیل خوف از سبع نیست که معرفت آن ومعرفت وقوع در چنگال آن **پس** کسی که
خدای تعالی را شناخته باشد بنور یقین ولمیان این را نیز خواهد شناخت که خدایتعالی میکند
هرچه خود میخواهد وحاکم است بهرچه خود اراده فرماید ملائکه را بدون وسیله سابقه مرتبه
وتب کرامت فرموده وابلیس را بجرمیه سابقه از رحمت خود مطرود نمود وگروهی را فرموده
هولاء فی الجنة ولا ابالی وگروهی دیگر را فرموده هولاء فی النار ولا ابالی **واهل علم**
دین را در این گونه مطالب سخنان بسیار است که ما در اینجا از ذکر آن اعراض کردیم
بجز آنکه عارف باشد باسباب واسرار قدر را در این مرحله که نگاشته شد از جمله مطلب
وخوف او خوف کمال است بجهت خوف که خدایتعالی از مختصر علما وعرفای کامل عبارت فرموده واینکه
ایمان وتصدیق او بمجرد سماع است فقط نه از روی بصیرت داخل در عموم مؤمنین است وخوف او

خوف است تقلیدی بدان طریقی که مذکور شد **پس** مرتبه واقع است در تحصیل مقدمه
الهی مثل وقوع کودک در چنگال سبع درنده وگاهی اتفاق می افتد که سبع غفلت کند و واگذارد
از افتراس واهلاک کودک وگاهی میشود که هجوم آورد وهلاک نماید واین برحسب اتفاقات است
واز برای اتفاقات اسبابی است مرتبه **واینکه** گفتیم مثال خوف از خدا مثال خوف
محض است از سبع درنده نه از روی حقیقت است بلکه اگر اسرار مطلب ملاحظه شود در
کشف غطا معلوم خواهد شد که خوف از سبع همان عین خوف از خدا است زیرا که سبع
واسطه است در اهلاک ومهلک بر در کار عالم است **وچون** این بیان مربوط شد
گوییم بدانکه سیاق آخرت نیز مانند سیاق دنیاست وخدایتعالی هر اسباب عقاب را موجود
وهر اسباب ثواب را واز برای هر یک از این دو چیز اهلی ومستحقی ایجاد فرموده که میر العاده
قدریکه متفرع است از قضای محتوم ازلی ومیع آنچه خلق شده است از برای او **پس**
بهشت مخلوق شده است واز برای او اهلی است که مسخر است باسباب دخول آن ناچار خواهد
وجبه آیا کند وهمچنین جهنم که از برای اهلی است مسخر مر اسباب دخول آن تا شاءالله آن
بس هر که بیند احدی نفس خود را در تلاطم امواج بحر بغیر مکر آنکه خوف بر او غالب میگردد
بالضروره والبته خائف اوتاب معرفت میگردد وآنکس که قاصر است از ارتقاع و
ارتقا بمدارج ومقامات استبصار طریق او اینست که معالجه کند نفس خود را بشنیدن اخبار
واثار ومطالعه نماید احوال خائفین وعارفین را ومتدبر نماید در احوال واقوال ایشان و در این
متوجه شد واقتدار بایشان واجب شمارد زیرا که خوف حقیقی ومعرفت واقعی نیست مگر در
اهل این نمط طبقه خیمه انبیا واولیای عظام علیهم السلام وعلماء کرام **ای عزیز درست**
تامل کن حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله الطاهرین المعصومین که سید اولین و آخرین
وسر حلقه سلسله انبیا ومرسلین است خوفش از همه آورنده تر اشد واکمل بود ولهذا فرموده
انا اشدکم خوفا من الله تعالی **ودر خبر وارد است** که آنسرور بر طفلی نماز کرد
وشنید که کسی گفت در این حال می گفت خوشا بحال این طفل که عصفوری است از عصافیر جنت
آنحضرت در غضب شد که تو را آگاه کرد که چنین خواهد بود این طفل والله انی رسول الله
والآخرة لا ادری ما یصنع بی ان الله خلق الجنة وخلق لها اهلا لا یزاد فیهم ولا ینقص منهم **ودر**
روایت دیگر وارد است که مردی از اصحاب صفه در یکی از غزوات رسول خدا

[illegible]

به‌لطف شهادت فایز شد مادر او گفت خوشا بحال او که مرغی از مرغان بهشت گشت حضرت
کرده فرمود چه معلوم که چنین باشد و در راه خدای شهادت یافته حضرت رسول فرمود از کجا این مطلب بر تو
معلوم شد شاید این مرد تکلم بما لا یعنی کرده باشد و منع نموده باشد چیزی را که موجب
مضرت او نبوده باشد از خوف **و چگونه خائف نباشند مؤمنان**
و حال آنکه خاتم انبیا فرموده پیر کرد مرا و سفید کرد موی مرا سوره هود و اخوات آن سوره
واقعه و اذا الشمس کورت و عم یتسائلون و مراد آنکه از بسکه آیات ایعاد و اهلاک
و عذاب و اهوال روز قیامت در این سوره‌ها که نازل شده و اسباب مخاوف در جمله
تأکید و تشدید یافته حالت پیری و سفیدی موی آن حضرت بجهت مخاوف مذکوره بود و اگرچه قرآن
مجید از اول تا آخر مشتمل گشت بر مخاوف است از انواع کسی که متدبر قرائت آن نماید
و اگر نبودی در قرآن مگر همین آیه کریمه که خدا ایشان فرموده و انی لغفار لمن تاب
و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی هر آینه در باب شدت خوف کافی بودی زیرا که تعلیق
مغفرت در این آیه بچهار شرط واقع شده توبه و ایمان و عمل صالح و هدایة که نبودکان
از یکی از این شروط غافل نبوند **و** نیز از آیات دیگر فاما من تاب و آمن و عمل صالحا
فعسی ان یکون من المفلحین **و** آیات دیگر که ذکر هر یک موجب اطناب است خاصه آن
آیت که خدای میفرماید در باب جهنم وان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا
پس مقام خوف از مکرات مقام رسول خدای و انبیا و اوصیا و ملائکه عظام
علیهم الصلوة والسلام است زیرا که این خوف حاصل نشود مگر از کمال معرفت باسرار الهی و
خفایای افعال او جل جلاله و بشر صفات او که تغییر از صادرات آن بمکر تعبیر شود و آنچه
از مکر او که آن صفات واقف نیست **پس** آنکه حقیقت معرفت را ندانسته و بصورت
معرفت خود را از احاطه بکنه امور دانا باشد لا محاله مرتبه خوف او عظیم‌تر خواهد بود **و لهذا**
حضرت مسیح در قیامت چون با او گفته شود که انت قلت للناس اتخذونی و امی الهین
فرموده است در جواب عرض کند سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته
فقد علمته تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک تا آنجا که عرض میکند ان تعذبهم فانهم عبادک
وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم **پس** آن حضرت واگذار میکند امر عباد را بمشیت آنحضرت
و خارج میکند نفس خود را بالکلیه از میانه بجهت علم او باینکه از امر بندگان چیزی با او نیست و لو بود

مرتبط است بمشیتی بدان نوع ارتباط که از حد معقولات خارج است و گذشته از حد تخمین و استیقان
بحدس و حسبان و قیاس نیز حکم بر آن ممکن نیست **آیست** آن مرحله که تا علم قلوب ارباب
معرفت است و زبان و بیان دیگر معجز از هدم شخص که از عهده تقریر این گونه مطالب برآید **و**
نیز چگونه از تغیر حال ایمن توان بود و حال آنکه قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع
الرحمن و منقلب قلب شدیدتر است از غلیان دیگ در وقت جوش آمدن و خدای تعالی که
مقلب قلوب است خود فرموده ان عذاب ربهم غیر مأمون پس جاهل‌ترین خلق کسی است
که خود را از عذاب خدای تعالی ایمن داند و حال آنکه مدعی الهی تحذیر از امر عالم را فروگرفته
و اگر لطف و عنایت الهی شامل حال عارفین از عباد خود نبودی بوجود اسباب رجا و ترویح قلوب
ایشان بدین مکرمت عظمی هر آینه آتش خوف دلهای ایشان سوخته میگشت و ارواح از
از کفر — ابدان ایشان مفارقت مینمود **و گفته‌اند که** هیچکس نیست که خود را ایمن داند که
ایمان از او در معرض سلب خواهد گشت مگر آنکه مسلوب الایمان از دنیا بیرون رود
و گفته‌اند که خوف الصدیقین من سوء الخاتمة عند کل خطرة و عند کل حرکة و هم الذین وصفهم الله
تعالی بقوله و قلوبهم وجلة **و حضرت عیسی فرمود** یا معشر الحواریین انتم
تخافون المعاصی و نحن معاشر الانبیاء نخاف الکفر **و در اخبار** انبیاء علیهم السلام وارد است
که یکی از پیغمبران بزرگوار بخدای تعالی شکایت کرد از گرسنگی و برهنگی و بعض شداید خویش مدتها
جبابره و لباس پشمین در بر داشت خطاب از ساحت عزت و جلال بر او فرود آمد که ای بنده من
تولیه القادة — آیا راضی نیستی باینکه قلب ترا از کافر شدن بخود نگاه داشتم و عصمت بتو ارزانی کردم که امر
دنیا را از تو سؤال میکنی آن پیغمبر خاک از زمین برگرفت و بر سر مبارک خود ریخت و عرض کرد
بلی الهی راضی شدم ای پروردگار من پس مرا از کافر شدن بخود نگاه دار **پس** هرگاه خوف
از سوء خاتمه — پیغمبران بدینگونه باشد با وصف رسوخ ایمان و وفور ایقان و ثبات اقدام و عصمت مانعة الخبیثة
چگونه مردمان ضعیف الاعتقاد که ایمان متزلزل و قلب مضطرب و عقل غیر سالم دارند از آن
خائف نباشند **و از برای سوء خاتمه** سببی چند است که بیش از طول الجمل
کلام خواهد انجامید مثل بدعت و نفاق و کبر و جز اینها از صفات مذمومه دیگر که انشاء الله
ذکر هر یک در محل و موقع خویش خواهد آمد مفصلا انشاء الله و توفیقه **اکنون باقتضای**
سوق کلام و ترتیب سخن مجملی از بیان سبب سوء خاتمه در این مجلس مرقوم میگردد و لا قوة الا

پس برتو مخفی نماناد که سوء خاتمه را دو مرتبه است که یکی از آن دو عظیم تر است از دیگری

اما رتبهٔ عظیمه آن است که در نزد سکرات موت غالب می‌شود بر قلب شخص یا شک
و یا جحود و روح از تن او در حالت غلبهٔ یکی از این دو چیز مفارقت می‌نماید پس آن چیز غالب
شده باشد بر قلب او از عقدهٔ جحود یا شک حجاب ابدی و سرمدی خواهد بود میانهٔ بنده و پروردگار
و مقتضی بُعد مؤبد و عذاب مخلد خواهد شد و مرتبهٔ ثانیه که پست تر از این مرتبه است
آن است که غلبه کند بر قلب در وقت مرگ حب امری از امور دنیا و شهوتی از شهوات آن
و متمثل گردد آن چیز در قلب شخص و مستغرق گرداند او را بنحوی که محل گنجایش چیزی دیگر در آن
باقی نماند و قبض روح شخص هم در این حالت اتفاق افتد و این استغراق قلب موجب صرف
وجه است از حق تعالی و صرف وجه از حق موجب حصول حجاب است بین العبد و بین الله و چون
حجاب حاصل گردد عذاب نازل شود زیرا که آتش برافروخته غضب الهی که بجهنم از آن تعبیر
میشود نخواهد گرفت مگر محجوبین از خدای تعالی را و اما مؤمن که سلیم است قلب او از محبت
دنیا و مصروف است همت او بجانب الله تعالی و اقبال کننده است بسوی خدای در حرکات
و سکنات و افعال و اقوال خود آتش جهنم با او خواهد گفت در روز قیامت که جُز یا
مؤمن فان نورک قد اطفاء لهبی بگذر ای مؤمن که نور تو زبانهٔ مرا فرو نشانید
پس هر زمان که اتفاق افتد قبض روح در حالت غلبهٔ حب دنیا امر در کمال خطر است
زیرا که شخص می‌میرد بر آنچه زندگانی کرده و اکتساب صفت دیگر از برای قلب بعد از مردن
ممکن نیست بجهة آنکه تصرف در قلوب محال است الا باعمال جوارح و جوارح را ترک از عمل
خواهد نمود پس مطموع در کمال و رجوع بدنیا از برای تدارک ما مضی ممکن نیست و در چنین
حالت حسرت بزرگ وارد خواهد آمد الا آنکه اصل ایمان و حب خدای تعالی اگر در قلب
رسوخ کرده باشد مدت طویله و موکد شده باشد باعمال صالحه محو گرداند از قلب این
حالت عارضه را که وقت مرگ رسید پس هرچه ایمان قوی تر باشد شخص را زودتر و نزدیکتر
از آتش دوزخ رها خواهد گردانید و هرچه ضعیف تر باشد بطول مکث در آتش دوزخ خواهد
افزود پس اگر گفته شود که آنچه تو گفتی مقتضی آن است که معذب شدن شخص بعد از
عقیب موت او واقع شود و آتش بحال و عذاب او شتاب کرد و حال آنکه تاخیر در عذاب او
بود و مهلت داده خواهد شد تا روز قیامت میگوییم بدانکه هر که انکار عذاب قبر نماید

مقصود اکثر آن است / سوء خاتمه / درجه که سوء خاتمه / از انواع انسان که / خوف آن اشد است / از مخاوف دیگر

که عقد مهیه / غالب باشد / م

در اشاره بحالت / عذاب در حالت / او وقع برزخ میکان / بر آن درا / م

متبع

متبع است و محجوب است از نور حق تعالی و نور قرآن و ایمان و حکمت انکار این مطلب نتوان کرد
و حال آنکه در اخبار صحیحه وارد شده است که القبر اما حفرة من حفر النار او روضة من ریاض الجنة
و دیگر وارد است که گشوده می‌شود بسوی قبر معذب هفتاد باب از آتش دوزخ پس تحقیق که
بد عاقبت باشد مفارقت می‌کند روح او از بدنش مگر اینکه بلا و عذاب بر او نازل می‌گردد و
مخلص می‌شود عذاب بالمره باختلاف اوقات پس هنگام وضع در قبر عذابش سؤال منکر و نکیر است
و بعد از آن تعذیب در قبر پس مناقشه در حساب و افتضاح در ملاء از اشهاد و در روایات
پس خطر صراط و سایر اغبه اخبار بان ناطق است پس شقی پیوسته مترددست در جمیع
احوال خود مابین اصناف عذاب و در جمله احوال معذب است مگر آنکه رحمت خدای تعالی شامل
گردد و ترا گمان نرود که محل ایمان را خاک خواهد خورد بلکه مجموع هیکل جوارح را
و اندام را کرم می‌گردانند اجزا تا وقتی که برسد زمان متعین از برای آنکه تمام آن
اجزاء متفرقه مجتمع می‌گردد و روحی که محل ایمان است بسوی آن عود می‌کند و این روح از
هنگام موت تا وقت اعادهٔ آن بیرون یا در حواصل مرغان سبز نوانیست که در تحت العرش معلقند
اگر سعید باشد یا در حالتی است که ضد این حالت باشد در صورت شقاوت و
از برای بیان این مرحله محل و موضع مخصوصی است که ناچار در آن محل و موضع شرح آن
خواهد آمد انشاء الله و اما مجامع آنچه گفته‌ایم از اسباب سوء خاتمه مجملا این است که ختم بر شک
و جحود منحصر است بسبب آن در دو چیز یکی تصور آن با تمامیت ورع و زهد و صلاح اعمال
مثل مبتدع زاهد که عاقبتش بخطر نزدیک است و مراد از بدعت در این مقام اعتقاد خلاف حق و واقع است
در ذات خدای تعالی و صفات و افعال او باعتقاد یا برای و عقل و نظر خود او که بدان مجادله و مناظره میکند
تا بعضی بیان معتقد و مسموع است یا با اخذ و تقلید از غیری که رای و نظرش مخالف حق باشد
بر چنین کس در وقت ظهور مرگ و اضطراب و دهشت سکرات آن بسا می‌شود که کشف
کرده بر او خلاف آنچه از روی جهل بدان معتقد بوده زیرا که حال موت حال کشف غطا است
و در مبادی سکرات بعض امور منکشف می‌گردد پس چه بسا باطل شود در نزد او اعتقادی که
و بیقینی خودش مظنهٔ خطا در این اعتقاد در خود نمی‌بیند بلکه گمان میکند که هرچه بدان اعتقاد
کرده اصلی ندارد زیرا که اعتقادات صحیحه را با اعتقادات فاسده در نزد او فرقی نیست پس
انکشاف بعض اعتقادات او از جهل سبب از برای بطلان بقیهٔ اعتقاداتش است یا سبب از برای

در بیان مجامع اسباب سوء خاتمه / [illegible]

زیرا که از نوع کلام اسلاف / ناشی شده / م

شک او در آن اعتقادات پس اگر خروج روح او در حینی این حالت اتفاق افتد یعنی از ثبات
قلب و عود با کمال ایمان مختوم خواهد شد عاقبت او بخیر و شرک از دنیا خواهد رفت والعیاذ با
لله همانا این نوع شخص مراد است از قول خدای تعالی در آیه شریفه و بدا لهم من الله
ما لم یکونوا یحتسبون و قول او عز و جل در آیه کریمه قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین
ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا و معنا آنکه در خواب منکشف
میگردد بر شخص آنچه در مستقبل وقوع خواهد یافت بسبب خفت اشتغال دنیا او قلبش در
سکرات موت بر سبیل ادراک از امور عظیمه منکشف خواهد گردید زیرا که شواغل دنیا و شهوات
بدن مانع است از نظر کردن قلب بسوی عالم ملکوت و مطالعه آنچه در لوح محفوظ است
از برای انکشاف امور پس در شک خیالات خیال یعنی سکرات موت انکشاف روی خواهد داد
و این کشف سبب بطلان بقیه اعتقادات یا شک در آن خواهد گردید پس هر که اعتقاد
او خلاف حق باشد از روی نظر یا تقلید در خطر خواهد بود و زهد و صلاح کفایت دفع
این خطر از او نخواهد نمود بلکه جز اعتقاد حق جزمی دیگر نجات نخواهد داد و آنانکه ایمان
مجمل راسخ و ثابت دارند بخدا و رسول و روز جزا از این خطر برکنارند و لهذا
نهی از خوض در کلام و بحث و نظر و تفتیش از امور و تعلیم اقاویل مختلفه از شارع متکلمین
و امثال اینها وارد شده در اخبار نبویه و معصومین و امر کرده اند آن بزرگواران باقتصار
بر ایمان بانچه خدای تعالی فرو فرستاده و بانچه در ظواهر شرایع و احکام مقرر گشته باعتقاد
نفوس شریف از نفوس قدسیه و علت منع از خوض در تاویل و بحث و نقل
آنست که عقبات صعبة المسالک تعمق صفات الله عز و جل یا قدم افهام نارسیده هرکوت
طی نکرده و سرائر [illegible] بنور یقین از قلوب بسیار از عبید دنیا محجوب است و اکثر اهل بحث
و نظر بعقول و آراء خود ذکر نموده [illegible] همه مضطرب و متعارض است و قلب مالوف است بانچه
در مبدء نشأه بان القا شده پس هرگاه باب کلام در ذات و صفات الهی
و افعال او جل جلاله مفتوح کرده برای و عقل شخص با تفاوت قرایح و اختلاف طبایع [illegible]
و حرص هر جاهلی از ایشان بر ادعای کمال و احاطه بکنه معرفت حق تعالی اطلاق لسان از
برای ایشان بهم رسد در تقریر خواطر خود و وقت گوش شنوندگان هم با ضلال و نغمات
ایشان تعلق کرده و بقول الف ناکثیم و سالها بس بالکلیه طریق خلاص و نجات منسد شود

اشاره بنهی از بحث و نظر و تقلید اقاویل متکلمین در ذات و صفات الهی

پس طریق سلامت خلق در اشتغال ایشان است باعمال صالحه و عدم تعرض بانچه خارج از حد طاقت
ایشان است و لکن علاج این مرحله در این ازمنه و اعصار مشکل است زیرا که شاید هر
و هر یک از افراد از افتادن در حبایل وهن و [illegible] خود گمان وصول بعلم الیقین و عین الیقین دارد
و خود را صاحب ایمان و اعتقاد کامل سالم میداند هیهات هیهات و این کثر مار
ید المتناول در وقت سکرات موت که پرده از پیش نظرها برخیزد معلوم خواهد شد
که تا چه کیست و حالات کدام و لتعلمن نبأه بعد حین پس خداوندان عقاید مبتدعه
بالجمله چنانکه شرح آن رقم شد یا بادلایل و براهین اند در نظرات و آراء خویش یا بدون آن
و بسایه دیگر یا شک دارند بعقیدات خود یا وثوق اگر شک دارند در دین ایشان فاسد است
و اگر وثوق دارند بر خدای تعالی ایمن اند و بعقول ناقصه خود مغرور این یکی از اسباب خطرناک
است از برای سوء خاتمه و ثانی ضعف ایمان است در اصل و استیلای حب دنیا بر قلب
چه هر قدر که حب دنیا قوی گردد ایمان ضعیف خواهد شد و ضعف در محبت الله بهم خواهد رسید
تا کار بجائی رسد که از برای محبت الله موضعی در قلب نماند مگر از حیثیت حدیث نفس و اثری
ظاهر نشود در مخالفت نفس و عدول از طریق شیطان و این حالت مورث استغراق در شابت
شهوات گردد تا قلب را بالکلیه تیره گرداند و ظلمت معاصی بر او متراکم شود و کم کم نور ایمان
ضعیف شده از آن منطفی شود تا اینکه مهر بر دلها زده شود از غفلت و طبع گردد حب دنیا
و شهوات از برای انسان پس در سکرات موت ضعف حب الله زیاد خواهد شد چه
آنچه ظاهر میشود از استشعار فراق دنیا که محبوب است غالب بر قلب چون قلب تسلیم میکرد دو مفارقت
آن و وقوع این نوع را از خدای تعالی میداند و در ضمیر انکار موت که مقدر الهی است هویدا گردد
و مکروه میدارد از او از حیث آنکه از خدای تعالی و بهر آن میرود که نقیض خدای تعالی از او ظاهر گردد
بدل از حب او پس خروج روح او در این حالت مورث خطر عظیم سوء خاتمه خواهد بود و موجب
هلاک موبد خواهد گشت و سبب از برای این حالت نخواهد بود جز غلبه حب دنیا و رکون
و میل بان و فرح باسباب فانیه آن با وصف ضعف ایمان که موجب ضعف حب الله است
در قلب و حب دنیا که در اکثر خلایق این [illegible] غالب خلق را عموما فرو گرفته محبت الله معرفت
ایشان بخدای تعالی زیرا که محبت الله مخصوص اهل معرفت است و لهذا خدای تعالی میفرماید
قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون

سبب دیگر از اسباب سوء خاتمه

کشادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره
پس در این هنگام هرکه مفارقت کند روح او در خطرهٔ انکار جور فعل خدا است و بغض او
و بغض او فعل خدا را در تفریق میانه او و اهل و مال و عشایر و احباب او میمیرد در حالتی که قادم است
بر آنکه مبغوض اوست و مفارقت کننده است از آنکه محبوب اوست مانند قدوم بندهٔ مبغض که گریخته
باشد از خواجهٔ خود و قهراً ماخوذ سخط او گشته باشد پس جزای [illegible] بنیت الله آماده است برای او
از عقوبات و نکال **و اما** آنکه بر حب خدای تعالی متوفی شود وارد میشود بر او مثل
ورود بندهٔ نیکوکاری که مشتاق بلقای مولای خود باشد و مشقتها و رنجها در طلب او برده باشد
بر مهیج بنیت الله از انواع و مهیات از فرح و سرور بمجرد ورودش فضلاً عما سیجده من لطایف
الاکرام و بدایع الانعام **و خاتمهٔ ثانیه** که دون مرتبهٔ اولی است و مقتضی خلود در
آتش دوزخ نیست از انواع آن نیز دو سبب است **یکی** کثرت معاصی هرچند ایمان
قوی باشد **دیگری** ضعف ایمان اگرچه معاصی بسیار اندک باشد و وجه این مطلب آن است
که اقتراف معاصی سببش غلبهٔ شهوات و رسوخ آن در قلب بکثرت انس و عادت و هرچه
انسان در عمر خود الفت بآن گرفت هنگام مرگ ذکر آن بسوی قلب او عود میکند اگر حیاتش
میل او اکثر بسوی طاعات بود ذکر خدای تعالی اکثر است در قلب او و اگر بسوی معاصی اکثر
بوده ذکر آن بر قلبش غلبه دارد **پس** بسا باشد که قبض روح شود روح شخص
در حالت غلبهٔ شوق از شهوات دنیا و معصیتی از معاصی و قلب او بدان مقید و محجوب شود
محجوب است از خدای تعالی و آنکه احیاناً مرتکب اقتراف معاصی میگردد و دور است از خطر
و آنکه اصلاً مرتکب معصیتی نیست بکلی از خطر دور است **و آنکه** معاصی او بر طاعات غلبه
دارد و ذنوب او اکثر است و قلب او فرحناک تر است بذات معاصی از فرح او بطاعات پس
خطر سوء خاتمه در حق او عظیم تر خواهد بود والله اعلم **امینست** قدری معلوم از اسرار
و اسباب سوء خاتمه که ذکر آن در علم معامله لایق است و ما وراء آنچه مذکور شد داخل است
در علم مکاشفه و از برای آن اهلی است که قلوب ایشان بانوار صافیه ممتلی است و وجود شد
یقین در ضمائر ایشان منجلی **و ناچار** باید غلبه داشته باشد خوف سوء خاتمه بر شخص
مثل غلبهٔ آن بر عارفین و سالکین طریق الهی تا آنکه سبب آن طول بکا و نوحه بهم رسد
و حزن و قلق مستدام گردد و کثرت بکا و نوحه یکی از اسباب منجیه از آتش خوف باشد

مبتدا

در قلب و بانچه مذکور شد شناخته گردید که اعمال عمر انسان تمامی منوط است اگر در آن حین
نفس آخر خاتمه سالم نماند و سلامت نیز با اضطراب امواج خواطر قلبیه مشکل است و
اضطراب قلب مومن شدیدتر است از اضطراب سفینه که در لجهٔ دریا باشد و تلاطم امواج
خواطر بسبب ترس است از امواج بحر زخار و اما الخوف عند الموت خاتمه سوء [illegible] فقط **ق**
هو النبی قال فیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الرجل
لیعمل بعمل اهل الجنة خمسین سنة حتی لا یبقی بینه و بین الجنة الا فواق ناقة فیختم له بما سبق
به الکتاب **و** مجمله این خوف عظیم است که شهادت مغبوط است و موت فجاه
مکروه **اما** موت فجاه باین سبب بود که اتفاق افتد در حالت غلبه و استیلای خطور
خاطر مذمومه بر قلب و قلب هرگز از امثال اینگونه خواطر خالی نیست مگر اینکه بکراهت و بنور
معرفت دفع آن میسر شود **و اما شهادت** به عبارت است از قبض روح
در حالتی که باقی نمانده باشد در قلب مگر محبت الله تعالی و خارج شده باشد از آن حب
دنیا و اهل و عیال و مال و تمامت شهوات زیرا که هجوم در صف قتال و جدال نمیآورد
و توطین نفس بر مرگ از برای او نمیکند مگر محض محبت الهی و طلب مرضات او و بیع
دنیای خود بآخرت و راضی بودن به بیعی که مبایعه کرده است خدای تعالی از او و انجا که فرموده
ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و
یقتلون وعداً علیه حقاً الی قوله فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز العظیم
و بایع و طالب است از جمیع و هر چیز که حب آن از قلب خود لامحاله و مجرد حب خدا که
مطلوب است در قلب اوست و مثل این حالت گاهی بر قلب غالب میشود در بعض احوال
و لکن خروج روح در آن حالت اتفاق نمیافتد و لکن حالت هجوم در صف قتال سبب
از برای خروج روح است در مثل این حال **و اینمعنی** در آنکس محقق میشود که قصدش
از حرب و قتال با اعدای خدا غلبه و غنیمت و حسن صیت و شهرت بشجاعت نباشد بس که
قصد او این چیزها باشد از مثل این مرتبهٔ عالیه دور است اگرچه در معرکه نیز مقتول گردد خاتم
انبیا در این معنی نازل است **مؤلف گوید** اگرچه در این مقام بعضی از مطالب
دیگر بود و لکن ما علیکم را در این موضع مناسبت فقرات کلام بپایان خواهیم برد و بخوف اکتفا نمودیم
پس ای عزیز اگر بتوانی صاحب مرتبهٔ عالیهٔ شهادت باختیار که مذکور گردید گردی این فرقه اند

بیان خاتمه از شهادت و گریز غضب الامام

خواهی

تذکر در احوال غازیان رکاب حضرت سید المرسلین و جان نثاران موکب امیر المؤمنین صلی الله
علیهما و آلهما الطاهرین نماید و چون از ایشان در گذشتی مقاتلان و مجاهدین دشت کربلا را
بنظر وقت مشاهده کن که هر یک از ایشان جمیع شئونات در رکاب تمام شهدای
رکاب رسول خدا و علی مرتضی بودند و سبب حیرت در باب استغراق الحالات را در عجب آمد
که جمیع ارواح قدسیه انبیا و اولیا و مجاوران ملکوت اعلی و عالم بالا را صف روز
عاشورا چشم عبرت و حیرت جمیع مقاتلات و مجاهدات ایشان گشوده بودند و چون تا
خود بعهده تالی کریم جان بازی ایشان را منظور توجه می داشت و در این محل ذکر شهادت و
هر یک از اصحاب امام مظلوم سید الشهدا روحی له ولهم الفدا بنحوی که در مقتل خود موسوم
بینابیع البکاء در جلد اول نگاشته ام سزاوار است از برای ارباب وعظ و ذکر مصائب و کیفیت
شهادت هر کدام از جوانان عرب ساحره سیما و بزرگان ایشان چنانکه در کتاب مقتل مرقوم است
و تکرار نگاشتن آن جمله در این کتاب مفید فایده نیست و از این جهت آن را به بزرگان
دیگر در دیم که بر نقل آن جمله را وقف کرده ایم در بیان یأس و قنوط از روح و رحمت الهی و سند
این معصیت کبیره که رجاست اگر خدا بخواهد و موفق فرماید دعا باقی باشد الا انه ذلکم الی الله

مجلس اثنا عشر

في الاجتناب عن اليأس من روح الله والقنوط من رحمة الله وما يتعلق بهذا الباب وفيه ذكر الآيات

در بیان یأس و قنوط از روح و رحمت الهی

سیم از کبائر قلبیه یأس از روح الله است که در بعض روایات تعداد کبائر بدل از این
لفظ قنوط از رحمت الله وارد است و معنی این هر دو یکی است بقول اکثر علمای اعلام لکن فرقی که
در بیان هست اینست که اهل تحقیق یأس از روح الله را نا امیدی از فرج و راحت بخشی
خدا در دنیا دانسته اند که در حالت شداید و مکاره مصیبه و قنوط از رحمة الله را نا امیدی از
مثابات و مثوبات الهیه دانسته اند که در آخرت و مآل و حال هر دو نا امیدی از رحمت خدا است
در دنیا و آخرت **و بالجمله** این صفت رذیله از مهلکات عظیمه است و آیات چند در کتاب
کریم مشعر است بقبح صریح از این معصیت و مذمت این صفت **چنانچه** خدا تعالی میفرماید
قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله یعنی ای بندگانی که بر نفس خود ستم کرده
و اسراف در معاصی نموده اید از رحمت خدا نا امید مشوید **و نیز** در سوره حجر میفرماید در حکایت

در سوره زمر ع

حضرت

حضرت خلیل الرحمن میفرماید قال ومن یقنط من رحمة ربه الا الضالون یعنی کیست که ناامید شود
از رحمت پروردگار خود مگر گمراهان و اهل ضلالت بلکه از بعض آیات معلوم می شود که یأس
از رحمت خدا موجب کفر است چنانچه در سوره یوسف ع حکایت از قول یعقوب علیه السلام با پسران
او میفرماید یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله
الا القوم الکافرون **و** از اینجا که خدا تعالی عالم است باتصاف نفوس اغلب عباد خود باین
صفت در حق ایشان فرموده ولئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه لیؤس کفور
و نیز فرموده لا یسأم الانسان من دعاء الخیر وان مسه الشر فیؤس قنوط **و باید
دانست** که یأس از فرج الهی و قنوط از رحمت خدا چه در دنیا و چه در آخرت موجب آنست
که بندگان را از مرتبه ایمان خارج نماید و ملک را از حسن ظن عبد بخدا تعالی در تشکیک
و تردید اندازد بلکه موجب سلب این اعتقاد از او شود و خدا تعالی را مفرج هموم و منفس غموم خود
و مزیل شداید و نوائب خود در دنیا نداند و بسعه رحمت الله نیز در آخرت معتقد نباشد که
یک لمحه از لمعات انوار آن عالم ظلمات ذنوب و معاصی را برطرف خواهد نمود **و بسیار
اتفاق می افتد** که یأس از رحمت خدا تعالی از غلبه خوف و کثرت هجوم آن بر قلب
ارباب خشیت واقع شود چنانچه امر از مکر الله از غلبه رجا و شدت غرور بان واقع میشود
چنانچه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که فرموده مرد عالم کسی است که از بسیار
گناهان خود از رحمت خدا مأیوس نشود و اگر بمیرد مأیوس نباشد از رحمت خدا اگر چه بدتر است از گناهانی که کرده
و خدا تعالی از کثرت الطاف و اشفاق خویش نسبت به بندگان پیغمبر آخر الزمان را مأمور
فرموده که ایشان را از رحمت او نا امید نکند **چنانچه** وارد است که روزی حضرت رسول ص
فرمودند اگر بدانید آنچه را که من میدانم کم خواهید خندید و بسیار خواهید گریست و به بیابانها
و صحراها خواهید رفت و بر سینه های خود خواهید زد و پناه خواهید برد به پروردگار خود پس
حضرت روح الامین ع بر آن سرور نازل شد و عرض کرد یا رسول الله خدا تعالی میفرماید بندگان مرا
از رحمت ما مأیوس مکن **و این امر را** مخصوص بسلسله انبیا و تبعات بزرگان و عباد ایشان
نیز فرموده **چنانچه** در اخبار آل اسرائیل مذکور است که حق تعالی بموسی علیه السلام
خطاب فرمود که ای موسی بنی اسرائیل را بگو که رحمت من سبقت دارد بر غضب من خوب بندگان مرا
بنصایح و مواعظ بسوی من دلالت کن چنانکه از عقاب و نکال من ایشان را مکو که از رحمت من

در سوره هود ع ۱۲

در سوره حم سجده ع

تا امید عفو از برای ایشان حاصل کرده امیدی قوی به بندگان را از غایت فضل و بشارت ایشان
از عقوبت من ایمنی مرا در مطالب بندگان مردوست کرده‌اند بشارت رحمت و رأفت من
در حق ایشان دیگر با ایشان که پروردگار شما صاحب کرم عظیم و عطای عمیم است و رحمت واسع
او فرو می‌گیرد هر چیزی را **و ایضاً** روایت که مردی بود در بنی اسرائیل که مردم را از
رحمت خدای مأیوس میکرد و ایشان را بعقاب و عذاب الهی تحذیر و تهدید می‌نمود در روز وفات
خداوند با او خواهد فرمود که امروز من هم ترا از رحمت خود مأیوس می‌کنم چنانکه تو در دنیا
بندگان مرا از من ناامید کرده بودی **و نیز** حضرت زکریا علیه السلام از پیغمبران بود
که چون بر منبر وعظ بر می‌آمد آنچه از عقوبات الهی سخن میگفت و خلق را تحذیر می‌فرمود که
بسیاری از حاضرین مجلس از استماع آن سخنان بیهوش گشته جان میداد و برخی را از هوش میرفت خداوند تعالی
آنحضرت را در این باب جنگ نموده عتاب فرمود که چرا بندگان مرا از من متوحش میگردانی
و حال آنکه بزرگی و سعه رحمت مرا میدانی بعزت و جلال خودم سوگند که در روز قیامت
رحمت خود را چنان بخلق بنمایم که همه پیغمبران انگشت تحیر بدندان گیرند و همه کفار و شیاطین
انس و جان طمع در غفران و رضوان من کنند **و** از آنجهت خدای تعالی پیغمبران خود را
مبشرین و منذرین خلق فرستاد که هم بشارت دهند بندگان خدا را برحمت او و هم بترسانند
از عذاب او تا خوف و رجا بر ایشان غلبه نماید چون که مغرور گردد یا ایمنی از مکر الله شود از خوف
عقوبات مرتکب آن نشوند و چون خوف غلبه نماید چون که منتهی شود به یأس از رحمت الله
اسباب رجا را بیان فرمایند **پس** علما و مشایخ و بزرگان ملت و ارباب وعظ
و تذکیر را که قائم مقام انبیا و اوصیای ایشانند در ارشاد و نواهی الهی مردم و سایقین سزاوار است
که مرضیات اسقام جهل و غوایت را ابدا و فی که مجوف از دو جزء بیم و امید باشد لکن
نه آنقدر رجبت و وسعه الهی خلق را مغرور دارند که خلق بران اتکال نموده رشته طاعات و
عبادات را از دست فرو گسلند و ایمن گردند از کرده‌اند نکالهای خدای عزّ و نه آنقدر مردم را
تحذیر و تخویف نمایند که کار بنکبه دهشت و حیرت و یأس از رحمت کشد **و بسیار**
واقع میشود که جهال عوام مردمی که مستغرق عصیان باشند و ایشان را چندان تخویف کنند
که ناامیدی از برای ایشان حاصل شود و دیگر بخیال توبه و تدارک اعمال خود نپردازند و گویند ما که
سزاوار جهنم می‌بودیم و رحمت خدا شامل حال ما نمی‌شود و از آمرزش بجهنم امید بقرانست که میگزو اوبی

خود را از دست ندهیم و مساعی شود که از قبیل استماع اخبار رحمت و ذکر سعه آن موجب ترک
توبه و تدارک عمل نگردد و غرور ایمنی ایشان را باز میدارد که میگویند خدا کریم است و امثال آنرا
تا در دنیا هستیم مر افکار آنها بکنیم در خوف سروکار با آنکس است که در سابقه ما غوالی ریش
او نباید که کار آن سعی گردید **بلی** چنین است ولی رحمت و آمرزش خدای را شروط
بسیار است که بعوض آن شروط ممکن نیست شمول آن بر هر کس و فوشیدی که خدای تعالی
میفرماید و انی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی **ای عزیز من** همین قدر است
در مذمت صفت یأس که او را از رجاء که سر همه فضایل است باز میدارد و بر آنکه تا کسی
امیدوار نکشو نباشد اقدام در سعی نمی‌آرد بلی هرچه عقلا و شرعا دلیل است بر فضیلت
رجا و حسن ظن بخدا ثقیم دلیل است بر مذمت یأس از رحمت الله زیرا که تباین برهجر و فتنه و
مشو بمذمت مشتد است چنانکه در باب خوف و امن بیان کردیم **پس بر هر کسی**
لازم است که از صفت خبیثه یأس و قنوط از روح و رحمت خدای تعالی مجتنب باشد
و علاج این مرض مهلک را ابدا روی و جا کند لیکن بآنگونه که در شرع اقدس حضرت نبویه
محمدیه صلی الله علیه و آله الطاهرین محدود است محدود و میزان آن مقرر شده و علماء اخلاق
از برای آن کتابها مقرر داده اند **اکنون** جوش یأس و کوشش فرادار تا شطری از آن
در کتب متعدد و معتبره از تالیف خلاف از علماء اسلام خاصه بروایت عترت خیر الانام در باب
رجا مرقوم اند و بر نگاریم و از انواع اخطاب بسیار بیادگار د کتاب نام تقی معروض رجاء محصل
اسباب آن بکمال وضوح و ظهور باید و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **و** مخفی نماند
که رسم این بنده در نگارش این کتاب و سایر کتب که خدای تعالی توفیق دهد در یابی باند است
که تمام مطلب از مطالب ابتدای آن تا خاتمه بدلیل و امثال و براهین متقنه محکمه واضح و لایح
نکرده بذکر مطلب دیگر نپردازم و لحق اگر هم مجالس عدیده از انواع بیان هر مطلبی مقرر شود در آن
کتاب غرض از اینگونه تالیفات فهم مطالب آن است کما ینبغی و یلیق و بسیاری از بیانات تا اول
مرتبه هر مطلبی مندرج است که عقلا و اهل حکمت مولفین و مصنفین سابقین بنگارش آن نمی پرداختند
نشده در کتب فارسیه اخلاق و مواعظ هر چند در کثیر بهم رتبت و مهذب شده باشد
و می‌گویم که از خود میگویم و عوضیهم بلکه هیچ سطری و شطری را خارج از تحقیقات اهل کامل
علماء اخیار و سیر و اخلاق مرقوم نمیدارم مگر بعضی از آن مطالب را که گاهی بمناسبات از بیانات خود

ذکر نمایم پس این مقام بتوفیق خدایتعالی و تایید ارواح طاهره معصومین و تایید حضرت
خاتم الاولیاء و غوث العالمین عجل الله فرجه و روحی الفداه حاصل تحقیقات علما و ربانیین را
در بیان حقیقت رجا و فضیلت آن و دواعی آن و طریق تحصیل آن و سایر مطالب متعلقه
باین فقرات تحریر خواهیم نمود بکلمات بدیعه و عبارات منیعه که طرز و اسلوب ما در ترتیب کتب
خویش بر آن جاری است و الله الهادی الی الرشاد **فنقول**
مخفی نماناد که رجا از مقامات عظیمه سالکین و احوال طالبین است و مقرر است که هر وصفی — در بیان حقیقت رجا و معنی آن عند اهل الکمال
از اوصاف قلب که ثابت و مقیم باشد در آن ویرا مقام نامند و اگر عارضی و سریع الزوال
بود آنرا حال گویند زیرا که بسرعت زایل میگردد پس رجا که یکی از حالات قلب است تمام نمیشود
مگر بسه چیز **اول** حال **دویم** علم **سیم** عمل **اما** علم سبب است که سبب
حال آید و حال چیزی است که مقتضی عمل است و رجا اسم است از برای حال از جمله این سه چیز
و توضیح این اجمال آنکه هرچه از محبوب و مکروه بر شخص وارد میشود
منقسم است بچیزیکه موجود است در حال یا موجود شده در زمان ماضی و یا انتظار بوده شده که حاصل
میشود در استقبال پس اگر موجودی در زمان ماضی بخاطر بگذرد آنرا ذکر و تذکر نامند و اگر موجود
در حال بقلب خطور نماید آنرا وجد و ذوق و ادراک خوانند و اگر وجود چیزی در استقبال
بخیال آدمی در آید آنرا انتظار و توقع گویند پس اگر آن منتظر مکروه باشد الم حاصل از آنرا — و در قلبش غالب شودم
در قلب خوف و اشفاق خوانند و اگر محبوب باشد و از انتظارش و تعلق قلب بآن
و اخطار وجودش بخاطر لذتی حاصل شود آن لذت را رجا گویند پس رجا عبارت است از
لذت و ارتیاح و سرور و انبساط قلب بجهت انتظار امر محبوبی و این سرور و انبساط را اگر بحق
رجا و امید وادی گویند که آدمی بسیاری از اسباب وصول بمحبوب را تحصیل کرده باشد
مثل انتظار کسی از برای کسی که تخم و بعیب را در زمین قابلی که آب بآن رسید بپاشد
و آنرا در وقت خود آب دهد اما انتظار و توقع چیزی که اسباب آنرا مهیا نکرده باشد و مضطرب
الحال بود در آن اسم رجا بر آن صادق نیست و شخص در دعوی آن کاذب است و چنین
حالت را حمق و غرور نامیدن اولی و انسب است مانند انتظار کسی از برای شخصی که تخم را در زمین
شوره زار در ابیا افکنده باشد و اگر کسی بعضی از اسباب را مهیا کرده و بعضی را نکرده باشد
و بعبارت دیگر نه معلومة الوجود باشد و نه معلومة الانتفاء پس آنرا آرزو و تمنی گفتن سزاوار است

[illegible]

مثل آنکه تخم را بزمین قابلی پراکنده اما مراتب مادون کوتاهی و تقصیر نماید **و** علی کل حال
اطلاق اسم رجا و خوف جایز نیست مگر در چیزیکه تردید در آن باشد اما در چیز قطعی صادق
نخواهد بود این اطلاق پس نمیتوان گفت ارجو طلوع الشمس وقت الطلوع و اخاف غروبها
وقت الغروب زیرا که این طلوع و غروب مقطوع به است **اما** رجای نزول مطر و خوف
انقطاع آن جایز است **و چون** این را دانستی بر تو معلوم باد که دنیا مزرعه آخرت است
و دل آدمی حکم زمین دارد و ایمان مانند بذر است و طاعات مانند آبیست که زمین را بآن
سیراب باید نمود و تطهیر قلب از صفات ذمیمه و اخلاق ردیه و معاصی و آثام بجای پاک نمودن
زمین است از خار و خاشاک و سنگ و کلوخ و نباتاتی که موجب فساد زرع است و روز
قیامت هنگام درو کردن است **پس** باید رجای بندگان از پروردگار را قیاس باید کرد
صاحب زرع نمود **و چنانکه** کسی تخم را بزمین پاک افکند و آنرا بوقت خود آب دهد
و زمین آنرا از سنگ و خار و خس پاک سازد سپس از آن چشم امید بعنایت و لطف پروردگار
داشته باشد و امید کند بجهت بروز آفت در وقت درو کردن آن داشته باشد این امید را
رجا گویند و عقلا محمود و ممدوح است **بنده نیز** هرگاه زمین دل خود را از خار و خس
اخلاق ذمیمه و معاصی پاک نماید و تخم ایمان در آن بپاشد و آب طاعات را بر آن جاری
سازد پس امید بلطف پروردگار نماید که او را از سوء خاتمه نگاه دارد چنانکه بخوشه رسد
و او را در قیامت بیامرزد این امید و رجای او رجائی است ممدوح در شرع و عقل و مقبول
و معمول است **و** چنانکه زارع از زراعت خود تغافل ورزد و همه سال کسالت
ورزد و آنرا اشتار خود نماید یا تخم را در زمین شوره بپاشد پس توقع درو کردن و کشیدن
کند اما با انتظار داشته باشد این را حمق و غرور گویند و همچنین را احمق نامند **کسی**
که تخم یقین و ایمان را در زمین دل نیفکند یا اینکه بیفکند ولی زمین را از صفات ذمیمه و
شهوات رذیله پاک نکند و باب طاعت بر آن سیراب نماید و مع ذلک چشم رحمت عظیمه
و رضوان و مغفرت داشته باشد مغرور و احمق خواهد بود **و از آنچه** گفته شد معلوم
میشود که امید آدمی در رجا در وقتی است که آدمی توقع محبوبی داشته باشد که جمیع آن
اسبابی را که در دست او هست کرده باشد و دیگر چیزی نمانده باشد مگر آنچه از تحت قدرت
او خارج است مثل فضل و کرم الهی که او را از سوء خاتمه و ایمان او را از شیطان و قطاع

از هوا و هوس نگاه دارد تا آنکه اسباب طاعات را از خود لیمان قطع کند و قلب خود را بر ذایل
اخلاق و معاصی مشحون کرده اند و در طلب لذات دنیا عمر خود را صرف نماید و با وجود آن انتظار
مغفرت خدا تعالی داشته باشد بر چنین انتظار عمل مغرور است **و اشارت**
بدو است آنچه ابطال است حدیث شریف بقوله الاحمق من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله
الجنة **و** حضرت حق عزت جل جلاله بدین معنی اشارت فرموده در آیه کریمه فخلف
من بعدهم خلف ورثوا الكتاب يأخذون عرض هذا الأدنى ويقولون سيغفر لنا
و منقست فرموده آن صاحب بوستان را در سوره کهف و حتی که بوستان خود در آید و گفت
ما اظن ان تبيد هذه ابدا وما اظن الساعة قائمة ولئن رددت الى ربي لاجدن خيرا
منها منقلبا **پس** باید که مجتهد در طاعات و مجتنب از معاصی باشد تا سزاوار آن
اینکه تمام نعمت را از فضل خدا تعالی منتظر باشد و نعمت خدا تمام نکرده و در حق او مکر
بدخول بهشت **و بعض اکابر عرفا فرموده اند** من علم الاغترار عدم
التمادی فی الذنوب مع رجاء العفو من غير ندامة وتوقع القرب من الله بغير طاعة وانتظار
زرع الجنة ببذر النار وطلب دار المطيعين بالمعاصي وانتظار الجزاء بغير عمل والتمني على الله
عز وجل مع الافراط **و لنعم من قال شعرا** ترجو النجاة ولم تسلك
مسالكها ٭ ان السفينة لا تجري على اليبس **پس ای عزیز** اگر چه در فضل و جلال
بالعموم گفته شده و میشود پس این جا مخصوص است با آنکه چشم داشت فضل و مغفرت
خدا تعالی با اعمال صالح خالص داشته باشند و مستغرق شهوات و لذات دنیا شوند مانند
ابلیس لعین و اعوان او که دشمن تو اند بحسب آیات کریمه الهی ترا فریب دهند و از طاعت
و عبادت باز دارند و باید و از روی اعتماد و بر کار تو ابر وبند تا از تمام کار از دست تو برود
مقربان بارگاه خدا تعالی یعنی سلسله مبارکه جلیله انبیا و اوصیا علیهم التحیة والثنا
که غشیت تجلی انوار فیض الهی بودند با کمال ایشان از همه کس بیشتر بود و امید عفو و رحمت خدا
افزونتر از تمام مخلوق داشتند و ملاحظه ایشان بوسعت رحمت خدا تعالی برتر از همه عالمیان
بود مع ذلک روزان و شبان ایشان شریفه و اشخاص لطیفه خود را در رنج و تعب کشیدند
و عبادات و طاعت مشغول شدند و بکلی از لذات دنیا اعراض کردند و از خوف خدا تعالی
پیوسته در اضطراب بودند جز آنکه کند فرد فرد ایشان لحظه نیاسودند و براحت نرسیدند

رحمت بی دریغ ۲

زیرا که سید الساجدین که همه طاعت میسر کرده **و** نیکو گفته اند **شعر** تا بوده بی غم کسی میسر
نمی شود ٭ مردان گرفته جان برادر که کار کرد ٭ امید فضل و کرم بر درگه کار بود دست آوری
عبادت و جهد در طاعت کمال حمق و سفاهت است **همانا** خدا تعالی این آیت را
در بیان این مطلب فرو فرستاده ان الذين آمنوا والذين هاجروا وجاهدوا في سبيل الله اولئك
يرجون رحمة الله **یعنی** آنانکه ایمان آوردند و بجهة متابعت رسول خدا ترک اوطان
خود نمودند و در راه خدا با کفار و نفس نابکار جهاد کردند ایشانند که امید رحمت پروردگار
میدارند **و** در مجالس السنیه مرقوم است که شخصی بخدمت حضرت صادق علیه السلام
عرض کرد که قومی هستند که گناه میکنند و میگویند امید بخدا تعالی داریم و پیوسته بر این حال
می باشند تا ایشان را مرگ در رسد حضرت فرمود اینها کسانی هستند که با آرزوها
میگذرانند دروغ میگویند و رجا و امید ندارند بدرستیکه کسی که امید بچیزی داشته باشد در صدد
طلب آن بر می آید و کسی که از چیزی ترسان است از آن میگریزد **و نیز** روایت کرده
عرض کرد که قومی از دوستان تو معصیت میکنند و میگویند که ما امیدوار برحمت الهی هستیم
فرمود دروغ میگویند ایشان دوستان ما نیستند بلکه قومی هستند که ایشان را آمال و امانی
مضطرب کرده است کسی که چیزی را دوست داشته باشد عمل از برای آن میکند **و**
هم آنحضرت فرموده که مؤمن مؤمن نیست مگر آنکه خوف و امید داشته باشد و خوف و امید
ندارد مگر در وقتی که عمل کند از برای آنچه میترسد و بآن امیدوار گردد **باری**
چون حقیقت رجا و مظنه آن را فهمیدی بر تو معلوم و محقق خواهد شد که رجا حالتی است
که ثمره آن علم بجریان اکثر اسباب است و این حالت نیز ثمر جهدی است از برای قیام بقیه اسباب
بر حسب امکان **پس** کسی که بذر او نیکو و زمینش قابل و آب او جاری و فراوان باشد
رجای او صادق است و پیوسته صرف رجا او را وا میدارد بر تفقد و تعهد زمین و پاک
نمودن آن از گیاهان چند که موجب فنای زرع است و هیچ دقیقه قصوری در تعهد از
برای او در روی نمیکند اصلا تا وقت حصاد **و این** بجهة آنست که رجا ضد یأس است
و یأس مانع است از تعهد و کسی که زمین را نا قابل شناخت و دید که آب باران مسلط
نیست و بذر او در آن نیکو رسته نمی شود و عمل نمی آید لا محاله تعهد ارض نکرده و ترک آن
خواهد داشت و رجا محمود است بجهة آنکه باعث است و یأس مذموم است بجهة آنکه صارف است

از عمل و خوف مستلزم رجا نیست بلکه رفیق و قرین است با آن بلکه نوعی دیگر بگوییم که خوف
باعث است از برای طریق رهبت و رجا باعث است از برای طریق رغبت و در این صورت حال رجا
مورث طول مجاهده است با اعمال و مواظبت بر طاعات کیف ما تقلبت الاحوال و از آثار
این صفت محموده است لذت یافتن بدوام اقبال بسوی حق تعالی و تنعم بمناجات او و جمال جلاله
و این احوال ناچار ظاهر میشود بر هر که امید دارد ملکی از ملوک یا شخصی از اشخاص داشته باشد
فکیف لا یظهر ذلک فی حق الله تعالی پس اگر ظاهر نشود دلیل بر حرمان خواهد بود از مقام
رجا و نزول در حضیض تمنی و غرور و **از اینست** بیان حال رجا و آنچه ثمره آن است یعنی
علم و آنچه ثمره آن است از عمل **و دلیل** اثمار رجا از برای اعمال طاعات حدیث
زید الخیل است که بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و عرض کرد آمده ام از تو بپرسم علامة الله را
در آنکه اراده می کند و در آنکه اراده نمی کند حضرت فرمود که چگونه صبح کرده عرض کرد
صبح کرده ام در حالتی که دوست میدارم خیر و اهل آن را و اگر بر چیزی از آن قادر شوم بسوی
آن مسارعت خواهم کرد و یقین بثواب آن دارم و اگر چیزی از آن از من فوت شود بر آن
محزونم و بجزع آن مایل آنحضرت فرمود هذه علامة الله فیمن یرید و لو اراد لک الآخرة هیأک لها
ثم لا یبالی فی ای اودیتها هلکت **پس** آنحضرت ذکر فرمود از برای زید علامت خدا را
در آنکس که اراده خیر باو فرموده باشد و کسی که امیدوار باشد که بدون این علامات مراد
بیرا یابد مغرور خواهد بود **اما فضل رجا و ترغیب در آن**
پس بدانکه عمل شخص بر رجا بالاتر است در رتبه از عمل بر خوف زیرا که نزدیکترین بندگان
بخدا تعالی محبوبترین ایشان بسوی او و غلبه محبت ممکن نیست مگر برجا و اعتبار این معنی
بحالت دو ملک است از ملوک که خدمت کرده شود یکی از ایشان بجهة خوف از عقوبت یا نکال او
و خدمت کرده شود دیگری بسبب رجای نعمت و نوال او **و** از آنجهت وارد شده است آیات
رغایب جلیله و فضایل جمیله در صفت رجا و حسن ظن بخدا تعالی در هر وقت خصوصا در وقت
موت که روح شخص از این جهان بجهان دیگر منتقل میشود **و** خدا تعالی آنکه مأیوس را
حکم تحریم فرو فرستاده در این سوره قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
و دیگر اخبار یعقوب علیه السلم وارد است که خدا تعالی بد وحی فرستاد که او را از دل
آیا میدانی بچه سبب ترا بفراق یوسف مبتلا ساختم بسبب آن بود که گفتی میترسم که او را گرگ بخورد

در بیان فضل رجا و اشاره بوجوب حسن ظن بخدا تعالی

و شما از او غافل باشید چرا از گرگ ترسیدی و چرا امیدوار نبودی و چرا نظر بغفلت برادران
یوسف از حال او کردی و نظر بمحافظت کردن من از او نکردی **و دیگر اینمقام اولی
و اصلح آنکه** تحریم سوء ظن بخدا تعالی و وجوب حسن الظن باشد را ادله بر آن دلالت کتاب و سنت
تقدیم داریم **اما الآیات** پروردگار مجید در فرقان حمید میفرماید در تکفیر و تقبیح بدگمانی
بسوء ظن در حق او تعالی شأنه و ذلکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین
و دیگر میفرماید و ظننتم ظن السوء و کنتم قوما بورا **و اما الاخبار** پس از آنجمله از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرموده لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بالله تعالی
و هم آنحضرت فرموده یقول الله عز و جل انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ما شاء
و نیز مرویست که داخل شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر شخصی در حالت نزع فرمود باو که
خود را چگونه می یابی عرض کرد خود را چنین میبینم که از گناهان ترسانم و برحمت پروردگار خود امیدوار
حضرت فرمود که جمع نمیشود در دل بنده در این وقت این ترس و امید مگر آنکه خداوند او را
عطا فرماید آنچه امید بآن دارد و ایمن میکند او را از آنچه می ترسد از آن **و دیگر** کلینی
باسنادش از محمد بن اسمعیل بن بزیع از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام مرویست که فرموده
احسن الظن بالله فان الله عز و جل یقول انا عند ظن عبدی المؤمن ان خیرا فخیرا و ان شرا
فشرا **و هم** مثل آن کلینی باسنادش از احمد بن عمر از آنحضرت مرویست که فرموده در ذیل
معنی فاحسن الظن بالله فان ابا عبد الله علیه السلام کان یقول من حسن ظنه بالله کان الله
عند ظنه به و من رضی بالقلیل من الرزق قبل منه الیسیر من العمل **و نیز** مثل آن کلینی باسنادش
از برید بن معویة العجلی از حضرت باقر علوم المرسلین صلوات الله علیه مرویست که فرموده دیدیم در کتاب
جدم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلم که حضرت رسول خدا بر منبر فرمود قسم بخدایی که غیر از او
خدائی نیست که هیچ مؤمنی داده نشد خیر دنیا و آخرت مگر بواسطه حسن ظن او بخدا تعالی و امیدوار بودن باو
و حسن خلق و کف از غیبت مؤمنین و قسم بخداوندی که غیر از او خدائی نیست که خدا تعالی هیچ
مؤمنی را بعد از توبه و استغفار عذاب نمیکند مگر بجهة گمان بدی که بخدا داشته باشد و کوتاهی او در
امیدواری بخدا تعالی و بدخلقی و غیبت مؤمنین و قسم بخداوندی که غیر از او خدائی نیست که هیچ بنده
گمان نیکو بخدا نمیدارد مگر آنکه خدا تعالی نزد گمان او باو رفتار میکند زیرا که خدا تعالی کریم است و همه
خیرات در دست اوست و شرم میدارد که بنده مؤمن گمان نیک باو داشته باشد و گمان او تخلف کند

پس نیکو کند ظن خود را بخدا تعالی و رغبت نماید ببوی او **و هم** در آن کتاب باسنادش
از سفیان بن عیینه روایت که گفته سزاوار است از برای مؤمن که بترسد از خدا تعالی آنگونه
ترس که گویا مشرف بر آتش دوزخ است و امیدوار باشد بخدا تعالی آنگونه امیدی که گویا
از اهل بهشت است پس فرموده که خدا تعالی در نزد ظن بنده مؤمن است یا اگر خیر باشد گویا
حسن ظنش با او معامله خواهد فرمود و اگر بد باشد ببود ظنش با او عمل خواهد کرد **و دیگر**
وصایای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمحمد ابن الحنفیه روایت که ولا یغلبن علیک سوء الظن
بالله عز و جل فانه لن یدع بینک و بین خلیلک صلحا **و دیگر** محاسن برقی باسنادش از
حضرت صادق (ع) روایت که فرموده آورده میشود در قیامت بنده که ظلم بر نفس خود نموده باشد
پس خدا تعالی با او فرماید آیا امر ترا باطاعت خود ننمودم و نهی از معصیت خود نفرمودم عرض میکند
بلی ای پروردگار من ولکن غالب شد بر من شهوت من پس اگر مؤاخذه فرمائی مرا بگناهم بر من ظلم
نفرموده [illegible] پس امر از مصدر جلال صادر شود که این بنده را باتش دوزخ ببرید آن بنده عرض
الهی گمان من بتو این نبود فرمان در رسد که ای بنده من چه بود گمان تو عرض میکند گمان
من بتو نیکوترین گمانها بود پس امر صادر شود که او را ببهشت ببرید و باو فرماید که حسن ظن تو
در این ساعت ترا منفعت بخشید **و دیگر** ثواب الاعمال باسنادش از عبد الله بن الحجاج
از حضرت صادق علیه السلام روایت که فرمود ان آخر عبد یؤمر به الی النار فیلتفت فیقول الله
عز و جل اعجلوه فاذا اتی به قال عز و جل لم التفت فیقول یا رب ما کان ظنی بک هذا فیقول الله
جل جلاله عبدی ما کان ظنک بی فیقول یا رب کان ظنی بک ان تغفر لی خطیئتی و تدخلنی جنتک
قال فیقول الله جل جلاله ملائکتی و عزتی و جلالی و آلائی و ارتفاع مکانی ما ظن بی هذا ساعة من
حیوته خیرا قط ولو ظن بی ساعة من حیوته خیرا ما روعته بالنار اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنة [illegible]
و دیگر منهاج السعادة از حضرت رسول روایت که فرمود روز قیامت خدا بنده را [illegible]
گناهکار [illegible] رو براه در قیامت [illegible] حکم کند پس
تا هزار سال معذب باشد و در دوزخ فریاد بر کشد که یا حنان یا منان خداوند عالم جبرئیل را
برو بنده مرا نزد من آور جبرئیل (ع) او را بیاورد در مقام موقف عرض باز دارد پس خطاب بوی رسد
که جای خود را چگونه یافتی عرض کند که بد مکانی بود خطاب آید که او را بجائی که داشت برگردانید
آن بنده راه جهنم پیش گیرد و روانه شود و بعقب خود نگاه کند خدا تعالی فرماید چرا بعقب

نگاه

یکدوم
ذکر مصائب
امام مظلوم

نگاه میکنی عرض کند که چنین بتو امید داشتم که چون مرا برون آوری از جهنم دیگر باینجا بر نگردانی خطاب
در رسد که بر گردانید او را ببهشت **مؤلف گوید** چون مجلس مقام طول
انجامید سزاوار است که بمجالس سابقه از بابیان رسانیم و در مجالس دیگر بقیه مطالب
و اخبار انشاء الله مرقوم داریم **شنیدی** حالات این گونه بندگان را که بوعده انعام از
جهنم اگر چه کسی بوده گناهکار و باز انها را برگردانند و خدا تعالی رحمت خود را شامل حال انها
نماید و ببهشت برد اکنون بشنو حال یک فرقه دیگر از بندگان عاصی را که پس از حکم
بردن ایشان بجهنم دو باره ایشان را برگردانند و رحمت الهی بوسیله خاصه دیگر شامل
انها میشود و ببهشت برده میشوند **چنانچه در** بسیاری از کتب معتبره روایت
که روز قیامت بنده گناهکار را بمحضر محشر حاضر گردانند و بمقام سؤال و جواب بازمیدارند
چون در نامه عمل او جز عصیان و معاصی مرقوم نشده امر صادر شود که او را بجهنم برند آن بنده سر بزیر
افکند و راه جهنم در پیش گیرد چون قدری راه طی کند ملائکه را خطاب در رسد که برگردانید
او را [illegible] سبب آن بنده را برگردانند و در مقام سؤال
باز دارند خطاب در رسد که ای بنده عاصی تو در دنیا امانتی بما سپرده بودی اکنون بتو باز پس رد شود
عرض کند یا رب کدام امانت است حکم صادر شود که [illegible] باو دهند
و فرمان آید که این امانت تست ای بنده آیا از انها میفروشی عرض کند پروردگارا از قیمت این
آگاه نیستم خطاب آید که از انبیا و پیغمبران بپرس تا ایشان قیمت کنند و بهای آنرا بتو تسلیم کنم
آن عاصی آنرا در قیمت آن بنزد آدم و نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و دیگر انبیا علیهم السلام برد و ایشان عرض
کنند ما قیمت این جوهر نفیسه را نمیدانیم پس حکم رسد که از [illegible] خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله
وسلم برو تا قیمت آن مشخص شود و مقرر شود که آنحضرت بر تشخیص بهای آن از حضرت [illegible]
تا عاقبت یقین قیمت آن بجوهر شناس بازار محشر بود و دین ساقی کوثر حضرت امام مظلوم شهید [illegible]
و دعوی الفقراء که آنحضرت عرض کند الهی [illegible] و قیمت [illegible]
که در مصیبت من از دیده این شخص جاری شده بهای آن اینست که او را بیامرزی و داخل بهشت گردانی
پس آنسرور دست او را گرفته داخل بهشت نماید و در این موضع ختم مجلس بود و طریق سزاوار است
یکی بذکر فضیلت گریستن بر خامس آل عبا (ع) و دیگری بذکر شفاعت آنحضرت بروز قیامت در حق
گریه کنندگان بر خود با آن حالاتی که جزاء محشر وارد میشود و مناسبات آنها از وقایع مصائب آنحضرت

بیان هر دو طریق در کتاب تزکیة الاعمال در فصل دویم مخصوص آن مرقوم اند و مکرر آن موجب
اطناب سخن است و اگر طریق دیگر نیز خواهند ممکن است از برای ارباب تتبع الا انه [illegible]

المجلس السادس عشر

فی تحقیق بقیة الکلام فی فضل الرجاء و ذکر ان الرجاء و الخوف ایهما افضل و غلبة ایهما احسن و بیان ما یناسب بهذا المقام من المطالب الشریفة

در بیان اصلح بودن رجا و خوف و اقتضای غلبهٔ هر یک در قلب

چون بفضل الله تعالی بیان حسن ظن با خدا کرده شد و فضیلت رجا ثابت با بیان رسید اکنون
گوییم که اخبار وارده در فضیلت رجا و فضیلت خوف هر دو بسیار است و [illegible]
و این دو چیز دو صفتند از صفات محموده و اخلاق فاضله و فضیلت این دو باعتبار آنست که
بندگان را بسعادت وامی دارند و باعث تدارک ما فات و [illegible] ایشان می شوند و باید شود
که ناظر بمیان دو چیز چون نظر انداخته تشکیک در قلب او واقع شود که آیا کدام یک از این دو
افضل و اصلح خواهد بود بلکه آن از برای شخص و قول قائل که خوف افضل است یا رجا الی
فاسد است و شبیه است با قول آنکه بگوید نان بهتر است یا آب و جواب از این قول آنست که
نان از برای گرسنه افضل است و آب از برای تشنه و در صورت اجتماع جوع و عطش هر دو حکم
اغلب راست از این دو چیز اگر جوع غالب ترست نان افضل است و اگر عطش غالب شود آب
و در صورت تساوی هر دو مساوی هستند و مقرر است که هر چه اراده شود از برای
مقصودی فضلش بالاضافة الی مقصوده ظاهر میشود نه بالاضافة الی نفسه پس خوف و رجا دو
دوا هستند که مرض قلوب بآنها مداوا میشود و فضل هر یک بحسب مرضی است که در
قلب موجود است گاه میشود که ترس و خوف شخصی را بیشتر بکار آید و گاه امید چنین
شخصی صفت خوف از برای او اصلح است از رجا و گاهست که شخص دیگر بر عکس است پس حکم
آن نیز بر عکس است پس اگر مرض ایمن از مکر الله و اغترار بآن بر قلب غالب است علاج او
صفت خوف است و این صفت از برای او افضل و اصلح است و اگر یأس و قنوط از رحمت
الهی غالب ترست افضل و اصلح از برای او تحصیل صفت رجاست و همچنین شخصی که غرق بحر
معاصی و گرفتار قید شهوات دنیویه باشد باید در صدد تحصیل خوف برآید و باین اعتبار نیز
خوف افضل است زیرا که معاصی و اغترار غالب تر است بر خلق و اگر بطاعت و منابع خوف و رجا
نظر کنند رجا افضل است زیرا که رجا از بحر رحمت واسعهٔ الهی سیراب و خوف مستقی از بحر غضب است

و کسی که ملاحظه کند از صفات الهی آنچه را که مقتضی لطف و رحمت است محبت بر او غالب تر است
و در مقام محبت از مقام رجا بالاتر نیست و اما خوف پس مستند است بالتفات بسوی صفاتی که مقتضی عنف است
از صفات الله پس محبت با خوف آنقدر ممزوج نیست که با رجا ممزوج است پس
گوییم که خوف از برای اکثر خلق از رجا اصلح است بجهت غلبهٔ معاصی بر ایشان اما آنکه متقی است
و معاصی ظاهریه و باطنیه را ترک نموده و خفی و جلی ذنوب و آثام را بیکسو نهاده اصلح از برای او
آنکه ترس و امید او مساوی باشد و از اینجهت گفته شده است که لو وزن خوف المؤمن
و رجاؤه لاعتدلا و خدای تعالی در وصف آنان که خوف و رجاء ایشان مساوی است فرموده

در بیان اعتدال رجا و خوف

یدعون ربهم خوفا و طمعا و فرموده و یدعوننا رغبا و رهبا و حضرت سید الاولیا
علی مرتضی بیکی از فرزندان بزرگوار خود فرموده و محتمل است که محمد بن الحنفیه باشد
یا بنی خف الله خوفا ترى انك لو اتيته بحسنات اهل الارض لم يتقبلها منك و ارج الله رجاء
ترى انك لو اتيته بسيئات اهل الارض غفرها لك و یکی از عبارات اینست که
از بعض صحابه نقل است لو نودی لیدخل النار کل الناس الا رجلا واحدا لرجوت ان اکون انا
ذلک الرجل و لو نودی لیدخل الجنة کل الناس الا رجلا واحدا لخشیت ان اکون انا ذلک الرجل
و این عبارت کنایت از غایت خوف و رجا و اعتدال هر دو با غلبه و استیلا و لکن بر سبیل تقاوم
و تساوی و اما عاصی هرگاه گمان کند که او است آن مردی که مستثنی شده از آنانکه مأمورند
بدخول آتش جهنم دلیل بر اغترار اوست و مثل این خلق که در این زمان موجودند
اصلح غلبهٔ خوف است از برای ایشان بشرط آنکه خارج نکند ایشان را بسوی یأس از رحمت
و ترک عمل و قطع طمع از مغفرت و همین سبب تکاسل از عمل نیک و استغراق در معاصی گردد
زیرا که این صفت را قنوط گویند نه خوف زیرا که خوف آن چیزی است که انسان را بعمل وا دارد
و قلب را [illegible] و شهوات را مکدر کند و شخص را از رکون و میل بدنیا منصرف سازد
و بجانب [illegible] از دار غرور دعوت نماید پس اینست خوف محمود نه حدیث نفس که در کف از معاصی
مؤثر نباشد و نه یأسی که موجب از برای قنوط باشد و بعض محققین گفته اند که غلبهٔ خوف

در بیان آنکه در وقت موت غلبهٔ رجا اولی است

اصلح است و لیکن پیش از نزدیک شدن بوقت موت و در وقت موت پس اصلح غلبهٔ رجاست و غلبهٔ حسن ظن
زیرا که خوف بمنزلهٔ تازیانه ایست که باعث بر عمل باشد و در وقت موت قادر بر عمل نیست و [illegible]
اسباب خوف ندارد زیرا که اینها موجب قطع نیاط قلب او و معین بر تعجیل موت است و اما

روح رجا هر قلب را تقویت می‌کند و محبت انسان را زیاد می‌گرداند و سزاوار نیست که مفارقت
نماید احدی از دنیا مگر با محبت خدا تا لقای او را دوست داشته باشد و هر که لقای خدا را دوست
دوست داشته باشد خدا نیز لقای او را دوست میدارد و محبت مقارن رجا است و هر که بکرم
و فضل خدا امیدوارتر باشد محبوب‌تر خواهد بود و مقصود از علوم و اعمال همه معرفت الله است تا آنکه
از معرفت ثمرهٔ محبت ظاهر شود زیرا که مصیر همه بسوی اوست و شخص چون بمیرد بر او وارد میشود و هر که
به محبوب خود وارد شود عظم سرور او بقدر محبت اوست و شدت حزن و عذاب بقدر مفارقت
محبوب است هر که در وقت مردن غالب شود حب اهل و ولد و مال و مسکن و عقار و رفقا
و اصحاب چنین مردی همه محبوبهای او در دنیا است و دنیا بهشت اوست زیرا که بهشت جائی است
که هر چه آدمی دوست داشته باشد همه در آنجا باشد پس مرگ از بهشت خود بیرون میرود و ...
اول الحیلت که میان او و ... باهل دنیا ... علاج آنچه ... باز خواهد رسید
الا بعد آنکه کرده است خداتعالی از برای کسانی که اختیار کردند زندگانی دنیا را و راضی
و مطمئن شدند بآن و از آن خوشنود بآن از سلاسل و اغلال و ضروب خوف و نکال و اینکه دوست
دنیا نداشته باشد و علاقه بآنچه در اغلب از برای او نباشد و محبوب از برای او سوای خدا ... و کسی
معرفت او و تفکر در ذات او نباشد دنیا از برای او حکم قفس و زندان ... خلاص ... شد
رهائی او از قفس و زندان خواهد بود و این اول بهجتی است که باو میرسد علاوه بر آنچه از که
از برای او آماده خواهد بود و خداتعالی عباد صالحین خود را بآن بشارت داده ما لا عین رأت
و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر **پس سؤال از پروردگار خود میکنیم**
که ما را بر دین اسلام بمیراند و بصالحان عباد خود ملحق گرداند و قبولیت این دعا ممکن نیست
از برای ما مگر با کمال حب او و عظمت و ... بواسطهٔ این مرتبهٔ عظیمه نداریم جز با خواهش حب غیر او
قلب و قطع علایق از هرچه غیر او باشد از خانه و مال و وطن و اهل و عشیرت و غیر اینها **و**
اولی آنست که دعا کنیم بآنچه حضرت سید الانبیاء و خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین
دعا کرده زبان که زبان معجز بیان آن حضرت گشاده اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب ما
یقربنی الی حبک و اجعل حبک احب الی من الماء البارد **و غرض** از این بیان آن بود
که غلبهٔ رجا در نزد مردن اسهلست بجهت آنکه جلب محبت الهی میکند و غلبهٔ خوف پیکر از
مرگ اسهل است بجهت آنکه سوزانندهٔ شهوات و قاطع حب دنیا است از قلب **و هذا**

در بیان قوت
بالجمله ... بالدین ...
لبیک

حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله فرمودند لا یموتن احدکم الا و هو یحسن الظن بربه **و** خداتعالی
در کلمات قدسیه فرموده انا عند ظن عبدی بی فلیظن بی ما شاء **و** از اینجهة سزاوار است
ذکر اخبار و اسباب رجا و حسن ظن بخداتعالی در نزد آنانی که مشرف بموت می‌شوند از برای
تقویت قلوب ایشان **و** مقصود از این مرحله تحبیب خداتعالی است بسوی قلوب عباد او
و لذلک اوحی الله الی داود علیه السلام ان حببنی الی عبادی فقال بماذا یا رب قال
عز و جل بان تذکرهم آلائی و نعمائی **پس** ثابت شد آنکه که محبت الله بمیرد و محبت
دنیا از قلب او منقطع شود تا آنکه دنیا از برای او مانند زندان شود که مانع است از لقای محبوب
و از مجامع آنچه گفتیم ظاهر میشود که صفت رجا از برای سه کس از مردم افضل و اصلح است
از صفت خوف **یکی** آنکه و ایمان خود را بجا آورد و از محرمات اجتناب کند و لکن
نفس او قدر ایشان ... و معرفت عمر در طاعات کامل باشد و چنین شخصی باید امید بوصول
آنچه خدا وعده فرموده از برای عبادت کنندگان در درجات علیین داشته باشد تا خداتعالی در عالم او فاسد
دارد از جمیع اعمال صالحه و اذکار **دویم** کسی که عمر خود را صرف معصیت کرده باشد و صفحات
کتاب عملش همه سیاه باشد و با قبحه از خلاص خود از عذاب مأیوس گردد و اگر چه اینجا توبه و پشیمانی
بر عالم او کرده شیطان او را بنومیدی بخواند و بگوید کجا توبه تو قبول میشود و چه فایده برای عزت است
و باین سبب آن شخص از عبادت و بندگی باز ماند چنین کس نیز باید صفت رجا را تحصیل کند
و فریب ابلیس نخورد و بداند که دریای فضل و رحمت بی نهایت ... بالجمله ... است که عالم را
گناه معذب ... انواع آن ... است و یک نظر فیض کند هزار ساله را محو کند **سیم**
شخصی که چندان خوف بر او غلبه کرده باشد که مشرف بر هلاکت باشد و از کثرت خوف مظنه ضرر
بدن او یا مظنه اختلال عقل و استیلای جنون او باشد **و غیر این** سه طایفه اگر از
اهل معصیت باشند اصلح از برای ایشان غلبه خوف و رجای ایشان است **اما** آنان که بعربده
شیطان مغرور و در عزوبت مشغول لهو و لعب و سرور و ... در طاعات و عبادات کسل
و در معاصی و سیئات بیباک و معتدل میباشند نه در فکر حرام و حلال اند و نه در اندیشه عذاب
و نکال تا آنکه این غرور ... این دعوی رجا از برای ایشان سم قاتل است زیرا که از
شیوه و مزوری که دارند بغیر از طغیان و جرأت ایشان بر عصیان چیزی حاصل نمیشود
پس آنکه بر منبر واعظ و ناصح و مذکر مردم است باید رعایت هر شخصی را بنماید و علت

از ایشان دور ابواب رحمت را در روی ایشان بسته باشند و هرکس را بجزوی که دفع مرض اوکند معالجه نماید

نه اینکه دوائی دهد که متزاید مرض او باشد **پس** در مثل دوره کارها که شیطان رجیم

بسبب وساوس کثیره بر قلوب تسلط یافته و ابواب مداخل بر روی او مفتوح گشته و هر لحظه

راهی قریب میدهد و بطریقی از طرق سلب ایمان او داخل میشود چنانچه مشروحا در این کتاب

از برای تو بیان شد باید سعی در ذکر اسباب ترس و خوف نمود و مردم را از عذاب الهی باید

ترسانید نه اینکه قصد و لفظ در این معنی بیکت ادر روی دل مردم باشد و چنین تشویق

و تحسین از ایشان و باین جهت ذکر امیدواری و اسباب رجا بیش کرد و خود و مردم را هلاک

افکند **و این** تجربه رسیده که هر جه ذکر اسباب رجا بیشتر واقع شود جرئت مردمان

در معاصی و ذنوب افزوده گردد ع من جرب المجرب حلت به الندامة **و این** نیست مگر

دنیا پرستی و تملق نفس و لفظ منبت بر دنیا و اگر چنین نباشد باید شدید فی ذات الله با

و از تخویف و انذار خلق ترسی در دل او راه نیابد و لکن بشرط آنکه اول خود موعظه الهی را

پذیرفته و حق المقدور بآن عمل کرده باشد تا کلمات او را در قلوب مستمعین وقع شود و از

عظیمی بهم رسد **و اما** در مقامی که این غائله نباشد و ذکر اسباب رجا موجب تجری

در معصیت نگردد شبهه نیست که بندگان را بجانب الهی امیدوار نمودن و سعه رحمة الهی و فضل

و کرم نامتناهی او را حل جلاله بخلق رسانیدن و مژده مرحمت و غفران دادن بایشان اولی

و افضل است **زیرا که** طاعتی که از روی امیدواری بر آید بالاتر است و بهتر است از طاعتی

که از روی ترس و خوف باشد و مقرب ترین مردم نزد خدا کسی است که او را دوست تر

دارد و دوستی بطمع و امید بهم میرسد نه از ترس و خوف **و** از اینجهة خدا است توبیخ

و تقریع فرموده قومی را بیدگمانی نسبت بخویش و خلعت مغفرت بوشانیده قومی را که هم خود امیدوار

بوده اند برحمت الهی و هم دیگران را امیدوار داده اند **چنانچه** آورده اند که یکی از بزرگان

دین همیشه راههای امیدواری را بر مردم می نمود و از برای ایشان اسباب رجا و سعه رحمت خدا را

بیان می فرمود چون از این جهان برای دیگر رفت او را در خواب دیدند و حالت او را از پرسیدند گفت

را آوردند و در موقف خطاب پروردگار باز داشتند خطاب رسید که چه ترا بر این داشت که بوسته

مردم را بطمع و امیدواری و الهی داشتی عرض کردم خواستم دوستی ترا در دلهای ایشان جا دهم خدای

فرمود که بهمین سبب ترا آمرزیدم **و** گفته شد که اگر عظیم و مشاء امیدواری نظر کنند افضل است

از خوف زیرا که آنچه در خوف از دریای غضب است و آنچه در رجا از بحر رحمت و رحمت او بر غضب

سبقت گرفته است بالجمله از اخبار و احادیث مستفاد و مستنبط میشود که در این مقام سخنان بسیار است که اکر

خوف غالب در کلام واقع میشد هر آینه داد سخن دادیم و در شرح نکات آن ع غیر این مختصر نمی

گنجد **علی الجمله** باز آییم بر مطلب خود در باب مرغبات رجا و گوییم که آن چیزی که

استقراء و استقصاء بر چند قسم است **اول** آیات و اخبار و دلایلی که در مذمت یأس و قنوط از

رحمت خدا است و مرقوم شد و کثیر که در مذمت هر چیزی دلالت بر مدح ضد او دارد و رجا ضد یأس است

دویم آیات و اخباری که مخصوص در فضل رجا و شرف نزول در ورود یافته بالجمله ذکر آن گذشت

سیم آنچه در باب حسن ظن بخدا و وجوب حسن ظن با خدا و فضل مذکور است **چهارم**

آنچه در آیات قرآن و کلمات اهل بیت علیهم الصلوة و السلام تصریح شده که ملائکه مقربین و

ارواح انبیاء و مرسلین از برای طائفه مؤمنین طلب مغفرت می نمایند و از خدای تعالی آمرزش ایشان را

می خواهند و البته دعای ایشان مستجاب است **اما الآیات** یکی از آن در سوره مؤمن واقع است

که خداوند تعالی میفرماید الذین یحملون العرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یؤمنون به و یستغفرون للذین

آمنوا ربنا وسعت کل شیء رحمة و علما فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم الی آن

قال وقهم السیئات و من تق السیئات یومئذ فقد رحمته و ذلک هو الفوز العظیم **زهی**

کمال شرف و فضیلت مؤمنان که حمله عرش عظیم یعنی آن ملائکه عظام علیهم السلام و حمله عرش علم الله

یعنی رسول خدا و اوصیاء طاهرین او صلی الله علیهم اجمعین و آن ملائکه حافین حول العرش که تسبیح

و تحمید ایشان است از برای ایشان استغفار کنند **و دیگری** در سوره شوری که میفرماید تکاد السموات

یتفطرن من فوقهن و الملائکة یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض الا ان الله هو الغفور الرحیم

که لفظ این آیه عام است و معنی خاص و مراد از لمن فی الارض مؤمنین و تابعین اند از شیعه اهل البیت

چنانکه مؤید این معنی صریح لفظ و یستغفرون للذین آمنوا و لفظ فاغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک در

آیات اولی واقع است **و اما الاخبار فنی الکافی عن الصادق** ع ان لله ملائکة

یسقطون الذنوب عن ظهور شیعتنا کما یسقط الریح الورق فی اوان سقوطه و ذلک قوله تعالی الذین یحملون

العرش و من حوله الآیة قال استغفارهم و الله لکم دون هذا الخلق **و فی العیون عن الرضا** ع

قال و یستغفرون للذین آمنوا بولایتنا **و فی الجوامع عن الصادق** ع و یستغفرون

لمن فی الارض من المؤمنین **و در** کتب خاصه و عامه نیز مرویست که رسول خدا ع

در بیان مرغبات رجا

فرموده هذا ما امرتم از خود وجه کریم برادرم علی ابن ابیطالب ع ملائکه بسیار آفریده که تسبیح و تقدیس
می کنند خدا تعالی را و طلب استغفار میکنند از برای شیعیان و محبان علی علیه السلم تا روز قیامت
و حضرت رسول ص فرموده که حدیث با اصحاب خود که حیات و ممات من از
برای شما خیر است اما در حیات از برای شما احکام شریعت را بیان میکنم و طریقه و آداب را از
شما می آموزم و اما بعد از ممات من اعمالی که از شما صادر میشود بر من عرض میکنند آنچه را که دیدم
نیکست حمد خدا تعالی را بجا می آورم و آنچه را که دیدم بدست از برای شما استغفار میکنم **پنجم**
آنچه در احادیث وارد است که چون بنده گناهی کند ملائکه در نوشتن آن تأخیر
می کنند که شاید پشیمان شود و استغفار کند چنانچه از حضرت باقر صلوات الله علیه مرویست
که چون از بنده گناهی صادر شود کاتب اعمال بقدر صبح تا شام نوشتن آن را تأخیر می اندازد اگر
استغفار نمود نمی نویسند آن گناه را در جریده اعمال او **و** از حضرت صادق صلوات الله علیه خود
مرویست که هرکه گناهی کند هفت ساعت از روز او را مهلت میدهند پس اگر سه مرتبه گفت
استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم آن گناه را ثبت نمی کنند **و** اخبار در این معنی بسیار
وارد شده در کتب مشهوره اصحاب حدیث از ائمه رضوان الله علیهم بلکه در کتب اخلاق از علمای
عامه نیز روایات با این مضمون بسیار است و ذکر هر یک موجب طول کلام **ششم** بشارات
و مژده هائی که از برای شیعیان و محبان حضرت شاه اولیاء علی مرتضی و عترت طاهرین او وارد حرّیف
و روح العالمین لهم الفداء وارد شده که ایشان مخلد در جهنم نخواهند بود و در وقت مرگ او
ایشان را از عذاب خلاص خواهد کرد هر قدر گناه داشته باشند و هرچه معصیت کرده باشند
و اخبار در این باب بحد تواتر رسیده و انشاء الله اگر عمر باقی باشد و خدا توفیق کرامت کند در شرح
این مطلب در کتاب معاد از کتب پنجگانه شمس الظلام رقم خواهیم داشت زیرا که در این مجلس گنجایش
نخواهد گنجید **هفتم** آیاتی که دلالت می کند بر اینکه حق تعالی جهنم را از برای کفار و معاندین
و مخالفین خلق نموده و غیر از دشمنان خدا کسی در آن معذب نخواهد شد و خدا دوستان
خود را محض اجتناب از معاصی از آن میترساند و دلالت قوله تعالی ذلک یخوف الله به عباده یا عباد
فاتقون **و** میفرماید واتقوا النار التی اعدت للکافرین **و** میفرماید لا یصلیها الا الاشقی
الذی کذب و تولی و بیان این فقره نیز در محل خود موکول است انشاء الله تعالی **هشتم**
آنچه وارد شده است بخصوص وسعت عفو و مغفرت و رحمت خداوند عالم جل جلاله و وفور مهربانی او

در کتب

متعلق مبارکات خود چنانچه خود فرموده وان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم و مرویست که روزی
عالم بحضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم وحی فرستاد که من محاسبه امت تو را در روز قیامت
بتو وامی گذارم آنحضرت عرض کرد که تو از برای ایشان بهتری و از من بعتاب ایشان با تو با
خطاب با و رسید که حال که چنین است من هم ترا در حق ایشان مخذول و منکوب نخواهم نمود
و نیز مرویست که روزی حضرت رسول میگفت یا کریم العفو جبرئیل علیه السلام
عرض کرد یا رسول الله میدانی معنی کریم العفو آنست که چون به بدیهای بندگان بکرم خود عفو مینماید رحمت ح
بعد از آن انهار کرم خود مبدل بحسنات میکند **و نیز** مرویست که هرگاه بنده گناهی کند
و استغفار نماید خدا تعالی بملائکه میفرماید ببینید بنده مرا که گناهی از او سر زد و برگردید که
او را پروردگاری هست که گناهان را می آمرزد و بگناه مواخذه می کند گواه باشید که من او را
آمرزیدم **و دیگر** حدیث قدسی وارد است که من خلق را آفریدم تا از من نفعی ببرند و سود
کنند و نیافریدم ایشان را که من از ایشان منتفع شوم **و ایضا** مرویست که اگر بندگان گناه نکنند
خدا تعالی خلق دیگر خواهد آفرید که گناه کنند و ایشان را بیامرزد **و هم** حضرت رسول خدا
فرموده بآن خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست که خدا تعالی به بندگان خود مهربانتر است
از مادر مهربان بفرزند خود **و دیگر** احادیث رسیده که در روز محشر حق تعالی چندان آمرزش
و مغفرت ظهور آورد که بخاطر هیچکس خطور نکرده باشد تا اینکه شیطان هم طمع کند **و**
آیات و اخباریکه در این باب نازل و صادر شده از حد و حصر بیرون است و بیان از شرح آن
عاجز **نهم** اخباریکه رسیده است در باب اینکه هر بلا و ناخوشی و رنجی که در دنیا بمومن
میرسد حتی بار که بسنگی بخورد کفاره گناهان او میشود **چنانچه** حضرت رسول ص
فرموده که تب بوی آتش جهنم است و همین قدر نصیب مومن است از آتش جهنم و بیان این فقره
نیز طولانی است انشاء الله در مجلس مرقوم میشود **دهم** اخباریکه وارد شده در باب
اینکه با وجود ایمان گناه ضرر نمیرساند همچنانکه با وجود کفر هیچ عملی نفع نمی بخشد و اینکه گاه میشود
که خدا تعالی بجهت مقدار ذره از ایمان یا عمل خیر از اعمال صالحه بنده را می آمرزد و داخل بهشت میکند
و این مطلب نیز مجلس علیحده لازم دارد که شرح و تبیین داده شود **یازدهم** احادیث کثیره
وارد شده در باب اینکه روز قیامت کفار و دشمنان اهل بیت رسالت صلی الله علیهم اجمعین
فدای مومنین و شیعیان خواهند گردید و گناه شیعیان را بپای ایشان نوشته ایشان را بجهنم

مؤمنان عاصی بخشیده خواهند بود و اخباری که در باب مرحومه بودن امت محمدی صلی الله علیه و آله
وسلم وارد شده **از آنجمله** حضرت رسول خدا فرموده امت من امت مرحومه است و در
آخرت از برای ایشان عذابی نیست و آنچه باید از عقاب و نکال بایشان برسد در دنیا بواسطه
بلاها و محنتها و زلزلها برسد و بعضی روز قیامت شود بعد از آنکه مردم از گناهان و اعمال
کتاب بکشد و گویند این امت از آتش **و** این حدیث در سرور السعاده مذکور است
و هم در این کتاب از اهل بیت عصمت وارد است که ناصبیان و دشمنان ما را
بسبب ظلمی که بر شیعیان ما کرده اند و جمیع ایشان را کشته اند فدای شیعیان ما خواهند کرد
و ایضاً در آن کتاب از حضرت صادق علیه السلام مرویست که روز قیامت یکی از
شیعیان ما را که در حق ما محافظت کرده باشد و در دین خود تقیه نموده باشد و حقوق اخوان
مؤمنین خود بجای آورده باشد ولکن در طاعت و عبادت بدرگاه کوتاهی کرده باشد می آورند
و مقابل او صد نفر یا بیشتر تا صد هزار نفر از دشمنان ما را می آورند و میگویند اینها فدای تو است که
آنها را داخل بهشت می کنند و آن ناصبیان را بجهنم میبرند **و** بر آنچه مذکور
و مرتبه از برای مؤمنین بجز این از شیعیان اهل بیت اطهار علیهم الصلوة والسلام **و اخبار** برای
که این باب بسیار از حصر و عد افزون است و ذکر آن موقوف بمجلدات است ان شاء الله تعالی اگر توفیق
رفیق گردد و وقت مساعدت نماید **دوازدهم** [illegible] اخبار و احادیث که در فضیلت
اعمال صالحه از عبادات واجبه و مسنونه از صوم و صلوة و حج و جهاد و صدقات واجبه و مستحبه
و تلاوت قرآن و مواظبت در ادعیه و اذکار و اوراد و فضیلت معروف و بر و احسان و ادای
حقوق مؤمنان و میزان مطالب وارد شده و خداوند در قرآن مجید این جمله را موجب
امیدواری و رجا و مغفرت خود شمرده که شرح هریک در محل خود از این کتاب مسطور باید
ان شاء الله تعالی و از اعظم این اعمال صالحه است زیارات مشاهد مشرفه و بقاع متبرکه و روضات
مقدسه رسول خدا و امیر المؤمنین و بتول عذرا و اوصیای طاهرین معصومین خاتم الانبیا
صلوات الله علیهم اجمعین که اخبار و احادیث زیاده از حد و عد افزون در باب هریک وارد شده خاصه
زیارت حضرت سلطان کربلا سید الشهدا سلام الله علیه که در کتاب تزکیة الاعمال در ختم
جلد دویم از آن و در بعضی از مواضع دیگر از آن بشرح و بسط مرقوم آمده و مجمع فضل [illegible] حضرت
و انفاق مال در اقامه عزای اوست و غیر ذلک که هم در جلد ثالث تزکیة الاعمال نگارش یافته و ممکن است

ختم

در بیان شفاعت کبری

ختم مجلس در این مقام بذکر هریک از اینها باشتباسات آن از مصائب **و لحبل متین**
و رکن رکین امیدواری خلق از برای نجات و رستگاری آن آیات و اخبار است
که در باب شفاعت کبرای حضرت سید المرسلین و اهل بیت طاهرین او صلی الله علیهم اجمعین
وارد است در صحرای محشر و خداوند در باب وعده عنایت خود بحضرت رسول خدا و قبول
شفاعت او در حق عاصیان امت فرموده و کشوف [illegible] و [illegible] و [illegible] این
وسیله در دست نداریم و مجلس را مختصر از بیان شفاعت باشتباسات آن بنابیان
می رسانیم بعون الله تعالی **و مخفی نماناد** آیات کریمه در باب شفاعت در مواضع عدیده در قرآن
مجید شرف نزول یافته و اخبار متکاثره از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم الصلوة والسلام در شرح
این مطلب باسناد صحیحه و معتبره وارد شده و اگر کسی خواسته باشد در باب تفصیل اخبار در
و تفسیر آیات منزله رجوع نماید بکتاب العدل والمعاد که مجلد ثالث از کتب بحار الانوار
علامه مجلسی رضوان الله علیه است و همچنین بکتاب معاد از مجلدات کتب عوالم العلوم
قدس الله روح مؤلفه و مصنفه و این بنده نیز آن مجلد را مفصلاً بتوفیق الله تعالی اگر خداوند [illegible]
کتاب معاد یعنی جلد پنجم از مجلدات شمس الظلام برشته تحریر خواهم آورد **و لحاجته** مختصر [illegible]
موضع بیان می شود آنست که چون عاصیان و مجرمان از اهل ایمان را خداوند حکم بدخول
در آتش فرماید پس از محاسبات روز قیامت اول کسی را که پروردگار اذن شفاعت عطا فرماید
محمد برود و ظهور رحمت و اسعد خود حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود
آنحضرت شفاعت کند در حق امت خود بلکه تمامی مجرمان امم انبیای سابقین علیهم الصلوة والسلام
و سبب انحصار شفاعت از برای در حق اهل ایمان از عاصیان آنست که کفار و معاندین
از اهل کتاب چون سابقه ازلیه الهی بخلود ایشان در آتش دوزخ و تعذیب ابدالاباد
حتم آمده شایستگی و استحقاق آن ندارند که شفاعت مرحوم گردند و نجات از برای ایشان
حاصل آید **و** همچنین تواجد از فرقه اسلامیان بعضی است مرحوم جنبه از اهل ایمان خارج
می باشند بجهت خالی بودن قلوب ایشان از انوار معرفت و ولایت اهل بیت عصمت و طهارت
و استقرار حب دشمنان آن بزرگواران در دلهای ایشان و عدم قبول ایشان خلافت مطلقه
و امامت حقه ائمه معصومین [illegible] لهذا شفاعت در حق ایشان نیز ممنوع است و کذلک
فرق دیگر از مسلمین را که در امامت بعضی از آل عصمت اعتقاد شایسته ندارند و متوقف بلکه

منکرین

مکرند شفاعتی بکار نیست پس مخصوص شد شفاعت حضرت رسالت پناه
تحت درجه ارباب عصیان از دخول دوزخ و فرقه [illegible] و پس از آن درجه عالیات
و درجات از مومنین اثنی عشریه که در سلک شیعیان و موالیان معصومین آل محمد صلی الله
علیهم اجمعین منسلک می باشند و در حکم شفاعت حضرت شفاعت سید الاوصیا
امیر المومنین و صدیقه کبری حضرت زهرا و یازده امام عالیمقام از فرزندان دو بزرگوار
که ایشان نیز مأذونند در روز قیامت بشفاعت مذنبان از دوستان خود نه غیر ایشان
از نواصب و خوارج و غلاة و در بحار الانوار از بعض رسایل عقاید علما منقولست که
اعتقادنا فی الشفاعة انها لمن ارتضی دینه من اهل الکبایر والصغایر فاما التائبون من الذنوب
فغیر محتاجین الی الشفاعة وقال النبی ص من لم یؤمن بشفاعتی فلا اناله الله شفاعتی وقال ع لا شفیع
انجح من التوبة والشفاعة للانبیاء والاوصیاء والمومنین والملائکة وفی المومنین من یشفع
مثل ربیعة ومضر واقل المومنین شفاعة من یشفع لثلثین انسانا والشفاعة لا تکون لاهل
الشک والشرک ولا لاهل الکفر والجحود بل یکون للمومنین من اهل التوحید و در کتاب
خصال صدوق رحمه الله علیه مرویست باسنادش از حضرت صادق ع از پدران بزرگوارش
از حضرت امیر المومنین علیه السلام که در حدیثی فرموده ان للجنة ثمانیة ابواب باب یدخل منه
النبیون والصدیقون وباب یدخل منه الشهداء والصالحون وخمسة ابواب یدخل منها شیعتنا
ومحبونا فلا ازال واقفا علی الصراط ادعو واقول رب سلم شیعتی ومحبی وانصاری ومن تولانی فی مولاف [illegible]
دار الدنیا فاذا النداء من بطنان العرش قد اجیبت دعوتک وشفعت فی شیعتک ویشفع
کل رجل من شیعتی ومن تولانی ونصرنی وحارب من حاربنی بفعل او قول فی سبعین الفا من
جیرانه واقربائه وباب یدخل منه سایر المسلمین ممن یشهد ان لا اله الا الله ولم یکن فی قلبه واقاربه [illegible]
مثقال ذرة من بغضنا اهل البیت و در کتاب [illegible] اخبار
شفاعت صدیقه کبری علیها السلام اکتفا می کنیم و از طول سخن در باب شفاعات رسول خدا در بیان خبر شفاعت صدیقه کبری علیها السلام
و اهل البیت و انبیای عظام و ملائکه و مومنین و شفاعات قرآن مجید در قیامت و غیرها
که ذکر هر یک مستلزم کتب علی حده است اعراض می نمائیم و [illegible] بیان این [illegible]
در محل خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی و آن خبر اینست که در مجالس المتقین [illegible]
[illegible] از دو معصوم [illegible] باسناد متکثره [illegible] که چون روز قیامت در رسد حضرت رسول [illegible] فرموده ع

و مقام محمود از برای من مهیا کرده نصب میشود منبری جهت صعود من که هزار درجه دارد و من بران صعود
می نمایم تا بالای آن و [illegible] جبرئیل می آید و لوای حمد از برای من [illegible] و میدهد بمن و می گوید
یا محمد هذا المقام المحمود الذی وعدک الله پس من [illegible] بعلی علیه السلام که بالا بیا [illegible]
از من پایین تر [illegible] لوای حمد را بدست او میدهم پس رضوان خازن جنان مفاتیح ابواب بهشت را می آورد
و میگوید یا محمد هذا المقام المحمود الذی وعدک الله [illegible] و میدهم بعلی [illegible] پس
مالک دوزخ با کلیدهای دوزخ [illegible] و می گوید یا محمد هذا المقام المحمود الذی وعدک الله و هذه مفاتیح
النار [illegible] پس [illegible]
و علی [illegible] الیاف [illegible] یا محمد [illegible]
[illegible] پس [illegible]
چنان [illegible] پس [illegible] ملائکه مقربین [illegible] و انبیا و مرسلین [illegible]
[illegible] بطنان عرش [illegible] یا معشر الخلایق غضوا ابصارکم [illegible] رسول الله [illegible]
فاطمه [illegible] فاطمه [illegible] خلایق [illegible] و
[illegible] الحسن علیه السلام قائما و الحسین علیه السلام قائما مقطوع الراس
[illegible] حسین [illegible] حسین علیه السلام [illegible] انگاه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و مصیبت [illegible] لا انظر فی محاسبة العباد حتی تدخل الجنة انت و ذریتک و شیعتک و من احسن
الیکم [illegible] قبل ان انظر فی محاسبة العباد [illegible] فاطمه [illegible]
و ذریه و شیعیان [illegible]
[illegible] قول خدای تعالی لا یحزنهم الفزع الاکبر که روز قیامت باشد [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
و ذریه او و شیعیان او [illegible] احسان کرده اند [illegible]
[illegible] احسان از غیر شیعیان باشد و در ذیل این خبر [illegible]
[illegible] و بالجمله

در آن کتاب مذکور است که بمقتضای قواعد و جمله از اخبار چون خلایق در صحرای عرصه محشر جمع کرده شوند همه
انبیا علیهم السلام بر منابر نور برآیند و نام ایشان هر یک بر اعلام ایشان باشند و سراسیمه گردند
از هول یوم الموقف و بر درد کار در مقام دادخواهی برآیند و صفوف شهدا بمحشر درآیند و شهیدان
عرصه کربلا با آن اعضای پاره پاره و ابدان بخون آغشته در عرصه قیامت [illegible] هر یک
سرهای بریده خود را گرفته و بدست دیگر دست قاتل خود بپای علم عدل خدای حاضر شوند
و مظلوم صحرای کربلا سید الشهداء و مولی الغرباء با بدن نازنین که چهار هزار زخم تیر و شمشیر
و نیزه بر آن وارد آمده با سر [illegible] در حالتی که سر بار کش بیکدست او باشد و دست
شمر ولد الزنا بدست دیگرش **کلا و اشجعه کفتر** دو دست مبارک آنحضرت [illegible]
در شب یازدهم محرم بریده بود پس چنان باید گفت که سر مطهرش در دست جبرئیل که خادم
آن نور که او است [illegible] مگر اینکه بگوییم بادست هیچ [illegible] فرماید **و حضرت عباس**
بر بالای اعضای پاره پاره در قضای آخر رود بیاید در حالتی که سر بار کش بدست [illegible]
و دست قاتلش بدست [illegible] ملائکه غضب باشد عجب آنکه دو دست مطهرش در کربلا
تیغ ستم از تن جدا کرده بود **و دیگر جوانان عترت** مانند علی اکبر و قاسم و برادران مظلوم کربلا و کشتگان
دیگر از بنی هاشم علیهم السلام از قفای آن بزرگوار درآیند همه بیکدست سر خود و بدست دیگر دست قاتل خود
گرفته و اصحاب سید [illegible] از قفای ایشان [illegible] از شهادت ایشان [illegible] در
محشر [illegible] **آنگاه اسیران کربلا** [illegible] و دختران و اطفال [illegible]
با سرهای برهنه [illegible] همه در غل و زنجیر [illegible] فریاد کنان [illegible]
پس فاطمه صدیقه [illegible] بر [illegible] و [illegible]
افواج ملائکه [illegible] عرض کند الهی
[illegible]
مظلوم [illegible] و اصحاب [illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] کرده
[illegible]
[illegible] **پس** جبرئیل علیه السلام [illegible]

[illegible]

رسول خدا بیاید و عرض کند یا رسول الله فاطمه [illegible] بعرصه محشر آمد و قائمه عرش خدا را گرفته
نزدیک است که آتش قهر الهی شعله ور گردد و اگر امان ندهی بیم خطر عظیم در کار خواهد بود **پس** حضرت خاتم
آن نوشته را که در حقه فاطمه ضبط بوده [illegible] خود و [illegible] عفو گناهان [illegible]
برداشته نزد حضرت فاطمه می آورد و میفرماید ای عزیز پدر امروز [illegible] نه روز [illegible]
روز فریاد رسیدن است نه فریاد کشیدن ای فاطمه بعرصه محشر نگاه کن و گناهکاران امت را ببین
بگونه سراسیمه و مضطرب الحالند [illegible] که شیعیان و دوستداران و زائرین و عزاداران [illegible]
حسین مظلوم در میان ایشانند امروز [illegible] حسین که [illegible]
گریه کنندگان بر حسین و کسانیکه مال خود را صرف تعزیه او نموده اند [illegible] **و ذکر** بعض کتب
وارد است که پیغمبر [illegible] هزار از شیعیان [illegible]
[illegible] و [illegible] حسین [illegible] شکسته
و رخسار [illegible] شفاعت کنم [illegible] ارحم الراحمین [illegible] امت [illegible] بزرگوار
در [illegible] شفاعت [illegible] خطاب الله [illegible] که یا فاطمه [illegible]
بندگان [illegible] محبت [illegible] دوستان تو و کسانیکه [illegible]
[illegible] **و** [illegible] دخول [illegible] شیعیان در بهشت [illegible]
[illegible] اجماع اصحاب امامیه منعقد است بر عدم دخول غیر
شیعه اثناعشریه **و** در این باب اخبار بسیار است و [illegible]
[illegible] و ذکر [illegible] آل محمد و ذکر [illegible] دیگر [illegible]
عترت [illegible] مقام خود مسطور است الا لعنة الله علی الظالمین

المطلب الرابع عشر

[illegible]

نور في الاجتناب عن الكبر و هو الرابع من الكبائر القلبية على حسب ترتيب هذا الكتاب

از جمله کبائر قلبیه که ذکر آن در این کتاب لازم است و بیان آن [illegible]
[illegible] مصیبت عظیمه و صفت [illegible] کبر است که [illegible] قلبیه [illegible] این کتاب [illegible]
اگرچه [illegible] مذکور [illegible] و ترتیب [illegible]
[illegible] ذکر [illegible] این کتاب موجب [illegible]

بكه ما اداى مقام من الاجمال والاختصار اينجا بيان از مذمت كبر چنانكه در آيات واخبار وارد گشت
بنماييم وبعد از آن شرحى از حقيقت آن واقسام ودرجات آن بعرض ميرسانيم وبعد از آن ديگر
اين جمله مطالب ديگر را كه تعلق باين رساله دارد بتحرير در مى آوريم والله الموفق للصواب **اما مذمت**
تكبر و متكبرين پس در اين باب آيات بسيار در مواضع عديده از قرآن مجيد شرف
نزول يافته از آنجمله خداى تعالى ميفرمايد كذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار و ميفرمايد ساصرف
عن آياتى الذين يتكبرون و ميفرمايد ادخلوا ابواب جهنم خالدين فيها فبئس مثوى المتكبرين و ميفرمايد
انه لا يحب المستكبرين و ميفرمايد ان الله لا يحب كل مختال فخور و جز اين آيات بسيار در سور مباركه
فرود آمده كه مشعر بر مذمت تكبر و متكبرين و عقوبات ايشان است و همين در مذمت تكبر و ذم آن
كافى است كه ابليس را خداى تعالى بسبب اين صفت كافر شمرد و فرمود ابى واستكبر وكان من الكافرين
و در چند جا در مقام مذمت ايشان متكبرين را جبار عنيد خوانده چنانچه فرموده واستفتحوا وخاب كل
جبار عنيد **و اگر بخواهيم تمام آيات را** از مواضع آن استخراج نماييم مجلدى بجهت آن
لا محاله مرتكب تطويل كلام خواهيم شد **و اما اخبار وارده در اين باب** پس
از آنجمله روايتى است از حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله كه فرموده لا يدخل الجنة من كان فى قلبه مثقال
حبة من خردل من كبر ولا يدخل النار من كان فى قلبه مثقال حبة من خردل من ايمان و در اين
خبر كبر ضد ايمان است و بديهى است كه ايمان را ضدى نيست مگر كفر پس متكبر خارج است
از ايمان باين تحقيقات كه در معنى ايمان و درجات آن مرقوم است در مجلس اول از مجالس اين كتاب
و نيز روايتى است از آن حضرت ص كه فرموده يقول الله تبارك وتعالى الكبرياء ردائى
والعظمة ازارى فمن نازعنى واحدا منهما القيته فى جهنم ولا ابالى و از اين خبر معلوم ميشود
كه متكبر منازع است با خدا در صفت كبريا و عظمت كه مخصوص ذات اقدس او است جل جلاله و عز
شانه وارد ميشود سلطنت را كه مخصوص بخود ساخته است در ابد الآبدين و هم آن حضرت
فرموده كه در روز قيامت از آتش جهنم گردنى بيرون خواهد آمد كه دو گوش دارد بشنود و دو چشم
كه ببيند و زبانى كه سخن گويد كه من موكلم بسه طايفه يكى متكبرين و ديگر كسانى كه با خدا خداى ديگر را خوانده باشند
و كسانى كه صورت نقاشى ميكنند و هم آن حضرت فرموده كه سه طايفه اند كه خداى تعالى بايشان
نظر نخواهد كرد و عمل ايشان را نخواهد پذيرفت و عذاب دردناك از براى ايشان خواهد بود

و ميفرمايد ان الذين يستكبرون عن عبادتى سيدخلون جهنم داخرين ٣

بر

بيرون باشد و پادشاه جبار متكبر و هيچ چيز متكبر و هم آن سرور فرموده كه بد بنده ايست بنده
كه تكبر كند و خداوند كبير متعال را فراموش نمايد و بد بنده ايست بنده كه بسهو و لهو مشغول باشد و گورستان
و پوسيدن بدن را فراموش نمايد در اينجا و نيز آن حضرت صلى الله عليه و آله و سلم فرموده
كه متكبران را در روز قيامت محشور خواهند كرد بصورت مورچگان كه خلق ايشان را پايمال كنند تا حساب مردم تمام
شود ايشان بقدرى كه در نزد خداى تعالى دارند و نيز فرموده كه در جهنم واديست كه آن را
هبهب گويند و بر خداى تعالى ثابت است كه هر جبار متكبرى را در آن جا بدهد و از
كلمات حضرت عيسى على نبينا وآله وعليه السلام است كه همچنانكه زرع در زمين نرم مى رويد و بر سنگ نمى
رويد همچنين علم و حكمت جا ميكند در دل اهل تواضع و فروتنى و جا نميكند در دل مرد
جبار متكبر آيا نمى بينيد كه هر كه سر خود را بلند ميكند كه بسقف برسد سقف سر او را
ميشكند و هر كه سر خود را بزير افكند سقف بر سر او سايه مى افكند و او را مى پوشاند و حضرت نوح
عليه السلام را چون هنگام رحلت از دنياى فانى رسيد فرزندان خود را طلبيد و فرمود شما را
بدو چيز امر ميكنم و از دو چيز منع مى نمايم از شرك بخدا و كبر منع مى نمايم و امر ميكنم بگفتن لا اله الا الله و
سبحان الله و بحمده و حضرت سليمان عليه السلام روزى امر كرد بمرغان و وحوش و جن و انس
كه بيرون آيند پس بر بساط حشمت متمكن شد و هزار نفر از قبايل جن و انس با او حاضر
بودند و بساط همايونش بقدرى بر هوا بلند شد كه صداى تسبيح ملائكه را در آسمانها شنيد
پس انقدر ميل بپستى كرد كه كف پايش بآب دريا رسيد پس صدائى از آسمان بگوش او رسيد كه اگر
در دل صاحب شما بقدر ذره كبر مى بود او را بزمين فرو مى برد بيشتر از آنچه بلند كرده بود و حضرت
ختمى مآب صلى الله عليه وآله فرموده لا يدخل الجنة بخيل ولا جبار ولا سيئ الملكة يعنى مرد بخيل
و متكبر و بدخلق داخل بهشت نمى شوند ابدا **و هم آن حضرت فرموده** در يكى از احاديث
كه تحاجت الجنة والنار فقالت النار اوثرت بالمتكبرين والمتجبرين وقالت الجنة مالى لا يدخلنى
الا ضعفاء الناس وسقطهم وعجزتهم فقال الله للجنة انما انت رحمتى ارحم بك من اشاء من عبادى
وقال للنار انما انت عذابى اعذب بك من اشاء ولكل واحدة منكما ملؤها و نيز آن حضرت فرموده
من فارق روحه جسده وهو برئ من ثلاث دخل الجنة الكبر والدين والغلول و از حضرت
امام همام ابى جعفر الباقر عليه الصلوة والسلام روايت است كه فرموده از براى متكبرين در جهنم واديست
كه آن را سقر گويند و آن وادى از حرارت خود بخداى تعالى شكايت كرد و رخصت طلبيد كه نفسى بكشد

طلبيد

پس نفسی کشید که از حرارت آن جهنم بسوخت و در کافی باسنادش از حکیم روایت
شده که گفت سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ادنی الالحاد قال ان الکبر ادناه. مراد آنکه
نزدیکترین جزوی بالحاد کبر است و هم در آن کتاب از علاء بن الفضیل از حضرت صادق
علیه السلام مرویست که فرموده قال ابو جعفر علیه السلام العز رداء الله والکبر ازاره فمن تناول
شیئا منه اکبه الله فی جهنم و نیز در آن کتاب و عقاب الاعمال صدوق رحمه الله باسناد معتبر
از آنحضرت مرویست که الکبر رداء الله فمن نازع الله شیئا من ذلک اکبه الله فی النار و
هم در آن کتاب از آنحضرت مرویست که هیچ بنده نیست مگر اینکه در سر او حکمتی و دانائی
هست و ملکی است که نگاه میدارد آن حکمت را پس اگر تکبر کرد آن ملک میگوید
ذلیل شو که خدا ترا ذلیل کند پس او در پیش خود از همه کس بزرگتر و در چشم مردمان از همه کس
کوچکتر میشود و اگر تواضع و فروتنی نمود باو میگوید بلند مرتبه شو که خدا ترا بلند مرتبه گرداند
پس او در پیش خود از همه کس کوچکتر و در پیش مردمان از همه کس بلند مرتبه‌تر میگردد و
دیگر ثواب الاعمال صدوق رضی الله عنه باسنادش از مسعدة بن صدقه از حضرت صادق
از پدر بزرگوارش علیهما السلام روایت است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده
ما من احد من ولد آدم الا و ناصیته بید ملک فان تکبر جذبه بناصیته الی الارض ثم قال له تواضع وضعک
الله و ان تواضع جذبه بناصیته ثم قال له ارفع راسک رفعک الله ولا وضعک بتواضعک لله و
اخبار در این باب زیاده از حد احصاست و شارح آن جمله کافی است عاقل نیک بخت
را همین قدر اکتفا رفت و بعض دیگر از آن در مذمت اختیال و اظهار آثار کبر در مشی و دامن
بر زمین کشیدن مذکور خواهد شد انشاء الله و کلیه اخباری که در مدح تواضع از این مرقوم میشود
بتوفیق الله تعالی همه صراحت دارد در مذمت تکبر و اما حقیقت کبر و اقسام آن
بوجه اختصار آنکه کبر منقسم است بباطنی و ظاهری اما باطنی پس آن خلقی و ملکه ایست در
نفس و ظاهری اعمالی است که صادر میشود از جوارح و اسم کبر بخلق و ملکه باطنی اولی تر است از
اعمال و اعمال ظاهری ثمره است از آن خلق باطنی و خلق باطنی موجب اعمال ظاهری است و لهذا
چون بر جوارح اثر کبر ظاهر شود گویند فلان کس تکبر نمود و چون ظاهر نشود گویند در نفس او کبری
هست پس کبر آن خلق نفسی است که عبارت است از رکون شخص برویت نفس خود

در بیان حقیقت کبر

بالای

باشد فوق متکبر علیه زیرا که کبر مستدعی است دو چیز را یکی متکبر علیه و دیگری متکبر به و بهمین جهت
فرق میان کبر و عجب حاصل میشود زیرا که عجب جز معجب را مستدعی نیست بلکه هرگاه شخص انسانی
منفرد الخلوق میشد متصور بود که او را معجب گویند و متصور نبود اینکه متکبرش خوانند مگر اینکه غیری
نیز با او باشد و او نفس خود را در صفات کمال بالاتر از آن غیر ببیند پس در اینصورت متکبر شمرده
خواهد شد و کافی نیست در کبر اینکه شخص نفس خود را بزرگ شمارد زیرا که گاه میشود که با وجود بزرگ
شمردن نفس خویش دیگری را بالاتر از نفس خود یا مثل نفس خود شمارد و بر او تکبر نکند و همچنین
کافی نیست اینکه غیر خود را حقیر شمارد زیرا که اگر نفس خود را حقیرتر از او ببیند یا حقارت او را مثل
نفس خود داند بر او تکبر نکند بلکه سزاوار آنست که شخص از برای نفس خود مرتبه ببیند و از برای غیر
نیز مرتبه پس مرتبه نفس خود را فوق مرتبه غیر داند پس بعد از این اعتقادات خلق کبر
در نفس او حاصل میشود نه اینکه همین رویت نفس خود فوق دیگری تنها کبر شمرده میشود بلکه این
رؤیت و این عقیده در قلب شخص اثری دارد که موجب اهتزاز و فرح و غرور در نفس او خواهد بود که او را
مکونی دیگر و اعتقادی تمام باشد باهتزاز و فرح و غرور شود پس کبر از این سبب حاصل خواهد شد
و از اینجهت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اللهم انی اعوذ بک من نفخة الکبریاء و
چون ایشان خود را باین چشم مشاهده کنند کبر و تعزز از ایشان حاصل گردد و گفته شد که کبر و آثار
از حالتی که از این اعتقادات حصول بهم رسد و این را عزت و تعظیم نیز خوانند و لهذا ابن عباس
رضی الله عنه در تفسیر قول خدا تعالی ان فی صدورهم الا کبر ما هم ببالغیه فرموده که عظمة لم یبلغوها
و کبر را باین عظمت تفسیر نموده و این عزت مقتضی اعمالی چند است در باطن و ظاهر که اعمال مذکوره
ثمرات آن هستند و افعال این اعمال را تکبر خوانند و آن آثاریست که باعث حقیر شمردن دیگری و برتری
بر آن گردد چون مضایقه داشتن از همنشینی با او یا همخوراکی با او و امتناع از پهلو نشستن از او و
انتظار سلام کردن او و توقع ایستادن او و پیش افتادن از او در راه رفتن و تقدم بر او در مجالس
و عدم التفات با او در سخن گفتن و حقارت با او تکلم کردن و بد گفتن نصیحت او بعنف رد نمودن
و امثال اینها و اعمال صادره از خلق کبر بیش از آنست که در حیز احصا و تعداد آید و همه آنها مشهور است
و از جمله آثار کبر است خرامان و دامن کشان راه رفتن که خدا تعالی در مذمت این در
قرآن مجید این آیت بر پیغمبر خود فرو فرستاده ولا تمش فی الارض مرحا انک لن تخرق الارض
ولن تبلغ الجبال طولا و در موضع دیگر فرموده ولا تمش فی الارض مرحا ان الله لا یحب کل مختال فخور

در مذمت دامن کشان راه رفتن

تبلغوم

دراز است که مولای من فرموده نیکان را از راه رفتن از روی انقیاد و سیاحات و بخود نازیدن
و خرامان شدن از روی تکبر و نشاط و فرح بنفس خویش و دامن جامه را بر زمین کشیدن و
اخبار متواتره در مذمت این صفت از اهل بیت عصمت علیهم السلام روایت شده که طول نظر از آنها باب فرمان
از آن جمله صدوق رحمه الله در عقاب الاعمال باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده که فرموده قال رسول الله من مشی فی الارض اختیالا لعنته الارض و من تحتها و من فوقها و
باسناد خود از حضرت باقر روایت کرده که فرموده ویل لمن یختال فی مشیه یلعنه جبار السموات
والارض و از جمله اخبار نبویه است در باب ذم آن کسانی که خرامیدن که فرموده است
لا ینظر الله الی رجل یجر ازاره بطرا و فرموده بینما رجل یتبختر فی بردیه و قد اعجبته نفسه خسف الله به
الارض فهو یتجلجل فیها الی یوم القیمة و فرموده من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله الیه یوم القیمة
و فرموده من تعظم فی نفسه و اختال فی مشیه لقی الله و هو علیه غضبان و منع اختیال
در مشی بجهت نازیدن و شادمان بودن و بخود پسندی است در راه رفتن و اینکه خرامیدن
در هر حال مذموم و مذمت است مگر در حالت حرب که خوشان باکفار مجاهده کنند و باسلاح
حرب بوقار و آرام و تبختر خرامان خوانده از روی ثبات قلب و این خرامیدن محبوب خداست
چنانچه در یکی از غزوات عظیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله ابو دجانه انصاری در میان لشکر سلاح حرب پوشیده
و عصابه حمرا بر خود بسته بود و با تلف و آرام میان لشکر خرامید رسول خدا فرمود اینگونه رفتن از راه دین
فرمود هذه مشیة یبغضها الله الا فی الحرب و بروایتی فی هذا المقام مجملا آفت عظیمه و غایله
کبر نه چندان بزرگ و بسیار است که در بیان گنجد و خواص مردم از آن در هلاکت افتادند الا ما شاء الله
چه رسد و کم اتفاق عوام افتد که انفکاک عباد و زهاد و علما و احیا از این صفت بوده که نزد
بیایست آنکه کبر و حال آنکه رسول خدا فرموده لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من کبر
دو جهت اینکه حاجب و مانع است که بر میان بنده و جنت است که کل اخلاق مؤمنین را از بنده محجوب
میدارد و اخلاق مؤمنین ابواب جنت و بهشت و کبر و عزت نفس جمیع اخلاق آن ابواب را مسدود
که متکبر نمیتواند از برای مؤمنان دوست بدارد آنچه از برای خود دوست میدارد و نمیتواند ترک کند
نصیحت نکرد یا خود نصیحت نکو نماید و نمیتواند از تحقیر شمردن مردم و غیبت ایشان و کردن نکوهش ایشان
برای ایشان خود را مجتنب و سالم دارد بجهت آن کبر که در وجود او است پس از اخلاق ذمیمه هیچ خلقی
باقی نمیماند مگر اینکه صاحب کبر بسوی آن مایل و بآن متصف بود تا عزت نفس خود را بآن نگاهدارد

[illegible]

و از ملکات جمیله چیزی نیست مگر اینکه از آن مانع است از ترس اینکه مبادا فرا گرفتن و تحصیل آن
موجب فوت کبر و عزت نفس او گردد و از این جهت ما مثل زدیم عرض کرده هر که در قلبش مثقال ذره
از کبر باشد و کل اخلاق ذمیمه ملازم یکدیگرند و بعضی از آن جمله داعیات بسوی بعضی دیگر لقاله و
بدترین انواع کبر آن کبری است که مانع از استفاده علم باشد و طلب قبول الحق و انقیاد آن گردد
و شرایط وجود آن از آن بظهور آید و در این باب وارد شده است آیاتی که مشعر است بر ذم متکبرین
و تقبیح کبر چنانکه گذشت بعضی از آن و بعضی دیگر مثل قول خدا تعالی و الملائکة باسطوا ایدیهم الی قوله و کنتم
عن آیاته تستکبرون و قول او عز و جل فالذین لا یؤمنون بالآخرة قلوبهم منکرة و هم مستکبرون و قول او
یقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین و منع قول خدا تعالی سأصرف
عن آیاتی الذین یتکبرون فی الارض بغیر الحق است که فهم قرآن را از دلهای ایشان بر میداریم
یا دلهای ایشان را از دیدن عالم ملکوت محجوب میگردانیم و منصرف میگردانیم قلوب ایشان را
از تفکر و اعتبار در آیات قدرت الهی و از این جهت ذکر فرموده رسول خدا که حق را دیده کبر و کفر
از حقیقت آن در اکثر اخبار معتبره و الله اعلم بالصواب اما اقسام تکبر و درجات آن
و بیان متکبر علیه و درجات آن و ثمرات کبر در هر یک پس باید دانست که متکبر علیه
از سه بیرون نیست یا خدا تعالی است یا پیغمبران و اصفیاء او علیهم الصلوة و السلام یا سایر عباد او
و انسان که ظلوم و جهول آفریده شده است یکدفعه تکبر بر خلق میورزد و یکدفعه تکبر بر خالق میشوم
خودی مینماید پس در این صورت تکبر باعتبار متکبر علیه بر سه قسم است اول تکبر بر خدا تعالی
و این افحش انواع کبرات و منشا آن نیست مگر جهل محض و طغیان صرف مثل آنچه از شداد
و نمرود و فرعون و نظرای ایشان از نقارة و فراعنه اولی علیهم اللعنة و النیران صادر شد چنانچه
معلوم تواریخ و متون احادیث بدان ناطق است خاصه مانند قول نمرود که میخواست با پروردگار
آسمان و زمین مقاتله کند و قول فرعون که میگفت یا هامان ابن لی صرحا لعلی ابلغ الاسباب
اسباب السموات فاطلع الی اله موسی و میگفت ما علمت لکم من اله غیری و میگفت انا ربکم الاعلی
و از این جهت خدا تعالی فرموده ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین و
فرموده لن یستنکف المسیح ان یکون عبدا لله و لا الملائکة المقربون الی قوله و یستکبر فسیحشرهم الیه
جمیعا و فرموده و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن انسجد لما تأمرنا و زادهم نفورا و
فرموده انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون و این قسم از تکبر اعظم افراد کفر است و صاحب او مخلد

و اهل بر خداو

بیان اقسام کبر و درجات آن

تکبر بر خدا تعالی

در بیان تکبر بر انبیا علیهم السلام

نمرامش و دوزخ ابد الآبدین **قسم دوم** تکبر بر پیغمبران بود که آن است از حیثیت تعزز نفس و ترفع
آن از انقیاد و اطاعت او برای بشریت مثل سایر مردمان و آنکه تکبر بکوشد منصرف می نماید
صاحب خود را از فکر و استبصار پس او بسبب کبر خود در ظلمت جهل باقی می ماند و امتناع می کند
از انقیاد در حالتی که خود را محق میداند در امتناع و گاهی خود را محق میداند و مرتفع می شد آن
حقیقت انبیا و رسل و لکن نفس او در انقیاد ایشان مطاوعت نمی کند و از اطاعت خود دور
او برای پیغمبران او را باز میدارد **چنانچه** خدای تعالی حکایت از قول آنکه منکران
فرموده که گفتند انؤمن لبشرین مثلنا و گفتند ان انتم الا بشر مثلنا و گفتند ولئن اطعتم بشرا
مثلکم انکم اذا لخاسرون **و نیز** حکایت از قول ایشان چنین فرموده و قال الذین لا یرجون
لقائنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا **و**
گفتند لولا انزل علیه ملک **و** این قسم اقوال به چند نوع از مستکبرین در اطاعت انبیا
صادر شد بعضی گفتند که چرا اگر خدای تعالی میخواست پیغمبری بسوی ما فرستد او را از ملائکه خود
نفرستاد و بعضی گفتند که اگر پیغمبرانی که از بشر مبعوث کرد بسبب عجز بودند چرا با هر یک ملکی
فرو نفرستاد که آن ملک را معاینه ببینیم و بر صالح در صدق بعثت انبیا شاهد نمائیم
و بعضی گفتند که اگر خدای بایستی که انبیا را از بشر قرار دهد چرا صاحبان دولت و مکنت
و خزائن و عساکر را منصب رسالت نداد و فقیران و درویشان را برگزید و بعضی گفتند
که پیغمبران چرا باید مشغول اکل و شرب و نکاح و دیگر صفات بشری باشند اگر بصفات ملائکه
متصف می بودند بهتر بود پس چگونه تا اطاعت بشری مثل خویش کنیم و او را فرمان بریم و منقاد
شویم این جمله سخنان ایشان را در قرآن مجید یاد کرده و هر یک را جوابی فرموده که ذکر آن همه در
این کتاب موجب تطویل کلام است **و** از این قبیل است حکایت حق تعالی از قول قریش در بعثت
حضرت خاتم الانبیاء ص که فرموده لولا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم یعنی گفتند چرا
این قرآن فرستاده نشد بر مردی بزرگ از دو قریه که ولید بن مغیره و ابو مسعود ثقفی باشند
و چرا غلام یتیم را باین مرتبه سزاوار دانستند پس وجود مبارک حضرت محمد بن عبدالله را ... میکردند
و نیز قریش بحضرت رسالت پناه ص عرض کردند که چگونه ما با تو هم نشینی کنیم و سخنان تو را
بشنویم و حال آنکه فقرا مسلمین و درویشان با تو هم صحبت اند پس ایشان را از مجلس خود بران تا
ما نزد تو آئیم و کلمات تو را گوش کنیم و این نبود مگر از تکبر ایشان بر پیغمبر خدا و استنکاف ایشان از

پس خدای تعالی این آیت فرو فرستاد بر آنحضرت و لا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی الی قوله
تعالی ما علیک من حسابهم من شیء و آن فقیران و درویشان اصحاب صفه بودند که شرح حال ایشان در
کتاب سیر رسالت پناهی مرقوم است و نیز در این باب فرو فرستاد و اصبر نفسک مع الذین یدعون
ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة الدنیا **پس** بسیاری از
منکرین را کبر مانع شد از تفکر در معرفت تا آنکه جاهل شدند در حقیقت پیغمبر و حقیت او و بعضی
شناختند حقیت او را و لکن کبر ایشان را از تصدیق و اعتراف باز منع کرد و خدای تعالی از
ایشان خبر داده که فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به و این کبر قریب است بتکبر بر خدای عزوجل اگرچه دون
او باشد زیرا که تکبر بر قبول امر خدای است و تواضع از برای انبیا مانند کبر بر خدا است **و قسم**
سیم تکبر بر بندگان خدای تعالی است که خود را از ایشان برتر شمارد و ایشان را در جنب خود
پست و حقیر پندارد و این قسم اگرچه در شناعت کمتر از قسم اول و ثانی است لکن از جمله مهلکات
عظیمه است بلکه بسا باشد که منجر بمخالفت خدای تعالی گردد زیرا که صاحب این کبر گاه می شود که
حق را از کسی شنود که خود را از او بالاتر داند و باینجهت استنکاف از قبول و میورزد قول او را رد کند بلکه
چون غلط و تکبر دیر ... و غیر مخصوص ذات پاک خداوند تعالی است جل جلاله هر بنده که تکبر نماید
در صفتی از صفات خدا با او منازعه نموده **و نیز** بدانکه همچنانکه از برای تکبر سه قسم است از برای
آن سه درجه نیز هست **درجه اولی** آنست که این صفت خبیثه در دل او مستقر باشد
و خود را بهتر و برتر از دیگران ببیند و آن را از کردار و گفتار خود ظاهر کند مثل آنکه در مجالس بالاتر نشیند
و خویش را بر امثال و اقران مقدم دارد و در راه رفتن خود را از ایشان پیش دارد و عبوس کند و کسی که کوتاهی
در تعظیم و احترام او کند بر او انکار نماید و اظهار مفاخرت و مباهات نماید و در صدد غلبه بر ایشان
باشد در که ... از امثال و ... از کمالات و این درجه بدترین درجات کبر است زیرا که درخت
کبر در دل صاحبش ریشه دوانیده و شاخ و برگ او بلند شده و جمیع اعضا و جوارح او را فرا گرفته
و ثانیه آنست که در دل او کبر باشد و کردار متکبرین نیز از او صادر گردد اما بزبان
نیاورد و این کمتر از درجه اولی است **و ثالثه** آنکه در دل خود را بالاتر داند اما در کردار و
گفتار مطلقا اظهار ننماید و نهایت سعی در تواضع و فروتنی کند و چنین شخص شاخ و برگ درخت
کبر را قطع کرده است اما ریشه آن در دل او هست پس اگر باین جهت بر خود غضبناک باشد و در
صدد قطع و قمع ریشه آن نیز بر آید بلسانی تواند از آن خلاص گردد و احیانا بی اختیار میل ... کند

تکبر بر بندگان خدا

درجات تکبر

ولیکن در مقام مجاهده بوده باشد که ظاهر را بصفت ... توفیق نجات باو کرامت میفرماید

بیان اسباب تکبر و اقسام آن

اما اسباب باعثه تکبر بغیر آنچه سبب آن تکبر میورزد صاحب این صفت و بر سبیل اجمال آنست که تکبر میورزد بنده بر بندگان خدای مگر باستعظام نفس خویش و بزرگ نمی‌شمارد کسی نفس خود را مگر اینکه معتقد باشد که از برای او صفتی از کمالات حاصل است و کلیه این مطلب راجع است بسوی کمال دینی یا کمال دنیوی پس دینی علم و عمل است و دنیوی نسب و جمال و قوت و مال و کثرت انصار و این جمله هفت سبب است

سبب اول علم است

اما علم پس حضرت رسول خدا صلعم فرموده آفة العلم الخیلاء و صاحب علم زود در نفس خویش کمال این صفت مشاهده میکند خویش را عظیم و مردمان دیگر را در جنب خود حقیر میشمارد و جاهل میداند ایشان را و در صدد استخدام و استحقار ایشان بر می‌آید و ... با ایشان در ... و دیگر از اوصاف او که سلوک باید ... با خلق خدا و اما در امر آخرت پس تکبر میورزد بر ایشان بانیکی که نفس خود را اعلی و افضل میداند از ایشان در نزد خدای تعالی و چنین صاحب علمی در حقیقت جاهل است نه عالم زیرا که علم حقیقی آنست که انسان بآن نفس خود را و پروردگار خود را بشناسد و عارف بخطر خاتمه خود باشد و این علم مقتضی خوف و تواضع و تخشع است و صاحب چنین علم را لازم است که هر مردمان را بهتر از خود شمارد بجهة بزرگی حجة خدای تعالی بر او بعلم و تقصیر او در قیام بشکر نعمت آن و از آنجهة که اندوه از دیاد علما از دیاد وجعاً و در کتاب خدای تعالی است انما یخشی الله من عباده العلماء و علم حقیقی که محصل آن ... واجب است ... و خشیت است نه کبر ولیکن و اگر بخواهیم شرح این مطلب را ذکر کنیم و اسباب ... تکبر در اهل علوم دنیویه را بر شماریم ... کلام طول خواهد بود بجهة مصالح ... بهمین اکتفا میکنیم

سبب دوم تکبر عمل و عبادت

و اما عمل و عبادت پس این صفت نیز خالی از رذیله کبر و استمالت قلوب مردمان نیست در زهاد و عباد را ... موجب هلاکت و حبط اعمال خواهد بود و این از برای اهل علم حاصل است در بسیاری از اهل زهد و عبادت و علم نیز حاصل شده و باشد که مردمان عباد و زهاد سبکر را بجهة رضای حق دوست دارند و تعظیم و توقیر او نمایند و تعزیب بخدا جویند و او خود بجهة کبری که در نفس اوست بسبب عبادت و زهد خود ... باشد

حکایت عابد بنی اسرائیل

چنانچه مذکور است که مردی ناسق و فاجر در بنی اسرائیل بود که از کثرت شقاوت و معاصی او ... بنی اسرائیل برو گذر میکرد و روزی بعابد بنی اسرائیل و بر در اکمال و او

ابوسایه کسترده بود با خود گفت این عابد بنی اسرائیل است و من خلیع بنی اسرائیل بهتر است که بنزد او بنشینم شاید خدای تعالی ببرکت حالت او را رحمت کند عابد او را ملول گردید گفت که با او مصاحبت کند عابد را غرور و کبر عبادت فرو گرفت و گفت چگونه میشود مصاحبت من با این مرد و حال آنکه مرا عابد بنی اسرائیل گویند و او را خلیع انگاه او را گفت برخیز از نزد من و بعنف از خویشتن دور نمود خدای تعالی بسوی پیغمبر آن زمان وحی فرستاد که بگو بان مرد عابد و خلیع که هر دو عمل از سر گیرند که من خلیع را آمرزیدم و عمل عابد را حبط نمودم و بروایت دیگر آنکه ابر از بالای سر آن عابد بالای سر آن خلیع تحویل یافت

و ازاین حکایت معلوم میشود که خدای تعالی از بندگان مطالب ایشان را خواسته و از جاهل عاصی در شرایع که میدید از هیبت مغرور و کار دست از ظلم برداشت از خوف او اطاعت کرده خدای تعالی ایشان را بتکبر خود مسکین و مسلیم را ترک کرد از اعمال ... و را از عالم متکبر و عابد معجب

و مانند این حکایات بسیار و از عابدان وارد شده و بسیار کم اتفاق افتد که بندگان از این آفت سالم باشند بجهة اینکه اگر کسی استخفاف بایشان کند یا اذیت نماید ایشان را استبعاد می‌نمایند در آمرزش گناه آن شخص موذی و مستخف و شک نمی‌کنند در مغضوب بودن او نزد خدا و ملاحظه نمی‌کنند و اگر خود ایشان ابن کار را با مسلمانان نمایند انکار آمرزش خود را نمی‌نمایند و خود را محبوب خدا میشمارند

و این نیست مگر از روی استعظام نفس خود و استحقار دیگران و جاهل است خداوند چنین صفت و طامع است بدان کبر و عجب و اغترار بخدای تعالی و کاهی حماقت و جهل بالمره ایشان را بآنجا میکشاند خواهید دید که باذیت کنندگان ایشان خواهند رسید پس اگر بسبب اتفاقات بلیه از برای ایشان رو دهد ابتهاج را ان جاهلان مملو و کرامات خود نمایند و چنان دانند که خدای تعالی انتقام ایشان اتفاق نموده بان کسیکه بایکبر ... بنائیات کفار را که خدای و پیغمبران او را سب نمایند و انتقام عاجل از ایشان کشیده نمی‌شود و معلوم شده بر ایشان حال جماعتی که اذیت کرده پیغمبران و اوصیای ایشان را و انواع استخفاف و استحقار در حق ایشان مرعی داشتند و ایشان را شتم و سب نموده و در گرفتند و کشتند و خدای تعالی اکثر ایشان را مهلت داده و بعقوبات و بلیات دنیویه گرفتار نفرمود بلکه بعضی از ایشان حمایت اسلام آوردند و بکروهی در دنیا و آخرت بایشان نرسید پس جاهلان معرور که نفس خود را بزرگ میشمارند و اینکونه کرامات را بخود میبندند چنان گمان میکنند العیاذ بالله که وجود ایشان گرامی تر است نزد خدای تعالی از انبیا و اوصیای ایشان

عابد و العابد

وخدای تعالی انتقام کشیدن از قاتلان ایشان بانظر یقین که از قاتلان انبیا و اوصیا خود نکشیده و این
معنی مقرون است بنوبات نهایا **مؤلف گوید** خواستم مجلس را باتمام رسانم
و در تتمه طول مجلس و در بیرون شدن سخن مطلبی که کمال مناسبت با مصائب العصمت داشت بیان را
قطع کردم و انشاء الله در مجلس سیزدهم بقیه مطالب کبر را رقم میسازیم **مید بحاست**
که اگر خدای تعالی بعقوبت عاجله مبتلا کردی بروات را بجهة اذیت و آزار ایشان نسبت بمخلوق خود
هیچ امری سزاوارتر از قتله انبیا و ائمه هدی علیهم الصلوة والسلام نبودی خاصه آنانکه نسبت
بعترة النبی رسول خدا حضرت سید الشهداء روحی له الفداء و عترت و انصار علیهم الکرام آنگونه
ظلم و ستم روا داشتند که هیچ دیده مثل آن ندیده و هیچ گوشی مثل آن نشنیده اگرچه علامات
غضب فوری بر آن جماعت بر حالت که قتله امام مظلوم و عترت و اصحاب علیهم السلام بودند ظاهر شد
بعد از شهادت با سعادت آنسرور در روز عاشورا از تیرگی جهان و کسوف آفتاب و بعید شدن ستارگان
و زلزله زمین و وزیدن بادهای سخت و نزول جبرئیل در صحرای کربلا که فرود آمدن آن حضرت آنجا
بوده جزای ایشان هلاک و دمار چنانچه امم سابقه و اقوام گذشته بوده بهلاکت ایشان حکم
این مجله بر احبا و وقایع بعد از شهادت امام مظلوم علیه السلام ثبت است و در کتب مقاتل
رقم خامه در ینابیع البکاء این نکته و لکن خدای تعالی مهلت داد ایشان را و عذاب تاخیر کرد
بجهة آن اسباب که در مجلس اجتناب از امن از مکر خدا رقم کردید و بیان آن مجدداً موجب
تکرار سخن و تطویل کلام است **لیکن** مناسب است که ختم این مجلس بچندگونه از ذکر مصائب شود
یکی آنها که بر حضرت امام و عترتش وارد آمد چه در شهادات و چه در تغیرات از تاراج و حرق خیام
و لکب تاختن بر ابدان مطهره و اسیری عترت و دیگر وقایع بعد از شهادت بنحوی که کعبیر و دیگران
لیکه اگرچه خدای تعالی عذاب عاجل بقیه آنحضرت فرو نفرستاد ولی بسیاری از ایشان از زنان
اندک مورد عقاب و نکال دنیویه گردید چنانچه از جمله کوفی و حکایت هولناکی در این مبارک
و بغیر ایشان مشکلم الدم و جمله در تعلیق خود ثبت است و با انواع دیگرهم که ممکن شود تا آن مجلس
بپایان رساید غرض در این کتاب خلاف تناسب و ربط مطالب مجالس است با مصائب بجهت
اشاده و تفصیل وقایع در مطاوی تزکیة الاعمال و کتاب تحقیق و کتاب مقتل این بنده نگارش
یافته و هرکه طلب و مشتاق باشد در آن تناسب ما بین مواعظ و مصائب تواند که هر مجلس از آنگونه
کتب مفصلة المطالب را در چند روز برشته بیان آرد و با مناسبت تا ختم هر مجلس نماید

والله الموفق للصواب والیه المرجع والمآب اللهم العن اعداء آل محمد و ظالمیهم و غاصبیهم اجمعین

المجلس الثانی عشر

فی بیان بقیة ما یتعلق بالکبر من المطالب و ذکر علاجه و فیه فضیلة التواضع علی التقاعد عن المرتبة

در بیان اسباب تکبر

سیم از اسباب سبعه تکبر استعظام نفس است بعجب و فخر و افتخار و مباهات
نمودن بانی سبب بر غیر خود بجهة استحقار و استخفاف او و بس آنکه خداوند نسب شریف است
حقیر میشمارد کسی را که از نژاد او شرافت نسبی نباشد اگرچه در رتبه علم و عمل شخص وضیع از شریف
ارفع و اعلی باشد **و** ثمره این قسم از تکبر بر زبان شخص متکبر مترتب است بانکه در مقام
مفاخرت بغیر از اجداد خاک بگوید که او ضعیف و او کثیف و او فلان تو کیستی و پدرت
کیست من فلان پسر فلانم که پدرم فلان عالم یا فلان رئیس یا فلان بزرگ است برای دیگر که
نام غیر کهن یا مصاحب مجالست نمانی یا در مقام حضور بنشینی و امثال این مقالات که
در زمانهای سابقه لا سیما این زمان رایج المعامله است اینگونه تفاخر و تکبر و هیچ خداوند نیست
از این صفت منفک نیست اگرچه صالح و عابد و زاهد باشد زیرا که اگر صلاح مانع او شود
لا محاله یک نوع از انواع همین معنی از او بر غیر خواهد کرد و خواهد نمود **و** از کلمات
بابرکات حضرت شاه اولیا علی مرتضی علیه السلام است که الشرف بالفضل والادب لا بالاصل
والنسب **و** مشهور است که شخصی از طائفان شرف و حسب نزد حکیم از مجهول النسب و علم
تعاب سرزنش نمود حکیم گفت الیک انتهی شرف قومک و منی ابتدء شرف قومی فانا فخر قومی
وانت عار قومک یعنی شرف آبا و اجداد تو چون بنوبت تو رسید برطرف شد و شرف قوم
و اولاد من از من شروع نمود پس من فخر قوم خودم و تو ننگ آبا و اجداد خویش هستی **و**
چه خوب فرموده حضرت سلمان فارسی رضی الله عنه **شعر** ابی الاسلام لا اب لی سواه
اذا افتخروا بقیس او تمیم **و ذکر** الملک صدوق رضی الله عنه مذکور است که بیان سلمان
فارسی دید و شخصی گفت که گفتگو واقع شد آن شخص گفت تو کیستی ای سلمان من بخیر حسب و نسب جاء
در جواب او چنین فرموده که اول من و تو هر دو آب منی بود و آخر من و تو هر دو جیفه گندیده خواهد
و چون روز قیامت شود و ترازوها اعمال منصوب گردد هرکه را ترازوها از حسنات گران باشد
کریم و هرکه را سبک باشد لئیم است **و گفته اند** در زمان صاحب بن عباد وزیر علیه الرحمه
مردی با علوی معامله بود آن علوی بر او تعلق و ستم میکرد از دست آن سید را نزد صاحب

بردان و وزیر مریم الظیران دو بیت را در رقعه نگاشته بر در آن علوی فرستاده و لاشن فرمود

لعمرک ما الانسان الا بدینه ج الابیات فلا تترک التقوی اتکالا علی النسب ✽ لقد رفع الاسلام سلمان فارس ✽ وقد

وضع الشرک الشریف ابا لهب و نیز منقولست که در عهد حضرت موسی علیه السلام دو مرد

با یکدیگر مفاخرت میکردند یکی گفت من فلان بن فلان بن فلانم و تا نه نفر از پدران کافر خود بر شمرد

آن دیگری گفت من پسر فلانم و اگر پدرم مسلمان نمی‌بود نام او را نمی‌بردم از درگاه عزت جلال

حضرت علی اعلی خطاب مستطاب بحضرت کلیم آمد که یا موسی آنکس که نه نفر از پدران مشرک خود

بر شمرد و بایشان مفاخرت نمود لازم است بر ما که او را با ایشان در آتش دوزخ همنشین

گردانیم و آنکه بپدر مسلمانش منتهی شد لازم است بر ما که هر دو را با اهل بهشت نمائیم و

آنکسانکه تکیه بر شرافت نسب می‌کنند همانا از اینمعنی غافلند که خدای تعالی در قرآن مجید

خود فرموده فاذا نفخ فی الصور فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون و نیز فرموده ان اکرمکم

عند الله اتقیکم و قرب درگاه الهی منوط بشرافت نسب و نجابت و بزرگی نیست و بیّن

نیست که نبی شریعت در ادب بالاتر و والاتر از پیغمبرزادگی و سیادت نیست و این شرف کنعان

ابن نوح علیه السلام را از غرقاب هلاکت نرهانید و جمال جعفر کذاب که پسر بلافصل حضرت

امام علی النقی علیه السلام بود نا بخرد و نقش رسانید مؤید این از حضرت سجاد [illegible]

امام زین العابدین صلوات الله علیه روایتست که فرموده انما خلقت النار لمن عصاه و لو کان سیدا

قرشیا و الجنة لمن اطاع الله و لو کان عبدا حبشیا و بشنو این روایت را که در این مقام

که نگارش آن سزاوار است تا بر آن مطلب خود دلیل کردیم اصمعی گوید شبی در خانه

کعبه طواف می‌کردم ناگاه جوانی ضعیف اندام را دیدم که باستار کعبه را گرفته بود و باین مقال روایت اصمعی با سید سجاد ع

مناجات با حضرت ذو الجلال میفرمود مناجات یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم ✽ یا کاشف

الضر و البلوی مع السقم ✽ قد نام وفدک حول البیت و انتبهوا ✽ و انت یا حی یا قیوم لم تنم

✽ ادعوک رب دعاء هائما قلقا ✽ فارحم بکائی بحق البیت و الحرم ✽ ان کان جودک لا یرجوه

ذو سفه ✽ فمن یجود علی العاصین بالکرم ✽ و بعد از این مناجات پرداخت باز دیگر بگریه و

زاری روی نیاز بدرگاه حضرت بی‌انباز آورده این کلمات حکمت آیات بر زبان جاری کرد مناجات

الا ایها المقصود فی کل حاجة ✽ شکوت الیک الضر فارحم شکایتی ✽ الا یا رجائی انت تکشف

کربتی ✽ فهب لی ذنوبی کلها و اقض حاجتی ✽ اتیت باعمال قباح ردیة ✽ و ما فی الوری عبد

جنی

جنی جنایتی ✽ اتحرقنی بالنار یا غایة المنی ✽ فاین رجائی ثم این مخافتی ✽ آنگاه بیفتاد و بیهوش

شد بسوی او رفتم دیدم آن جوان حضرت سید الساجدین و زین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

بود سر مبارک آنحضرت را در کنار گرفتم و گریستم قطره از اشک من بر صفحه رخسار انور او چکید چشم مبارک

باز کرد و فرمود من هذا الذی یهجم علینا گفتم منم بندهٔ حقیر تو اصمعی ای سید من این گریه و بیتابی

تو چیست و تو از اهل بیت نبوت و معدن رسالتی نه خدای تعالی در شأن شما این آیه فرو فرستاده

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible] گریه و زاری را از حد بیرون

میبرید [illegible] آنحضرت فرمود هیهات ای اصمعی بدرستیکه خدای تعالی فرموده خلق

کرده‌ام بهشت را از برای کسیکه فرمان ببرد اگرچه آنکس عبد حبشی باشد و خلق کرده‌ام آتش دوزخ را

از برای کسیکه نافرمانی کند اگرچه سید قرشی باشد و نیز مگر نه خدای تعالی فرموده فاذا نفخ فی الصور

فلا انساب بینهم یومئذ و لا یتسائلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون و من خفت موازینه

فاولئک الذین خسروا انفسهم فی جهنم خالدون رجعنا الی المطلب چهارم از اسباب در بیان تکبر بمال

تکبر تفاخر بجمال است و این مرض قلب و اکثر تا بین زنان جاری است که بعضی از انها خویش را

از بعضی دیگر برتر میدانند و تفاخر بر ایشان می‌کنند تا بحالی که موجب تنقص و غیبت می‌گردد و خاطر

مر [illegible] خود مذکور می‌کرده دل او را میشکند و در میان رجال نیز این معنی وقوع دارد که اکثر بحسن منظر و تناسب

اندام و موزون بودن قامت و تنومندی و شدید بودن ساعد خویش بر آنانکه این اوصاف ندارند

تکبر و تفاخر می‌نمایند بلکه ایشان را عیب می‌کنند و این نیز منجر باستهزاء و غیبت می‌گردد و چنین تکبر

نیز در نزد خدای تعالی مغضوب و مذموم است پنجم تفاخر بمال و دولت است و این نیز جاری است

در میان ملوک و سلاطین در خزائن و میان تجار در بضایع و بین دهاقین در زراعت و بین ارباب عمل

در البسه و خیول و مراکب و اسباب تجمل پس هر غنی فقیر را تحقیر می‌کند و مسکین را و تکبر بر او می‌ورزد

و می‌گوید تو مردی هستی گدا و بی‌چیز و من اگر بخواهم هزار نفر مثل تو را بزر می‌خرم و التفات را که او تو

بالاتر بنظر خادم خود حساب میکنم تو کیستی و بالاتر از هم کیست و خرج میکردن فرساد و نفقات و

ضایع بکنایه [illegible] و امثال این الفاظ که شایع و ذایع است در میان خداوندان این قسم از کمال

تکبر و این نسبت بکسی است که استعظام نفس خود و استحقار غیر و بزرگ شمردن توانگری و حقیر دانستن فقر

و این جمله مورث جهل است بفضیلت فقر و آفت غنا چنانچه انشاء الله این مطلب هم در این کتاب باید

و بیاید لیکن اشاره میفرماید خدای تعالی در مناظرهٔ دو نفر مصاحبان یا دوستان خود در سورهٔ کهف که فرمود

واضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین تا آنجا که میفرماید فقال لصاحبه
وهو یحاوره انا اکثر منک مالا واعز نفرا وجواب داد رفیق او و گفت ان ترن انا اقل
منک مالا وولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک ویرسل علیها حسبانا من السماء
فتصبح صعیدا زلقا او یصبح ماؤها غورا فلن تستطیع له طلبا حاصل آنکه خداوند
بستان برفیق خود گفت در حالتی که محاوره میکرد با او من از تو مال و خدم و قوم
بیشتر یعنی مرا آنقدر و خدم از تو بیشتر است رفیق او در جوابش گفت اگر میبینی
مرا کمتر از تو مال و فرزند پس شاید پروردگار من بدهد مرا بستانی بهتر
از بستان تو و بفرستد بر آن آتشی از آسمان پس صبح کند زمینی خشک
و بی گیاه یا آب آن فرو رود پس هرگز نتوانی آن را طلب کردن و نبود آنچه
محاوره میان صاحب بستان با رفیق خود مگر از حیثیت استعظام نفس خود
و تکبر او بمال و فرزند پس خدای تعالی بیان کرد عاقبت امر او را بآنکه فرمود
واحیط بثمره فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها وهی خاویة علی عروشها ویقول
یا لیتنی لم اشرک بربی احدا یعنی هلاک کرده شد میوه آن بستان پس صبح
کرد در حالتی که دو دست حسرت بر یکدیگر میزد برای آنچه نفقه کرده بود در آن
و آن افتاده بود بر سقف خود و میگفت ای کاش من شریک از برای پروردگار
خود قرار نداده بودم اصلا و از جمله اینگونه تکبر است سلوک قارون با بنی اسرائیل
هنگامیکه با آن دولت و مکنت بسوی بنی اسرائیل بیرون آمد و خدای تعالی اخبار
از تکبر او فرموده آنجا که میفرماید فخرج علی قومه فی زینته قال الذین یریدون الحیوة
الدنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون انه لذو حظ عظیم عاقبت امر او بجائی رسید
که خدای تعالی بسبب این تکبر و فخر و ترک اطاعت کلیم او را با تمام گنج خانهای
او و بیوت و قصور بزمین فرو برد چنانکه میفرماید فخسفنا به وبداره الارض
فما کان له من فئة ینصرونه من دون الله وما کان من المنتصرین وحکایت قارون
در تفاسیر و تواریخ مفصلا مسطور است ششم تکبر بقوت و شدت و بطش است
و باینگونه صفت بر ضعفا تکبر توان کرد و این نیز مذموم و مذموم است هفتم
تکبر باتباع و انصار و غلامان و عشایر و اقارب و فرزندان و شاگردان است

در بیان تکبر بقوت و تکبر باتباع و خدم و اقارب و اولاد

واین نوع از تکبر جاری میشود در میان ملوک در تکاثر جستن ایشان بر یکدیگر بکثرت عساکر و جنود و در میان
علما در تکبر جستن بکثرت تلامذه و مستفیدین و میان امثال و اقران بکثرت عشایر و اقارب و
فرزندان و میان بزرگان و رؤسا بکثرت خدم و ممالیک **و بالجمله** هرچه از اسباب و اشیاء
که نعمت شمرده میشود و ممکن است که از آن کمال اعتقاد نمود اگرچه فی نفسه کمال نباشد امکان دارد
بآن تکبر ورزیدن حتی تکبر و نازیدن مخنث بصنعت خود در علم قیادت و فاسقان در مهارت خود بفسق
که آنرا در نفس خود کمال پندارند اگرچه عقلا نباشد در کمال دانستن آن صفات **پس** جامع
جامع آن اسبابیکه بندگان خدا بسبب آن تکبر میورزند واگر بخواهیم بیش از این در این مطلب سخن
گوییم خوانندگان را ملال گیرد **و روایتی از حضرت خاتم انبیاء در**
این مقام مسطور میگردد که جامع اسباب تکبر در آن مذکور و حاصلش اینست که آنحضرت فرمود
که کبر و افتخار مردمان در دنیا بشش نوع است اول بروی نیکو دویم بفصاحت و
بلاغت سیم بحسب و نسب چهارم بمال و فرزند پنجم بقوت و پادشاهی و ملک — ششم
پس خدای تعالی فرمود یا محمد بگو بآنکه بروی نیکو تکبر و مفاخرت میورزد تلفح وجوههم النار
یعنی کسانیکه تا روی جمال ایشان از حسنات سبب باشد سوخته و گداخته میکند رویها
ایشان را آتش و بگو بآنکه بفصاحت فخر میآرد که الیوم نختم علی افواههم یعنی در روز
قیامت مهر میزنیم بر دهانهای ایشان و بگو بآنکه بحسب و نسب فخر میآرد فاذا نفخ
فی الصور فلا انساب بینهم و بگو بآنکه بمال و فرزند فخر میآرد که یوم لا ینفع مال ولا
بنون و بگو بآنکه بقوت و زور فخر میآرد علیها ملائکة غلاظ شداد یعنی موکلند
بر آتش جهنم فرشتگان درشت کلام و درشت اندام سخت کاران و توانایان در تعذیب دوزخیان
و بگو بآنکه بپادشاهی فخر میکند و کبر میورزد لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و
این روایت جامع است همه آن مطالب را که نگاشته ایم بالاجمال و جایز است و اختصار پس
او خود کبر و فخر سزاوار نیست از برای هیچ مخلوقی بهیچ سببی از اسباب نه حسن و جمال و نه بلاغت
مفاخرت را و نه علم و کمال و نه زور و قوت و نه مال و ثروت و نه خدم و حشم و نه اتباع و انصار
و عشایر و اولاد زیرا آن روز که تمامت انبیاء و مرسلین همه در کار خود فرو مانند و سلطنت و فرمانروائی
نباشد جز از برای خدای قهار و احدی قادر بر جلب ثوابی و دفع عقابی از خود نباشد که لا ملک مقرب و لا
نبی مرسل ولا عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و از روز یکه ملوک گیتیستان و سلاطین جهان گشا تا نفی فرمایند

نه تخت و تاج باشد و نه مال و نه لشکر و نه قوت و شوکت و نه خزاین و دفاین و ناموس اسباب جلال
و عظمت مشهور و نه قدرت امر و حکم طلب الوفاق باشند چه تکبر بجا آوردن باید و نه لایق بغیر از او تکبر و فخر
سزاوار آن ذات پاک است که صفت کبریا و بزرگی و ارتفاع مکان و نفاذ فرمان و قهر و قدرت
مخصوص اوست مغرور مراد از نزد کبریا و عظمت که ملکش قدیم است و ذاتش غنی و جز خدای
هر کرا بهره از تفاوت در کمال او نقصان هست پس تاجر الکمال را تکبر و فخر سزاوار نیست
علی الجمله باید در تمام علاج مرض عظیم و مهلک کبر و تکبر و در دین کوشش نمود
و بتقلید علمی و عملی این ناخوشی را از خود دفع کرد هم بانکه در دفع هر مرض نیز از این تکبر معالجه
بادویه علمیه و عملیه تام است و در این کتاب عنوان کرده ایم اشاره باین مطلب را و
اگر فهم ناقص بجهت موجب حل شکستگی و خاطر افسردگی بنوعی هر آینه الکتبه مطالب دقیقه
و تحقیقات دقیقه در این باب مسطور و محرر داشتیم که خود رساله مستقله شود تقدیر همین کتاب
ولیکن چه کنیم که ملکه فهم مطالب در کسی نیست و هیچ وقت امری از ارباب و غط تحقیق مطالب
غامضه در ایراد ایشان پرداخته و بقدر عقول و افهام قاصره ایشان با ایشان سخن گفته اند
خواه آن مطالب خود فهمیده باشند و خواه نفهمیده باشند باری اگرچه نقص در
تهذیب مقاصد و ترتیب غوامض انچه در صدد بیان آن هستیم هم خواهیم
رسید و مطالب نا تمام خواهد ماند ناچاریم که مختصرا اینقدر مجملی از فضیلت تواضع که ضد تکبر است
برآوریم و معلوم داریم که صفت تواضع علاج علی این مرض است پس میگوئیم که
اولا مراد از تواضع استحقار نفس است نفس خود را و استعظام او دیگران را از هر باب فقیر (در بیان تواضع)
و ناقص شمردن خود و کامل دانستن غیر و بصفت مسکنت و فقر موصوف بودن و بر خلق خدا
در هیچ مقامی برتری نجستن و خود را بجمیع اوصافی که ضد اوصاف تکبر است متصف داشتن
و ثانیا با اظهار علامات تواضع و علامات تکبر از خود نمودن مبنی اول تحصیل کردن فهم
علامات تکبر و علامات تواضع و بعد از آن تمام آنها یکی بر طرف کردن و این یکی را شعار خود ساختن
و ثالثا دانستن انچه که تمام آیات و دلالت کرده بر مذمت تکبر و دلیل است بر مدح و ستایش
تواضع و همچنین اخبار نبویه و ماثوره از طریق اهل البیت ع بلکه منقوله از کتب سلاطین بلکه حکایات
و آثار مذکوره از انبیا و مرسلین و صحف و غیر ایشان دلیل است بر ذم تکبر و مدح تواضع و همچنین
عقل حاکم است بر آن حال تکبر و قبح سیرت تکبر و سیرت انبیا و اوصیا و سیرت [illegible] و نیکان دین (تواضع)

لعن

ز لطف الهم بلد الکلام الی الحق الزمان بیش جاری است بهر حال از جمله اخبار مطلقه که در کتب
اهل سنت و جماعت منقول است از حضرت رسول ص یکی آنست که فرموده ما زاد الله عبدا
بعفو الا عزا و ما تواضع احد لله الا و قد رفعه و دیگر فرموده ما من احد الا و معه ملکان و علیه حکمة
یمسکانه بها فان هو رفع نفسه جبذاها ثم قالا اللهم ضعه و ان وضع نفسه قالا اللهم ارفعه و نیز
فرموده سعی بکما سلدان انیست خوشا بحال کسی که تواضع و فروتنی کند در غیر مسکنت و انفاق
نماید مالی را که جمع کرده در غیر معصیت و رحم نماید بر اهل ذل و مسکنت و مخالطه کند با اهل فقه
و حکمت و نیز ابو سلمه مدینی از جدش روایت کرده که او گفته رسول خدا ص در نزد ما بود بجا قبا
و در حالتی که روزه داشت قدحی از شیر با عسل آمیخته بنزد آنحضرت حاضر آوردیم در وقت افطار
چون برداشت و بیاشامید [illegible] ملایم عسل دریافت فرمود چه چیز است این گفتیم
آمیخته شیر عرض کردیم عسل است آنرا رو و قدح را بر زمین نهاد و فرمود اما انی لا احرمه و من تواضع
لله رفعه الله و من تکبر وضعه الله و من اقتصد اغناه الله و من بذر افقره الله و من اکثر ذکر الله احبه الله تم
و روایت کرده انس [illegible] نیکو اعمال [illegible] و عمل [illegible] مسکین و [illegible]
است طریقه تواضع و تمامی [illegible] و [illegible] باید کرد و [illegible] باید کرد و نیز
فرموده [illegible] که [illegible] اعطای [illegible] مگر [illegible] خود [illegible]
عبادات است دیگری [illegible] دیگری تواضع دیگری زهد در دنیا و نیز وارد شده
که روزی آنحضرت با جمعی از اصحاب در خانه خود نشسته بودند و طعام تناول میفرمودند سائلی بر در
ایستاده بود [illegible] و [illegible] مبتلا شده بود و علیان [illegible]
بار داد و بوران مبارک خود نشانید و فرمود طعام بخور مردی از قریش از آن واقعه با آن سائل
منقبض گردید و روی درهم کشید از غلطی که در خود دید و مکروه شمرد آن حالت او را و بعد از آن مرد
متکبر تا آنکه مبتلا بهمان ناخوشی گردید و هم آنحضرت فرموده که الکرم التقوی
والشرف التواضع والیقین الغنی و نیز فرموده [illegible] بغا کرد [illegible] عبدا رسولا
او ملکا نبیا فلم ادر ایهما اختار و کان صفیی من الملائکة جبرئیل علیه السلام [illegible] فقال تم
لیک [illegible] عبدا رسولا و دیگر خبری از انس وارد است که گفت [illegible] حضرت عیسی
علیه السلام [illegible] که [illegible] باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] از [illegible] برنمائید و [illegible] آرد و [illegible] از شهوات

بهجت و شادی می‌افزاید و فرموده اذا تواضع العبد رفعه الله الی السماء السابعة و فرموده
التواضع لا یزید العبد الا رفعة فتواضعوا یرحمکم الله و منقولست که حضرت صلی الله علیه و آله فرمود با اصحاب خود
که چه میشود مرا که نمی‌بینم حلاوت عبادت را در شما گفتند چیست حلاوت عبادت
فرمود تواضع و نیز آنحضرت فرمود هرگاه ببینید متواضعین امت مرا پس تواضع
از برای ایشان و هرگاه ببینید متکبرین امت مرا پس تکبر کنید بر ایشان و از کلمات
بعض محققین است که علامت تواضع و راس آن اینست که پست شماری نفس خود را
در نزد کسیکه پست تر است از تو در نعمت دنیا تا اینکه بر او معلوم کنی که ترا
بر او فضلی نیست در زیادتی نعمت تو و برتر شماری نفس خود را از آنکه بالاتر است
از تو در نعمت دنیا تا اینکه بر او معلوم نمایی که او را بسبب دنیای او بر تو
فضلی نیست و در خبر وارد است که هر که را خدا ابتداء نعمت مالی یا جمالی
یا علمی یا جلالتی دهد و بر کبر و طبوس و فضول و حذر ببخشد و در آن نعمت
تواضع ننمود آن نعمت بر او وبال خواهد بود در روز قیامت و در بعض
کتب پیغمبران وارد است که خدای هیچ نعمتی را بر بنده در دنیا عطا
نفرمود پس آن بنده شکران نعمت گذاشت و بدان تواضع وورزید
محض رضای خدا مگر اینکه عطا فرمود خدا او را نفع آن در دنیا و بلند
کرد از برای او بسبب آن درجه در آخرت و هیچ بنده را عطا نفرمود نعمتی
در دنیا پس آن بنده شکران نعمت نگذاشت و بدان تواضع نکرد الا اینکه
خدای منع نفع آن نعمت از او فرمود و در طبقی از طبقات جهنم بر او گشاد
و حضرت سلیمان علیه السلام چون صبح می‌نمود تصفح می‌نمود وجوه
اغنیا و اشراف را یک یک را تا میرسید بمساکین منتهی میگردید بمساکین
و با ایشان همنشینی می‌نمود و میگفت مسکین مع المساکین و مرویست
که مهر سپهر سعادت و نوگل بستان شهادت حضرت ابی عبدالله الحسین صلوات الله علیه
میگذشت بجمعی از درویشان که نشسته بودند و نان پاره ها را که
از درها گرفته بودند میخوردند گفتند ای فرزند رسول خدا بیا با ما در چاشت
خوردن رفاقت کن آن شهسوار دیار عشاق و سالار مضمار جلالت

حضرت امام حسین علیه السلام

از اسب

آن آب پاره کشته و فرمود خدای تعالی متکبران را دوست نمیدارد و با ایشان نان خورد و فرمود
شما نیز مرا اجابت کنید پس ایشان را بخانه خود آورد و طعام خورانید و دیگر آنکه از روایت
مذکور است که از جمله آنهاست که حضرت سید الساجدین علیه السلام بر جمعی که بعلت جذام مبتلا
بودند گذر کرد در حالتی که بر درازگوش خود سوار بود و ایشان چاشت میخوردند آنحضرت را دعوت
کردند امام علیه السلام فرمود اگر صایم نمی‌بودم شما را اجابت میکردم پس چون بمنزل خود رسید طعامی فرمود
مهیا کردند و امر کرد و ببینید بر سر انجام نمودند بعد از آن ایشان را طلبید با آنگروه آن طعام را تناول
فرمود و نظیر این روایات از حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام نیز حکایت شده و دیگر
محمد مرحوم فیض کاشانی قدس الله روحه و بعضی کتب دیگر از حضرت صادق مرویست که فرمود خدای تعالی
وحی فرستاد بحضرت موسی بن عمران علیه السلام که ای موسی آیا میدانی که چرا سبب کلیم خود کردانیدم ترا
کردانیدم ترا از میان سایر بندگانم خطاب آمد که یا موسی من بندگان خود را نظر کردم در ایشان اطلاع یافتم
احدی را از ایشان ندیدم که ذلیل تر باشد نفس ایشان از تو برای ما ای موسی تو چون نماز گذاری
صورت و گونه خود را بر روی خاک میگذاری و در حدیثی از حضرت صادق جعفر
صلوات الله علیهما مرویست که خدای تعالی بکوهها وحی فرستاد که کدام کشتی نوح را
بیکی از شما کوهها خواهم فرستاد پس کوهها گردن کشیدند و بلندی جستند مگر کوه جودی که فروتنی نمود و خدا بسبب
تواضع کشتی نوح علیه السلام را بر آن قرار داد و هم آنحضرت فرمودند که تواضع آنست که عطا کنی بمردم
آنچه را که دوست میداری عطا کرده شوی و فی مصباح الشریعة قال الصادق علیه السلام
التواضع اصل کل شرف نفیس و مرتبة رفیعة ولو کان للتواضع لغة یفهمها الخلق لنطق عن حقایق ما فی
مخفیات العواقب والتواضع ما یکون لله و فی الله وما سواه مکر و من تواضع لله شرفه الله علی کثیر من عباده
و لاهل التواضع سیماء یعرفها اهل السموات من الملائکة و اهل الارض من العارفین قال الله عز و جل
و علی الاعراف رجال یعرفون کلا بسیماهم و اصل التواضع من اجلال الله و هیبته و عظمته و لیس لله عز و جل
عبادة یرضاها و یقبلها الا و بابها التواضع و لا یعرف ما فی حقیقة التواضع الا المقربون من عباده المستقلین
بوحدانیته قال الله عز و جل و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاما و قد امر الله عز و جل اعز خلقه و سید بریته محمدا صلی الله علیه و آله و سلم بالتواضع فقال عز و جل واخفض
جناحک لمن اتبعک من المؤمنین والتواضع مزرعة الخشوع والخضوع والخشیة والحیاء وانهن لا یتبین الا منها
ولا یسلم الشرف التام الحقیقی الا للمتواضع فی ذات الله تعالی و دیگر در فضل تواضع بودن مگر

قوارصیکم ع

مصباح الشریعة

مبین این حدیث که مذکور شد هر آینه کافی بود و دلیل این کتب علماء الدین **و در تفسیر**
حضرت امام ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام مرویست که فرمود عارف ترین مردم بحقوق اخوان خود
و شدید تر در قضاء حوائج ایشان بزرگترین ایشانست از حیثیت شان و نزد خدا تعالی و هر که
تواضع کند در دنیا از برای برادران مومن خود از جمله صدیقین شمرده خواهد شد در نزد خدا و از
شیعیان حقیقی امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام است **مؤلف گوید**
اخبار در فضل تواضع بیش از آنست که در حیز تعداد گنجد و مطالب و مباحث نیز بسیار و مالی خواهیم
در صدد نگارش همه برآئیم بجهة ضیق وقت و عدم فرصت و کثرت مشاغل و عوائق بی بجهة نگارش
بانچه اکتفا می کنیم و تا مجلس طولانی نگردد در خاتمه این مطلب بذکر دو روایت از تواضع حضرت شاه ولایت
علی مرتضی علیه السلام بالمناسبت این مجلس را بپایان میرسانیم و شروع در مجلس دیگر میکنیم بعون الله
یکی آنکه در کتاب محجة البیضاء وارد است که جماعتی از برادران دینی و مومنان داخل شدند بر حضرت
خلافت منقبت سید اوصیا و غوث اولیا امیرالمؤمنین علی مرتضی علیه الصلوة والسلام شرفیاب شدند یکی
پدر بود و یکی پسر آن خورشید فلک فتوت از برای احترام ایشان برپا خواست و اکرام فرمود هر دو را
در صدر مجلس خود نشانید و در پیش روی ایشان نشست پس طعام خواست و با ایشان تناول کردند
پس قنبر طشتی و ابریقی چوبین حاضر کرد و دستمالی نیز بیاورد و خواست که آب بر دست آنمرد بریزد حضرت
امیرالمؤمنین خود برخاست و ابریق را از دست قنبر گرفت که بدست آنمرد آب بریزد برخاست و در حضرت
مولای متقیان بنای التماس را گذاشت و عرض کرد یا امیرالمؤمنین خدای تعالی مرا ببیند که مولای من آب بریزد
و حال آنکه ثواب بر دست من بریزی آنحضرت فرمود که برادر بنشین و دست خود را بشوی پس بدرستیکه خدای تعالی
می بیند ترا و حال آنکه برادرت که امتیازی از تو ندارد و از تو جدا نیست ترا خدمت میکند و اراده دارد بدین سبب
در بهشت منزل ده مضاعف با اهل دنیا که ابتعین ... و بهمین حسب در ممالک او که در بهشت است تمنا
دارد و تواضع میکنم بجهت ... و شناخته ... میکند ... تا از برای تو خدمت نمایم
که در خواست ... خدمت ... فرمود که دست خود را بشوی بدل المطمئن که
قنبر ابن خدمت را بجا آورد فرمان امام علیه السلام را اطاعت کرد و چون حضرت از کار خود فارغ
ابریق را بفرزند بزرگوار خود محمد بن الحنفیه سلام الله علیه داد و فرمود ای فرزند اگر این پسر بحضور پدرش
در نزد من نبود آب بر دست او میریختم و لکن خدای تعالی ابا فرموده از اینکه مساوات در میان پدر و پسر
که با یکدیگر جمع باشند ... بدین سبب ... که آن شاه ... اللفظ ... الخبر

بنکند

بزرگوار خود عمل نمود **و** حضرت امام حسن علیه السلام فرموده مراتب علیا همه سبقت گرفتن و هر که متابعت
کند علی مرتضی را در افعال او شیعه حقیقی ابوطالب است **پس** بنظر انصاف و دقت ملاحظه کنید
سیرت پادشاه متقیان و امیر مومنان را که چگونه با بندگان خدا و سیرت تواضع را مسلوک داشته
هر که خود را از شیعیان آنحضرت صلوات الله علیه میداند و انتسابی در خود با آنحضرت دارد و آنرا مقتدی
خود میداند باید با افعال و اقوال و حرکات و سکنات ایشان اقتدا نماید **و دیگر آنکه**
در کتب مناقب و مقاتل علماء ابرار علیهم الرحمة والرضوان وارد است که چون حضرت امیرالمؤمنین
صلوات الله علیه بتیغ بیدریغ اشقی الاشقیاء ابن ملجم المرادی علیه اللعنة والعذاب الشدید از پا
در افتاد و شرف شهادت دریافت داغ فراق بر جگر عالمیان نهاد سبطین رسول ثقلین امام حسن
و امام حسین علیهما السلام دو دو حلیه لهما و لابیهما و امهما الفداء جنازه همایون پدر بزرگوار خود را برداشته
بموجب وصیت آنسرور وارد کوفه بیرون برده آن گنج بزرگ و شرف را در زیر خاک نجف پنهان سپردند
آن دو دو یتیم مانند اشک غلطان خویش بجانب شهر روان شدند چون بخرابه کوفه رسیدند
آواز ناله زاری از آن خرابها شنیدند و برادران ناله رفتند غریب ناتوانی را دیدند که بر خاک افتاده
و خشتی زیر سر نهاده و بیوزد و زاری می نالید و اشک از دیدن می بارید فرمودند ای مرد کیستی و گویی که در خرابه
غریب و بیمار و تنها افتاده و بچه جهت در اینجا خوابیده فرمود فرزند من غریبم ... و پرستاری ندارم گفت که یکسال است
در این خرابه ... جوانی ... هر روز می آمد ... و نزد من ... می نشست و حوائج مرا بجا می آورد
غمخواری من میکرد فرمودند آنکس ... که بود گفت نمیدانم کیست هر چند پرسیدم که نام او چه بود گفت
نپرسید که میگفت ترا با نام من چه کار است خدا ... تعالی ... مرا برسید ... که دیگر ... هیئت
او چگونه بود گفت نمیدانستم ... و از آن نشانی ... اکنون سه روز است که نزد من نیامده
از او خبری ندارم گفتند آیا هیچ از گفتار او نشانی داری گفت پیوسته ذکر خدا ... تهلیل
میکرد و چون نزد من ... می نشست میگفت مسکین جالس مسکینا و غریب جالس غریبا فرمودند او پدر
ما امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب و صهر رسول خدا بوده پیر پرسید آنحضرت را چه شد که سه روز است
از من تفقد نمی فرماید گفتند او را ... از این جهان ... ضربتی زد و از دنیا رحلت نمود اکنون
ما از دفن او بازگشته ایم پیر از استماع این واقعه جانکاه خروشید ... گریه کرد و خود را بر زمین زد
و میگفت الهی ... که امیر مومنان و پادشاه مسلمانان تعهد حال من می نمود حسنین علیهما السلام
او را تسلی دادند و دلداری نمودند و اضطراب او زیاد شد و ... عرض کرد ... بزرگوار و بر قبر او ... بر ...

شما اسمایی که کند و هر که مرا بر سر تن مطهر او برید تا او را زیارت کنم آن دو دستگیر و دو جوان هر کدام
میگویند آن عاجز ناتوان گرفته او را بر سر تن ببرند آن شاه غریب الشهدا را دید و بر بدن خود را
بر سر تن نورانی انجناب افکند و آنقدر گریست که بیهوش شد چون بهوش آمد گفت خدایا
بحق صاحب این قبر که جان نثار بستان که تاب فراق مولای خود ندارم پس دعای آن پیر مظلوم
المآب بهدف رسید و بقدر جانی از برای اخلاص بهانه بر بدن منور و ساقی کوثر نثار کرد و حسنین
علیهما السلام جسد او را دفن در حوالی آن مشهد مقدس مدفون ساختند **آه آه و احزنا**
و روحی فداک یا امیر المؤمنین تو در خرابه کوفه مرد عاجز و نابینا و بیمار را
پرستاری فرمودی و تفقد حال او نمودی چرا در خرابه کوفه و خرابه شام فرزند و قرة العین
بیمار خود حضرت سید الساجدین علیه السلام را که علیل و بیمار و بی غذا و دوا بود پرستاری و نگهداری
و در این مقام لازم است ذکر حالات حضرت سجاد و اهل البیت در خرابهای کوفه و شام
بلند نیم که در مقاتل مسطور است **و نیز** ممکن است بذکر حالات حضرت امیر و مثل آنکه
از بلای بیوه زن محتاجه او بر سلیقه و خدمت اطفال او نمودن و بمناسبت آب کربلا و کر
حضرت عباس یا ذکر حالات خواتین حرم در کوفه و شام یا ختم بذکر شهادت شاه اولیا
نمایان طور که در تزکیة الاعمال در جلد دویم نگاشته ام با اتمام مناسبات یا ختم کردن
بذکر تجهیز و تکفین حسنین علیهما السلام آن پیر نابینا را و بی دفن و کفن بودن جسد نورانی حضرت
ثامن آل عبا و اجساد شهدا چند شبانه روز بعد از شهادت در صحرای کربلا و شرح آن وقایع
فاجعه در تزکیه در مجلس خود ثبت است و در ینابیع البکاء این بیان نیز مرقوم است بهر حال
ختم مجلس بهر کدام از این فقرات که بشود کمال مناسبت دارد **و** اگر ختم مجلس بذکر تواضع
شاه اولیا با مسکینان و بیوه زنان و اطفال یتیم و تکبر ابن زیاد ملعون و یزید بی ایمان ملعون
اسیر بود و شرح حالات اهل بیت در مجلس هر یک از آن دو ملعون بشود که در نهایت مناسبت است
ممکن است بنابر این تمامت این طریق را باز نمودیم تا ارباب تتبع بهر طور که
خواهند زبان بذکر آن گشایند و ستمهای آن ظالمان بجهت مجلس نمایند الا لعنة الله علی القوم الظالمین

المجلس التاسع عشر

نور فی الاخبار عن ملاهی الدنیا و لذاتها و حب التمتع فیها و ما یتعلق بهذا الباب من المطالب الدقیقه و حب الاشتغال بملاهی الدنیا من الکبائر القلبیه

مخفی و مستور نماند بر اولیاء بصیرت و عرفان که از جمله کبائر قلبیه حب اشتغال و استلذاذ است
بملاهی دنیا و مناهی آن از شهوات و لذات که باز دارند مردم و بندگان را از ذکر خدای و عبادت پروردگار
و در روایتی معتبره از حضرت صادق علیه السلام و در روایت دیگر از حضرت رضا علیه السلام المذکورتین فی
کتاب الوسائل این صفت ذمیمه در تعداد کبائر مذکور است و بر هیچ عاقل صاحب شعور و بینش مخفی نیست
که اشتغال بملاهی دنیا و مناهی آن ثمری ندارد مگر محبت شهوات و لذات و محبت این دو خود از
اصل و منشأ حب دنیا است و هر گاه حب اشتغال بملاهی دنیا از معاصی
کبیره شمرده شود حب دنیا که موافق اخبار و احادیث رأس هر خطیئه و سبب هر معصیت است البته
اعظم از او لذات است که از کبائر قلبیه معدود و محسوب میگردد زیرا که تمامت معاصی از کبائر و صغائر
و مناهی ها و جمیع رذائل اخلاق بدون استثناء و حرفی از آنها از حب دنیا بر انگیخته میشود **و**
مراد از حب دنیا آن دنیایی است که بجهت ترک آخرت باشد نه آنکه آخرت را بآن بدست توان
آورد و مزرعه آخرت باشد که آن وارد است ان شاء الله بیان این مطلب مفصلا خواهد آمد **پس**
تا تحقیق این فقره را ادراک نمایی و مضامین آیات و اخبار مذکوره
داشت بعون الله **و اکنون میگوییم** که اول مطلبی که در این مقام باید مندرج کرد
دنیا و مطالم و لذات آنست و بعد از آن مطلب تحقیق دنیای ممدوح و دنیای مذموم و بعد از آن
شبهات دیگر از مسائل آن و بالله التوفیق **اما بیان ذم دنیای باز دارنده**
از بندگی خدای و تحصیل کرامات آخرت پس باید دانست که آیات و
هدایات افزون از حد و حصر در قرآن حمید مجید در این باب بر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله
و سلم فرود آمده و جمله مرتجا در ذم دنیا وارد شده بلکه میگوییم که اغلب آیات به کنایه و تلویح
بر این مطلب اگر چه لفظ دنیا و ذکر آن مصرحا در آنها نباشد **و از جمله آیات مصرحه**
یکی قول خدای تعالی است زین للناس حب الشهوات من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب
والفضة والخیل المسومة والانعام والحرث ذلک متاع الحیوة الدنیا والله عنده حسن المآب
دیگر آیه و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور و دیگر آیه و ما متاع الحیوة الدنیا فی الاخرة الا قلیل **و**
دیگر قول او است من کان یرید الحیوة الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم فیها لا یبخسون اولئک
الذین لیس لهم فی الاخرة الا النار و حبط ما صنعوا فیها و باطل ما کانوا یعملون **و** دیگر قول
او است من کان یرید حرث الدنیا نؤته منها و ما له فی الاخرة من نصیب **و** دیگر فلا تغرنکم الحیوة

بیان تعریف دنیا

الدنيا و لا يغرنكم بالله الغرور و منها قوله تعالى اعلموا انما الحيوة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم
و تكاثر في الاموال و الاولاد كمثل غيث اعجب الكفار نباته ثم يهيج فتريه مصفرا ثم يكون حطاما و في الآخرة
عذاب شديد و مغفرة من الله الى آخر الآيات و اگر بخواهيم باستقصای تمام آيات بيان كنيم
و ترجمه هر آيه در اين مجلس بپردازيم از مقصد دور می افتيم و افاده بهتر آنست كه زبان تحقيق مقدمه قول
نكشای من اخبار و آثار بگشاييم پس بطريق تأمل گو ای عزيز و بدانكه دنيا در نظر اهل
چنانكه محققان علماء برشته بيان آورده اند هم دشمن خداست و هم دشمن دوستان خداست و
دشمن دشمنان او اما عداوت آن با خدای تعالی آنست زيراكه قاطع طريق بندگان است از عباد
بدرگاه او و از اينجهة از روزيكه دنيا را آفريده نظر رحمت بر آن نيفكنده و بر آنكه محبت دوست نمی
شود و دشمن نمی خواهد اندكی و اما عداوت آن با اولياء خدا اين جهة آنكه زينت خود را در نظر ايشان جلوه (نيفكنده و)
داده ايشان را در مجاهدات و آلام و غموم و اسقام مستغرق گردانيده تا تلخيهای صبوری و مهجوری آن چشم و اكثر
جرعه بريشان چشانيده و اما عداوتش با دشمنان خدا بجهة آنست كه ايشان را با مكر و كيد
خود مستدرج نموده و بدامهای خود صيد كرده بمرتبه كه بدان وثوق و اعتماد بهم رسانيده اند و بآن تكيه
نموده و بآن مايل شده اند پس از آن مراد ايشان را بمنهاج گردانيده و ميوه شقاوت از اشجار
شهوات خود بايشان چشانيده و از ياد الهی بكلی غافل ساخته بنحوی كه ابد الآباد از سعادات اخرويه
بی نصيب اند و ايشان را از رحمت خدای تعالی محروم ساخته فلا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينصرون و
بجهة غلبه غوايل دنيا و شرور آن بر هر طالب و سالكی لازم است كه حقيقت دنيا و ابعاد
و حكمت علاقات آن با وجود ملاحظه و ملاحظه غرور و شرور آن را بفهمد و تا كی عارف شود
تا از آن حذر نمايد نه آنكه مطلقا بگذارد بلكه در رتبه كه بقدر ضرورت فرو برد كه موجب هلاكت او گردد
بس ذكر مذمت دنيا و امثال آن و تعيين و بيان آن بحسب تفصيل و اوصاف و امثال آن و وجه حاجة
خلق باصول آن و سبب انصراف خلق از آن نماييم پس بعد از آن تأمل و فضول آن سزاوار است و آن
كه مشهور از كاملان محققين علماء و فضلاء در كتب اين طريقه در سلوك داشته اند در كتاب محجة البيضاء كرده
فيض كاشانی و مرات الحق و بعضی از علماء فرقه ناجيه و احياء العلوم غزالی از علماء عامه در اين مقالات
بعضی كتب اهل السنه در باب اين فقرات فاوقف نموده اند و سبب آنها اوراد داده شده و
اين بنده نيز كه راسم اين كتاب است انشاء الله بيان خواهد نمود آنچه در رسول و ائمه هدی صلوات الله عليهم
عليهم بجهة مطالب متعلقه بذكر دنيا و غوايل و شرور و اشتغال آن و غير اينها چنانكه در اين كتاب (حقيقت)

برقوم شدن من اشياء زائد و ديگر مذكور در اين كتاب خواهد نمود انشاء الله و بجهة آنكه آيات
قرآنيه چنانكه گفتيم در اين باب بحدی است كه ميتوان گفت اكثر قرآن مشتمل است بر آن احراز
از تكرارش همه نموديم بسبب ظهور آن فلا حاجة الى الاستشهاد بالآيات و آن چه از آيه نيز كه ذكر
شد كافی است از برای مطلب ما **و اما الاخبار الواردة فيها**
از آنجمله در بی قدری و بی اعتباری دنيا در نزد خدای تعالی احاديث كثيره مرويست **يكی**
آنكه رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم فرموده با اصحاب خود در حالتی كه گوسفندی مرده را
بر سر راه ديدند و الذی نفسی بيده للدنيا اهون على الله عز و جل من هذه على صاحبها و لو كانت الدنيا (اهلكتها ال)
تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافرا منها شربة ماء **يعنی** قسم بخدايی كه جان من در قبضه قدرت
اوست كه هر آينه دنيا خوارتر و بی مقدارتر است از اين جيفه گنديده در نزد اهلش يا صاحبش و اگر دنيا (تا درغ)
در نزد خدای تعالی قدر و اعتبار بال پشه می بودی هر آينه هيچ كافری شربت آبی از آن نمی دادی
و مراد از قبيل حديث آنكه چون كافر از نظر رحمت الهی ساقط و از درجه قابليت عنايت و
كرم او بالكليه گذشته و دنيا را فی الجمله قدری و قيمتی بودی بدشمنان درگاه و راندگان بارگاه
خود ولكن انها ... **و ديگر آنكه** روايت شده كه رسول خدا بمزبله ايستاده فرمود
هلموا الى الدنيا بياييد و دنيا را تماشا كنيد پس خرقه كهنه چند كه در آنجا افتاده بود با استخوان
پوسيده چند بر گرفت و فرمود هذه الدنيا يعنی لباسها و نفيسهای دنيا آخر چنين كهنه می شوند و
ابدان خلايق عاقبت مانند اين استخوانها فرسوده می گردد گويی فرموده كه دنيا خوار و بی قدر چيزيست
در نزد پروردگار شما و از خواری اوست كه ذات مقربين عباد خود را بلوث زخارف آن نيالوده
و از بر خاصان خود حرام گردانيده مگر آنچه بر سالكان از مبين كه آن را بقرب خدا **و ديگر**
حضرت امير المؤمنين عليه السلام فرموده دنياكم هذه اهون فی عينی من عظم خنزير فی يد مجذوم
و نيز فرموده ان دنياكم عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها ما لعلی و لنعيم يفنى
و لذة لا تبقى يعنی دنيای شما خوارتر است در نزد من از برگی كه در دهن ملخی باشد و از آن بخايد علی را
با نعمتی كه فنا يابد و لذتی كه باقی نماند چه كار است **و** نيز از كلمات آن بزرگوار است كه فرموده الدنيا
جيفة و طالبها كلاب يعنی اين دنيا جيفه مرداريست و طالبان آن مانند سگانند كه گرد
آن جيفه را فرو گرفته باشند **و** در اشعار منسوبه بآنجناب نيز همين مضمون مذكور است
كه فرموده **لمؤلفه** و ما هی الا جيفة مستحيلة * عليها كلاب همهن اجتذابها * **و نيز** در بعض

اخبار یکی از اصحاب رسول خدا روایت کرده که آنحضرت فرمود او طلائف میخواهی که جمیع دنیا را بالجمله
دلالت بتو نشان دهم گفتم بلی یا رسول الله آن سید عالمیان دست مرا گرفت و یکی از
وادیهای مدینه برد در آنجا مزبله دیدم که در آن سرهای پوسیده و عذرات بسیار و پارچهای کهنه و
استخوانهای پوسیده در آن بود آنحضرت زبان مبارک برگشاد و فرمود هذه الرؤس کانت
تحرص کحرصکم و تأمل کأملکم ثم هی الیوم عظام بلا جلد ثم هی صائرة رمادا و هذه العذرات هی
الوانها اکتسبوها من حیث اکتسبوها ثم قذفوها فی بطونهم فاصبحت والناس یتحامونها وهذه المتنعم
الخرق البالیة کانت ریاشهم و لباسهم فاصبحت والریاح تصفقها و هذه العظام عظام دوابهم التی
کانوا ینتجعون علیها اطراف البلاد فمن کان باکیا علی الدنیا فلیبک **حاصل** بیان این حدیث شریف
اینکه فرمود حرص و امل این سرهای پوسیده مثل شما بود و اکنون همه استخوانهای بی گوشت و پوست
شده و بعد از این خاکستر خواهد شد و این عذرات که می بینی الوان طعامهای ایشان بوده که
کسب کرده اند از آنجا که کسب کرده اند آنرا و در شکمهای خود ریخته اند و این کهنه پارهها لباسها
و لباسهای ایشان است و این استخوانها عظام چهارپایان ایشان است که بآنها از برای طلب
دنیا اطراف بلاد را سیر میکردند هر که گریه کننده است بر دنیا بگرید راوی گوید
از آنکه ... **و در صحف ابراهیم علیه السلام**
مکتوب که یا دنیا ما اهونک علی الابرار الذین تصنعت و تزینت لهم انی قذفت فی قلوبهم بغضک
والصدود عنک و ما خلقت خلقا اهون علی منک کل شأنک صغیر والی الفناء یصیر قضیت علیک
یوم خلقتک ان لا تدومی لاحد و لا یدوم لک احد و ان بخل بک صاحبک و شح علیک طوبی للابرار
الذین اطلعونی من قلوبهم علی الرضا و من ضمیرهم علی الصدق و الاستقامة طوبی لهم ما لهم عندی من الجزاء اذا
وفدوا الی من قبورهم الا النور یسعی امامهم و الملائکة حافون بهم حتی ابلغهم ما یرجون من رحمتی **و**
زبده ترجمه این کلمات ... آنست که ای دنیا چه قدر بیقدر و خواری تو در نزد
نیکان که خود را آراسته و زینت کرده برای ایشان بدرستیکه من بغض ترا در دلهای ایشان
افکنده ام و ... ایشان را از تو ... خلقی را که خوارتر از تو باشد تمام شأن تو
حقیر و ناپایدار است و سابقه حکم ... تو چنین جاری شده که نه تو از برای احدی پاینده بمانی یعنی
و نه احدی از برای تو باقی و پاینده ماند اگرچه بخیل و حریص باشد صاحبت ... طوبی نیکوکاران
خوشا حال نیکانی که مطلع کرده اند مرا از دلهای رضا و از ضمیرهای خود صدق و استقامت خوشا حال

ایشان

ایشان میباشد ایشانرا جزائی در نزد من چون از قبور خود برمیگردند مگر نوری که در پیش روی ایشان
میدرخشد و ملائکه دور ایشان باشند و ملائکه اطراف ایشانرا فرو گرفته باشند تا اینکه برسانم ایشانرا
بآن مقامات که از رحمت من امید دارند **و نیز** از جمله احادیث که در مذمت دنیا وارد شده
آنست که در مقامات النجاة مرحوم سید نعمة الله الجزائری قدس الله روحه در باب ذم دنیا روایت کرده
که آدم علیه السلام لما اکل من الشجرة تحرکت معدته لخروج الثفل و لم یکن ذلک مجعولا فی شیء
من اطعمة الجنة الا فی هذه الشجرة فلذلک نهیا عن اکلها فجعل یدور فی الجنة فامر الله تعالی ملکا یخاطبه فقال له قل
له ای شیء ترید قال آدم اریدان اضع ما فی بطنی من الاذی فقیل للملک قل له فی ای مکان ترید ان تضعه اعلی الفرش
ام علی السرر ام علی الانهار ام تحت ظلال الاشجار هل تری ههنا موضعا یصلح لذلک و لکن اهبط
الی الدنیا **مراد** آنکه موضعی از برای قضای حاجت حضرت آدم در تخلیه معده نبود مگر دنیا که
قضای حاجت خویش در آنجا نماید **و ایضا** حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده که دنیا بازداشته شده است در میان آسمان و زمین از روزی که خلقش کرده او را و
نظر نکرده است بسوی آن و در روز قیامت خواهد گفت ... که خداوندا مرا نصیب خواهد کرد
کن ... از برای اولیای خود ... پس خطاب با او میرسد که ای لاشی ساکت باش
... ایشان ... که امروز بهره ایشان کرده **و**
زیاده برآن جمله ... اخبار دیگر ... و ... اخبار دنیا وارد است ...
آن ... **و** اخبار دیگر که در مذمت دنیا مطلقا در آن وارد است از خطابات ...
بسیار است ... **حضرت عیسی علیه السلام** بالحواریین فرمود
یا معشر الحواریین انی کببت لکم الدنیا علی وجهها فلا تنعشوها بعدی فان من خبث الدنیا ان
عصی الله فیها و ان من خبث الدنیا ان الآخرة لا تدرک الا بترکها الا فاعبروا الدنیا و لا تعمروها
واعلموا ان اصل کل خطیئة حب الدنیا و رب شهوة ساعة اورثت حزنا طویلا **حاصل** اصلها
آنکه فرمود ... دنیا را از برای شما ... مرید
... و از خبث دنیا یکی آنکه در آن معصیت خدا واقع شد و دیگر آنکه آخرت را ...
... دنیا ...
اصل هر خطیئه است و ... شهوتی ... که ... **و**
نیز از ... آنحضرت علیه السلام است که فرموده لا تتخذوا الدنیا ربا فتتخذکم عبیدا ...

عند من لا عقل له فان صاحب کنز الدنیا تالف علیه الافة و صاحب کنز الله لا یخاف علیه الافة

و وارد است که روزی حضرت سلیمان بن داود علیهما السلام با موکب همایون خود که مالوکه
مرغان بر سر مبارکش بجهة خود سایبان کرده بودند و بزرگان و لشکریان جن و انس بر
یمین و شمال آنحضرت ملازمت مینمودند بر عابدی از عباد بنی اسرائیل گذشت آن عابد ضعیف
نظر بر حشمت و جلال حضرت سلیمان انداخته از روی تعجب گفت والله ای پسر داود خدا تعالی
ترا ملک عظیم عنایت فرموده حضرت سلیمان این سخن را شنید در جواب او فرمود هر آینه ثواب یک
تسبیح که در صحیفه مؤمن نوشته شود بهتر است از آنچه به پسر داود عطا شده زیرا که ملک و سلطنت
پسر داود فانی است و ثواب آن تسبیح باقی و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده
الدنیا دار من لا دار له و مال من لا مال له ولها یجمع من لا عقل له و علیها یعادی من لا علم له و علیها
یحسد من لا فقه له ولها یسعی من لا یقین له و نیز آنحضرت فرموده خدای تعالی چهار خصلت بدنیا
پوشانیده که در طلب آن ایشان را رغبت است بسی کسی کم انفعال به بدبوده و شغل کسی که
فراغت او در طلب آن باشد و فقری که هرگز به دولت نرسد و آرزوئی که هرگز انتها نداشته باشد

و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام عمار یاسر رضوان الله علیه گفت اکنون تاریخ حالات دنیا و
تشریح مستلذات او برای من بیان فرما که او را از برای دنیا محبوب کجاست و بهتر آن
مطعوم و مشروب و ملبوس و منکوح و مرکوب و مشموم است بهترین مطعومات عسل است و آن لعاب مگس است
و بهترین مشروبات آب است و همه حیوانات در آن شریکند و یکسانند و نیکوترین ملبوسات ابریشم است
خون آهو است و اشرف مرکوبات اسب است و از کشتن او ... بسیار است و نفیس ترین منکوحات
دیبایات زنان ... مبال است و آن داخل کردن بول کاه در
در جای بول کاه او یعنی چون معظم لذات دنیا متبوع است باین امور دنیه خسیسه بدانکه
قدر و قیمت آن چه خواهد بود و از حصول آن تلف و از آن اعراض باید کرد و کمال خواهد اورد که
اگر در زمین نباشد بهتر است آنچه مذکور شد و شنیدی **نظم** دنیای فانی قدر ندارد که بر او دل
بندند با وجود دیدن زهر بیهوده خوردن **و علاوه** بر اینکه جز بعید تر بعیدتر از دنیا
دخول او در تو که متنهای ... و مقربان درگاه و بندگان شایسته او منع از آن کرده اند که
محال است جمع شدن محبت دنیا با محبت آخرت در یک دل و یکجا مثل سرکه آب و آتش
ندارد و این دو اندیشه از فکرت یک شاهد هرگز نخواهد **چنانچه** مصداق این قول بهترین ...

حرف امارت حج را بجمع داد ای سید الشهدا داده بود هر کس را با او بیعت کرده بود بحضرت امام
بنی امیه که در کین حضرت سید الشهدا علیه السلام باشند و اگر شما در گرفتن آن بزرگوار شوند او را بگیرید یا آنکه
اگر توانند او را در حرم خدا بقتل رسانند و حضرت امام علیه السلام نیز از این معنی مطلع بود ملاحظه حفظ حرام
حرم خدا را ... احرام حج را باحرام عمره مبدل ساخته فرمود ...
که شنیدم مرا اهل کوفه دعوت کرده اند و حضرت مسلم ابن عقیل را بآنجا فرستاده ام ...
چنانکه ... در مقتل ... مرقوم داشته ...
شنیده ... که عازم عراق گشته ... تمام ...
از آب دیده ... بحضرت امام ... روانه کرده
دیدار ... آنحضرت امام ... عراق ...
و عرض کرد ای برادر تو ... می ترسم ...
... توقف نمائی ...
نزدیک ... فرمود ...
... واقع شود ...
ای برادر ... اگر چنین است ...
برادر ... فرمود ...
... خواهم کرد ...
... آن ...
آن ...
... عراق ...
که عرض کرد ...
فرمود ...
... که حضرت سید الشهدا ...
... عراق ...
که ...
حضرت ...

ای مولای من [illegible] خدا ای امیر المؤمنین و برادر [illegible] در این باب [illegible] کرده [illegible]
دیدم [illegible] آمده [illegible] خدا [illegible] فرود آمده [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آورده [illegible] جابر [illegible]
[illegible] مرتبه ایمان کامل [illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] معاویه [illegible] شیاطین و عذاب [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
آنحضرت نیز [illegible]
[illegible]
[illegible] جابر گفته [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] حضرت [illegible] عراق [illegible] کعبه [illegible] آنحضرت
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
آنحضرت [illegible]
[illegible] فان لم تصل الینا فانت [illegible]
علی الحق [illegible]
بآنحضرت رسید [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ابن عباس [illegible] آنحضرت
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] دنیا [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible] معاویه [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] عراق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خدا [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت
[illegible] حضرت [illegible]
آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible]

سزاوار نیست از جهاد باز ماندن و در روایت معروف چنین است که چون نزدیک منزل تنعیم رسید قافله را ملاقات کرد که

از جانب یمن اسباب زینت حمیری و اسبابی را که جهت یزید می بردند حضرت آن اسباب را تمام با خود داشت

زیرا که حکم امور مسلمانان از جانب خدا و رسول با آنحضرت بود پس شترداران را فرمود هر که مایل باشد

با ما بسوی عراق بیاید کرایه او را تمام باو خواهم رسانید و همراهی نیکو با وی بجا خواهم آورد و هر که خواهد

از ما مفارقت کند هر قدر از طریق را که با ما برده باشد کرایه اش را عطا خواهم کرد جمعی موافقت آنحضرت

اختیار کردند و بعضی دیگر مفارقت از آنجناب نمودند و از جمله از روایات چنین مستفاد می شود که امام علیه السلام

چون ارادهٔ توجه عراق برای آنکه ما بر وجه بمدینه برگشت جناب زینب رفته و زیارت حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک

حاکم ابو مخنف روایت کرد که از شهادت مسلم ابن عقیل که به انقطاع خبر اگرچه آن حضرت سید الشهدا را

اضطراب بسیار روی داد ولی امر ... خود را بجا کرده ... از کوفه خاطر مبارک خود را ... اطلاع

از انقطاع خبر مسلم اعلام فرمود و همراهان را دلالت بسوی مدینه ... جمعی داد ... رسید بزیارت قبر مطهر جد

رفت و بتربت مبارک ... و ... کتب شهیدی ... آنحضرت از خواب ... در دم ...

چه بسیار که از خود را دیده ام ... یا ولدی العجل العجل الوحا الوحا ای فرزند زود خود را بما برسان که ما همه در

دیدار تو بسیار ... و مشتاق لقای تو ام آنحضرت گریان ... از خواب بیدار شد ... عباد را

جمع ... حنفیه ... برادر ... الله ... گفت

آنجناب ... عرض کرد حال ... اراده داری فرمود میخواهم بسوی عراق بروم ... برادر ... عم

... عارض شده حضرت ... حنفیه عرض کرد ای برادر ... صلی الله علیه و آله ...

از ... مفارقت ... رحمی که ترا در مدینه ... حضرت فرمود ای برادر ما را

بعراق ... عرض کرد ای برادر ... فراق تو مرا ... و مرا ... رکاب

... ... عارض شده ... که ... بیرون ... دارم

... از تو ... خواهم شد ... گفت استودعک الله ... فرمود

شهید مظلوم حضرت ... وداع نمود ... محمد الحنفیه ... که در ... عباس ... آن ...

حضرت سید الشهدا ... فرمود ... در ... ... گفت

دادند ... که ... در ... تو ... ... تو گرفت ... و ...

خاه قرابة ... را ... اراده ... ادوار ... خوف ... را ... عیال ... که ... ما

... و ... ابن عباس عرض کرد فدای تو گردم اگر ناچار بجانب عراق سفر خواهی کرد پس

این عیال و خواتین حرم را با خود مبر فرمود ای پسر عم رسول خدا را در خواب دیدم و مرا امری فرمود که

نمی توانم مخالفت آن نمایم ... فرموده که اینها را با خود ببرم ... خدا خواسته ...

ایشان ... ابن عباس ... گریه ... سر خود ...

که ... ای ابن عباس ... سلطنت ... تنها نخواهد ...

جگه ... ابن عباس ...

... آنحضرت ... نمود ...

... حضرت فرمود ای ابن عباس ... ام ...

... عراق ... آن ...

پس آنحضرت ... عرق نزول اجلال فرمود ...

... آنحضرت ... نامه ... آنحضرت ...

...

... عبدالله ابن جعفر ...

... نامه ... آنحضرت ... یحیی ابن سعید ...

نزد آنحضرت ... آنحضرت ...

... رسول خدا ... مأمور فرموده ... آن ...

... آن ... عبدالله بن جعفر ... آنحضرت

... فرزندان ... رکاب آنجناب ...

... حضرت امام ... عرق نزول فرمود ...

... عراق ... امام ... عراق ...

عرض کرد ...

... مکه ...

و حضرت سید الشهدا ...

عزیمت عراق فرموده ... فرزند فاطمه زهرا ...

بنفس خود و قوم خواهری را دو بار از صبح حضرت ... آن نجات نشد و تا جوابی نامه فاطمه ع برادر ...
گفته چون این نامه به ابن زیاد رسید عتبه ... به ابن عمر ... در روایت ارشاد و چون ابن زیاد آگاه شد آنحضرت
آگاه شد حصین ابن نمیر صاحب شرطه خود را با سواران فرستاد تا در قادسیه توقف کرده از آنجا تا
خفان و از آنجا تا قطقطانیه را ... ضبط نمود و هیچ طرف مردم عبور را ... در روایت
ابو مخنف ... حصین بن نمیر با ... چهار هزار ... نموده ... در قادسیه
قطقطانیه توقف نمود ... با ... مقدمه با هزار سوار ... حضرت
فرستاد در روایت ... حضرت امام ... تا وقت نزول ثعلبیه ... دانه ...
به آنجناب ... شد ... فرمود دیدم ... آن ...
... حضرت فرمود ...
این فرزند ... حضرت ... دارم
حضرت طلب ... آنجناب ... فرمود ...
... آنحضرت آمد و سلام کرد و عرض کرد یا ابن رسول الله ...
فرمود ...
...
...
...
در ... حضرت ...
عرض کرد یا ابن رسول الله ...
آنحضرت ... حضرت امام ... در روایت ...
... حضرت ...
... آنحضرت ...
... الی الجنة ... از منزل ... زبالة
فرمود چون خبر قتل ... آنحضرت ...
آنحضرت فرستاد و از آن ...
...

کشته شدن ...

باب زباله

۴۱۲

نیشاو ... فرزند ... در روایت ارشاد چون آنحضرت به منزل
حاجز از بطن الرمه رسید قیس بن مسهر صیداوی ... در روایتی برادر رضاعی خود عبدالله بن یقطر را با جواب
کتاب اهل کوفه فرستاد و از خبر شهادت حضرت مسلم آگاه نبود ... نوشته ...
... حسین بن علی ... برادران ... مسلم ... برادرم مسلم ابن عقیل
... آنحضرت ...
...
...
... حضرت ...
... آنحضرت ...
... حضرت ... حصین بن نمیر ...
در روایت ... حصین ابن نمیر ... حضرت
... نامه ... حصین ...
... امیرالمؤمنین ع ...
گفت نامه ... حضرت امام حسین ...
... ابن زیاد ...
... حسین ابن علی ع ...
گفت ...
... حضرت ...
... بنی امیه ...
در روایت ... حسین ابن علی ع ...
آنحضرت ...
... ابن زیاد ...
...
... عبدالملک ...
...

دیدار ش ح

... شهادت ...

شهادت آنحضرت رسید آنکه از دیده مبارکش جاری شد و فرمود خداوندا از برای ما و شیعیان ما در نزد خود
منزل کریم قرار ده و در مستقر رحمت خود جمع نمائی ما و ایشان را چه تو بر همه چیز قادری و در روایت ارشاد حضرت امام
از منزل حاجر از آنجا ارتحال فرمود و روانه شد تا آنکه نزدیک آبی از آبهای عرب رسید که عبدالله بن مطیع عدوی
در آنجا نزول کرده بود چون عبدالله آنحضرت را دید برخواست و آنحضرت را با احترام فرود آورد و عرض
کرد پدر و مادرم فدای تو باد یابن رسول الله چه چیز ترا باعث شد که بسوی عراق آورده فرمود معاویه چنانکه شنیده
بمرد و یزید بجای او نشست و اهل عراق نامها نوشته و مرا دعوت کرده اند بسوی خود عرض کرد ترا بخدا قسم
میدهم که حرمت عرب را ضایع مگردانی زیرا که اگر طلب کنی آنچه را که در دست بنی امیه است هر آینه ترا
بقتل خواهند رسانید و بعد از قتل تو از احدی نخواهند ترسید و قتل تو هتک حرمت اسلام و عرب
و قریش خواهد بود حضرت سید الشهداء التفاتی بکلام او ننمود و از عزیمت خود برنگشت ابن زیاد
امر کرده بود که راهها را از طریق شام و طریق بصره فرو گیرند که کسی نتواند بیرون رود و نه داخل شود
و از اینرا اطلاعی نبود حضرت سید الشهداء را از آنچه بر این معنی بود تا آنکه اعراب آنجا را ملاقات
فرمود و از ایشان سؤال فرمود ایشان گفتند ما را اطلاعی نیست از اینکه راهها گرفته شده و از آنجا
ارتحال فرموده و بمنزل زرود رسید و در کتاب ... با زهیر بن القین البجلی رسید که او نیز از مکه برگشته بود و حضرت
سید الشهداء قطع منازل مینمود و زهیر با قوم خود کراهت داشت که با آنحضرت در یکجا فرود آید و با حضرت در یک
منزل نزول نماید تا آنکه در یک منزل اتفاق افتاد که در یکجا باید فرود آیند و در عالم ... مشغول صرف طعام
بودیم ناگاه رسول آنحضرت بیامد در بر ما سلام کرد و با زهیر بن القین گفت که حضرت امام حسین علیه السلام
ترا خواسته چون این سخن شنیدیم گویا مرغان بر سرهای ما نشسته بودند هر یک آنچه لقمه را که در دست خود
داشت بیفکند پس بروایت لهوف زوجه زهیر با او دلیم بنت عمرو گفت سبحان الله آیا
فرزند رسول خدا ترا بسوی خود میخواند و تو در رفتن درنگ مینمائی برخیز و بنزد آنحضرت رفته کلام او را
بشنو چون زهیر بخدمت آنحضرت رفت و دیری نکشید که برگشت در حالتی که روی او
روشن و خرم بود و امر کرد خیمه او را با اثاث و اسباب بجانب حضرت سید الشهداء بردند پس با زوجه خود
گفت تو از من مطلقه خواهی بود زیرا که نمیخواهم که از جانب من بتو بجز خیر برسد و من عزم آن دارم که جان
خود را در رکاب فرزند رسول خدا نثار کنم آنگاه مالی باو داده و بنزد بعضی از خویشان
او فرستاد و او برخاست و گفت ای زن باد الله بیاد ... دوای کرد و گفت خدا ترا خیر دهد در آخرت
شفاعت من کن نزد جد حسین پس زهیر با اصحاب خود فرمود هر که را میل بمصاحبت

باغ

بغز همراهی کند و الا این آخر عهد من است با شما و در روایت ارشاد گفت شما را حدیثی گویم و آن اینست
که ما در غزوه بلنجر فتحی روی داد و غنایم بسیار بما رسید سلمان فارسی فرمود که آیا خوشحال شدید بآن فتح
و غنیمتی که خدا بشما ارزانی کرد گفتیم بلی فرمود چون جوانان آل محمد را دریابید در رکاب
حضرت ایشان جهاد کنید باید خوشحالی شما بیشتر باشد و مقتفی در کتاب ... غیر سنه از این
فتح و غنیمتها و من اکنون شما را بخدا میسپارم پس آنحضرت ملازم رکاب حضرت بود تا آنکه درجه رفیعه
شهادت رسید مؤلف گوید زهیر بن القین ... از اکابر شهدای اصحاب آنحضرت
و بود از اصحاب حضرت امیر علیه السلام ... بعضی از ... مستعد گردید و در غزوه ...
جملی ... که ... نیز ... و در روایت است که
حضرت سید الشهداء ... روز در منزل خزیمه توقف فرمود چون صبح روز دیگر شد خواهر آنحضرت
بنزد حضرت آمد عرض کرد ... کرده ... من شنیدم هاتفی میگفت
ألا یا عین فاحتفلی بجهد ٭ ومن یبکی علی الشهداء بعدی ٭ علی قوم تسوقهم المنایا
بمقدار الی انجاز وعد ٭ حضرت فرمود ای خواهر هر چه خدا حکم فرموده بوقوع خواهد پیوست و در
ارشاد از عبدالله بن سلیمان و منذر بن مشمعل اسدیان روایت شده که گفتند
چون از حج فارغ شدیم ... و بعجله تمام از عقب آنحضرت
خود را رسانیدیم ... تا بمنزل زرود رسیدیم در آنجا مردی از اهل کوفه را دیدیم
که از جاده انحراف ورزید چون حضرت امام را دید ... حضرت ...
... بر خیمه ... و ... در آنجا نزد او رفتیم ...
آن مرد گفت من از اهل کوفه ام ... گفتیم ...
از کدام قبیله گفت اسدی گفتیم ما نیز از بنی اسد ... گفت ...
گفت ما هم گفتیم ... مرد کوفه ... گفتیم خبر ...
از کوفه ... مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشته ... در بازار کوفه ...
در بر ... کشیده ... آنحضرت ... تا نزد ... آمدیم
تا بمنزل ثعلبیه رسیدیم ... آنحضرت ... نزول اجلال فرمود ... نزد او رفتیم
و سلام کردیم ... جواب فرمود پس عرض کردیم ... خبری ... خواهی ... نزد تو بگوئیم ...

معروض داریم انحضرت نظر کرد بسوی اصحاب خود و فرمود خبر خود را باز گوئید که ازاوضاع عراق چه خبرست
میان ما و اصحاب منعی گفتیم ایا سوار دیدی که در بیابان گذشت و ترا دید فرمود بلی میخواستم خبر از او بازجویم
گفتیم ما از او که ما ازین امر تو کفایت کردیم و خبر از او جستیم و گفتیم مردیست از بنی اسد صاحب رای و عقل
و صادق است در گفتار و او خبر داد که بیرون نیامده از کوفه تا آنکه مسلم ابن عقیل و هانی بن عروه را
کشته دیدم و جسد ایشانرا در بازارها بر زمین میکشیدند حضرت فرمود انا لله و انا الیه راجعون رحمة الله علیهما
و این کلمات را مکرر میفرمود پس گفتیم ترا بخدا او که قسم میدهیم که جان خود و اهل بیت خود را بمعرض هلاک در
میاور که ترا در کوفه یاوری و شیعه نیست بلکه میترسیم که همه بر تو باشند پس فرزندان عقیل برخاستند
بر تو یکی رسید حضرت اولاد عقیل را فرمود که مسلم را شهادت رسید و بدین رفتن اهمال نخواهید
داشت گفتند ما هرگز برنمیگردیم تا آنکه خون برادر خود را طلب کنیم یا آنچه او چشید ما نیز بچشیم
پس حضرت نظر بسوی ما کرد و فرمود بعد از اینها خیری در زندگانی نیست پس ما دانستیم که عزم
رفتن دارد گفتیم خدا آنچه خیر است برای تو مقدر گرداند حضرت دعا کرد و فرمود خدا رحمت کند شما را
پس چون سحر شد امر کرد غلامان را که آب بسیار بردارند و روانه شدند چون بمنزل رسیدند خبر شهادت عبدالله
بن یقطر بحضرت رسید و در روایت دیگر خبر شهادت عبدالله بن یقطر را قیس بن مسهر که رسول آنحضرت بود
رسانیده و حضرت گریه کرد و فرمود خدایا شیعیان ما را منزلی نیکو قرار ده و جمع کن میان ما و ایشان
در قرار رحمت خود بدرستیکه تو بر همه چیز قادری پس حضرت نامه نوشت بسوی اهل کوفه و حال
ایشان را از آن خبر داد و فرمود بدانید که شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند و هرکه خواهد برگردد
و بیعت خود را از او برداشتیم پس مردم از دور آنحضرت پراکنده شدند و نماند با او مگر جماعتی که از
مدینه با او آمده بودند و جمعی قلیل که در راه بوی ملحق شده بودند و از اینجهت چنین کرد که میدانست
که اعراب گمان میکنند که به شهری میرود که اهلش مطیع او شده اند پس نخواست که با او بروند مگر
کسانی که دانسته باشند بکجا میروند و در روایت دیگر آنکه چون خبر شهادت مسلم بن عقیل
و هانی رسید آن آیه را تلاوت نمود فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و در روایت دیگر
رسیده که ... ابوالقاسم ... مالک
در فراق او بسیار گریست و ...
اثر جمع ...
حضرت ... مسلم را دختری بود یازده ساله ...
فرمود ...

از انحضرت شنیده بود عرض کرد ای عم بزرگوار چرا امروز مرا بدست نوازش و عطوفت خود نواختی و در شفقت نمیدانم
که پدرم مرا از دست داده و شهادت رسیده حضرت امام حسین گریست و فرمود ای دختر برادر من پدر تو باشم
و خواهران من مادر تو باشند و دختران من خواهران تو باشند پس گریه بلند شد و خروش از اهل بیت برخاست
آل عقیل و فرزندان او بسیار گریستند و آن طفل را در کنار گرفتند و حضرت سید الشهدا از قتل او کمال
کمال تاسف و اضطراب بهم رسانید در روایت از ارشاد آنحضرت بموضع زباله رسید و در آنجا خبر
شهادت عبدالله ابن یقطر رضی الله عنه برادر رضاعی آنحضرت رسید پس نامه بیرون آورد و بر خود خوانده
قرائت نمود بر اصحاب و در آن نامه خبر شهادت مسلم ابن عقیل و هانی ابن عروه و عبدالله ابن یقطر بود
و در آخر نامه نوشته بود که شیعیان ما دست از یاری ما برداشتند پس هرکه از شما خواهد برگردد
بیعت برگردد بر او حرجی نیست پس مردم از دور او پراکنده شدند و متفرق شدند از چپ و راست تا آنکه
ماند با او جماعتی که از مدینه با او آمده بودند و جمعی قلیل که در عرض راه با او
پیوسته بودند و این چنین آنحضرت کرد زیرا که میدانست که عطا و عقب اعراب که با او همراه بودند
دیده اند که حضرت بسوی شهری میرود که اهلش مطیع او شده اند پس نخواست که با او
بیایند مگر کسانی که دانسته با او روند و در روایت دیگر آنکه چون آنحضرت بموضع زباله رسید و نامه
برآن جماعت خواند گفت و در روایت نیز آمده که آنحضرت چون از منزل زباله
رحلت فرمود و در میان اصحاب خطبه انشا کرد و فرمود ای گروه مردمان هر که از شما را با تکیه کرده ام
خود کرده در عراق را از خود میراند و اکنون خبر شهادت مسلم و هانی و عبدالله رسیده
و اهل عراق بیعت را شکسته اند و آن را کار و اسباب ظلمت و دنیا است بر صراط مستقیم
این بیت را کرده در بخش هر که برگردد و در راه سختی بود آن برای اصحاب متفرق شده
در بیابانها مگر آنکه با او بوده از اهل بیت کرام و رفقای خلص او و دیگر افراد ...
با او بودند آمده بودند و در روایت آمده که چون خبر قتل مسلم حضرت ... خود که از ضرار امور بود
گریه ... آنحضرت ... بعد گفت ...
و امثال ... ای ابن عقیل را
کشته آنحضرت ... رحمه الله مسلما فلقد صار الی روح الله و ریحانه و جنته و رضوانه
اما انه قد قضی ما علیه و بقی ما علینا پس این اشعار را انشا فرمود

فان تکن الدنیا تعد نفیسة ❊ فدار ثواب الله اعلی و انبل ❊ و ان تکن الابدان للموت انشئت

فضل امرء ما الکیف [illegible] افضل • وان تکن الارزاق قسما مقدرا • فقلة
حرص المرء فی الکسب اجمل • وان تکن الاموال للترک جمعها • فما بال متروک به المرء یبخل
و در برهان السعادة از مصنفات شیخ محمد تقی رحمه الله [illegible] قدس سره فخر المحققین و [illegible]
[illegible] بوده [illegible] روایت شده که در حینی که [illegible] آنحضرت بمنزل [illegible] از [illegible] خبر قتل مسلم
وکشته شدن حضرت سید الشهدا [illegible] حضرت عباس را [illegible] اصحاب [illegible]
را نزد خود حاضر آورد حضرت عباس [illegible] کرده [illegible] بود [illegible] خانه حضرت [illegible]
[illegible] حاضر شدند [illegible]
دیگر [illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا [illegible] قصه عراق [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
بالمعروف [illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] آل عقیل [illegible]
[illegible] عقیل [illegible] عبد الرحمن [illegible]
[illegible] مسلم [illegible]
شهادت [illegible]
[illegible] عبد الله بن جعفر الطیار [illegible] عقیل [illegible]

دو بعض

و در بعض کتب [illegible] تا ارزده هزار تن از اتباع [illegible]
در ملازمت رکاب [illegible] اختیار کرده بودند و همراهی با آنحضرت [illegible]
[illegible] زیرا که پس از [illegible] در [illegible]
روایات [illegible] آنحضرت امام [illegible] در ورود آنحضرت [illegible]
[illegible] عراق عرب [illegible]
در رکاب آنجناب [illegible] خبر شهادت مسلم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] بروایت [illegible] حضرت
[illegible] بطن عقبه [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عراق [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت
از بطن عقبه [illegible] نزول فرمود [illegible]
[illegible] رکاب [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]

تمت مینمائی که اکنون دشمن کدام و با کجا درآییم کار بکجا خواهد بود آنحضرت از جای خود بطرف دشمن
حرکت فرمود و اصحاب نیز چنین کردند همه تکبیرات گویان خلف در رسیدند و چون حضرت و اصحاب
او را دیدند در افزوده راست عدول کرده ایشان نیز عدول کرده و اصحاب حضرت بر ایشان سبقت گرفته
بر آن مقام رسیدند و با آنحضرت سرادقات جلال آن امام همام را بر افراشتند و جمعی خود نیز زدند
و آن روز اول محرم الحرام بوده لشکر حر بن یزید الریاحی رضوان الله علیه در برابر حضرت و اصحاب
ایستادند در گرمای آفتاب امام انام علیه السلام آثار تشنگی در ایشان مشاهده فرمود از آنجا که فیض
عام الجواب شامل حال دوست و دشمن بود ایشان را تشنه کام نپسندید و جوانان اهل بیت و اصحاب خود را
فرمان داد که این لشکر و تمامت چارپایان ایشان را سیراب کنید آن معادن مروت و کرم کاسه‌ها و طشتها را
پر از آب کرده نزدیک ایشان برده دم بدم میدادند تا همه آنها بقدر کفایت نوشیدند و ایشان همچنین
کل آن لشکر را سیراب کرده علی بن طعان گوید من در آخر آن لشکر بودم و از کسی لجوج بودم در دارد شد
چون حضرت امام چنین تشنگی مرا دید فرمود انخ الراویة و من راویه را نمیدانستم حکم آب
کردم و منظور امام را نیافتم حضرت فرمود انخ الجمل یعنی شتر را بخوابان پس فرمود اشرب الماء
من چون آب از مشک میخوردم آب از آن میریخت و نمیتوانستم نوشید حضرت فرمود اخنث السقاء
یعنی برگردان دهان مشک را من ندانستم چه کنم آنحضرت خود برخاست و دهان مشک را برگردانید تا من
سیراب شدم و اسب خود را نیز آب دادم مؤلف گوید روحی فداک ای پسر رسول الله و ای ساقی
الکوثر تو از فرط کرم روا نداشتی که منافقین و چارپایان تو تشنه کام باشند خود و جوانان عترت و اولاد
انجمات و چارپایان ایشان را سیراب فرمودی و کوفیان در ازای این کرم ... تشنه کام بازگردانیدند
و کوفیان با ایشان علیهم اللعنة و ایشان مقدم حق شما و مهمانان عزیز بزرگوار را گرامی نداشته دست
قطع آب فرات از اطفال خردسال و جوانان و پیران عترت دریغ نکردند تا با لب تشنه
شرف شهادت یافته آنچه از خطاب حر بالشکرش از قادسیه آمده بوده و مقدمه عسکر ...
بوده در این زمان حصین بن نمیر را سردار ... کاشته بود و چون وقت نماز رسید حضرت
امام علیه السلام حجاج بن مسروق مؤذن خود را فرمود تا اذان گفت و وقت اقامه نماز حضرت
با ازار و ردا از خیمه مبارک بیرون آمد و حمد و ثنای الهی بجای آورد و درود بر رسول و آل او
نمود و فرمود ای گروه مردمان من نزد شما نیامدم مگر آنکه نامه‌های بسیار از شما بمن رسید و رسولان شما
وارد شدند و خواندند که ما را امامی نیست شتاب کن که شاید خدا ما را بتو هدایت فرماید

دهچو

دهچو تو ما را بهدایت و حق دلالت کند اگر در آنچه مرا دادن بعهد خود خوانده‌اید استقامت دارید و عزم بر آن
که کارید اینک بسوی شما آمده‌ام پس بعهود و مواثیق خویشتن مرا مطمئن کنید اگر مکروه میدارید آمدن ما
و عهد شما در آنحضرت محکم نیست مرا بدین جا خواهید که بمقام خود مراجعت خواهم کرد ایشان در جواب آنحضرت
سکوت نمودند حضرت مؤذن را فرمود اقامه نماز بگوی چون اقامه نماز گفته شد امام علیه السلام با حر فرمود تو
اگر خواهی نماز را با قوم خود بجا آور عرض کرد بر همگان معلوم است که تو مقتدای عالمیانی بل ما نیز میخواهیم
بتو اقتدا خواهیم کرد پس تمام آن دو فریق نماز را با آنحضرت بجای آورده پس از ادای صلوة حضرت بخیمه خود و حر
با اصحابش در خیمه مراجعت کرد و در خیمه که برای او زده بودند قرار گرفت چون وقت عصر شد امام علیه السلام فرمود
که مهیای رحیل شوند و منادی ندا کرد امام انام نماز عصر را ادا فرمود و آنجناب پیش ایستاد و نماز عصر را با قوم بجماعت ادا فرمود
و بعد از نماز روی مبارک بجانب ایشان کرد و خطبه غرا در کمال فصاحت و بلاغت خواند که از آنجناب سزاوار بود
و پس از ستایش الهی و درود بر حضرت رسالت پناهی فرمود ایها الناس اگر از خدای تعالی بترسید و حق اهل حق را بشناسید
خشنودی خدا از شما راضی خواهد شد و خشنودی حضرت باری شامل حال شما خواهد گردید و ما که اهل بیت رسالت و خاندان
ولایت و معدن فتوت و فضیلت و اسلام و علم و کمال بر همه فضیلت سزاوارتریم بخلافت و امامت از این گروه که ناحق
دعوی امامت میکنند و در میان مردم بجور و عدوان سلوک مینمایند اگر چنانچه شما در ضلالت و جهالت خود
را لجوج دارید آراء و اهواء شما از آنچه بمن مرقوم داشته‌اید انحراف یافته برگردیم بجای خود حر عرض کرد که اگر نه
از آنچه تو میفرمائی خبر ندارم و از کتب و نامه‌ها که ذکر کردید مرا آگهی نیست حضرت عقبة بن سمعان را فرمود
که خورجین نامه‌ها را بیاور چون خورجین را آورد همه برابر نامه‌های کوفیان بود و آنحضرت همه را بجانب او فرمود
و عرض کرد ما از آنجماعت نیستیم که این نامه‌ها را نوشته‌اند و ما را ابن زیاد مامور کرده که در هر جا بجناب تو برسیم
مفارقت اختیار نکنیم تا ترا نزد ابن زیاد ببریم حضرت فرمود مرگ بتو نزدیکتر است از آنچه اراده کرده‌ای
باین حرکت تن در دهیم آنگاه بجانب اصحاب نگریست و فرمود سوار شوید اصحاب سوار شدند و اهل حرم محترم را نیز آن
نشستند و خانواده را نیز سوار کردند و چون خواستند مراجعت کنند حر با سواران لشکر راه را گرفت و در مقام ممانعت بر آمد
بر آنجماعه خشمناک شده حضرت با حر فرمود مادرت بعزایت بنشیند از ما چه میخواهی عرض کرد اگر دیگری نام مادر مرا
برد بجواب او می‌پرداختم ولیکن درباره مادر تو بغیر از تعظیم و تکریم سخنی بزبان نتوانم آورد حضرت فرمود اکنون قصد تو
چیست گفت میخواهم ترا نزد ابن زیاد ببرم فرمود من ترا اطاعت نمیکنم حر گفت من نیز دست از تو بر نمیدارم و این سخن
چند نوبت رد و بدل شد بعد از آن حر گفت من مامور نیستم با تو حرب کنم الحال چون راضی نمیشوی بکوفه بیائی راه دیگر
بگیر که نه بسوی کوفه رود و نه بسوی مدینه تا من حقیقت حال را بابن زیاد بنویسم شاید صورتی واقع شود که بسبب آن از تو فراغت یابم

به حضرت [illegible] در [illegible] که [illegible] سپاه [illegible] اند و [illegible] لشکر [illegible] همراه ایشان [illegible] عرض کرد [illegible] که با این گروه [illegible] مقاتله [illegible] و کشته [illegible] شد فرزند [illegible] مرا از [illegible] کشته شدن [illegible] دین و شهادت [illegible] [illegible] آن [illegible] را که آن مرد [illegible] [illegible] گفت [illegible] و در نصرت [illegible] و از [illegible] گفت [illegible] کشته خواهی شد آن مرد [illegible] گفت ابیات

سأمضي وما بالموت عار على الفتى • اذا ما نوى حقا وجاهد مسلما • وواسى الرجال الصالحين بنفسه • وفارق مثبورا وباعد مجرما • فان عشت لم اندم وان مت لم الم • كفى بك ذلا ان تعيش وترغما •

چون [illegible] این [illegible] را [illegible] که [illegible] و [illegible] [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] خود [illegible] و [illegible] در یک ناحیه و حضرت [illegible] در یک ناحیه دیگر قطع مسافت [illegible] کردند و [illegible] روایت [illegible] حضرت امام علیه السلام [illegible] که آیا [illegible] راهی دیگر [illegible] [illegible] طرماح بن عدی [illegible] عرض کرد [illegible] و آن [illegible] حضرت فرمود [illegible] طرماح [illegible] حضرت [illegible] [illegible] راند [illegible] رجز [illegible] میخواند

رجز یا ناقتي لا تذعري من زجري • وامضي بنا قبل طلوع الفجر • بخير ركبان وخير سفر • آل رسول الله آل الفخر • السادة البيض الوجوه الزهر • الطاعنين بالرماح السمر • الضاربين بالسيوف البتر • حتى تحلي بكريم الفخر • الماجد الجد رحيب الصدر • اثابه الله لخير امر • عمره الله بقاء الدهر • يا مالك النفع معا والضر • ايد حسينا سيدي بالنصر • على الطغاة من بقايا الكفر • على اللعينين سليلي صخر • يزيد لا زال حليف الخمر • وابن زياد العهر ابن العهر •

[illegible] اعلم [illegible] رضی الله عنه در [illegible] آورده که چون [illegible] این رجز را [illegible] [illegible] با لشکر [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] ارشاد [illegible] [illegible] رسیدند [illegible] [illegible] کوفه [illegible] [illegible] نافع بن هلال المرادی [illegible] و [illegible] عمرو بن خالد [illegible] و سعید بن [illegible] مجمع بن عبد الله [illegible] طرماح بن عدی [illegible] حضرت [illegible] [illegible] عرض کرد [illegible] [illegible] حضرت فرمود [illegible] اصحاب [illegible] [illegible] [illegible] ابن زیاد [illegible] [illegible] الله

بجلیل القدر

حر بن [illegible] حضرت [illegible] [illegible] و [illegible] آن حضرت [illegible] [illegible] عرض کرد [illegible] پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمود [illegible] [illegible] قیس بن مسهر [illegible] [illegible] عرض کرد [illegible] ابن زیاد [illegible] حضرت [illegible] [illegible] منهم من قضى نحبه ومنهم من ينتظر وما بدلوا تبديلا اللهم اجعل الجنة لنا ولهم نزلا واجمع بيننا وبينهم في مستقر رحمتك [illegible] طرماح [illegible] عرض کرد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفه [illegible] [illegible] ابن زیاد [illegible] عرض [illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] کوفه [illegible] آن حضرت [illegible] همراه آن حضرت [illegible] [illegible] حضرت امام [illegible] عرض کرد [illegible] [illegible] [illegible] حضرت فرمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] کوفه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] فرمود [illegible] ما كنت متخذ المضلين عضدا و فرمود [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در تحریر این تعب خون ... شاد میکرد [illegible] فیا لک حسرة ما دمت حیا ٭ تردد بین صدری

والتراقی ٭ حسین حیاء یطلب نصر مثلی ٭ علی اهل العداوة والشقاق ٭ کان

المصطفی روحی فداه ٭ فویلی یوم اودع للفراق ٭ فلو انی اواسیه بنفسی ٭

لنلت الفوز فی یوم التلاق ٭ لقد فاز الذی نصروا حسینا ٭ وخاب الاخرون

ذوی النفاق ٭ واین عبید الله ابن الحر در کوفه هنگام رفتن ابراهیم ابن مالک اشتر

بحرب ابن زیاد مردم کوفه را برجعت رای او ... شورانید ... کرد تا از ایشان ارادت

برداشته چنانکه جمع از اتمام شیخ اجل جعفر ابن نما در رساله ... نگاشته و در بحار

از عمرو بن قیس مشرقی مرویست که در قصر بنی مقاتل من و پسر عمم بخدمت حضرت سید الشهدا رسیدیم

در آنحضرت سلام کردیم پس از شنیدن جواب سلام پسر عمم عرض کرد یا ابا عبد الله این سواد که بر محاسن

مبارک شما می بینم از خضاب است یا موی مبارک همین سیاه است فرمود از خضاب است ... ما بنی هاشم را

پیری زود آید ... پس ما را فرمود که از برای نصرت من آمده اید گفتیم ای مولای ما مردی هستیم که

بسیار سالخورده و عیال داریم ... و اموال بسیار ... از ... دیگران در دست ما ... و عیال فراوان داریم

و نفقه ... بسیار از مردم نزد ما ... است ... و نمیدانیم چه خواهد شد و کراهت داریم که

امانتهای مردم نزد ما ضایع شود پسر عمم نیز چنین عرض کرد حضرت فرمود پس از اینجا بروید در صدای

استغاثه مرا نشنوید و سواد مرا نبینید ... هر که صدای استغاثه مرا بشنود و سواد مرا ببیند و اجابت

نکند دعوت مرا بر خداوند واجب است او را برو در آتش جهنم اندازد در روایت ارشاد حضرت امام

در پایان شب امر فرمود که آب بسیار بردارند و از قصر بنی مقاتل کوچ فرمودند و در کامل الزیاره

باسناد خود از شهاب بن عبد ربه روایت است که چون حضرت از عقبة البطن صعود فرمود با اصحاب

خود فرمود من خویشتن را ... کشته ... یا ابا عبد الله فرمود ... در خواب دیدم سگهای چند

که بر من حمله می کنند و میخواهند مرا پاره پاره کنند و شدیدتر از همه آنها سگی ابلق بود ... حضرت

حضرت سید الشهدا ... از جاده فرموده با اصحاب خود قطع راه فرمود تا بمنزل عذیب الهجانات رسید

در آنجا نامه از عبید الله ابن زیاد ملعون بحر ابن یزید ریاحی رسید که او را ملامت ... کرده بود

در امر حضرت سید الشهدا ... بود بر کار را بر حضرت تنگ بگیرد ... و او را ... بگذارد

که آنحضرت بار اده خود حرکت فرماید حر مضمون نامه را بآنحضرت عرض کرد در مقام ممانعت

بر آمد حضرت فرمود آیا تو مرا بگشتن از جاده الحراف نموده براهی غیر طریق مدینه و کوفه ... تو

ومولاد

و عرض کرد چنین است ... امیر عبید الله بن زیاد ... نزدیک فرستاده و مرا امر کرده ... ابو مخنف گفته

... خطبه ... خواسته این خطبه

... فرمود انه قد نزل من الامر ما قد ترون وان الدنیا

قد تغیرت و تنکرت وادبر معروفها ولم یبق منها الا صبابة کصبابة الاناء وخسیس عیش کالمرعی

الوبیل الا ترون الی الحق لا یعمل به والی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربه محقا

فانی لا اری الموت الا سعادة والحیوة مع الظالمین الا برما چون حضرت این خطبه ... کرد

زهیر ابن القین برخاست و عرض کرد یا بن رسول الله مقالات ترا شنیدیم و اگر چنانچه دنیا از برای ما باقی می بود

و ما در آن زندگانی می کردیم با وجود این اختیار میکردیم نصرت و معاونت ترا در رکاب تو بجهت جان ... براه

دردار ... هلال ابن نافع بجلی برخاست و عرض کرد ... ما کراهت ... داریم ... رغبت ... در ...

... ما دوست میداریم دوستان ترا و دشمن میداریم دشمنان ترا ... بریر ابن خضیر برخاست و عرض کرد ...

... بر ما منت نهاده ... دشمنان تو مقاتله کنیم و اعضای ما در پیش روی تو پاره پاره شود ...

... حضرت سید الشهدا ... جزای خیر ... فرمود ...

... عبید الله ابن زیاد در مقام ممانعت ... آنحضرت ... از جانب دیگر حرکت ... تا آنکه ...

در روز ... محرم بصحرای کربلا وارد گردید در روایت ... زهیر عرض کرد یا ابن رسول الله ... اجازه

... تا در کنار فرات نزول کنیم اگر دشمنان با ما مقاتله کرده ... ما نیز با ایشان مقاتله نمایم ... تا

طلب نصرت خود کنیم ... آنحضرت امام ... مبارک ... فرمود

اللهم انا نعوذ بک من الکرب والبلاء ...

پس در همانجا ... فرود آمدند ... آنحضرت فرود آمد ... جناب ... و کاغذ ... نوشته

نامه ... و در آن ... بر ایشان ... سلیمان بن صرد و مسیب ابن نجبه و رفاعة بن شداد و عبد الله ابن وال و جماعت مؤمنان ... اما بعد

... خدا ... حیات خود ... سلطان ... ستم ... اکبر ... و ...

... و ... مخالفت ... کند ... خدا ... ذلیل ...

... و خلاف ... خدا ... کرده است ... و از ...

... و از ... و ... آل زیاد در ... و ...

... حقوق مسلمانان را

نخوردند انه و معلل شد از احرام و حرم داده احلال کرده انه [illegible] امامت و خلافت سزاوارتر از توام
از آل ابو سفیان بجهت قرابت [illegible] و تحقیق رسولان از شما بر من وارد شده و نامها از شما رسیده
و نوشته بودید [illegible] و نصرت [illegible] که [illegible] و اگر [illegible] حضرت [illegible]
و [illegible] اگر [illegible] خواهد رسید و جان و مال و عیال [illegible]
[illegible] و عیال شما [illegible] و اگر بر خلاف این عهد دارید و عهد و بیعت را
بشکنید [illegible] که در [illegible] نیست [illegible] شود [illegible]
[illegible] فحظکم اخطاتم و نصیبکم ضیعتم و من نکث فانما ینکث علی نفسه
وسیغنی الله عنکم والسلام [illegible] قیس بن مسهر صیداوی داد [illegible]
[illegible] رضی الله عنه [illegible] حضرت در آن موضع فرود آمد
[illegible] سواری [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بر حضرت سلام نکرد و بر حر سلام کرد و نامه [illegible] بحر داد که در آن نوشته بود
اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی و یقدم علیک رسولی فلا تنزله الا بالعراء فی غیر
حصن و علی غیر ماء و قد امرت رسولی ان یلزمک و لا یفارقک حتی یاتینی بانفاذک امری والسلام
چون این نامه خوانده شد حر مضمون آنرا بآنحضرت عرض کرد در آنوقت یزید بن مهاجر کندی که از اصحاب
حضرت بود رسول ابن زیاد را بشناخت و گفت مادرت بعزایت بنشیند چه نامه و پیغام است در آورده
گفت امام خود را اطاعت کرده ام و بیعت خود را وفا نموده ام یزید ابن مهاجر فرمود بلکه معصیت خدای
کرده و در اطاعت امام خود هلاکت نفس خویش نموده و عار و نار را از برای خود اختیار کرده
چه امام تو [illegible] و جعلناهم ائمة یدعون الی النار و یوم القیامة
لا ینصرون و امام تو از ایشان است [illegible] حضرت
[illegible] حضرت فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]

بلزمک

[illegible]

ورود حضرت سید الشهداء علیه السلام بکربلا

در وقت حضرت سوار شد [illegible] روایت الجناب [illegible] اسب فرمود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرمود [illegible] عرض کرد [illegible]
[illegible] الفرات [illegible]
[illegible] فهذا موضع [illegible] ارض کرب و بلا
[illegible] فرمود [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و الله [illegible] رسول الله
و لا خلف لقوله [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کربلا [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] فرمود یا دهر اف لک من خلیل کم لک بالاشراق
و الاصیل من طالب و صاحب قتیل و الدهر لا یقنع بالبدیل و کل حی سالک السبیل
و انما الامر الی الجلیل پس تکرار کرد این ابیات را [illegible] حضرت زینب خاتون
[illegible]
[illegible]
این کلام [illegible] و گفت واثکلاه الیوم مات جدی
محمد المصطفی و ابی علی المرتضی و امی فاطمة الزهراء و اخی الحسن الرضا [illegible]
این کلام [illegible] حضرت [illegible] زینب خاتون گفت [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت سید الشهدا [illegible] فرمود [illegible] فان کان

السموات یفنون واهل الارض کلهم یموتون وجمیع البریة هالکون بعد از این آن حضرت
فرمود ای خواهران ای ام کلثوم ای زینب ای فاطمه وای رباب چون من [illegible] کشته شوم گریبانها را
چاک مکنید ولطمه بر رخ نزنید و صورت خود را مخراشید و واویلاه و واثبوراه مگویید و در روایت است که
زینب را فرمود ای خواهر شیطان حلم ترا نبرد و شکیبایی خود را از دست مده چنانکه اهل آسمانها و زمینها
همه میمیرند و همه باقی نخواهند ماند جد و پدر و مادر و برادرم بهتر از من بودند شربت شهادت چشیدند و از این دنیای فانی
از دنیا رفتند و برای سایر [illegible] راه را واقعه [illegible] داده است عرض کرد ای برادر تو کشته شوی و من نظاره کنم
پس غش [illegible] زینب را و گریه در گلویش گره شد و گفت ای برادر ما را الحال چه [illegible] گردانی
فرمود لو ترک القطا لغفا ونام گفت ای برادر [illegible] که [illegible] از تو [illegible] خوشحال [illegible] بود [illegible]
[illegible] خود دست [illegible] بر [illegible] و بیهوش بر زمین افتاد حضرت امام [illegible]
در [illegible] را از خاک برداشت و او را بهوش آورد و فرمود یا اختاه یحق علیک اذا انا قتلت
فلا تشقی علی جیبا ولا تخمشی وجها ولا تدعی بالویل والثبور پس آن حضرت [illegible] راه
خیمه طاهره نمود و او [illegible] و [illegible] امر فرمود در روایت [illegible] نزول اجلال حضرت سید الشهدا
بصحرای کربلا روز چهارشنبه یا پنجشنبه دوم ماه محرم الحرام سال شصت و یکم هجری بود و در روایت معتبره
وارد است که روز پنجشنبه دوم محرم بکربلا وارد شد و [illegible] محرم [illegible] روز چهارشنبه [illegible] شده و روز شهادت
آن جناب جمعه دهم محرم بوده اگر چه [illegible] در این باب [illegible] روایات و اقوال است جمعه و شنبه و دوشنبه
هر سه روایتی [illegible] روز عاشورا [illegible] شده [illegible] که [illegible] آن [illegible] مؤلف گوید
[illegible] در [illegible] از [illegible] جناب حضرت [illegible] از [illegible] آنجا [illegible] کوفه آمده [illegible]
آن [illegible] تا [illegible] بوسیله [illegible] عرض [illegible] حال [illegible] از [illegible]
دفع [illegible] جلال و [illegible] المنعم [illegible] رضوان الله علیهم [illegible]
واله مسلم بن عوسجه و حبیب ابن مظاهر [illegible] مظاهر [illegible] ابن [illegible] علام او و [illegible]
نیز [illegible] از شهادت مسلم ابن عقیل از کوفه بیرون آمده [illegible] خود را بآن حضرت رسانیده
[illegible] خود روایتی [illegible] مقصد [illegible] رسانیم [illegible] روایت خروج حبیب از کوفه [illegible]
[illegible] در [illegible] بحر [illegible] مسطور است و دیگر روایت خروج مسلم ابن عوسجه و
[illegible] در [illegible] در [illegible] محمد تقی [illegible] مسطور است [illegible]
در [illegible] نوشته [illegible] حبیب ابن مظاهر [illegible] رضوان الله علیه [illegible] در بازار کوفه

بدر دکانی عطاری ایستاده بود که قدری رنگ از او بخرد که بجهة خضاب کردن محاسن بکار خود ناگاه جناب
مسلم ابن عوسجه برادر گذشت حبیب را دید [illegible] و او را [illegible] گفت ای برادر [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] فرمود ای حبیب [illegible] اهل کوفه نخواهند [illegible] حضرت امام حسین [illegible]
حبیب چون این شنید غیرت [illegible] خضاب [illegible] محاسن [illegible] از خون [illegible] خضاب [illegible]
[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible] حضرت سید الشهدا عازم عراق شد [illegible]
راه رسید و خبر [illegible] مسلم ابن عقیل بآن حضرت رسید [illegible]
[illegible] مسلم [illegible] هریک [illegible] برگشته [illegible]
[illegible] دو تا [illegible] فرمود [illegible] اینهم [illegible]
عرض [illegible] حضرت فرمود [illegible]
روایت [illegible] آن حضرت نامه نوشت بعنوان [illegible] من الحسین بن علی بن ابی طالب الی الرجل
الفقیه حبیب بن مظاهر اما بعد یا حبیب فانت تعلم قرابتنا من رسول الله وانت اعرف
بنا من غیرک وانت ذو شیمة وغیرة فلا تبخل علینا بنفسک یجازیک جدی رسول الله صلی الله
علیه وآله یوم القیمة پس آن نامه را بکوفه نزد حبیب فرستاد و راوی گوید [illegible] در [illegible] حضرت [illegible]
حبیب با زوجه خود نشسته و مشغول صرف طعام بودند ناگاه لقمه در گلوی زوجه حبیب [illegible] گفت الله اکبر
ای حبیب الآن نامه [illegible] وارد [illegible] ناگاه در کوفته شد حبیب [illegible]
گفت [illegible] فرستاده حضرت سید الشهدا بسوی توام حبیب فرمود الله اکبر لقد صدقت الحرة بما قالت
پس [illegible] نامه را [illegible] و باز کرد و [illegible] عشیره او واقع شود [illegible]
[illegible] اینکه [illegible] [illegible] عشیره [illegible]
عشیره او [illegible] حبیب [illegible] حسین ابن علی
از کوفه بیرون روی [illegible] حبیب
[illegible] حبیب [illegible]
آورد و گفت ای حبیب [illegible] حبیب [illegible] آن صالحه فرمود
[illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible] سید شباب اهل الجنة
وهذا امامک ان قاتلوه [illegible] تو [illegible]

چون حبیب دانست در روز عاشورا در مقام اقدامی نوبت به حبیب در رکاب مطهر است فرمود
ای مولای من هرگاه عهد ارزانی فرمایی فرزند رسول خدا را و ما بر تو و بر حرم و یاوران تو ما دگر نباشیم در تو
بر تو راه نیافت گفت ای حبیب برادرم آقا کجا روم در خدمت امام حسین تو را تو گفت ای حبیب از
طلب خدای خیر کرد پس آنرا گفت هر آینه عاشق است این حبیب چون که بر حضرت رسول اکرم
خدمت به ایشان رسیدن کار او به این در سلام بنمایند از این کیفیت حبیب فرمود که باو کرامت
پس بر خواست تنها اسب حضرت را جلو کشید و اسب را به همراه برد و دید در
خندق ملازم و خطرات ... غلام خود گرد ... فرموده بود در ... و فرموده
و فرموده بود توقف کند ... حبیب آن غلام را دید گرد و فغان از کوفه بیرون آمد ...
از نصیبی خود ... گریان در عالم ... غلام دید ... خواهد ...
روی جوان اسب آورد و گفت ای اسب اگر صاحب تو نیاید هر آینه من تو را سوار خواهم شد و بیاری فرزند
رسول خدا خواهم رفت چون آن اسب سخن غلام را شنید از خوردن علف باز ایستاد و گریست چندانکه
اشک از چشمش جاری شد در این حالت حبیب بآن موضع رسید و سخنان غلام خود را شنید و حالت آن اسب
را دید و گریست و فرمود پدر و مادرم فدای تو ای فرزند رسول خدا ... جان بر
... در رکاب تو ... فرمود ...
و گفت ... خواهم رفت ... فرزند پیغمبر را در رکاب او
کشته شوم حبیب فرمود ... با بزرگان ... بآن موضع که حضرت امام در آنجا نزول
فرموده بود رسید ... حضرت با اصحاب ... حضرت فرمود ...
صاحب ... آمد ناگاه حبیب ... و ... حضرت
نزدیک شد از اسب پیاده گردید ... در حضور امام ... سلام کرد ...
... جواب داده ... حضرت ... آمده عرض
کرد که حبیب بن مظاهر ... سلام برسانید چون ... اطاعه ...
... فرمود ... حضرت ... دختر امیر المؤمنین ...
... بالفضل ... رسول الله ... حبیب ... اصحاب حضرت ...
... اصحاب امام ... حضرت ...
... برهان ... حبیب ... از این ... بود

[illegible]

بگیر برهنه نهاده در روز چهارم ذی الحجه در حضرت امام ... مسلم ... غلام ... حبیب
برادران ... بن مظاهر ... خویش ... از کوفه بیرون رفته ...
علامت داده ... رسیده ... ناگاه نظر ایشان
... حبیب ... ایشان ...
... آمدند فاستطلع الحبیب منهم فکشفوا عن وجوههم
اللثام فاذا هم عابس بن شبیب الشاکری ومولاه شوذب وابو ثمامة الصیداوی و
سوید بن عمرو بن ابی المطاع الجعفی والحارث بن انس الکاهلی علیهم الدروع وبایدیهم المغافر
وفی ایدیهم الرماح المثقفة کانهم الاسود الضاریات ... آمده ...
... عراق ... خود را
... حضرت ... کمال ...
... رسانیم انتهی ... شهادت ... این بزرگواران ...
چهارم ... **مقصد دوم** در بیان سوانح حالات حضرت
سید الشهداء از اول ورود آنجناب بکربلا تا آخر وقایع شب عاشورا ...
چون حضرت ... از ...
... حضرت ... ابن زیاد ...
... حضرت ... بحضور
کر المكين بالمعين فقد بلغني نزولك بكربلا وقد كتب الي امير المؤمنين يزيد ان لا اتوسد
الوثير ولا اشبع الخبز او الحقك باللطيف الخبير او ترجع الى حكمي وحكم يزيد بن معاوية والسلام چون
... حضرت ... رسانید ... حضرت ...
... جواب ...
... رسید ...
... در مسجد جامع ...
چون مسجد ... گردید ... بر منبر ... گفت ايها الناس
انكم بلوتم آل ابي سفيان فوجدتموهم كما تحبون وهذا امير المؤمنين يزيد قد عرفتم حسن السيرة
محمود الطريقة محسنا الى الرعية يعطي العطاء في حقه قد امنت السبل على عهده وكذلك كان

[illegible]

ابن معویه فرعشی دهد انشاء الله بو بنیدو نبیدو یکیم العباد دقد زادق ارفاقکم مائة مائة
وامرنی یزید ان اوفرها علیکم واخرجکم الی حرب عدوه الحسین فاسمعوا له واطیعوا چون
این کلمات شوم به پایان رسانید از منبر فرود آمد و دنیا [illegible] از جبال کوفه بردل
آورد و چون مردم را گشته کرد و تحریص نمود به مخالفت دنیا پرست را بر جوب فرزند رسول خدای
روایت شده است در لشکر خود ندا داد که ای گروه مردمان کدام یک از شما سر حسین ابن علی را
از برای من خواهد آورد تا او را بجایزه عظیم سرافراز دارم و هفت سال حکومت ری را به او بسپارم
عمر ابن سعد [illegible] از میان جماعت برخاست و گفت اصلح الله الامیر من این خدمت
بتقدیم رسانم ابن زیاد گفت برو و ببر او [illegible] سر او را [illegible]
ای امیر مرا یکماه مهلت ده گفت نخواهم داد گفت یک شب مهلت ده پس او را مهلت داد
این که در حال برخاست و بخانه خود آمد پس اولاد [illegible] که در کوفه بودند نزد او آمدند
و ابو مخنف نوشته است ابن زیاد گفت که هر که سر حسین را بیاورد او را ده سال
حکومت ری دهد [illegible] ابن سعد [illegible] این مطلب را قبول کرد و گفت بعمل آرم
پس ابن زیاد از برای او علم ترتیب داد و شش هزار سوار [illegible] امر کرد [illegible] از نزد
ابن زیاد بمنزل خود آمد پس همه فرزندان مهاجر و انصار نزد وی رفتند [illegible] خلافت [illegible]
برداشته گفتند ای ابن سعد [illegible] امام حسین میروی [illegible] مردم کلام
گفت [illegible] کار بر خواهم کرد پس [illegible] و در اختیار کردن ملک ری [illegible]
بجوب حضرت خود تعبیر میکرد [illegible] رحمت [illegible]
فرزند رسول خدا اختیار کرد [illegible] در این باب
گفته عمر بن سعد ملعون فوالله ما ادری وانی لحائر ◦ افکر فی امری علی خطرین
أأترک ملک الری والری منیتی ◦ ام ارجع مأثوما بقتل حسین ◦ حسین ابن عمی
والحوادث جمة ◦ ولکن لی فی الری قرة عینی ◦ وان اله العرش یغفر زلتی ◦ ولو
کنت فیها اظلم الثقلین ◦ الا انما الدنیا بخیر معجل ◦ وما عاقل باع الوجود
بدین ◦ یقولون ان الله خالق جنة ◦ ونار وتعذیب وغل یدین ◦ فان صدقوا
فیما یقولون اننی ◦ اتوب الی الرحمن من سنتین ◦ وان کذبوا فزنا بدنیا عظیمة
وملک عقیم دائم الحجلین ◦ و هم ابو مخنف نوشته در [illegible] حال [illegible] صورت [illegible]

[illegible] سینه و [illegible] این ابیات در جواب او گفت ابیات الا ایها النغل
الدعی غاب سعیه ◦ وفاح [illegible] بحیته عینی ◦ ستصلی جحیما لیس یطفی
لهیبها ◦ وسعیک مردود الرجال [illegible] ◦ اذا انت قاتلت الحسین بن فاطم
وانت تراه اشرف الثقلین ◦ فلا تحسبن الری یا اخسر الوری ◦ تفوز به من بعد
قتل حسین مؤلف گوید چه قدر [illegible] خذلان [illegible] عمر [illegible] مستفید [illegible]
[illegible] کفر [illegible] اعتقاد او [illegible] جنت و نار و ثواب و عقاب
در قول او گفته [illegible] فردای [illegible] بهشت و دوزخ و عقوبات [illegible] اخلال
جهنم است [illegible] توبه خواهم کرد و اگر دروغ گفته اند [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] از برای آن [illegible] دیگر آنکه [illegible] قتل حضرت سید الشهدا را
از جرایم [illegible] شمرده [illegible] توبه [illegible] فرموده العیاذ بالله [illegible] قتل
آنحضرت [illegible] دیگر آنکه [illegible] در آنجا [illegible]
[illegible] داده [illegible] اختیار کرده [illegible] و خرافات [illegible] در امامت
[illegible] در [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] گفته [illegible] حضرت امیر [illegible] در عمر که روزی که آنحضرت [illegible]
در ملاقات کرد در حالتی [illegible] جوان بود پس فرمود کیف بک اذا قمت مقاما تخیر
فیه بین الجنة والنار [illegible] این خبر [illegible] چه خبر [illegible]
[illegible] در عصر حضرت امیر [illegible] حضرت امام
[illegible] خبر داده [illegible] ذکر [illegible] واقعه [illegible] از آنجمله [illegible] صدوق در کامل
الزیارات [illegible] حضرت امیر [illegible] خطبه میفرمود [illegible] سوال [illegible]
[illegible] از آنکه [illegible] مرا [illegible] بخواهید [illegible] را
[illegible] را [illegible] خبر خواهم داد [illegible] برخاست و عرض کرد یا امیر المؤمنین
[illegible] سر و ریش [illegible] حضرت فرمود [illegible] سوال کردی [illegible]
[illegible] تو [illegible] خواهد کرد [illegible] شیطانی در
[illegible] کرده [illegible] فرزندم حسین را [illegible] خواهد [illegible]
[illegible] کشف الغمه [illegible] از عبدالله بن شریک العامری

قال کنت اسمع اصحاب علی ع اذا دخل عمر بن سعد من باب المسجد یقولون هذا قاتل الحسین ع
وذلک قبل ان یقتل بزمان طویل هم در کشف الغمه وارشاد مفید بسند آنها مرویست از سالم بن ابی حفصه
که روزی عمر ابن سعد بحضرت سید الشهدا عرض کرد یا اباعبدالله در کوفه جمعی از سفها میگویند که تو مرا خواهی کشت
حضرت فرمود آنها سفها نیستند بلکه عقلا میباشند دلخوش دار بموجب روایتی چنین است که بعد از من
تو از گندم عراق نخواهی خورد مگر اندکی **زجنا الی المطلب** پس بحکم این خبر چون بحرب حضرت سید الشهدا
بیرون رفت رایت عمر ابن سعد بود با شش هزار کس و خالد بن عرفطه مقدمه لشکر او و حبیب بن حمار
صاحب رایت او بود و اخبار حضرت امیر ع در این باب نیز باین طریق مرویست چنانچه در کتاب الدرجات
باسناد خود از ابا حمزه از سوید بن غفله مرویست که گفت روزی در خدمت حضرت امیر ع بودیم که مردی از
در وارد شد و عرض کرد یا امیر المؤمنین من از وادی القری بخدمت تو آمدم و خالد بن عرفطه بجهان دیگر
رحلت کرد حضرت فرمود خالد بن عرفطه نمرده دوباره آن مرد این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که ای
مرد جان علی ع در قبضه قدرت اوست خالد بن عرفطه نمرده تا سه نوبت این سخن تکرار یافت آنگاه
نوبت سیم فرمود والله [illegible] لایموت حتی یقود جیش ضلالة وصاحب لوائه حبیب بن حمار
چون این سخن حضرت امیر ع بحبیب بن حمار رسید که نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من از شیعیان توام
ترا بخدا قسم میدهم که [illegible] آنحضرت فرمود اگر تو حبیب بن حماری هر آینه حامل آن
رایت خواهی بود ابو حمزه گوید که بخدا قسم خالد بن عرفطه نمرده تا عمر سعد بلشکر بجنگ حضرت امام حسین
بیرون رفت خالد را بر مقدمه لشکر خود قرار داد و حبیب بن حمار صاحب رایت او گردید و این روایت
در ارشاد نیز از سوید بن غفله مرویست و در آخر روایت مذکور است و ساربها حتی دخل المسجد من
باب الفیل **مجملاً** پس از بیرون رفتن عمر بن سعد از کوفه بسوی کربلا ابن زیاد عروة بن قیس احمسی را
طلبید و علم دیگر با چهار هزار سوار باو سپرد و او را از عقب لشکر ملعون فرستاد بعد از آن علم دیگر را از برای سنان
ابن انس نخعی ترتیب داد و او را با چهار هزار کس مامور کرد بعد از آن خولی اصبحی را علمی با سه هزار کس
داد بعد از آن شمر ملعون را با چهار هزار کس و حصین بن نمیر را با هشت هزار کس و [illegible] را
با سه هزار کس و عامر بن حرب تمیمی را با شش هزار کس و شمر کافر ولد الزنا را با چهار هزار کس و یزید بن رکاب
با هفت هزار سوار و نصر ملعون را با پنج هزار سوار و صبیح بن ربیعه را با چهار هزار سواره و از قوم
ابن ابی القیطه را با شش هزار مرد از کوفه بیرون فرستاد و بروایت محمد بن ابیطالب ابن زیاد
شبث بن ربعی را خواست و او نیز بحرب [illegible] شبث تمارض نمود و اراده کرد که استعفا کند

ابن زیاد

از ابن زیاد [illegible] که سبب او فرستاد و در او [illegible] اما تعلم ان رسولی اخبرنی بتمارضک
واخاف ان تکون من الذین اذا لقوا الذین آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا
انا معکم انما نحن مستهزؤن ان کنت فی طاعتنا فاقبل الینا مسرعا چون این پیغام بشبث ملعون
رسید بعد از عشا نزد ابن زیاد رفت [illegible] و او علتی در او ندید چون ابن زیاد او را
دید مرحبا گفت و نزدیک خود نشانید و گفت دوست میدارم که تو نیز بحرب آن حضرت ع
بروی که در او اعانت عمر ابن سعد باشی شبث گفت افعل ایها الامیر پس ابن زیاد ملعون لوایی از برای او کرد
و چهار هزار سوار نیز باو داد و او را روانه ساخت و بعد از آن [illegible]
[illegible] هر یک را با چهار هزار سوار و عبدالرحمن [illegible] التمیمی را با سه هزار کس و [illegible]
ابن رافع الضبابی را با سه هزار سوار و چهار هزار [illegible] روانه کرد و بروایت ابو مخنف تکامل
العسکر ثمانون الف فارس لیس فیهم حجازی ولا شامی الا کلهم من اهل الکوفه ومعهم السیوف
الهندیه والرماح الخطیه والحراب الحلبیه **مؤلف گوید** [illegible] تعالی در عدد
[illegible] روز عاشورا اختلاف روایات علما و ارباب تواریخ و سیر را در تعداد
لشکر [illegible] خواهیم گفت [illegible] خواهم [illegible] اختلافات عظیم
[illegible] ارباب مقاتل واقع است [illegible] اختلافات را نیز خواهم گفت [illegible]
[illegible] عمر ابن سعد [illegible]
انی لم اجعل لک علة فی کثرة الخیل والرجال فانظر لا ابعد ولا [illegible]
[illegible] و در روایت [illegible] و عمر بن سعد [illegible] عروة ابن قیس احمسی [illegible]
بود [illegible] عروة ابن قیس [illegible]
[illegible] بود [illegible] کرد [illegible]
[illegible] ابن عبدالله [illegible]
[illegible] ابن شهاب [illegible]
[illegible] عمر ابن سعد [illegible]
[illegible]
[illegible] المسلح [illegible] الارض [illegible]
[illegible] ابو مخنف [illegible]

قال كنت اسمع اصحاب علي ع اذا دخل عمر بن سعد من باب المسجد يقولون هذا قاتل الحسين ع
وذلك قبل ان يقتل بزمان طويل دیم در کشف الغمه و ارشاد مفید بنشو آنچه مرویست از سالم بن ابی حفصه
که روزی عمر ابن سعد بحضرت سید الشهدا عرض کرد یا اباعبدالله از کلان جمعی از سفهای شنیده‌ام که تو خواهی
حضرت فرمود آنجماعت سفها نیستند بلکه عقلای باشند و لاجرم که مرا خبر داد که روزی بعد از من
تو از گندم عراق نخواهی خورد مگر اندکی **رکضة الی المطلب** پس تحت رایت او بجانب حضرت سید الشهدا
بیرون رفت رایت عمر ابن سعد بود با پنج هزار کس و خالد بن عرفطه مقدمه لشکر او و حبیب بن حمار
صاحب رایت او بود و اخبار حضرت امیر ع در این باب نیز بصحت پیوسته چنانکه در کتاب الدرجات
باسناد خود از ابا حمزه از سوید بن غفله مرویست که گفت من در خدمت حضرت امیر بودم مردی نزد
در آمد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من از وادی القری بجهت تو آمدم و خالد بن عرفطه بجای دیگر
پیوسته حضرت فرمود خالد بن عرفطه نمرده و بار دیگر آن مرد این سخن را اعاده کرد حضرت فرمود که ای مرد
جان ع در قبضه قدرت اوست خالد بن عرفطه نمرده تا سپاه گمراهی را باز آرد و فرمانده
نشده و او را بنماید و القعقاع ... یوم لا یموت حتی یقود جیش ضلالة و صاحب لوائه حبیب بن حمار
چون این سخن حضرت امیر بشنید حبیب بن حمار بپا خاست و عرض کرد من از شیعیان توام
تو را دوست دارم که میدانم حضرت فرمود که تو حبیب بن حمار بر آری و در آن
رایت خواهی بود ابو حمزه گوید که والله نمردم خالد بن عرفطه تا آنکه عمر سعد لشکر بحرب حضرت امام حسین
بیرون رفت خالد را بر مقدمه لشکر خود قرار داد و حبیب بن حمار صاحب رایت او گردید و این روایت
در ارشاد نیز از سوید بن غفله مرویست و در آخر روایت مذکور است و سار بها حتی دخل المسجد من
باب الفیل **مجملاً** پس از بیرون رفتن عمر بن سعد از کوفه بسوی کربلا ابن زیاد عروة بن قیس الاحمسی را
طلبید و علم دیگر با او چهار هزار سوار بدو سپرد و او را با سپاهی عظیم فرستاد بعد از آن علم دیگر را از برای سنان
ابن انس نخعی ترتیب داد و او را با چهار هزار کس مأمور کرد بعد از آن خولی اصبحی را علم با سه هزار کس
داد بعد از آن شمر ملعون را با چهار هزار کس و حصین بن نمیر را با هشت هزار کس و ابا قدامه را
با سه هزار کس و عامر بن حریث تمیمی را با شش هزار کس و شمر کاهلی را با پنج هزار کس و یزید بن رکاب
را با هفت هزار سوار و نصر ملعون را با پنج هزار سوار و صبیح بن ربیعه اصبحی را با چهار هزار پیاده و ابن رقم
ابن ابجر القیط را با شش هزار مأمور کرد که از کوفه بیرون شتافتند و بعد از آن محمد بن ابی طالب ... اراد
شبث بن ربعی را احضار نموده و نیز بحرب روانه کرد شبث تمارض نمود و اراده کرد او را معذور دارند

از ابن عمر ابن زیاد نوبه از کل بیت او فرستاد و او را احضار نمود و در نامه نوشت اما بعد فان رسولی اخبرنی بتمارضك
واخاف ان تكون من الذين اذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا واذا خلوا الى شياطينهم قالوا
انا معكم انما نحن مستهزؤن ان كنت في طاعتنا فاقبل الينا مسرعا چون این پیام بشبث رسید
شبه هنگام عشا نزد ابن زیاد رفت و در سینه او نگاه کرد و از علت در او اثری ندید چون ابن زیاد او را
دید مرحبا گفت و نزد یک خود نشانید و گفت دوست میدارم که تو نیز بحرب این مرد بیرون شوی و حضرت حسین ع
توجه که و او را عراق عمر بن سعد باشی آنگاه گفت افعل ایها الامیر پس ابن زیاد ملعون لوائی از کرد
و چهار هزار کس نوازد نیز با دوباره و او را فرستاد و معاذ ابن مودایب برغات الغامدی و محمد بن اشعث
و قیس را با یکهزار کس را با چهار هزار سوار و عبدالرحمن بن حصین التمیمی را با سه هزار کس و نصر بن
ابی رافع الغمدی را با سه هزار سوار و چهار هزار مأمور نمود و او را مأمور کرد و بروایتی ابو مخنف قال کامل
العسكر ثمانون الف فارس ليس فيهم حجازي ولا شامي كلهم من اهل الكوفة ومعهم السيوف
الهندية والرماح الخطية والحراب الحلبية **مؤلف گوید** اما از این ابو مخنف الله تعالی در عدد
سپاه آن لشکر ملعون در روز عاشورا اختلاف در روایات علما و ارباب تواریخ و سیر را در تعداد
لشکر تفاوت بسیار است چنانچه گفت بعد ازین خواهیم دید و این یکی از جمله اختلافات عظیمه
است در مبانی ارباب مقاتل واقع است و بیان این اختلافات را نیز خواهم گفت و چرا
روی داده بود الله تعالی جمع اوست و کثرت ان زیاد بنام عمر بن سعد نوشت انی لم اجعل لك علة في كثرة الخيل والرجال فانظر لا اصبح ولا امسي الا وخبرك عندي
غدوة وعشية و بروایت ارشاد عمر بن سعد با لشکر خود در نینوی فرود آمد و عروة بن قیس الاحمسی را گفت
برو و ببین آمدن حسین ابن علی ع در این عراق چرا بود عروة ابن قیس ابا کرد و چون او از جمله کسانی بود
در نامه بحضرت نوشته بود شرمی کند اورد بامر لشکر الحجت کرد هر که فرستاد ملعونه که
ان حضرت را دعوت کرده بودند بخدمت آنحضرت نوشته بودند از رفتن ابا کردند و پیک فرستاد کثیر ابن عبدالله الشعبی را و بروایتی ابا مخنف
کثیر ابن شهاب بر این حال داوطلب بود و مردی بود شجاع و دلاور گفت بخدا سوگند که میروم بسوی او و اگر خواهی
او را نیز خواهم کشت عمر ابن سعد گفت نمی‌خواهم او را بکشی بلکه برو و او را بپرس ... چه داعیه که ترا بسوی
عراق آورده کثیر بنزد آنحضرت روانه شد چون ابو ثمامه صائدی را نزد آنحضرت دید ... ازو در داد و
شناخت و عرض کرد یا اباعبدالله قد جاءك شر اهل الارض واجرؤه على الدم وافتكه پس برخاست
و بسوی او رفت و گفت سلاح خود را بگذار و بروایت ابو مخنف ابو ثمامه الصائدی ع

بعضی این کتاب واقعه کربلا را بطوری که بکم بنی فرموده اند اگر اطاعت کرد فهو المراد والا کشته او را ادا کنید
بود از آب ساختن فرات ممانعت نمائی که بر ایشان حرام کرده ایم آب را بر ایشان چنانچه ایشان با عثمان عفان کردند
چون این نامه به آن ملعون رسید عمرو بن الحجاج را با چهار هزار سوار را با عرض او ایشان
فرستاد که میان امام و اصحاب او و آب فرات حایل شود و آب را از ایشان منع کنند
و مدت سه روز آب را بر ایشان بستند و آن ملعونان نگذاشتند که کسی از آب فرات آب بردارد محمد بن ابیطالب در مناقب خود
روایت کرده که چون آن سپاه نابکار بر فرات حایل گشتند و اصحاب آن بزرگوار را کار بر ایشان تنگ گشت و تشنگی
غلبه کرد و امام علیه السلام برادر نامدار خود حضرت عباس را فرمود تا سی سوار و بیست
پیاده با خود برداشت و بیست مشک نیز همراه خود برگرفت و در میان شب عزم رفتن فرات نمود چون
ایشان همراهان نزدیک شریعه رسیدند عمرو بن الحجاج لعین ایشان را دید فریاد برداشت که کیستید و بچه
امر آمده اید نافع بن هلال که از بزرگان اصحاب امام بود گفت منم پسر عم تو آمده ام تا از آب بنوشم
عمرو گفت بنوش گوارا باد نافع گفت چگونه آب بنوشم و حسین بن علی
و اهل بیت او از تشنگی هلاک شوند عمرو گفت راست گفتی ولیکن ما مامور گشته ایم که این
آب را از ایشان منع کنیم چون این سخن بشنید همراهان خود را گفت تا آب بردارند و مشکها را از آب
پر کنند و خود با جمعی دیگر با اصحاب آن ملعون مقاتله کردند و ایشان را از کنار فرات دور کردند
و مشکها را پر کرده همراهان حضرت عباس علیه السلام و نافع بن هلال با اصحاب عمرو بن حجاج جنگ کردند تا آنکه مشکها را از آب پر
کرده تمامت مشکها را آب رسانیدند و در این مقاتله کسی از اصحاب امام کشته نگردید و العباس برگشته حضرت امام
را از آب سیراب کردند و از آن سبب حضرت عباس علیه السلام را سقای کربلا لقب یافت و در
بعضی از کتب معتبره نقل است که آن شب حضرت امام در خیمه با اصحاب بزرگوار آن حضرت نماز کرد
حضرت امام علیه السلام فرمود در طلب آب با جمعی برود و از طرف قبله کمی برود و حفر
آن موضع را ملک حفر کرده چشمه آب بیرون آمد و آب صاف و شیرین بود حضرت و اصحاب او از آن
آب خوردند و مشکها را پر کردند و نیز آب در آن چشمه تمام گشت والله اعلم بشهادت حضرت عباس
علیه السلام در جای خود ذکر کرده خواهد شد و این باب منقولست که در آن روز معتقد که
بلا و شهادت حضرت را در روز عاشورا دانسته است و خبر داده اند تا در نظر خود

پس از آن روز حضرت امام علیه السلام کس نزد عمر بن سعد بد ایمان فرستاد و او را پیغام
داد که میخواهم سخنی چند با تو بگویم بملاقات من در میان دو لشکر بیرون آی آن سگ نابکار نیز از
خیمه خود با جمعی بیرون آمد و در دل شب حضرت امام نیز با جمعی از عترت و اصحاب
خود بسوی او رفت و با تمام تحت حضرتی بر دو سوار که از تیر مقابلت بر تیر تیراندازی نکرده بودند
ملاقات کردند آن حضرت امر کرد تا همراهان یکسو دوری کردند و بجز حضرت عباس و شاهزاده
علی اکبر علیهما السلام کسی در حضور نماند و آن سگ نیز چنین کرد و با او جز حفص پسرش و غلامی کسی نبود
آنگاه حضرت امام روی مبارک بدان سوم کرد و فرمود ای عمر آیا نمی ترسی از آن خدای که بازگشت تو بسوی او است
آیا با من مقاتله میکنی و حال آنکه میدانی پسر کدام بزرگوارم از این قوم بگرد و با ما باش که ترا نزدیک خدا
و باعث باشد در تو بوجوب خدای قادر را ساند آن سگ برگشته عرض کرد میترسم که این زیاد خانه مرا
در کوفه خراب کند فرمود اگر چنین کند من از برای تو عمارت خواهم کرد خانه ترا گفت بیم آن
دارم که ضیاع مرا با خود داده فرمود من ضیعتی بهتر از آن از مال خود در حجاز ترا خواهم بخشید
و موافق بعضی اخبار فرمود که من بغیبغه را که کاریز بزرگ است در حجاز و معاویه هزار هزار دینار
در بهای آن داد ببرد نقد و هم بتو ارزانی خواهم داشت عمر لعین در جواب آنحضرت گفت مرا عیال است
بر ایشان از ابن زیاد میترسم پس از آن ساکت شد و دم نزد و حضرت را جواب نگفت امام مظلوم
چون دید که قطرات باران موعظه او بر دل آن کوران هرگز نفعی ندارد و اثری نخواهد کرد بسوی لشکرگاه
خود منصرف گردید و او را فرمود مالک ذبحک الله علی فراشک عاجلا و لا غفر لک یوم حشرک
فوالله انی لارجوا ان لا تاکل من بر العراق الا یسیرا آن ملعون بر سبیل استهزاء گفت اگر گندم
نباشد جو نیز کفایت خواهد کرد و بسوی لشکر خود برگشت و صاحب منتخب المراثی والخطب رقم داده
که در آن حالت بریر ابن حضیر همدانی سید القراء که از جمله زهاد و عباد اصحاب امام بود بخدمت آنحضرت
آمد و اجازت خواست که بخیمه عمر ابن سعد رود و او را موعظه کند و نصیحت کند بلکه دست از جنگ بدارد
حضرت آن بزرگوار را دستوری داد سید القراء بیرون آمد و متوجه خیمه آن ولد الزنا گردید و داخل شد و بدون آنکه
سلامی کند در گوشه ای نشست آن لعین تعجب کرده گفت یا اخا همدان ما الذی منعک
من السلام علی الست مسلما اعرف الله و رسوله آن بدبخت در جواب او فرمود اگر تو مسلمان بودی
و خدا و رسول او را میشناختی بر عترت پیغمبر خود باراده قتل ایشان خروج نمیکردی و نمیخواستی حرم او را
و اولاد او را کشته این آب فرات که سگان و خوکان از آن میخورند حسین پسر فاطمه دختر او را در نان حرم او

دلگرمیهای خود های او از شنیدن هلاک یزید بر سینه تمایل شد و در چنین وقتی داعیه دولت دیگر نمود
عزت بیعت برای ابن زبیر به اهل مکه باز خود این ظلم و حیله و خدعه [illegible] است و مقوله بعد از آن [illegible]
عراق امد که بحکم خود را بزید که در عراق مانع [illegible] بود که در مراتب اهل بیت سلامت کرد
منع کننده به عزت اهل و عیال حق [illegible] لا محاله [illegible] است [illegible] دیگر ای [illegible]
پس از آنکه ترک امارت ملک ری کوی بگذارم و عزیمت در آن حکومت کنم ختم بر [illegible]
با مطلب راضی نخواهم شد پسر الفراء از زد این مرد و کمرت [illegible] در [illegible] عراق
[illegible] عراق که ابتدای حکومت ولایت ری از تو [illegible] باشد [illegible]
ثم او [illegible] ناراضی نخواهم شد حضرت امام فرمود [illegible] که [illegible] گفته ام او گندم عراق بسیار نخواهد
خورد و در [illegible] جواب گفته خواهم شد و خوشدل بود که آنحضرت خبر داد صاحب تبر المذاب آورده که
عمر ابن سعد لعین با فرزند سید المرسلین جنگ جستن و کین توختن را اکراه می داشت پس کس نزد امام
انام فرستاد و درخواست کرد که آنحضرت را ملاقات کند [illegible] منزل او [illegible] فرستاد و بعد از [illegible]
الخبر [illegible] عرض کرد یا ابا عبد الله [illegible] تو [illegible] [illegible] که تو این سفر [illegible]
اختیار فرمودی اهل کوفه گفت آیا نفرستادید خبری [illegible] که [illegible] فرمود خرجنا حقا فی ان [illegible]
له عمر ابن سعد گفت [illegible] افتاده و [illegible] اوین [illegible] فرمود [illegible]
یکی [illegible] خواهم کرد یا میان دیگر از ثغور مسلمانان خواهم رفت و [illegible] از [illegible]
و خواهم شد ابن سعد گفت [illegible] ابن زیاد نامه خواهم فرستاد و [illegible]
بروایت صاحب [illegible] حضرت امام [illegible] با این همه [illegible] فرمود که یا از [illegible]
[illegible] که [illegible] الکه [illegible] خود [illegible] معاویه [illegible] [illegible]
[illegible] ابن سعد [illegible] از ثغور اسلام [illegible] این همه [illegible] ابن زیاد [illegible] بروایت
ارشاد مفید [illegible] نزد ابن زیاد [illegible] فرستاد [illegible] اما بعد فان الله قد اطفأ النائرة
وجمع الکلمة واصلح امر الامة هذا حسین قد اعطانی عهدا ان یرجع الی المکان الذی هو منه اتی او
ان یسیر الی ثغر من الثغور فیکون رجلا من المسلمین له ما لهم وعلیه ما علیهم او ان یاتی امیر المؤمنین
یزید فیضع یده فی یده فیری فیما بینه وبینه رأیه وفی هذا لکم رضا وللامة صلاح ابن زیاد چون از
مضمون آن نامه آگاه شد گفت این نامه مردی است که نصح و شفقت [illegible] قوم خود را دارد [illegible] شمر
ابن ذی الجوشن [illegible] العتبة [illegible] و [illegible] برخاست و [illegible] ابن زیاد گفت یا ابن [illegible]

[illegible] فرزند [illegible] حالت [illegible] تو [illegible] و [illegible] دور [illegible]
تو خواهد گرفته [illegible] خواهی کرد [illegible] که اگر از [illegible] تو بیرون رود [illegible] او قوت
[illegible] خواهد بود و تو [illegible] عجز [illegible] و آنچه [illegible] و [illegible] اگر [illegible]
بنزد تو [illegible] و [illegible] این حکم [illegible] ابن زیاد [illegible] را استوار [illegible]
پس نامه [illegible] آن نامه [illegible] نوشت و گفت این نامه را [illegible]
حسین و اصحاب [illegible] اگر [illegible] با [illegible] بگو [illegible] و الا [illegible]
[illegible] و اگر این نامه [illegible] آن حکم را [illegible] در [illegible] برو و [illegible] فرمان [illegible]
عمر بن سعد نوشت اما بعد انی لم ابعثک الی الحسین لتکف عنه ولا لتطاوله ولا لتمنیه السلامة
والبقاء ولا لتقعد عنه ولا لتکون له عندی شفیعا انظر فان نزل حسین علی حکمی واصحابه
واستسلموا فابعث بهم الی سلما وان ابوا فازحف الیهم حتی تقتلهم وتمثل بهم فانهم لذلک
هذا مستحقون فان قتل فاوطئ الخیل صدره وظهره فانه عاق ظلوم ولست اری ان یضر بعد
الموت شیئا ولکن علی قول قد قلته لو قتلته لفعلت هذا به فان انت مضیت لامرنا
عملنا فیه جزیناک جزاء السامع المطیع وان ابیت فاعتزل عملنا وجندنا وخل بین شمر ابن ذی الجوشن
وبین العسکر فانا قد امرناه بامرنا والسلام [illegible] این [illegible] بعد [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] در [illegible] اگر حسین و اصحاب او [illegible] و اطاعت کرده [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] پس [illegible] و [illegible] ابن زیاد [illegible]
[illegible] گفته [illegible] این [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] از [illegible] او [illegible] که [illegible] اگر حسین [illegible]
[illegible] پس اگر تو امر مرا اطاعت کردی [illegible] و اگر [illegible] لشکر
[illegible] و [illegible] ابن زیاد [illegible] لشکر [illegible]
ارسال [illegible] کربلا و بروایت تبر المذاب در [illegible] نوشت شعر الآن اذ علقت مخالبنا به یرجو النجاة ولات حین
مناص شمر چون آن نامه را بگرفت [illegible] که [illegible] با چهار هزار کس روانه [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] آن [illegible] از مضمون آن نامه [illegible]
[illegible] گفت [illegible] این [illegible] که [illegible] بر [illegible]

ابن زیاد اندر صلح دعا را بیرون آید و سخنان مرا در حق حسین بپذیرد و دو دسته گردن امر که در این باب اصلاح است
بجا آر که در حق حسین نمی‌خواهم از اطاعت ابن زیاد زیرا که عزت و جان می‌خواهم در میان او هست شمر
چون گفت ای عمر ابن سعد الکوفی با من بگوی چه امر می‌کنی اطاعت می‌کنی و با دشمن او جنگ می‌کنی یا نه امیر تو را
کن با امارت سپاه را با من واگذار دعوت کن که رسید این سخن گفت لا کرامة لک من تو سوجه قرب او
هوا تو نور کرد. با لشکر کوفی و صاحب تبر المذاب آورده که عمر ابن سعد جواب نامه ابن زیاد را به حضرت امام
فرستاده آنحضرت فرمود بگو که نخواهم داد دست خویش را به پسر مرجانه و ادا نمی‌کنم مرگ را شهادت دانسته
کار گرامی گرفته‌ام شهیدی چیزی دیگر نیست من خود مشتاق آن هستم زیرا که جدم رسول خدا مرا به آن خبر داده
بروایت شیخ مفید در ارشاد عمر ابن سعد در عصر روز پنجشنبه نهم محرم الحرام اتفاق نموده به حرب حضرت امام
دشمن شوم بجهة آنکه ام البنین مادر حضرت عباس و برادران او جعفر و عبدالله و عثمان علیهم السلام نسبت آن ملعون بوده
بود لهذا امانی از ابن زیاد برای ایشان گرفت و والا ایشان در دست داشت در روایتی جریر ابن عبدالله برادر زاده
ام البنین در آن لشکر بود نیز امانی نامه از ابن زیاد گرفته بود پس شمر ملعون نزدیک خیمهای اصحاب
امام آمد و بروایت لهوف فریاد کرد که کجایند فرزندان خواهر ما عباس و جعفر و عثمان و عبدالله و عرب را رسم است
که هر کاه مادر شخصی از طایفه باشد آن طایفه آن زن را اخت می‌خوانند و فرزندان او را بنی اخت القوم
می‌نامند و برادران آن طایفه الملحق خال می‌نامند امام علیه السلام فرمود جواب این مرد را اگرچه فاسق است
و حضرت عباس و جعفر و عبدالله و عثمان را فرمود که اجابت کنید او را اگرچه فاسق است
زیرا که او بعضی از خالوای شماست آن بزرگواران با امر امام آمدند و او را آواز کرده فرمودند با ما چه مطلب داری در عرض آن گفت
گفت ای خواهرزادگان من شما را امان می‌دهم که از برای شما امان از ابن زیاد برای شما گرفته‌ام
بگذارید امام را و اطاعت یزید را اختیار کنید از برادر خود دست بردارید حضرت عباس که زبده محبان بود
و غیرت او بی‌انتها بود ابا داشت فرمود تبت یداک ولعن ما جئت به من امانک یا عدو الله
اتأمرنا ان نترک اخانا وسیدنا الحسین بن فاطمة وندخل فی طاعة اللعناء واولاد اللعناء اتؤمننا
وابن رسول الله لا امان له و برادران آنحضرت نیز زبان به همین مقالت گشودند شمر ملعون خشمناک
بسوی لشکرگاه مراجعت کرد و صاحب تبر المذاب آورده که عمر ابن سعد بعد از آن موعظه جنگ توجیه کرده از بیکسی حضرت
امام و اصحاب با اطاعت و اسلام لشکر خود را ندا کرد و گفت یا خیل الله ارکبی و بالجنة ابشری سپاه
نقاوت بناه سوار گشته و ببراق و جلال طمس آل رسول و اصحاب بیچاره هجوم آوردند بجوار خیمه رسیدند حضرت
حضرت سید الشهدا علیه السلام در پیش روی سراپرده نشسته دو دست بر زانوی مبارک زده و شمشیر خود را برگردن ...

حلقه کرده بود در آن حالت خواب بر آن مظلوم غلبه کرد و سر بر زانوی مبارک نهاد ناگاه صدیقه صغری حضرت زینب خاتون
خروش و غوغای لشکر مخالف را که رو بسر اپرده مطهر عراق آورده بودند شنیده با کمال وحشت و اضطراب نزد برادر والاتبار
خود آمده عرض کرد ای برادر آیا صدای این جماعت را شنیده‌ای که نزدیک شده است بخیمهای ما آنحضرت سر مبارک
از زانو برداشت فرمود ای خواهر الحال رسول خدا را در خواب دیدم که می‌فرمود ای حسین تو بزودی
نزد ما آیی دختر امیر عرب از شنیدن این سخن طپانچه بر روی خود زد و فریاد و اویلاه در داد و فرمود ای برادر
امام علیه السلام فرمود ای خواهر ویل از برای تو نیست ساکت شو خدا تو را رحمت کند در آن حال حضرت عباس علیه السلام
نزد برادر بزرگوار آمده عرض کرد ای برادر لشکر عمر ابن سعد روی بسوی ما آورده‌اند و بخیام نزدیک شده‌اند فرزند رسول خدا از غبار ...
بر خواست و حضرت عباس را فرمود یا عباس ارکب بنفسی انت یا اخی حتی تلقاهم وتقول لهم ما لکم
و ما بدا لکم وتسألهم عما جاء بهم ای برادر از جانب من سوار شو و برایشان بگو که علت این هجوم و غوغا چیست و از این ازدحام
و حرکت چه مطلب در نظر دارید حضرت عباس با حبیب ابن مظاهر و زهیر ابن القین و بیست سوار دیگر از اصحاب بسوی آن
قوم جفا کار بتاختن آورده با ایشان فرمود چه مقصود شما از این حرکت است گفتند حکم امیر این عرض کرده حکم از
جانب امیر ما ابن زیاد رسیده که شما را اطاعت او در آوریم یا با شما مقاتله کنیم حضرت عباس فرمود در این باب عجله مکنید تا
آنحضرت فرمود این حرکت عجیب است تعجب می‌کند فرزند رسول خدا مطلب شما را عرض کنم لشکر ایستادند توقف کرده
و گفتند مطلب را با برادر خود بگوی و جواب از او برای ما بیاور حضرت عباس به خدمت امام علیه السلام برگشت و آنچه
در میانه بود آگاه کرد و آن بیست سوار در برابر آن قوم به موعظه و نصیحت ایشان پرداختند پس حضرت سید الشهدا برادر
با جلالت خود را فرمود ارجع الیهم فان استطعت ان تؤخرهم الی غدوة وتدفعهم عنا العشیة لعلنا نصلی
لربنا اللیلة وندعوه ونستغفره فهو یعلم انی کنت احب الصلاة له وتلاوة کتابه وکثرة الدعاء والاستغفار
حضرت عباس بسوی آن قوم حق ناشناس مراجعت نموده امر امام را با ایشان رسانید ... عمر ابن سعد بروایت ابو مخنف
در اجابت آن مطلب در روایت شیخ مفید توقف نمود آن ملعون از شمر گفت ای امیر لشکر چه می‌گویی شمر
حقیقت تکلیف در اینجا بر تو دادند عمرو ابن الحجاج الزبیدی در آن هنگام بروایت لهوف گفت سبحان الله
بخدا سوگند اگر کسی از اولاد ترک و دیلم می‌بودند و از ما این مهلت را طلب می‌نمودند هر آینه اجابت می‌نمودیم
البته اجابت مطلب ایشان مضایقه نمی‌رفت پس چگونه مهلت ندهیم به آنانی که اولاد آن کسی‌اند که
صلی الله علیه و آله در میانه ایشان بوده عجب اگر مهلت ندهید حضرت را الغلو در میان لشکر بالا گرفت
در جواب فرمودند که این از حماقت است سرشار گردید و راضی شد به اجابت آن مطلب پس بروایت ارشاد
رسولی از جانب خود با حضرت عباس به خدمت حضرت امام علیه السلام فرستاد که انا اجلناکم الی غد فان استسلمتم

سرهاتان الی امیرنا عبیدالله ابن زیاد وان ابیتم فلسنا تارکیکم پس [illegible] امام حسین [illegible] در گذشت
واهل امام حسین علیه السلام [illegible] دانکه جوانی در [illegible] بود بیدار شده فرمود زینب خاتون علیها السلام [illegible]
رفت [illegible] جواب [illegible] آمد ای [illegible] سکینه در این نزدیکی [illegible] آمد [illegible]
سکینه [illegible] حضرت فرمود و هلا [illegible] القوم [illegible] اکبر [illegible] دشمنان ما [illegible]
کند مؤلف گوید چون از این جنس وقایع سبب عطش باید مذکور شود و لهذا اکثری
از روایات معتبره که در سبب عطش اتفاق افتاده بعضی از شیخ [illegible] جعفر ابن [illegible] رضی الله عنه در باب
خیر الافواه [illegible] در این مقام [illegible] حرکت [illegible] جریان [illegible] خواهش
و [illegible] آن روایت است حضرت سکینه خاتون دختر [illegible] امام مظلوم علیه السلام فرمود که در شب
هم آب در میان ما نایاب شد بعضی از [illegible] عطش [illegible] در [illegible] و ظرفها هم از آب خالی مانده
از حرارت [illegible] بود [illegible] بعضی از زنان و دختران حرم از تشنگی نزدیک بهلاکت [illegible]
[illegible] عمه ام زینب خاتون را از قصه آگاه کنم [illegible] آب [illegible] کرده [illegible] آن مظلوم را
در خیمه اش یافتم [illegible] برادر [illegible] گرفته بود [illegible] و مانند [illegible]
آن کودک از شدت عطش [illegible] عمه ام [illegible] برادر [illegible] صبر [illegible] چنین [illegible]
[illegible] رسیده [illegible] از این [illegible] انفعال
[illegible] عمه ام [illegible] فرمود ای سکینه [illegible] چرا [illegible] گفتم [illegible]
برادر [illegible] آب [illegible] عمه [illegible]
[illegible] بعضی از زنان [illegible] بیاید [illegible] عطش این طفل [illegible]
آنحضرت [illegible] طفل [illegible] اعمام [illegible] مقام [illegible] فرمود [illegible]
نایاب بود [illegible] بعضی اطفال تشنه کام [illegible] در [illegible] عطش [illegible]
پس در خیمه فرزندان حضرت [illegible] اصحاب [illegible] فرمود [illegible]
بود [illegible] خود [illegible] دختران [illegible]
[illegible] عطش [illegible] مظلومه [illegible] این حالت [illegible]
[illegible] مشغول [illegible] اصحاب [illegible] امام [illegible]
داد [illegible] القراء [illegible] گفته [illegible] اصحاب
[illegible] دختران فاطمه زهرا از تشنگی [illegible]

۲۲۱

[illegible] بکنه [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] مرگ [illegible] اصحاب [illegible] یکی از اطفال
و طفلان خورد سال عترت [illegible] هجوم [illegible] پیش [illegible] از تشنگی [illegible]
[illegible] مقاتله [illegible] مقام [illegible] نیز [illegible] برکشیم [illegible] یحیی [illegible]
[illegible] اصحاب [illegible] فرات [illegible] طرف [illegible]
[illegible] کودکان [illegible] مقاتله [illegible]
[illegible] اولاد [illegible] بهتر آنکه [illegible]
آن [illegible] از آب فرات [illegible] در صورت مخالفت [illegible] مقاتله [illegible] پس [illegible]
[illegible] دختران فاطمه زهرا [illegible] مقصود [illegible] حضرت [illegible] است [illegible]
بریر ابن حضیر [illegible] اصحاب [illegible] فرات [illegible]
[illegible] فرات [illegible] گفته [illegible] بریر [illegible] بریر ابن حضیر [illegible]
از عطش نزدیک بهلاکت رسیده [illegible] از فرات [illegible] گفتند [illegible]
[illegible] القراء [illegible] بود [illegible]
تا آب [illegible] فرات [illegible] آب [illegible] گرده
گفته [illegible] آب فرات [illegible] جاری است و قطره از آن [illegible] آل [illegible] که
[illegible] تشنه [illegible] بریر گفت [illegible] اطفال خورد سال [illegible]
که [illegible] از آب [illegible] تشنه [illegible] اطفال [illegible]
[illegible] خورد سال عترت [illegible] گفته
[illegible] آب [illegible] بایشان [illegible]
گفت [illegible] فرات [illegible] آب [illegible] مرد [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible] اسحق بن حوبه [illegible]
[illegible] بریر [illegible] مطالبه [illegible] پس [illegible]
[illegible] اسحق بن حوبه [illegible]
گفت [illegible] آب [illegible] طالع [illegible]
[illegible] گفته ای بریر اسحق بن حوبه [illegible] آب [illegible] بریر [illegible]

۶۸

چنان کنیم چه خواهد کرد گفت خونهای شما ریخته خواهد شد بر یک زمین خونهای پاکیزه است از آنکه آب
نگ ریخته نبود و هنوز دست بر عترت و اهل بیت پاک کرده‌ای بر شما یک از ما هنوز قطره از آب فرات نکشیده
مقصود ما فروشیدن آن العتاب عطش خود نبود بلکه میخواستیم آب از برای عترت اهل بیت تحقیق کنیم بجهت آنکه
آب مشک ریخته نخواهد شد و دست از مشک شکسته نداریم مگر آنکه خونهای ما ریخته گردد یا از انجام برگشت
از گروه لشکر این جنگ بزرگ خود دست نداریم از آنکه آب تقی از مشک بیرون ریخته بود لیکن
ایشان بر بریده اصحاب او را احاطه کرده آن سید مشک آب را بر دوش گذاشته دیگر آن بر دوش نهاده
بریده آن حالت برکت و گفت والهفتاه علی الاکباد الظامئة من عطش و رحمة من صنو عمکم
پس یکی از آن ملاعین آن مشک را بر کشید خون که آن مدینه آن خیمه را در میان گرفته و مشک آب را
تیرباران کردند ناگاه تیری بر سینه آن مشک آمد و بر کرد حالت آن را بیند بر یکدیگر ریخت و خون رفته بود
او رودی شده چون آن بزرگوار نظر کرد و مشک آب ریخت و از آن زخم تیر اندیشه نکرد و گفت الحمد لله
الذی جعل رزقی وفاء لعترتی و آن ملت بریده فریاد برکشید که ای اعوان آل نجیبی فتنه بکشید
گفت دیگر اینکه هر شمشیر تیر آن بر بدن آن از غلاف کشیده شود آن شقاوت جمعی از اصحاب در خدمت
حضرت امام ع بودند یکی از ایشان گفت بجز آنقدر صدای بریده ای خبر نگویی فراهم رسد هر که فانی از مو غلط
برکنند و هم مقاتله است پس آن حضرت فرمود جای او شتابید جمعی از آن دلیران عرب و مصاف آورده شده
حصول سپه القرا و همراه آن او را سینه چون بابان اکتاب جمعی ایشان را دیده از خوف و دور بدن
نهاده بریده ضی الله عنه و دیدار آن مشک آب را که آورده در خیمه اهل بیت نهاده و گفت اشربوا یا
آل الرسول هنیئا مریئا اطفال خردسال عترت اطهار یکدیگر را بر بریدن آب بلادنه دیگر برادر
که بریده آب از جای با آورده پس خود را بر روی آن مشک انداخته بوده آن را بر سینه و بعضی مو تعاد
خور را بر آن مالیده و بعضی شکمهای مبارک را بر آن میسودند ناگاه از کثرت ازدحام اطفال سر از دوال مشک
گشوده شده و تمامت آب آن بر زمین ریخت آن تشنه کامان فریاد برآوردند که اریق الماء یا بریر
آن سادات لطم بر خود زدند و فرمودند والهفتاه علی اکباد نبات رسول الله نام پسر این روایت
مؤلف گوید اگر کسی اندکی تامل و تدبر جمیع کلام را دارد این روایت نظر کند در فواید
لطایف دقایق آن غرقه نکرده در هر آیه مطالب دقیقه برکشف خواهد شد که اول آنکه یک جانفروز
حکایت اصحاب امام علیه السلام بیت عترت طاهره را دیدار گردن ایشان بر آن مبارکه را بر خود در هر حال
حاضر حالت دیگر آنکه سر نهایت دل از آب خوردن و قطره نوشیدن و دهن خود را فرا بیکه مشک آب گذاشتن
ک

که ادای سلام بحضرت امام و اهل بیت او رسانیده گویند نهایت عطش اهل بیت را دیگر فوایت که بر تمامی واضح است
باد دار شد اول آنکه جنابش بوسیله خط مرک آب کرده و خود او هرگز بهم عسکر انیس نموده تا اهل اسلام
بجهت رسانیدن خیال عالیان فدای آن یکه تاز عرصه جانبازی و شهسوار میدان سرافرازی حضرت قمر بنی هاشم
ابوالفضل العباس علیه السلام باد که روز عاشورا تنها با چندین هزار از ابطال و فرسان سپاه کفار محاربه کرد در
خط مرک آب و شجاعت عجیبه نمود تا دستهای مبارک او را جدا کردند و با دهان آن تیغ بند را گرفت
و با هر بازو مشک را در میان سینه نگاه داشت و جنگ در وقت آخر مشک آب را با تیر زدند و اما آنچه
در اینجا فهم باید بان توفیق من از این مذاکره کردم و از حضرتش یافتم و در وقت قبر بهم رسانیدم که طاقت
تحریر ایشون واقعه باید در فرمود نمود است و الله در حق خود تقصیر این قصه را خواهم نکاشت و الله
الموفق للصواب رجعنا الی ما کنا بصدده بیان و تحریر من وقایع لیلة العاشورا اینجا در آغاز
کتاب بدفت خود گفته‌ام که تمامت حجاز مصائب حضرت امام ع و اهل بیت او را بدون حشو و زواید ده مجلد
مطالب دیگر از کتب معتمده در رشته تحریر در آورم با عبارات شایسته که هر کس از آن بهره نبرد
لهذا تمهید مقدمه را موقوف داشته بذکر اصل مطلب در رشته تحریر در آن مشغول بود بر داختم شیخ مفید ره
در کتاب ارشاد آورده که چون شب عاشورا در رسید حضرت امام علیه السلام فرمان داد تا همه اصحاب او
جمع شدند و جدا آنها بالایشان سیاه حرب ع فرمود که عرض بشب مریض بودم خود را که آن کسی نزدیک برادر
جمع شده بود و کوام رسانیدم و آنچه فرمودم در سینه سخنان آن حضرت را با اصحاب خود نگاه دیدم آن کلمه
چنین خطبه که با وصف ایجاز بیش از اعجاز اثر بود بیان خیر کرده اول فرمود اثنی علی الله احسن الثناء
واحمده علی السراء والضراء اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوة وعلمتنا القرآن وفقهتنا فی الدین
وجعلت لنا اسماعا وابصارا وافئدة فاجعلنا من الشاکرین اما بعد فانی لا اعلم اصحابا اوفی ولا
خیرا من اصحابی ولا اهل بیت ابر واوصل من اهل بیتی فجزاکم الله عنی خیرا الا وانی لاظن یوما
لنا من هؤلاء الاعداء الا وانی قد اذنت لکم فانطلقوا جمیعا فی حل لیس علیکم منی ذمام هذا اللیل
قد غشیکم فاتخذوه جملا وذو الکرب ولیاخذ کل رجل منکم بید رجل من اهل بیتی وتفرقوا
فی سواد اللیل وذرونی وهؤلاء القوم فانهم لا یریدون غیری آه آه لهفی علیک یا ابا عبد الله
بابی انت وامی ونفسی ومالی ای غریب صحرای کربلا عالم لب از شهادت تو خراب باد کدام جراحت
اگر از سنگ و آهن هم بوده باشد از عبارت این خطبه اش که اخته نگردد ترجمه کلام معجز نظام ترا بزبان حال
رقم زنم تا آتش در دل بر دوستان و محبان دلسوزان افتد سید سجاد ع فرمود که پدرم پس از ستایش خدای فرمود

ایجاد وقایع شب عاشورا
خطبه امام ع در شب عاشورا

ما نشینیم فرزندانم اهلبیت را دفاع دارد و دیگر کاری از مطلب خود داریم تا را بیگناه دیوی کشته شده تو ای حضرت
خون خدای از جانب من بهر اجزای نیکو گردید فایده آگاه باشید ای خواهران دوستان من در فردای کلام
ارایی کرده متعلق روزی و الذی نفسی تکلانا نحو نخوفی و آگاه باشید من از شما رخصت انصراف و سلام
خود از گردن شما برداشتم اکنون درمانی که شب جان را فرو گرفته در ده بر شما از خته ای شتر خود قرار دهید
و هر جا آن راه طی بکنید و بر هر شما نیز بهر جا که می خواهید بروید و هر یک از مردان شما دست مردی از اهل بیت
مرا نیز بگیرد و با خود ببرد در این سیاهی شب و مرا این لشکر واگذارید که ایشان غیر مرا نمی خواهند دیگر تعقیب کسی
نخواهند نمود. آه آه آه اعز الیاسان حضرت فرمود که جوانان اهل حرم را با خود ببرید و نام از زنان
حرم بزبان مبارک نگذرانید این معنی کنایت از آن است که مخدرات حرم را باید دشمنان تاراج کنند دیگر
ساینه در بر تر [illegible] بگردانند و بودن حرم در کربلا محل چنانی خواهد بود و مردان اهل بیت
نیز ساینه و در عاقبت ایشان کوشش کنند تا کشته شوند و بودن ایشان نیز مرحمت [illegible] قدم خواهرین تنها
خواهد گشت اکنون یک سخن بگویم پس مقصود خود بنگارم علی بن الحسین المسعودی الاثنا
صاحب مروج الذهب آورده که لشکر عمر [illegible] حضرت سید الشهدا بکربلا [illegible] هزار سواره و پیاده
در قرب بوده و در بعض کتب معتبره نیز نقل است همراهان حضرت بجماعت کثیره شده و بعض بیش از هزار
نیز نقل شده اند و لکن آنها در شب زیارت ساعت آنها متفرق شدند الا جمع قلیل مردی از ایشان را در همین
همین وقایع خواهم گفت که در تنزل زیاده دیگر در شب عاشورا جلال صاحب نور العیون ذکر
از حضرت سکینه خاتون روایت کرده که شب عاشورا در میان خیمه خود نشسته بودم وکانت اللیلة مقمرة
ناگاه صدای گریه از عقب خیمه شنیدم دانستم که پدرم با خواهران [illegible] مطلع شوم پس [illegible] گفتم و از خیمه
بیرون آمدم و [illegible] گریه [illegible] پدرم [illegible] تا اینکه ملاحظه کردم
دیدم پدرم نشسته [illegible] بر او [illegible] پس شنیدم می فرمود انتم خرجتم معی لعلمکم بأنی اذهب الی جماعة بایعونی
بقلوبهم والسنتهم والآن قد استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله والآن لم یکن لهم مقصد الا
قتلی وقتل من یجاهد بین یدی وسبی حریمی بعد سلبهم واخاف ان لا تعلموا ذلک او تعلموا
ولا تتفرقوا بالحیاء فتحرم المکر والخدعة عندنا اهل البیت فکل من یکره نصرتنا فلیذهب
هذه اللیلة [illegible] ومن نصرنا بنفسه فیکون معنا فی الدرجات العالیة من الجنان فقد اخبرنی جدی
ان ولدی الحسین یقتل بطف کربلا غریبا وحیدا عطشانا فمن نصره فقد نصرنی ونصر ولده القائم
ومن نصرنا بلسانه فانه فی حزبنا فی القیامة ای مردان شما [illegible] در این سفر همراهی کردید [illegible]

تفرق

متفرق خواهد شد و اهل آن مرد جهت خود یا ایشان خواهند کرد و کار منافقت بر طرف است و از خلاف گشت و ما
اهلبیت معاهده دیرینه بجوار [illegible] خواهد رسید و اگر فتنه بر عکس نتیجه بخشیده [illegible] در اکباب حضم بیشتر
می کرده اند چنانچه دیده اید و سیلان باقی را خبر داده ذکر مصائب بلا از جانب ایشان در این کرده ایجاد
نقش جز قتل من و قتل آنانکه جانبدار من را کنایت خیمه و غرض جز اسیری و تاراج حرم من ندارند از آنان ترسانم که
شما نیز مرحله را نشسته باشید دارد [illegible] باشید بجهت شرم از من برآنکه نتوانید مرا تنها بگذارید
در نزد ما اهل بیت حرام است هرکه نصرت ما را اکراه می دارد در این شب بهر سو که میخواهد برود و هر که ما
خود را در میان ما خاموش کند با ما خواهد بود در درجات عالیه از بهشت و قسم به رب ذوالجلال که قرار به نفس
حیف در [illegible] کشته خواهد [illegible] هر که اطاعت کند ما را [illegible] علیه السلام از اولاد
پیری کرده و هر که ما را یاری در یاری [illegible] در عقب ما [illegible] خواهد بود قالت سکینة علیها السلام فو
الله ما اتم کلامه الا وتفرق القوم من نحو عشرة وعشرین فلم یبق معه الا ما ینقص عن الثمانین ونیف
عن السبعین فنظرت الی ابی فوجدته قد نکس رأسه فی حزن وکرب فما رایت ذلک خنقتنی
العبرة چون تا اینجا روایت حضرت نور العیون [illegible] از تحریر بقیه آن ناچارم پس از آن [illegible] نام
آنچه افتتاح کرده بودم از روایات ارشاد و لهوف و غیره خواهم برد جهت سکینه خاتون فرموده چون آن
حالت از پدرم دیدم [illegible] تفرق آن دنیا طلبان گریه راه گلویم گرفت و از [illegible] خود دارم گفتم [illegible]
در [illegible] آوردم گفتم اللهم انهم خذلونا فاخذلهم ولا تجب دعاءهم ولا تجعل لهم فی الارض مکانا
وسلط علیهم الفقر ولا تنلهم شفاعة جدی پس بخیمه برگشتم [illegible] رنگ از دیده ام جاری بود چون
عمه ام حضرت ام کلثوم علیها السلام را نظر بر من افتاد فرمود ای نور دیده تو را چه می شود من قصه را تمام گفتم
المظلومه از شنیدن این حکایت فریاد برکشید که واجداه واعلیاه واحسناه واحسیناه واقلة ناصراه
ولا ادری کیف لنا الخلاص من ایدی الاعادی ولیت الاعادی یرضون بان یقتلونا بدلا
عن ابی همه زنان حرم از گریستن و صیحه و صراخ ام کلثوم بر گرد او جمع شده و صدا بگریه بلند کرده [illegible]
صدای گریه ایشان بگوش پدرم رسید آمد در حالتی که می گریست پس بخیمه ایشان داخل شد و فرمود سبب این
گریه و ناله چیست عمه ام با آنحضرت نزدیک شد و عرض کرد ای برادر ما را بحرم جد بزرگوار ما برگردان
باکثرت دشمنان چگونه این کار توانم کرد ام کلثوم عرض کرد آیا خود [illegible] ایشان [illegible] جد
[illegible] خود را [illegible] فرمود که یاد ایشان آوردم [illegible]
[illegible] رفته [illegible]

در خون آغشته بر چینه و کفن وصیت میکنم شما را بصبر و پرهیزکاری و آنچه که من میگویم قید شما را بدهد خداوند
جزا داده و از برای موعد او فضیلت و دادی گوارا امر شما را باکفاره ... و چون جنگ ستر فرماید کسی قوت
بر دو شیران آن هزار و بر کشتیم بروایت نخستین که از حضرت سجاد علیه السلام مرویست در ارشاد
چون حضرت امام ع آن خطبه مبارک را بپایان آورد برادران و برادرزادگان و فرزندان آنحضرت
و فرزند عبد الله بن جعفر طیار برخواستند اول حضرت عباس علیه السلام بر همه سبقت گرفت و عرض
کرد ما چنین کاری نخواهیم کرد که پس از تو در دنیا زنده بمانیم خدای تعالی آن روز را بما ننماید که چنین روز ببینیم
و ایشان نیز اقتدا بتعزیت نمودند در آن تعزیت پس حضرت امام ع روی باولاد عقیل آورد و فرمود
حسبکم من القتل بمسلم اذهبوا فقد اذنت لکم آن بزرگواران هم برخواستند
و عبد الله ابن مسلم ابن عقیل علیهم السلام سبقت گرفت برایشان و بروایت امالی عرض کرد
یا ابن رسول الله ماذا یقول لنا الناس انا نخلی شیخنا و سیدنا و ابن سید اعمامنا و ابن سید
الانبیاء لم نضرب معه بسیف و لم نقاتل معه برمح لا والله او نرد موردک و نجعل انفسنا دون
نفسک و دمائنا دون دمائک فاذا نحن فعلنا ذلک فقد قضینا ما علینا و خرجنا مما لزمنا
بروایت ارشاد عرض کردند یابن رسول الله مردمان ما را چه گویند که ما واگذاشتیم بزرگ و آقای خود و بزرگترین اعمام
خود را که بهترین اعمام بوده و هیچ با او نیفکندیم تیری و نه زدیم با او نیزه و بکار نبردیم شمشیری با اعدای او و ندانیم
که مخالفان با او چه کردند نه بخدا که این فعل از ما بوقوع نخواهد پیوست و لکن جان و مال و عیال خود را فدای تو
میکنیم و در خدمت تو با دشمنان مقاتله می کنیم تا برویم بهر جا که تو میروی خدای تعالی قبیح گرداند زندگانی دنیا را
بعد از تو و دیگران از آل عقیل نیز همین سخنان گفتند چون اهل بیت حضرت ثبات قدم خویش را
معروض داشتند نوبت با اصحاب سعادت مآب رسید نخست جناب مسلم ابن عوسجه الاسدی رضوان الله علیه
برخواست و عرض کرد یابن رسول الله آیا ما دست از تو بر داریم و ترا باینحال وا گذاریم و از تو روی بگردانیم بروایت لهوف ع
و حال آنکه دشمنان بر تو احاطه نموده و اطراف ترا فرو گرفته اند نه بخدا که خدا ما را از فراق تو
... تا نیزه خود را در سینه دشمنان تو بشکنم و شمشیر خود بزنم ایشان را تا قبضه شمشیر در
دست من است و اگر حربه با من نباشد مقاتله کنم با ایشان هر آینه با سنگ بجنگ ایشان اقدام خواهم نمود
و از تو جدا نشوم تا با تو کشته شوم و در ارشاد قال و الله لا نخلیک حتی یعلم الله انا قد
حفظنا غیبة رسول الله فیک و الله لو علمت انی اقتل ثم احیی ثم احرق ثم اذری ثم یفعل
ذلک بی سبعین مرة ما فارقتک حتی القی حمامی دونک و کیف لا افعل ذلک و انما هی قتلة واحدة
ثم

ثم هی الکرامة التی لا انقضاء لها ابدا پس برخواست بروایت سعید ابن عبد الله الحنفی و از اقارب او در حضرت
... الحنفیه ... گفت بروایت لهوف که مسلم ابن عوسجه بروایت ارشاد عرض کرد پس زهیر ابن القین
رضوان الله برخواست و عرض کرد یابن رسول الله بخدا سوگند که دوست میدارم که من کشته و بعد زنده گشته و هزار مرتبه
همین کار بر من گذرد و دفع نماید خدای تعالی این قتل را از تو و از این جوانان برادران و فرزندان عترت تو و
بروایت دیگر عرض کرد چگونه میشود که ... فرزند رسول خدا اسیر در دست دشمنان او در ... باشم
خدای تعالی ... بروایت لهوف جماعتی دیگر از اصحاب حضرت امام ع بهمین مضمون
تکلم کردند و عرض کردند جانهای ما فدای تو باد ای فرزند رسول خدا ما ... ترا ... که
در حضور تو بشرف شهادت یافتیم در سلک آنکسانی خواهیم بود که وفا نموده حق خدای خود ...
... در این حال شخصی محمد بن بشیر الحضرمی که یکی از اصحاب آنجناب گفت که پسر تو را در
ثغور ... شهری باشد اسیر کرده اند آن جوانمرد فرمود اجر او را بر خدا ... خواهم که او
اسیر شود و من بعد او زنده بمانم حضرت امام ع باو فرمود خدا ترا رحمت کند من ترا مرخص کردم برو و فرزند خود را
از اسیری رهائی ده عرض کرد اکلتنی السباع حیا ان فارقتک پس حضرت امام ع پنج جامه برد عطا فرمود که قیمت
یعنی هزار مثقال زر طلا ع آنها هزار دینار بود و فرمود اینها را به پسر دیگرت بده در رهائی ... برادرش مؤلف
گوید این گروه بودند جوانمردان اصحاب حضرت امام ع که حواریین آنجناب بودند و همین درجه
ایشان بس که حضرت قائم آل محمد عجل الله فرجه در زیارت ناحیه مقدسه بکلمات ... ایشان را با امام ...
... و توصیف نموده ... در اقوال و افعال و مجاهدات ایشان خواهی یافت که قوه ایمان
و ... ایشان تا چه پایه بوده و مرتبه آن بزرگواران تا چه درجه بالا رفته و در همین موضع نیز برخی
از مراتب عالیه ایشان مرقوم میگردد چنانچه در کتاب خرایج قطب راوندی رحمه الله از ابو حمزه ثمالی مرویست که
حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرموده در شب عاشورا امام ع با اصحاب خود فرمود این مکان ...
... که این قوم مرا میخواهند و اگر مرا بقتل رسانند التفات بشما نکنند ...
... ایشان عرض کردند بخدا که این هرگز نخواهد شد که دست از تو برداریم حضرت فرمود فردا همه شما
کشته خواهید شد و احدی از شما نجات نخواهد یافت ایشان عرض کردند حمد مر خداوندی را که ما را ...
... حضرت ایشان را طلبید و فرمود ارفعوا رؤسکم و انظروا ... آن بزرگواران
سر بالا کرده نظر نمودند مواضع و منازل خود را در بهشت دیدند و حضرت امام ع ایشانرا میفرمود این منزل تست
ای فلان و این قصر تست ای فلان و این ... ای فلان ... بود که هر مردی از ایشان
رو میآورد بنیزه و شمشیر با سینه و روی ... بضربات سیوف و طعنات رماح و جراحات سهام و ...

خود را بعد برسد و در علل الشرایع بسند خود از عماره از الصادق علیه السلام از اصحاب الحسین علیه السلام و اقدامهم علی الموت
فقال انهم قد کشف لهم الغطاء حتی رأوا منازلهم فی الجنة فکان الرجل منهم یقدم علی القتل لیبادر
الی حوراء یعانقها والی مکانه فی الجنة و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقولست که چون لشکر مخالف حضرت
سید الشهدا علیه السلام را احاطه کردند آنحضرت اصحاب خود را جمع کرد و فرمود من بیعت خود را از شما برداشتم بقبایل
و عشایر خود ملحق شوید و باهل بیت خود فرمود شما را نیز مرخص کردم زیرا که این لشکر بسیارند و شما تاب مقاومت
ایشان ندارید ضعیف شما و قوت ایشان بسیار است و مقصود این قوم غیر از من کسی نیست و اگر دایم مرا ایشان
قوم بدسلیقه خدای تعالی یاری خواهد کرد مرا از حسن نظر خود چنانچه عادت او بوده نسبت با آبا و اجداد طیبین ما
لشکر آنجناب متفرق شدند و خویشان نزدیک او عرض کردند که ما از تو مفارقت نمی کنیم و در خون و جهاد تو
شریکیم و در آن ... حضرت فرمود اگر قرار داده اید بر خود آنچه من قرار
داده ام بر خود پس بدانید که خدای تعالی نبخشد منازل شریفه را بنده مگر بتحمل مکاره و اگر چه مرا
مخصوص گردانیده بکرامتی چند ... که ... بعضی از کمال است ... و من
متحمل شوی مکاره ... از آن کرامات است ... دنیا بمنزله
خواب است ... در آخرت ... در آخرت و ... در آخرت و در
الخرایج بسند خود از ابی جعفر علیه السلام قال الحسین علیه السلام لاصحابه قبل ان یقتل ان رسول الله قال یا بنی
انک ستساق الی العراق وهی ارض قد التقی بها النبیون واوصیاء النبیین وهی ارض تدعی عمورا
وانک تستشهد بها ویستشهد معک جماعة من اصحابک لا یجدون الم مس الحدید وتلی یا نار کونی بردا
وسلاما علی ابراهیم یکون الحرب علیک وعلیهم سلاما فابشروا فوالله لئن قتلونا فانا نرد علی نبینا
مؤلف گوید بیان معنی این خبر و مطالب و مراد ... مذکور سابقه و تحقیق کل اخبار در قوله لطف
بجای آن وقت در ... خود مرقوم خواهم داشت بعنایت الله تعالی و توفیقه و ... و در ارشاد
مفید و غیر آن ... باسناد از حضرت سید الساجدین علیه السلام مرویست که فرمود در شب عاشورا ...
... و عمه ام زینب خاتون ... مشغول بود ... در خیمه خود ... و چون ... ابوذر
غفاری در خدمت آنحضرت بود و امام انام شمشیر خود را اصلاح می فرمود در مقام یاس از دنیا و ذوق ...
... ابیات می فرمود یا دهر اف لک من خلیل ۰ کم لک بالاشراق والاصیل ۰
من طالب وصاحب قتیل ۰ والدهر لا یقنع بالبدیل ۰ وکل حی سالک سبیل ۰ ما اقرب
الوعد الی الرحیل ۰ پس دو نوبت یا سه نوبت این اشعار را مکرر فرمود من دانستم که آنحضرت چه اراده فرموده

وکل الامر الی الجلیل

دتن

وتن بشهادت در داده پس گریه در گلویم گره شد و خود را از آن باز داشتم و از فریاد گریستن ساکت
شدم و دانستم که بلا نازل شده اما عمه ام زینب خاتون چون آن اشعار را شنید بجهت آنکه زن بود و از شان
زنان است رقت و جزع بر او غلبه نمود و نگاه داری نتوانست مضطربانه از جای برجست و پای برهنه نزد برادر خود
شتافت در حالتی که پیراهن او را دامن بر زمین کشیده می شد چون بخدمت آن امام مهربان رسید صیحه
برآورد که واثکلاه لیت الموت اعدمنی الحیوة الیوم ماتت امی فاطمة و مات ابی علی
واخی الحسن یا خلیفة الماضین وثمال الباقین حضرت امام نظر حسرت آمیز بروی آن مظلومه
افکنده و فرمود ای خواهر شیطان حلم تو را از دست نبرد و اشک از دیده گان حق بین آنحضرت مانند
مروارید غلطان جاری بود پس فرمود لو ترک القطا لنام زینب خاتون عرض کرد ای برادر آیا بجبر
و قهر ترا باین بلا مبتلا کرده اند و راه چاره بر تو منقطع و مسدود است و بضرورت باید ترک
جان گفت این بیشتر دل مرا مجروح می سازد و بر قلب شکسته ام ... پس طپانچه بروی مبارک زد و
گریبان چاک کرد و بیهوش بر زمین افتاد حضرت امام مظلوم را غم و غصه بر غم افزود و برخاست
و نزد خواهر خود آمد و آب بدست مبارک بروی او پاشید تا آنکه بهوش آمد پس فرمود ای خواهر جانی
از خدای تعالی بترس و تقوای او را پیشه گیر و بدانکه اهل زمین و آسمان همه از مرگ و فنا چاره
ندارند و همه اشیا هالک گردد بزوال الا الملک الملک که مخلوقات بقدرت خویش آفریده و همه را
بموت می گرداند و او بیگانه متفرد است ای خواهر جد و پدر و مادر و برادر من که از من بهتر بودند از دار
فنا بسرای جاودانی رفته اند و از برای من و هر مسلمانی است متابعت بر پیغمبر خدا و بر رسالت ... و امثال
برای امثال این کلمات آن مظلومه را تسلی داد پس فرمود یا اخیه اقسمت علیک فابری قسمی لا
تشقی علی جیبا ولا تخمشی علی وجها ولا تدعی بالویل والثبور اذا انا هلکت پس امام مظلوم
آن مظلومه را برداشت و با خود بخیمه فرود آورد و او را نزد من نشانید مؤلف گوید این روایت
از حضرت امام ... در روز نهم محرم واقع شد و بمقتضای جمع بین الخبرین ممکنست که در شب عاشورا و در وقت
هر دو بوقوع پیوسته باشد به هر تقدیر بروایت ارشاد بعد از تسلیه حضرت زینب خاتون امام انام
بخیمه اصحاب کرام خود رفت و امر نمود خیمهای اصحاب را نزدیک یکدیگر زنند و طنابهای آنها را
از میان یکدیگر گذرانند و خندقی در میان آن خیمها اتصال دهند که طرف است و پشت آنها
آن خیمها احاطه نموده باشد و از یک سمت روی بجنگ لشکر مخالف آورند و بعد آن مظلوم رجوع نموده
بمقام خود و همه آن شب را آن مظلوم مشغول بود بنماز و استغفار و مناجات و تضرع و عترت و اصحاب گرامی

نیز با امام خود بی بوده هر یک در خیمه خود بعبادت و تلاوت و تضرع و مناجات مشغول بودند و در روایت لهوف
بعضی در رکوع و بعضی در سجود و بعضی در قعود بودند و صدای عبادت ایشان مانند صدای زنبور عسل بلند بود و در آن شب
سی و دو نفر از لشکر عمر ابن سعد بلشکر آنحضرت ملحق شدند و سبب ملحق شدن ایشان باصحاب امام ع
آن بود که در آن ساعت که آن سپاه ابن سعد در پیرامون حرم در طلب و قرار در شب مغرب ...
در میان طرف اصحاب بود که جناب حضرت سید الشهدا هر یک را دیدند در حال تلاوت و ذکر و مناجات
مشغول بودند آن اشخاص در وقت در عقب و هم گشت و نظر بر ایشان افکار کرده دفعه ولایت حسینیه
ایشان را بحضرت کشانید پس بر همین قدیم قرین حضور همگی کامل اثر فرمودند بیشتر ملحق کردند و نظر بعضی
روایات قریه آنکه دو نفر فرزند قاری بود در فی در رکاب حضرت امام ع بمرتبه شهادت رسیدند
در سلک جوانب ... دامن شده و ایشان کجو ره مضبوط نشده و تمتم ایست در عداد ایشان
باشند و در مقالات منقول شده و اگر ... مبادرت اصحاب ظفر قرین ... برادر و پسر ...
همراه آن بودند در شب عاشورا کشف غطا از دیدن ایشان شد و آن شب را به تعیین ایشان اجمال در تاریخ
شهادات شهدا علیهم السلام بی الملک العلام مرقوم خواهد شد و چون اختلافات ... خواهد گشت و در امالی
صدوق رح مرویست از حضرت سید الساجدین علیه السلام که در شب عاشورا پدرم فرمود جمیع حرم و اطفال
بیکدیگر زدند و بر گرد آن خیمه ها خندق کندند و هیزم در آن انباشتند و راه جنگ از یکطرف باشد و حضرت علی اکبر ع
با سی سوار و بیست پیاده مامور شده بجهت گشایش آب آورده بحضرت و اصحاب بر بنا و ... با بهاییه ...
دیگر فرستند و چند مشک آب آوردند در حال پس حضرت اشاره ع نا در اهل ... الخ
بر خواند پس اصحاب خود را فرمود قوموا فاشربوا من الماء یکن آخر زادکم و توضؤا و اغتسلوا
واغسلوا ثیابکم لتکون اکفانکم و آن آخرین آب بود که از شریعه فرات بجهت حضرت و اصحاب
آورده شد و از مجامع الاخبار چنین مستفاد میشود در حضرت و اصحاب در آن شب طعامی تناول نفرموده
و اهل بیت ایشان هم از کثرت هموم و غموم در فکر تهیه طعام نبودند و آن شب بیشترین شبها بود بر اولاد
رسول خدا گذشت و از آن روز که سرود از شب و جلش مادر فدای امیر المؤمنین و حضرت صدیقه کبری و ائمه
معصومین علیهم السلام خبر گشته تر جبن بود هم در آخر و قایع یوم العاشور مذکور گشت ان شاء الله و هم از اخبار
دیگر مستفاد است که آنحضرت علیه السلام در شب عاشورا گاهی بخیمه بیمار کربلا میرفت بجهت تسلیه و وداع
او گرد و گاهی بخیمه خواهران و گاهی بخیمه برادران و گاهی بخیمه اصحاب قیام میکرد ... که هر یک از ایشان
را بزبانی در مقام کرامت و مرحمت بر می آمد و مانند جدّ بزرگوار خود امیر المؤمنین در شب رحلت از ایشان تفقد میکرد

خبر از شهادت خود میداد و آفاق آسمان را نظاره میفرمود و ترجمه صحیح بود و سکینت و وقف عند نزول
القضاء و فرزندان را بود صبح می کرد آنحضرت نیز بر این دستور العمل سلوک میفرمود و در بعض کتب آمده
که در آن شب حضرت امام ع جعل بن نافع البجلی رضی الله عنه را با خود برداشته در شتر طی کرده بمصارع اهل
بیت و اصحاب خود را یکایک با او نمود و با این جمله در عرض کردیم یکی از جمله عبادات آنحضرت در آن شب
گزاردن هزار رکعت نماز بود با آن خضوع و خشوع چنانکه فوق خشوع هر خاشع بود و در آن حال بخود
از خوف خدای ... از جد بزرگوار سید اوصیا میراث داشت با دعا بر سوانیات و شاه خفیف گریه
عبد الله بن ضحاک که یکی از اصحاب حضرت بود گفته که در شب عاشورا جماعتی از لشکر عمر سعد بحارست ما
مامور بودند بر ما عبور کردند در حالتی که حضرت امام علیه السلام این آیه را تلاوت میفرمود ولا یحسبن
الذین کفروا انما نملی لهم خیر لانفسهم انما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین
ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب عبد الله بن سمیر که از ایشان
حارسان بود چون این آیه شنید گفت قسم بپروردگار کعبه که ما آن جماعت طیبین هستیم که تمیز داده شده ایم
از شما بریر ابن خضیر فرمود یا فاسق آیا ترا خدا از طیبین قرار داده بود گفت تو کیستی
سید القراء فرمود منم بریر ابن خضیر پس آنها تا صبح دشمنی نمودند یکدیگر را **مؤلف گوید**
عبد الله بن ضحاک ظاهر اینکه در اول از جمله اصحاب حضرت شمرده شده است اما صاحب منتقی در کتاب
خود او را در زمره اصحاب نشمرده و در سلک شهدا نیاورده چه عدد ۲ مرتبه که آن مراتب مسطور در زیارت
ناحیه مقدسه مرقوم در مزار بحار و مجمع از مقاتل و سیر دیگر ضبط شده و بیان آن انشاء الله پس از این نگاشته
خواهد شد و سید جلیل ابن طاوس رح در مقتل خود روایت کرده از حضرت سید الساجدین
علیهم السلام که آنحضرت فرمود در شب عاشورا از کثرت هجوم غموم و هموم بخواب بودم و در هر قدر جوانی را شنا
میدادم دلم آرام نمیگرفت با خود گفتم لحظه در خیمه برادران و اصحاب گذرم و بر حال هر یک نگرم و دریابم
حالت قوم و صدق مقام آنها تا چه حدیست پس آهسته آهسته رفتم تا نزدیک خیمه حضرت عباس
رسیدم شنیدم که آنحضرت مانند شیر درنده سخن میگفت و علی اکبر و دیگر جوانان
بنی هاشم نزد و حضرت آنحضرت قرار گرفته اند پس آنحضرت بآنها خطاب فرمود که ای جوانان و ای
برادران و برادرزادگان اینک فردا روز چنین است و هر یک عاشورا طالع شود و لشکر کوفه در قتال
ما کشیده و دیدند مولای ما آغاز جنگ کند اکنون روی شما برجیب و هر خواهید کرد همه بالاتفاق گفتند یا ابا الفضل
ما ترا در همه مقامات مقدم بر خود دانسته ایم ... و هر ... بیایه تو ثابت قدم خواهیم بود تا جان فدا کنیم

آنحضرت فرمود ای اخوان دین اعلام من برادران است در چون ابواب مقتوحه [illegible] گردد نخست کسی که
در حرب کشته و بر و نخوان بجود [illegible] کار تنگ نماید با اقارب و عشایر و برادران امام مظلوم باشم و نخواهم
که احدی از اصحاب بر ما سبقت نماید [illegible] تا نوکند [illegible] راه [illegible] [illegible] تیغ
ابدا فرستاده حضرت علی اکبر [illegible] و سایر جوانان اهل بیت عرض کردند [illegible] نیکو [illegible] است [illegible] تو
قول تو ما را نیز [illegible] قرار گرفته چگونه گذاریم تا فرصه [illegible] باشد که از اصحاب [illegible]
[illegible] او [illegible] [illegible] فردا چگونه در مقام آنحضرت [illegible] [illegible] خود داد گوش
خواهم داد حضرت عباس [illegible] و حضرت زینب [illegible] فرمایند چون این سخن را از
ایشان شنیدم دانستم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصحاب [illegible] [illegible]
در خیمه حبیب ابن مظاهر [illegible] [illegible] که آنجا [illegible] با آنها گفتگو می کرد [illegible] برادران
فردا روز عاشورا است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فردا [illegible] [illegible] خواهیم [illegible] [illegible] گفته
ای حبیب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] برادران [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصحاب [illegible] [illegible] اهل بیت [illegible] سادات
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اصحاب گفتند [illegible] [illegible] ای حبیب [illegible] [illegible]
ما نیز برای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت زینب [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امام مظلوم رسانیدم آنحضرت فرمود [illegible] [illegible] اصحاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **ومخفی**
نماناد که اخبار این [illegible] [illegible] شب عاشورا [illegible] [illegible] مقتل [illegible] [illegible] مرثیه خوانان آن
اخبار را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
هر کدام از آن اخبار [illegible] در این کتاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] اخبار است [illegible] خواب [illegible] زینب خاتون [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] امام [illegible] [illegible] علی اکبر در خواب [illegible] آن [illegible] و بعضی دیگر از حکایات که در این مقام ذکر نما

زاده [illegible] در مناقب مروی است که چون وقت سحر روز عاشورا رسید حضرت سید الشهداء علیه السلام
اندکی خواب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمود اتعلمون ما رأیت فی منامی
الساعة [illegible] [illegible] عرض کردند و ما الذی رأیت یابن رسول الله آنحضرت فرمود رأیت کلابا
قد شدت علی لتنهشنی وفیها کلب ابقع رأیته اشدها علی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] واظن ان الذی یتولی
قتلی رجل ابرص من بین هؤلاء القوم **و ایضا** [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] اصحاب [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] فرمود [illegible] فرزند ارجمند [illegible] شهید آل محمد [illegible] که
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وهذا ملک قد نزل من السماء لیاخذ دمک فی قارورة
خضراء [illegible] امام فرمود هذا ما رأیت وقد ازف الامر واقترب الرحیل من هذه الدنیا لا شک
فی ذلک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در وقت سحر روز عاشورا حضرت امام علیه السلام امر فرمود تا خیمه
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] القرآء [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد ربه انصاری [illegible] خیمه
توقف داشتند [illegible] [illegible] [illegible] حضرت امام [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عبد الرحمن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
این ساعت [illegible] [illegible] [illegible] فقال بریر لقد علم قومی انی ما احببت الباطل کهلا ولا
شابا وانما افعل ذلک استبشارا بما نصیر الیه فوالله ما هو الا ان نلقی هؤلاء القوم باسیافنا
نعالجهم بها ساعة ثم نعانق الحور العین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **مؤلف گوید** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] فانی لا اعلم اوفی ولا خیرا من اصحابی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] الشهداء [illegible] الدنیا والآخرة [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در این کتاب [illegible] [illegible]

وقایع روز عاشورا

مقصد سیم در بیان وقایع صبح روز عاشورا تا آن وقت حمله اولی که لشکر عمر سعد

لعنه الله با اصحاب سعادت مقرون نمودند شیخ مفید عطر الله مرقده در کتاب ارشاد روایت کرده که چون

جمع کردند لشکر شقاوت اثر عمر بعد نماز در روز عاشورا و بعضی گفته اند روز شنبه بوده حضرت امام علیه السلام در آن هنگام

دست مبارک بآسمان برافراشت و این دعا را خواند اللهم انت ثقتی فی کل کرب ورجائی فی

کل شدة وانت لی فی کل امر نزل بی ثقة وعدة کم من هم یضعف فیه الفؤاد وتقل فیه

الحیلة ویخذل فیه الصدیق ویشمت فیه العدو انزلته بک وشکوته الیک رغبة منی الیک عمن

سواک ففرجته عنی وکشفته وانت ولی کل نعمة وصاحب کل حسنة ومنتهی کل رغبة **ودر**

اخبار از ائمه اطهار وارد است که این دعا را در وقت نزول حوادث و شداید باید خواند که البته مستجاب می شود

و این دعا است را که اهل البیت بیکدیگر تعلیم فرموده اند و این دعا از ادعیه مخزونه آل محمد است

ودر کتاب کامل الزیارة از ابو حمزه ثمالی روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون صبح روز عاشورا طالع

شد حضرت امام علیه السلام با اصحاب کرام نماز بامداد را بجا آورده بعد از آن حضرت متوجه اصحاب شده و فرمود

بدرستیکه خداوند تعالی حکم کرده است بکشته شدن من و شما در این روز پس بر شما باد به صبر کردن **و**

بروایتی محمد بن ابی طالب ... ... که ... ...

شهادت ... ... پس حضرت امام علیه السلام ... مبارک ... فرموده و اصحاب ... ...

... ... آب ... ... تیمم کرده نماز صبح را با آنحضرت ... ... نماز امام ... فرمود که ...

... ...

... ...

... ...

... ... **برهان السعادة** ... ...

... ... حضرت ام کلثوم علیها السلام رسید که حضرت ... ...

... ... حضرت فرمود ای خواهر این صدای ... ...

... ... امام علیه السلام ...

... ...

... ... روز عاشورا ... ...

... ... بر

بر

بشهادت رسیده ... ... حضرت امام ... ... آن خندق که ... ...

... ... آن ... ... **وعن**

ابن شهر آشوب فاقبل القوم یجولون حول بیوت الحسین فیرون الخندق فی ظهورهم والنار تضطرم

فی الحطب والقصب الذی کان القی فیه در آن حال لشکر مخالف بر جمیع حضرت امام هجوم آوردند

و آن خندق را که ... ...

... ... اصحاب ... ... شمر ... ...

... ... یا حسین اتعجلت بالنار قبل یوم القیمة ... ...

... ... حضرت امام فرمود ... ...

... ... فرمود یا ابن راعیة المعزی انت اولی بها

صلیا ... ...

... ... مسلم ابن عوسجه ...

... ... حضرت امام ... ...

... ...

... ...

... ... حضرت فرمود ... ...

... ... **وآنچه از کتب معتبره مستفاد می شود آنست که**

... ... حضرت اصحاب را ... ...

... ... **پس حضرت**

امام ... ...

... ...

... ... **چنانچه محمد بن ابی طالب در مناقب خود**

آورده ... ...

... حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سید القراء ... ...

... ... فقال بریر یا قوم اتقوا الله تعالی فان ثقل محمد صلی الله علیه وآله وسلم

اظهرکم هؤلاء ذریته وعترته وبناته وحرمه فهاتوا ما عندکم وما الذی تریدون ان تصنعوا بهم

از قوم از خدای بترسید این بزرگوار نواده پیغمبر و عترت اوست و حرام او را مباح کرده در میان شما
باید او را از خود دانسته و اضطراب و تزلزل گرفته مردم بسوده و ملول است یاری و چه سوک یاری
خواهد کرد و غرض آن بزرگوار از گفتن ثقل محمد یاد آوردن حدیث انّی تارک فیکم الثقلین
است که تمامت مسلمین از امت جمیع بر صحت آن اتفاق و اجماع دارند یعنی ای مردم کرده این یکی از
ثقلین است در حالی خدای بنگرید که حفظ و رعایت و ادای حقوق و تمسک جستن بآن را بر شما لازم کرده
پس ان ایضاً در جواب گفته و نیدان نمکن الامیر ابن زیاد و ... و ... فیهم اراده
است و امیر خود عبید الله بن زیاد را تسلط دهیم بر این تا رای خود را در حق ایشان تقدیم رسانیده بر بردکرده
آیا نخواهید پذیرفت از این خدای که بر طرف و مقام خود حجت کند و این بر شما است که گفتی آیا آرزو کی
کرده مطالبات و خون خود را با حضرت امام حسین علیه السلام که خدای را بر این جهود و شما گرفته دارید
طلب کرده اید حقیقت پیغمبر خود را و کمان کرده در صحبتی خود و خدای از ایشان خواهد کرد و قبل بودن شما آمد
و بی را تسلیم ابن زیاد کرده و آب فرات را از ایشان منع کرده بد صحبت کرده پیغمبر خود را انست که به او
خدای قیامت شما را سیراب نکرداند شما و اواره و رو گیت که چه قومی بوده اید پس جماعتی از ایشان در جواب آن
بزرگوار گفتند یا هذا ما نفقه ما تقول ابرد ما جرد و نحن در توجه سکوت نا و مقصود تو را این سخن است آنکه
بزرگوار فرمود الحمد الله الذی فیکم بصیرة اللهم انی ابرء الیک من فعال هولاء القوم اللهم
انی بأسهم بینهم حتی یلقوک وانت علیهم غضبان الحاحیت غدار و در قبول نصیحت آن بزرگوار
ترجیح ان کرده دادند کلمه اوّل کسی بود که تیر از لشکر عمر سعد بسوی او آمد در راه رضای خدا و یاری حضرت سید الشهدا
پس بروایت عوالم آن بزرگوار بعد از ... فرزند احمد را جبر کرد و دیگر بسیار داد از کتب
سیر مسطور است که انس ابن الحارث الکاهلی که پیری معمر بود و از اصحاب اهل شوری بهره داشته حضرت امام
او را نیز بنصیحت بجانب آن قوم فرستاد و وی که مرد کاملی نیز بکلمات ... با کمال بیرون شد و بر تمام ... تنگی و تخیل
جنه در ... تنگ تخت را نرم می نمود ... موعظه کرد و نیز پند داد کرده بر حقیقت ترا و ترجیح حال انس
ابن الحارث الکاهلی رحمه و جلالت و بلندی شأن او در جلد چهارم از کتاب ... مرفوع خواهد شد ان شاء الله
و در عوالم و تقدم الحسین علیه السلام حتی وقف بازاء القوم فجعل ینظر الی صفوفهم
کانهم السیل و نظر الی ابن سعد لعنه الله واقفاً فی صنادید الکوفة آن امام بزرگوار در حقیقت آنکه بزرگوار
خود کرده تمام حجت و دیگر در مقابل لشکر ظالم زاده ... ظاهر و اقف بود و نظر در صفوف ایشان داشت که
از کثرت مانند سیل در طغیان و موج زدن بود و ابن سعد پلید را دید که با بزرگان و بیخیالان پیحد در ایشان کرد

[illegible]

وعنی را در لشکر ایستاده و دین را بخیه دنیا بر باد فنا داده آه آه لعن الله لوم کربلا و اف منکم بیم مبتلا شد
چنانچه خدای آن نظر کردن بیکسان تو باد ای ستیزه و ای دلاور اهل سموات دارد ز خون تو در آنحال بیکس بودی که
چنین دیده حق بین تماشای صفوف ... نکوتی پرکه خداوند جهان آفرین اول با مر و هیبت تو بود پس ...
تمام طبقات ملائکه دارواح مطهره انبیا و اولیا و شهدا و صلحا و مؤمنین جن و انس تا روز قیامت دارای گریستن
تو بوده حسب صوت حیدری دیگر عجب حسینیه ابن داماده با بنی هاشم برادری و هم چو ایشان بنی هاشم دلبران
هم آدمی و ... در همچون انصار در رکاب مستطاب بودند در هر یک بکیه ... لشکر کارزاری نموده
بادی چون آنحضرت در برابر آن قوم ایستاد بجهة الکه آن کافران مستحق برای را دنیا بر تمت خطبه فرمود
خطبه نخست و نعت خود ایشان را دانمود مشتمل بر بیان زوال نعمت و حطام دنیا و فرمود الحمد لله الذی خلق
الدنیا فجعلها دار فناء و زوال متصرفة باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته والشقی من
فتنته فلا تغرنکم هذه الحیوة الدنیا فانها تقطع رجاء من رکن الیها وتخیب طمع من طمع فیها و
اراکم قد اجتمعتم علی امر قد اسخطتم الله فیه علیکم واعرض بوجهه الکریم عنکم واحل بکم نقمته وجنبکم
رحمته فنعم الرب ربنا وبئس العبید انتم اقررتم بالطاعة وآمنتم بالرسول محمد صلی الله علیه وآله
ثم انکم زحفتم الی ذریته وعترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم
فتبا لکم ولما تریدون انا لله وانا الیه راجعون هولاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعداً للقوم الظالمین
حاصل ترجمه این خطبه آنکه خدای دنیا را آفرید پس آن را خانه فنا و زوال قرار داد و اهل آن را از حالی بحالی
متغیر فرمود پس مغرور کسی است که فریب دنیا خورده باشد و شقی کسی است که مفتون دنیا شود ای جماعت مغرور نشوید
مغرور نشوید از زندگانی و کامرانی دنیا زیرا که این دنیای بیوفا امیدها و آمال را قطع کند ای اساس امیدهای
کسی که بان اعتماد نماید و دل بر آن نهاده پیروی کرده آنکه را که طمع داری می بینم شما را اجماع که کرده اید
بر امری که حق تعالی را در این مطلب ای مجتمع اید و اعراض فرموده خدای مهربان از نظر ... غضب خود را بر شما
منتقل فرموده و رحمت خود را از شما دور کرده پس خوب خدای است خدای ما و بد بنده گانید شما اقرار نموده
طاعت او و ایمان آورده بر رسول او پس اراده کرده قتل ذریه و عترت پیغمبر شما را هلاکت بر شما را داده
شما را الحاله اقرار و رجوع نمودم کفت این گروه قومی هستند که کافر شده بعد از ایمان پس دوری باد گروه ظالمان را
از رحمت خدای پس عمر ابن سعد ملعون روی بلشکر خود نمود و گفت وای بر شما با او تکلم کنید
که او فرزند پدر خود علی ابن ابیطالب است والله لو وقف فیکم هکذا یوما جدیدا لما
انقطع ولما حصر یعنی این حضرت ... را از پدر خود میراث دارد اگر بهمین حالت در تمامت

خطبهٔ امام حسین علیه السلام روز عاشورا

بنالکم که ارزو چیزی نیست فردای این روز هر آینه سعد بن عمر کشته شود و دعا بر خود کرد و چون شمر ملعون نزد
آن مظلوم آمد و حرف کرد با چنین حیث مرا از این کلمات که میگوئی نفهمان مرا تا فهم کنم موی سر او را
الی سرور عالمیان فرمود میگویم از خدا بترسید و تقیه من مبادرت بنمائید بدرستیکه معلوم است از برای شما
قتل من و هتک حرمت من از آنکه من فرزند دختر پیغمبر شما هستم و جده من خدیجه کبری زوجه آنحضرت است و شاید
رسانیده باشند بشما قول پیغمبر شما را که فرمود الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة چنانکه بیاید تمام کلام
او در باب هدایت ارشاد و تنبیه بعد از حمد و ثنای او **وفی البحار وکتاب المفید رحمه** و دعا الحسین
براحلته فرکبها ونادی باعلی صوته یا اهل العراق وجلهم یسمعون آنحضرت بر راحله خود سوار شده ندا
فرمود با آواز بلند ای اهل عراق سخن مرا بشنوید و تعجیل مکنید در قتال من تا موعظه نمایم شما را و حجت خدا را بر شما
تمام نمایم اگر از روی انصاف در آئید سعادت یابید و اگر انصاف ندادید پس رای خود را
جمع کنید و امر خود را بر من بگذرانید پس حکم نمائید بر من و مهلت ندهید مرا پس رجوع کنید بنفس خود و عتاب
نمائید او را و ملاحظه کنید که آیا صلاح شما است قتل من و هتک حرمت من پس فرمود الست ابن بنت نبیکم وابن
وصیه وابن عمه واول مؤمن مصدق لرسول الله بما جاء به من عند ربه اولیس حمزة سید الشهداء عمی
اولیس جعفر الطیار فی الجنة بجناحین عمی اولم یبلغکم ما قال رسول الله لی ولاخی هذان سیدا شباب
اهل الجنة فان صدقتمونی بما اقول وهو الحق والله ما تعمدت کذبا منذ علمت ان الله یمقت
علیه اهله [illegible] وان کذبتمونی فان فیکم من لو سألتموه عن ذلک اخبرکم سلوا جابر بن عبد الله
[illegible] وابا سعید الخدری وسهل بن سعد الساعدی
[illegible]
[illegible] فقال الشمر هو یعبد الله علی حرف ان کان
یدری ما یقول [illegible]
[illegible] رضوان [illegible] واشهد ان الله قد طبع علی قلبک
[illegible]
[illegible] فان کنتم فی شک من هذا افتشکون
انی ابن بنت نبیکم فوالله ما بین المشرق والمغرب ابن بنت نبی غیری فیکم ولا فی غیرکم
[illegible]
[illegible]

آنحضرت

آنحضرت گفتند و سکوت اختیار کردند آنگاه آنحضرت باواز بلند ندا در داد که ای شبث بن ربعی و ای حجار
بن ابجر و ای قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث آیا نوشتید بمن که میوه ها رسیده و باغها سبز شده و در آی بر
لشکر آماده [illegible] از برای یاری تو قیس بن اشعث گفت نمیدانیم چه میگوئی لکن فرود آی و بحکم پسر عم خود
که [illegible] آنحضرت [illegible] فرمود [illegible]
ذلیل و اقرار نخواهم کرد مانند اقرار بندگان پس فرمود **یا عباد الله انی عذت بربی وربکم
ان ترجمون اعوذ بربی وربکم من کل متکبر لا یؤمن بیوم الحساب** پس فرود آمد [illegible]
عقبه [illegible] **وفی مناقب ابن شهرآشوب** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس آنحضرت فرمود **ویلکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی وانما ادعوکم الی سبیل الرشاد**
[illegible]
[illegible]
**وکلکم عاص لامری غیر مستمع قولی فقد ملئت بطونکم من الحرام وطبع علی قلوبکم ویلکم الا تنصتون
الا تسمعون** [illegible]
[illegible] **مؤلف گوید** [illegible]
[illegible]
[illegible]
بشود و خوف از ذکر [illegible] **باری** [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت امیر [illegible]
[illegible] **واثنی علیه و ذکره بما هو اهله
وصلی علی الملائکة والانبیاء والرسل وابلغ فی المقال ثم قال** [illegible]

در روایت اخری

تبا لكم ايتها الجماعة وترحا وبوسا لكم وتعسا حين استصرختمونا والهين فاصرخناكم موجفين
سللتم علينا سيفا لنا في ايمانكم وحششتم علينا نارا اقتدحناها على عدونا وعدوكم فاصبحتم
البا لاعدائكم على اوليائكم بغير عدل افشوه فيكم ولا امل اصبح لكم فيهم هلا لكم الويلات تركتمونا
والسيف مشيم والجاش طامن والراى لما يستحصف [ترجمه خطبه] واين خطبه بروايت اهوف مرقوم مى گردد واگر
[illegible]

ولكن اسرعتم اليها كطيرة الدبا وتداعيتم اليها كتهافت الفراش فسحقا لكم [تتمه خطبه]
يا عبيد الامة وشذاذ الاحزاب ونبذة الكتاب ومحرفي الكلم وعصبة الآثام
ونفثة الشيطان اهؤلاء تعضدون وعنا تتخاذلون اجل والله غدر فيكم قديم وشجت عليه اصولكم

وتأزرت عليه فروعكم فكنتم اخبث ثمر شجى للناظر واكلة للغاصب [illegible]
[illegible]

٤ ثم قال
الا وان الدعي بن الدعي قد ركز بين اثنتين بين السلة والذلة وهيهات منا الذلة
يابى الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون وحجور طابت وطهرت وانوف حمية ونفوس
ابية من ان نؤثر طاعة اللئام على مصارع الكرام الا واني زاحف بهذه الاسرة مع قلة العدد
وخذلة الناصر [illegible]
[illegible]

الابيات
كلام خود را بابيات فروة بن مسيك المرادي كه يكى از شعراى جاهليت بوده [illegible]

فان نهزم فهزامون قدما * وان نغلب فغير مغلبينا * وما ان طبنا جبن ولكن * منايانا
ودولة آخرينا * اذا ما الموت رفع عن اناس * كلاكله اناخ باخرينا * فافنى ذلكم سروات
قومي * كما افنى القرون الاولينا * فلو خلد الملوك اذا خلدنا * ولو بقي الكرام اذا بقينا
* فقل للشامتين بنا افيقوا * سيلقى الشامتون كما لقينا * [illegible]
[illegible]

و حمد خود و یاران متمسّک با جمله بودند و فرمود بعد از آن شروع بادای باقی خطبه نمود فقال ع ثم ایم الله
لا تلبثون بعدها الا کریثما یرکب الفرس حتی تدور بکم دور الرحی وتقلق بکم قلق
المحور عهد عهده الیّ ابی عن جدی ع فاجمعوا امرکم وشرکائکم ثم لایکن امرکم علیکم غمة لم یکن
ثم اقضوا الیّ ولا تنظرون انی توکلت علی الله ربی وربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها
ان ربی علی صراط مستقیم پس بخدا سوگند که درنگ نخواهید کرد بعد از شهادت من مگر زمانی اندک بقدر آنکه
اسب سوار شوند تا آنکه آسیای جنگ بر سر شما بگردد و بلاها بر شما روی آورد ... مانند محور آسیا
گردش کنید این عهدیست که پدرم از جدم بمن رسانیده است ... بر شما مسلط گرداند ... عظیم در میان شما پیدا شود
... در میان شما ... این عهدیست ... خبر داده است مرا ... هرچه
... پس کار خود را جمع کنید ... ثابت شد
... هرچه خواهید ... بر من ... هرکه ...
... دلالت کننده ... است
بزرگان خود ... دعا بر آسمان بلند کرد و فرمود اللهم احبس عنهم
قطر السماء وابعث علیهم سنین کسنی یوسف وسلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصبرة
فانهم کذبونا وخذلونا وانت ربنا علیک توکلنا والیک انبنا والیک المصیر ای خداوند باز دار
از ایشان باران آسمان را ... سالهای قحط مانند سالهای یوسف ... مسلط کن بر ایشان غلام ثقفی
... جمیع ... اختلاف ... ایشان ...
... عقوبات ... ایشان ... کرده ...
... بعد از اتمام این خطبه مبارکه
آنحضرت ... فرمود ... عمر بن سعد ... فرمود یا عمر بن سعد تقتلنی وتزعم ان یولیک الدعی
ابن الدعی بلاد الری وجرجان والله لاتتهنأ بذلک ابدا عهدا معهودا فاصنع
ما انت صانع فانک لاتفرح بعدی بدنیا ولا آخرة وکأنی برأسک علی قصبة قد
نصب بالکوفة یتراماه الصبیان بالحجارة ای عمر ... گمان میکنی ... بعد از من
... ولایت ری و گرگان ... خواهد داد ... و امارت ...
... که این مطلب ... خواهد کرد ...
... سر ترا بر سر نیزه در کوفه نصب ... و کودکان ...

آنحضرت

آنحضرت روی مبارک خود را برگردانید در حالتی که سلطانی مستقر شده بود ... پس حضرت امام ع ...
... خطبه ... اصحاب ... مؤلف گوید
بر ناظرین پوشیده نماند که در این خطبهٔ مبارکه بجهة اختلاف ضبط علما و تغییر روایات در غایت
... تفاوت بسیار واقع ... در کتاب ... ایراد ... و از ... و دیگر ...
... ترجمه ... آن ...
... در نظر ... این خطبه ...
... امام ...
... و در بعضی کتب معتبره مثل ...
... روایت ... این خطبه
... زبیر ابن القین رضی الله عنه ...
حضرت ... سخن ... زخمت ...
... از حقوق مسلمانان ...
... دلالت کننده ...
... و مقاتله ...
... بصیرت ...
... عقیل ...
... امام حسین ...
...
... شمر ...
... آن بزرگوار ... ونادی ... یا ابن البوالة
علی عقبیها انما انت ...
... یاد ... فی نار ...
صاحب آن بزرگوار گفت ... بالموت ... و ... حکم ...
... مردمان ...
... آن ... آمد

حضرت امام حسین ترا می‌طلبد و می‌گوید اقبل نلحق لقد تکلمت ونصحت وبالغت پس آن بزرگوار از
آن سپاه منصرف شد بحضرت گردید فقاتل حتی قتل بروایت امالی صدوق و دیگر مردی از لشکر عمر سعد لعین
بیرون آمد برای [illegible] و انعون را ابن جویریه می‌گفتند طلب اشتعال آتش را در خندق شد پس خود از
[illegible] است [illegible] گفت ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما را به آتش
که تعجیل نمودیم [illegible] امام فرمود این مرد کیست عرض کردند ابن جویریه فرمود آنحضرت که خداوندا بچشان
او را عذاب آتش در دنیا در آن هنگام [illegible] آن سرور را افراز اسب [illegible] کرد و آن [illegible] را
خندق افکند و در آتش دید بعذاب جهنم رسید پس مردی دیگر که او را تمیم بن حصین الفزاری می‌گفتند رو بر
حضرت آورد و گفت ای حسین و یاران حسین آیا نمی‌نگرید بسوی آب فرات که مانند شکم ماهی می‌درخشد و الله
قطره از آن نخواهید چشید تا شربت مرگ [illegible] حضرت فرمود این مرد کیست عرض کردند تمیم
ابن حصین الفزاری حضرت فرمود این مرد و پدرش از اهل دوزخند اللهم اقتل هذا عطشا فی هذا الیوم [illegible]
[illegible] تشنگی چنان غلبه کرد که از اسب درافتاد و در زیر سم اسبان پایمال گشته بجهنم واصل شد [illegible]
محمد بن اشعث بن قیس کندی که خواهرزاده ابوبکر ملعون بود و مادرش ام فروه نام داشت روی بسوی
آن مظلوم آورد و گفت یا حسین بن فاطمة ایة حرمة لک من رسول الله لیست لغیرک حضرت امام
این آیه را تلاوت فرمود ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة
بعضها من بعض والله سمیع علیم پس فرمود بخدا که محمد از آل ابراهیم است و عترت طاهره از آل محمد [illegible]
این مرد کیست عرض کردند محمد بن اشعث بن قیس کندی است آن بزرگوار [illegible]
خداوندا ذلیل گردان امروز محمد بن اشعث را ذلیل گردانی که دیگر عزیز نشود بعد از امروز برای او [illegible]
عارض خرج من العسکر یتبرز فسلط الله علیه عقربا فلدغته فمات لعنه الله بادی العورة
و در بعضی کتب معتبره مرویست که در آن حالت که حضرت این دعا میکرد و بهدف اجابت مقتل ابی مخنف
میرسید [illegible] هنیئا لک الاجابة یا ابا عبدالله حضرت و اصحاب [illegible] گفتند
و اصحاب عرض کردند یا ملک من ذکرت ما اسرع اجابتها بروایت ابو مخنف مردی [illegible]
در لشکر عمر بن سعد بود چون این معجزات از امام حسین دید [illegible] از جانب
آنحضرت [illegible] لا والله لا قاتلت اهل البیت ابدا فهم والله علی الحق والهدی عمر بن سعد
گفت [illegible]
[illegible] اطفال تشنگی بر حضرت [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] حضرت آمد و در آن [illegible]
[illegible] طلبید که با سپاه کوفه در مقام نصیحت درآید اگر چه میدانست [illegible] نتیجه
نخواهد کرد امام علیه السلام آن عالیمقام را رخصت داد و سید القراء در برابر آن لشکر رفته فرمود ای جماعت
مردمان [illegible] پیغمبر با سید الشهدا پسر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله [illegible] آب فرات [illegible] را
[illegible] عذاب [illegible] که خلایق [illegible]
راه [illegible] باشد اینک آب فرات است که سگ و خوک از آن می‌آشامند و شما مانع شده اید در
میان آن و فرزند پیغمبر خود اینجماعت گفتند ای بریر بسیار سخن گفتی ساکت شو [illegible] او را از آب منع
تا از عطش هلاک شود چنانکه عثمان از عطش هلاک شد حضرت امام فرمود ای بریر بجای خود بنشین [illegible]
آن فرزند شیر خدا برخاست [illegible] با آواز بلند فرمود ای مردم شما را بخدا قسم [illegible]
[illegible] پسر رسول خدا [illegible] فرمود [illegible] گفتند اللهم نعم
فرمود آیا میدانید [illegible] ابی طالب [illegible] فاطمه زهرا [illegible] گفتند اللهم نعم ثم قال علیه السلام
انشدکم بالله هل تعلمون ان جدتی خدیجة بنت خویلد اول نساء هذه الامة اسلاما
قالوا اللهم نعم قال انشدکم بالله هل تعلمون ان حمزة سید الشهداء عم ابی قالوا اللهم نعم قال
انشدکم بالله هل تعلمون ان جعفر الطیار فی الجنة عمی قالوا اللهم نعم قال انشدکم بالله هل
تعلمون ان هذا سیف رسول الله وانا متقلده قالوا اللهم نعم قال انشدکم بالله هل
تعلمون ان هذه عمامة رسول الله قالوا اللهم نعم پس فرمود شما را بخدا [illegible] و انا لا ابسها
[illegible] اسلام آورد و علم و دانش او از همه کس بیشتر بود [illegible]
فرمود پس بچه سبب خون مرا حلال کرده اید و حال آنکه پدرم در روز قیامت [illegible] از حوض کوثر [illegible]
چنانکه شتر بیگانه را از آب [illegible] و لوای حمد در روز قیامت [illegible] خواهد بود آن ملعونان گفتند
ما همه اینها را میدانیم [illegible] دست از تو برنمیداریم تا [illegible] پس حضرت دست
طرف محاسن مبارک خود را گرفت و عمر مبارک آن امام به پنجاه و هفت سال رسیده بود [illegible] فرمود
اشتد غضب الله علی الیهود حین قالوا عزیر ابن الله واشتد غضب الله علی النصاری حین
قالوا المسیح ابن الله واشتد غضب الله علی المجوس حین عبدوا النار من دون الله واشتد
غضب الله علی قوم قتلوا نبیهم واشتد غضب الله علی هذه العصابة الذین یریدون قتل ابن
نبیهم و این روایت [illegible] در کتاب [illegible] در [illegible] ابراهیم [illegible] و در اسرار الشهادات

و در تبیین المثالب از واقدی از هشام بن محمد منقولست که بلند آواز قوم را در مقتل با خود داشته و
فرمود قرآن مجید را برداشته کشوده در برابر آن لشکر و فرمود الیوم بیا در میان من و شما این کتاب کلام خداوند است
رسول خدا جد منست خون مرا حلال میدانید آیا من فرزند پیغمبر شما نیستم آیا نرسیده است بشما قول جدم در حق
من و برادرم فرموده که حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت هستند اگر از من باور ندارید از جابر و زید بن ارقم
و ابو سعید خدری بپرسید و جعفر طیار عموی من نیست این روایت بعض از آنرا نگاشته کردیم در آن وقت شمر سخنان
حضرت را قطع کرده گفت الساعة ترد الهاویة حضرت فرمود الله اکبر خبر داد مرا جدم رسول خدا
در حالی که اشاره بخون اهل بیت مرا در خون میبینم که از لنگ تو ابن انلون گفت اعبد الله علی
حرف ان کنت ادری ما تقول در روایت منتخب چون حملات نمودند آن لشکر بیکدیگر
و سواران از جا درکان اتیار زاینقند و تشنگی بر اطفال و اصحاب غلبه کرد آنحضرت برادر نامدار خود حضرت علی بن
علیه و فرمود اهل بیت خود را جمع کرده ... حضرت ... جد ... کند و لشکر عمر ابن سعد آن جماعت را
محاصره کرده بود ... تشنگی آن بزرگواران و چون بدین مقام رسیدم بجهت مناسبت آورد آن
در روایتی عجیب در باب کثرت ... قوم دارم که اهل مقتل شیعه آن نقل ننموده اند و آن اینست
که سید اجل اعظم عالم ربانی حکیم هاشم البحرانی قدس الله روحه در کتاب معالم الزلفی
از مصنفات خویش در باب چهل و نهم از محمد بن سنان از حضرت رضا روایت کرده که فرمود هبط الی الحسین
ملك وقد شكى اصحابه اليه العطش فقال ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك هل
من حاجة فقال الحسين ع هو السلام ومنه السلام وقد شكا الى اصحابي ما هو اعلم به
من العطش فادع الله الى الملك قال الحسين ع خط لهم باصبعك خلف ظهرك بركوة فخط
عليه السلام باصبعه السبابة فخرج نهر ابيض من اللبن واحلى من العسل فشرب منه واصحابه
فقال الملك يا ابن رسول الله اتاذن لي ان اشرب منه وهو لكم خاصة وهو الرحيق
المختوم الذي ختامه مسك فقال الحسين ع ان كنت تحب ان تشرب منه فدونك
و ابن طاوس ره ذکر فرموده که حضرت صادق ع فرمود شنیدم از پدرم حضرت باقر ع که چون ملاقات نمود
حضرت ... با اصحاب حضرت سید الشهداء ع حق تعالی فرستاد ملائکه نصرت را تا اینکه برای حمایت
برد ... ظلم ... پس آن بزرگوار اختیار نمود ملاقات حق تعالی را بشهادت ... اهل مدینه ... عمر ابن سعد ... که اشت
و ... لشکر حضرت امام ... گفت شهادت دهید در نزد امیر ... زیاد که اول کسی که تیر انداخت بجانب لشکر

حین با شتم بجا نیز مناسبت سرور هیئوم خود نموده تیرها را کرده بسوی اصحاب امام مانند قطرات باران پس
فرمود احکم الله الی الموت الذی لابد منه فان هذه السهام رسل القوم الیکم بس رجعی از ایشان
ماتقه سیری واقع شد در میان اصحاب حضرت و لشکر عمر ابن سعد یک حمله آن کرده ایشان آوردند دیگر جمله
نرفته بود تا اینکه جمعی از لشکر سعادت اثر حضرت امام بدرجه شهادت رسیدند و محمد بن ابیطالب گفته
که در آن تیر باران اولین تیری که از اصحاب حسین ع رسید آن تیری بود بر سینه و آنگاه تیغ از ایشان و زنان امام
بر جمله شهادت رسیده چون مظلوم کربلا دید آنحالت دست مبارک خود را گرفت و فرمود شدید شد غضب خدا
بر یهود در وقتی که فرزند دیگر برای او قرار دادند و شدید شد غضب خدا بر نصاری در وقتی که خدا را ثالث ثلثه گر
اب دانستند و بعد از آن او قرار دادند و شدید شد غضب خدا بر مجوس در وقتیکه آفتاب و ماه را پرستیدند و شدید
شد غضب خدا بر قومی که کشتند پیغمبر خود را و الله لا اجیبهم الی شیء مما یریدون
حتی القی الله و انا مختضب بدمی پس فرمود که اما من مغیث یغیثنا لوجه الله اما من ذاب
یذب عن حرم رسول الله ص مؤلف گوید در باب حمله اولی و حملات دیگر قوم بر اصحاب
حضرت اختلاف روایات در هر جمعی بوجهی نوشته اند آنچه ظاهر است آنکه واقع شده است در حمله واقع
حمله اولی بجز از تیر اندازی لشکر بود بر اصحاب حضرت که شرح آن مذکور شد و حمله دیگر در اثنای مبارزت اصحاب
و شهید شدن ایشان بود بر وجهی که مذکور خواهد شد و حملات دیگر در اضعاف مبارزت بعض اصحاب
بود چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله و بروایت ابن شهر آشوب ره در مناقب چهل نفر از اصحاب حضرت
امام در حمله اولی بدرجه شهادت رسیدند و بعضی تفصیل کرده اسامی جمعی را ذکر کرده اند بر این ترتیب
١ نعیم بن عجلان ٢ عمران بن کعب بن حارث الاشجعی ٣ حنظلة بن عمرو الشیبانی ٤ قاسط بن زهیر
٥ کنانة ابن عتیق ٦ عمرو ابن مشیعه ٧ ضرغامة ابن مالک و در بعض مقاتل ضرغامة را ابن
ابن مالک ... ذکر کرده دانسته اند و او را داخل مبارزین اصحاب نوشته اند چنانکه خواهد آمد انشاء الله
٨ عامر ابن مسلم ٩ سیف ابن مالک النمیری ١٠ عبد الرحمن الارحبی ١١ مجمع العائذی ١٢ حباب بن الحارث
١٣ عمرو الجندعی ١٤ والحلاس بن عمرو الراسبی ١٥ سوار ابن عمرو النهمی ١٦ عمار ابن ابی سلامة الدالانی ١٧
نعمان بن عمرو الراسبی ١٨ زاهر بن عمرو غلام عمرو ابن الحمق الخزاعی ٢٠ جبلة ابن علی ٢٠ مسعود ابن الحجاج
و در بعض مقاتل ... مسعود ... و پسرش ... امام ... دانسته اند ٢١ عبد الله بن عروة الغفاری
و بعضی این بزرگوار را نیز از مبارزین اصحاب نوشته اند ٢٢ زهیر ابن بشر الخثعمی ٢٣ عمار بن حسان ٢٤
عبد الله بن عمرو الکعبی و این بزرگوار در سلک مبارزین و مجروحین اصحاب چنانکه مذکور خواهد شد ٢٥ مسلم بن کثیر

٢٦ زهیر بن سلیم ٢٧ و ٢٨ عبد الله و عبید الله دو پسر زید البصری و ده تن از غلامان حضرت سید الشهدا
و دو تن از غلامان حضرت امیر المؤمنین ع **و چون کلام بدینجا رسید** لازم آمد در باب عدد اصحاب
سعادت مآب حضرت سید الشهداء علیه السلام و اختلاف ۷۲ تن ایشان و مبارزین و مقتولین ایشان در حملات
دیگر غیر حمله اولی در این مقام بنگارم و عدد مقتولین اصحاب را هم در تحت خود خواهم نوشت صاحب
منتخب و مناقب المؤمنین که اسامی شهدای کربلا را ... و المقصود به ... الزیارة المروی عن
ولکن المعتبر من دفتر الکامله والالقاب بطریق جمع که جمع بسیار در فراهم آوردن عدد اسامی مبارک ایشان
کرده شده بجز مطالبت که مرقوم میکرد و آن جمعی که در عداد مقتول شده اسامی مبارک ایشان مرقوم
افتاد و اما با زدن اصحاب سعادت مآب عدد ایشان بدین نهج است که نگاشته میشود
١ قره ابن یزید ریاحی تمیمی ۲ علی ابن الحر و بروایتی مصعب با جریر برادر حر ۴ عروه یا عزره غلام حر
۵ بریر ابن حضیر همدانی سید القراء و بروایتی یزید بن حصین ۶ وهب بن عبد الله بن حباب الکلبی و بروایتی
وهب بن وهب ۷ عمرو ابن خالد الازدی ۸ پسر خالد بن عمرو ۹ سعد ابن حنظلة التمیمی ۱۰ حماد ابن
انس الحرامی المرادی ۱۱ و قاص بن مالک ۱۲ شریح بن عبید و این سه تن را بسیاری از علما
داخل مبارزین نوشته اند ۱۳ جناب مسلم ابن عوسجه الاسدی رض ۱۴ بشر مسلم ابن عوسجه را پسر غلام او
عوسجه نوشته اند ۱۵ هلال بن نافع البجلی و بروایتی ابن حجاج ۱۶ پسر نافع بن هلال ۱۷ زهیر ابن حسان
الاسدی و بروایتی ابن سیاره ۱۸ جناب حبیب بن مظاهر الاسدی رض ۱۹ زهیر بن القین البجلی ۲۰ علی بن
مظاهر برادر حبیب ۲۱ یزید بن مظاهر ۲۲ عبد الرحمن بن عبد الله الیزنی ۲۳ یحیی ابن سلیم المازنی و بروایتی
ابن کثیر و بروایتی کثیر ابن یحیی ۲۴ عبد الرحمن بن عروه الغفاری ۲۵ مالک ابن انس المالکی و بروایتی انس بن
الحارث الکاهلی ۲۶ عمرو ابن مطاع الجعفی ۲۷ حبیش بن حبیبه و بروایتی ابن عبد الله ۲۸ عمرو ابن قرظه
الانصاری ۲۹ عمرو ابن خالد صیداوی ۳۰ قره ابن ابی قرة الغفاری ۳۱ حجاج بن مسروق جعفی ۳۲
ابراهیم بن حصین ۳۳ منیع ابن العلا ۳۴ طرماح بن عدی الطائی ۳۵ منیع ابن حنظله الفزاری ۳۶
جبیر ابن عروه الغفاری ۳۷ مالک ابن داود ۳۸ جون مولای ابوذر الغفاری و بروایتی جویر ۳۹ انیس بن
معقل یا جویر بن معقل یا منذر ابن المفضل الجعفی ۴۰ علی بن شبیب الشاکری و بروایتی عابس بن شبیب ۴۱
شوذب غلام عابس ۴۲ سیف ابن ابی الحارث ابن ربیع ۴۳ مالک ابن عبد الله بن سریع ۴۴ عبد الرحمن
بن عبد ربه الانصاری ۴۵ تمام کنیف بن عبد الله ۴۶ مدرک الترک مولی الحسین ع ۴۷ یزید بن زیاد
بن شعثاء الشعثاء او المهاصر او المهاجر الکندی ۴۸ ابو عمرو شبیب بن عبد الله النهشلی ۴۹ هاشم بن عتبة ابن

ابی وقاص الزهری عموزاده عمر ابن سعد و مع الاصح هاشم بن عتبه ابن هاشم مذکور زیرا که هاشم عموزاده ابن سعد حبیب
بر قتال عمه او حضرت امیر بود و اعور بود و در صفین نیز شهید شده چنانکه در محل خود مذکور کردم ۵۰ سعید ابن
عبد الله الحنفی ۵۱ عمرو ابن جناده الانصاری ۵۲ محمد ابن مقداد الکندی ۵۳ عبد الله ابن ابا دجانه و بروایتی
اسعد ابن ابا دجانه ۵۴ مردان مادری غلام امام حسن ع **اکنون شهدای اصحاب در تضاعیف حملات**
دیگر و مامور شدن ایشان بعد مبارزین و جماعت طولانی در حومه قتال عدد ایشان بدین نهج است که نوشته شود
١ بشر او بشیر بن عمرو الحضرمی بشیر الحضرمی ۲ خیلد مقتول ۳ حجاج بن زید او یزید السعدی ۴ کردوس بن زهیر تغلبی
برادر قاسط ۵ حرب او جوین بن مالک الضبعی ۶ عمرو ابن ضبیعة او ضبیعة بن عمرو ۷ زید او یزید بن ثبیت
القیسی ۸ قعنب بن عمرو التمری ۹ سالم مولا عامر ابن مسلم ۱۰ سعد مولا امیر المؤمنین ۱۱ منجح مولا
الحسین ع ۱۲ جندب ابن حجر او حجیر الخولانی ۱۳ سعید مولا عمرو ابن خالد او خلف الصیداوی ۱۴ سالم
مولا ابن مدینة الکلبی ۱۵ اسلم او سلیمان بن کثیر الازدی ۱۶ عمرو ابن الاحدوث الحضرمی ۱۷ ابو ثمامه عمرو
ابن عبد الله الصائدی ۱۸ عقبة بن سمعان ۱۹ سلیمان بن عوف الحضرمی ۲۰ غیلان بن عبد الرحمن
۲۱ عمرو ابن کناد ۲۲ سلیمان بن کناد ۲۳ سلیمان بن سلیمان الازدی ۲۴ جدابن رقیط ۲۵ ۲۶ دو پسر
۲۷ رشید بن عمرو ۲۸ نعیم بن زیاد ۲۹ قیس بن مسلم یا زهیر ۳۰ قیس بن ربیع ۳۱ عامر ابن جلیده
۳۲ سعد ابن سعید ضراد که روز عاشورا آمده شهید شده ۳۳ ابو الحتوف العکلانی ۳۴ سیف بن نوفل
۳۵ آن پردغرانی که آن حضرت را شهید کرده این است تعداد شهدای اصحاب ناکربلا که در
در رکاب حضرت امام علیه السلام برتبه شهادت رسیده و مال ... وقایع مجاهده و حقایق هر یک را با خلاف
اهل سیر در ۷۲ تن ایشان دانسته و تبحر سیاهت در فراهم ایشان و عدد مقتولین ایشان همه را بطور استقصا
در این کتاب ... از ... و آن اصحاب نیز که ... حبیب ابن مظاهر بعد رفقا ایشان را اصحاب امام
آورده و مقتول شده اند در شب هشتم محرم علیه السلام ... داخل شهدای کربلا شمرده **و مکرر همین موضع نیز**
عدد لشکر ضلالت اثر مخالفان را مرقوم میداریم بروایت مختلفه مضبوطه در کتب علما در باب
تعداد اصحاب ... و سیر تا بر ناظران مخفی و مستور نماند **اول** بروایت ابا صدوق پانزده هزار تن
بوده اند **دویم** بروایت روضة الشهدا بیست هزار و بروایت دیگر بیست و دو هزار **سیم** بروایت او نیز
سی هزار و هو الصحیح کما فی الحزن المانورق نفر الحسن و السجاد علیهما السلام **چهارم** بروایت مناقب ابن شهر آشوب
چهل و پنج هزار و در بعضی نسخ مناقب سی و پنج هزار **پنجم** بروایت منقول از مقتل بخاری امام اهل سنت چهل هزار
ششم بروایت مقتل احمد بن حنبل بیست هزار سواره و بیست هزار پیاده **هفتم** بروایت دیگر ابن طاوی در تحفة المجیبه

سه هزار کس بوده‌اند **هشتم** بروایت دیگر هم در تحفه صد و شصت و چهار هزار نفر بجنگ آنحضرت آمده‌اند

نهم بروایت معروف مشهور دیگر از مقتل ابی مخنف که بیست و دو هزار سواره و دوازده [illegible] بوده‌اند

و هو المحکی ایضاً عن تاریخ ابن اعثم الکوفی کما تقدّم ذکره **دهم** بروایت مقتل مرحوم علامه [illegible] آل محمد جعفر [illegible]

مقاتله در طایفه دیگر جمع هفتاد هزار نفر [illegible] **یازدهم** بروایت مقتل حسین ابی مخنف هشتاد هزار

نفر لیس فیهم حجازی و لا شامی الا کلهم من اهل الکوفة **دوازدهم** بروایت جابریه مرحوم [illegible] رحمه الله

[illegible] الاسلام [illegible] تألیف نموده نقلاً عن ذخیرة [illegible] للفخری [illegible] عبد الرحمن بن عبد الله

الملک [illegible] کتاب المسمی بمقتل [illegible] ابن [illegible] الکوفی المتوفی [illegible] در طایفه [illegible]

و تمام لشکران کوفه که از برای حرب اجتماع کرده برحضرت و اصحاب آنحضرت صد و شصت و چهار هزار کس بوده‌اند

و پیاده و [illegible] و رؤسا و امرا و اهل [illegible] و [illegible] [illegible] طرق [illegible] تفرق

اخبار [illegible] **سیزدهم** بروایت [illegible] از رجال [illegible] از علمای عامه [illegible] کرده‌اند [illegible]

[illegible] سال [illegible] هجرت [illegible] هزار بوده و دو هزار [illegible] فلما صار یوم الثامن صار و [illegible] و ثمانین الف

فارس و راجل و لما صار یوم العاشر کان الفارس و الراجل متعاقبین من الکوفة الی الطف

من غیر فصل و انقطاع و سوادهم کان بین القطقطانیة الی القادسیة **چهاردهم** [illegible]

[illegible] هزار بوده [illegible] هزار [illegible] بقیه آل [illegible] [illegible]

[illegible] **پانزدهم** بروایت [illegible] ابن [illegible] الکراجکی [illegible] امیر مختار [illegible] عدد لشکر

مخالف را از [illegible] [illegible] کفت [illegible] بیست و دو هزار کس بوده [illegible]

[illegible] و در مرتبه سیم [illegible] عدد [illegible] بیست و دو هزار کس [illegible]

[illegible] آب فرات بوده [illegible] موضع [illegible] لشکر [illegible] کوفه تا کربلا

[illegible] فصل و انقطاع [illegible] و [illegible] [illegible] مقاتل [illegible]

[illegible] هزار [illegible] هزار [illegible] تا [illegible] هزار [illegible] این [illegible]

باب [illegible] تحقیق [illegible] لشکر مخالفین وارد شده [illegible]

در این باب صحت [illegible] سی هزار کس است [illegible] معروف [illegible] وارد شده [illegible] معتبر

[illegible] از روایات دیگر [illegible] بیست و دو هزار کس است [illegible]

سی هزار کس [illegible] [illegible] و [illegible] متفرقه [illegible] و [illegible] دیگر

[illegible] هم مرقوم افتاده [illegible] عدم اعتبار

٣٧٠

[illegible] انچه مجلد [illegible] در مقتل کبیر خود بابرا این در ترجمات خواهیم نگاشت [illegible]

امرا و ارباب مناصب و قروم الابطال و فحول [illegible] را که [illegible] بوده‌اند در [illegible]

کتاب مرقوم خواهیم داشت و لا قوة الا بالله و ما النصر الا من عند الله و هو الموفق و المعین

مقصد چهارم در بیان [illegible] اصحاب [illegible] و احوال [illegible]

[illegible] در مقتل [illegible] رضی الله عنه [illegible] اختلافات [illegible] در تقدیم و تأخیر [illegible]

[illegible] بروایت مقاتل معتبره دیگر اکنون [illegible] مقصود [illegible] نیز [illegible]

[illegible] کلمات علما در [illegible] [illegible] این مطلب [illegible] معلوم گردد

بدان وفقک الله که در [illegible] روایت [illegible] احوال [illegible]

و اصحاب کرام [illegible] روز عاشورا که [illegible] عالم امکان است [illegible]

[illegible] از عامه [illegible] اختلافات [illegible] واقع است [illegible]

[illegible] بعضی از اصحاب [illegible] تقدیم و تأخیر [illegible] حملات [illegible]

[illegible] بعضی [illegible] جمیع [illegible] [illegible]

[illegible] هر یک [illegible] [illegible]

[illegible] واقعه [illegible] اتفاق افتاده [illegible] اخبار متعلقه [illegible] باب [illegible]

[illegible] اصحاب [illegible] [illegible]

آورده‌اند و بعضی دیگر زیاده [illegible] مصائب [illegible] [illegible]

نگاشته‌اند و بعض بطرق متفاوته کما و کیفاً [illegible] کاشته‌اند فمنهم علی لف الوقایع [illegible]

و تلویحا و اشارة و بعضهم علی تحریرها بین البسط و الاجمال و بعضهم علی [illegible] مفصله

علی [illegible] نگاشته‌اند [illegible] از ائمه طاهرین علیهم السلام و اقوال فحول [illegible] کرام [illegible]

[illegible] نموده‌اند [illegible] مقاتل [illegible]

کرده‌اند [illegible] اصحاب [illegible] هر یک از اقوال دیگری [illegible] کتاب خود [illegible]

در مصنفات خود نوشته‌اند [illegible] واقعه [illegible] کربلا [illegible] [illegible]

[illegible] مطلب [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] روز عاشورا که [illegible] [illegible]

[illegible] امام [illegible] [illegible] از عترت [illegible]

از سادات و اطلس وانهی اسیاق و مبارزات و مناجزات حضرت امام مظلوم علیه الصلوة و السلام با لشکر
عمر بن سعد با اینان که اکثر و اغلب مقاتلین و مبارزان جلاد کوفه و شام و امصار دیگر از منافقات آنها در
آنروز اجتماع و ازدحام نموده بودند و هیچ یک ازیشان با ایشان در حملات و جه و جبارزه از خبر ابراه
افزون تیغ موزع حضرت در هیئت طریق سفر بوده با اعتنا این همه قتل بجهة اختصار دین حجاب
نیکو تحققات ندارد ان شاء الله در مقتل کبیر خواهید دید که تحقیق همین مطلب را هرگاه خواهم کرد
اجمالاً بعد کنیم که منشاء اختلاف در میان اهل خبر و اصحاب سیر در این اختلاف است که در میان
وقایع نگاران صحرای کربلا بوده و علت این اختلاف یا غفلت ایشان از برخی از امور بوده یا عدم
اطلاع ایشان بر بعضی احوال یکیش که کاف بر احد از لشکر اعدا و مبارزین حین جدال و مقاتلت سید الشهداء ایام
ادراک ایشان بجهة تهییج هوا و غبار شدید عبد از میدان رزمگاه یا بجهة غلبه خوف بر ایشان از شدائد
حولت مبارزان ظفر قرین از اصحاب امام علیه السلام و بسیاری قتال و کثرت قتلای ایشان از لشکر مخالف
یا بجهة تفرق و اختلاط قوم مخالف در بعضی حملات اهل بیت و اصحاب و انقلاب میمنه و میسره و دفع
و ضیع مخالفان در یکدیگر یا اینکه باقدام مبارزین نامی و معروف از لشکر عدوان و کشته شدن آنها
اکتفا کرده اند و عدد مقتولین عامه سپاهرا بجهة عدم اطلاع خود و کثرت ایشان در مقام بیان نموده اند
و از انجمله است که بعضی موقعی را که در یک دفعه ظاهر نبود مقتولین آن تصریح میکنند و کلاهی
بشیر میشد آنرا بالفاظ مختلفه مانند قتل رجالا یا انه قاتل قتالا شدیدا یا انه قتل جمعا کثیرا
یا انه قتل ابطالا و نکس اعلاما یا انه قتل مقتلة عظیمة یا انه اباد الفرسان و افنی
الشجعان یا انه حط الرؤس کما یحط الورق من الشجر یا انه فرش الارض من القتلی و نظایر
و امثال که هم در مقام خود در همین مقصد مذکور خواهد کردید پس در اینمقام اختلاف در میان علمای ارباب
اطلاع حالات است یا عدم علم که نفی تعارض علم و عدم علم نه اختلاف میان نفی و اثبات و بدینجهة که اهل
روایات متقدم علیه کتب چند مناقب از جمع و ضبط اقوال اهل تواریخ و سیر چنانچه علامه مجلسی
در کتاب فرموده و ما نسینا في ذلك سنة علمائنا الماضين رضوان الله عليهم اجمعين فانهم
في ايراد تلك القصص الهائلة اعتمدوا على التواريخ لقلة ورود خصوصياتها في الاخبار
انتهى و اکنون باید دانست در علمای مغازی و سیر مثل سمعانی و طائی و ذنوی و محمد و
مرکوسی و سلامی و غیرهم ایشان تصریح کرده اند در کتب خود که مراد از رجال مطلق و اشباه این لفظ
سه نفر است و ده نفر و از قتال شدید دو یا آن قتل بجاه نفر است یا بیشتر و از قتال کثیر

دکان

دکان حمد و انکه نزدیک بان میباشد اوراد رفته اند الاانیان و لکن این مرد به گفته که این معنی در مهمی
معلوم نیست زیرا که در بعضی اوقات در مقام قتال مراد از کثیر هزار نفر و قریب بآن هم بوده و مراد از خطر و هیبت
و مقتلة عظیمه و انهزام جماد اکتشاف بین و دفنای جماعت و فنای کردن ایشان از قبیل و نظایر اینها کثرت
مقتولین و عدم المقطع موقع و کمتر از تعداد و یک هزار هم بوده و اگر نه محتمل است که با فعه و هزار و بیشتر مقتول آن
مقتله بشمار آورده و ضبط نمایند عدد هیچ تواند پیشنهاد نموده ام این مطلب را در مقتل کبیر خواهم کرد انشاء الله تعالی

شرح مبارزت و شهادت جناب حر شهید و پسر و برادر و غلام او
و بعض حملات دیگر از لشکر کفار و مبارزت و شهادت جون ازانجا بایم

شیخ مفید رحمه الله علیه حکایت کرده در روایت فرموده که عمر بن سعد چون حر بن یزید را دید که از آن لشکر
لبد ازو قوم بعمواه ادیه و قوم مخالف بر حرب حضرت سید الشهداء علیه السلام تصمیم عزم داده اند نزدیک عمر بن سعد آمد
آمد و فرمود ای عمر آیا با این مرد مقاتله خواهی کرد گفت ای والله قتالا ایسره ان تسقط الرؤس و تطیح الایدی
ریختن دستها باشد فرمود آیا رضی نخواهید شد مراد که بنا بر عرضه داشت اینکه آورده بود بطلب غیر از او یا بگوید از
حوزه عراق و حجاز بیرون رود و در یکی از سرحدات مسلمانان کنار رود یا خود بشام نزد یزید برود و عمر این سعد گفت
اگر امر بدست من بود راضی میشدم و لکن امیر تو عبید الله بن زیاد از قبول این ابا کرده و دست از محاربه برنمیدارد
حر از نزد او بیرون آمده این سخنان شنیده بجای خود برگشت و در کنار لشکر ایستاده قره ابن قیس که یکی از اقوام او
از کوفه بود فرمود ای قره آیا اسب خود را آب داده گفت نه فرمود آیا نمیخواهی که آب دهی اسب خود را قره ابن قیس
گفته است گمان کردم که حر میخواهد از لشکر کناره گیرد و مقاتله نکند و نمیخواهد که من او را ببینم چه تا به من گمان میبرم که مقصود او
در چنین کاری میکند گفتم من اسب خود را آب نداده ام حر گفت من میروم که اسب خود را آب دهم و در آن جائیکه بود
اگر مرا مطلع کرده بود من هم با او بخدمت امام حسین علیه السلام میرفتم من نیز با او مراجعت میکردم ع عذر بدتر از گناه
نکرید • دروغ گفته آنحضرت هذا جایگاه بتوانی او را با حر ابو مخنف در این روایت که مذکور میکرد چنین نوشته
که بعد از حمد او را در شهادت جعفر و دیگر حضرت امام علیه السلام شروع نموده و رجز و ابا القاسم و جده
والعلیاء والحسناء والجعفراء والقرناء و فرمود انا ابن محمد جدنا الامام بنینا الامام طالب جبه سیرنا
الامام خائف من غضب الله فیذهب عنا پس این اشعار را خوانده ع انا ابن علي الطهر من آل هاشم
• کفاني بهذا مفخرا حين افخر • وفاطمة امي و جدي محمد • وعمي هو الطيار في الخلد جعفر • بنا
ظهر الاسلام بعد جحوده • ونحن سراج الله في الارض نزهر • وشيعتنا في الناس اكرم شيعة
ومبغضنا يوم القيامة يحشر • وحوب جبت هان زینه التی رحم این کلمات را از او شنیده در سماع قبض تا بر جود

فاقبل على ابن عمه قرة بن قيس وقال له يا ابن العم انا منطلق الى الحسين ع وهو يستغيث ولا يغاث
ويستجير فلا يجار فهل لك ان نتعقب اليه ونقاتل بين يديه بانفسنا فلعلنا نفوز بالشهادة و
نكون في زمرة جده رسول الله وابيه علي المرتضى ع فقال در جواب او گفت لا حاجة لي في ذلك
ودر بعضی از کتب معتبره مذکور است که آنحضرت در آن حال ... داخل شده بود ... کرد و دعوی
ایشان را الیک ... آیا ... با ... که ... با ... یاری کنی امام ... خود در آن
گفته ... تو ... کرده وکان الحر بن یزید الریاحی وجهٌ من سادات فقال بلی والله کانتبانك
وفی الذی تقدم سالك فابیدا الله الباطل واهله والله ما اخترت الدنیا علی الآخرة پس بروایت
ابو مخنف آن نامدار ... روی بفرزند ارجمند خود آورد که ... نام داشت وبروایت دیگر ... از
شهاب ... بگیر ... نجی لا اشتری علی النار وعلی غضب الجبار ولا یکون خصمی محمد المختار
وعلی الکرار وفاطمة الزهراء بنت سید الابرار فرسنا الی الحسین ع حتی نقاتل بین یدیه فلعل الله
ان یرزقنا الشهادة ونفوز بالسعادة ... عرض کرد ... امروز مخالفت ...
... که حضرت سید الشهدا ... وحملا من عسکر ابن زیاد کانهما یقاملان
حتی جاء الی الحسین ع وبروایت ارشاد ... حضرت امام ...
برفت ... که ... ... آیا میخواهی حمله ...
امام حسین ع ... ... قرار ...
هرگز ... ...
میگفتم ... ... خود را ...
... ... وبروایت ...
... ... امام ... ... عرض ...
اللهم الیك انیب فتب علی فقد ارعبت قلوب اولیائك واولاد بنت نبیك ... توبه ...
... ... توبه مرا قبول کن ... بروایت ابو مخنف
در خدمت حضرت امام ...
که ... گرم ... ... با شیخ ...
... ...
... ... بر تو
...

دو ... خواهد داشت اگر ... ... اکنون ... ... که ...
آیا ... ... عرض کرد ...
... ...
وله التنزیل ... ... یعنی ... که در حضور تو از ... ... آن ... ... که ...
خواهش ... ... قال الحر للحسین ع لما وجهنی ابن زیاد الیك خرجت من القصر فنودیت
من خلفی ابشر یا حر بخیر فالتفت فلم ار احدا فقلت والله ما هذه بشارة وانا اسیر الی الحسین
واحدث نفسی باتباعك فقال علیه السلام لقد اصبت اجرا وخیرا ودر محرق محتسب ...
مذکور است که حر عرض کرد ... ... خواب دیدم که ... نزد من آمد
وگفت ای فرزند ... ... بر حضرت امام حسین ...
فریاد برآورد وگفت ... ای فرزند ... ... اگر میخواهی در ... ...
اگر میخواهی ... ... جهاد کن وبروایت ابو مخنف عرض کرد
ای مولای من اول کسی ... ... اول قتیل ... تو ...
اول قتیل از مبارزین اصحاب ... ... قبل از شهادت
... ... پس حضرت اذن داد ... ... والحاح تمام
اورا دستوری داد و فرمود ... لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ودر کتاب ... روایت ...
... ... در باب ... شهادت ... ...
... ...
... ... پس
... ...
علی اعداء الله ... ...
... ...
وبروایت ابو مخنف این رجز برخواند رجز انا علی وانا ابن الحر اضرب ...
جیع القتر ... العوذ یوم الحشر یا عصبة السوء واهل الکفر ...
... ...
... ...

بار هم تیغ و نیزه او را از اسب در کوب کردند گروه سعادت بشهادت رسانیدند رضوان از دیده چون حر نامدار
فرزند سعادتمند خود را کشته دید بر زمین خفته دید با کمال فرح و سرور فرمود الحمد لله الذی استشهد ولدی
بین یدی الحسین علیه السلام پس نزد حضرت امام آمد و رکابش را بوسیده عرض کرد که تقبه بزرگوارت که مرا
دستوری ده تا با این قوم مبارزت کنم حضرت اجازت بخشید حر روی بنحو القوم و جال وصال و اشهر نفسه
بین الفریقین **و** بروایت ارشاد آن سعادت نهاد در پیش روی حضرت امام علیه السلام ایستاده
اهل کوفه را خطاب کرد و گفت یا اهل الکوفة لامکم الهبل والعبر ادعوتم هذا العبد الصالح
حتی اذا جاءکم اسلمتموه وزعمتم انکم قاتلوا انفسکم دونه ثم عدوتم علیه لتقتلوه وامسکتم بنفسه
واحطتم به من کل جانب لتمنعوه التوجه الی بلاد الله العریضة فصار کالاسیر فی
ایدیکم لا یملک لنفسه نفعا ولا یدفع عنها ضرا وحلاتموه ونساءه وصبیته واصحابه عن ماء الفرات
الجاری الذی یشربه الیهود والنصاری والمجوس ویتمرغ فیه خنازیر السواد وکلابه فها هم قد صرعهم
العطش بئس ما خلفتم محمدا فی ذریته لا سقاکم الله یوم الظماء ای مردم کوفه ما درانی شما الرای شما نشسته
دور رکت شما [illegible] اینچنین شایسته هدای [illegible] خود طلبیدید و چون بسوی شما آمد او را بدست دشمن و الم اشنه
دکان شما این بود که چنانچه حسین را [illegible] او خواهید کرد و مال [illegible] دشمن میکنید و میخواهید او را بقتل آورید و او را از
هر جانب فرو گرفته اید [illegible] آورد [illegible] اسیر دردست شما گرفتار است
[illegible] مالک نفع و دافع ضرری از برای نفس خود نیست و منع کرده اید او را و زنان و اطفال او را
از آب فرات که یهود و نصاری [illegible] ازان آب تشنه بحقیق که هلاک شدند از اثنیان عطش
[illegible] ذریت پیغمبر خود را [illegible] سیراب نگرداند از تشنگی روز قیامت و بروایت ابن المطلب فرمود ای قوم
[illegible] واذا لم تنصروه ولم تفوا له بما حلفتم علیه فدعوه یمضی حیث شاء من بلاد الله اما انتم بالله
مؤمنون و بنبوة جده مصدقون وبالمعاد موقنون پس بروایت ارشاد جمعی از اهل [illegible] ان
بزرگوار افکندند و بروایت [illegible] رجعت کرد و در پیش روی حضرت امام حسین توقف نمود و نادی عمر بن
سعد یا درید ادن رایتک فادناها ثم وضع سهمه فی کبد قوسه ثم رمی فقال اشهدوا انی
اول من رمی پس لشکر نیز تیرها انداختند الکاه عبارت [illegible] در کمال بروایت ابا صدوق رحمه
[illegible] آمد و دستوری حرب خواست و گفته که اول روزی [illegible] ان قتال آورده و فرمود **شعر**
امر نیست فی اکناقکم بالسیف ❁ عن خیر من حل بلاد الخیف ❁ و بروایت صاحب [illegible]
رضاف [illegible] ابی طالب [illegible] رجز برخوانده **رجز** انی انا الحر ومأوی الضیف

❁ امرب فی اعناقکم بالسیف ❁ عن خیر من حل بارض الخیف ❁ اضربکم ولا اری من حیف ❁
پس حمله کرد بر آن قوم و هجده نفر از ابطال سپاه را بدرک فرستاد پس بروایت ابو مخنف گفت ایشان
هزار حمله کرد بحضرت امام حسین ع نوشته و زعم شما این بود که او را یاری خواهید کرد چون بسوی شما آمد جملی او بشمشیر
کشیدید و او را در بیت و اولاد و عشیره را تشنه [illegible] تقبه بزرگوار او **و در کتاب محرق القلوب** [illegible]
و در روضة الشهداء کاشفی [illegible] جواهر تفسیر و صاحب [illegible] مرویست که حر دلاور مردی مردانه و دلیری
فرزانه بود و او را با هزار سوار برابری [illegible] و او به سالار این [illegible] بود بر بزرگی که [illegible] بسوی او گشته نیز آمده
چون عمرانی سو آن بزرگوار و در میان دیده [illegible] افتاد و دید که از نجابت او مطلع بود یکی از قول
شجعان سپاه خود را طلبید که او صفوان بن حنظله [illegible] بود و حر را نصیحت و ملامت میکرد تا
باز گردد و اگر قبول نکند سرش را بجهت عمر بیاورد صفوان با سلاح تمام در برابر آن دلاور آمد و گفت ای حر تو
مرد عاقلی بوده ای [illegible] [illegible] بگردی و روی بجانب حسین آوری حر گفت
ای صفوان [illegible] حسین پاک و پاک زاده و نوه [illegible] رسول [illegible] و جگر بند [illegible] او
او را چنین [illegible] صفوان گفت ای دلاور آنچه تو گفتی من بهتر از آن میدانم [illegible] برای هر فضایل او را و هم اهم دیگر با ما مرد
سپاهی و مال دنیا [illegible] و امروز تصرف یزید است درهم مال دنیا حر گفت ای [illegible] حق را میرانی
[illegible] این سخن نگزار و مرد حق [illegible] صفوان نیزه بر سینه آن دلاور افکند حر دلاور او را فرصت نداده حمله کرد
نیزه بر سینه ای زد که بکوچه [illegible] [illegible] از بیرون آمد پس [illegible] را با همان نیزه از اسب
ربوده برای [illegible] لشکر بر زمین زد که استخوانهای او [illegible] شد [illegible] از جمله حضرت صفوان
برادران صفوان که سه نفر بوده از دلاوران بیکبار بر حر حمله کردند آن بزرگوار صدای العطش یاد کرد و یکی را
[illegible] و حمله بر دیگری زد که گردنش بشکست و دیگری [illegible] زد که [illegible] سینه اش شکافت
و دیگری [illegible] آن دلاور درهنگ او تاخته [illegible] نیزه بر سینه ای زد که از پشتش [illegible] کشید پس آن
بجانب حضرت امام آمد و عرض کرد [illegible] آن حضرت فرمود ای حر از تو خوشنودم و تو
آزادی از آتش دوزخ در دنیا و آزادی در دنیا [illegible] مادرت ترا حر نام نهاده حر شوق شنیدن این بشارت
[illegible] کارزار برگشت و حرب در پیوست و قال ابو مخنف ثم حمل علی القوم وانشاء
یقول **قصیده حر شهید رض در حمله ثانی** یقول لبن غادر وابن غادر ❁ الا
کنت قاتلت الحسین بن فاطمه ❁ ونفسی علی خذلانه واعتزاله ❁ وبیعة هذا الناکث
العهد لائمه ❁ فیا ندمی الا اکون نصرته ❁ الا کل نفس لا تسدد نادمه ❁ اهم [illegible]

ان اسیر بجحفل * الی فئة زاغت عن الحق ظالمه * فکفوا والا زودتکم بکتائب * اشد
علیکم من زحوف الدیالمه * اذا کنت قاتلت الحسین بن فاطم * اکون لاهل النار لا شک خاتمه * سقی الله ارواح الذین توازروا * علی نصره سحا من الغیث دائمه * وقفت علی اجسادهم وطلولهم * تکاد الحشا تنقض والعین ساجمه * لعمری لقد کانوا مصالیت فی الوغی * سراعا الی الهیجا اسود ضراغمه * تواسوا علی نصر ابن بنت نبیهم * باسیافهم آساد غیل ضراغمه

مقال خ ل
سقیا خ ل
تنقذ خ ل تهم خ ل
قشاعم خ ل

الحاصل خود را بر لشکر زد و بسیاری از ایشان را کشته و انتقال آورد و قتال سختی نمود از روی قهر و غضب و کتبتم خود در صدق در سینه مبارک پرتو او خشم و غیظ آتشت باز کرده خلاف ... بیت قهر و بر ستاره میزد شعر تا زال یرمیهم بثغرة وجهه * ولبانه حتی تسربل بالدم * پس باره دیگر حمله
کرد بر لشکر و قتل منهم مقتلة عظیمة ثم رجع الی مقامه وانشاء یقول الرجز
هو الموت فاصنع ویک ما انت صانع * وانت بکاس الموت لا شک جارع * وحام عن ابن المصطفی وحریمه * لعلک تلقی حصد ما انت زارع * لقد خاب قوم خالفوا الله ربهم * یریدون هدم الدین والدین شارع * یریدون عمدا قتل آل محمد * وجدهم یوم القیمة شافع * بار دیگر حمله کرد بر لشکر و سواران بسیار را بقتل آورد و در بعضی کتب معتبره پنجاه سوار را بقتل رسانید در این حمله که نوبت سیم او بود پس مرغطه کرد آن قوم را بسخنان شایسته و فرمود رجز
افشاکم ضربا بحد السیف * من کف غلام لم یخف من حیف * انصر رجال بارض الحیف * نکل علی الظهر معرق الضیف پس مرتبه چهارم حمله کرد بر ایشان مانند کسی که آتش کشته شدن بایه والم
حتی قتل منهم مائة وخمسین فارسا وهو مع ذلک یرتجز ویقول رجز
الیت لا ارجع حتی اقتلا * اضربکم بالسیف ضربا معضلا * لا ناکلا عنکم ولا مبدلا * عن الحسین بن النبی المرسلا * و در این حمله نیز قریب بیست نفر را بقتل رسانید و در این حال عمر بن سعد
ملعون ... در حرب و جلادت و بسیاری تعاقب آن دلاور ... آمد و لشکر را آواز داد که هم
دور برسد او را به نوک تیر و ضرب تیغ از پای درآورید و سنگ باران کنید و از هر جانب گرد گرد او را فرو گرفته
در این حالت آن بزرگوار را احاطه کرده و با آلات حرب هجوم آوردند و جراحات کثیره به آن
پهلوان دلاور رسانیدند آن مظلوم پیاده شد و در حرب کرد و این رجز بخواند رجز
ان تعقروا بی فانا ابن الحر * اشجع من ذی لبد هزبر * ولست بالجبان عند الکر * لکننی الوقاف عند الفر * پس جمع کثیری را بقتل آورد آنگاه او را احاطه کردند و ایشان بود سر آن سید بکی جدا کردند و چون

حضرت امام ع انداختند انتهی ما فی مقتل ابی مخنف و در روضة الشهدا مرویست که چون اسب آن
بزرگوار را پی کرده آن خسته ... تیغ کشیده و خود را حمله میکرد و سواره و پیاده از پیش روی او فرار میکردند حضرت امام
پیاده حرب کردن او را دید فرمود اسبی از اسبان خاصه خود بجهت سواری او فرستاد و آن نامدار در رکاب او را
بنشسته و سوار شده و حمله بر لشکر نمود و بسیاری را بکشت و بازگشت که بنزد امام ع مرحبا گفته ناگاه آواز ...
سینه صد اکمل سعادت در ضمیر او ... کرد که حوران بهشت منتظر مقدم تواند ... روی بحضرت امام کرده گفت
یا ابن رسول الله ... اگر رخصت داری باز آرزوی آنحضرت گریست و فرمود ای فرخ ... باش که ما نیز از
عقب تو میآییم در آن حال ... گریه از اصحاب حضرت امام بر خاست پس قرع لشکر را از ... لشکر
... به او رسانید ... تا او را از پای درآورد که شمر ولد الزنا فریاد کرد تا اطراف او را گرفته
ناگاه معلوم که او را ... مسعود بن کنانه گفته نیزه بر سینه آن بزرگوار زد که سینه او را شکافت ... بر پشت
بود چون نظر کرد مسعود را دید که نیزه خود بکار برده آن دلاور با حال خستگی چنان تیغ بر فرق او زد که تا
کمرگاه ... و هر دو از اسب در افتادند و حر شهید رضی الله عنه نیز از مرکب نگون گردید و بر کردیم بروایت
بحار از کتاب ارشاد و بعد از مرغطه اول حر رح ... ابن سعد و لشکر او ... بحضرت امام ع قال المفید

رح و تبادر زوا فبرز یسار مولی زیاد بن ابی سفیان و برز الیه عبد الله بن عمیر رحمه الله ... در احوال
... که ... زیاد مولی بود ... عراق ... جلادت و ... مبارزت برآمد از اصحاب حضرت امام ع
عبد الله بن عمیر الکلبی رضوان الله علیه در برابر آنملعون شتافت ... مر عبد الله ... از خود
کسی آن ... گفت ... سالم ... ابن قیس یا حبیب ابن مظاهر
... آمد عبد الله بن عمیر فریاد برآورد یا ابن الفاعلة ابک رغبة عن مبارزة احد من الناس الیوم
... مبارزت ... پس بر او حمله نمود و ضربتی بر او زد که ...
ضربت کار او را تمام ساخت ... و در آن اثنا مشغول بضربت زدن بر آن مرد بود سالم ...
غلام ابن زیاد ... اصحاب حضرت عبد الله بن عمیر را خطاب کردند که
دهمک العبد یعنی غلام ابن زیاد تو را ... خود را ... سالم ... بانگ ... الله و ...
حواله نمود عبد الله ... انگشتان دست چپ خود را ... تیغ داد ... آن ... انگشتان دستش
پرید پس آن نامدار بر آن ... حمله آورد و ضربتی بر او زد که او را بجهنم فرستاد و اقبل و قد قتلهما جمیعا
وهو یرتجز و یقول رجز ان تنکرونی فانا ابن الکلبی * انی
امرؤ ذو مرة و غضب * ولست بالخوار عند النکب * و در بعضی مقاتل بن ... اول

حمله عمرو بن الحجاج بر اصحاب امام

مثل الذراعین شدید الضرب مذکور است و در آخر رجز انی غلام واثق بربی. در اکمال عمرو بن
الحجاج الزبیدی از طرف فرات با آنکه از اهل کوفه همراه او بودند حمله بر میمنه اصحاب حضرت سید الشهدا
آورد چون نزدیک رسیدند اصحاب امام بر زانو نشسته نیزه‌ها را پیش ایشان جنبه نمودند و چون
نظر اسپان بر نیزه‌ها افتاد اقدام ننمودند و چون خواستند برگردند اصحاب امام علیه السلام ایشان را تیرباران کردند
جمعی را کشتند و جمعی دیگر را مجروح کردند آنگاه مردی از بنی تمیم که او را عبدالله بن حوزه می‌گفتند بود رو به لشکر
امام آورد و ... بسیار کرد که یا حسین مژده باد ترا به آتش گفت دروغ گفتی بر خدای رحیم و شفیع مطاع
حضرت فرمود کیست این مرد عرض کردند عبدالله بن حوزه است فرمود اللهم حزه الی النار ناگاه اسب
ملعون باضطراب آمد و او را انداخت در میان جوی و پای چپ آن ملعون معلق در رکاب ماند
و پای راست او جنبه شد و آن هنگام مسلم بن عوسجه الاسدی رضوان الله علیه در رسیده و ضربتی
بر پای راست ملعون زد که از بدن جدا شد و اسب او را کشید بر آن زمین را تا کرد و سر خبیث او را بر سنگ و کلوخ
زد تا آنکه روح نابکارش از تن برآمد و به سقر پیوست. اکنون بر سر سخن بقیه دلاوران شهادت
جناب حر شهید رحمه رویم

شهادت حر

در روایت است که آنوقت که حر دلاور به حضرت امام حسین علیه السلام
ملحق می‌شد یزید بن سفیان که یکی از ابطال لشکر کوفه بود گفت اگر او را می‌دیدم نیزه بر او می‌زدم در آن حال که
حر دلاور در میدان سرگرم کارزار بود و ضربتی بر جوانی در ابروی او آمده خون از آن جاری بود شخصی گفت
یزید ای سفیان که این همان حر است که تمنی نمودی اگر او را می‌دیدم نیزه بر او می‌زدم گفت بلی آن ناپاک
در برابر آن نامدار آمد حر دلاور چون او را در مقابل خود دید مهلتش نداد و آن میشوم را به درک فرستاد
و همچنین پس از او چهل سواره و پیاده دیگر را نیز بکشت پس خبر دادند که پای رسیدن آن از فرس او
شد حضرت فرمود نعم انت حر کما سمتک امک پس در آن حال که با دلیری حمله بر لشکر می‌نمود و روایت

رشادت حر

مخزن البکاء شمر ملعون بر میمنه اصحاب آنحضرت حمله نمود و آن لشکر اشرار از هر جانب دور آنحضرت برآمدند
و اصحاب حمله آوردند و لشکر آنحضرت سی و دو سواره بودند و بهر جانب که حمله می‌کردند آن اشقیا را از پیش بر می‌داشتند
عروة بن قیس که سرکرده سوارگان لشکر عمر بن سعد بود چون حال را بر این منوال دید شخصی را نزد عمر بن سعد
فرستاد که آیا هیچ ملاحظه می‌کنی که ما از دست این قلیل جماعت چه می‌کشیم تیراندازان لشکر را بهمه رها
بفرست پس عمر بن سعد تیراندازان را بیاری او فرستاد و ایشان حرب مستقر کردند و در آن هنگام اسب
حر دلاور متوجه حرنامدار شده دست اسب او را پی کرده چنانچه مذکور شد. و بروایت محقق در بحر
در اسرار الشهادة عبدالله بن شقیق و حریث بادح که از مبارزان معروف لشکر بودند در معرکه از او

ادات

شهادت ابی ...

بروایت حر نامدار از عقب سرش رسیدند و عمران الحصین و الاشرطه این زیاد نیز جمیع سوار آن دلاور را
هلاکت ساختند و در جنبه حمله بر ایشان پنجاه سوار نیز برگ فرستاد و حر نامدار با برش که مقتضی این روایت
با یکدیگر بر لشکر حمله کردند و میمنه و میسره را بر هم زدند و در روایت سوار دیگر مجاهدت بکار حر فرخ
فرستادند و پس از آن حمله این اکثر پنجاه سوار دیگر کشته شدند و برگردد حر نامدار بدو گفت
ای فرزند بر پشیمانه قول خدای را از یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلا
تولوهم الادبار انجوانمرد باز بر لشکر حمله آورد و بسیاری از ایشان بکشت پس بحکم ابن سعد لشکر براو
هجوم آوردند و او را در این حمله شهید آوردند رضی الله عنه حر نامدار چون فرزند را برگرفت و نیز
حضرت امام حسین و اصحاب او آورد و خود پس از آن که دیده بر جهت تا آنکه آن دلاور به مهلتی جانانه را
جرعه شهادت را چشانیدند و بروایت ارشاد ایوب بن مسرح و یکی دیگر از سواران کوفه
در قتل آن بزرگوار شریک شدند و بروایت امالی صدوق رحمه چون او را شهید کردند
حضرت بر بالین او آمد در حالتی که خون از رگهای او بیرون می‌ریخت پس فرمود بخ بخ یا حر انت
حر کما سمیت فی الدنیا والآخرة و بروایتی دیگر سر او را بر سینه و بکنار امام آوردند
حضرت سید الشهدا سر او را برگرفت و در کنار خود نهاد و گریست و فرمود ما اخطات امک
حیث سمتک الحر فانت حر فی الدنیا و سعید فی الآخرة پس فرمود انا لله و انا الیه
راجعون قتل و الله اسد الله یذب عن حرم رسول الله الخ و از برای او طلب
آمرزش فرمود و بروایت اشرف آن شهید سینه را از میدان برگرفته و کنار حضرت
آوردند در حالتی که رمقی از او باقی بود آنحضرت به دست مبارک خاک را از روی او پاک می‌نمود و می‌فرمود
انت حر کما سمتک امک فی الدنیا والآخرة و این ابیات در مرثیه آن نامدار انشاء فرمود

لنعم الحر حر بنی ریاح ٭ صبور عند مختلف الرماح ٭ و نعم الحر اذ نادی
حسینا ٭ فجاد بنفسه عند الصباح ٭ و نعم الحر فی رهج المنایا ٭ اذا الابطال تخفق
بالصفاح ٭ فیا رب اضفه فی الجنان ٭ و زوجه مع الحور الملاح ٭ لقد فاز الذی
نصروا حسینا ٭ و فازوا بالهدایة و الفلاح ٭ بعضی از اهل مقاتل گفته‌اند که این ابیات مذکوره
در مرثیه حر شهید از حضرت سجاد است و بعضی دیگر گفته‌اند که از بعض اصحاب امام است و اشهر این است که
آن از امام علیه السلام است. جنگ بروایت مخزن و دیگر مقاتل مصعب برادر حر شهید رحمه
از امام جدا شد و به حضرت حر ... برادر رفته رجزی بر خوانده و جمع کثیری را به درک فرستاد و مردانه ...

شهادت ... مصعب برادر حر ...

تا که او را به درجه رفیعه شهادت فرستادند رضی الله عنه و در بعضی مقاتل نام او را بحیر نوشته اند و در بعضی
نیز ذکر کرده اند که ... امام رضع کرده اند چون ... نوشته شده ولی ... [illegible]
بدایت ... ابی الحرث ... غلام ... لشکر مخالف ... امام ... آمده اول
... حرب ... [illegible]
... از حضرت امام رخصت حرب طلبید ... [illegible]
... حرب ... [illegible]
با جارت ... [illegible]
و جون ... [illegible] ... از شهادت ... سید الشهداء ... [illegible]
... و کان من عباد الله الصالحین
... [illegible]
... [illegible]
... و هو یقول رجز
انا بریر وابی خضیر ۰ لیث یروع الاسد عند الزئر ۰ یعرف فینا الخیر اهل الخیر ۰ اضربکم
ولا اری من ضیر ۰ کذاک فعل الخیر من بریر ۰ ... [illegible] ... اقتربوا
منی یا قتلة المؤمنین ۰ اقتربوا منی یا قتلة اولاد البدریین ۰ اقتربوا منی یا قتلة اولاد رسول
رب العالمین وذریته الباقین ۰ ... [illegible]
... یزید بن معقل ... [illegible]
... اشهد انک من المضلین ... [illegible]
... [illegible]
یزید بن معقل ... [illegible]
و وصلت الی دماغه فسقط قتیلا ... [illegible]
... و حمل علی القوم حملة الاسد الغضبان فقتل منهم
جماعة و عاد الی موضعه و هو یقول رجز انا یزید ... انا با القاتل ۰ اضربکم
عن الحسین بن علی ۰ ضرب غلام ابیض بطل ۰ حتی الاقی یوم حشر علی ۰ ... [illegible]
... ابن منقذ العبدی ... [illegible]

... [illegible] ... بریر ابن خضیر رضی الله عنه ... [illegible]
... یا اهل الحجة کعب بن جابر الازدی ... [illegible]
و آن نیزه ... [illegible] ... ابن منقذ عبدی ... [illegible]
... و گفت قد انعمت علی یا اخا الازد نعمة لا انساها
لک ... [illegible] ... فقالت لم لا نصرت الحسین
فقد اتیت بذنب عظیم ... [illegible] ... الابیات الم تخبری عنی وانت
ذمیمة ۰ غداة حسین والرماح شوارع ۰ الم آت اقصی ما کرهت ولم یخل ۰ غداة الوغی
والروع ما انا صانع ۰ معی یزنی لم تخنه کعوبه ۰ وابیض مخشوب الغرارین قاطع ۰ فجردته
فی عصبة لیس دینهم ۰ بدینی وانی بابن حرب لقانع ۰ وقد صبروا للطعن والضرب حسرا
۰ وقد نازلوا لو ان ذلک نافع ۰ فابلغ عبید الله اذ ما لقیته ۰ بانی مطیع للخلیفة سامع
۰ قتلت بریرا ثم حملت نعمة ۰ غداة الوغی لما دعا من یماصع و ذکر عباد ...
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الابیات
فلو شاء ربی ما شهدت قتالهم ۰ ولا جعل النعماء عند ابن جابر ۰ لقد کان ذاک الیوم
عارا وسبة ۰ تعیره الابناء عند المعاشر ۰ فیالیت انی کنت فی الرحم حیضة ۰ و یوم
حسین کنت ضمن المقابر ۰ فیا سوأتا ماذا اقول لخالقی ۰ وما حجتی یوم الحساب القماطر
و ذکر روضة الشهداء ... کیفیت شهادت ... زهیر ابن حسان الاسدی
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

پس از لشکر حضرت امام ع زهیر ابن حسان که از مشاهیر شجاعان بود بر جهت سواری جولان عازم مبارزت
و شهادت گردید و بمیان عرصه رزمگاه درآمد و مرد خواست طلبیده سالم از روی که بشجاعت مشهور بود از عمر سعد اجازت
حاصل کرده با سلاح تمام در برابر آن سعادت فرجام آمد و شروع کرد باظهار مفاخرت جوئی زهیر [illegible]
گفت ای [illegible] از هواخواهان [illegible] که بیشتر برادری [illegible] سالم [illegible] گویه کمان
[illegible] نیزه [illegible] کسان [illegible] آمد [illegible] سپر [illegible]
[illegible] عراق [illegible] زهیر [illegible]
[illegible] سپاه عمران [illegible] سوقت [illegible]
[illegible] عراق [illegible] نقد مبارزت [illegible] شعر [illegible]
[illegible] نصر بن کعب [illegible] صالح بن کعب
و برادر کعب بن نصر [illegible] زهیر [illegible] نصر [illegible]
برادرش [illegible] کعب [illegible] عرض [illegible]
[illegible] ابن سعد
[illegible] الاحجار کرد و گفت [illegible] زهیر [illegible] فقال [illegible]
ان الثعلب فر الاسد هذا فارس المسلمین [illegible] وجنتهم الرعید
بالعف فارس [illegible] لعین [illegible]
[illegible] زمان [illegible] از عقب
[illegible] کمین [illegible]
[illegible] کمین [illegible]
[illegible] الاحجار [illegible] مبارزت [illegible]
[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] زهیر [illegible]
[illegible] الاحجار [illegible] کمین [illegible] زهیر از
[illegible] کمین [illegible] حرب کرده
آن [illegible] کمین [illegible] گرفته فقال
شبث بن ربعی [illegible] آمد [illegible]

زهیر [illegible] آن سعید شقی در میان سواران کرکب زهیر
[illegible] نیزه [illegible] فحمل کالاسد المصور وغاص فی اوساطهم و
قاتلهم قتالا شدیدا حتی قتل خمسین فارسا [illegible] زهیر [illegible] رسیده بود چون
حضرت امام حسین [illegible] سعد [illegible] امیر المؤمنین [illegible] اصحاب کرام [illegible] فرستاد
[illegible] زهیر [illegible] حضرت
[illegible] جراحات [illegible]
[illegible] امام علیه السلام [illegible] زهیر [illegible]
[illegible] جهاد [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] اصحاب [illegible]
[illegible] فمنهم من قضی نحبه [illegible]
الی الجنان رضوان الله علیه حضرت امام [illegible]
[illegible] و بعد از او [illegible] عمیر الکلبی [illegible]
[illegible] مبارزت [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] مبارزت [illegible] شهادت [illegible] مرقوم [illegible]
استاد الشهادة محقق [illegible] شهادت ابن عمیر الکلبی [illegible]
[illegible] وهب ابن عبد الله الکلبی [illegible]
[illegible] قتال [illegible]
عمیر الکلبی [illegible] شهادت [illegible]
[illegible] و بعد از او [illegible] مبارزت [illegible]
شهادت [illegible] عمیر الکلبی عزم مبارزت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت
[illegible] اسلام [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] فانتصر ابن بنت

سیادت و شهادت [illegible] عمیر

رسول الله ای فرزند گرامی برخیز و یاری کن باز ببود احوال فاطمه زهرا دختر پیغمبر خدای را ای فرزند ادای حقیقت
از تو راضی باشم و منتون محشر با شفاعت کند وهب عرض کرد افعل یا اماه ولا اقصر انشاء الله
پس بروایت روضة الشهداء گفت ای مادر مرا از اداء جان در یاری خلیفه خلق منافق و فرزند پیغمبر آخر الزمان
مضایقه نیست و ایفر خود غایت آمال من است لکن دلم بیاب عروس با بابین نگران است که در این غربت
با من موافقت نموده و هنوز از من کامی نچشیده اگر اجازت فرمائی او را وداع کنم و از او در خواهم که مرا بحل کند
مادرش گفت ای پسر آه از زنان چه عقلشه مبادا که فریب دهد و دولت سرمدی را از دست بگیرد و بر گوید
دیدار خاطر او را به تو در مگر در یاری فرزند پیغمبر چون جگر خسته است که مرا نگشته مع فرمی اندوه آنه
گشود لیکن برخواست و بنزد عروس آمد و گفت ای مونس من امروز فرزند رسول خدای در این صحرای پر بلا
غریب است و یاری خواهد من عزم آن دارم که جان عزیز خود را فدای او گردانم تا فردای قیامت از شفاعت جد و پدر
و مادر و برادرش بهره مند گردم آن زن سعادتمند که چون شیر مردان داشت گفت ای وهب کاش جهاد بر زنان
نیز جایز بودی تا من هم جان خود را نثار آنحضرت کردمی دم معلوم است در بهشت رکاب امام زمان چون
از دنیا برود انته دیر ابهشت برند و بقصور حور نزل دهند تا در حضور امام عالمیان معاهده کنی
که فردای قیامت بی من پای در بهشت ننهی و جمال حور نبینی و مرا رفیق و مونس دار القرار خود گردانی
از تو برخوردار وهب گفت روا باشد پس هر دو باتفاق یکدیگر بخدمت حضرت آمدند هر دو مراتب تمنای خود را
عرض کرده درخواست نمود هر امام انام سعادتش او را بجاودان حریم امامت فتوحات خانه جگه بین وسیله
دست توقع نامحرمان از دامن عصمتش کوتاه کرد و حضرت سید الشهداء و اصحاب کرام از کلمات دلسوز جانگداز
او بسیار گریستند پس وهب عرض کرد یابن رسول الله عهد کردم هر چون خدای قیامت رسد با عروس خویش
در بهشت نهم ملاقی حوریان را برادر ترجیح نهم توقع آنکه او را با اهل بیت طاهره بسپاری تا در سلک کنیزان
ایشان باشد حضرت امام ملتمس او را بپذیرفت پس آن جوان نامدار برخصت خلف سید ابرار کار
سکوت وسام عزم میدان حرب کرد و در برابر لشکر کوفه و شام آمد و بروایتی بجای این رجز برخواند

رجز ان تنکرونی فانا ابن الکلبی ٭ سوف ترونی و ترون ضربی ٭ و حملتی
و صولتی فی الحرب ٭ ادرک ثاری بعد ثار صحبی ٭ و ادفع الکرب امام الکرب ٭
لیس جهادی فی الوغی باللعب ٭ و نظر بعض روایات دیگر حمله بر لشکر آورد و این اشعار در بار
در مدح امام ابرار انشا کرد رجز امیر حسین و نعم الامیر ٭ له لمعة کالسراج المنیر ٭
علی و فاطمة والداه ٭ فهل تعلمون له من نظیر ٭ الخ و این ابیات بروایتی هم رجز بن مسلم بن

وهب

وهب اسب را هر شیع حالش فدایان نه کرد و خواهر فدایان مرکب بجولان درآورد و خود را بر صف سپاه مخالفان
زد و مقاتله نمود که هر ساکنان براد آفرین گفته نقاتل حتی قتل منهم جماعة پس بنزد مادر و عروس آمد
و عرض کرد یا اماه ارضیت فقالت آن زن صالحه فرمود ما رضیت او تقتل بین یدی الحسین علیه السلام
پس زوجه وهب با او گفت بالله لا تفجعنی فی نفسک ای شوهر نزا نجوا که میدانم در مرا بعیبت خود
گرفتار مکن مادر وهب گفت ای فرزند گوش بسخنان او مده و برگرد و جهاد کن در حضور فرزند رسول خدا
تا اینکه در قیامت شفیع تو باشد نزد خدا پس وهب بمبارزت اعدا مراجعت نمود و این رجز برخواند

رجز انی زعیم لک ام وهب ٭ بالطعن فیهم تارة والضرب ٭ ضرب غلام
مؤمن بالرب ٭ حتی یذیق القوم مر الحرب ٭ انی امرؤ ذو مرة وغضب ٭ ولست
بالخوار عند النکب ٭ حسبی الهی من علیم حسبی ٭ الکاه حمله کرد و میدان جنگ را بر دشمنان
تنگ نموده بیست و نه سواره از ابطال را به درک فرستاد و دوازده پیاده را نیز بقتل آورد و بروایتی
انجمن پنجاه سوار و در بعضی نسخ دیگر از نقعی او هفتاد سوار را بجهنم الکند پس انتقلت
با نیزه و شمشیر محاربه کرد و سرها بر خاک میدان ریخت که لشکر مخالف بافغان درآمدند پس ابن سعد چون
بانگ بر لشکر زد که گرد او را بگیرید و او را از پای درآورید لشکر بحرکت درآمدند و اطراف
او را احاطه کردند آن بزرگوار یکه و تنها در میان لشکر افتاد و چون شیر خشمگین بهر سو که رو میکرد
مرد و مرکب را بر زمین میریخت و در آنوقت مادرش بر کنار معرکه ایستاده بود و او را تحریض
بجهاد میکرد و باواز بلند میگفت پدر و مادرم فدای تو باد در یاری حسین و حرم محترم جهاد کن تا کشته شوی و بسعادت
ابدی برسی حضرت امام چون این حالت بدید بگریست و فرمود ای پیرزن خدا ترا از ذریه پیغمبر جزای
خیر دهد که در یاری ایشان کوتاهی نکردی و حقوق اهل بیت را بجای آوردی ای زن صالحه بشارت باد ترا
که تو و پسرت در اعلی درجه بهشت با جدم محمد مصطفی خواهید بود ناگاه لشکر مخالف
هجوم آوردند و دو دست آن بزرگوار را قطع کردند چون عروس آن حالت را دید عمودی
برداشت و متوجه معرکه شد و میگفت پدر و مادرم فدای تو باد جهاد نمود بجهت حمایت طیبین و حرم رسول خدا
پس وهب روی خود بر وجه خود و مبالغه کرد تا او را برگرداند بنزد زنان حرم آن زن بانگ اعتقاد داشت
جامه او را گرفت و گفت لن اعود او اموت معک چون حضرت امام حسین علیه السلام آن کلمات را از او شنود
جزیتم من اهل بیت نبیکم خیرا ارجعی الی النساء رحمک الله زوجه وهب چون این کلمات را
از امام مفترض الطاعة شنید بنزد خواتین حرم رجعت نمود پس وهب جراحات کثیره بر داشت

و هفتاد حضرت تیر و شمشیر بر او وارد آمد در آن که تیر بر آب آن بزرگوار نشسته بود مانند عقاب پر آورده
پس آن مظلوم از کثرت جراحات بر خاک افتاد و بود ذا یحیی او را اسیر کرده نزد ابن سعد ملعون
برده آن دلاور را او گفت ما اشد نصرتك لصاحبك وما اعجب صولتك پس امر کرد
تا آن شهید سعید را گردن زدند و سرش را به لشکر امام حسین علیه السلام افکندند چون مادر وهب
آن سر مبارک را برداشته بر سینه و بر دامن خود نهاد و خون از روی او پاک کرد و فرمود الحمد لله
الذی بیّض وجهی و قرّ عینی بشهادتك عند ابن بنت رسول الله پس گریست کرد نیز
سه شیر و گفت الحکم لله یا امة السوء اشهد ان الیهود فی بیعها والمجوس فی قنادیلها
خیر منکم پس آن سر را به لشکر مخالف افکنده و یکی از آن ملاعین را بهلاک فرستاد پس عمود خیمه را
برگرفت و روی بجانب آن ملاعین آورد و بر ایشان این رجز بر خواند رجز انا عجوز سیدی
ضعیفة ٭ خاویة بالیة نحیفة ٭ اضربکم بضربة عنیفة ٭ دون بنی فاطمة الشریفة
و دو تن را بقتل آورد حضرت امام ع او را فرمود که ارجعی یا ام وهب انت وابنك مع
رسول الله فان الجهاد مرفوع عن النساء آن مومنه برگشت و گفت الهی لا تقطع رجائی
حضرت فرمود لا یقطع الله رجائك یا ام وهب و بروایتی چون وهب بقتل آمد زوجه او
خود را بر سر نعش او رسانیده و خون از روی او پاک نمود شمر ملعون در آن حال غلام خود را امر کرد تا آن
مومنه را بعمود بر سر زده شهید کرد و هی اول امرأة قتلت فی عسکر الحسین علیه السلام و
بروایت بحار عمرو ابن خالد الازدی رضی که مردی جنگ آور و رشید و دلیر بود و شجاعت
نامحصور داشت پس از شهادت وهب عزم مبارزت نمود و نفس خود را در مقام ترغیب و تشویق بجهاد بدین رجز
مخاطب میفرمود رجز الیك یا نفس الی الرحمن ٭ فابشری بالروح والریحان ٭
الیوم تجزین علی الاحسان ٭ قد کان منك غابر الزمان ٭ ما خطّ فی اللوح لدی
الدیان ٭ لا تجزعی فکل حیّ فان ٭ والصبر احظی لك بالامان ٭ یا معشر الازد بنی
قحطان ٭ پس دست جلادت از آستین رشادت برآورده و بر لشکر حمله کرد و بسیار از منافقان بدار
جهنم شتافتند و جمعی کثیر از آن طاغیان بر زمین [illegible] شهادت دریافت و بر روضه
رضوان شتافت و بعد از او بروایت مناقب پسرش خالد بن عمرو از پی پدر بنام او در
حرب حاضر گردید و در میدان طعن و ضرب مرکب جولان در آورد از آنکه الشبل فی الخبر مثل الاسد
مانند پدر دلاوری نامدار بود پس بتقدیم و هو یرتجز و یقول رجز صبرا علی الموت بنی قحطان

کی

٢٩٠

٤٨٨

٭ کیما تکونوا فی رضی الرحمن ٭ ذی المجد والعزة والبرهان ٭ وذی العلی والطول والاحسان
٭ یا ابتا قد صرت فی الجنان ٭ فی قصر رب حسن البنیان ٭ پس مقاتله شیری کرد که اولیا
و اعدا آفرین بر او گفتند و جمعی کثیر را در حمله بدوزخ فرستاد عاقبت آن ملاعین روی بهجوم آورده و بجلادت
احاطه کرده بضربات متعاقبه سیوف در میان آن کوه تنومند را از مرکب در انداختند بعد آن بزرگوار در ایوان جنان
جا نمود رضی الله عنه و بروایت محمد بن ابیطالب سعد بن حنظلة التمیمی رضی عازم میدان
قتال گردید و در مقام صبر بر ضربات و طعنات از زبان دعا و از خوف و خشیت و رسیدن بوصال حور این
این رجز بر خواند رجز صبرا علی الاسیاف والاسنة ٭ صبرا علیها لدخول الجنة
٭ وحور عین ناعمات هنّه ٭ لمن یرید الفوز لا بالظنّة ٭ یا نفس للراحة فاجهدنّه ٭
وفی طلاب الخیر فارغبنّه ٭ ثم حمل وقاتل قتالا شدیدا ثم قتل بعد از آنکه فرقی عظیم از
آن قوم لئام را بتیغ آبدار بر باد فنا داد مانند مجاهدین سابقین قدم بروضه رضوان نهاد و یکی
از آن نامداران عمیر ابن عبد الله المذحجی رضی با فرح و سرور تمام خود را بر آن قوم لئام زد و در معرکه
خونریز بجلادت و شجاعت و صبر در شدائد قتال این رجز بر خواند رجز قد علمت سعد
و حیّ مذحج ٭ انی لدی الهیجاء لیث محرج ٭ اعلو بسیفی هامة المدجّج ٭ واترك القرن لدی
التعرّج ٭ فریسة الضبع الازلّ الاعرج ٭ آنگاه تیغ از نیام کشیده و بتیغ آبدار کوشیده گروهی از اهل
نفاق را بر خاک هلاک انداخت عاقبت علم سعادت بلند گردید او را [illegible] مسلم ضبابی که
از قبیله شمر ملعون بود و عبد الله بجلی هر دو در قتل آن بزرگوار شریک شدند لعنة الله علیهما و رضی الله عنه
و ذکر روضة الشهداء و جلادت و مفاخر و افتخارات او مرقوم است که پس از آن حماد ابن انس الحراعی الکرد
عزم مبارزت نمود و او مردی نامدار بود که صیت شجاعتش بتمام بلاد و امصار رسیده بود پس خویش را بر لشکر آن
لشکر زد و با تیغ و نیزه آنقدر حرب کرد که لشکر اعدا همه از صولت او بترسیدند و دلیران از مبارزت
در جا بماندند او را بتیر و سنگ گرفتند بعد از آنکه دوازده تن از نامداران مبارزان عراق را بقتل آورده بود
بر او حمله آوردند بضرب شمشیر او را از پا انداختند و بر او هجوم آوردند شربت شهادت چشانیدند رحم
و بنی بروایت روضه و جلادت پس از شهادت حماد مرد ابن علیه عازم میدان حرب گردید و هم
چون شیر از راه پیش آن کشتگان دلاوری و مردانگی او [illegible] بتقدیم پس از قتال
سه تن مرکبش خطا کرد و او را بر زمین انداخت جمعی از منافقان گرد او در آمده بر زخمهای بسیار
متواتر آن بگزیده سعادت جهاد را شهید کرده جسدش را پاره پاره نمودند رضوان الله علیه و دیگر حماد

و شیع را ضبط کرده‌اند چه در مقتل مجلسی ره نام ایشان تیز خورکرده است پس بروایت ارشاد مفید ره

نافع ابن هلال ابن نافع البجلی ره بمبارزت بیرون رفت و فرمود رجز انا ابن هلال الجملی

انا علی دین علی • مزاحم بن حریث الابجر که یکی از دلیران لشکر بود بمبارزت او در آمد و گفت

انا علی دین عثمان نافع فرمود انت علی دین الشیطان پس بر آن ملعون حمله کرد و او را بقتل آورد پس

اتال عمرو بن الحجاج بانگ بر لشکر زد که ای جماعت بیخردان آیا میدانید با چه گروه مردمان مقاتله میکنید

ستونهای شجاعان شهر و آنانکه بر خود قرار داده‌اند مرگ را احدی از شما در مقابل ایشان نرود

که ایشان جماعتی قلیل میباشند و بسیار دوام نخواهند نمود بخدا قسم اگر همه شما سنگ بایشان بیندازید

ایشانرا خواهید کشت عمر ابن سعد گفت راست گفتی و نیکو رائی است این رای تو پس فرستاد که قرار دهند

در لشکر که هیچیک در مقابل اصحاب امام مبارزت ننمایند و گفت تو خبر کن ایشانرا که احدی از ایشان در مقابل ایشان

نروند پس ایشان حمله تمام خواهند نمود پس عمرو ابن الحجاج ملعون نزدیک باصحاب امام رفت و

گفت یا اهل الکوفة الزموا طاعتکم وجماعتکم ولا ترتابوا فی قتل من مرق من الدین وخالف

الامام حضرت سید الشهداء چون این سخن از آن ملعون شنید فرمود یا ابن الحجاج اعلیّ تحرض الناس أنحن

مرقنا من الدین وانتم ثبتم علیه والله لتعلمن اینا المارق من الدین ومن هو اولی بصلی النار

ای پسر حجاج آیا مردم را بر قتل ما تحریض میکنی آیا ما از دین خدا بیرون رفته‌ایم و شما ثابت بر آن

دینید بخدا که خواهید دانست که کدام یک از ما از دین بیرون رفته‌ایم و کدام اولی میباشیم بدخول آتش

جهنم پس عمرو ابن الحجاج با لشکر خود حمله نمود از جهت فرات بر مظلوم و اصحاب آنحضرت با ایشان مقاتله کردند

و بروایت مناقب بعد از شهادت عمیر بن عبدالله مذحجی جناب مسلم ابن عوسجه الاسدی رض

که از معتبرین و بزرگان و اکابر اصحاب کرام امام بود اجازت حرب از آنحضرت خواست و آن

بزرگوار صاحب فضایل و مناقب کثیره بود و در سلک کبار اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن نیز شمار آمده

و چند نوبت قرآن را بر حضرت امیر علیه السلام قرائت کرده بود و مولای متقیان او را بر این خطاب میفرمود

و در زهد و تقوی و ورع و صلاح معروف انام و مشهور خاص و عام بود و بروایتی ابن کلبی از اهل سیر و حروب آن

سالخورده در حرب لشکر عجم با عرب جنگهای مردانه کرده بود و بسیاری از ابطال عجم را بخاک هلاک انداخته بود چون

حضرت سید الشهدا او را دستوری حرب داد آن مرد مردانه با سلاح کارزار متوجه جهاد با کفار گردید و شمشیر

آبدار کشید و هو یقول رجز ان تسئلوا عنی فانی ذو لبد • من فرع قوم

من ذری بنی اسد • فمن بغانا حاید عن الرشد • وکافر بدین جبار صمد •

و در نسخه دیگر الجملی

پس مبارز طلبید و از لشکر دلاوران قوم را یک یک جدا میکردند و بحرب آن شیر بیشه شجاعت میفرستادند

و آن بزرگوار ایشانرا امان نمیداد و بسقر میفرستاد تا آنکه چون تاب مبارزت دلاور جنت نیاوردند جمعی کثیر از دلیران حمله

آوردند و از هر طرف زخم بسیار بر آن بزرگوار زدند آن سرور شش تن دیگر را نیز از ایشان بسقر فرستاد

و از کثرت جراحات تاب سواری نیاورده از زین در گردید و فریاد بر آورد یا ابن رسول الله ادرکنی و در

اللهوف بالغ مسلم ابن عوسجه ره فی قتال الاعداء وصبر علی اهوال البلاء حتی سقط

الی الارض وبه رمق و بروایت دیگر در بحار الانوار مسلم ابن عوسجه در وقت حمله

عمرو ابن الحجاج و یاران او بر اصحاب حضرت ع بمبارزت بیرون شد و حمله کرد و مقاتله شدیدی نمود چون

عمرو ابن حجاج و اصحاب او از آن حمله برگشتند و غبار میدان فرو نشست و صداها منقطع گردید حضرت امام

و یاران او مسلم ابن عوسجه را دیدند در میدان افتاده و هنوز رمقی از حیات داشت پس حضرت امام

با حبیب ابن مظاهر رضی الله عنه بر بالین آن بزرگوار آمد حضرت فرمود رحمک الله یا مسلم پس

این آیه را تلاوت فرمود فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا پس حبیب نزد او

رفت و گفت عزّ والله مصرعک علیّ یا مسلم ابشر بالجنة مسلم بصدای ضعیف فرمود بشرک الله بخیر پس

حبیب گفت انا والله لو انی ما اعلم انی علی اثرک من ساعتی هذه لاحببت ان توصی الیّ بما

اهمک مسلم فرمود فانی اوصیک بهذا واشار الی الحسین ع فقاتل دونه حتی تموت

حبیب چون این شنید گفت لانعمنک عینا یعنی چشم ترا روشن خواهم کرد و وصیت ترا البته بجا خواهم آورد

پس آن طایر روح پر فتوح آن بزرگوار بآشیان قدس پرواز نمود و بشهدای کربلا ملحق گردید کذا نقل ابن

محمد ابن ابیطالب در مناقب خود ذکر کرده که کنیز مسلم شیون بر آورد که یا سیداه یا ابن عوسجتاه چون

آن کنیز بگریان شد لشکر ابن سعد از شادی فریاد بر آوردند و گفتند کشتیم مسلم پسر عوسجه را در آن هنگام شبث

ابن ربعی با کسانی که بر گرد او بودند گفت مادران شما بعزای شما بنشینند خود بزرگان خود را میکشید

و عزت خویش را ذلیل میسازید بل افتخار میکنید بقتل مسلم ابن عوسجه اما والذی اسلمت له لرب قویم

لرب المسلمین کریم لقد رایته یوم آذربیجان قتل ستة من المشرکین قبل ان تلتئم خیول المسلمین

و در مهیج الاحزان شهادت پسر مسلم ابن عوسجه را بعد از پدر نوشته و ما بروایتی بکار شهادت او را مرقوم

خواهیم داشت ان شاء الله تعالی و بروایت ارشاد در آن وقت که مسلم بروضه رضوان رفت

شمر ملعون با جمعی کثیر از اصحاب خویش بر میسره لشکر حضرت حمله آورد آن ملاعین در میسره ثابت قدم

بودند و پایداری در حرب ایشان نمودند و بطعن نیزه با آن قوم مقاتله میکردند پس از هر سوی اطراف اصحاب امام

عوسجاه

موقف

احاطه کرده و بر ایشان حمله آوردند وقاتلهم اصحاب الحسین ع قتالا شدیدا فاخذت خیلهم تحمل وانما هم
اثنان وثلثون فارسا فلا تحمل علی جانب من اهل الکوفة الا کشفوهم عروة بن قیس که
سرکرده سوارگان ابن سعد بود چون دید که سواران او منهزم شدند کس بنزد ابن سعد فرستاد که آیا نمی بینی چه امر در پیش است این
جماعت اندک چگونه سواران لشکر ما را هزیمت دادند پس ابن سعد حکم داد تا تیراندازان بجهة ایشان
رفتند و تیرباران کردند اصحاب را تا اسب‌های ایشان بی‌جان شد و پیاده شدند و مقاتله کردند
بروایت بحار ابن سعد با لشکر حصین بن نمیر را با پانصد نفر تیرانداز بفرستاد که تیرها ریختند
بجانب حضرت و اصحاب او و تیرباران کردند و اسبهای ایشان را پی نمودند و محاربه ایشان طول کشید
تا روز بنصف رسید و حرب سخت شد و کارزار سخت گردید و نمی توانستند آن کافران حمله آورد مگر
از یکطرف راه عمر ابن سعد چادرها لشکر را بر آن فرستاد تا اطراف خیمه‌ها را احاطه کرده چون آن
ملاعین سه نفر چهار نفر از اصحاب حضرت را در میان خیمه‌ها دیدند پس بر ایشان حمله کرده او را با تیر بزده
درجه شهادت رسانیدند این سعد دید که با این وضع کار محاربه مشکل است امر کرد خیمه‌های
حرم محترم را آتش زدند و بسوزانند آه آه واحزناه وا اسفاه شعر صبرا رسول الله فیما نلته
من امة لنقودوا امرا شنیعا * حضرت امام فرمود بگذارید بسوزانند اگر چنین کنند باز راه ایشان را از
این سمت دو خواهند بست پس امر چنان شد که حضرت فرموده بود در روایت است شبث بن ربعی گفت
مادرت بعزای تو بنشیند چگونه زنان را بفزع درآوریم اکنون حمله کرد و منع شد و از آنها کنار رفت و دور شد
قال ابو مخنف وحمل الشمر لعنه الله حتى طعن فسطاط الحسین وقال علي بالنار حتى احرق
بیوت الظالمین اصحاب حضرت یکمرتبه بر او حمله آورده و گفتند ای بر تو ای شمر ایا می خواهی
بسوزانی حرم رسول خدا را گفت بلی حضرت امام مظلوم در آن حالت سر بلند کرده رو به آسمان نموده فرمود
اللهم لا یعوك الشمر ان تحرقه حیا فی النار یوم القیمة شمر از غضب شد و بانگ بر لشکر زد که
وای بر شما بگذرید حمله برید بر ایشان تا این جماعت را از پای درآورید پس آن قوم چنین حمله کردند که حضرت
حضرت را متفرق نموده دار و فرار است و جز اینکه سوی تیرباران کرده و آن سواران ایشان را
در بعضی مجروح شدند و بعضی مطروح بر پشتها بیاوردند و دیگری بجنود آوردند جناب زهیر ابن القین رحمه
چون این بدید با ده تن دیگر از اصحاب حمله آورده بر آن قوم پیروز و ایشان را از خیمه‌های حرم محترم دور کردند
وفي البحار وشد اصحاب زهير ابن القين فقتلوا ابا عذرة الضبابي من اصحاب الشمر
فلم يزل يقتل من اصحاب الحسين ع الواحد والاثنان فيبين ذلك لقلتهم ويقتل من اصحاب عمر العشرة

عشرة ولم يتبين ذلك فيهم لكثرتهم در روایت ارشاد وارد شده که در آن وقت سه شبیه شد و مقتله در آن اصحاب حضرت
امام بسیاری مقتول و مجروح شدند تا وقت زوال آفتاب که اول وقت فضیلت صلوة ظهر است پس بروایت
بحار ابو ثمامه صیداوی که عمرو ابن عبدالله نام داشت و از بزرگان اصحاب امام بود بخدمت حضرت آمد
و عرض کرد یا ابا عبدالله جانم فدای تو باد لشکر مخالف نزدیک شدند بخدا که تو کشته نخواهی شد
تا آنکه من پیش از تو کشته شوم و دوست میدارم که پروردگار خود را ملاقات نمایم در حالتی که نماز ظهر را
با تو بجای آورده باشم امام علیه السلام سر مبارک بسوی آسمان برافراشت و در خط دقت فرمود
قال ذکرت الصلوة جعلك الله من المصلین نعم هذا اول وقتها پس فرمود از لشکر
بخواهید که دست از حرب بردارند تا ما نماز را بجای آوریم الکاه بعد بجای آوریم قال
ابو مخنف فاذن الحسین علیه السلام بنفسه فلما فرغ من الاذان نادی یا ویلك یا عمر بن
سعد انسیت شرایع الاسلام الا تنفف عن الحرب حتی نصلی وتصلون ونعود الی الحرب
مادر پسر سعد آیا از جنگ دست برنمی‌داری تا من با اصحاب خود نماز کنم و تو نیز با لشکر خود نماز کنی پس از آن
ما بقیه خود عود کنیم ان ملعون آن حضرت را جواب نگفت امام علیه السلام فرمود این مرد شیطانی براد
سلطنه پس حصین بن نمیر گفت ای حسین هر چه میخواهی نماز کن بدرستیکه خدای تعالی نماز ترا قبول
نخواهد کرد در آن حال حبیب ابن مظاهر پیش آمد در حضور حضرت ایستاده بود روی با حصین آورد و فرمود
تكلتك امك وعدموك قومك وكيف لا تقبل صلوة ابن بنت رسول الله وتقبل
صلوتك یا ابن الخمار حصین بن نمیر چون این نام را شنید در غضب شد و بمبارزت حبیب بیرون شد
وعند ذلك يقول رجز دونك ضرب السيف يا حبيب * وافاك
ليث بطل مجيب * في كفه مهند قضيب * كانه لامع حليب * برکت ای حبیب
بمبارزت برای که مرا استاب کند خواهی یافت در جنگ چون حبیب ... الله علیه در حضرت
سلام وداع کرد و عرض کرد یا بن رسول الله امید دارم در هنوز نماز تو منقضی نگشته من باقیه نزد کوار
نماز ظهر را در بهشت بجای آورم و بجد و پدر و مادر و برادرت سوار تو سلام برسانم پس بمبارزت حصین
برآمد و این رجز برخواند رجز انا حبیب وابی مظاهر * وفارس الهیجاء لیث
قسور * وفي يميني صارم مذكر * وانتم ذو عدد واكثر * ونحن منكم في الحروب اصبر
* ایضا وانا في الامور اقدر * والله اعلى حجة واظهر * منكم وانتم نفر لا تنصروا
سبط رسول الله اذ يستنصر * يا شر قوم بالمخدع قد كفروا * بر جلنه بر حصین آورد

مبارزت و شهادت
حبیب بن مظاهر رضی الله عنه
و نماز خوف در روز
عاشورا

و حضرت تیغ بر او انداخت که آنحضرت به زمین افتاد و مدتی بر زمین بود و آنقدر گریست که چشم‌هایش پر از اشک شد
حبیب خواست که ضربت دیگر بر او زند که ناگاه اصحاب آن ملعون ریختند و او را از آن
آن ملعون دشمنه خلاص کردند پس بروایت بحار از عقب حمله کرد و قتال شدیدی نمود و این رجز را میخواند
رجز اقسم لو کنا لکم اعدادا • او شطرکم ولیتم الاکتادا • یا شر قوم حسبا
وادا • وشرهم قد علموا اندادا • پس بروایت محمد بن ابیطالب سی و دو نفر را بقتل
رسانید و بروایت دیگر از شهاب المذهب در اسرار الشهاده حکایت شده [illegible]
فرستاد و برگشت بعقب خود [illegible] زخم کاری بر او رسیده بود پس جراحات خود را محکم بست و برای
اشقیا سوار شد و قتال شدیدی کرد و مردی از بنی تمیم که بدیل بن صریم نام داشت حمله آورد و او را
کشت و لم یزل یقاتل حتی قتل منهم مقتلة عظیمة و بار دیگر حمله کرد و این ابیات را میخواند
رجز انا ادعی یوما عظیم المنکر • یذکر حتی البعث یوم المحشر • یا ویلکم انا علمتم امر
سبط الرسول الطاهر المطهر • یا ویلکم کما تبعتم امرکم • ثم غدرتم بئس ذا من معشر
من غیره تدعون اذ ناد بتما • یا ابن البتول الطهر یا ابن حیدر • یا ویلکم کفرتم اذ ترکتم
حین بولیتم بیزید الاغبر • یا ویلکم من النبی المصطفی • تبا لکم من فعل هذا المنکر • در آن وقت
اخو من تمیم بمبارزت برآمد و این شعر را میخواند شعر الیوم وافیت لا شفی صدری • من الحسین
ثم اوفی نذری • حبیب برآشفت و خنجر بر او زد و او را کشته و حمله بر لشکر مخالف آورد
و جمعی را بجهنم فرستاد و سوار ناگاه هزار سوار بر او هجوم آوردند و او را از اسب انداختند و سر آن بزرگوار را از بدن جدا کردند
و بروایت مناقب بالکوفه [illegible] بر او حمله کرد و حبیب بر او نیزه زد و سرش را بر عالیقدر انداخت
آن بزرگوار را دو ضربت که حبیب بر زمین افتاد [illegible] سر خود بلند کرد
که بکشند و سرش را از بدن جدا کرد ... ثم بروایت مخزن [illegible] فرمود برادرم که
یا ابن رسول الله اگر بکشی حضرت امام ع مرکب تاخته ببالین آن بزرگوار رسید در وقتی بود که
او را آب تازه بود حبیب دیده باز کرد و نظری بر جمال مبارک حضرت امام افکند و عرض کرد یا ابن رسول الله اگر
بخاطر مبارک ... دارم [illegible] مرخص فرما [illegible]
کردم پس آنحضرت گریست و فرمود یا حبیب ابشر بالجنة بشارت باد ترا به وصول بهشت و ...
[illegible] و بروایت دیگر فرمود انا لله و انا الیه راجعون و عند الله نحتسب انفسنا
رحمک الله یا حبیب لقد کنت فاضلا تختم القرآن فی رکعة واحدة پس حبیب بسعادت شهادت رسید

آن بزرگ

شهادت حبیب

بزرگوار را سینه فرح انگیز روی سعادت و روضه رضوان شاد و ایوان و دیوان نعیم خرم گردید و بروایت محمد بن
ابیطالب حصین بن نمیر ملعون سر منور آن بزرگوار را بر اسب بست و از گردن اسب خود آویخت و بروایت
مناقب حصین بن نمیر بر نیزه بر ابلق ... بر زمین افکند سر مقدس او را از تن جدا نموده بعسکر برد
و حضرت امام در آن وقت فرمود عند الله احتسب نفسی و حماة اصحابی و بعضی گفته‌اند که بدیل بن صریم
که از یاران یزید بود سر حبیب را برداشت ... جدا کرد و بروایتی اسب خود آویخت
و بمکه آورد پس حبیب که غیر این مراتب بود ... او و پسر مبارک او را شناخته ... بگیرد
تعلیق آوردند ... دفن نمود و گفته‌اند ... هزار زوار الحسینی بشهادت
مؤلف گوید حبیب ابن مظاهر اسدی رضی الله عنه از صحابه کرام امام ع بود و نزد محققان بقول بعضی روایات
شصت و هفت سال و بقول دیگر هفتاد سال داشت و ابن ابی جمهور از علمای عامه در کتاب مقتل خود نوشته که آن
بزرگوار سه سال قبل از هجرت ... متولد شده بود و از اصحاب حضرت ... دفضایل و مناقب او
از آنست که بتحریر بگنجد ... در مقتل کبیر خود ... ذکر خواهم کرد و همین قدر کافیست
کافیست که صاحب مناقب گفته فهذا مقتل الحسین ع پنج شهادت حبیب با حضرت امام ع را داده
وقال ابومخنف لما قتل حبیب بن مظاهر هدّ ذلک الحسین ع و قال انا
لله و انا الیه راجعون در آن حالت زهیر ابن القین رضی الله عنه از عقب ... عرض کرد یابن رسول الله
... که در تو ملاحظه می‌کنم آیا ما بر حق نیستیم امام ع فرمود بلی
که خدا ... عرض کرد
... شهادت ... علامت
... ایشان
برون روم امام فرمود ابو شکر الله لک فقاتل و دفع مقاتلت نمود زهیر ابن القین و هو
وانشاء یقول رجز انا زهیر وانا ابن القین • واذبیکم بالسیف عن حسین
• ان حسینا احد السبطین • من عترة البر التقی الزین • اضربکم ضرب غلام زین
الیوم یلقی الدین اهل الدین • ونشتفی من قتل اهل الشین • یا سیفی وانتم دونی •
پس حمله کرد و ... نفر از دلیران ... بجهنم فرستاد
... حضرت امام ع عرض کرد ... که ...
... حسبنا ... دبوا لیحار

شهادت زهیر بن القین

آن حضرت زهیر ابن القین و سعید ابن عبد الله حنفی را فرمود در پیش روی من بایستید تا نماز ظهر را بجای آورم

آن دو علمدار در پیش روی آن بزرگوار ایستادند و سینهای خود را هدف سهام آن کافران شقاوت

فرجام نمودند و امام مظلوم با نصف اصحاب خود بعنوان نماز خوف بجماعت نماز ظهر را ادا نمود و هر تیری

که بجانب امام و اصحابش می آمد آن دو بزرگوار بجان و دل میخریدند و بروایتی بعد از آن نصف دیگر اصحاب حضرت

نیز از طرف حرب میکردند و بروایت دیگر در عقب حرب آن کافران سعید را دیدند که در پیش

روی آن حضرت ایستاده و سپر کرده سینه خود را مجروح کرده تیراندازان و بهر جانب از اطراف میزد و حال

که حضرت امام علیه السلام میل بجنود سعید مانده بود در پیش روی آن بزرگوار نگاه میداشت و تیرهای اعدا را

بجان خود میخرید و میگفت در پیش مظلوم سیزده تیر بیرون از تیر و زخم بدن مبارک آن علمدار زدند که از

کثرت جراحت بر زمین افتاد و در حال سکرات گفت اللهم العنهم لعن عاد و ثمود اللهم ابلغ نبیک

علیه السلام منی السلام و ابلغه ما لقیت من الم الجراح فانی اردت بذلک نصرة ذریة نبیک و جان

بخشم روح مقدس بآستان قرب خدای در طیران آمد رضوان الله علیه و لعنة الله علی قاتلیه پس جراحات

او را شمردند سیزده جوبه تیر در بدنش یافتند بغیر از جراحات نیزه و شمشیر و قال ابن نما رحمه الله

و قیل صلی سیدنا الحسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و اصحابه فرادی بالایماء و

ابو مخنف گفته که آن حضرت علیه السلام با اصحابش نماز ظهر را بجا آورد و بعد از نماز قتال را شدت

اصحاب شد و تاب را بجنب فرقه حسرات مانند تیغ و تحریض نمود و قال ثم قال یا کرام هذه

الجنة قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها و هذا رسول الله و الشهداء

الذین قتلوا فی سبیل الله یتوقعون قدومکم و یتباشرون بکم فحاموا عن دین الله و دین نبیه

و ذبوا عن حرم رسول الله و حرم ذریته ای اصحاب کرام این است بهشت که درهای آن گشوده و نهرهای

آن بیکدیگر پیوسته و درختان آن رسیده و رسالت پیغمبر خدا و شهدای بزرگوار که در راه خدا کشته شده اند

بانتظار قدوم شما نشسته و خواهان که بمنزل شما رسند ایشان را در حمایت کنید و ذریه پیغمبر او را از حرم

از حرم رسول خدا و حرم ذریه او دفع کنید چون اصحاب آن غریب مظلوم سخن بگذارد از اهل حرم خود گریان

و چنانچه آن بزرگان سرادق عالم اسبان و دستورکنان قابل عنایت گریا که جهان ایشان را در سرای شهادت

ایشان را بر بود و آفتاب از غیب اینان برو چنان برپای کشیده از خیمه حرم بیرون آمدند با برپای رویان و گریان

و بعضی دیگر ایستاده و میفرمودند یا معاشر المسلمین و یا عصبة الموحدین الله الله فی ذریة نبیکم غادروا

علیهم و حاموا عنهم الکه حضرت امام ع چو از خیمه فرمود یا امة التنزیل و حفظة القرآن حاموا عن

هولاء

هولاء و الحریم و لا تفشلوا عنهم ای مشتاق ترتیب و حافظان حجاب بانیه این زنان بیکس را از امر فی

عزت و بدولت بزرگ نسبت بعد تیر بغیر خود اصحاب سعادت نما که هم عزت و جهان تمت در بهشت

هر یک ضد این را بی مقابل بود و در حرم اسم عالی منایی بیکدیگر سبقت میربودند چون آن کلمات را

از حضرت امام شاق و بزرگوار حرم محترم او شنیدند همه بگریستند گریه شدیدی پس عرض کردند یا ابن رسول الله

نفوسنا لنفسک الفداء و دماؤنا لدمک الوقاء و الله لا یصل الیک و الیهن سوء

و فینا عرق یضرب ای مولای ما یعلم او که که فرود تو خواهیم رسید مادام که رگی در اندام

مرا باقی کند نیستی تا زنده باشیم نخواهیم گذاشت که نسبت بحرمت پیغمبر درجه عبادت اصرار از این کافران

از کشتی برایه آن حضرت دعوه صراحتا جزای خود بر قبول باد شهادت درینی کرامت بعد حجت علیا

و ترس بیم و تنقص و مادرم فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی و جعفر طیار و کی که کشته شده در وقت بیایند

و همه امیرالمومنین و برادرانم مشتاق بیای بیند فلما سمع زهیر ابن القین هذا من الامام برز الی القوم و هو

ینشد و یقول اقدم حسینا هادیا مهدیا الیوم نلقی جدک النبیا و الحسن

و المرتضی علیا و ذا الجناحین الفتی الکمیا و اسد الله الشهید الحیا

فحبکم اناال العبیا و در نسخه دیگر از نقل از مصنف رجز بدیگرگون که بیت اول و مصراع اول

از بیت سوم الله قد صرف دلیا فحبکم انال العبیا فابشروا بالقوا النبیا بجنة

شرابها مرتیا و الحوض حوض المرتضی علیا بر بروایت ابن شهر آشوب نوزده تن از آن کافران را

بکشت و بروایت عماد این دو بیت خواند و حمله کرد بر لشکر مخالفان و رجز انا زهیر و انا ابن القین

اذبهما بالسیف عن الحسین ان حسینا احد السبطین من عترة البر التقی الزین ذاک رسول الله

غیر المین اضربکم و لا ارد عن شین یا لیت نفسی قسمت قسمین و بروایت ابن شهر آشوب

در مناقب خود آن بزرگوار در این حمله صد و بیست نفر از آن لشکر را روانه بئس المصیر نمود و در بعضی

از روایات مقتله عظیم از آن جماعت بوجود آمد و چون آنکه تیغ و نیزه از نهب آهن آورده بر سیصد نفر

از آن میدان جولان زیرتر زد و بجهاد کثیر بن عبد الله شعبی و مهاجر بن اوس تمیمی بآن بزرگوار حمله نموده او را بدرجه

شهادت رسانیدند رضوان الله علیه حضرت امام در وقت افتادن او در کنار او بر زمین فرمود لا یبعدنک الله

یا زهیر و لعن قاتلک لعن الذین مسخوا قردة و خنازیر و بروایت ابو مخنف بعد از شهادت حباب

زهیر ابن القین بزید ابن مظاهر الاسدی برادر حبیب رضی الله عنهما رخصت امام علیه السلام قدم در میدان کارزار

نهاد و او در دلیری از فرسان معروف بلکه بی نظیر بود و هو ینشد و یقول رجز انا یزید و ابی

مظاهر ● اشجع من ليث الشرى مبادر ● والضرب منه للطغاة خامر ● نايف ان الحين ناصر
وكانني عند نادك وحاجز ● و في يمينى ذابل و باتر ● پس حمله كرد بر لشكر و جهى ديگر سوار از ايشان را بخ
هلاك نمود و در رتبه شهادت نوشيد مؤلف گويد يزيد ابن مظاهر غير از يزيد ابن مهاجر است كه
بعزت شهادت رسيده كه ذكر خواهد شد اگرچه بعضى از ارباب رجال او را در رجز يزيد ابن مهاجر مذكور است
و احتمال ميرود كه چنين شهيد نيز يزيد بن مهاجر باشد و ابو مخنف او را يزيد بن مظاهر نگاشته باشد والله اعلم
و بروايت بحار بعد از شهادت يزيد [illegible] در ميدان [illegible] عبد الرحمن
بن عبد الله اليزنى [illegible] تيغ انتقام از نيام كشيد و با مردم [illegible] كرده
اين رجز ميخواند رجز انا ابن عبد الله من آل يزن ● ديني على دين حسين و حسن ● اضربكم
ضرب الفتى من اليمن ● ارجو بذاك الفوز عند المؤتمن ● پس [illegible]
[illegible]
[illegible] قرظة الانصارى [illegible]
فقاتل قتال المشتاقين في الجزاء و بالغ في خدمة سلطان السماء حتى قتل جمعا كثيرا من حزب
ابن زياد و جمع بين سداد و جهاد [illegible] آن بزرگوار [illegible] مشتاق [illegible]
[illegible] و كان لا
ياتي الحسين سهم الا اتقاه بيده ولا سيف الا تلقاه بمهجته [illegible]
[illegible]
[illegible] رجز قد علمت كتيبة الانصار ● انى سأحمي حوزة الذمار ● ضرب
غلام غير نكس شارى ● دون حسين مهجتي و دارى ● پس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقال [illegible] في الفردوس [illegible] وكان عبدا
اسود و اين غلام سعادت [illegible]
[illegible]
[illegible] عليهم السلام [illegible]

امام

[illegible] بعد از شهادت [illegible] در ميان [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] خاطر [illegible] امام
[illegible] حضرت فرمود [illegible] و انما تبعتنا طلبا للعافية فلا تبتل
بطريقتنا آن غلام [illegible] عرض كرد يا ابن رسول الله
انا في الرخاء الحس قصاعكم وفي الشدة اخذلكم والله ان ريحي لمنتن وان حسبي للئيم وان
لوني لاسود فتنفس على بالجنة فيطيب ريحي ويشرف حسبي ويبيض وجهي لا والله لا
افارقكم حتى يختلط هذا الدم الاسود مع دمائكم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مؤلف گويد [illegible]
غلام سعادت [illegible] خلقت الجنة لمن اطاع و لو
كان عبدا حبشيا [illegible]
[illegible] بايها انتم و امي طبتم وطابت الارض التي فيها دفنتم
[illegible] الشهداء في الدنيا والاخرة [illegible]
[illegible] ذكر كرديم بادى بروايت محمد ابن ابيطالب
[illegible] رجز
كيف ترى الكفار ضرب الاسود ● بالسيف ضربا عن بني محمد ● اذب عنهم باللسان واليد
● ارجو بذاك الفوز يوم المورد ● [illegible] رجز
كيف ترى الفجار ضرب الاسود ● بالمشرفي القاطع المهند ● بالسيف صونا عن بني محمد ● اذب عنهم
باللسان واليد ● ارجو بذاك الفوز عند المورد ● من الاله الواحد الموحد ● اذ لا شفيع عنده
كاحمد ● [illegible]
[illegible]
[illegible]

کشته گشت پس بروایت ابی مخنف بعد از زخم کاری از تیر و نیزه بر یمین رشید از سینه و صار

جلده کالقنفذ و اندیل عربیا و احتز واراسه در کوابه نحو الحسین ع و بروایت مناقب جون آن آزار

بر زمین افتاد حضرت امام علیه السلام که در حفظ یاری بود بر بالین او آمد و فرمود اللهم بیض

وجهه و طیب ریحه واحشره مع الابرار وعرف بینه و بین محمد وآل محمد و حضرت باقر علیه السلام

از جد خود روایت کرده که بدنی را که شهدای کربلا دفن میکردند

آن غلام را بعد از ده روز یافتند که بوی مشک از بدن او ساطع بود و از این روایت چنان

معلوم می شود که بعد از دفن سایر شهدا تا ده روز بدن او جدا بوده و بعضی شهدای کربلا بدفن و کفن در صحرا

افتاده و در زیارت ناحیه مقدسه وارد است السلام علی جون بن حوی مولی ابی ذر الغفاری

و در بعضی منتخبات هم مذکور است و اقول ابو القاسم و او غلام ترکی بود از غلامان امام که در

مبارزت مقتول شد و پس از او هم غلام دیگر نیز مبارزت کرد و شهید شد که اسمش را الی الان

بر هیچ یک از کتب مذکور نخواسته باتفاقات رجب وفی البحار قال السید ره

فی اللهوف ثم برز عمرو بن خالد الصیداوی رضی الله عنه فقال یا اباعبدالله قد هممت

ان الحق باصحابک وکرهت ان اتخلف عنک فاری وحیدا من اهلک قتیلا

حضرت امام او را رخصت جهاد عطا فرمود و آن نامدار حمله بر لشکر مخالف نمود و داد شجاعت بداد

آن جماعت بسیار کشت و جمعی کثیر را بر خاک هلاک افکند عاقبت بدو حمله جمعی آورده و بدرجه رفیعه شهادت

رسید و در فرات مجموعه ودر کتب مقاتل مسطور گشته پس حنظلة بن اسعد الشامی

بیامد و در پیش روی حضرت امام ع ایستاد و تن نازنین خود را سپر تیر و شمشیر و هدف تیر آن گروه

نمود و او همان است که در برخی از مجالس گفته اند حضرت امام حسین ع در کربلا شهید شد فرمود

حنظلة ابن اسعد شامی را بطور زنده اسیر آوردند گشته شده و حیات حضرت را زنده بشاق بود و پس از آن جمیع

معتمد حضرت قائم عجل الله فرجه در یک از توقیعات مبارکه این عبارت بود عقیده فاسده

ظاهر شد و انا من زعم ان الحسین ع لم یقتل فکفر و تکذیب و ضلال آنگاه پس آن دلاور تمنه

بر نیزه و شمشیر از لشکر کوفی متوجه آن امام والا مقام گردید بر او بکلوی و سینه خود میخورد

و میگفت که باعلی صوت و بآواز حزین میفرمود یا قوم انی اخاف علیکم مثل یوم الاحزاب مثل

داب قوم نوح وعاد وثمود والذین من بعدهم وما الله یرید ظلما للعباد یا قوم انی اخاف

علیکم یوم التناد یوم تولون مدبرین ما لکم من الله من عاصم یا قوم لا تقتلوا حسینا فیسحتکم

بجز

بعذاب وقد خاب من افتری و در بعضی روز آل نزول نیز بروان فرمود پس حضرت امام مظلوم برو

جزئی فرمود که خدا ترا رحمت کند بدرستیکه ایشان مستوجب عذاب شدند همچنین در بعضی رد ججبی کرده

آنچه بودند آنچه اکنون برای یاری خواهی از او رحمت و دیوانگی جناب کشتند و الحال چگونه مستوجب عذاب نباشند

که برادران نیکوکار تو نیکی آوردند قال صدقت جعلت فداک افلا نروح الی ربنا فنلحق باخواننا

حضرت فرمود رح الی ما هو خیر لک من الدنیا وما فیها والی ملک لا یبلی پس حنظله گردن کرد سلام

بر تو ای حجت خدا و صلوات خدا بر تو باد و عرض کرد میان ما و شما در بهشت حضرت فرمود آمین آن سعادتمند روی بمیدان

نهاد بمیدان مبارزت نهاد و داد مردی و مردانگی داد و جمعی بسیار را بعرصه هلاک فرستاد آنگاه از کثرت ضربات و

طعن رمح کثیر الجرح گرفتار شده بود و قال السید ره فی اللهوف و تقدم سوید بن

عمرو بن ابی المطاع وکان شریفا کثیر الصلوة فقاتل قتال الاسد الباسل وبالغ فی الصبر علی

الخطب النازل حتی سقط بین القتلی وقد اثخن بالجراح پس ابن عمرو از میدان روی زد کار او بر جراحات

جسد و کثرت ضعف و نماز دار نیکو زاهد و عابد و شهره بود چون بمیدان در آمد مانند شیر ژیان جمع لشکر

زود بسیاری از آن جماعت را بر خاک انداخت و کمال صبر و ثبات در طلیعه نمیدادم رسانید تا آنکه جراحات بسیار

براو وارد آمد در بحر الکتب بروایت مناقب این بود رجز اقدم حسین الیوم تلقی احمدا و

شیخک الخیر علیا ذا الندی ٭ وحسنا کالبدر وافی الاسعدا ٭ وعمک القرم الهمام الاوحدا

٭ حمزة لیث الله یدعی اسدا ٭ وذا الجناحین تبوا مقعدا ٭ فی جنة الفردوس یعلو صعدا

پس در میان کشتگان افتاد از کثرت زخمهای کاری و مردم گمان کردند او را کشته شد ٭ فلم یزل کذلک

ولیس به حراک حتی سمعهم یقولون قتل الحسین ع پس آن دلاور از میان معرکه خونریزان آگاه شد و

کارزار جهاد کرد تا آنکه بدرجه رفیعه شهادت رسید و رضوان الله علیه پس بروایت مناقب یحیی بن

سلیم المازنی رحمه الله در میدان حرب نهاد و زبان بانشاء این رجز گشود رجز لاضربن القوم

ضربا فیصلا ٭ ضربا شدیدا فی العداة معجلا ٭ لا عاجزا فیه ولا مولولا ٭ ولا اخاف الیوم موتا

مقبلا ٭ لکننی کاللیث احمی اشبلا ٭ پس مقاتله شدید کرد تا شرف شهادت رسید و در مقتل ابی

مخنف یحیی ابن کثیر الانصاری بجای یحیی ابن سلیم مرقوم است و در بعض مقاتل دیگر کثیر ابن یحیی و در بعض

بروایت الدمعة الساکبة رجز خاف الخلائق بنو سعد وانبه ٭ وقاتله الفوارس

الانصار ٭ ومهاجرین مخضبین رماحهم ٭ تحت العجاجة من دم الکفار ٭ خضبت علی

دین النبی محمد ٭ والیوم تخضب من دم الفجار ٭ ظلوا حسینا والحوادث جمة ٭ وازلو

یبدا وادعنوا بالنار ، فالیوم نشام جدیعو فنا ، بالمشرفیة والقنا الخطار ، هذا
علی الیوم فرض واجب ، والمرتجی دفتة الجبار ، و در بکار بروایت صاحب این رجز را عمرو بن
جناده بن الحرث مرقوم است و بعد از شروع بیت ابیات سیدین کو است + والیوم تخضب من
دماء اراذل ، رفضوا القرآن لنصرة الاشرار ، طلبوا بثارهم بیکبدر اذ اتوکم ، بالمرهفات
وبالقنا الخطار ، والله ربی لا ازال مضاربا ، فی الفاسقین بمرهف بتار ، هذا علی الازد
حق واجب ، فی کل یوم تعانق وکرار ، و در زیارت ناحیه مقدسه نام این شهید اسلم
کثیر الازدی مذکور است بعد از نقل در مناقب مشهور یحیی ابن سلیم با کثیر بروایت ابی مخنف بجای تن از او در ان
تنبیه آورد و فی النسخة المنسوبة الی شهاب الدین المالطی و لم تزل تقاتل حتی قتل من القوم
جمعا و سیاد و دقتل امام الحسین ع وپس از شهادت آن بزرگوار قرة ابن ابی قرة
الغفاری بمیدان شتافته و از زیاده آن مردم جنگ کشید و با امام زمان عازم حرب ان قوم با ایمان
گردید و بلکه از دل رجز در مقام مفاخرت خود انشا کرد رجز قد علمت حقا
بنو غفار ، وخندف بعد بنی نزار ، بانی اللیث لدی الغبار ، لاضربن معشر الفجار
بکل عضب ذکر بتار ، ضربا وجیعا عن بنی الاخیار ، رهط النبی السادة الابرار
و انقدر در معرکه دلیر دلیرانه و تقرب نمود از ان دیار کان کشته تا شربت شهادت نوشید رضوان از ید
وپس از او مالک بن انس المالکی و بروایت ابن شهر آشوب در مناقب انس بن الحارث
الکاهلی که بروایت معتبره یکی از اصحاب رسول خدا بود و در غزوات بدر و حنین در رکاب آن حضرت بود
در میدان قتال درآمد و رجزی بخواند رجز قد علمت مالک والدودان
والخندفیون وقیس عیلان ، بان قومی آفة الاقران ، لدی الوغا وسادة الفرسان
مباشروا الموت بطعن آن ، لسنا نری العجز عن الطعان ، آل علی شیعة الرحمن ال
زیاد شیعة الشیطان ، پس بسی بر ان غفر و جمعی کثیر از ان سپاه را بدرجه هلاکت رسانید تا خود نیز
دلیرانه و جلادت مردانه که از خصائل مجاهد در معرکه جنگ چون امام مظلوم شهادت بر افراشته آن عمرات
عدوان را بیاد داد و دلیرانه جنگ کرد و خود کشته شد وپس از او بروایت عمار
عمرو بن مزاحم المذحجی طلب اذن از امام علیه السلام نمود آهنگ حرب آن قوم طغیان کرد و این رجز بخواند
رجز اقدم حسینا هادیا مهدیا ، الیوم تلقی جدک النبیا ، ثم اباک ذا الندی علیا ،
ذاک الذی نعرفه وصیا ، والحسن الخیر الرضی الولیا ، وذا الجناحین الفتی الکمیا ، واسد الله الشهید
الحا

الحا
و بروایت قوم صاحب این رجز ازان جماعت مطرود است رجز انکم الداعی اجیبوا الداعی
جازم ما خوف الشاه طلع ، فابرزوا اخوه بخیل القاطع ، نحو هلام بطل مطالع ، و هم بروایت آن
نفس مقدس که مبارک شعر داشت از تقاضای مجلس خود را بمیدان حرب کشاند و با یکدیگر جلوه بسکر عمران ابن
آورد و از هر سوی حمله بر ساکنان افکنده تا آنکه بجای خود روانی کشتن از اینان شهادت نوشید و ابی رافع نیز کامت
مرد برونی جلادت رسد فاستبکل واحد منهما علی ظهر صاحبه وجعلا یقاتلان حتی قتلا من القوم
ماته وحیش وجعلا یقتلان حرهما الله و نیا برقوه که از زیارات مقدسه نام آن دو غریب سعد ابن جحیح ازدی
بن ورات انکشد مردانه بتعجیل آمد و هم بروایت صاحب العقد هر برادر از ال امکان بی از شهادت جمع
ازدحمه خونریزی آمده بازبر و بلندی در جنت حرب از آن زمان طلبیه باعبدالله سلام داشت و بغیر آن
دیگری مسلوانه بی عالم نیز انیش بر در حرب یا از ایشان امیر بود رجز الیوم قد طاب لنا المقام
لا عجز فی یا نفس کل فانی ، غیر اله واحد منان ، ذو الجود والنعماء رفیع الشان
و دیگری بکفت رجز ان تنکروفی فانا ابن الکوفی ، دینی علی دین حسین و حسن ، و کان
البلی بالخطوب فالرهن ، اذا وجد النبی الموتمن ، جزع جادق علی السنن ، محمد
حب الحسین والحسن ، پس مقتوله شریکی کرده و کرده بسیار کشته تا تن خود بر حرب مقتول از ان نجد
مستوله از نشانان اول شهید تن خود و مقتولین آن دو برادر بشمار آمد و بروایت مناقب
بزار شهادت از ان امیر مدد کاغ رشید عمرو ابن مطاع الجعفی که دعوت بدین نکو بود و قصد جهاد
بنکرامه از نمود و بدین رجز زبانی فصاحت کشود رجز انا ابن جعف وابی مطاع وفی
یمینی مرهف قطاع ، واسمر فی راسه لماع ، یرعله من ضوئه شعاع ، الیوم قد طاب
لنا القراع ، دون حسین الضرب والسطاع ، یرجی بذاک الفوز والدفاع ، عن حر نار
حین لا انتفاع ، و در نسخه صاحب تذکره نیز اسم او عمر ابن مطاع مرقوم است و در ان بعض سیاق مرکور است
بتفاوت در بعض ابیات و هم در ان نسخه مذکور است که ولم یزل یقاتل حتی قتل منهم جمعی بسیاری را
تا قتل رحمه الله وپس بروایت ابی مخنف هلال بن نافع البجلی و در بعض نسخ نیز هلال
بججح والاقل الافصح با سلاح تمام آهنگ کارزار کرد و در رجز بود از ان مشهور و در میان انبوه کوفه رزم
بود و قد کتب اسمه علی افواق نبله ابی امیر المؤمنین علیه السلام وکان رامیا بالنبل و در وقت تیراندازی بسیار تیر
داشت بر هر اول اسم خود را بر هر تیری که بجانب ایشان می انداخت مینگاشت و بهر تیر یکی را بر خاک هلاک افکند
بل در هنگامی در جنگ اسم منقوش جهاد بوده که هیچ سنانی در جنگ نبوده و این رجز بر خواند رجز

اروبها سعلی انوافها ⁂ سهونه تجرعی علی اخفاقها ⁂ والعقل لا تنقیها اشفاقها ⁂ لا لا تبن
الارض من وشاقها ⁂ اذا المنون حركت غرشاقها ⁂ پس بهان تیر سوار را از پشت زین بر
زمین افکند و در بعضی از نسخ آمده است که یکی از شجاعان لشکر عمر سعد که بیس نام داشت بقصد
مبارزت جلال نموده پس عبیدالله در آخر اسپ سیصد قدم از او دور بود که جلال منادی کرد که بیس او
بیکنه میش بکار خواست آن تیر را اسبر خورد و پایر خانه بجنبید آن تیر چنان قوت آمد که بیرون رفت
و هیبه میش نشسته از پس کوه را و نامو فار در جای ریق مبین کرد پشت سپاه عمر سعد از آن میمون در آمد
دیگر اصرفی نفس جنگ آن ملعون کرد و جلال بیر تیغ حرفی ای بهیه بر لشکر حمله کرد و هشتاد تیر داد و چون ابن
با هر تیر دلیری را بنیاد بزادیه عهد بود فرست و در فنا الحجاد فلم یزل یرمیهم حتی فنیت سهامه ... فیهم نهب الیل
سفت و شتر را با تیر هلاک نمود و قال ابو مخنف فقتل رجالا و نکس ابطالا حتی قتل سبعین
فارسا پس چون آن ملعون تیر در ترکش نماند شمشیر از نیام بر کشید و مانند شیر ژیان در کارزار حمله
در میز بود رجز انا الغلام اليمنی الجملی ⁂ دینی علی دین حسین و علی ⁂ ان اقتل اليوم
فهذا املی ⁂ فذاك رأيی والاقی عملی ⁂ و سیزده نفر دیگر را بضرب تیغ در خاک سقر منزل داد و در
سلک شهاب العرب این رجز و این روایت از او منقول است رجز اقدم حسین اليوم تلقی احمد
⁂ ثم اباك الطاهر المسددا ⁂ وذا الجناحین حليف الشهدا ⁂ وخيرة الفردوس يعلو صعدا
وحمزة الليث الكمی السيدا ⁂ وابن علی الطاهر المؤيدا ⁂ و سی نو و روایت آن است که او را کشتند تیغ او
بشارت آمد و بعض الناس ... در آن نسخه سعید تیر را دیگر را هم لشکر فرستاد و جراحت بسیار یافت
پس بر روی بهرجه آورده باز زبان آن ملعون را شکسته و اسیر کرده نزد عمر سعد بردند اعلیٰ الله ...
عفت او خطاب کرد که قبحک الله من رجل لما اشد نصرتك لصاحبك پس حکم کرد تا او را اسیر
کنند و در بعضی روایات سر مبارک وی بیل کار رسید و آن مرد نزد کوه و سر او را سایبان ... کرد و چنین
و بلا ... و مبارزت با ابن هلال شجاع گردید در عمده دوایی الحجاج و کثیر بن ... از الهامی ... الیاسع مذکور شده
چیزی دیگر در کتب مسطور است ... و با افراد نیز ... در لشکر ... و شهدای کربلا ... ات
بر ... ادعیه و دعا بر ... پس بروایت ابو مخنف ابراهیم بن الحصین که از موالی ... بود
نمود و این رجز را که ع اقدم حسين اليوم تلقى احمدا ⁂ اول ابیات است ... و از جواب جنگ
روایت می است ... بقتله ... بر خواند ثم حمل على القوم فقتل اربعين فارسا وقتل رحمة الله عليه
پس اذان ... بروایت ابو مخنف ... ابن مظاهر الاسدی را با حبیب ... بمبارزت برآمد و این رجز را

نفرمود

اقسمت لو کنا لکم اعدادا ⁂ او شطرکم ولیتم الاکتادا ⁂ یا شر قوم حسبا وزادا ⁂
لا حفظ الله لکم اولادا ⁂ کم دیر و میوف لنا اللنادا ⁂ پس هفتاد سوار از ایشان کرده را بسقر فرستاد و لکنه
در آخر ... بیاران ملحق گردید و پس از او معلی بن المعلی که به شهامت و شجاعت اتصاف داشت
و شدید القوت بود دست جنگ را آن طغیان بر گشود و در نسخ بروایت ابو مخنف چنین بود رجز
انا المعلی حافظا لا ابطل ⁂ دینی علی دین نبی و علی ⁂ اذنب حتی ینقضی اجلی ⁂ ابیکم عند
اللقا بالاسل ⁂ ضرب غلام لا يخاف الوجل ⁂ ادجو ثواب الله ربی الازلی ⁂ لنعم الله
خير علی پس حمله کرد و شصت و چهار نفر را بدوزخ فرستاد و در بعضی از نسخ ابو مخنف بنا بر روایت ... الاول
تا چنین ... منزلها ... بجهد و نیز روایت است که او را اسیر کرده نزد عمر سعد بردند و ... امر کرد
تا او را گردن زدند رضی الله عنه پس طرماح ابن عدی الطائی دست بمبارزت از یکتن برداشت
و این رجز را انشا کرد رجز انا طرماح شدید الضرب ⁂ وقد وثقت بالاله الرب
⁂ اذا انضیت فی الهیاج عضبی ⁂ یخشی وینفع فی القتال قلبی ⁂ فدونکم فقد حینت نکبی
على الطغاة لبنات صلبی ⁂ آنگاه حمله کرد و هفتاد تن از تبرزان را از خاک افکند ناگاه ایشان سوار دیگر
دلیرانه برو انداخت آن کافران بر او احاطه کردند و سر مبارکش را جدا نمودند و غیر شهاب الدین ...
یزید الطرماح ... و هو یقول رجز انا الطرماح ادیبکم بصناعه ⁂ من حر سیفی وقلبی
منکم عجیب ⁂ ثم حمل على القوم ولم يزل يقاتل حتى قتل من القوم ثلثين فارسا وفدا ⁂ و در آتش ... ایشان
که پس از افغان شهادت عرض میشود چنین ظاهر است که طرماح مقتول نشد بلکه جراحات بسیار
یافت و در میان کشتگان افتاده بود تا آنکه که حضرت امام شهید شد و امر قتال بانجام رسید و انقش
مرقوم میشود آن است که او در آن وقت ... بهمین طرماح بود و ... از غیبت حضرت امیر
ربات نزد معاویه ابن ابا سفیان علیه اللعنه ... رفت و در مجلس میشود او داد مناظرات و ... حیات
دخطب ... داد و حکایت ... از کتب سیر مذکور است وقال ابو مخنف
ثم برز نافع بن ... معلی بن حنظلة الغفاری رحمه وجعل يقاتل حتى اذكر وعد فی یده فانثنى سيفه وجعل
ینادی بهم ... حتى کل ساعده ... وقتل منهم مقتلة عظيمة فكبا به جواده فرماه على وجهه الى الارض فداد
به من كل جانب ومكان وقتلوه ... لعنهم الله رحمة الله عليه پس ... ما ... الکابلی ... داد
و در بعضی از نسخ ابو مخنف ... عبدالله بمیدان حرب روان شد و این رجز بر خواند رجز
اليكم من مالك ضرغام ⁂ ضرب فتى يحمى عن الامام ⁂ یرجو ثواب الملك العلام ⁂ سبحانه تقدس

الاعوام ❊ پس یازده نفر از آن حرامزادگان را بکشت و عاقبت خونریز گشته کرایه و در ایام عین نزل کرد ❊ پس از آن جابر بن عروة الغفاری (رض) که در این بیابان بود و او مردی پیر بود و از اصحاب رسول خدا که در غزوه بدر و حنین حرب کرده بود و شرف ملازمت رکاب آن حضرت مشرف گشته بود چون قبل ایشان و سطحه بالعمامه و دعا بعصابة حمراء فعصب بها حاجبه و رفعهما عن عینیه والحسین علیه السلام ینظر الیه و هو یقول شکر الله لک فعالک یا شیخ الکلوم بر کشیده در لشکر کفار حمله آورد و جوهر شجاعت خود را بنمود و این رجز فصاحت اشتمال بر خواند ❊ رجز ❊ قد علمت حقا بنو غفار ❊ و خندف ثم بنو نزار ❊ بنصرنا لاحمد المختار ❊ یا قوم حاموا عن بنی الاطهار ❊ الطیبین السادة الابرار ❊ صلی علیهم خالق الاسحار ❊ پس از آن مقاتله کرد تا آنکه شصت نفر را به دوزخ فرستاد و بعد خلعت سعادت پوشیده و شربت شهادت نوشید ❊ یک روایت ❊ عمار جوانی که پدرش در معرکه کشته شده بود به مبارزت بیرون آمد و مادرش نیز با او بود و بگفت ای پسرک من بیرون شو تقاتل و نصرت و مقاتله کن در حضور فرزند رسول خدا حضرت امام فرمود که این جوان در معرکه شهید کشته شاید مادرش مکروه داشته باشد مبارزت او را ❊ فقال الشاب امی امرتنی بذلک فبرز و هو یقول ❊ شعر ❊

امیری حسین و نعم الامیر ❊ سرور فؤاد البشیر النذیر ❊ علی و فاطمة والداه ❊ فهل تعلمون له من نظیر ❊ له طلعة مثل شمس الضحی ❊ له غرة مثل بدر منیر ❊ پس مقاتله کرد و جماعتی را بکشت الکلام چون بی‌هجوم آوردند و سرش را از تن جدا کردند و بسوی لشکر امام انداختند پس مادرش سر او را برداشت و بگفت احسنت یا بنی یا سرور قلبی و یا قرة عینی الکلام آن سر را بسوی سپاه عمر ابن سعد افکند و یکی از آن ملاعین را بقتل آورد پس عمود خیمه را برگرفت و حمله کرد بر آن قوم ناپاک و میخواند ❊ رجز ❊ انا عجوز سیدی ضعیفة ❊ خاویة بالیة نحیفة ❊ اضربکم بضربة عنیفة ❊ دون بنی فاطمة الشریفة ❊ و دو تن از آن منافقان را بقتل آورد حضرت امام علیه السلام او را امداد داد که ای زن صالحه خدا اجرت خیر دهاد برگرد بخیمه خود که جهاد از زنان مرفوع است آن زن بامر امام بخیمه خود رجعت نمود ❊ مؤلف گوید ❊ این جوان مقتول پسر جنب مسلم ابن عوسجه بود رضوان الله علیهما و نام او چنانچه بخط شریف والد ماجدم مرحوم حجة الاسلام اعلی الله مقامه دیده شده عوسجه بوده بنابر در مسلم و بعضی این جوان را پسر جنادة ابن کعب دانسته‌اند و الاصح انه ابن مسلم ابن عوسجه و هو اخوه و ظاهر آنست که در حبیب الاقران از مؤلفات صاحب الحدائق این‌گونه مرقوم شده که این بنده نگاشته‌ام کما نقل عنه الوالد العلامة اعلی الله مقامه ❊ یک روایت ❊

مناقب جنادة بن الحرث الانصاری و هو بجرب عدوان و ضرب شیطان بیرون شتافت و با تیغ خارا شکاف صفوف ایشان را درهم شکافت و این رجز انشاد نمود ❊ رجز ❊ انا جنادة و انا ابن الحارث ❊ لست بخوار و لا بناکث ❊ عن بیعتی حتی یرثنی وارثی ❊ الیوم شلوی فی الصعید ماکث ❊ پس حمله کرد و مقاتله شدیدی بجای آورد و جماعتی را عرضه هلاک ساخت پس از آن بقضای کاری از اسب بزمین گشته روی بروضه رضوان کرد ❊ بعد از او پسرش عمرو بن جنادة اراده جهاد کرد و بدستوری حضرت امام علیه السلام در برابر لشکر اعدا شتافته رجز را که یحیی بن سلیم المازنی هم برخوانده که اول آن اینست ❊ ع ❊ اضاق الخناق بنو سعد و کنده ❊ و چندی در شهادت او سطور داشتیم انشا نمود ❊ ثم حمل علی القوم و قاتل فقتل و اسود و جمع فقتل و شرار ابهره ❊ یک روایت ❊ روضة الشهداء قیس بن منبه یا قیس ابن عبد الله که از شجاعان مشهور بود در میدان کارزار نهاد و هر چه در مخالفت جوش برخواند بسیاری از آن کرده و ضرب تیغ جان سترش از پای در آورد آخر الامر بر آن بزرگوار نیز هجوم آورده ضرب شمشیر و نیزه و تیر از پای درآورده و غرقه دریای خون ساختند و در بعضی مقاتل مبارزات عبد الله بن قیس بن منبه مرقوم شده بود و ما از ذکر آن اعراض کردیم است و آنچه در مقتل کبیر خود بسیاری را که در این کتاب از مبارزات او سایر اصحاب ترک کلام ذکر خواهیم نمود ❊ یک ❊ امیر بن معقل که در روایت نسخه دیگر از روضة الشهداء و بعض کتب منها ابی مخنف حبیب قوم بعرصه میدان کرد است و جهاد کرد که بسیاری از دشمن به دوزخ فرستاد و چندی از جماعت او را بردست او بدرجه هلاک رسید و خود نیز بجهت رسیدن جراحات بسیار از پای افتاد و مرگ او بروضه رضوان خرامید رفت ❊ یک روایت ❊ مناقب عبد الرحمن بن عروة الغفاری بعد از شهادت عمرو ابن جنادة بشوق شهادت دست بهم زده و میدان آمده این رجز انشا نمود ❊ رجز ❊ قد علمت حقا بنو غفار ❊ و خندف بعد بنو نزار ❊ لنضربن معشر الفجار ❊ بکل عضب ذکر بتار ❊ یا قوم ذودوا عن بنی الاخیار ❊ بالمشرفی والقنا الخطار ❊ پس مقاتله شدید نمود تا آنکه بروایت روضة الشهداء سی نفر از آن ملاعین را بقتل آورد تا آنکه تیری بر جبین او زدند از آن مظلوم آن تیر را از پیشانی خود کشیده و بدور انداخت و خون مانند فواره روان شد با آن زخم کاری باز حمله کرد و چهار ده نفر دیگر را به سقر فرستاد و لشکر بر او هجوم آوردند و او را ضربات متعاقبه زده شهید کردند و بعضی عبد الله بن عروة الغفاری نام این شهید نوشته‌اند و بعضی این شهید را جابر ابن عروة الغفاری دانسته‌اند که شهادتش بروایت ابا مخنف مرقوم گردید و بعض دیگر

که جابر و عبد الرحمن پسران عروه غفاری بوده در سلک شهدای مذکورین داخل ساخته و بعضی این دو تن را
پسران عبد الله و عبد الرحمن غفاریین دانسته که پس از ایشان شهادت یافتن مرقوم خواهد شد انشاء الله **پس**
بروایت محمد بن ابیطالب در مناقب خود جناب عابس بن شبیب الشاکری و غلام او شوذب
قدم مردی بعزم شهادت پیش نهاد و داد از فاضلین و کاملین اصحاب حضرت امام علیه السلام بود و کان عظیم
الباس صعب المراس و یقال انه من اشجع الناس در زهد و عبادت و صلاح نیز بکمال بود و با او بود
غلامی سعادت فرجام شوذب نام که حسب فروتیت در شجاعت او مانند خواجه اش در قبایل عرب مشهور بود
عابس روی بآن غلام کرد که ای شوذب امروز چه در نظر داری در جمیع آنچه شوذب عرض کرد ای خواجه
عالیمقدار مقاتله خواهم کرد تا کشته شوم عابس فرمود مرا نیز گمان در حق تو همین بود پس برو بخدمت حضرت
امام مظلوم ابا عبد الله علیه السلام و عهد و پیمانی تجدید با او تازه کن تا آنجناب ترا از قربانیان خویش داند و شهادت
ترا اجر از غزوای طلب کنم که هیچ کونه شایان تو کرد فان هذا یوم ینبغی لنا ان نطلب فیه الاجر
بکل ما نقدر علیه فانه لا عمل بعد الیوم وانما هو الحساب پس آن مرد مردانه و شجاع فرزانه
وائل لیث بن شاکر در هاژم ع کرد و با قدم صدق و صفا که نشت مولای خود جمیع یاران حضرت امام مظلوم را
معروض کرد یا ابا عبد الله اما والله ما امسی علی وجه الارض قریب ولا بعید اعز علی ولا احب
الیّ منک ولو قدرت علی ان ادفع عنک الضیم او القتل بشیء اعز علیّ من نفسی ودمی لفعلت
ثم قال السلام علیک یا ابا عبد الله اشهد انی علی هداک وهدی ابیک پس تیغ در کشید
از نیام برکشیده و بر لشکر دشمنان حمله ور گردید فانتضی سیفه وحمل علی الکفرة الفجرة یضربهم عرضا
وطولا گاهی ضرب را از میان بدو نیم می کرد و گاهی باسنه بر فرق می زد که تا شانه تن او را بدو نیم می گشت و غلام او
شوذب نیز با وی همه سکرد و در کشتن مردان داد دلاوری و مردانگی داد در کتب مقتل منقول است از
ربیع ابن تمیم یا بنته ابن تمیم من خلاف الزنیق حکایت شده که گفته شهدت ذلک الیوم
فرأیته مقبلا وقد عرفته وانه کان فی المغازی من اشجع الناس وبه قد شاهدته من آن اقعلک
لا ابن سعد هذا اسد الاسود عابس بن شبیب الشاکری فنادی فی الخیابان ان لا یخرج الیه
احد پس ابن تمیم گفته در آن روز عاشورا حاضر بودم و عابس را دیدم در میان لشکر ما آمد و با او و سنان و اسلام
که در غزوات شجاعت مردان بود و بارها در حروب مقاتلات او را دیده بودم بیان کردم این
شیر شرکان کارزار عابس ابن شبیب شاکری است بغیر از میان لشکر که هر کس از میان لشکر بجنگ او
بیرون شود جان سالم نخواهد برد خاص که گفته بودم جنانکه مفتی نداد و جمع لشکر او هوا بشد او بر سیه فاخذ ینادی

الاجر

الاجر الاجل هر چند با مبارزی طلبیه احدی را جرأت ایستادن نبود بر قتال او حمله نمود فقال عابس قد لحجکم
رجلین وثلثة واربعة الی العشرة فتفرق الناس عنه چون عمر ابن سعد چنین دید که کسی مبارزت او نمی
نمی کرد با بانگ برآورد که او را از هر جانب سنگ باران کنید آن دلاور چون آن حال دید از مردی القوم ایشان چه
فرمود از جان برگرفت و خود را از سر بکند و زره را از تن مبارک بیرون آورد و مانند شیر ژیان
با سر و تن برهنه روی بالکوه بهاد فلقد رأیت ربیع بن تمیم یشد علی الناس فوالله لقد رأیته
یطرد اکثر من مائتین من الناس ورأیتهم یجفلون من بین یدیه کما یجفل الغنم من الذئب وهو یحمل
فیهم مثل الاسد ویضرب بهم یمینا وشمالا و بر روایت تحفه شهاب الدین صاحب زنده از ربیع بن تمیم
آن دلاور هفتصد نفر از آن لشکر را متعرض شد و مقتولین را از خصم از خود همه آن لشکر را و حمله آورده او را
در میان گرفته و با سنگ و تیر و نیزه و شمشیر بدن شریف او را مجروح نمودند تا آنکه او را بر زمین افکندند ربیع
گفته فوالله لرأیته فی ایدی رجال ذوی عدة هذا یقول انا قتلته والآخر یقول کذلک فقال
عمر ابن سعد لا تختصموا هذا لم یقتله انسان واحد حتی فرق بینهم بهذا القول و در تحفه شهاب الدین
مرقوم است که چون از آنجانب لشکر مقتول کرده با یکدیگر در هم ~~~~ بودند که او را شهادت رسانیده بود و
برگزیده بود حرامان بیدار در میان ایشان داخل شد عمر ابن سعد چون چنین دید او را از دست ایشان
در ربق آخر گرفته و بدست خود شهید نمود رضوان الله علیه و در بعضی مقاتل مرقوم است شوذب را
نیز با خواجه او در درجه شهادت رسانیده **و بروایت سجاد** پس از شهادت عابس و غلام او
عبد الله و عبد الرحمن غفاریین بخدمت حضرت امام علیه السلام آمده معروض کردند ما آمده ایم در حال حیوة
خوار تو تکنیم و دفع ظلم از تو نماییم حضرت فرمود مرحبا بر شما نزدیک من آیید آن دو بهادر نزدیک حضرت آمده
دیگر سینه را بحضرت گریستن ایشان را بهیه فرمودای فرزندان برادرم چه چیز شما را بگریه آورده بخدا که
امید دارم که پس از ساعتی دیگر چشم شما روشن گردد آن دو بزرگوار عرض کردند جعلنا الله فداک والله ما
علی انفسنا نبکی ولکن نبکی علیک نراک قد احیط بک ولا نقدر علی ان ننفعک آنحضرت چون
سخنان ایشان بشنید فرمود جزاکما الله عنی خیرا یا ابنی اخی بوجدکما من ذلک ومواساتکما ایای
بانفسکما احسن جزاء المتقین پس آن دو بزرگوار امام مظلوم را وداع کرده و سلام بر حضرت فرستادند پس حمله
بر لشکر و مقاتله نمودند و جمعی را بدوزخ فرستادند تا آنکه خود نیز بدرجه رفیعه شهادت رسیدند رضی الله عنهما
پس از شهادت ایشان آن بزرگوار غلام ترک حضرت سید الشهدا علیه السلام که او از اقارب نام
بود و شجاعت تمامی داشت و از قاریان قرآن مجید بود عزم مبارزت نمود و بخدمت مولای خود رسیده

بروایت روضة الشهدا عرض کرد که جانم فدای تو باد ای مولای من جانی بی‌نیم مرا دستگیر مالکیتی زنده‌ام
و اینرا رخصت حرب عطا فرمای تا در حضور تو جانی خویش فدا کنم حضرت امام فرمود ای غلام فرخنده فرجام
من تو را بفرزندم زین العابدین علیه السلام بخشیده ام از او دستوری خواه آن غلام بخدمت حضرت سید سجاد
آمد و عاشق در حجره بر بالش بیماری داشت عرض کرد ای آقا و سید من از پدر بزرگوارت رخصت حرب
خواستم فرمود ترا بفرزندم امام زین العابدین بخشیده ام از او اجازت طلب کن حضرت سجاد فرمود ای غلام
من ترا در راه خدا آزاد کردم الحکم بخاطرت بسر جانی کن آن غلام بگرد خیمه‌های خواتین حرم بر آمد و عرض
کرد ای اهل حرم رسالت مرا بحل کنید و اگر قصوری و تقصیری در خدمت از من رفته بکرم خویش از آن در گذرید
و مرا فراموش مکنید و کنیز بنده این آستان علیک بانی بوده ام از سخن او فریاد گریه از اهل حرم
برخاست پس آن ترک سلاوت جاد و عارض و زاهد ابی زیاد خود بود باز دیگر بحضور حضرت سید الشهدا
مشرف شده اذن حرب از آن جناب طلب کرد و روی مصحف نهاد و جهت دیدار نیز مانیه حلال حق قدا
در آن وقت حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود ای عمه دامن خیمه را بالا زنید تا نظر حرب کردن
غلام خویش را ببینم چون آن ستمدیده کنار دامن خیمه را بالا زدند و بیمار گرید تفرج مقاتلهٔ آن غلام کرد آن
خیل الغلام یقاتل و یرتجز و یقول
الحرمن طعنی وضرب یصطلی
والجو من سهمی ونبلی یمتلی
اذا علت فی یمینی ینجلی
ینشق قلب الحاسد المجلی
دو در نسخه شاب الحزین ابی رفو ادراک سعادتمنه مرقوم است
الیوم اسقیکم بکاس
الحنظل
بصارم دغ شفرة لم یفلل
فی حومة المیدان عند القسطل
اذود کم عن
الحسین بن علی
پس هر مبارز مانداری در قصد محاربه او می نمود آن سعادتمند او را با تیغ و درنغ از هر جانب
تیغ آنجا را رو از می نمود تا آنکه جماعت بسیاری بدست او کشته گردید و دنیا حالت عطش بر او مستولی
شد باز دیگر بخدمت حضرت سجاد آمد و طلب آب نمود آنحضرت معانقت و مبارزت او را تحسین فرمود
و بشارت سیراب شدن از آب کوثر بدو داد آن سعادتمند پای مبارک مولای خود را بوسید و بمیدان
مراجعت نمود و بآن حالت تشنگی دست و بازو و قبض و مضاد بر کشید و حمل علی القوم و قاتل حتی قتل منهم
جماعة ثم سقط صریعا بجانب الحسین و وضع خده علی خده فبکی حتی الغلام عینیه و رای الحسین
فتبسم ثم صار الی ربه **پس** یزید بن زیاد بن شعثا که مردی بزرگوار و در دلاوری مانند او بود
کم بود چنانکه اهل نسب تیر و ترکش داشت هم او را بر آن غلامان بفکند و خون تن از آن بگشت
و سعادت حضرت امام پیروی قصد امر الله تعالی شهید گشته والحمد لله رب الجنة

دفع الجبار
لقیل القلم

از لشکر دشمن هجوم آورده الملائکه را بر جهت شهادت رسانیدند پس بروایتی ابن عمار که ذکر الاخرا
ابو عمرو نهشلی در ابتدای حمله خشم آورد عابد روی بمیدان نهاد و مردانگی بی کینه کرد چون با حضرت امام حسین علیه السلام
او که جانبازان حرمی در آن احباب دیدیم و مقاتله شدید کرد و حمله نمود بر گروهی از دشمن نگاهی که امر بیت
سیاه و بیانات حضرت بر گشت و گفت **رجز** ابشر هدیت الرشد تلقی احمدا
فی جنة الفردوس تعلو صعدا برسیم ایمن وکیلت کفته ابو عمرو نهشلی بن عامر نهشلی از بنی اللات از قبیله
با دیگر هجوم آورده او را شهید نمود و سر او را اورا جدا کرد وکان ابو عمرو هذا متهجدا کثیر الصلوة
پس از او یزید بن مهاجر که کنیت او ابو الشعثاء کندی بود وکان یکنی ابا الشعثاء من بنی بهدلة
من کنده در میدان رجز خواند **رجز** انا یزید وابی مهاجر
کانی لیث بغیل خادر
یا رب انی للحسین ناصر
ولابن سعد تارک وهاجر
بعد پنج نفر از اصحاب عمر را
با تیر بکشت و بدرجه رفیعهٔ شهادت رسید **پس** بروایت عمار و سیف ابن ابی الحارث
ابن سریع و مالک بن عبد الله بن سریع جابریان از بنی همدان در پیش آن امام حسین گفته عزم
شهادت کرده عرض کردند السلام علیک یا ابن رسول الله آنحضرت فرمود وعلیکما السلام
آن دو جوانمرد با مواد بر لشکر کفار حمله آوردند و بهر طرف که روی میکردند از کشته پشته میساختند و بیت
تو شهاب الدین در یغی حال از نیف در قلم است در اینجا مسطور که فقالا جمیعا السلام علیک ابن رسول
القوم ستعمانه خاورس و نقل انه دعوت لهما بخیر یا بعض مقاطعات و مذکور است که
پس از آن ابن عبد الله بن عمر الکلبی بمبارزت برآمد و رجزی برخواند و بجاوز از نود نفر را عرضه هلاک نمود
و خود نیز در آن ساحت بشهادت فائز شد **مؤلف گوید** که بنقیم بروایات مذکوره
در لهوف و ارشاد و مناقب ابن شهر آشوب و کتاب محمد ابی طالب و مخزن و غیره در روضة الشهدا اتفاق
ابو مخنف و جمله و اکثر کبار علمای محدثین و بعد از شهادت ابن مبارزت جماعتی اصحاب اختلاف است ای آنکه
مذکور است چنانکه در کتاب مخزن البکاء مذکور است که پس از شهادت جمع اصحاب آن ابن عقبه ابن
ابی وقاص بمبارزت رسیده شهید شد چنانکه ملاحظه می شود و از قرار که در مرقوم است چنانچه معلوم است که
جمعی دیگر از اصحاب مقاتله کرده اند و اسامی در دفتر و مقتلات شان معلوم نشده مختصر بطریق اجمال شهادت ایشان
خبر مرقوم است قال محمد بن ابی طالب وغیره وکان یاتی الحسین علیه السلام الرجل بعد الرجل
فیقول السلام علیک یا ابا عبد الله یابن رسول الله فیجیبه الحسین و یقول وعلیک السلام و نحن خلفک ثم یقرء
فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر حتی قتلوا عن آخرهم رضوان الله علیهم اجمعین و ابن طاوس رضی الله عنه

در لهوف پس از مقتله جماعتی از اصحاب فرموده قال الراوی وجعل اصحاب الحسين عليه السلام
يسارعون الى القتل بين يديه وكانوا كما قيل شعر قوم اذا نودوا لدفع ملمة والخيل
بين مكدّس ومكردس لبسوا القلوب على الدروع كأنهم يتهافتون على ذهاب الانفس
مستفاد می شود از قول بعضی از ارباب مقاتل از عامه وخاصه که بعضی از ایشان از اصحاب امام [illegible] بوده
[illegible] به زیارت جوانان اهل بیت علیهم السلام [illegible] رسیده چنانکه شرح آن خواهد آمد یکی
روایت مخزن [illegible] و عرفی القلوب و [illegible] بعضی از اصحاب
عزم مبارزت نموده پس از شهادت سیف و مالک [illegible] از رفیق جانی سواری خود دارد شده مانند برق لامع
[illegible] مکمل و مسلح پس بمیان میدان آمد و مرکب را بجولان در آورد و [illegible] خواهد داد که
نم هاشم ابن عتبه ابن ابی وقاص برادر عمر سعد پس روی خود را بجانب حضرت امام حسین علیه السلام
کرد و عرض کرد السلام عليك يا ابا عبد الله اگر چه برادرم عمر سعد بجنگ تو آمده ولکن فرزند عم
تو [illegible] خود را فدای تو کردانم [illegible] مرا اجازت فرما تا در راه تو شهید کردم و خود را شهید
رکاب همایون تو نمایم حضرت امام آن معلم را دعا کرد و اجازت حرب داد هاشم [illegible] مانند شیر
در برابر آن لشکر آمد و رجز برخواند و فرمود ای قوم نمی خواهم از شما کسی را مگر برادرم عمر سعد را
آن ملعون چون از [illegible] و جلادت هاشم مطلع بود لرزه بر اعضای او افتاد و پس از میان لشکر کرد
و گفت ای جوانان کوفه و شام این برادر عم من است [illegible] کدام یک از شما
نامردی که سر او را از تن جدا کند شمعان بن مقاتل که مردی نامدار بود و در آن روز با هزار تن
از سواران عرب یاری عمر سعد آمده بود و شجاعت خود عجب و غروری تمام داشت گفت این کار من است
پس با سلاح تمام در برابر هاشم آمد و گفت ای بزرگ عرب این حرکت از عقل تو دور است که
از مال و جاه دنیا دست برداشته و بهلاکت خود همت گماشته ای هاشم در برابر او عزت و مردانگی
در میدان برسته بود گفت ای ناکس ورق این جهان البته از کسی که ببیب دنیا عقبی را از دست
ازغم جاه دنیا برداره و بجنگ خوشنودی یزید ملعون [illegible] فرزند رسول خدا کشته می شوند که
من او را شناسد چنین گفت شمعان خواست که دیگر باره سخن گوید هاشم بانگ بر وی زد و بر وی حمله کرد
آن ملعون نیزه حواله سینه هاشم کرد هاشم نیزه او را رد نمود و خدا را یاد کرد و چنان تیغ بر فرق او زد که
تا فقرات [illegible] او شکافته آن نابکار هم چنان بر زمین افتاد و بسقر جهنم روانه گردید و خروش تکبیر از اصحاب
امام علیه السلام برخاست نعمان برادر شمعان با هزار سوار دیگر که ملازم شمعان بودند بر هاشم حمله آوردند هاشم

دلاور قرار امنیت نکرده خود را بر آن لشکر زد و بهر طرف که روی آورد از کشته پشته ترتیب میداد و آن ناکسان را
مانند برگ خزان بر زمین می ریخت چون حضرت امام مظلوم دید که هاشم با هزار سوار در نبرد کشته برادر نامدار خود جناب
شاهزاده فضل ابن امیر المؤمنین را با نه نفر بیاری آن نامدار فرستاد و ابن سعد چون جرأت که آن دلاور بود
هاشم مامور شده هزار سوار از سپاه خود جدا نموده و گفت بگذارید این دو تن خود را بهاشم برسانند آن
جماعت سر راه بر شاهزاده فضل و یاران او گرفتند و نایره حرب مشتعل گردید فضل بن علی مانند بدر
جنگ آور تیغ آبدار بر کشیده و آتش در خرمن عمر جانفشان زد و راه خصم ببست و جمله جماعت ایشان را از آن قوم
عرضه هلاک ساخت و یاران فضل نیز بسیاری از منافقان را بجهنم فرستادند آخر الامر آن شاهزاده عالیشان را
بالکل زخم و تیر زدند چون آنحضرت پیاده شد او را گرفته و چندان زخم بر اندام مبارکش زدند که از آن
[illegible] و بمرتبه شهادت رسید و آن نه تن نیز بقتل آمدند پس آن هزار سوار نیز خود را بهاشم [illegible]
نعمان رسیده و بر هاشم حمله کردند و نعمان فریادی کرد که خون برادر مرا از هاشم بگیرید و او ابتدا بقتل او
ناگاه هاشم دلاور خود را بنعمان رسانیده کمر او را گرفت و از صدر زین در ربود و چنان بر زمین
زد که استخوانهای او خورد شد آنگاه خود را بعمر سعد رسانیده و او را ملعم [illegible] نمود و سپاه نعمان خواستند
روی بگریز آورند که چند هزار سوار دیگر از لشکر عمر سعد بآن رسیدند و بر هاشم حمله کردند و آن قدر زخم بر وی زدند
که دیگر طاقت حرب بروی نماند و تکبیر عظیم بر او غلبه کرد که زبان بالکل [illegible] جبیه [illegible] [illegible] از
مرکب در غلطید و عرض کرد یابن رسول الله الساعه [illegible] که در راه تو شهید شدم پس حضرت امام علیه السلام
بروایت جمعی از اهل مقاتل چون آن اخرت [illegible] و بجهت آن سکان را با هاشم دفع آورده در میان آنکه
خود کرا شسته رضوان الله عليهم اجمعين مؤلف کوید در این که هاشم ابن عتبه ابن ابی وقاص المرقال
مشهور بمرقال که اعور بود و صاحب رایت امیر المؤمنین علیه السلام بود در حرب صفین بدرجه شهادت رسید اصلی از روی قیل
در موقعین و جمهور ایشان عامه و خاصه و اجمال الکلی در بسیاری از کتب احادیث و مغازی و سیر فقیه شهادت
او مسطور است واتفاق او در صحرای کربلا بسبب چه اصلا مستندی ندارد و مسموع نیست که صاحب محرق و مخزن و
مؤلفین مقاتل دیگر از جایی یا روایت الله علیهم و مسکن الله [illegible] ابن عتبه را مستند بکدام کتاب و کدام راوی
نموده اند و اگر بگوییم در غزوه صفین جراحت برداشته و شهید نگشته تا روز عاشورا در آن روز بدرجه شهادت
پیوسته اینهم خلاف اجماع و اتفاق نقله اخبار است از علما و جمهور عامه و خاصه پس ممکن است اینکه
بگوییم هاشم مرقال را فرزندی بوده مسمی بهاشم و او نیز فرزندی بوده هاشم نام که در روز عاشورا آمده جان
خود را فدای حضرت امام نموده و نیز ممکن است که بقول حاجتی عرضه صاحب مالکه عبد الله بن هاشم بن عتبه

که آن اوقات در بصره بوده پس از آنکه خبر حضرت امام ع باطراف بصره رسیده بطریق خفا ملازمان جناب
آمده باشد و اینهم محقق معلوم نیست و قطع نظر از این جمله کرده نام فضل این ع در میان فرزندان حضرت
امیر علیه السلام بهیچوجه مذکور نشده و در کتب فریقین از نسابین که نقل اولاد امیر کرده نموده‌اند اصلا
ذکری از فضل نرفته چنانچه انشاء الله در مبارزت و شهادت فرزندان آنحضرت تفصیل این جمله شرح
ذکر خواهد شد پس اگر گفته شود که بعضی از مبارزین اصحاب مرقومه در این مقتل نیز قضایای ایشان اصلا
دستی داده و بعضی را در مقتل بالانفراد ذکر کرده و برخی را بعنوان ابطال و برخی را در جب و فقه الله
و بعضی را ... و بعضی ره ذو رفته منسوب به ابطال الذین الاتباع و آنچنین اسامی بعضی را آنکه در زیارت حضرت
قائم عجل الله فرجه مسطور است تفاوت که دارد و آنچنین از اخبار و روایات هم بقیه ایشان و غیرهما
جواب گوئیم که غرض ما نقل کلمات اصحاب مقاتل بوده در این باب نه آنکه تمام آنچه مرقوم شده مرجحات
و مقبول ایشان باشد در نزد ما و دیگر آنکه بیان ابهام و اشتباه این مطالب در مقدمه مبارزت اصحاب امام ع
مرقوم شده انشاء الله در مقتل کبیر این جمله را بتحقیقات شایسته خواهیم نگاشت پس بهتر آنکه این مقصد را
بذکر چند بیت پایان رسانیم **فی المرثیة** انما الحماة حماة آل محمد ✽ بالطف اذ نشابهم
وکهول ✽ وفوارس من الذکور سیتهم ✽ ابدا وظل التهور معیل ✽ انما الرماح
النعا شغ علیه ✽ الصافنات وبودها وتبرک ✽ انما ابن قین ذو المکارم والجد ✽
انما ابن حر ذو العلی وجبیل ✽ ابن العبید السود حرم ناتهم ✽ صبغت بها الغبراء وهو ظلیل
السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار اللهم احشرنا معهم وفی زمرتهم وارزقنا زیارتهم بمحمد وآله الاطهار

مقصد پنجم در شهادت فتیان اهل بیت از آل علی و عقیل
و جعفر و حنیف علیهم الصلوة والسلام من الملک العلام

صلوات الله وصلوات ملائکته وانبیائه ورسله وجمیع المؤمنین من الاولین والآخرین علی العصبة
الهاشمیة والعترة النبویة والاسرة العلویة الفاطمیة جمیعا سیما المستشهدین مع سیدنا
ومولانا الحسین ع **شعر** قوم اذا التبسوا الشاحجلوا الصدور ولها سالک ✽ الا اتاهم
تلوبهم خوف الدروع لاجل ذلک ✽ جوانان از سلسله جلیله هاشم بن عبد مناف که از مصادف در کجا
داده و یا بخ خار هکاف با ندی و لیس تیغ تا عرصه کشته شد که از نسب قابل تهنیت ایشان ازبح الله المؤمنین
هر چند مثل ایشان در کنار نپرورده و مادر دهر عدیل ایشان بعرصه وجود نیاورده کیا او دیده روزگار سورا
بحیده بنی الحارث بن عبد المطلب و اسد الله و اسد الرسول حمزه سید الشهدا و جعفر طیار در بخاطر و در دیگران از

بهشر

ششم در بیان شهادت فتیان اهل بیت

شهادت بقیه آل ابی طالب نظر کرده و به سینه کمال غیرت و حمیت و حمایت و صبر و ثبات قدم
و مردانگی و شکر یگانگی جوانان نامدار خویش را در نصرت حضرت سید الشهدا و حرم رسول الله دیکا و جعفر بن ابی
طالب و فرزند رشید شهید حضرت مسلم بجلادت و رشادت اولاد خویش را ملاحظه نماید و حضرت امام
زمانی والد امام حسن مجتبی در کجا بوده از زور نامه چه فرمایند ستایش فرزندان خویش را در جهادات و مقاتلات
بین یدی الامام المظلوم علیه وعلیهم السلام والتحف علی الجنة وبوء النسمة که ارواح مبارکه ایشان در همان دار
دیدار که جلوه فرموده و ناظر بوده قتال و جهاد آل عترت خود را از هیمی مباهات میکرده بایشان و اینها و دیگر
می گشته و برادر دیگر نموده و صحبت ایشان و دیگر فرموده خاصه و تمنی دیدار ایشان در خطبه مبارکه کتاب
اسرار الشهاده خویش چنین کلمات نمی آورید اینهم اسکل مرتبت و عرق کریم و مغرس فخیم لسنخ
العروف من منبع النبوة ودوحة الاشجار من نبع الرسالة وشذرات الاغصان من لمعة
الخلافة والامامة طاب العود واعتدل العمود بتایع الجود تتفجر عن الانامل ودیع السماح یفیض
عن الفواضل ظهر فی کل مکرمة غرة الاوضاح وقادمة الجناح العلم حشو ثیابهم والایقان ملاء
اهابهم تا آنکه فرموده هیهات هیهات ان ینتهی مدائحهم وثنائهم بجزء الالفاظ واننهم لو کانوا
فی الازمنة السالفة علی ذوی نبیاء لکانوا انبیاء ومن حزب المرسلین عشر اعظام ولهذا
المعنی یشیر قول الرضا علیه السلام ورووح له الفداء لریان بن شبیب قتل مع الحسین من
اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم فی الارض شبیهون **انتهی** اکنون شروع بمطلب خود کنیم و میگوئیم
که احاطه بر این زمره مشاهیر اهل بیت علیهم السلام و جمع و توفیق ما بین روایات مختلفه علما و ارباب مقاتل در باب
شهادت ایشان و علم قطعی در وقوع شهادت بعضی و خروج بعضی دیگر از این ظروف بر اطلاع تام
باید فرزندان عقیل و فرزندزادگان او و همچنین فرزندان جعفر طیار ع و فرزندزادگان و همچنین اولاد حضرت
امیر و همچنین اولاد حسنین علیهم السلام و همچنین دیگر از هاشمیین و این احاطه خواهد بود مگر در نزد علمای انساب و آنکه
ارباب مقاتل خصوصا متأخرین ایشان در این باب کرده‌اند در کتب تصحیح و تنقیح این مطلب ننموده‌اند هنوز حال
و جمع و علم قطعی این امر در غایت احتجاب باشد بهر حال از خدای تعالی توفیق و تسدید و عزت طاهره و بقیه گردانیده
کشف این ابهام و رفع این احتجاب را این بنده در مقتل کبیر خواهم نمود و در این کتاب که نجابت آنان بحقیقت
ببینی قدر الکفا خواهم کرد که تحت عنوان اختلاف روایات در عدد شهدای اهل بیت بلکه در
دلیل از آن مختصر سخن جمع و توفیق بین الروایات مرقوم دارد و دلیل از آن کلمات ارباب مقاتل را
در نام شهادات و مقتولات ایشان باز نماید و حق المقصد در این مقصد را باتتبع تام در حد و حصر برآید

نگ میکنم و بنابه اقرب که در باب عدد شهدای اهل بیت اقوال عدیده در کتب معتبره علما و ارباب سیر بنظر رسیده

الاول در بحار بروایت ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب از مناقب خودشان منقول است که

اختلفوا فی عدد المقتولین من اهل البیت فالاکثرون علی انهم کانوا سبعة وعشرین سبعة

من بنی عقیل مسلم المقتول بالکوفة وجعفر وعبد الرحمن ابنا عقیل ومحمد بن مسلم وعبد الله بن

مسلم وجعفر بن محمد بن عقیل ومحمد بن ابی سعید بن عقیل وزاد ابن شهرآشوب عونا ومحمدا ابنی

عقیل وثلثة من ولد جعفر بن ابیطالب محمد بن عبد الله بن جعفر وعون الاکبر بن عبد الله

وعبید الله بن عبد الله ومن ولد علی تسعة الحسین والعباس وقیل وابنه محمد بن العباس

وعمر بن علی وعثمان بن علی وجعفر بن علی وابراهیم بن علی الاصغر ومحمد بن علی الاصغر وابوبکر

شک فی قتله واربعة من ولد الحسن ابوبکر وعبد الله والقاسم وقیل بشر وقیل عمر وکان صغیرا

وستة من ولد الحسین مع اختلاف فیه علی الاکبر وعبد الله وابراهیم ومحمد وحمزة وجعفر وعمر وزید

وذبح عبد الله فی حجره ولم یذکرهما صاحب انساب الاعلیاء وعبد الله واسقط ابن ابیطالب حمزة و

ابراهیم وعمر وزیدا وقال ابن شهرآشوب وفی قتیل محمد بن علی الاصغر لمرضه اکثر و این روایت

بالجمله مشتمل بر [illegible] بود [illegible] روایت دیگر [illegible] **الثانی** ابو الفرج اصفهانی

حسب [illegible] در کتاب مقاتل الطالبیین آورده که جمیع مقتولین از آل ابیطالب [illegible] در این خلاف است

بیست [illegible] نفر بوده اند **الثالث** روایتی مذکور [illegible] ابن [illegible]

از اهل بیت [illegible] علی وجه الارض شبیه **الرابع** روایتی دیگر هم [illegible]

شهدای اهل بیت هفده نفر بوده **الخامس** روایتی دیگر در انوار النعمانیه مرحوم سید [illegible]

اینکه عدد [illegible] بوده [illegible] است [illegible] از حضرت رضا علیه السلام قتل مع

الحسین من اهل بیته ثمانیة عشر رجلا ما لهم علی وجه الارض شبیهون **السادس** [illegible]

[illegible] هفده نفر [illegible] انه قال قتلوا [illegible]

انسانا کلهم ارتکضوا من بطن فاطمة یعنی فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر **السابع** [illegible] مرحوم علامه

مجلسی [illegible] از حضرت صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] فاطمه

فرض الله [illegible] منهم ثلثون

صریعا [illegible] **مولف گوید** [illegible]

یعنی

بنای روایات مرویه واقوال منقوله آنکه متفق علیه ارباب مقاتل است آنها هجده نفرند [illegible] علی وجه الارض

[illegible] در روایات [illegible]

[illegible] ذکر کرده ابن شهرآشوب و محمد بن ابیطالب آنکه گفته اند مقتولین [illegible] بیست [illegible]

شده است [illegible] بقیه اختلاف [illegible] بعضی [illegible] علیهم [illegible] ذکر کرده اند

از فرزندان حضرت امیر [illegible] تن [illegible] عقیل [illegible] جعفر طیار [illegible] امام حسن [illegible] نفر

[illegible] حضرت امام حسین [illegible] هجده تن [illegible] اختلاف واقع است واما

ما فی المصابیح عن عبد الله بن سنان حیث ان المذکور فیها ان المقتول منهم [illegible]

جزو [illegible] مقتولین اهل بیت [illegible] موافق اخبار [illegible]

[illegible]

[illegible] اصحاب والله اعلم بالصواب **پس** چون [illegible] مطلب [illegible]

متعارف علمای اعلام [illegible] شهادت تمام اصحاب [illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible] اهل بیت آن [illegible]

وجعل یودع بعضهم بعضا [illegible] بالبکاء والعویل والحسین [illegible]

امام علیه السلام چون [illegible]

[illegible]

[illegible] **پس**

اول کسی از اهل بیت که بمبارزت بیرون آمد باتفاق اهل مقاتل جناب عبد الله بن مسلم

ابن عقیل علیهم السلام بود ومادرش رقیه بنت علی ابن ابیطالب ع کما فی مقاتل الطالبیین لابی الفرج

ورقیه [illegible] امیر المؤمنین با عمر [illegible]

[illegible] تمام [illegible] میدان [illegible] فرمود

رجز الیوم القی مسلما وهو ابی ، وفتیة بادوا علی دین النبی ، لیسوا بقوم عرفوا بالکذب

، لکن خیار وکرام النسب ، من هاشم السادات اهل الحسب ، وقال ابو مخنف

[illegible] عبد الله بن مسلم [illegible] باذاء الحسین ع وقال [illegible] البراز فقال ع [illegible]

بالکمال [illegible] علیه فقال [illegible] فاذن له بالبراز فحمل علی القوم

وانشاء یقول **رجز** نحن بنو هاشم الکرام ، نحمی عن السید والامام

[illegible] للقتال [illegible] ابا

٭ سیلحه دول الملک العلام ٭ فسل علی الغادر الضرغام ٭ پس بروایت مهران کابلی پس
حمله بر لشکر نمود و نود و هشت تن از دو نجبات را به درک فرستاد و در روایت ابی مخنف هفتاد سوار از ایشان
را به جهنم فرستاد و در بعضی از نسخ منقول از ابی مخنف فقتل منهم خلقا کثیرا ناگاه عمرو ابن صبیح صیداوی ملعون
تیری از کمان بکشید که آن نهال بهار او را از دو دست بگرفت چون جبهه گذاشت آن تیر بجبهه و کف دست او را بجبهه
دوخت بگو درخت از قرة الظلوم چون ستاره ... حرکت نمی توانست پس ملعونی دیگر که او را
ابی مالک ... ابن مالک الجهنی میگفتند نیزه بر جبین مبارکش زد و او را شهید کرد و اکابر را ... مقتل
مقتل ... سعادت الکتب ... نوع نوشته اند ... العظیم ... و در روایتی ...
لدم ... و مردم را از ... متوجه ... و العظیم را ... خوبه ... جهاد آورد
بنیف کرد پس نود ... آن شخص خواند و در مزد اطلبوا بابو ان منتقمکم و بادروا الی الجنة ودار
الامان خیر من دار الهوان ودر بعضی نسخ الشهداء مسطور است که چون عبد الله بن مسلم علیهما
بجانب میدان درآمد علامی از اولاد ... جهاد ... بیرون آمد ... طلبه کرد از لشکر در برابر
او بیامد آن سرور بر سپاه حمله آورد و جماعات بسیاری را بکشت از این سعد ... جلادت ... او
خلقی بر ... پس ... اسد ... کسی را از ... سپاه او ... درآورد و گفت الکون
بیانی جوان ... حمله کرده ... جادو ... قدامه ... شجاعت ... در برابر ...
آمد عبد الله با نیزه ... برادر حمله کرد ... الجعفی ... او را گریزان شد ...
آن یادگار مسلم ابن عقیل از عقب ... تاخت ... جنبه ... بود ... گرسنه ... ناقص ...
نیزه را ... ستاده ... برگشته ... میدان ... قدامه ... عبد الله نیزه ...
ساده ... مرکب ... نیزه ... سینه آن جناب ... آن نامدار ... نیزه را
از خود ... مرکب ... قدامه ... عبد الله ... فرصت ...
بدانی ... مرید ... دست ... گمراه ... در دست ... کرد ... اولاد
... جفنه الجام ... نیزه را ... طلب کرد ... سلامه بن قدامه ... ملاعین ...
بو ... کشتی ... گروه ... خواران ... برادر ... در اجرت
در ... سپاه ... آن ... عبد الله ... الجناب ... حمله
او ... حق ... فرمود ... آمد ... عزم ... او
آن ... عطش ... رسیده ... لشکر ... سعد ... آورد ... برقای گرفت

و از دلیران میمنه عمیر بن مطاع الجعفی و همراه مالک بن عمیر را به درک فرستاد پس از میمنه برگشت و حملات خون آشام
بر شیران ... الکاه بمیسره حمله کرد و قدامه ... که از فعال با ... این سعد ... بر ... که
و بر قلب حمله آورد و بیست نفر را ... روانه نمود و خواست در قلب ... درع ... شجاع ...
برآمد ... آن جناب ... عبد الله ... مرکب ... بر خواست ... تقاتل ...
ابن مزاحم الحمیری ... این مالک ... بالطعن نیزه آن جناب ... او ... و لشکر بر او حمله آورده ...
... سلام الله علیه ... پس بروایت عماد از حضرت باقر محمد بن مسلم که ...
... عزم محاربه نمود ... رجز ... عاقبت ابو جرهم ازدی و لقیط بن ایاس الجهنی ...
... سعادت ... حمله آورده ... رسانیدند و بروایت الماسدوق
عبد الله بن مسلم ... بمحاربه بیرون شتافت و این رجز برخواند رجز اقسمت لا اقتل الا
حرا ٭ وان وجدت الموت شیئا نکرا ٭ اکره ان ادعی جبانا فرا ٭ ان الجبان من عصی وفرا
الکاه حمله کرد و ... را ... بعد ... کرد ... جادو ... در نسخه
صحیحه ... که ... عبد الله بن مسلم ... ذکر ... در زیارت ناحیه
... عبد الله بن مسلم ... شهادت ... مرقوم است ... در نسخه ... علیهم
... ... کاشف اسرار الشهادات ... که مذکور شد قال
بکن شهادة انس بن مالک وخرج بعده احمد بن مسلم فاستأذن من الحسین البراز فاذن له
فبرز وهو یقول رجز الیوم اقاتل مسلم جمعکم ٭ یا شر قوم ظالمین فسقه ٭ ...
... ٭ ... غلام صادق ... ٭ ... ناکصا ٭ ...
... الشفقه ٭ ... الوغا ٭ ... المفلقه ٭ ...
... ثم قتل خلقا کثیرا فبینما هو یقاتل اذ اتاه سهم فصرعه فاستشهد امام الحسین
و نیز گفته که ... عون ... مسلم ... شهادت مسلم ... آورد ... تن از ...
... عمرو ابن صبیح صیداوی ... او را ... روضه رضوان فرستاد و پس جعفر ابن مسلم ...
برآمد ... آورد ... عروة ابن عبد الله الجعفی ... آمد ... بابی علیه
پس بروایت عماد بعد از شهادت محمد بن مسلم عم او جعفر ابن عقیل که از شهدا ...
... است ... میدان ... مبارک ... و رجز انا الغلام الابطحی الطالبی
٭ من معشر فی هاشم وغالب ٭ ونحن حقا سادة الذوائب ٭ هذا حسین اطیب الاطایب

من عترة البر التقي الثابت ‌ در روایت ابومخنف میفرمود و رجز یا معشر الکهول والشبان ء

امنعکم بالسیف والسنان ء ارضی بذاک خالق الانسان ء ثم رسول الملک الدیان

پس بروایتی چهار یا پانزده سوار و بروایت ابومخنف چهل و پنج نفر را بدوزخ فرستاد و الکاه عروة بن عبدالله

الخثعمی و بشر ابن سوط الهمدانی آن بزرگوار را بدرجه شهادت رسانیدند و مقاتل ابو الفرج و امه

ام الثغر بنت عامر العامریه و در بعضی نسخ ابومخنف بجای جعفر ابن عقیل موسی ابن عقیل مرقوم است ایشان

این رجز و مقتول ... و در شهادت ... و این بنده در کتب ... علم توافق اهل

نگاشتم که جز علم تتبع در ضبط اولاد و احفاد ابی طالب الا المعصومین ... دیگر ... پس

بعد از او برادرش عبدالرحمن بن عقیل که شهادت او نیز مجمع علیه علمای ارباب سیر است بمیدان کارزار

در آمد و این رجز بر خواند رجز ابی عقیل فاعرفوا مکانی ء من هاشم و هاشم اخوانی ء کهول

صدق سادة الاقران ء هذا حسین شامخ البنیان ء وسید الشیب مع الشبان

پس حمله کرد و هفده سوار را بخاک هلاک انداخت و خود نیز بروضه رضوان خرامید و در مقتل کبیر ابو مخنف

مذکور است که محمد ابن ابی سعید بن عقیل دختر زاده امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در آن معرکه پس از برادران خود

مبارزت کرد و شجاعت ... از او بظهور آمد ... و پنج نفر از ... مخالف خود نیز ...

شهادت ... نام ابن بزرگوار ... مرقوم است ...

لقیط ابن یاسر الجهنی ... ابن عقیل ...

دختر جعفر ابن محمد ابن عقیل را ... مؤلف گوید بسیاری از کتب

مقاتل که علما و خاصه تالیف نموده اند ...

...

...

روایت ...

ابن ...

...

...

...

... که چشم ...

جمیع کبار و عوالم و همه متقدمین و متاخرین از ارباب در مؤلفات خود روایت نقل کرده اند تا در حق

پس از شهادت آل عقیل فرزندان ... ابن جعفر طیار افتاد و آن بزرگوار

یکی محمد نام داشت که مادرش ... بود ... و دیگر

عون الاکبر نام داشت و او برادر مادری محمد بن عبدالله بن جعفر بود چنانکه بعضی ...

بوده اند ...

... الفزاری بود ...

رجوع باید کرد ... اولاد عبدالله ابن جعفر و ازدواج او را ... پس اول از آن دو تن

محمد بن عبدالله بن جعفر طیار آهنگ مبارزت کرد ... و این رجز انشا فرمود رجز

نشکو الی الله من العدوان ء فعال قوم فی الردی عمیان ء قد ترکوا معالم القرآن

ومحکم التنزیل والتبیان ء واظهروا الکفر مع الطغیان ء پس حمله کرد ...

... بدوزخ فرستاد و خود ... بدرجه رفیعه شهادت رسید ...

تبعه آورد پس برادرش عون ابن عبدالله بن جعفر ... و این رجز خواند

رجز ان تنکرونی فانا ابن جعفر ء شهید صدق فی الجنان ازهر ء یطیر فیها بجناح

اخضر ء کفی بهذا شرفا فی المحشر ء پس سه سوار و هجده پیاده را ...

عبدالله ابن قطبة الطائی لعنه الله ... و قال ابو مخنف

... عبیدالله بن جعفر ابن ابی طالب و انشاء یقول رجز اقسم لا ادخل

الا الجنة ء مصدقا باحمد والسنة ء ... انقطاع ... ء فهو الذی انقذنا

بمنه ء من حین الکفر وسوء الظنه ء صلی علیه الله بادی الجنة ء ثم حمل علی القوم ولم

یزل یقاتل حتی قتل ثمانیة فوارس ثم استشهد امام الحسین ...

نیز ... بحار والعوالم پس ... ابو مخنف

احمد بن محمد الهاشمی ...

رجز الیوم ابلو حسبی و دینی ء بصارم تحمله یمینی ء احمی به عن سیدی و دینی ء ابن

علی الطاهر الامین ء ...

...

حضرت سیدالشهدا علیه السلام ...

شهاب الدین عاملی در کتاب اعوان تحریر کرده است که چون نوبت میدان مبارزت در آمد پس از مسعود پسر بن دوخر
برخاسته بلشکر عمر بن سعد حمله نموده ... مبارز بر وی افکنده ... کوفه بار دیگر ... کرده و اورا
جرعه شهادت رسانیده ... گذاشت و سر ... بفرستاد امام حسن علیه السلام رسید

مبارزت و شهادت فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام و تفصیل مقاتلات قاسم و عبدالله اکبر ابن الحسن

از اولاد امجاد حضرت حسن بن علی المجتبی صلوات الله علیه که بروایت ارشاد مفید در رکاب ... بوده در روایت
... در روایت ... با حضرت امام ... همراه گردید ...
بیاغ عبدالله اکبر بود ... حضرت قاسم و احمد و عبدالله اصغر و حسن ابن الحسن ... جوانان ... شهادت
رسید و حسن مبارزت کرد ... مشغول گردید ... در جای دیگر ...
لذعلیه الاکبر ... و عمر ابن الحسن نیز ... مبارزت کرده ... وفات یافت
بتوفیق خدای تعالی در این مقام پرتو آیات ... کتاب ... و مقاتل ... خواهیم ... کرد
اول کسی ... که عزم مبارزت کرد حضرت شاهزاده ... قاسم ابن الحسن بود و آن جناب ... سن
شیبه ترین مردمان بود ... چنانکه صاحب ... نوشته ... از ... فرزند آن ...
فاخره ... حضرت امام حسن اشبه الناس برسول الله بود ... کرده ...
چنانکه ... شبیه ترین مردمان بود ... حسنین و جعفر طیار ... جعفر ... الحسن ...
و ... دیگر ... سال
گذشته بود ... روایات دیگر ... سال ... مرقوم ... غلام
صغیر لم یبلغ الحلم ... ثابت بود که آن جناب ...
سال ... عمر ... بوده ... جلالت قدر و عظم مرتبه آن جناب ... عمه ... حضرت عباس و عمزاده ... علی
اکبر بوده ... در حقیقت ... عترت ... خواب ... ابی طالب ... نسل ...
بالجمله کلمات اصحاب مقاتل در باب مقاتله و شهادت آنحضرت بر چند نوع است که ... ذکر
میگردد **ابومخنف** در مقتل خود آورده بروایت ... علیه السلام ... که حضرت امام
... شهادت ... اصحاب ... و اقربا ... و اقلة ناصره الا خمسین ... بیننا الا ...
من ناصر ... ینصرنا ... ناگاه ... برون آمد که ... سطر
... بوده ... از ... قاسم ابن الحسن ... قاسم ابن الحسن ... کان

لبیک لبیک ... صلی الله علیک آنحضرت فرمود ... وصایت ...
بزرگوار خود ... القاسم علیه السلام و هو کالبدر ... **و بروایت** بحار ...
آنحضرت ... امام ... نظر ... کرد ...
عن علیهما ... آن ... تا آنکه بیهوش ... آنگاه قاسم طلب اجازت
نمود حضرت امام ... علیه السلام ... و دحلکیه
... **و بروایت** ... دیگر
قاسم بحضرت امام عرض کرد ای عم بزرگوار ایا مرا اجازت میدهی که بجنگ ... قوم کفار ... روم
... یا ابن الاخ انت ... علامة ... تو ... قوم الاز برادر بزرگوار
... کسی ... خیال ... کرد ...
خود گرفتار ... قاسم ... بوسید ... حضرت امام
... عظامی ... داده ... خود ... بود که
... حضرت امام حسن ... بر بازوی ...
... علی ... عارض ... باب ...
... عظامی ... گذشته ... گرفت
... داده ... کرد که ...
حضرت امام حسن در آن مرقوم است یا ولدی یا قاسم اوصیک انک اذا رأیت عمک الحسین
فی کربلاء و قد احاطت به الاعداء فلا تترک الجهاد و البراز لاعداء الله و اعداء رسوله
علیه و آله و لا تبخل علیه بروحک و کلما نهاک عن البراز عاوده لیاذن لک فی البراز لتحظی
بالسعادة الابدیة ... فرخنده خصال خود ... شهادت ...
... سید الشهداء روحی الفداء
آن ... از دل بر کشید ... یا ولدی ... عن ... کل
لک ... و لا تبخل ...
... خیمه ... قاسم را طلبید و فرمود ...
... حضرت امام ... خواهر خود زینب صدیقه علیها السلام ...
... حسن مجتبی ... مضبوط است ... صندوق ... فرمود

حضرت امام علیه السلام دوان بکشود و جبین امام حسن را بر دو چشم برنشانید و جامه آنحضرت را ... کای فرزند عزیز
... که عموی ... بود بر خوانده دختر خود فاطمه ... او را بدست
دهم داد و فرمود این امانت بدرست ... ثم ازوجها اللیلة فجعل القاسم علیه السلام
ینظر الی ابنة عمه و یبکی الی ان سمع الاعداء یقولون هل من مبارز فرمی بید زوجته و اراد الخروج
من الخیمة ... شاهزاده مظلوم نظر ... بر جبین عروس میفرمود و سیلاب اشک از دیده میگشود ناگاه آواز نفیر
جنگ ... در طلب مبارز میکردند آنحضرت دست آنمظلومه را رها کرد و خواست از خیمه بیرون آید عروس
دامان او را گرفت و گفت ... بیرون آید ... عرض کرد ... فرمود میخواهم بمقاتله
دشمنان بروم ... طلب مبارز میخواهند آنمظلومه ... آنحضرت فرمود ای دخترعم
دامان مرا رها کن ... عروس صیحه بر آورد و گریست و عرض کرد ای ... تو فرمودی که
... من در آن روز ترا بچه علامت بشناسم و در کدام مکان باز جویم قاسم دست فراکرد و
آستین خود را قطع فرموده و گفت ای دختر عم در قیامت بدین آستین بریده مرا بشناس ... ازین کلمات
خروش از اهل بیت برآمد ... برآوردند پس حضرت قاسم علیه السلام
از خیمه بیرون آمد ... امام علیه السلام آمد و اجازت حرب خواست امام مظلوم فرمود یا ولدی اتمشی برجلك
الی الموت ای فرزند آیا بپای خویش ... آنحضرت عرض کرد و کیف یا عم و انت بین الاعداء
وحیدا فریدا غریبا لم تجد حامیا و لا صدیقا روحی لروحك الفداء و نفسی لنفسك الوقاء
چگونه چنین نکنم در حالی که تو در میان گروه دشمن بیکس و تنها ... پس حضرت امام علیه السلام آنمظلوم را
... قبای آنمظلوم را پاره کرد و عمامه او را ... کرده ... آنمظلوم ...
او بصورت کفن ... و شمشیر خود را بر کمر آنجناب بست ... او را بمیدان حرب فرستاد چون
آن قرة العین حسن مجتبی و فرزند شیر خدا که وارث شجاعت جد تاجدار و پدر بزرگوار خود بود ...
... آفتاب ... از افق میدان طالع گردید ...
... و بروایت بحار اشک از دیده خونین او بر روی مبارک جاری بود پس بروایت
منتخب در برابر لشکر آمده روی بعمر سعد ملعون کرد و فرمود ای عمر ... آیا از خدا ...
... مراعات ... آنملعون عرض کرد آیا شما هنوز از تکبر دست
برنداشته اید ... یزید را اطاعت ... آنحضرت فرمود لا جزاك الله خیرا تدعی الاسلام
وآل رسول الله عطاشا ظماء قد اسودت الدنیا فی اعینهم پس ... فرمود ...

بازرفت حضرت قاسم و حرب او با لشکر

جواب ... آنحضرت بطرف خیمه مراجعت کرد ناگاه صدای عروس ... شنید ... میگریست
و بروایت روضة الشهداء چون بمیدان آمد رجزی بر خواند و حمله بر لشکر نمود و بسیاری از آن
منافقان را طعمه تیغ آبدار فرمود و ... کسی را جرات حرب او نماند پس برگشت بسوی مرکز
خود و ... آغاز کرد و قال ... معالات شافیة کافیة ... تحرق القلوب و تدمع العیون
پس فرمود ... امروز ... آب داده گفت ... اول آب ...
آنحضرت فرمود ... سلام ... آب فرات را از حسین ابن علی
و عترت و اطفال او ... قطره ...
درآمد ... حضرت قاسم ... گفت ... قاسم
... حمله ... قاسم ... بخیمه
عروس نهاد ... آواز گریه او ... فرمود ها انا ذا اجئتك عروسی ... صدای آنحضرت
... مرحبا بالعزیز الحمد لله الذی اراك وجهك قبل الموت
پس قاسم ... کفار مبارز ... پس ...
... پس بروایت بحار
این رجز بر خواند رجز ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤتمن
هذا حسین کالاسیر المرتهن بین اناس لا سقوا صوب المزن و در روایت سایر
این رجز بر خوانده رجز انی انا القاسم من نسل علی نحن و بیت الله اولی بالنبی
من شمر ذی الجوشن او ابن الدعی و بروایت صدوق ... میفرمود شعر لا تجزعی نفسی
فکل فان الیوم تلقین ذری الجنان و در مقتل ... با نواع دیگر مسطور است
پس حمله کرد بر لشکر و بروایت ... و در روایت ابی مخنف
... هفتاد نفر ... آورد و در اسرار الشهاده بروایت ...
... پس ... طلب مبارز فرمود فجاء الیه
رجل یعد بالف فارس فقتله القاسم و کان له اربعة اولاد فخرجوا الی مبارزة القاسم
واحدا بعد واحد فجعلهم مقتولین ... که با هزار سوار برابر بود
... چهار پسرش ...
مشغول بود تا آنکه ... ناگاه ...

حضرت یک ضربت حیدری او را دو نیم کرده بدوزخ فرستاد و بعد از آن بموجب که دلش بجهاد دیگر [illegible] قاسم با جواز آن
داشت عطش شکایت فرمود آنسرور بدو نجی که در اسرار الشهادة مسطور است قاسم خود را بمظلوم داد و فرمود
این قاسم را در دهان خود گذار و سیراب خواهی شد و او را همچنین کرد سید شهدا امر فرمود حضرت قاسم خود فرموده که
چون آن قاسم را در دهان خود نهادم چشمه آب از آن در دهان من تراوید و سیراب گشتم پس بمیدان مراجعت کردم

مؤلف گوید قضیه مبارزت حضرت قاسم با آن مرد که چهار پسر از اولاد خود برده بنزد آن حضرت
برد و جنگ کرده در روضة الشهدا و جلاء العیون و منتخب و انتخاب و بسیاری از کتب باین نوع مرقوم است که ازرق
مقبول [?] ابن الازرق شامی بود و چون حضرت قاسم بار دیگر بمیدان آمد در عقب بر خواند و بسیاری از نوادرات
لشکر را بقتل رسانید ابن سعد ملعون ازرق را که بر بعضی از لشکر شام سپه سالاری داشت طلبید و گفت ای ازرق شامی
تو در هر سال ده هزار دینار مرسوم از امیر شام یزید ابن معاویه میگیری و قد اشتهر اسمک عند شجعان العراق
وکماة الشام فلم لا تبارز هذا الفتی الهاشمی و قد ترى منه ما ترى انه قد اباد الرجال
و قتل قروم الابطال ازرق بر آشفت و گفت ان هذا الامر منک لعجیب و لا ابارز هذا
الغلام الذی لم یبلغ مبلغ الرجال و لم یتعلم آداب الحرب و القتال مگر نه عجب کردی بیرون روم
که اگر بر او غالب گردم گویند طفلی را که هنوز آداب حرب نیاموخته بود بقتل آورد و اگر بر من غالب آید
همه توبیخ کنند که در جهان نوادری در دست کودکی بقتل رسید اکنون من ترا همراه داری مرا چهار پسر است و از اینها
بالظفر [?] یکی از ایشان را بفرستم تا سر او را بیاورد عمر ابن سعد گفت ای ازرق تو هنوز از شجاعت بنی هاشم غافلی و بی
تمیز آنکه صغیر و کبیر ایشان اشجع شجعان روزگارند و مردی را از جد خود حیدر کرار میراث دارند ازرق
از روی غضب تبسم نمود فاشار الی ولده الاکبر و افرغه درعه و قلده سیفه و سوی علیه سلاحه و اعطاه
رمحه و کان ثمانیة عشر فرسا [?] فارسله الی المعرکة آن میرشم زاده چون بمیدان رسید بر قاسم حمله نمود قاسم
نیزه بسوی او انداخته آنگونه بسپری آهنین بدهر [?] نیزه او داد که سر نیزه در هم شکست قاسم عقب آنکه تیغ از نیام کشیده
و حمله بر پسر ازرق آورد آنکه [?] تیغ حواله قاسم نمود آنحضرت سپر در پیش کشید تیغ پسر ازرق بر سپر قاسم آمده قطع
کرد و بدان دست آنحضرت را مجروح کرد محمد ابن ابی طالب [?] که در آن وقت در خدمت حضرت امام بود
بگوید آنحضرت [illegible] حضرت قاسم رسید آنکه زده قدری از عمامه مبارک پاره کرده و زخم دست
خود را بست [illegible] حمله بر پسر ازرق آورد [illegible] حواله [illegible] حمله کرده بر پسر او
نیم کرده از اسب در افتاد و مغفر و درعش از او در گشت و کان فی وراثة شعر طویل کانه الفزعه
فهوى القاسم عن ظهر المرکب و لف شعره علی یده و هز حصانه و قلعه عن سرجه و اوقعه

علی الارض

على الارض و قتله هشمت عظامه بر آنحضرت اسب را بر روی پسر دیگر ازرق [?] در آورده و نیزه و تیغ
او را که گرانبها بود برگرفت و چون در میان لشکر آمد و صد زر [?] طلبیده ازرق چون پسر خود را کشته دید پسر
پسر دیگر [illegible] بمیدان آمد در دل بقتال کرد که ای جوانان هاشمی کجا جوانان را که در مصر و شام و عراق نظیر است
آنحضرت بانک بر او زد و فرمود [illegible] انشاء الله باخیک یا عدو الله و انی [illegible] بر حمله
بر یکدیگر نموده ناگاه حضرت قاسم نیزه بر پهلوی [illegible] زد که از پهلوی دیگر او سنانش زبانه کشیده بیفتاد
آن برادر دیگر آنها بمیدان آمد [illegible] آن فرزند [illegible] چنان نیزه بر شکم زد که از پشتش سر برآورد
و دیگری را با شمشیر دست و نیزه [illegible] نمود و چون از مرگ [illegible] گریزان شد و چون نزدیک
لشکر رسید او از اسب در افتاد و جان بمالکان دوزخ سپرد فغضب الازرق و تدرع و تقلد و جال
فی میدان الحرب و حمل علی القاسم و قال ما افجع قلبک فقد قتلت اربعة من اولادی
ما کان لهم نظیر فی العراقین حضرت قاسم علیه السلام فرمود ای [illegible] اینهمه بر خانی میبینی [illegible]
[illegible] از فراق پسران چه فریاد و زاری میکنی هم اکنون ترا بایشان ملحق میکنم [illegible]
حمله کرده [illegible] نیزه در میان [illegible] ناگاه ازرق [illegible] و نیزه بر شکم اسب
قاسم زد که آنجناب از اسب در افتاد و قاسم پیاده ماند [illegible]
آنحضرت [illegible]
گرفت [illegible]
دینار [illegible] فرمود نعم هذه علامة من والدک و وسیلة للحوقک [?]
پس آنحضرت رو بازرق کرد و فرمود الی لا عجب منک [illegible] علی حصانک القتال و البراز
و ادع فی الحزام و هنا [illegible] ینقلب السرج و انت [illegible] ازرق چون [illegible]
[illegible] حضرت قاسم [illegible] را بیاورد و مرکب جانیه چنان [illegible]
بر میان ازرق زد که [illegible] دیگر [illegible] افتاد و عجل الله بروحه الی النار تمام لشکر
[illegible] حضرت قاسم [illegible] ازرق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
در تمام عراق و شام مشهور و معروف بود [illegible] حضرت فرمود
ای فرزند [illegible] قال [illegible] العطش العطش [illegible]

آنمظلوم فرمود یا ابتاه اصبر قلیلا فقد قرب ان تسقی بالکاس الاوفی اشرب الی ان فانها تبکی علیک
حضرت قاسم بسوی خیمه آمد و مادر و عروس را بار دیگر وداع کرد و درین میان کارزار نهاد پس حمله بر سپاه مخالف نموده بسی از
ایشان بدوزخ فرستاد و درین اثنا ملعون عمر ابن سعد را بر سر او فرو اشته گردید چون حضرت قاسم را نظر بران روی افتاد
اسب را بجولان درآورد و حمله بران ملعون کرد که عقده را برانگیخته دلم را هر کوش ساز و آن کافران براد
احاطه کرده و فی الجلاء والعیون وهو لا یبالی منهم ویقاتلهم حتی قتل مائة فارس وثمانین راجلا
ازرق الحجه بر او آمد و روایت حضرت اعتماد رسانه نکاه شیبه بن سعد الشامی برادر ازرق ... نیزه
بر سینه بیکنه آنمظلوم زد دیگری ابن وهب ملعون نیز نیزه بر پهلوی او زد حمید بن مسلم گوید من در میان لشکر
عمر سعد ایستاده بودم و نظر بحرب کردن قاسم بودم و صورت او را دیدم که مانند ماه شب چهارده می درخشید
و نعلین در پا داشت و از او یکی بریده بود و بند یکی از نعلین او گسیخته بود و اظن انها الیسری
در انحال عمرو ابن سعد بن نفیل الازدی و در روایتی عمرو ابن نفیل الازدی گفت بخدا که میروم که او را بقتل رسانم
گفتم چه میخواهی از او سبحان الله آنهایی که طعن و ضربت زنند او را بس است بگذار او را از حال خود
که بر او احاطه کرده اند و اکتفا کن بکفایت امر او کرده اند آنملعون گفت بخدا که حال او را میکشم پس اسب
خود را نزدیک آن بزرگوار تاخت و ضربتی بر تارک مبارک آن شاهزاده اعظم نواخت که
فرق همایونش شق شد و بروی ... از اسب در افتاد و از مرکب بر خطیه و در روایتی سعید ابن عمر عنبه که یکی
از خدمتیان بود شکم آنحضرت را پاره کرد و ... از اسب ... در آن حال ... نایض او را انک ای ای
نموده و میگفت بمسیه این ... برجا ... ای صلی الله علیک یا ابا محمد الحسن ابن علی
الزکی احسن الله لک العزاء فی ولدک العزیز المقتول باری چون آن امامزاده مظلوم
محروم از اسب در گردید فریاد برآورد که یا عماه ادرکنی حضرت سید الشهدا ... خود را بر جنود شکر
رو بروایت جلاء العیون ... را گیره ... ... باصه و ... دیگر ... آورد و حضور
آن ... رسانید دید که عمر ابن سعد ابن نفیل حرامزاده از اسب فرود آمده و میخواهد سر انمظلوم را
جدا کند آنحضرت شمشیر والا جمر عنوده ... ... دست ... حضرت دست او را قطع
آن ناپاک صیحه ... خونی ... که ... در خلاص کینه ... و ... حضرت امام
هجوم آوردند و ... حرب ... سر ... بالقوم ... برداشت و نزدیک ...
موافق ... در جلاء العیون ... فریاد ... اسب را ... داشته ... ملعون را
از آنحضرت خلاص کنند ... تا اینکه منتخب ... اسب ... و ... الزکی

۳۴۸

قاتل برادرزاده خود را فارغ فرمود و چون غبار فرونشست دید آنحضرت بر بالین قاسم آمد آن شهید مظلوم را بحالی دید که دیده
دیده خونبار نموده فرق شکافته سینه دریده شکم پاره شده جراحات عظیم برو وارد گشته و جگر مبارکش پایمال
مرکبان گردیده شعر مظلوم جسم هشمت اضلاعه وکسر ظهره خیول زیاد قد اوکلوه
الصافنات صدوره المضمار للاصدار والایراد وفی الجلاء وقتل الحسین علیه السلام
الجیوش حتی وصل الی القاسم فراه متشحطا بدمه والتشبیب قائم علی راسه یریدان یحز راسه
فضربه الامام ضربة قده بنصفین فاخذ القاسم واحتمله الی الخیمه وبروایت ... از
کینه شمشیری بر فرق آن امامزاده زد و او را بر خاک انداخت و هو ینادی یا عم ادرکنی آنحضرت سوار شده
در لشکر حمله برد ... متفرق کرد و ... فرمود ... ای ... مادر ... ای ... کشنده ... کرد
مادر ... آتش ... محبوس کن در ... رفتی ... پیش ... اگر ... تیغ ... ایشان را
باوقت ... زنکه اللهم انک کنت حبست عنا النصر فاجعله لنا عندک ذخرا وانتقم لنا
من القوم الظالمین پس رکبت گریان ... آن شهید خطاب فرمود که گرانست بر عم تو که او را تو
یاری طلبی و اجابت نکند او را و اگر اجابت کند اعانت نتواند کرد و اگر اعانت کند دفع ضرری از تو
نتواند نمود ... از حق ... گشته پس جسد مبارک قاسم را بر سینه خود گرفت
قال حمید بن مسلم فکانی انظر الی رجلی الغلام یخطان فی الارض وقد وضع صدره علی صدره
فقلت فی نفسی ما یصنع فجاء به حتی القاه من بین القتلی من اهل بیته ثم قال علیه السلام اللهم احصهم
عددا واقتلهم بددا ولا تغادر منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا ثم قال صبرا یا بنی عمومتی صبرا
یا اهل بیتی لا رایتم هوانا بعد هذا الیوم ابدا وبروایت غضب آنحضرت نعش قاسم را بخیمه آورد
در میان اجساد ... نمود ... و هنوز رمق در آن مظلوم باقی بود پس چشم مبارک گشود و نظر بروی عم بزرگوار خود
نمود و آنحضرت او را در برگرفته ... فرمود یا ولدی لعن الله قاتلک ... والله علی عمک ان تدعوه و انت
مقتول یا بنی ... الکفار کانهم لم یعرفوک ولا عرفوا من جدک وابوک ... طایر روح مبارکش
آشیان ... پرواز نمود صلوات الله علیه و علی آبائه و عمه و ابائه الطاهرین و اینکه در میان اهل ...
معروف است که جسد مبارک حضرت قاسم علیه السلام در وقت مقاتله حضرت امام حسین علیه السلام
جماعت ... آن مظلوم غلط مشهور است و صحیح است که آنچه پامال شد جسد قتیل حضرت
قاسم بود کما قال السید ره فی اللهوف فی شهادة القاسم فخرج غلام ... فضربه ابن فضیل
الازدی علی راسه ... فوقع الغلام لوجهه وصاح یا عماه فجلی الحسین کما یجلی الصقر ...

لیث اغضب ضرب ابن حنبل بالسیف فاتقاها بالساعد فاطنه من لدن المرفق فصاح صیحة سمعه اهل العسکر
وحمل اهل الکوفة لیستنقذوه فوطاته الخیل حتی هلک اکرم در باره شهادت روایتی نیز از ابو سلم خولانی مرویست
که چون آنکه امام علیه السلام جلالی حاتم آمد شمشیر بر فرق آن ملعون زده بعقب او را به جهت الحرّی محیلیه
دوا کرد عمر سعد ملعون با همه لشکر حمله نمود در حضرت امام ع حمله آورده خون اسود القاسم بن عجّانو خیولهم
و دیگر وقت شهادت حضرت قاسم نیز اختلاف است ابن طاوس رحمه در لهوف شهادت آن سرور را بعد از
حضرت علی بن الحسین الاکبر نگاشته و صاحب مقاتل بعد از شهادت فرزندان عقیل و جعفر و پیش از
شهادت اولاد امیرالمؤمنین علیه السلام و الاخیر الاشهر الاقوی و در قضیه اعراس و تزویج آن جناب مظلوم
نیز اختلاف است اما متقدمین از علما و رواة چنانکه شیخ مفید و صدوق و شیخ طوسی و کلینی و نظائر ایشان تا زمان و ابن طاوس
مرحوم علامه مجلسی اعلی الله مقامهم که ارباب حذاقت و تتبع در آثار و سیر بوده اند هیچ یک آن قضیه را مرقوم نداشته اند
ما صحیح از مورخین و متقنین عامه نیز متعرض این مطلب نشده اند مگر آنکه علمائی که متأخرین متأخرین اند در کتب
خود نقل کرده اند قضیه اعراس و تزویج را در تحت کمی که این فقره را در کتاب خود نگاشت شیخ فخرالدین طریحی
معاصر مرحوم مجلسی صاحب منتخب المراثی و الخطب بوده و دیگران هر چه روایت کرده اند هم از کتاب او روایت
نموده اند و شیخ فقیه دربندی طاب الله ثراه در اسرار الشهادة خود هم از عربی در دو قول این قضیه داده و خاتمه
از مطالعه و ملاحظه کتاب او معلوم میشود در این مقام بسط و تفصیل داده شده است که این کتاب بدلائل
کثیره آن ثبت ... داده در مقتل کبیر این بنده بیان و شرح این مطلب خواهد آمد اکنون بر سر سخن
خود میرویم و بقیه شهادت اولاد حضرت امام حسن علیه السلام را باز گوئیم قال شهادت حضرت عبدالله اکبر ابن الحسن علیه السلام
العلامة المجلسی قدس الله روحه فی البحار ثم خرج عبدالله بن الحسن و الاصح انه برز بعد القاسم
و این لفظ اصح بجهة آن آورده شده است که در مبارزت او اختلافست بعضی او را پیش از قاسم نوشته اند که
بدرجه شهادت رسید. بهر حال چون آن شاهزاده دستوری حرب یافت بمیدان شتافت و این رجز فرو خواند
رجز ان تنکرونی فانا ابن حیدره ⁂ ضرغام آجام ولیث قسوره ⁂ علی الاعادی
مثل ریح صرصره ⁂ پس مقاتله کرد و چهارده تن را بجهنم فرستاد آنگاه هانی بن ثبیت و در روایتی ابن شبث ولد
ابن شبیب الحضرمی لعنه الله آن مظلوم را بقتل آورده شهید نمود و قال ابو الفرج فی مقاتل الطالبیین
کان ابو جعفر الباقر علیه السلام یذکر ان حرملة ابن کاهل الاسدی لعنه الله قتله و دو دوغ ... ابی
ثبیت القابضی ان رجلاً منهم قتله مؤلف گوید در باب مبارزت و مقاتلت جناب
عبدالله ابن الحسن الاکبر صاحب روضة الشهداء که کتابش از معتبرین کتب مقاتل نبوده شده است تفصیلی

ذکر

ذکر کرده است و ما نیز واضحتر آنهم در جهادیه اش اگر تحقیق او را مرقوم داشته و چون در جای خطاش این
مقتل همانا کتاب موجود بود و شیخ محقق گرامی از جهادیه از آن کتاب نبود هیچ مرقوم میدارم که در کتاب
روضة الشهداء کاشفی مسطور است که پس از شهادت فرزندان جعفر طیار ع چون نوبت باولاد حضرت
امام حسن علیه السلام رسید اول کس از آن شاهزادگان که بحرب اقدام نمود جناب عبدالله بن الحسن ع بود
و او جوانی بود در کمال صباحت دیدار و فصاحت گفتار و شجاعت را هم از پدر و جدش حیدر کرار بمیراث
داشت پس از آنکه از عم نامدار عالیمقدار خود اجازت حرب حاصل نمود بعرصه هیجا فرا آمد و از چهره
چون آفتاب میدان رزمگاه را روشن نمود و رجزی دلیرانه برخواند و بعد از آنکه در طلب مبارزی توقف نمایه
خود را بر قلب لشکر زد و بیست و پنج نفر را از ابطال رجال بر خاک افکند عمران بن سعد ازرقی تیغ بر روی
آن شاهزاده عدیم المثال خود را در میان سواران مخفی نمود عبدالله علیه السلام معجز خود برگشت و لحظه
درنگ نموده مبارز طلبید عمران بن سعد باز بجای خود برگشت و مردم را بحرب او تحریص و ترغیب نمود و ده
هزار درهم و مرکب داد بختری ابن عمر شامی که از وجوه فرسان و قروم شجعان آن لشکر بود گفت
ای بر عهده تو دعوی امارت و سپاه سالاری لشکر میکنی چرا از ضرب تیغ این جوان هاشمی گریختی عمران سعد
جواب داد و گفت ای بختری اگر چنین نمی کردم کشته میشدم و حفظ نفس بر هر کس لازم است اگر خواهی
که دعوی غرور و سپهگری اینک او در دشت مقاتله مبارز میطلبید برو تا شجاعت و جلادت او را بیازمای چه
کشی بختری لعین از عمران سعد در غضب آمد و با پانصد سوار که از یاران او بودند روی بحرب آن شاهزاده کفاترم
نهاد و حضرت امام علیه السلام اسد ابن ابی دجانه انصاری و مهران ابن انس الخزرجی و فرزندان حجر غلام
حضرت امام حسن ع را که از اصحاب باوفا نامزد و در رفاقت بودند بمدد عبدالله بن الحسن فرستاد چون ایشان
بمیدان رسیدند فرزندان از گرد راه حمله بر بختری ملعون آوردند آن ناپاک نیز با او در آویخت عبدالله ع
بر غلام خود تیر تسیه و نیزه دور بوده روی بر آن سواران نهاد اسد ابن ابی دجانه و مهران ابن انس نیز ظهور
فرزندان چون دیدند شاهزاده بر آن سواران حمله کرده دست از بختری برداشته بمدد شاهزاده آمدند و همان
حمله آن پانصد سوار را تا قلب لشکر دوانیدند ناگاه شبث بن ربعی با تلک بر لشکر خروج با پانصد سوار با خود
برداشت و بسواران آمد و نیزه بر بختری زد که با این همه توان کاری از پیش حمله چهار تن بر بختری
پس او را باز گردانیده و با هزار سوار اطراف آن چهار تن را فرو گرفتند عبدالله روی بسپاه شبث بن ربعی نهاد
و فرزندان قصد بختری نمود و با لشکر او را از پیرون کرد و در دوغ ... عمران بن سعد لعنه الله انه قال
انکت غراثا و انفرج قال البختری ذات ... فوالله الذی ... لو وجدت شربة من الماء

تعیین بعضی از غزوات شهادت
حضرت عبدالله الاکبر بن الحسن ع
و اسد ابن ابی دجانه انصار
و فرزندان غلام حضرت امام

لکن القوم تنفسه وانی عدوت فرقتل برجعه وسیفه وکانوا امامه وادرکتین واری کره در فرزان

او کثرت محاربه و مقاتله خسته گردیده در کشت که بعبارت حضرت الحسین آمد عثمان بن ... که یکی از عید

بود از قفای وی در آمده نیزه بر کمرش زد چنانکه از اسب در افتاد و اسب ... که روی بسوی اجداد فرزندان بود

پیاده ماند نیزه را بجهت آنکه از دست بفکنده و سر در کشیده با تیغ جان طاغیان حمله نمود اسد ابن

ابی الحباب با یک پسر رسیده برابر قوم ... که فرزندان گرفته بودند حمله کرده جاده ... را او در تیغ

فرستاد و با فرزندان گفت که ای جبه گسست و ... بر تیغ فرزندان خواست که سوار شود ناگاه یکی

از چهار طرف ایشان در آمده آغاز حرب کرده اسد فرزندان را که اشک در دیده بود نجات آورد

در اثنای محاربه بجری ملعون از دست راست بدر آمده نیزه بر پهلوی آن ماه زد در رستان انجیل

و یکی بیرون آمد نیزه از دست اسد بیفتاد و خواست که با آن زخم گران تیغ برکشد دشمن کار بکرد

ازرق بن هاشم ملعون از طرفی بر آمد و با نیزه کار آن مظلوم را باتمام رسانید در ثبت شهادتش از شیخ

لکاعبدالله بن الحسن علیهما السلام یافت در اولیکه بود و هفده جراحت کاری بر او رسیده القصه کرد

که آن قوم از وی منهزم شده پس بجا رسیده در اسب را بهنیه کرده بود آن بزرگوار اسب تاخته ازرق

ابن هاشم را بیک ضرب تیغ بدوزخ فرستاد و دیگری را نیز مجروح نمود و لشکر از وی رمیدند آنگاه شهزاده سوار

پیش آمد فرزندان را دید که درجه شهادت رسیده دست دراز کرد و حبه او را بعد از پیش آن گرفت

هر دو آن شه اسب آنحضرت بیش از وقتی چند نرفت و فرو ماند از بسکه تیر بر آن حیوان زده بودند

عبدالله ناچار پیاده شده و فرزندان را از اسب بر زمین نهاده عم بزرگوار آنحضرت شهزاده

عون ابن امیرالمؤمنین چون عبدالله را پیاده دید ابن عبدالله رسانید تا او را سه پس ماهی فرزندان را

گرفت و رو آورد که آن غلام سعادت فرجام در ... نقاد و طایر روحش بباغ جنان پرواز نمود ذرشتی

عبدالله و عون هر دو برادر گریان شده آنگاه عبدالله سوار شد و مبارز طلبید کسی جرأت

نکرد که بحرب او در آید هر چند عمران ... لشکر را بحرب او تحریص می‌کرد احدی از ایشان برای آن ملعون

زبان بست درین ... سیاه خود بر کشید و یوسف ابن الاعجاد برادر حجابی الاعجاد اسب نزدیک او

تاخته گفت ای پسر تو مستوجب امارت ری و جرجان و طبرستان بر بی ... و علم سپهسالاری را بر فراز

سر او افراشته چرا خواهی خونریزی کرد اینجوان هاشمی را دفع کنی و ما از تو قریبی که در دست او کشته

بودم عمر سعد گفت مرا امیر عبدالله حقیقت حرب نداده بلکه فرمان کرده از لشکر خسته که جان ... را

بحرب این جماعت بر انگیزم اگر تو ... دشمن این جوان را کفایت کنی ... را بانی زیاد

عزم

خواهر ... الف برتبه و بعبارت عبدالله بیرون آمد و پیش از یک طعن نیزه زد و دل بکاه رسید شهزاده

نامدار چنان نیزه بر حلقوم او زد که سرسنان از قفای او بیرون آمد و آن مغرور از مرکب نگون شد طارق ابن

یوسف عزم حرب نمود در پیش با تیغ آخته بر کشید و عبدالله بروی حمله کرده پس از آنکه رمانا ... از

دخیل بر زمینش زد در آنجا نهایت او جوانرو شه بر تیغ طارق ملعون که عمرو بن نهشل نام داشت عقب آنکه

حمله بر عبدالله نمود و دشنام فراوان یاد کرد شهزاده ظالم مانند جد بزرگوارش حیدر کرار بروی تاخته

چنان تیغی محرف بروی براند که سر و بر و دست آن ملعون را با بیخ از تنش بر زمین افکند آن بزرگوار

بار دیگر اسب از پی ... کشیده خود بر اسب ملعون سوار شد و طلب مبارز نمود مخالفان را قوت حرب

کردن با او با بند ماند آنحضرت درین حال تکفل کرده و قرائی و عقا طویلا و قد تبکلا من الانام ... فاخذوه

وحمل علی المیمنة وقتل منهم اربعة عشر رجلا ثم رجع الی الخیام وصاح یا غوثاه العطش

امام علیه السلام فرمود ای نور دیده برگردید ان قتال کن که جدت رسول خدا ترا سیراب خواهد فرمود

عبدالله از ذوق این بشارت روی بحرب آن لشکر نهاد و بر ایشان حمله کرد عمران سعد ملعون پنجهزار کس از

سپاهیان بیدین را امر کرد تا هجوم آورده آنحضرت را در میان گرفته و آلات حرب بر او زدند چنانچه

که از کار باز ماند و خواست از میان ایشان بیرون رود ممکن نشد حضرت عباس علیه السلام در آنحال امام را

بقره العین امام مظلوم علی اکبر سپرد و خود با برادران عون ابن علی علیهم السلام بمدد عبدالله بیرون آمده بر لشکر

حمله کردند و پس از قتال بسیاری از سرکشان را در میدان ریختند آن نوباوه باغ حسن مجتبی را از میان لشکر بیرون

آوردند عبدالله زخم بسیاری خورده بود و آهسته میراند ناگاه خولی بن زهیر از عقب وی در آمده ضربتی

میان دو کتف او زد چنانکه از مرکب در افتاد و جهان فرسا روح مبارکش روی بسرای داد قتل و کربلا

نهاد سلام الله علیه رحمة الله ... حضرت ماه بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام چون آنحال را

مشاهده نمود از روی قهر و غضب بر خولی ملعون اسب تاخته تیغ برفرق زد که تا بزین چهار پاره نمود

حمزه بن خولی خواست که نیزه بر آنحضرت زند شهزاده عون ابن علی بضرب تیغ دست او را با نیزه

بیفکند و حضرت عباس ... ضرب دیگر آن ملعون را بسقر فرستاد و عبدالله را بر داشته در پیش روی خیمه امام علیه السلام

نهاده و بر گرد او حلقه ماتم زده زار زار بگریستند انتهی ما فی روضة الشهداء و نسأل الله تعالی

ان یعصمنا من الزیادة والنقصان فی نقل الاخبار وان یعفو عنا کلمات جوائد الفکر

فی هذا المضمار یا دهر ... از شهادت قاسم بروایت مجاز عبدالله شهید شده حکم

شیخ و بروایت ابومخنف جناب احمد ابن الحسن ... بیست سال از عمر مبارکش گذشته بود

شهادت عبدالله بن الحسن علیه السلام [illegible]

شهادت فرزندان مسلم

دمادم ... بابا ...

اوزدم

دو بعض نسخ الاضعف هفده سال و در بعض دیگر از مقاتل نوزده سال و القول الاظهر الاشهر عزم زیارت نموده عون
رخصت مقاتله حاصل نموده بمیدان درآمد و این رجز برخواند **رجز** انی ابو الجلیل الامام ابن علی ،
نحن و بیت الله اهل بالنبی ، اضربکم بالسیف حتی یلتوی ، الحکم بالرمح حتی ینثنی ، ضرب غلام
هاشمی علوی ، حتی تولوا عن قتال ابن علی ، پس حمله بر آن لشکر شقاوت اثر کرده شصت نفر را
دمار [illegible] سقر فرستاد و در آن حال شدت عطش بر آن بزرگوار غلبه کرد و آهنگ جهاد عزم نمود [illegible]
مردان اطراف آن مظلوم را فرو گرفته و مخالفت کرده آنحضرت از اسپ بر زمین بجست تا الحجة لجها
کبرت عم اقبرادر بسینه وقد غارت عیناه فی ام رأسه والتصقت شفتاه من شدة العطش
وقال یا عماه هل من شربة من الماء ابرد بها کبدی واتقوی بها علی اعداء الله امام مظلوم ازینکه
در این حال مسئول الکتاب بنابر مصلحت ظاهری قادر نبود انکسار از دیده جاری کرد و او را در بر گرفته نوازش نمود
و فرمود یا ابن اخی اصبر قلیلا حتی تلقی جدک رسول الله فیسقیک شربة لا تظماء بعدها ابدا
ساعت [illegible] از آن کلمات آن دلاور بمیدان وی رجعت کرده با لب تشنه خود را در میان دریای لشکر اعدا زد
و این رجز برخواند **رجز** صبرا قلیلا فالمنی بعد العطش ، فان روحی فی الجهاد تنکمش ، لا ارهب
الموت اذ الموت وحش ، ولم اکن عند اللقاء ذا رعش ، و بنابر قول دیگر از آن جناب
با ایمان را بر رکاب نیزان فرستاد و در تشنگی مبارزت می فرمود حتی حمله دیگر کرد و این رجز را
بر زبان مبارک جاری نمود **رجز** الیکم من عصب الجبار ضربا ، بیبب لکهتم راس الوضیع ،
ببید معاشر الکفار جمعا ، بکل مهند عضب قطیع ، و در این حمله نیز شصت نفر را بعرصه هلاک
فرستاد در اثنای مبارزت بجوش آمد و داد و آه از ترکیب لعون کردید که در آن اوان آن فرزند خیر المرسلین
جرعه شهادت رسانید و حضرت امام مظلوم جسد او را نیز آورده در میان کشتگان اهل بیت خود گذاشت
و در کافی از ابی عقبه مسندا عن الصادق علیه السلام مرویست که در دیر فرموده کان الحسین
صلی الله علیهما السلام یضع قتلاه بعضهم علی بعض ثم یقول قتلانا قتلی النبیین وآل النبیین
و بروایت مجاد ابو بکر ابن الحسن علیهما السلام بعزم جهاد بیرون آمد و مقاتله شدید نمود و جمعی را
از پای در آورد آخر الامر بضرب تیغ آبدار بسقر فرستاد و عاقبت بضرب عقبه الغنوی و بروایت عبدالله بن عقبه
درجه رفیعه شهادت رسید و در الکتاب نیز [illegible] و در زیارت ناحیه مقدسه نیز نام آن بزرگوار رحمت
است و بعض از اهل مقاتل احمد و ابو بکر را یکی شمرده اند و بعضی عبدالله الاکبر و ابو بکر را یکی دانسته اند
و در بحار الانوار فاضل اصفهانی از روایت [illegible] حسن بن علی علیهما السلام نیز مبارزت کرد و مقتول شهید شد

حتی

حتی اثخن بالجراح ووقع بین القتلی فاخذوه اسیرا و بروایت زید و عمر پسران امام حسن که با اعمام خود آمده بودند
حمله کرده قتال نموده چندان که ستة و ستین فارسا و عشرین راجلا فاحاط القوم علیهما واثخنوهما بالجراح
وانصرعا الی الارض ولکنهما ما قتلا فاخذوهما اسیرا و در این مقام تمام شد نقل اخبار و روایات مقاتل
فرزندان حضرت امام حسن علیه السلام پس نوبت مجاهده باولاد امجاد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید
چنانچه مراتب کلمات اصحاب مقاتل مرقوم میشود و قتل ایشان بتوفیق خداوند تعالی ولا حول ولا قوة الا بالله

شروع مقالات و مجاهدات فرزندان نامدار حضرت شاه اولیا علی مرتضی ع و شهادت با سعادت آن بزرگواران

سابقا اختلاف اقوال اهل مقاتل را در باب شهادت فرزندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جای
کربلا بیان کردیم اکنون مقاتله آن بزرگواران را که اهل اخبار و سیر متعرض مقاتلات ایشان شده اند تفصیلا
بیان می سازیم پس میگوییم که آن بزرگواران بعد از شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام یکدیگر را وداع نموده متوجه میدان
حرب کردیدند اول مجاهدی که از ایشان بقصد مقاتله اسپ جلادت در میدان کارزار
برجهت امام بزرگوار در تاخت بروایت مجاد جناب ابو بکر بن امیر المؤمنین علیهما السلام بود و اسمه
عبدالله وامه لیلی بنت مسعود بن خالد بن ربعی التمیمی کما قاله العلامة المجلسی ره فتقدم وهو یرتجز
ویقول **رجز** شیخی علی ذو الفخار الاطول ، من هاشم الصدق الکریم المفضل ،
هذا الحسین ابن النبی المرسل ، عنه نحامی بالحسام المصقل ، تفدیه نفسی من اخ مبجل
فلم یزل یقاتل حتی قتله زحر بن بدر النخعی وقیل عبدالله بن عقبة الغنوی و بروایت حضرت باقر علیه السلام
مردی از قبیله همدان آن بزرگوار را بقتل آورد و در بعضی از مقاتل نام مبارک آنحضرت عبد الرحمن گفته است
و نوشته این مطلب است انچه در زیارت ناحیه در غره رجب وارد شده و ذکر عبدالله نام او را بنیه عبدالله اکبر
خواهد بود و در نسخه شهاب الدین فاطمه ره مرقوم است که ابو بکر [illegible] ابیطالب ع در مقاتل که
بجنگ رفت هزار سوار را برزرک فرستاد و این رجز برخواند **رجز** انا الفتی ابن الفتی الکرار
الانزع الغضنفر الجبار ، عندی عوانا هلالة ساده ، لا یرعون فی اللقاء الفرار ، الیوم احمی
عن اخی بجاهد ، بذابل وصارم بتار ، پس حمله دیگر کرد و در روایت سوار از اول انجام سیفان از
بقتل آورد ناگاه تیری بر آن بزرگوار زدند و بهمان تیر از پای درافتاد و در جبل عامل و [illegible]
خوانده و شهادت این بزرگوار را اغلب اهل مقاتل متعرض شده اند و در الکتاب الملهوف [illegible]
پس بعد از او برادرش عمر ابن علی ع از امام زمان رخصت حرب گرفته بعرصه هیجا قدم نهاده و بتیغ

شیر خشمناک زبانی بی‌تن و جگر تشنه دو قاتل برادرش را به مبارزت خواند و او رجز

اضربکم ولا اری فیکم زجر ، ذاک الشقی بالنبی قد کفر ، یا زجر یا زجر تدان من عمر ، لعلک

الیوم تبوء من سقر ، شر مکان فی حریق وسعر ، لانک الجاحد یا شر البشر ، پس حمله بر زجر ملعون

کرده او را بضرب تیغ بدوزخ فرستاد و آنگاه دست حمله بر میمنه و میسره کشاد و دفعتهای مردافکن میزد و مردان

شجاع را از خانه زین بر زمین هلاکت می‌انداخت به آن سنت که از حضرت پدر بزرگوار آموخته بود و میفرمود

رجز خلوا عداة الله خلوا عن عمر ، خلوا عن اللیث العبوس المکفهر ، یضربکم

بسیفه ولا یفر ، ولیس فیها کالجبان المنجحر ، و در بحار دیگر بروایت عوالم و مقتل ابی مخنف

مرقومست که صد و هشتاد سواره و پیاده را در حین حمله به درک اسفل فرستاد و در حین مقاتله میفرمود

نحن اهل بیت رسول الله من بنات فاطمة و نحن ... ثم و نحوا منه فوز العباد و سلامة

المرصاد و پس از هر حمله رو به رکاب حضرت امام مظلوم میکرد و میگفت یا ابن رسول الله نفوسنا

لنفسک الفداء ، آنحضرت او را با زبان حسینی تحسین میفرمود و میفرمود اللهم اقتل هولاء الکفرة الذین

اجتمعوا علی قتلی و قتل اخوتی و عترتی انتهی پس آن شاهزاده از غلبه زخم با ... و کثرت

جراحات بسیار از مرکب در افتاد و روح مبارکش با ... علیین آشیان گرفت و در بعضی ... و

عوالم و مقاتل دیگر مذکور گشته که جناب عمر ابن علی علیهما السلام در معرکه کربلا حاضر بوده بلکه در مدینه

بوده و چون که این فقره بروایت علامه مجلسی رحمه الله در کتاب در مقام ذکر اولاد امام حسن علیه السلام و حال

حسن مثنی معلوم میشود که جمیع ... مکلم ... حسن مثنی گفت عم خود عمر ابن علی را در تولیت صدقات

امیرالمؤمنین با خود شریک کن و حسن مثنی بسبب همین فقره نزد عبدالملک بن مروان

و از مضمون زیارت ناحیه مقدسه نیز مستفاد میشود که عمر ابن علی داخل شهدای اولاد امیرالمؤمنین

نیست و همچنان منازعه عمر ابن علی با برادرزاده اش عبیدالله بن العباس الشهید علیه السلام در باب میراث

برادران مقتول و بعضی دیگر است بعدم شهادت او و همچنان بودن بسیاری از علما در ورود آخبار

... او و جمعی که آنها ... در کتب رجال ... و با اینهمه دلیل واضحه چون در غیر کتب

معتبره علمای اسلام مقاتلات او مسطور بوده باید رسم ... کلمات ... مبارزت و شهادت او را

مرقوم داشتیم والعلم عند الله و عند رسوله و حججه المعصومین علیهم السلام و در صورت عدم شهادت او این فقره

محل تأمل است که چگونه یاری امام مظلوم در رکاب او سفر عراق نفرموده و چون دیگر برادران

در حضرت فرزند رسول خدا جان فدا ننموده و علی کل حال علیه سلام الله الملک المتعال

۱۷۵

در بیان شهادت عثمان ابن امیرالمؤمنین علیه السلام

پس بروایت نجاد شاهزاده عثمان بن علی علیهما السلام که مادر آنحضرت عباس

و جعفر و عبدالله فرزندان امیرالمؤمنین ام البنین بنت حزام ابن خالد الکلابیه بود و بیست یکسال داشت

و شهادت او و برادران مادری او اجماعی و اتفاقی تمامت علمای امامیه و اهل سنت است عزم میدان نمود

و او جوانی بود در کمال فصاحت و صباحت و شجاعت و ملازم اخلاق حضرت امیر او را بسیار دوست

میداشت و در حق او فرموده ما سمیته باسم الشیخ الکافر ولکن سمیته باسم اخی عثمان بن مظعون

پس برخصت امام و تحریص و ترغیب برادر بزرگوارش حضرت عباس علیه السلام قدم به میدان حرب

فرو و هو یرتجز و یقول رجز انی انا عثمان ذو المفاخر ، شیخی علی ذو الفعال

الطاهر ، و ابن عم للنبی الطاهر ، اخی حسین خیرة الاخیار ، و سید الکبار و الصغار

، بعد الرسول و الوصی الناصر ، و حمله کرد بر لشکر و بسیاری از مبارزان را با تیغ

بیدریغ بر خاک هلاک بیفکند پس برگشت بمقر خود و بار دیگر با لب تشنه خود را بر آن سپاه زد و قتال

شدیدی بکار آورد حتی اودع فی اسرار الشهادة عن شهاب الدین العاملی ان عثمان

ابن علی هذا قتل من القوم ستمائة فارس و این از شجاعت فرزند امیرالمؤمنین مستبعد

نخواهد بود پس بروایت بحار در هنگام کارزار خولی ابن یزید اصبحی لعنه الله تیری بر جبین همایون آنسرور زد

که از ضرب آن تیر از اسب در گردید و مردی از بنی ابان بن دارم سر مطهر آن شاهزاده اعظم را از بدن

مبارک جدا نمود و کذا روی عن ابی الفرج الاصفهانی و غیره پس بعد از او برادرش

جعفر ابن امیرالمؤمنین علیهما السلام قال و صال کرده و از عمر مبارک آنجناب نوزده سال بروایت ابی مخنف

و مقاتل گذشته بود اگرچه این که بروایت منافات دارد با سال شهادت حضرت امیر که در سال چهلم هجری

در بیست و یکم رمضان بجوار ذی الجلال انتقال فرموده و از آن تاریخ تا زمان شهادت حضرت سید الشهدا

بیست سال و چهار ماه بوده الا ... اللهم الا ان یقال که انعقاد نطفه جعفر ابن علی علیه السلام

بچند روزی قبل از شهادت پدر بزرگوارش وقوع یافته و بعد از شهادت آنسرور بمدت متولد شده

مجدد این مطلب را تتبع و تدبر شایسته باید نمود و در این فقره نیز جناب الکاظمی ... انا والله

الی حضرت امیر ادعای نمود که پس از شهادت پدر متولد شده باشد بلکه همه فرزندان او پیش از

شهادت موجود بوده بالجمله آن شاهزاده عظیم الشان چون اجازت مقاتله یافت

در برابر سپاه عمر ابن سعد نابکار آمد و این رجز برخواند رجز انی انا جعفر

ذو المعالی ، ابن علی الخیر ذو النوال ، حسبی بعمی شرفا و خالی ، احمی حسینا

ذو النوال

ذا الذی المفضال • پس مبارزان بسیار را از مرکب دولت وجود بخاک هلاکت انداخت
و عز شهاب الدین ره انه قال قتل جعفر ابن علی من القوم الف فارس فطعنه لعین فصرعه و
بروایت جلاد خود مهجی سوزان تیری بر شقیقه الطفل زده او را بسعی برین انداخت و بروایتی دیگر در همان ایام
بضرب تیغ تا ما فی ثبت در او را در مرتبت بهادر جشید و او قم رحمة الله شناخت پس بعد
از او نزد شاهزاده عبدالله بن علی که از عمر مبارکش بیست و پنج سال گذشته بود جهانی مبارزت
کرده فقال له العباس علیه السلام تقدم حتی ارایک اخاک و احتسبک عند الله فانه لا
ولد لک والا بعین هین عبارت کمال مواهب ... حضرت عباس ع نسبت با امام مظلوم
سلوک کرده عبدالله ابن امیرالمؤمنین در حرب در برادر بزرگوارش با بنی هاشم شروع کرد بجولان دادن
مرکب طلب کردن مبارز و این رجز بر خواند رجز انا ابن ذی النجدة والافضال
• ذاک علی الخیر ذو الفعال • سیف رسول الله ذو النکال • فی کل قوم ظاهر
الاهوال • و در چند جمله بروایت جلادیه از غوایه و مقاتل معتبره صد و هفتاد نفر از آن قوم را عازم بیر المصیر
فرمود و قال شهاب الدین بن عبدالله اخو الحسین ع وکان فارسا شدیدا
فودع الحسین ع وحمل علی القوم فقرش الارض من القتلی ولم یتجاسر احد علی قتاله وقتل من
اصحاب عمر بن سعد لعنه الله سبعمائة فارس فبینما هو کذلک اذا اتاه سهم عائر فاردیه
صریعا واستشهد امام الحسین ع و در دیت ... این بیت که قتل برادرش جعفر بود آن شاهزاده
مظلوم را بشرف شهادت رسانید پس مؤلف مذکور در زیارت ناحیه مقدسه
قائمیه ع و جمعی دیگر از اهل مقتل شاهزاده محمد الاصغر ابن امیرالمؤمنین آهنگ جنگ کفار فرمود و اورا
او محمد ابن الحنفیه ع آب لب خورد سال تر بود و در روایت علامت جمعی دیگر آن شبل حمله کرد
و حق تو ... بسیار ... و بعد از آن حضرت چون از ... رادخ نیز بسم فروبیشه
جو ... شهادت ... و علامه مجلسی ... از ... بر ... حضرت باقر علیه السلام روایت کرده
که محمد الاصغر ابن علی ع نیز در ... کربلا ... مادرش ام ولد بوده و شهاب الدین عاملی
نیز او را در ... اولاد حضرت امیر علیه السلام شمرده و گفته بود محمد ابن علی وهو اصغر من
ابن الحنفیه فقاتل قتالا شدیدا حتی قتل من القوم الفا وخمسمائة فارس وکر یحیی قتاله
کالکیث الزاهر و نیز گفته که در آن حال ... از ... اصحاب عمر ... سعد بن ... در آمد و در فوز رجز خواند
و محمد الاصغر سلام الله علیه بطرز رجز او این رجز را در جواب انشا فرمود رجز تبا لکم من ناجید

ما یکشف شهادت عبدالله بن امیرالمؤمنین ع

ما یکشف شهادت محمد الاصغر ابن امیرالمؤمنین ع

• اخو النبی الطهر مولی الرضا • ذاک الذی بینه بان المدعی • من یشن فیناحیه مفترضا •
ذاک ابی و سید و ذو الوری • ذاک الذی ما کان قط مرتضا • پس جنگ در میان آنحضرت و مبارزه
او ... دار ... و از هر سوی گرد ... بنظاره حرب ایشان ... چشم ... مقاتله ایشان کرده ناگاه شاهزاده
عالیمکان بیک ضرب آن مرد را ... برکات ... نیزان فرستاد لشکر ابن سعد بر آنجناب حمله کردند و آن بزرگوار
نیز حمله بر ایشان آورد وجعل یضرب فارسا بعد فارس وراجلا بعد راجل حتی قتل من القوم
مائتین وسبعین رجلا پس برکت ... حضرت امام مظلوم و از شدت عطش زبان مبارک آنحضرت ... بود
بود و جراحات کاری بر اندام مبارکش رسیده عرض کرد ... فرمود ... از شربت آبا در باب ... و
یا اخی یعنی علی علی ابن ابیطالب ان تطلب منی شربة لا اقدر علیها ولکن اصبر حتی تلقی جدک
رسول الله فیسقیک شربة لا تظما بعدها ابدا آن شاهزاده باد ... بسیار ... کارزار ...
در یک حمله ... دیگر ... پس ... از کثرت جراحات ... بسیار
و از کارزار خسته گردید و این ابیات را در آن هنگام انشا فرمود شعر ساسبقتم حتی یکم الله بیننا
• و بینی یزید ذلک الظالم النذل • لقد ضل من والی یزیدا ونسله • و عادی علیا من
له السبق والفضل • الی الله ندعو من اناس تظاهروا • علینا بجهد انهم معشر ضلوا • آنگاه آن
بزرگوار هجوم آورده و بدرجه رفیعه شهادتش رسانیدند انتهی ما قاله شهاب الدین ره پس بنابر
روضة الشهداء و عوالم و بعضی دیگر از کتب مقاتل شاهزاده عون ابن علی که آنجناب را
بحیی ابن ... حضرت ... الحنفیه دانسته ... مبارزت ... نهاد و نوشته اند که او
جوانی دلاور و نامدار بود پس چون ... کارزار در آمد حمله بر آن جماعت آورد و هر سوار ... الاجی ...
عمر ابن سعد بر او هجوم آوردند و گرد او گرفته ... آن نامدار با تیغ ... صفوف ... ایشان را درهم شکافته و گروهی را
بسقر فرستاد ... کاری ... بسیدان نزد امام مظلوم آمد آنحضرت فرمود ای برادر برو که ...
در ... عرض کرد ای مولای من ... عبرت ... خدای ... میدانم ... با ... از
... اهل ... گروهی ... آب ... بهشت ... دارد ...
میفرماید که ... حضرت امام مظلوم ... حضرت امیر ... حیات ... شاهزاده ... بود
... دیگر ... صالح ابن سیار کوفی ... جشم ... افتاد که ...
و ... حضرت امیر عون ابن علی ... المرتضی ... زده بود ...
... آن بزرگوار حمله کرد ... دلاور ... طعن نیزه ... فرستاد ...

ما یکشف شهادت عون ابن امیرالمؤمنین ع

جدائی بسیار را هم یاد می فرمود پس احاطه کردند پیاده و سوار از میمنه لشکر و سوار از میسره و او را در میان
گرفتند و آن حضرت مانند ضرغام خون آشام از ایشان مرد و مرکب بر زمین میریخت و بروایت بحار السعاده
این دو شعر بر خواند شعر انا بارز قوما انحطوا بارغ السما ، وان لم الحق حبرا علی سنن
الظلما ، انا ابن وصی المصطفی و بعیره ، ومن شیعه اودی الفقار مع الدما ، و بروایت بعض
کتب و جماعتی از عوام تحقیق و نود و نه سواره و سیزده پیاده را عرضه هلاک فرمود ناگاه لطیف بن
خالد ابن طلحه الحجبی او را از اسب در گردید و فرمود بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله پس طایر روح مبارکش
بروح علیین پرواز نمود و قال العلامة المجلسی ره فی البحار و قد ذکر محمد ابن علی ابن حمزه
انه قتل یکشد ابراهیم بن علی علیه السلام در روایت قتل ابراهیم ابن علی را نیز مستند نموده اند چنانچه
از دو جهان ابن علی الاصغر را از شهدا دانسته و بعد خود میگوید از غیر او نشنیده ام و ندانسته ام او برای ولادت
ابراهیم ابن علی در کتب انساب ذکری و این فقره سرطانیست بزرگ تعداد اولاد حضرت امیر
و بالا شتن شهدای کربلا از آن بزرگواران و الله اعلم در جمله خود در کتاب بزرگ چنانچه ان شاء الله تعالی

شرح مقاتلات و مجاهدات و شهادت با سعادت
حضرت قمر بنی هاشم ابی الفضل العباس ابن امیر المؤمنین و علیهما الصلوة

احق الناس ان یبکی علیه ، فتی ابکی الحسین بکربلا ، اخوه و ابن والده علی ، ابو الفضل
المضرج بالدماء ، ومن واساه لا یثنیه شیء ، وجادله علی عطش بماء ، حضرت اشرف
و اعظم معاشر بنی ابو الفضل العباس علیه السلام برادر و برادر والاگوهر حضرت حسین علیهما السلام افضل
و اقدم اولاد امیر المؤمنین بلکه تمامت سادات و اولاد عترت هاشمیه بود و در مقامات عالیه از عم خود
عدیل و شبیه حمزه سید الشهدا و جعفر طیار شمرده میشود بلکه از روایت مشهوره حضرت سجاد علیه السلام
ظاهر و مبرهن است فضیلت آن جناب مستطاب از حمزه و جعفر و کل شهدای اولین و آخرین بین یدی المرسلین
و حضرت خاتم النبیین و امیر المؤمنین و آنحضرت سینه سوار بین حضرت امام مظلوم است که فضل و اکمل
از همه شهدای مجاهدین و مناقب عظیمه و محامد جسیمه آنحضرت در علم و مکارم اخلاق و کرامات و خوارق عادات
و زهد و عبادات و صبر و تسلیم و وقت تاثیر و شدت اتقان از آن برتر است که در صحایف و دفاتر
مصنفین و مؤلفین آفاق گنجد و همین منقبت از آنحضرت کافیست در جود و بزرگواری امیر المؤمنین علیه السلام
وجود مسعود او را ذخیره و عقده از برای و قعه یوم الطف قرار داده و موافق آنکه در اخبار وارد است
از دیگر جوانان شده و عمده اسباب شفاعت فرمودن حقیقه گبری است عایشه را در روز قیامت در آن مقام

شهادت بحوادث تا کنون که هزار و دویست و سی و یکسال است هیچ روزی نیست که عتبه علیه قبه همایونش
مطاف سلاطین و اکابر مسلمین نباشد و از روی همه ترقیات ادعیه محتاجان بر آورده نگردد و در همه جا
اوضاع گذشته مگر آنکه در آن سال بعرای و منتظر جمعی کثیر و جمعی غفیر از مجاورین و زائرین کرامات ظاهره
و معجزات باهره از مضجع مبارک آن سرور عالمیان بظهور رسیده باشد و در دفاتر ثبت و ضبط گشته باشد
چنانکه فزون از هزار معجزه چه در اعصار سابقه و چه در عصر ما از مضجع آن فرزند برومند مطهر و اعجوبه
و باب الحوائج و باب المراد از القاب مبارکه آن جناب است بین الاعاجم و الاعراب و اگر هر آینه خواسته باشم
که در صدد تعداد فضایل و مناقب آنحضرت بر آیم بتالیف و تصنیف کتابی بزرگ محتاج خواهم بود که تمام عمر
اگر کفاف دهد بمقدار آن وفا کند و لیس هذا اوانه ، اگر خدای توفیق داد در تحقیق کثیر خواهم نگاشت
اکنون باید دانست که در سنین عمر مبارک آنحضرت اختلاف بسیار واقع است میان علماء از بعض
از کتب بعض علمای عامه مانند سبط ابن جوزی و شیخ و مورخین دیگر چنان ظاهر می آید که آنحضرت در هنگام شهادت
بیست و هفت ساله بوده و از بعض کتب دیگر ایشان چنان مستفاد میشود که سی سال از عمر زندگانی آنسرور
در آن وقت گذشته و جمعی از علمای امامیه نیز مانند احمد ابن فهد و یحیی ابن سعید الحلی و ابو الفتوح گرابکی قائل
باین فقره ثانیه و صاحب ریاض الشهاده سی و پنج سال عمر آنحضرت را نوشته ولکن مرحوم سید
اجل اکمل افخم ثقه الله الحاج سید جواد ابی التوری نور الله مرقده در انوار النعمانیه سی و چهار سال ضبط کرده
و این قول آنکه صاحب براین اسحاقیه ره گفته در ولادت آنحضرت در سال بیست و ششم هجری
در زمان خلافت عثمان بن عفان اتفاق افتاده بیک میزان می رود و صحت هر یک از این اقوال
منوط است به نقلی صحیح و مستوثق که آن قول را بآن اسناد داده اند و تنقیح و تحقیق روات آن
چنانکه شان علمای رجال است والله اعلم و آنکه گویند آنحضرت در غزوه صفین در رکاب سعادت
حضرت امیر حاضر بوده و مبارزات و مقاتلات فرموده اظهر و اشهر است که مشاهیر علمای حدیث و تواریخ
مستقیم وقوع آن شده باشند و در کتب معتبره ایشان مرقوم باشد چنانکه چند کتاب مخصوص در تاریخ غزوه
صفین در میان مردم متداول است مانند کتاب ابی مخنف و کتاب ابن دیزیل و کتاب نصر ابن
مزاحم و کتب دیگر از تواریخ و سیر مشهوره قطع نظر از بحار و عوالم و شرح ابن ابی الحدید و غوامض الکلم
و در هیچ یک از این جمله این مطلب مسطور نیست الا ان یقال که آنحضرت در رکاب پدر بزرگوار بوده
و مبارزت نکرده باشد و هو غلام لم یبلغ الحلم و این معنی نیز بنظر نرسیده حتی در این مرقومات شمه
باید نمود در جمال کنیت حضرت عباس ع ابو الفضل است و ابو القربه بجهت مهنگ آب و ابو القاسم

بنیز فوزه یافت و جابر بن عبدالله انصاری که در مزار کبار مردی است و العاقبت هواش اهل قربی با هم
بیابت گرفت حسن و جمال آنجناب و لمعان رخسار دلارای آنحضرت که در شبهای تار طلق و شرار باید
مانند روز روشن می نمود و دیگر شعار آنجناب چنانکه بعضی از ارباب تصنیف اشارت به آن شده باب الحوائج
و باب السلام که در میان شیعه و طوایف عرب متداول است و [illegible] که در بعض کتب منقول است
دفع الجبار و قال ابو الفرج و غیره و کان العباس بن علی یکنی ابا الفضل و امه
ام البنین و هو اکبر ولدها و هو آخر من قتل من اخوته لابیه و امه و کان العباس رجلا وسیما
جمیلا یرکب الفرس المطهم و رجلاه یخطان الارض و کان یقال له قمر بنی هاشم و کان
لواء الحسین معه و اکنون آن روایت مشهور حضرت امام زین العابدین علیه السلام را که در شأن
حضرت عباس دلیل واضح و برهان لایح است [illegible] اختلاف روات [illegible] در زمان
شهادت او مسطور داریم [illegible] شرح ذکر کلمات [illegible] در باب مقامات [illegible] در
بریم روی الصدوق رضی الله عنه فی کتاب الامالی المعروف بالمجالس و فی الخصال ایضا
باسناده الی علی بن سالم عن ابیه عن ابی حمزة الثمالی قال نظر علی بن الحسین سید العابدین
علیه السلام الی عبید الله بن العباس بن علی بن ابیطالب ع فاستعبر ثم قال ما من یوم اشد
علی رسول الله ص من یوم احد قتل فیه حمزة بن عبد المطلب اسد الله و اسد رسوله و بعده
یوم قتل فیه ابن عمه جعفر بن ابیطالب ع ثم قال ع و لا یوم کیوم الحسین ع ازدلف الیه
ثلثون الف رجل یزعمون انهم من هذه الامة کل یتقرب الی الله عز و جل بدمه و هو بالله
یذکرهم فلا یتعظون حتی قتلوه ظلما و بغیا و عدوانا ثم قال ع و رحم الله عمی العباس
فلقد آثر و ابلی و فدی اخاه بنفسه حتی قطعت یداه فابدله الله عز و جل بهما جناحین یطیر بهما
مع الملائکة فی الجنة کما جعل لجعفر بن ابیطالب ع و ان للعباس عند الله تبارک و تعالی درجة
یغبطه بها جمیع الشهداء یوم القیمة و [illegible] صادق [illegible] احادیث [illegible]
[illegible]
و [illegible] روایت [illegible] شهادت [illegible] اختلاف [illegible]
ابومخنف در مقتل خود شهادت آنجناب را در روز عاشورا مرقوم داشته [illegible]
گفته ثم اقبل الامام ع علی اصحابه و قال لهم یا اصحابی لیس یطلب القوم غیری فاذا اظلم علیکم اللیل
فسیروا فی ظلمة اللیل الی ما شئتم من الارض فقالوا باجمعهم یا ابن رسول الله ما لنا وجه نلقی الله تعالی

بلقاء

آنکه گفته و بات علیه السلام تلک اللیلة ثم اصبح الصباح اذن و امام و صلی باصحابه و این بیان است
شهادت آنجناب در روز عاشورا و سید ابن طاوس ره در ملهوف و شیخ مفید در ارشاد شهادت
آنحضرت را بعد از همه اهل بیت داشته اند [illegible] حضرت سید الشهدا و گفته اند [illegible]
[illegible] فرات بمیدان رفت [illegible] گفته [illegible]
چنانکه در مقام مقاتلات حضرت امام مظلوم علیه السلام بیان خواهد شد [illegible]
شهادت آنحضرت [illegible] شهادت فرزندان امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]
چنانکه در [illegible] معتبر اکنون [illegible] عبارت [illegible] روایات است [illegible]
[illegible] در ارشاد مفید رضی الله عنه [illegible]
[illegible] عبدالله و جعفر و عثمان [illegible]
[illegible] فانکم لا ولد لکم [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] و بروایت [illegible]
[illegible] برادر [illegible] امام مظلوم [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] یا اخی هل من رخصة [illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible] برادر خطاب [illegible] فبکی الحسین بکاء
شدیدا حتی ابتلت لحیته بالدموع و قال یا اخی کنت العلامة من عسکری و مجمع عددنا فاذا انت
غدوت یؤل جمعنا الی الشتات و عمارتنا تنبعث الی الخراب [illegible]
[illegible]
[illegible] ایکو الیاس [illegible] امام مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible] فقال العباس [illegible] روحی لک [illegible]
الدنیا [illegible] من هولاء المنافقین [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]
[illegible] ای برادر اذا عزمت الی الجهاد فاطلب لهولاء الاطفال قلیلا من الماء [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]

و سلاح جنگ بر دست برون خواهد رفت ناگاه آواز العطش العطش اطفال و عیال آن حضرت شنید دل او از جا برآمد و مرکب را بحرکت درآورد و متوجه آب شد و در پیش مبارک آن حضرت ندا در داد و عرض نمود الحمد لله ادید اعتذاری اعتذر و هولاء الاطفال قریبة من الماء پس بر مرکب خود سوار شد و بر فرات آمد و نیزه حمایل ساخت و مشک بر کتف کرد و در وقت رفتن چون کوه رفت و تدبیر کالجبل العظیم و قلبه کالطود الجسیم لانه کان فارسا هماما و بطلا ضرغاما و کان جسورا علی الطعن و الضرب فی میدان الکفاح و الحرب پس با دلاوری تمام قصد آب نمود و در برابر لشکر کفار آمد و عمر سعد را خطاب نمود که یا عمر بن سعد هذا الحسین ابن بنت رسول الله یقول لکم انکم قتلتم اصحابی و اخوانی و بنی عمومتی و بقیت فریدا مع اولادی و عیالی و هم عطاش قد احرق الظما قلوبهم فاسقوهم شربة من الماء لان اطفاله و عیاله قد وصلوا الی الهلاک و یقول لکم دعونی اخرج الی طرف الروم و الهند و اخلی لکم الحجاز و العراق و شرط لکم ان غدا فی القیمة لا اخاصمکم عند الله حتی یفعل الله بکم ما یرید چون آن حضرت این کلمات جانسوز را از قبل امام مظلوم بآن عنود رسانید آن قوم بعضی ساکت شدند و جواب باو ندادند و بعضی نشستند و گریستند شمر ملعون و شبث بن ربعی از لشکر بیرون آمدند و در برابر حضرت عباس علیه السلام آمدند و گفتند ای پسر ابوتراب بر او برادرت بگو اگر تمام روی زمین را آب گیرد و در زیر دست ما باشد یک قطره از آن نخواهیم داد مگر آنکه در بیعت یزید درآید پس حضرت عباس برگشت و آن سخنان را بعرض برادر رسانید امام مظلوم آنقدر گریست که جامه مبارکش تر شد پس حضرت عباس علیه السلام دوباره آهنگ معرکه قوم فرمود و عزم آوردن آب از شریعه فرات نمود و در وانه شریعه گردید چون موکلان شریعه که بروایتی پانصد سوار با عمرو بن الحجاج بودند و پانصد تن با اسحق ابن حوثه و پانصد تن با ابراهیم ابن مالک و پانصد تن با حجار الدجار و بروایتی دیگر با هر یک از این چهار تن هزار سوار همراه بود خبر یافتند که حضرت عباس علیه السلام بقصد بردن آب از شریعه فرات آمده اطراف آن حضرت گرفته اطراف او را احاطه کردند آن قرة العین شیر خدا فرمود یا قوم انتم کفرة ام مسلمون هل یجوز فی مذهبکم و دینکم ان تمنعوا الحسین و عیاله شرب الماء و الکلاب و الخنازیر یشربون منه و الحسین مع عیاله و اطفاله یموتون عطشا اما تذکرون عطش القیمة چون آن قوم شنیدند که آن حضرت اسبی را آهنگ قتال کردند و پانصد نفر تیرانداز آن شهریار را زاده حیدر را تیرباران کردند آن حضرت که وارث شجاعت اسد الله بود نیزه را در ربوده و بر آن قوم جفا شعار حمله کرد

و این رجز بروایت ابو مخنف برخواند رجز انا الذی الیوم بقلبک مهتد و اذب عن سبط النبی احمد و اضربکم بالصارم المهند حتی تحیدوا عن قتال سیدی انی انا العباس ذو التودد نجل علی الطاهر المؤید پس حمله کرد و بسیاری از آن جماعت را بقتل رسانید و بروایت بحار در حمله اول این رجز برخواند رجز لا ارهب الموت اذا الموت رقا حتی اواری فی المصالیت لقا نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا انی انا العباس اغدو بالسقا و لا اخاف الشر یوم الملتقی و ابو مخنف این رجز را در حمله ثانیه آن حضرت ذکر کرده بتقدیم و تاخیر بعض مصاریع و این مصرع را نیز زیاد کرده و لا اخاف طارقا ان طرقا بل اضرب الهام و افری المفرقا پس بروایت بحار در حمله اول هشتاد تن را بدوزخ فرستاد و بروایت مذکور در مخزن البکاء چهارصد نفر از آن فرقه نابکار را عرضه هلاک و دمار فرمود و فی الجمانیة قتل منهم علی ما فی العواید خمسمائة فارس و راجل و بروایت اما در این حمله آن جماعت را منهزم کرد و از کنار شریعه متفرق نمود و اسب در شریعه فرات راند چون کفی از آب فرات برداشت و نزدیک دهان مبارک برد و خواست که رفع عطش نماید در آن حال تشنگی امام مظلوم و عیال و اطفال او را بخاطر آورد آب را از کف مبارک ریخت و ماهی گریست و بروایت منتخب فرمود والله لا اشربه و اخی الحسین علیه السلام و عیاله و اطفاله عطاش لا کان ذلک ابدا و مضمون این شعر و مضمون این عبارت شعر یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون و تشربین البارد المعین هیهات ما هذا فعال دینی و لا فعال صادق الیقین و بروایت عبد الله اهوازی از قبیل از اسحق بن حوثه لعنه الله که در اسرار الشهادة و منتهی در معنی زیبا مذکور است اسحق ملعون گفته که حضرت عباس در آن حمله که بر لشکر ما گشته ما را منهزم کرد و فرات متفرق شدند و ... آن حضرت ... برآورد و فرات ... پس ... آب بر کفی کرده و ... آه آه واخوتاه و سیداه و اعباساه جان جهانیان فدای مروت و ایثار تو باد و نسبت بعضه برادر چون حضرت سید الشهدا کدام جوانمردی از این بالاتر است که تشنه با تنه از شریعه فرات روی برتافت و مشک گردد

در آن حین آب در پیش او بود و لب تشنه مشک آب از دوش انداخت برادرش برادرش کشته دید با لشکر نزدیک کند
و آن مشک را از تیرباران لشکر محافظت نماید تا فرات و دست مبارکش قطع شد بازوی در بعضی روایات
دیگر وارد شده که چون آن حضرت بکنار شریعه رسید از اسب پیاده شد و کفی از آب برداشت و نظر در آن کرد
برگشت و آن آب را ریخت و مشک را از آب پر نمود و در آن حین نظر بآن لشکر گمراه نمود که با وی
هجوم کنند و نگذارند هر آب ببرد ناگاه برادران و پیادگان در شریعه بر آن حضرت مشک را او گرفت دور دوش
راست انداخت و در دور گشته نیزه خود را در میان شریعه فرات انداخت و تیغ برکشید و بجوب القوم
برداخت و اهتمام او در آن بود و آب بسوی خیمهای برادرش رساند و نعم ما قال حسان در هذا الباب
فی المراثیه فحسبکم ملک الشریعة واتکا ؛ فرقوق قائم سیفه قتالها ؛ فاتت نقیة الزکیة
نقیا ؛ ومشا ابن فاطمة نسب نزامها ؛ فلذلکم ملاء المزاد وقدمها ؛ وانضلع بزغل
بالحدید همامها ؛ ثم حمل علی القوم وقتل منهم علی ما روی فی الجهادیة عن العوالم مائة فارس و مائة
وسبعین راجلا وفی کتف القربة حتی صار درعه کالقنفذ القدر تیر بروی مبارک آنحضرت زده که تنش
را بر تیر یکی بزنی نمود و ابو عنوان مشک را محافظت می نمود و آسیبی بآن نرسد زیرا همت مردانه مرجان
عزیز را فدای یک مشک آب نمود تا آب آن ریخته نگردد چون آنسرور بمعاونت می نمود در آن گرد
تشنه آب بر تشنه اطفال برادرش برساند و جماعت کثیره که از ده هزار افزون بودند سر راه
بر او گرفته و احاطه باو نموده بودند و آن بادگار حیدر کرار از پای مردی مرکب بروی میرفت ناگاه
ناگاه نعوذ بالله بروایتی یکبار نوفل ابن ازرق نام داشت و بروایت ابا مخنف ابرص بن شیبان لعنه الله
از کمین کاهی در پشت نخله بیرون آمد و ضربتی بر دست راست آنحضرت زد که از بازو جدا شد فطارت
مع السیف آنحضرت دست را شکسته با لحظه در آن انداخت و مشک را بدوش چپ گرفت و در شش و بیت
جنگ را ادامه داد و حمله بر لشکر آورد و این رجز بر زبان خواند و رجز والله ان قطعتم یمینی
انی احامی ابدا عن دینی ؛ وعن امام صادق الیقین ؛ سبط النبی الطاهر الامین ؛
نبی صدق جاءنا بالدین پس آنقدر محاربه کرد و از لشکر آن کلاب چند نفر را از آن جماعت بر
خاک هلاک انداخت قال ابو مخنف فحمل علی القوم منهم رجالا کثیرا ونکس ابطالا واقبل
علی ظهوره فلما نظر الیه مکمن له فقال یا ویلکم ارشقوا القربة بالنبل فوالله لئن شرب الحسین
الماء لافناکم عن آخرکم اما هو الفارس بن الفارس والبطل المداعس علی بن ابی طالب فحملوا علی العباس
حملة منکرة فقتل منهم مائة ونمائین فارسا فضربه عبدالله بن یزید الشیبانی علی شماله فطار مع السیف

فانکب

فانکب علی السیف بفیه وحمل علی القلب وانشاء یقول رجز یا نفس لا تخشی من الکفار ؛
وابشری برحمة الجبار ؛ مع النبی السید المختار ؛ قد قطعوا ببغیهم یساری ؛ فاصلهم یا رب حر
النار ؛ و بروایتی دیگر حکیم ابن طفیل طائی سنبسی ملعون از کمین گاه برآمد دست چپ آنحضرت را نیز
از پیکر مبارک جدا نمود پس آنحضرت حمله کرد و همین رجز را بر خواند و بروایتی مشک را بدندان
مبارک گرفت و بروایتی دیگر در جانبی شمشیر را بدندان گرفت و مشک را نیز بدندان گرفت و مشک را
بر سینه مبارک کشید و بهر سو حمله میفرمود و جان برکاوی او میجود و چون آن اشقیا دیدند که
آنحضرت با وصف قطع دست آنگونه در حفظ مشک آب اهتمام میفرماید همت بر او حمله کردند
ناگاه تیری بر مشک آمد و آب آن بریخت و بروایتی یکبار تیری دیگر آمد و بر سینه بیکینه آن مظلوم
نشست و بروایت ابو مخنف دیگر ملعونی در آن حالت مرکب را تاخت و عمودی از آهن بر فرق مبارک
آنسرور زد و شکافته گردید و از شدت آن ضرب پای مبارک از رکاب کشیده از اسب بر زمین افتاد
و ندا در داد که یا ابا عبدالله علیک منی السلام و بروایتی در مقتل فریاد برآورد یا اخاه ادرک اخاک
و در بعضی مقاتل وارد است که آنحضرت بعد از قطع دست چپ مشک را بدندان گرفت و به پای مبارک و ازو پا
بیرون آورد و الضرب بر جبینه مع صدر الفارس والراجل تا آنکه دو بار و سیزده پیاده را بروایت سوی ابن
طارق در آن حالت برزمین افکند و پس از آنکه تیر بر تیر بگ از دوزخ ملعونه این کاهلی ببیننوا لشکر تیری بر چشم
راست آنسرور زد و ملعون دیگر تیری بر حلق مبارک او افکند که آنقدر آنسرور بروی آمد و ملعون دیگر نیزه بر
میان دو کتف مبارکش زد که از اسب در گردید فی المکتبة اهوی له الحد الاثیل وذعرت ؛ سبع الشداد
وجدّ منه المصرع ؛ فبکت لمصرعه الشجاعة بالدما ؛ ومن السماء بکت عیون تدمع ؛ چون صدای استغاثه
حضرت عباس علیه السلام بگوش قرة العین خیر الانام رسید برادر گشته مانند شیر ژیان با شمشیر بران در دوی دوشیدیه
آورد و حمله کرد بر لشکر مرحوم را بر زمین هلاک برادر رسید آن قوم بد ایمان از دهان آنسرور گریزان شدند امام مظلوم
مثیه بر بالین او در باقوم این تعرفون وقد قتلتم اخی وانی تنجون وقد جمعتم ذلک پس جماعت کثیره
از آن لشکر تا حوالی بر سر آن شهید رسید و بآن صدا گفت یا اخی هیچ برادر مثل من که در خانه برادر
را بایی حالت مشاهده کنند چون چشم آنحضرت بر آن پیکر پاره پاره بدست افتاد گریست گریستنی شدید
و لعن برآورد که وا اخاه وا عباساه وا مهجة قلباه وا قرة عیناه وا قلة ناصراه پس فرمود ینعی والله علی
فراقک و بروایتی یکبار فرمود الآن انکسر ظهری وقلت حیلتی و چه نیکو گفته شاعر اهل البیت را در مرثیه
آنحضرت فی المرثیة کسروا ابتلائک ظهر سبط محمد ؛ و بکسره انکسرت قوی الاسلام ؛ قطعوا القطع

بدیك لیس البسط واز ، فلحت به ایدی البنو السائمی ، پس آنحضرت بر برادر مهربان خود افتاد گریست
بروایت منتخب که از هوش رفت و چون بهوش آمد آن نعش غرقه بخون را برداشت و بر پشت اسب خود
دیگر آورد و بر زمین نهاد و هیچ گریه برآورد و فرمود جزاك الله خیرا یا اخی لقد جاهدت فی الله حق جهاده
و این روایت ابومخنف دلیل است بر اینکه آنحضرت نعش حضرت عباس را بخیمه آورد و لکن این قول
بظاهر روایت بسیار دیگر از کتب معتبره مقاتل منافات بسیاری دارد که حضرت امام نعش حضرت عباس را
بخیمه نیاورد و چگونه و در بعض روایات وارد است که جسد مبارک آنحضرت از کثرت جراحات تیر و نیزه
و شمشیر قابل نقل نبود و همین است آن مشهور است مؤلف چه در مقتل صدوق رحمة الله علیه و غیر آن
تعداد جراحات بدن آنحضرت از رسیدن بجای برافزون بود و صاحب محرق البکاء ره فرموده که از
مهران این روایت شده که گفت من در خدمت حضرت امام حسین ایستاده بودم که صدای استغاثه حضرت
عباس شنیده شد امام مظلوم از شنیدن آن صدا بگریه درآمد [illegible] این حالت را دیدم پیاده بزمینی که حضرت
عباس در آنجا بود رفتم او را دیدم که در خاک و خون غلطیده و دو دست مبارکش از بدن جدا گردیده پس من
خود را بر روی نعش انمظلوم انداختم و آغاز شیون و زاری کردم ناگاه [illegible]
برای نعش غرقه در خون و مقام کوشش این او را با نیزه ذره ذره نموده مؤلف گوید
این روایت در کتاب روضة الشهداء مسطور است بغیر شهادت خود مهران این از آخر او این برآید
بهمین طریق روای چند متعلق بحضرت عباس علیه السلام و نابودن مهران این را در وقت شهادت
فرزند امام حسن ع هم بروایت روضة الشهداء ذکر کرده ایم یادی در بحار مرویست که چون
جسم مبارک حضرت سید الشهداء علیه السلام در کنار شریعه فرات بر جسد پاره پاره [illegible] افتاد
گریان شد و این اشعار در خطاب بقوم جفاکار انشاء فرمود للحسین ع تعدیتم یا شر
قوم ببغیکم ، وخالفتم دین النبی محمد ، اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا ، اما نحن من نجل
النبی المسدد ، اما کانت الزهراء امی و والدی ، اما کان من خیر البریة والد ، لعنتم واخزیتم بما
قد جنیتم ، ستجزون نارا حرها متوقد ، و در کبریت احمر که فاضل دربندی ره از
اسحق بن حیوه نقل کرده است مرقوم داشته چون حضرت سید الشهداء خواست که حضرت عباس را وداع و
بخیمه حرم برد هنوز در آنحضرت رمقی باقی بود چشم مبارک گشود و جمال برادر خود را دید پس عرض کرد الی این
ترید یا اخی حضرت امام فرمود الی الخیمة ، عرض کرد ای مولای من ترا بحق جدت قسم
میدهم که مرا در همین موضع بگذار و بخیمه مبر آنحضرت فرمود بچه سبب عرض کرد بجهة اینکه از سکینه شرمسارم

برادر

از آنکه وعده آب بدو دادم و از برای او نیاوردم پس حضرت امام او را در حالی که خود گریان بود
بخیمه برگشت در حالتی که اشک دیده را با آستین مبارک پاک می نمود چون نزدیک خیام حرم آمد
سکینه مظلومه از میان خیمه بیرون آمد و عنان مرکب پدر را گرفت و عرض کرد یا ابتاه هل
لك علم بعمی العباس اراه ابطاء وقد وعدنی بالماء ولیس له عادة ان یخلف وعده
فهل شرب ماء او قتل غلیله وفتی ما درانه ام هو یجاهد الاعداء در آن حال حضرت
امام مظلوم بگریه درآمد و فرمود یا ابنتاه ان عمك العباس قتل و بلغ روحه الی الجنان چون
حضرت زینب این کلمات را شنید صیحه برآورد و فریاد برآورد واخاه واعباساه واقلة ناصراه
واضیعتاه من بعدك امام مظلوم فرمود او واشه من بعدك واضیعتاه وانقطاع ظهراه پس
خواتین طاهرات در ماتم حضرت عباس ع میگریستند و حضرت نیز با ایشان میگریست و
ذکر اسرار الشهادة بروایت بعض از مقاتل معتبره این حدیث را حضرت امام مظلوم
بر نعش مبارک حضرت عباس انشاء فرمود در مرثیه او فالرثیه للحسین ع اخی یا نور عینی یا شقیقی
، فلی قد کنت کالرکن الوثیق ، ایا ابن ابی نصحت اخاك حتی ، سقاك الله کاسا
من رحیق ، ایا قمرا منیرا کنت عونی ، علی کل النوائب والمضیق ، فبعدك لا تطیب
لنا حیوة ، سنجمع فی الغداة علی الحقیق ، الا لله شکوای وصبری ، وما القاه
من ظماء وضیق ، چون کلمات اصحاب مقاتل بپایان رسید
اکنون آنچه فاضل دربندی ره بروایت مقتل کبرای مخنف
ذکر نموده از وقت عباس علیه السلم با مارد ابن سدیف نگاشته مرقوم
میگردد در آن اثنا چون حضرت عباس علیه السلام از حضرت امام اذن حرب حاصل کرد و عازم فرات
گشت [illegible] بشریعه فرات رسید در آن هنگام ده هزار سوار [illegible]
بودند آنحضرت را از [illegible]
فرمود من عباس ابن امیر المؤمنین [illegible] ندا فرمود یا قوم فلاح انا ابن اختکم ام عاصم الکلبیة انا
عطشان واهل بیت محمد [illegible] من الماء وهو مباح للکلاب والخنازیر ونحن منه محرومون
والیه بالحسرة ناظرون عمرو ابن حجاج [illegible] در آن زمان حاکم شریعه فرات بود و برآن ده هزار سوار مرتبه
امارت داشت چون این سخنان از حضرت عباس علیه السلام شنید فریاد برآورد که [illegible] یا ابن الحر [illegible]
بك عن العطش ولو علمنا [illegible] الماء دونك والفرات [illegible] پس حضرت عباس

[illegible]

واستقبل القوم بغربهم بسيفه وكأنه الكرار في الأحطاب وهو ينشد ويقول رجز

انا الذي اعرف عند الزمجره ، بابن علي المسمى حيدره ، فاثبتوا اليوم لنا يا كفره ، [illegible]

[illegible]

الفاطميات ، الموت تحت ذباب السيف مكرمة ، اذ كان من بعده سكنى الجنات ،

[illegible]

[illegible]

امر جليل بينه وبين ما طلبه وغاضه اجله واعلم انه لم يحاربك في هذا اليوم رجل اشد قوة

[illegible]

[illegible] ، حذرا عليك من الحسام القاطع ، [illegible]

[illegible]

دید چالاک جلو او بتیغ کرد پس با ایشان جلو او گفت ای قوم آیا دانسته اید که من منسوبم [illegible]
و غیره خود کشته کردم چه سبب را انبوهی قوم من بر تن [illegible] خواهد بود در این هنگام [illegible]
ابن انس و خولی اصبحی و اعرابی مالک و [illegible] و جمعی دیگر از لشکر یزید کشته شدند و تنها برادر [illegible]
بر حضرت عباس آوردند در این حال حضرت سید الشهداء علیه السلام حضرت عباس روحی له الفداء را
خطاب کرد [illegible] ما انتظارك یا اخی [illegible] فقد غدو القوم بك ای یادگار مرتضی
[illegible] ای برادر این فتنه حمله بر [illegible] آورده اند [illegible] عرض کرد یا ابن علی [illegible]
یکون لك شاکرا آنحضرت [illegible] برادر و فرمود یا [illegible] یلتجی الیه الجموع والحال ما
اجتمع [illegible] از [illegible] فرود آمد سر آنحضرت را
از پیکر مبارکش جدا کرد ناگاه لشکر بر حضرت عباس هجوم آوردند [illegible]
[illegible] هشتاد نفر را از ایشان [illegible]
[illegible] امام مظلوم در [illegible] برادر [illegible] فرمود یا اخی [illegible]
[illegible] پس حضرت عباس مقاتله می کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] امام حسن بود که [illegible] حضرت عباس [illegible]
با امام مظلوم رسانید [illegible] حضرت فرمود [illegible]
کانت [illegible] الحسن علیه السلام [illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت امام مظلوم [illegible] عباس [illegible]
[illegible] حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الله [illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible] شهادت آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

واقع شده و تاثیر شهادت آن سرور بر حضرت امام مظلوم افزونتر از شهادت [illegible] عترت و اصحاب
بود زیرا که [illegible] برادر [illegible] که اول برادران خود را
به میدان فرستاد و فدای آنحضرت نمود و پس از آن [illegible] ناله العطش کودکان [illegible]
[illegible] فرات [illegible] مشک را از آب پر کرد [illegible]
در اهتمام در آوردن آب نمود تا آنکه هر دو دست آن بزرگوار را قطع کردند [illegible]
[illegible] که بیهوش می شد و میفرمود الآن
انکسر ظهری [illegible] امام مظلوم در حق هیچ کس نفرمود مگر
حضرت عباس روحی له الفداء [illegible] امام مظلوم [illegible] در شهادت
حضرت امام [illegible] و در کتب مشهوره معتبره منقولست از قاسم ابن
اصبغ بن نباته مرویست که گفت مردی [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] شناختم [illegible] سیاه [illegible]
گفتم سبب سواد روی تو [illegible] اکنون گفت سبب سیاهی روی من [illegible] که
من [illegible] جوانمردی را که [illegible] اثر سجود بود و آن جوانی در خدمت حضرت امام حسین ع
بود و نام او عباس بن علی بود [illegible]
[illegible] نزدیک [illegible]
[illegible] و نیز در کتاب [illegible] از هشام بن محمد از قاسم ابن اصبغ
مجاشعی منقولست [illegible] جوانی بسیار
خوش روی [illegible] جوانمردی را که [illegible] مانند قمر لیلة البدر درخشان بود [illegible]
[illegible]
[illegible] سر حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] سر حضرت عباس [illegible]
[illegible]
[illegible] سر حضرت عباس [illegible]
[illegible]

ان آتش برمی گردد و آن آتش مرا بیرون ... و بدین حال انکند که دیگر ... افتاد ... سیاه

بیخ و بن ... شد و از حضرت صادق علیه السلم مرویست که ام البنین مادر عباس

و جعفر و عثمان و عبدالله علیهم السلام چون خبر شهادت آن بزرگواران را در مدینه شنید پیوسته بیرون

میرفت در قبرستان بقیع و بر فرزندان شهید خود نوحه و ندبه می نمود و اهل مدینه چون صدای نوحه و ندبه

او را می شنیدند بدور او جمع می شدند و می گریستند حتی مروان بن حکم که حاکم مدینه بود با آن قساوت

قلب و شقاوت نفس ... که با اهل بیت داشت از ناله و زاری ام البنین جناب ... می گریست

مؤلف گوید حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از معقبین اولاد امیرالمؤمنین بود

و فرزندان و ذراری او از نسل عبیدالله فرزند جناب عباس بهم رسیده ... از اکابر سادات علویه

و از فحول علما در ... و ... اخبار ... علمای ... بوده ... که در کتب رجال

مذکور است و بعضی از آن بزرگواران را در عصر خود اعلم و ازهد و افقه زمان خویش میدانسته و در

فن شعر اشعر آل ابیطالب میشمردند و چون این کتاب ... از برای ذکر احوال ... بود

از نقل حالات ایشان اعراض کردیم و ... رساله در شرح حال عباسیین از اولاد امیرالمؤمنین

مرقوم داریم ... و اما در مقتل کبیر کتاب منفرد که ... مطالب مقرر خواهیم داشت

و در بیان مقاتلات و مجاهدات حضرت عباس علیه السلام و عدد مقتولین آن جناب که ببیان ... شیخ ابن شهرآشوب ... [illegible]

... نوشته اند روایات ... مرقوم ... اعراض نمودیم ... احوال ... امام مظلوم ... بلکه ... سایر شهدای ... در کتاب ... و ... در ... قلم ... در خبر ... الا

و این شهرآشوب ... در مناقب خود آورده که پس از شهادت ... حضرت عباس ... بیاری

اب در میدان مبارزت جانب ... رجز خواند و قتال کرد تا شهید شد و این قصه خالی از غرابتی نیست

بلکه قاسم ... در شمار ... حضرت سیدالشهدا ... ولی ... ذکری از مبارزت و شهادت

در بیان فرزندان امام مظلوم ... حضرت شهزاده عالیمقدار و آدمیان علی الاکبر ابن الحسین علیهما السلام

چنانچه اکنون قصه جهاد و قتال آن حضرت را بعرض موالیان میرسانیم ... [illegible]

شرح مقاتلات و مجاهدات و شهادت باسعادت

اشبه الناس برسول الله حضرت علی ابن الحسین الاکبر و دفن ایشان

کیر المطالب علی النجی الاکلی ، ... علی الاکبر ، ... النبی ... نطقا

واخلاقا وحسن المنظر ، دوهم ... عشرة حجة ، اذکروا ... بحسب وفقه ، ... الانسهاد

منطق احمد ، والاقدام فی الاحزاب صولة حیدر ، ... ملیا والکواکب مرحبا ، ... الطف

دفقه جنین ، باید دانست که ناکسی در شایس سنوده و ... حضرت ... علی اکبر بوده

... علمای فریقین در این باب چه مرقوم داشته اند ... در طرز تکلم آنحضرت

که ... الکلم ... بوده ... مقصود ... حضرت سیدالشهدا

در حق فرزندش علی اکبر اللهم اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم غلام اشبه الناس برسول الله

خلقا وخلقا ومنطقا ... حضرت علی اکبر علیه السلام

... آگاه شود باید ... ومکارم اخلاق ... زبان

... کلام ... ع واین الثریا من ید المتناول ،

اگر چشم بصیرت ... در فقرات اخبار و آثار ... آن بزرگوار ... و تفکر نماید

هر آینه ... که آن نوباوه باغ امامت ... مقام ... عظمی است که

... مرتبه ... سادات ... حضرت علی

جز بعضی فقرات ... زیارات ... مطلب ... علوم ... بوده

... امام مظلوم ... اذکرسته ... حضرت

که ... ائمه طاهرین ... علیهم السلام بوده ... ضرورت ...

بل المراد منها التوفیق ... المعاصی مع التمکن منها ... عصمت ...

... محرمات ... حضرت علی

... اکبر ... دیگر ... رسول ...

لامینکه ولاغالبیة ... در بیان این ... کرده ام ... الا ... اکنون

... در سنین عمر ... شهزاده عالیمقدار اختلاف واقع است ...

... مقتل ... نوشته ... مشهور ...

... ابن شهرآشوب ... در مناقب ... ذکر کرده ...

... والاوجه ... الاعتبار ... الاصح ...

کان اکبر من سید الساجدین علیه السلام ... الاعتبار الکثیر ... ابن ...

... در کتاب موفقیات که بنام الموفق بالله احمد بن المعتضد عباسی نوشته علی اکبر ... [illegible]

حضرت سید الساجدین دانسته و علامه مجلسی ره در بحار نیز باین مطلب قائل شده در باب عدد اولاد و ازواج آنحضرت
یعنی سید الشهداء علیه السلام و ابن ادریس شاه [illegible] را [illegible] و در این باب همراهی [illegible] او دانی
شعرا از حضرت امیر در مدح شاه اکبر آورده شعر لم تر عینی نظرة مثله * من محتف یمشی و لا ناعل
و ولادت آنجناب در اول خلافت عثمان بن عفان نگاشته اند بهر حال جمع
و اکثر علما در تر [illegible] اند و [illegible] آنجناب [illegible] از حضرت امام زین العابدین علیه السلام [illegible] و گفته اند حضرت
امام زین العابدین ع در [illegible] بعد از شهادت حضرت امیر ع از شهربانویه دختر یزدجرد شهریار کسری بوجود آمده
و شاه اکبر ع از بره بنت عروة بن مسعود الثقفی که ام او را لیلی خوانند در زمان عثمان متولد شده در سال [illegible]
هجرت والله اعلم و تحقیق این بیان [illegible] داده در کتاب مقتل موعود در شرح احوال سجاد علیه السلام
خواهد آمد و چون این جمله معلوم شد بدانکه کنیت حضرت شاه اکبر ابو الحسن است چنانکه در فقرات
زیارات مستفاد میشود و مادر آنحضرت ع الاصح الاشهر ام لیلی ثقفیه بنت ابی مرة بن عروة بن مسعود الثقفی است
و مادر ام لیلی دختر ابو سفیان صخر بن حرب بن امیه است پس ام لیلی خواهرزاده معاویه است و علی اکبر را
از طرف مادر قرابت قریبه است با آل ابو سفیان و [illegible] بود [illegible] او را [illegible]
کنیت [illegible] آنحضرت علی بن الحسین ع است زیرا که آنجناب [illegible] و در [illegible] [illegible]
[illegible] آنگفت [illegible] آن بزرگوار [illegible] طبقه منتهی میشود [illegible] و مادر [illegible]
و زمان شهادت آنسرور نیز اختلاف است بسیاری از اهل مقاتل آنسرور را اول شهید از بنی هاشم
دانند یعنی از جوانان [illegible] و [illegible] فقره زیارت ناحیه مقدسه را که فرموده
السلام علیک یا اول قتیل من نسل خیر سلیل من سلالة ابراهیم الخلیل [illegible] دانند و
صاحب لهوف [illegible] شهادت آنسرور را بعد از حضرت قاسم ع ذکر کرده و جمعی [illegible] روایت کرده اند
که آنحضرت بعد از حضرت عباس و قبل از حضرت سید الشهداء ع [illegible] شهادت رسیده چنانکه در ترتیب مقاتل
بعض معتبرات و شیخ مفید و ابن نما و بعض [illegible] در مقتل شهادت او را بعد از جوانان اهل بیت
اعتقاد ثابت [illegible] و ابو الفرج [illegible] در مقاتل الطالبیین [illegible] ابن [illegible] ابن ادریس از
حضرت صادق ع [illegible] روایت کرده که فرموده ان اول قتیل قتل من ولد ابی طالب مع الحسین ع
ابنه علی و ابو الفرج گفته بنا بر ذکر مقاتله آنحضرت [illegible] علی ابن الحسین هذا هو الاکبر و لا عقب له
و یکنی ابا الحسن و گفته که و هو اول قتیل فی الوقعة و [illegible] شهادت آنحضرت [illegible]
[illegible] ذکر داشته و علی کل تقدیر اکنون مبادرت بشهادت آنحضرت [illegible] بدین مقال

علامت

علامت از بزرگان [illegible] قال محمد بن ابیطالب و ابن شهرآشوب فی المناقب انه لما تقدم
علی بن الحسین ع و امه لیلی بنت ابی مرة بن مسعود الثقفی رفع الحسین سبابته الی السماء فقال اللهم
اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم اشبه الناس برسولک خلقا و خلقا و منطقا و کنا اذا
اشتقنا الی نبیک صلی الله علیه و آله نظرنا الی وجهه اللهم امنعهم برکات الارض و فرقهم تفریقا
و اجعلهم طرائق قددا و لا ترض الولاة عنهم ابدا فانهم دعونا لینصرونا ثم عدوا علینا یقاتلوننا و بعد از آنکه
جوانان حضرت ابی الحسین علی اکبر علیه السلام پس از شهادت حضرت عباس [illegible] آن بزرگوار
آمد و رخصت حرب خواست حضرت امام مظلوم [illegible] بحال جنان [illegible] و عرض کرد خداوندا گواه
باش بر این قوم بتحقیق که جوانی بمبارزت ایشان میرود که شبیه ترین مردمان است برسول خدا در خلق
و خلق و منطق و چون مشتاق لقای پیغمبر تو میشدیم نظر بجمال دلارای این جوان مینمودیم خداوندا برکات زمین
از ایشان منع نمای و ایشانرا پراکنده گردان و والیان ایشانرا از ایشان راضی مگردان که ایشان ما را طلب نمودند که
یاری نمایند پس برما تاختند و مقاتله را با ما شروع نمودند و قال السید ره فی اللهوف و خرج علی بن
الحسین ع و کان من اصبح الناس وجها و احسنهم خلقا فاستاذن اباه فی القتال فاذن له ثم نظر
الیه نظر آیس منه ثم ارخی عینیه و بکی فقال اللهم اشهد فقد برز الیهم الخ حضرت شاه اکبر خوش الحان
[illegible] ترین [illegible] بود [illegible] از کتب مقاتل معتبره مستفاد است هر وقت اهل حرم [illegible]
و [illegible] مشتاق دیدار مبارک [illegible] آمدند [illegible] حضرت سید الشهداء ع نظر بر جمال
فائض الانوار آن شاهزاده بزرگوار مینمودند پس آن حضرت [illegible] و عرض کرد ای پدر
رخصتم [illegible] در کتاب [illegible] که در [illegible] مذکور است چون امام [illegible]
شد که شاهزاده علی اکبر اجازت حرب از پدر طلبید مادر و خواهران و عمه ها بدور او حلقه ماتم زده و گفتند
[illegible] ترحم کن [illegible] حضرت [illegible] و [illegible]
مبالغه و الحاح [illegible] امام مظلوم [illegible] رخصت مبارزت عطا کرد و نظر [illegible] آنحضرت نمود و [illegible]
[illegible] و [illegible] فرزند عمر ابن سعد را [illegible] داد که
مالک قطع الله رحمک و لا بارک الله لک فی امرک و سلط علیک من یذبحک بعدی علی فراشک
کما قطعت رحمی و لم تحفظ قرابتی من رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن باواز بلند این آیه کریمه را
که در حق اهل بیت پیغمبر نازل شده بود برخواند ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی
العالمین ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم و این آیه را [illegible] در شان حسین تلاوت فرمود

جنگ بروایت بحار الانوار و ناسخ التواریخ حضرت امام علیه السلام حضرت سید الساجدین بعد ... خود سلاح حرب بر فرزند پوشانید و عمامه
رسول خدا را بر سرش نهاد و شمشیر در بر حمایل کرد و اسب عقاب که از اسبان خاص رسول خدا بود و بقولی
خاصه رسول خدا بود سوارش کرد و آن اسب را بعضی لاحق گفته اند که سیف ابن ذی یزن حمیری باشاه یمن
در وقت رفتن حضرت عبد المطلب بتهنیت نزد او مصحوب الکتاب هدیه از برای حضرت فرستاده و
حضرت آن اسب را در بکار ... و دعای مختصر خواند و فرمود الان فدای تو شوم که حقیقت این کلام را
یاد ... چون آن شاهزاده عالمیان بصورت احمدی و سطوت حیدری با شجاعت حسینی رو بمیدان
میدان نهاد و دشت مصاف را از فروغ جمال همایون ... خود رشک ... طور فرمود چشم تمام لشکریان در چهره
دلارای او خیره ماند ... ولی ... ان را ... آن دلیر مرد سرافکنده
کو سبد ... بود سمند آهو رفتار را بجولان درآورد و بر آن گرگان ... حمله نمود و این رجز را خواند
رجز: انا علی بن الحسین بن علی ❊ من عصبة جد ابیهم النبی ❊ نحن و بیت الله اولی بالنبی
❊ اما ترون کیف احمی عن ابی ❊ والله لا یحکم فینا ابن الدعی ❊ اطعنکم بالرمح حتی ینثنی ❊ اضربکم
بالسیف حتی یلتوی ❊ ضرب غلام هاشمی علوی ❊ و در روایت ابو مخنف این رجز بر خواند رجز
انا علی بن الحسین ابن علی ❊ نحن و بیت الله آل المرسل ❊ اضربکم بالسیف حتی یفلل ❊ اطعنکم
بالرمح وسط القسطل ❊ حتی یحیدوا عن قتال البطل ❊ و عن حمید بن مسلم و کان اهل الکوفه یتوقون
قتله لانه کان اشبه الناس برسول الله ص پس آن شهزاده بر میمنه و میسره لشکر مخالف هجوم آورده هر ... و فتنه
... ات روایت محمد بن ابیطالب فرحار فلم یزل یقاتل حتی ضج الناس
من کثرة من قتل منهم و این روایت دلیل بر این است که آنحضرت جراحات کثیره و جموع ... ان
... فرستاده و اگر نه قتل ... روایت بر جنت ... اشقیا لشکر ... در کثرت سیل و عدت
سپاه ... گواه ... و در عوالم و فی البحار ایضاً انه قتل علی عطشه مائة و عشرین رجلاً
و قال المفید و ابن نما ... فشد علی الناس و هو یقول انا علی بن الحسین بن علی ... فقتل ذلک مراراً
و در روایت ابو مخنف هشتاد ... از سفاکین را عرضه هلاک فرمود و در روایت حضرت صادق ...
نفر ... کشته گردید و در کتاب اسرار الشهاده از کتاب شهاب الدین ... که ثم حمل و لم یزل یقاتل
حتی قتل من القوم الفا و خمسمائة فارس و ثمانین رجلاً پس ... که اول جلالت آنحضرت بود
برادران ... جراحات ... روایت ... آمده ...
آنحضرت بخدمت پدر بزرگوارش ... عرض کرد یا ابه العطش قد قتلنی و ثقل الحدید اجهدنی فهل الی ...

فرزانه

فرزانه ما سبیل الی شربة ماء اتقوی بها علی اعداء الله آنحضرت این استدعا را از نور دیده بزرگوارش اصغا فرمود
که شاید بطریق اعجاز امامت آب از برای قره العین خود تحصیل فرماید و اگر نه مبرهن است که حضرت
علیه السلام ... امام مظلوم چون این سخن از حضرت علی اکبر شنید بگریست و او را تسلی
داد و فرمود یا بنی یعز والله علی محمد و علی علی بن ابیطالب و علی ان تدعوهم فلا یجیبوک
او تستغیث بهم فلا یغیثوک پس فرمود یا بنی هات لسانک آنگاه زبان فرزند عزیز را در
دهان مبارک نهاد و مکید پس خاتم همایون خود را باو داد که از فیض آب کوثر سیراب ... بود و فرمود
این خاتم را در دهان خود گذار و برگرد بجرب دشمنان خود که امید وارم این روز ... که
جدت ... او فی ... پس از آن تشنگی ... بارک الله فیک و در روایت
لهوف فرمود و اغوثاه یا بنی قاتل قلیلاً فما اسرع ما تلقی جدک محمداً صلی الله علیه و آله
فیسقیک بکاسه الاوفی پس ... آنچه ... داد ... را وداع نمود
و در ... متضمن ... وارد است از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فرمود در
در وقت ... برادرم ... الحسین ... مرض ... بودم در همان ...
که ... برادرم علی اکبر بود که ...
... کردم ...
... زنان و اطفال ...
گریه آغاز کردند بعد از آن وداع برادرم روانه میدان حرب گردید ... بار دیگر آنحضرت
بمیدان ... و با دلی قوی ... مرکب در میدان بجولان درآورد و این رجز بر خواند که
کمال شجاعت و جلادت آن سرور از مضامین آن معلوم است رجز: الحرب قد بانت
لها الحقائق ❊ و ظهرت من بعدها مصادق ❊ والله رب العرش لا نفارق
جموعکم او تغمد البوارق ❊ ثم حمل علی القوم و لم یزل یقاتل حتی قتل تمام المائتین و این
روایت محمد بن ابیطالب بقیه روایت ... و عوالم است که در حملات ... صد و ... تن را بقتل آورد
و در حمله ثانیه هشتاد تن که عدد مقتولین آنحضرت بدویست رسید و بروایت شهاب الدین
در این حمله با نضمام ... را بقتل آورد و صاحب روضة الشهداء
ذکر نموده که حضرت علی اکبر در نوبت دوم که بمیدان ... رجزی بر خواند و مبارز
طلبیده احدی از آن لشکر جرأت نکرد که بجنگ آن فرزند شیر خدا قدم گذارد عمر ابن سعد ...

و طارق بن شبیب در روایتی طارق ابن کثیر را که یکی از شجاعان و دلاوران و شجاعان لشکر بود خواسته و او را گفت بمبارزت این جوان هاشمی بیرون شو و سر او را جادر تا از امیر عبید زیاد ابن مرجانه منشور ایالت ری و موصل از برای تو بگیرم طارق گفت ای ابن سعد از آن می‌ترسم که فرزند رسول خدا را بکشم و تو بوعده خود وفا نکنی انگشتر خود را بعنوان رهن بطارق داد تا بگیرد و سوگند یاد کرد که اگر اکبر را بکشد ایالت آن ملک را بطلب انگشتری را التمغای داده فخرج طارق ابن شبیب الی البراز وکان فارسًا مناعًا وبطلا دفاعًا پس با نیزه خود حمله بر حضرت علی اکبر نمود آن یادگار رسول خدا حمله او را رد نموده چنان نیزه بر سینه پرکینه اش زد که سنان آن از پشت او زبانه کشیده و چون او از اسب در گردید علی اکبر علیه السلام اسب خود را بر پیکر او جولان داد و استخوانهای او را در هم شکست فخرج اخو المقتول فاستقبله علی و لم یزل الا قلیلا حتی عطف علیه ابن الحسین و ضربه ضربة وقعت علی عنقه فرمی رأسه الی الارض نعمت علیه ابن طارق بجوخواهی برادر و عم خویش با آنحضرت حمله کرد شاهزاده علی اکبر او را نیز بیکضرب تیغ بسقر فرستاد پس عمرو این طارق بمبارزت بر آمد و کمر بانتقام برادران را بست علی اکبر دست دراز کرده گریبان او را گرفت و در پیچید چنانچه گردن آن ملعون در هم شکست پس او را از پشت زین در ربود و بر هوا افکند تا بزمین آمد و استخوانهای او خورد شد فخاف القوم خوفا شدیدا لکاد ان یهزم الجماعة عن ابن سعد ربیع الابرار کدام از دلیران معروف بود بجنگ آن در فرستاد آن ملعون دو زره پوشیده و او را برهنگی خود بسته حمله بر آنحضرت نمود علی اکبر صیحه بر آن ملعون زد که اندام او بلرزید و چنان ضرب تیغ بر فرق مشوم او نواخت که سر و مغفر او را بدو نیم کرد و از فرق تا زانو دو پاره گشت و زره آهنین او را نیز پاره کرد حتی بلغ بریق سیفه الی السرج و انصرع اللعین الی الارض بنصفین فمات لا رحمه الله

در کتاب اسرار الشهاده از بعض کتب روایت کرده است که ملعونی از معاریف مبارزان که نام او بکر ابن غانم بود و او را مقابل هزار سوار می‌دانستند چون دید که حضرت علی اکبر کار را بر لشکر تنگ نموده بمبارزت آنجناب قدم نهاد و با سلاح تمام در برابر آنحضرت آمد و فریاد کرد که ای جوان علی جرأت کردی که در میان لشکر امیر خود آمده و امرا پدر و مادرت را بعزای تو خواهم نشاند چون حضرت امام مظلوم بکر ابن غانم را در برابر فرزند رشید خود دید بسیار متوجه شد و از این جهت آگاه بود رنگ صورت مبارکش متغیر گردید و اشک از چشمش جاری شد پس بخیمه ام لیلی آمده مادر علی اکبر و زنان اهل حرم ساطعه فرمود ای مادر علی اکبر بکر ابن غانم که از مبارزان مشهور است در برابر پسرت آمده و من سخت بر فرزند خود می‌ترسم چون دعای مادر در حق فرزند مستجاب است در حق

ابو مخنف

در برنگ دعا فرزند خود دعا کن و حضرت ام لیلی از خدای نجات فرزندش را خواست و زنان دیگر از اهل حرم ابن کثیر بگونه‌ای دعا می‌کردند که حضرت سید الشهدا علیه السلام دعای خود و قرآن مجید را برگرفت و گفت یا الهی و سیدی انه یتجلی ردّ الحسین وجعیق و ابیه وامه و بنیه رد الی ولدی علیا و ام لیلی و زنان دیگر از اهل حرم همگی گشته در این حال معلوم شد که حضرت علی اکبر رو به لشکر کرد ناگاه صیحه آنحضرت بر آمد حمله بر بکر ملعون نمود و چنان ضربتی بر میان او زد که جو بریده گردید و بخونش اشقیا دیگر تیغ آبدار بر فرق آن ظالم نابکار فرود آورد که مغفر او را دریده و از سر و حلقوم گذشته چون در اندام او را پاره کرد و بریق آن تیغ از شکافته زین در گذشت و بر زمین فرو رفت آن ملعون در خون خود غلطید و لشکر کفار را از آن شجاعت رزق جبین آنحضرت ترسیدند پس حضرت امام و اهل بیت او خدا را شکر کردند که علی اکبر ظفر یافت در آن حال عمر سعد اشاره کرد تا پیرامون او از جوانب لشکر ابن ظلمت و عمرو این زنی بر حضرت علی اکبر حمله آورده فحمل علیهم و قتل منهم مقتلة عظیمة و انثر واقبل الی ابیه علیا پس باز دیگر بخدمت پدر بزرگوار آمده عرض کرد ای پدر بزرگوار از تشنگی هلاک شدم و گرمی و خون دیده بر گردید ای که نزدیک است از آن خستگی بیتاب گردم تو بنگر دیگران شجاع عشق بر کارزار برگشته حملات نمود و دلاوران و سیاه کفار تیغ آبدار رسانید پس چون اسب نجاد ناگهان منقذ ابن مرة العبدی لعنه الله و در روایت دیگر مرة ابن منقذ ابن النعمان و این قول صحیح است که در روایت نیزه بفرق شریف ان افزود و در نوده حکم الله علی قاتله مرة بن منقذ ابن النعمان العبدی لعنه الله و اخزاه بر آنحضرت افتاد دید که حمله بر میمنه و میسره لشکر می‌برد و در جزی خوانده ملعون خشمگین شد و گفت علی آثام العرب ان مرّ بی هذا الغلام و هو یفعل بالناس مثل ما یفعله لا اثکلنه اباه و علی اکبر علیه السلام در این حالت حمله بر او نمود و دلاوران تیغ بر سینه در فرار بود مگر بر فرق منور او نشان ناگاه مرة ابن منقذ ملعون خود را در کمین ایستاده بود و دست شوم خود را بسوی او بلند کرد چنان ضربتی بقوت بازو بر فرق آنجناب زد که شکافته آنجناب تا ابرو و دوم لطافت و در روایت سعد بن معقل نیزه بر پهلوی آنحضرت زد و سر آنحضرت منقذ ابن مره ضربت شمشیر بر فرق آنسرور فرود آورد و در روایت کار بتیر از لشکر کفار آمده بر حلقوم مبارک آن مظلوم نشست و در روایت حنظلة بن عمرو التمیمی نیزه بر سینه مبارکش زد که از پشت او بیرون آمد آنحضرت بیهوش شد و از مرکب افتاد و دیگر که نیزه ای او را فرو گرفت و بعد ذلک ضربه الناس باسیافهم فاعتنق فرسه و احتمله الفرس الی عسکر الاعداء فقطعوه بسیوفهم اربا اربا مؤلف گوید بجز عبد حسینی چنین مقام که می‌تواند چنین فرزند رشید را یکه و تنها در میان صد هزار لشکر بی ایمان بدین حالت مشاهده کند و بجز مادر و ملوک انی داند ناکام که این زن می‌تواند بشکوه از آه و دل خونین خود و با چنین جراحات کبیره در دست بعض تیغ خونخوار

گرفتار شد پس بروایت جلاء العیون عبد الله بن ربیع [illegible] چون آنحضرت را [illegible] گردید در آن وقت
اصحاب آنحضرت را [illegible] پادشاه لشکر رسانید یکی از برادران طارق بن شبیب که در دست آنحضرت کشته شده
در میان صفوف پادشاه بیرون آمد و گفت ای پسر حسین اکنون انتقام برادر را از تو خواهم کشید پس خنجری برآورد
و جانب [illegible] آنحضرت زد [illegible] مبارکش [illegible] دیگر [illegible] از آن ضربت [illegible]
پس افتاد [illegible] از اسب [illegible] فریاد برآورد که یا ابتاه علیک منی السلام [illegible]
عرض کرد یا ابه ادرکنی و فی العوالم فنادی بصوت الروح التراقی قال [illegible] یا ابتاه
هذا جدی رسول الله قد سقانی بکاسه الاوفی شربة لا اظمأ بعدها ابدا و هو یقول العجل العجل فان
لک کاسا مذخورة حتی تشربها الساعة و بروایت مذکور در بحار الانوار از حمید بن مسلم چون آنحضرت
از اسب بر زمین افتاد بر جراحات [illegible] پدر بزرگوار سلام [illegible] ای پدر این جدم رسول خدا
و جده [illegible] عمم مرتضی و جده ام خدیجه کبری و فاطمه زهرا بر من آمده اند و بسوی تو مشتاقند بحار
حضرت سید الشهداء علیه السلام [illegible] نهاد [illegible] زمین [illegible] و حمله بر لشکر نمود و مرد
و مرکب [illegible] و [illegible] می‌فرمود [illegible] یا ولدی [illegible] انی آت یا علی
و بروایت جلاء العیون از حضرت صادق امام [illegible] بر جراحات [illegible]
و در آن [illegible] امام [illegible] نعمان بن ثابت [illegible] چون [illegible]
فرزند امام را [illegible] در بادیه [illegible] و اولداه و اعلیاه [illegible]
[illegible] فقام [illegible] و حمل علی القوم حملة منکرة و قتل منهم مقتلة عظیمة
و هو یقول [illegible] یا علی علی الدنیا بعدک العفا ثم رجع الی ولده المقتول و بروایت [illegible]
[illegible] الشهداء چون حضرت امام حمله بر لشکر کرد از هر طرف که حمله می‌برد از طرف دیگر صدای ناله فرزند
[illegible] تا عاقبت [illegible] آنجناب [illegible] نظر [illegible] و آن جوان
[illegible] آنحضرت را بر بالین فرزند رسانید [illegible] و بروایت [illegible]
در آن وقت امام علیه السلام جبه از خز دکنی پوشیده بود و عمامه [illegible] بسته بود [illegible]
[illegible] چون بر بالین آن نوجوان شهید آمد چه دید که [illegible]
آن حالت [illegible] آنجناب [illegible]
علی اکبر [illegible] عرض کرد سلام خدای بر تو باد ای پدر بزرگوار [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] و فاطمه زهرا [illegible]

بر زمین آمده [illegible] از آب [illegible] در دست راست [illegible] بیاشام
لب تشنه [illegible] عرض کرد [illegible] تشنه ام آن [illegible] دیگری را [illegible]
داشته [illegible] تشنه [illegible] شهقة فارق الدنیا [illegible]
[illegible] طایر روح مقدس آنحضرت [illegible] صلوات الله علی ابیه و علیه و علی سائر الشهداء
پس آنحضرت [illegible] نعش [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت سید الشهداء [illegible]
البکاء الماکن و بروایت منتخب امام [illegible] آن نعش [illegible] در خون [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] و میفرمود قتلوک یا بنی و بروایت [illegible] آنجناب گذاشت و فرمود
قتل الله قوما قتلوک ما اجرأهم علی الله و علی انتهاک حرمة رسول الله علی الدنیا بعدک العفا و
بروایت ابی مخنف فرمود انا لله و انا الیه راجعون اما انت یا ولدی فقد استرحت من هم الدنیا
و غمها و صرت الی روح و ریحان و بقی ابوک فی همها و غمها و ما اسرع اللحوق بک و بروایت
ارشاد مفید ره که حضرت علی اکبر را [illegible] پس امام حسین [illegible] فقال احملوا اخاکم
فحملوه [illegible] حتی وضعوه بین یدی الفسطاط الذی کانوا یقاتلون امامه و در واقعه کتاب اسرار الشهادة
مذکور است که حضرت امام [illegible] حضرت علی اکبر [illegible] بر بالین [illegible]
مبارک را [illegible] از خون جراحات [illegible] و قطره از آن خون [illegible]
[illegible] از زیارات مطلقه حضرت سید الشهداء [illegible] ابا حمزه ثمالی از حضرت صادق علیه السلام
در [illegible] ثم تجاء الی قبر علی بن الحسین ع
و هو عند رجل سید الشهداء فقم فی مکان قریب منه و قل السلام علیک یا ابن رسول الله و
ابن خلیفة رسول الله و ابن بنت رسول الله و رحمة الله و برکاته مضاعفة کلما طلعت شمس او غربت
السلام علیک و علی روحک و بدنک بابی انت و امی من مذبوح و مقتول من غیر جرم و بابی انت
و امی دمک المرتقی به الی حبیب الله و بابی انت و امی من مقدم بین یدی ابیک یحتسبک و یبکی علیک
محترقا علیک قلبه یرفع دمک بکفه الی اعنان السماء لا ترجع منه قطرة و لا تسکن علیک من ابیک
زفرة [illegible] و التحقیق [illegible] باب [illegible] شهادت طفل
رضیع حضرت سید الشهداء [illegible]

و در بحار از حمید بن مسلم منقولست که گفته من در لشکر عمر بن سعد بودم در وقتی که علی اکبر از اسب در غلطید
دیدم که مظلوم خود غش کرده شد ناگاه دیدم خاتونی مثل برقی از خیمه برآمد مانند آفتاب درخشان و واویلاه و
وا ثمرة فؤاداه کجاست بسرعت بجانب نعش علی اکبر روان شد و میفرمود یا حبیباه یا ثمرة فؤاداه یا نور عیناه
من از شخصی پرسیدم این خاتون با جلالت کیست گفتند این زینب دختر علی ابن ابیطالب است [illegible]
آفتاب دیدم آمد و خود را بر روی نعش علی اکبر انداخت امام مظلوم آمد و دست خواهر خود را گرفته بجانب حرم برگردانید
مؤلف گوید از این روایت معلوم میشود که مصیبت علی اکبر تا چه قدر در دل زینب بنت فاطمه زهرا
تاثیر کرده که مثل زینب خاتون محترمه که ناموس حریم کبریا و مستوره سرادق جلالت سید انبیا و سید اولیا بود از
استماع شهادت او بیتابانه از خیمه عصمت و طهارت بیرون آمده خود را بر روی نعش او انداخت و عمار ابن
[illegible] گفته که من نظر میکردم در آن حال زنی را دیدم از خیمه حضرت امام حسین بیرون آمد مانند ماه شب چهارده
به خیمه ندا میکرد وا ولداه وا مهجة قلباه یا لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا او وسدت تحت
اطباق الثری و چون نزدیک نعش حضرت علی اکبر رسید خود را بر روی او انداخت در آن حال حضرت سید الشهدا آمد و دست
بر آن خاتون انداخت و دست او را گرفته بخیمه برگردانید و فرمود نعش علی اکبر را آوردند در میان کشتگان
گذاشتند **و بروایت شیخ مفید** از جابر ابن عبدالله مرویست که چون علی اکبر را شهید کردند
حضرت سید الشهدا [illegible] قرار داده و اضطراب کرده و گریه میکرد و ناله میکرد سکینه مظلومه سلام الله علیها
نزد پدر آمده او را بدان حالت دیده عرض کرد مالی اراک تنعی نفسک و تدیر طرفک [illegible]
حضرت امام فرمود قتلوا اللئام آن صغیره مظلومه فریاد وا اخاه وا مهجة قلباه برآورد و خواست که از
خیمه بیرون آید و خود را بر نعش برادر اندازد امام مظلوم از رفتن او مانع شد و فرمود یا سکینة اتقی الله واستعملی
الصبر آن مظلومه عرض نمود یا ابتاه کیف تصبر من قتل اخوها و شرد ابوها آنحضرت فرمودند
انا لله وانا الیه راجعون **اکنون بذکر** روایتی جانسوز کلام را در انجام اخبار شهادت
علی اکبر بپایان میرسانیم و آن اینست که فاضل [illegible] از کتاب [illegible] که یکی از مقاتل
معروفه است بروایت صاحب آن کتاب از کتاب [illegible] ارکان
کنز [illegible] از سفیان بن [illegible] از عاصم بن ابی النصر از سعد تمیمی از منهال ابن عمرو الکوفی نقل کرده
که روزی در نزد امیر مختار ابن ابی عبیده ثقفی رضی الله عنه بودیم ناگاه داخل شد [illegible] آمد و بر او سلام کرد
و گفت اصلحک الله ایها الامیر البشارة امیر گفت بشرت [illegible] عرض کرده امروز دو مرد
از قتله شهدای کربلا نزد ما وارد شده است یکی [illegible] ابن [illegible] تمیمی دیگر حنظلة بن عمرو تمیمی گوید

شهادت علی اکبر علیه السلام

82

شاد شد پس از آن امیر [illegible] نگاه بحوالی کرد که آن وقت در نزد او حاجب بود پرسید که کدام یک از ایشان در
کربلا حاضر بود عرض کرد ایها الامیر اما عبدالله تمیمی پس [illegible] سپاه بود و جمعی از لشکریان [illegible]
و امیر کرد [illegible] را در وقت [illegible] به حضرت علی اکبر تا [illegible] و خود [illegible]
بر آنحضرت زد اما حنظلة بن عمرو التمیمی در آخرین حمله علی اکبر که آنجناب را ضعف از کثرت قتال و جهاد
افزوده جراحات بسیار رسیده بود نیزه بر سینه آنحضرت زد و از پشت او بیرون آمد و همان ضربت کار
او را ساخت و آنحضرت از [illegible] آن ضربت بروی زمین افتاد امیر مختار گریست گریستن
شدید و حاضران مجلس نیز گریان شدند و فرمود ایشان را حاضر آوردند پس امر کرد مختار تا
آن ملعون مرد را حاضر کردند و چون ایشان را آوردند احاطه کرده بودند بر ایشان جمع کثیر از مردان و زنان
و آن ملعون را [illegible] مختار از دیدن آن دو ملعون بگریست و بیهوش شد چون بهوش آمد
خطاب کرد که ای ملعون تو بودی در روز کربلا که بجنگ جوانی نازنین جوانی رشید [illegible]
کرده ای ملعون سر بزیر افکند [illegible] عاقبت اکنون [illegible] خود را در جواب [illegible]
و اگر بگویم [illegible] اکنون گفت ای امیر جوان علی اکبر [illegible]
در معرکه [illegible]
[illegible] مختار [illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]
هشتاد و هفت مرد را از فارس [illegible] دقوم [illegible]
[illegible] بود از آب [illegible]
اوّل [illegible] حضرت سید الشهدا [illegible]
[illegible]
[illegible] فوقع فی اذنه و خرج من اذنه الاخری [illegible] فقتل
[illegible] امام مظلوم [illegible]
حمله کرد علی ابن الحسین بر قبیله تیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علی اکبر [illegible]

تواتی عرضه هلاک فرمود و مصراع بن غالب را که از مبارزان مشهور کوفه بود بقتل رسانید پس در ان هنگام همین
حمله که در حضور امیر ماتم است حمله بر ان بزرگوار کرد و چنان نیزه بر سینه آن شاهزاده زد که از پشت او بر آمد

ضعف علی بن الحسین عن القتال و انکب علی عنق فرسه فتفرقه عبدالله بن سراج و قوبه الجان

پس حوم مؤلف سلام بمنبر کوید اجم او بر ادعا آورده بمظلوم و امده باره بوده غم از نشه و انشمان
آنقدر گریست که غش کرد و صدای ناله حضار مجلس برفلک رسید پس حوم مختار بهوش آمد از انمرد که این
وقایع را حمل کرد پرسید تو از کجا دیدی این واقعه را گفت من در میان لشکر عمر سعد در کربلا بودم فرمود تو در
کربلا بودی عرض کرد بلی مختار حکم کرد تا مسماری از آهن در آتش سرخ کردند و در چشم آن مرد کشیدند پس امر کرد تا او را
در آتش افکندند و جسد او سوخته کردید آنگاه ذکر گیری بر او خواست که بر عبیدالله زد و دست او را بر اندازد تیر باران
کردند بیچاره را تا اثنای او جز بوسه پس فرمود او را نیز با تیر دوخته پس فرمود تا مسمار بزرگ و میخ درین را داغ
در آتش سرخ کردند و فرمود تا چطور منقول را بجای سینه و آن میخ بزرگ و مسمار را با سنگ آن آهنین بر پشت
الفولی فرو کوفتند و آب سلام جویند را فرمود برادر بختن تا که جحنه سینه پس بکم دادن او را با بال مستور کردند

وحفظنا عن الحشاد وارضاه و جزیٰ عن الدین والاسلام خیراً مؤلف کوید

پس ما در حضرت علی اکبر از جوانان نیکو که بر آن واقعه کرچه تا آن وقت در ایران برای فتنا بجای جمادی
رفت لغط از گریه و ناله مایو بود و بر بسته در آن فنا تراژدی در خاکستر نیمه مبقر بود و لباس ماتم میپوشید داد
بر میمه و ناله میکشید اصرار از خادم و دادو از در برای او مجوری بود مگر آنکه از سینه صدای او میمرد و غش میکرد
انشاءالله تعالی ما بتمام آن جیزها را با حالات آنها در کتاب مقتل بزرک خود مرقوم خواهیم داشت و در بعض
روایت که او همانجا نقل شد در روایت مرقوم در منتخب طریحی در باب آن اوان علی اکبر از اولاد
برادران در رضیع بود شهادت آن طفل بحوری که مذکور شد چنان معلوم است در طفل رضیع حضرت امام الشهید
یتیم الاصغر او عبدالله یعنی از شهادت علی اکبر درجه شهادت رسید و در روایت دیگر مستفاد میشود که
پس از شهادت علی اکبر دیگر از متعلقان امام مظلوم آن طفل شیرخوار درجه شهادت رسید چنانکه انشاءالله
در این مقصد هم الکون مرقوم خواهیم داشت منقولا عرض خواهیم رسانید اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد
وآل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصابة التی جاهدت الحسین علیه السلام و شایعت و بایعت
وتابعت علی قتله اللهم العنهم جمیعاً پس از این شرح احوال سادات آل حضرت امام مظلوم و ترتیب شهادت
تمام عترت و انصار و وداع آن سرور با اهل حرم اطهار و عزم میدان فرمودن او و شهادت حضرت علی اصغر علیه السلام
و متعلقات و جهادات فرزند و اهل خانه بارکاه اشقیا و نوادر و غرائب حالات و مرویات آنحضرت را بازخواهیم نمود

انشاالله تعالی

انشاءالله تعالی بدان عبارات که خون از دیده محزونان کشد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

مقصد ششم در شرح حالات حضرت امام مظلوم روحی له الفداء
و ذکر مقاتلات و مجاهدات آنفرد و در روایت شهادت علی اصغر

یا خیر من لبس النبوة من جمیع الانبیاء	وجدی علی سبطیک وجد لیس یؤذن بانقضاء
هذا قتیل الاشقیاء و ذا قتیل الادعیاء	یوم الحسین اراق دمع الارض بل دمع السماء
یوم الحسین ترکت باب العز مهجور الفناء	یا کربلاء خلقت من کرب علی و من بلاء
کم فیک من وجه تترب ماؤه ماء البهاء	نفسی الفداء المصطلی نار الوغی ای اصطلاء
حیث الاسنة فی الجواشن کالکواکب فی السماء	فاختار درع الصبر حیث الصبر من لبس السناء
و ابا اباء الاسد ان الاسد صادقة الاباء	وقضی کریما اذ قضی ظمآن فی نفر ظماء
منعوه طعم الماء لا وجدوا الماء طعم ماء	من ذا المعفر بالجواد فمال اعواد الخباء
من للطریح الشلو عریاناً مخلی بالعراء	من للمحنط بالتراب و للمغسل بالدماء
من لابن فاطمة المغیب عن عیون الاولیاء	فدای جوان ابجد آفرینش رغبت و زمان تاقیام

مر الدهور و کر السنین و الشهور مانند روز عاشورا روزی نیامده که شنیدن برخی از این مصائب و امارات
وقوعی غرائب امور و علامات باشد آفاق که ملائکه در باب خلق آدم علیه السلام و حکم خلافت
او در ممالک زمین عرض کردند اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک
و نقدس لک و از حضرت کبریا خطاب آمد که انی اعلم ما لا تعلمون غرض نمودن وقایع روز عاشورا
بود ملکان عالم بالا و مجاوران ملاء اعلی تا بدانند که از فرزندان آدم وجودی مسعود بهم خواهد رسید که
که با تمامت تمجید و تسبیح و تهلیل و تقدیس و تنزیه و تکبیر و قیام و قعود و رکوع و سجود کل فرشتگان از حوالی عرش
و کرسی و بر او در ان حجب و سرادقات و سکان طبقات سموات در مرتبه و منزلت با یک
قطره خون سر تیغ که از حلقوم طفل رضیعش در حجت خدای تعالی و رضای حضرت تعالی اعلا بزرگ بیان تر
بر آید مانند قطره ایست با سینه محیط اعظم جه نظم آن خون اگر نبود سپهر برین نبود
آن خون اگر نبود مکان و مکین نبود ❊ آن خون اگر نبود زمثال ممکنات ❊ صورت نگار کلک جهان
آفرین نبود ❊ آن خون اگر نبود ز پیغمبران پاک ❊ مرسل نشد به عرش آئین و دین نبود ❊ مباهات
رب خدا بر قطره انبیا و مغفرت علی مرتضی برسد آدم انبیا و اولیا جمعی همین زینت کبری
و منصب عظمی بود که در روز عاشورا واقع شد و بنی آدم ببین چه که سینه سالار اولین در چنین اوانی

مرتبتی

... و حیل داوود در جواب خود را در راه فدای داد و تیغ بکرم و تعلیم را فرو [illegible] و دفعتی از تمام فنون آموخت
تیغ انتقام را [illegible] و جانا دیگر باید داد که دین [illegible] و عقل [illegible] مطلب بزرگ [illegible]
اکنون گوش فرا دارید و بشنوید تا کلمات اصحاب مقاتل را در خبر این مقصد که عمده مقاصد این کتاب
باز گویم قال السید ره فی اللهوف لما رای الحسین علیه السلام مصارع فتیانه واحبته عزم علی
لقاء القوم بمهجته [illegible] ثم التفت الحسین عن یمینه فلم یر احدا من الرجال والتفت عن یساره
فلم یر احدا یعنی حضرت امام ع یکه و تنها [illegible] از راست و از چپ [illegible]
[illegible] و جان خود را فدای آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] بصدای [illegible] استغاثه کرد و فرمود هل من
ذاب یذب عن حرم رسول الله هل من موحد یخاف الله فینا هل من مغیث یرجو الله باغاثتنا
هل من معین یرجو ما عند الله باعانتنا مولف گوید مراد آنکه [illegible] در کتاب خود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در جواب استغاثه
انفسهم گفتند لبیک لبیک یا ابن رسول الله ارواحنا لروحک الفداء وانفسنا لنفسک الوقاء
[illegible] امیر المؤمنین و فاطمه زهرا [illegible] در عالم [illegible] جمیع
مخلوقات دیگر [illegible] در جواب
[illegible] گفت که در جواب
استغاثه آنحضرت [illegible]
[illegible] لبیک لبیک
یا ابن رسول الله ویا حجة الله هل لنا رخصة فی الرجوع الی الدنیا والجهاد بین یدیک و
بمقتضای [illegible] که اول جواب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] لبیک یا عبدی ویا حجتی علی جمیع خلقی ویا حبیب حبیبی [illegible] انا ناصرک [illegible]

نزول آمدن صحیفه تخییر از آسمان بحضرت امام ع

۸۴

و نیز فاضل دربندی ره در بعض کتاب خود آورده که در بعض روایات بنظر حقیر رسیده که در آن هنگام
که حضرت سید الشهدا علیه السلام در مرکز قتال [illegible] بر نیزه تکیه داده بود گاهی ابدان مقدسه شهدا
نظر می فرمود و گاهی حرم و بنات رسول الله و امیر المؤمنین و مخدرات سرادق عصمت و طفلان [illegible]
[illegible]
[illegible] فرمود اما من ناصر ینصرنا اما من مغیث یغیثنا اما من موحد یخاف الله فینا اما من ذاب
یذب عن حرم رسول الله [illegible] زلزل در ارکان [illegible] عرش عظیم الهی افتاد
[illegible] آسمان و زمین مضطرب [illegible]
[illegible] یا ربنا و سیدنا [illegible] مظلوم غریب وحید فرید حبیب تو و حبیب
[illegible] و هو صلوات الله علیه
[illegible] فی هذه الحال واذا وقعت صحیفة فی ید الشریفة فلما فتحها واذا انها هو العهد
المأخوذ علیه بالشهادة قبل خلق الخلق فی هذه الدنیا پس چون آنحضرت در آن صحیفه نظر افکنده دید که
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فاذا بالملائکة
قد لاذوا بین السماء والارض بایدیهم حراب من النار ینتظرون لحکم الحسین علیه السلام و امره فیما امر
من اعدائهم هؤلاء الفسقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] یاذن الملائکة
[illegible] مولف گوید [illegible]
[illegible]
[illegible] قال السید ره فی اللهوف
[illegible] فارتفعت اصوات النساء بالعویل فتقدم [illegible] فقال لزینب

ناولني ولدي الرضيع لاودعه فاخذه واهوى اليه ليقبله فرماه حرملة بن كاهل الاسدي لعنه الله بسهم
فوقع في نحره فذبحه فقال لاخته زينب خذيه ثم تلقى الدم بكفيه فلما امتلاتا رمى بالدم نحو السماء وقال
هين علي ما نزل بي انه بعين الله قال الباقر عليه السلام فلم تسقط من ذلك الدم قطرة الى الارض و
بروايت بحار الانوار امام اخيار در حركت بدر خيمه آمد و فرمود فرزندم علی اصغر را بياوريد تا با او وداع كنم
پس آن طفل را آوردند و بروايت ارشاد مفيد آنحضرت خواست فرزند خود عبد الله را و او را گرفت [illegible]
و ميفرمود ويل لهولاء القوم اذا كان جدك محمد المصطفى خصمهم و آن طفل در كنار آنحضرت بود در آغوش او بود
ناگاه حرملة ابن كاهل اسدى لعنه الله تيرى بجانب آن طفل افكنده و او را ذبح نمود و بروايت ابی مخنف حضرت امام
بام كلثوم خواهر خود خطاب نمود و فرمود يا اختاه اوصيك بولدي الصغير عبد الله خيرا فانه طفل صغير له
من العمر ستة اشهر ام كلثوم مظلومه عرض كرد اى برادر اين طفل سه روز است آب نخورده چه ميشود كه شربت آبى
از اين قوم از براى او طلب نمائی پس امام عليه السلام بجهة اتمام حجت آن طفل را برداشت و بميدان آورد و در برابر
آن لشكر بادست مبارك بلند كرد و فرمود ايها القوم انصار و اعوان و اقربا و اولاد مرا كشتيد و بجز اين كسى [illegible]
دست از من برداريد [illegible] خورده [illegible] بر لب آب [illegible] طفل [illegible] نمانده [illegible]
[illegible] و اين طفل شيرخوار است كه سه روز است آب ننوشيده [illegible] مادرش [illegible]
[illegible] اين طفل را شربت آبی [illegible] كيف يتلظى من العطش من غير ذنب اتاه اليكم [illegible]
كه چگونه جگر اين طفل از تشنگی كباب شده [illegible] اين طفل گناهی نكرده [illegible]
[illegible] و نه قادر باستعمال تيغ و نيزه بوده [illegible] قطع مروت [illegible] به چند
[illegible] تشنگی [illegible] فبينما هو يخاطبهم اذ اتاه
سهم مسموم له ثلاث شعب من كف والمشئوم فوقع في نحر الطفل فذبحه و بروايت ديگر فوقع في اذنه
وخرج من اذنه الاخرى و بروايت ابی مخنف [illegible] آن تير [illegible] اين حضرت سيد الشهدا
[illegible] بر دست مبارك [illegible] قطره از آن بزمين نرسيد
و بروايت ابی مخنف گفت اللهم انى اشهدك على هولاء الظالمين فانهم اقسموا ان لا يتركوا من ذرية
نبيك احدا [illegible] دان طفل را خواهرش ام كلثوم عليها السلام [illegible] فكاى
وانشا يقول الابيات للالم يا رب لا تتركني وحيدا ﴿ لقد اظهروا في الكفر والجحود ﴾ قد
صيرونا بينهم عبيدا ﴿ يرضون في افعالهم يزيدا ﴾ اما اخي فقد مضى شهيدا ﴿ مجدلا في وسطه وحيدا
﴾ في وسط قاع مفردا بعيدا ﴿ وحتى كل مضى وتيدا ﴾ وانت بالمرصاد لن تحيدا ابكي

بعد از شهادت آن طفل حق از حلقوم او ميرفت و ميفرمود يا نفس اصبري واحتسبي فيما اصابك و ميفرمود
خداوندا تو مطلع از حال ماکه بر ما داری آنچه در دنيا از آنچه فرزند را بر آن اوزت (?) باكردان بس بروايت
نقب فرمود قتل ابن قوم ما قتلوك و بروايتی فرمود على الدنيا بعدك العفا و بروايت ترا المذاب
عرض كرده اند اللهم خدا [illegible] در جنة [illegible] ما [illegible] آورده
نگاه [illegible] آن امام مظلوم رسيد كه يا حسين دعه فان له مرضعا في الجنة و بروايتی
حميد ابن مسلم گفته ديدم آن طفل را بروی دست حضرت امام مظلوم نگاه زند كه خورده او [illegible]
[illegible] كاهی افتادی و كاهی برخاستی و ناله واقتيلاه و اولداه و امهجة قلباه كشيدی
آنكه دختران و اطفال خود از حال بيرون آمده دبا فرياد و زاری [illegible] از حضرت [illegible] فرياد كرده
اطفال حضرت امام مظلوم با لعكاوران گفتگو مى كرد چون آنكه با او [illegible] برگشت سوی ايشان
[illegible] آنحضرت سوی خيمه بر كردانيد [illegible] بودند كه اين زنان دختران كيستند
گفتند آنكه ام كلثوم دختر امير المومنين است و آن دختران سكينه و فاطمه و رقيه ميباشند و ابو الفرج
در مقاتل الطالبين گفته طفل صغير حضرت سيد الشهدا عبد الله بود و مادرش رباب بنت امرء القيس الكلبيه بود
كه حضرت امام در حق او و دختر فرموده لعمرك انني لاحب دارا ﴿ تكون بها سكينة والرباب
﴾ احبهما وابذل جل مالي ﴿ وليس لعاتب عندي عتاب ﴾ و گفته و كان عبد الله يوم قتل
صغيرا جاءته نشابة في حجر ابيه فذبحته و بروايت احتجاج طبرسی نيز نام آن طفل عبد الله بود و بعضی
موافق صحيح [illegible] در زيارت ناحيه مقدسه نام آن صغير عبد الله بود و بروايت احتجاج حضرت سيد الشهدا عليه السلام
بعد از شهادت او از اسب فرود آمد و با غلاف شمشير مبارک خود زمين را حفر نمود و آن طفل معصوم را دفن نمود و ابو
الفرج و كمال الدين ابن طلحه گفته اند و صلى عليه و دفنه و از شعبی روايت كرده
وقتی كه حضرت سيد الشهداء عليه السلام آن طفل شهيد را بخيمه حرم آورد و در حالتی كه خون در ريش خود مختضب بود
حضرت امام [illegible] كردند [illegible] آنكه [illegible] از خيمه بيرون آمدند و آن طفل را جانب سيد الشهداء
بر سينه مبارك چسبانيده بود و آن [illegible] در رخسار [illegible] ظاهر [illegible]
و با وا [illegible] گريه و ناله مى كردند [illegible] حضرت ام كلثوم صديقه صغرى عليها السلام آن طفل را گرفت و بسينه خود چسبانيد
و كودك را بجز از آنكه [illegible] واولداه واحبيباه واعليا [illegible]
چه [illegible] ما رسيده [illegible] آورده اند [illegible] براى آن طفل شهيد [illegible]
واعطشاه براى شيرخواری كه با تير اعدا از شير خوردن بريده شد [illegible] بود [illegible]

این جگر سوز را انشاد فرموده‌اند او لعله مقول بلسان الحال مرثیة علی الاصغر لهف نفسی علی صغیر اوام
* فطمه السهام قبل الفطام * لهف نفسی علیه وهو صریع * جرعوه حمیمه وهو ظام * خضبوه بدم
وهو طفل * لهف نفسی علی قتیل الطغام * اوقحوا قلب والدیه علیه * ودموع بذلة وانسجام
* ویکم بیننا وبینکم الله * لهف نفسی لحشر عند فصل الخصام * و در روایت تقدم شهادت آن طفل رضیع
بر شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام هم در خاتمه فتل آن شاهزاده عالیان [illegible] گذشت [illegible] بود اکنون
بیان را بطرز دیگر آغاز کنیم چنین میگوئیم که [illegible] طیب الله تربته [illegible] مولانا [illegible] کتاب
اسرار الشهاده [illegible] آورده که از بعض ثقات اثبات [illegible] و از بعض افاضل علمای استرآباد
[illegible] ملا [illegible] استرآبادی [illegible] در تألیف خودش ذکر کرده است [illegible] آن اینکه در وقت استغاثه حضرت
امام طفل رضیع آنحضرت [illegible] از شدت عطش [illegible] بود در [illegible] صدیقه [illegible]
ناگاه استغاثه [illegible] مظلومی [illegible] او رسید مضطرب و تنزل کرد [illegible] خود را از گهواره [illegible]
[illegible] گریه نمود [illegible] داشته که روی [illegible] استغاثه [illegible]
و فی الحقیقه این حالت در آن ثمره شجره ولایت بمنزله لبیک گفتن است در جواب استغاثه امام مظلوم
و آوردن او خود را در مقام یاری و نصرت آنحضرت [illegible] ظاهری خود [illegible] گریه و ناله [illegible]
اهل حرم [illegible] آن طفل قماط خویش را پاره کرد چنانکه جدش امیر المؤمنین علیه السلام در گهواره
قماط را پاره کرده [illegible] حضرت شاه اولیا با آن طفل رسیده مقصود آن که هر [illegible]
[illegible] از پاره کردن قماط و از گهواره خویش [illegible] و ناله [illegible] شهادت
[illegible] ای [illegible] اگر چه [illegible] جیوانم
که خود را [illegible] خود را [illegible] حضرت امام را از آن حالت خبر دادند
[illegible] مقصود [illegible] اجابت مسئول [illegible]
شهادت [illegible] که این یکی از اسرار شهادت آنحضرت و سر دیگر اینکه حق تعالی
خواست [illegible] مطلع [illegible]
[illegible] مانند سیلاب [illegible]
[illegible] حرمی این مصیبت [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] اینکه حق تعالی خواست ملائکه مقربین و ارواح انبیاء و مرسلین ظاهر کند [illegible] اما ظلوم

[illegible]

و فلذة امه [illegible] و [illegible] این مقام را قرینه [illegible] آن طفل صغیر قرار داده و آنحضرت [illegible] امام
برای [illegible] صدق دعوی خود را اتفاق [illegible] ملائکه مقربین و ارواح انبیاء و مرسلین بود که قطرهای خون شریف آن
طفل [illegible] را [illegible] فرشته [illegible] آن قطرات بمنزله [illegible] در صدق آنکس
آنحضرت و هر قطره بمنزله یک [illegible] بود از [illegible] حسینیه که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] دفاتر و کنوز ملکوتیه [illegible] گردیده شده
پس اگر قطره از آن خون شریف [illegible] بزمین میرسید [illegible] هلاک میشدند [illegible] خود [illegible] و جود
[illegible] زمین [illegible] میکرد و [illegible] **اسرار** دفن کردن آن حضرت آن طفل
[illegible] بعض علمای اهل حدیث [illegible] شده‌اند [illegible] آنکه [illegible]
اول اینکه فرموده اگر نعش آن طفل شیرخوار در صحرای کربلا مانند سایر اجساد شهدا علیهم السلام میماند
[illegible] کرده لشکر عمر ابن سعد که اتباع ابن زیاد و اعراب آل ابو سفیان بودند سر نورانی آن
آنحضرت را مانند سرهای شهدا از بدن جدا می نمودند و بر نیزه میکردند [illegible] تمام [illegible]
السلام [illegible] دیگر اینکه اگر اتباع بنی امیه سر آن طفل را بر نیزه میکردند
این [illegible] آل
[illegible] اطفال شیرخوار را نیز [illegible]
الطفال را نیز بر نیزه میکردند و دیگر اینکه آن کفار مضایقه از قطع راس آن طفل نمی نمودند
[illegible] دیگر اینکه اگر آن [illegible]
[illegible] الاعضا [illegible]
[illegible] دیگر اینکه اگر حرم [illegible] الله در وقت عبور [illegible] شهدا [illegible] آن طفل
[illegible] در صحرا [illegible] النبی و [illegible]
انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین [illegible] حضرت امام و شهدای [illegible] علیهم السلام
دفن شده بود و آن ارواح [illegible] زیارت [illegible]
[illegible] **اسرار** صلوة امام علیه السلام بر آن طفل رضیع که [illegible]
[illegible] صدیقه [illegible] این نماز [illegible]
[illegible] آن طفل بود [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] صلوة آن امام مظلوم بر آن طفل [illegible] مانند صلوة [illegible] شهید

اسرار شهادت علی اصغر و [illegible]

اسرار دفن [illegible]

اسرار صلوة [illegible]

حضرت حمزه سید الشهدا علیه السلام بود و سر لطیف دیگر آنکه دفن امام مظلوم طفل رضیع خود را در
راه حق قربانی نمود تمامت ملائکه و ارواح انبیا و اوصیا متعجب در آمده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تا نقل من کتاب المصیبة للفاضل [illegible] گوید [illegible]
تتمه روایات در باب مقاتل در تتمه حالات حضرت امام مظلوم پس از شهادت علی اصغر
قال العلامة المجلسی ره فی البحار بعد استشهاد الامام ع خرج علی بن
الحسین زین العابدین علیه السلام وکان مریضا لا یقدر ان یقل سیفه وام کلثوم تنادی
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بس حضرت امام ع [illegible] یا علی انت الخلیفة من بعدی
والوالی علی شیعتی والقائم بامر الدین والهادی الی الصراط المستقیم والحافظ لعلوم ابی وجدی
ثم اعتنقه وبکی بکاء شدیدا و در مقتل مرحوم [illegible] علامه [illegible] آقا محمد جعفر [illegible]
مذکورست که حضرت امام مظلوم بسید سجاد فرمود الله الله یا ولدی [illegible]
[illegible]

مرقوم خواهیم داشت و تحقیق آنکه باید در نزد امام معصوم از مواریث انبیا و ودایع و کتب ایشان و مواریث حضرت
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم باشد خواهیم نگاشت **و مخفی نماناد** که ما نحن درین [illegible] کار [illegible]
مرقوم داشته که ضراوت قلب لطافت بالغه خود حضرت سید الساجدین علیه السلام را مرض طاری شد و بر کلمات
که زنهار در ایام امامت آن مرض بود تا آنکه حفظ للعالم جهاد از آنحضرت ساقط گردد و نظم مصالح عالمیان [illegible]
برقرار مانده و مذکور شد مرتبه این مطلب در خبر حضرت سید الشهدا که فرمود و حاشا لله ان تبقی الارض بلا
حجة من فلک و خبر دیگر از ابا حمزه ثمالی از حضرت علی بن الحسین علیه السلام مرویست که حضرت امام حسین [illegible]
[illegible] را باجابت خود فرمود که [illegible] خواهیم [illegible] بازگشته خواهیم [illegible] الی ان قال نحمد
الله [illegible] پس خبر داد آنحضرت شهادت امام الحسین [illegible] [illegible] خود را بعد [illegible] از آنحضرت
سوال کرده احوال حضرت امام زین العابدین را [illegible] فرمود ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا و لا یستأصل
الیه و هو ابو ثمانیة ائمة علیهم السلام **پس اگر** گفته شود که چه میشود در توجیه این خبر [illegible]
از حضرت سید الساجدین علیه السلام در آنروز منقطع میکردید چراکه نسل سید الشهدا از منقطع میشد و ایضا از حجت
خالی میماند و این اخبار و آثار منافی آن اخبار وارده است [illegible] چنانچه حضرت باقر علیه السلام در روز عاشورا
که در قتل سید الشهدا بود در کربلا حاضر بود و او پنج ساله یا قریب بآن در بودن آنحضرت در آن وقت شک
و شبهه نیست و بودن بی امام و حجت خالی [illegible] مرتبه نبوت و امامت در سن کمتر از یازده سال [illegible] از جمله
امور [illegible] [illegible] حال [illegible] حضرت [illegible] یحیی علیه السلام که خدای در حق او فرموده و آتیناه الحکم صبیا
و در حق عیسی علیه السلام که در مهد تکلم کرد و فرمود انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا آنچه از خبر این و امثال آن
ائمه علیهم السلام آن حضرت محمد بن علی الجواد علیه السلام که در سن [illegible] سالگی مرتبه امامت و خلافت [illegible] [illegible]
و آن حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام که در سن شش سالگی بتاج ولایت مطلقه و خلافت کلیه سرافراز شده [illegible]
قائم منتظر [illegible] [illegible] [illegible] که در کودکی خلیفه و حجت خدای جهانی آمد و قریب [illegible] سال از عمر مبارک
گذشته بود پس در صورت بودن حضرت باقر علیه السلام در امامت او در آن وقت و ظهور [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
حیف [illegible] میشد و ایضا حجت میماند بر فرض قتل سید سجاد پس در انروز بی حجت خواهد بود جمع و توفیق میان
این دو طایفه از اخبار **جواب** گوییم که توفیق و جمع میان این اخبار بصورتی میتوان داد و بیان آن اینست که
سید الساجدین علیه السلام امام زمان بود بعد از حضرت امام حسین و امامت و خلافت او منحصر بود در جمیع اولاد و ذریه او
امری بود مقرر [illegible] [illegible] و واقع نمیشد و تغییر و تبدیل در ترتیب ائمه و خلفا و حسینیان علیهم السلام [illegible]
امامت و خلافت آنسرور خبر داده بودند و در لوح سماوی و مصحف فاطمه [illegible] نیز مکتوب بود امامت آنجناب
[illegible] در وقت [illegible] [illegible] تحقق رسید چراکه آن از خفته [illegible] در دوران امامت بنام آنحضرت مقرر بود

[illegible]

[illegible] ودایع [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] قبلا میکردید اگرچه آن وجه آنست که بعد از انقضای آن مدت مردود و در این مدت منتقضه [illegible] علی بن الحسین [illegible]
[illegible] بسیار بیش از آن علامات و سید السجاد [illegible] [illegible] [illegible] و کلام حضرت سید الشهدا ما کان الله لیقطع نسلی من الدنیا
[illegible] [illegible] [illegible] اهل البیت باشد و امامت [illegible] [illegible] میشود [illegible] [illegible] در صحیفه صدیقه طاهره سلام الله علیها
فنقلها التوفیق و الجمع بین الاخبار **و تحقیق** در این مقام باید دانست که در وقت حضرت سید الشهدا [illegible]
[illegible] [illegible] سید سجاد [illegible] تصریحات او بامامت آنحضرت [illegible] قبل از خروج امام علیه السلام از مدینه [illegible] [illegible]
واقع شد و در کربلا نیز وصیت [illegible] [illegible] [illegible] جهاد [illegible] [illegible] اول [illegible] عاشورا [illegible] [illegible]
طلب جهاد فرمودن حضرت امام زین العابدین [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهاد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آنحضرت چنین [illegible] [illegible] [illegible] در بعضی [illegible] [illegible] [illegible] و ذلک کما روی عن سید الساجدین زین العابدین
علیه السلام انه قال کشف عنی غلبة المرض غشیا علیه فاذا اعتدل [illegible] جثة کالطیر الابیض فقطرت الیه فاذا هو الکلب
و هو [illegible] بالشمال و النهام [illegible] الشریعت [illegible] [illegible] [illegible] در تضعیف [illegible] [illegible] حضرت امام
تمه آنکه [illegible] باین مطلب باید **اکنون** رجوع بمطلب خود کنیم و بیان نماییم ودایع امام علیه السلام
حوم خبر اللثام و خروج حضرت [illegible] [illegible] قوم لئام فنقول **روی فی المنتخب** ان الحسین [illegible]
نظر الی اثنین و سبعین [illegible] من اهل بیته صرعی فالتفت الی الخیمة و نادی یا سکینة یا فاطمة یا زینب یا ام کلثوم
علیکن منی السلام **جان عالمیان** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کل [illegible] [illegible] [illegible] فرزندان بزرگوار و برادران نامدار [illegible] [illegible] [illegible] و در آن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] که بر آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
صفوف عساکر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] کشتن آنحضرت بودند
و از طرف دیگر [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] و ازواج
طاهرات [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] امامت [illegible] [illegible]
بیت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آن امام عالمیان [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سلام [illegible] [illegible] [illegible] هذا اوان الاجتماع و قد قرب الافتراق [illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] آنحضرت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] علیا حضرت سکینه

[illegible]

دختر سید الشهدا که بروایتی مسمّاة بآمنه بود و خواهر مادری علی اصغر بود و آنوقت سه سال داشت بنابر بعضی روایات
و بنابر بعضی دیگر افزون از ده و از دو سال داشت و حضرت امام مظلوم کمال توجه بوی داشت [illegible] بود و خلاوا بوی [illegible]
مبارک می‌نشست و می‌بوسید و در رحلت امام مظلوم در حق آن معصومه مظلومه [illegible] رباب [illegible] سابقا مذکور شده
[illegible] و دو [illegible] خط بود و دیده [illegible] بشهادت [illegible]
داده [illegible] آنحضرت گرفت و گریه کنان دست [illegible] عرض کرد یا ابتاه
استسلمت للموت [illegible] لا یستسلم من لا ناصر له ولا معین [illegible] عرض [illegible]
ای [illegible] در حال که چنین است [illegible] بشهادت [illegible] بجد بزرگوار [illegible] رای الی جده

[illegible] که امام [illegible] است [illegible] دیده است [illegible] آنحضرت
[illegible] که انتظار [illegible] است
[illegible] که در [illegible] بود و دیدی [illegible] خاتون [illegible] آن حالت [illegible]
آن حضرت را [illegible] باب [illegible] جا بجا [illegible] طفلی داشته باشد [illegible]
[illegible] امید [illegible] مطلب آن طفل [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] فی الخرابة [illegible] خاتون [illegible] هیهات
هیهات لو ترک القطا لنام [illegible] فان الرحیل [illegible] الاعداء [illegible]
[illegible] من ذلک [illegible] کرده [illegible] شعر لقد کان
القطا [illegible] ✱ [illegible] ✱ [illegible] ✱ ولو ترک القطا لغفا
ونام ✱ [illegible] حرم محترم [illegible] استماع این سخن [illegible] و فریاد [illegible] حضرت امام
[illegible] خاتون [illegible] حالت فریاد [illegible]
حضرت امام معصوم مظلوم [illegible] مرحمت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] الحسین [illegible] یا سکینة فاعلمی ✱ منک البکاء اذا الحمام دهانی
✱ لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة ✱ ما دام منی الروح فی جثمانی ✱ فاذا قتلت فانت اولی
بالذی ✱ تاتینه یا خیرة النسوان ✱ [illegible] آن است که [illegible]
[illegible]
[illegible]

الکن

الکن [illegible] ولیکن آن [illegible] حضرت سکینه خاتون
[illegible] بروایت ابی مخنف [illegible] قرة العین
[illegible] دقیق [illegible] ذات [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] و مخفی نماناد که [illegible]
[illegible] مشهور است [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] سلام [illegible] یا اخیة [illegible]
[illegible] ای خواهر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] امام [illegible] و دیگر
بعضی از مقاتل معتبره [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] درطلعت
حضرت امام مظلوم [illegible] حالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و تو در وداع نه کلمه دارم سوا باشی جنبه مسارید و از چنان حرم بیرون میایید که مبادا چشم نامحرمان بر شما بیفتد

و این بیرون فرمود که حرم فرقه ایام را نظر بحرم خیر الانام انته در اثنا حالت سکینه خاتون بین اهل و عیال

اکتساب بعتی را گرفت و عرض کرد ای پدر اتیو حالجوا ایکف امام فرمود ای دختر گرامی نکو که خدای

تنطلب بر او دارم آن حضرت عرض کرد که ای پدر تا از مرکب پیاده شوی و دو رکعت نماز بگذاری حاجت خود را

گفت امام علیه السلام از اسب فرود آمد دو رکعت نماز گذارد مظلومه را در آغوش گرفت و بوسید و فرمود مطلب خود را بگو

عرض کرد ای پدر آرزو دارم همان دست مبارکت را که بر سر دختر صغیره عمم مسلم ابن عقیل کشیدی در وقتی که خبر قتل او را

آورده بودند الکن بر سر من هم بکش زیرا که میدانم امروز مرا یتیم میگردانند و کسی بعد از شهادت تو دست نوازش

بر سر من نخواهد کشید حضرت امام از شنیدن این سخن زار زار گریست و مظلومه را در جواب نوازش کرد اهل بیت

از دیدن آن حالت صدای گریه و فغان برداشتند پس حضرت امام ایشان را ساکت فرمود **پس آنحضرت**

خواهرش زینب را فرمود یا اختاه ایتینی بثوب عتیق لا یرغب فیه احد من

القوم اجعله تحت ثیابی لئلا اجرّد منه بعد قتلی و زاد فی المنتخب فانی مقتول مسلوب ای خواهر

من برای من یک جامه کهنه از برای من بیاور که رغبت ننماید احدی در آن جامه و آنرا در زیر لباس خود بپوشم تا اینکه لباس

کهنه را بعد از کشتن من از بدن من بیرون نیاورند در بدنم بماند بدرستیکه مرا خواهند کشت و برهنه خواهند کرد خوف آن گفت و

سایر زنان جگر سوخته آن کلمات دلسوز را شنیدند صدا بناله و گریه و زاری بلند کردند آنحضرت فرمود

مهلاً فان البکاء امامکن حالا آرام بگیرید و جمعیت در گریه و زاری نکنید که گریه های بسیار در پیش دارید **فاتوه**

بتبان فابی ان یلبسه و قال علیه السلام هذا لباس من ضربت علیه الذلة پس زیر جامه کهنه

که تنگ بود آوردند حضرت آنرا نپوشید و فرمود این لباس کسی است که ذلت یافته و در روایت

مناقب فرمود این لباس را نمیخواهم زیرا که لباس اهل ذمه است پس لباس دیگر فراخ تر از آن آوردند آنحضرت

آنرا پوشید و بعد از آن در چند جای آن را پاره پاره نمود و پوشید که بعد از شهادت او آنرا بیرون نیاورند

کرد تا هر کس بیند رغبت نکند و بعد از شهادت آنحضرت آن لباس را هم از تن مبارکش بیرون آوردند در روایت فاضل

در بنکاوی [illegible] در این حالت زینب مظلومه فریاد کرد و خطاب بابن سعد نمود و گفت یا ابن سعد

یقتل ابو عبد الله و انت تنظر الیه [illegible] در حال [illegible] اهل بیت نبوت و عترت رسالت

دختر و خواهر جوانان اهل بیت و امام علیه السلام خود نیز چنین را آورد که آنها کرده خواهی دید

برای نماز و ما را خواهیم پس خود و بیت ما [illegible] و نفس همه [illegible] عیب داد [illegible]

آیا همه شهید و قرآن را از انه [illegible] در آن [illegible] و [illegible] ای بالکه بر جسب ما [illegible]

از

اعلام شده بود که ما را کشته و لعنت خدا بر ظالمان [illegible] فلما قتل علیه السلام عدا الیه رجل

فسلبها منه و ترکه عریانا بالعراء مجرداً على الرمضاء و شدت میان ماه فی الحال و حلت بالعقوبة و النکال

باری [illegible] آن جامه کهنه را [illegible] و ابدا [illegible] خود کرد [illegible]

[illegible] آن [illegible] الواق الواق [illegible]

آن [illegible] **پس** آنحضرت [illegible] قلب حضرت سید الساجدین امام زین العابدین علیه السلام

[illegible] خود [illegible]

[illegible] **و در مقتل** [illegible]

این [illegible] حضرت سجاد [illegible] که حضرت امام [illegible]

[illegible]

[illegible] و قال لهم اسمعوا و اصبروا [illegible]

علیکم [illegible] العالمین [illegible] یا ولدی [illegible]

لم [illegible] و ابلغهم عنی السلام و قل لهم ان ابی الحسین ع

[illegible] فان

للبکاء علیه و تجدید العزاء علیه اجر عظیم و ثواب جسیم ثم انشأ یقول **الحسین ع**

شیعتی ما ان شربتم ماء عذب فاذکرونی ❊ او سمعتم بغریب او شهید فاندبونی ❊ و انا

السبط الذی من غیر جرم قتلونی ❊ و بجرد الخیل بعد القتل عمداً سحقونی ❊ لیتکم فی یوم عاشورا

جمیعاً تنظرونی ❊ کیف استسقی لطفلی فابوا ان یرحمونی ❊ و سقوه سهم بغی عوض الماء المعین ❊

[illegible] این اشعار را [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible]

[illegible]

[illegible]

و بعض اخبار از اهل مقاتل [illegible]

اگر چه [illegible] **بهر حال** [illegible]

مجاز و اوراق دفتر آن کم شهادت را بر جبین حکم ثبت و بقدم یقین و ایمان ذوق لقای خداوند جل شانه
با دیگر بود او بر خوان [illegible] کرده و باز ماندگان را بقوت تصرف ولایت مطلقه اطمینان قلب و سکون داد و همه را
دلداری فرمود و عنان مرکب را بجانب میدان کارزار برگردانید [illegible] پایدار استوار داده است همه کار
اوست دیگر از قضای ادوار شده [illegible] خود است [illegible] مرکب الهموم [illegible] دراز برگشته [illegible]
و افعال [illegible] که آن امام غریب مظلوم حیران و نگران مانده [illegible] ظلم عالمی
که کسی [illegible] چون آن امام هل من معین و ناصر ینصرنی فرمود [illegible]
و [illegible] که او [illegible] و صدای [illegible] بجواهر [illegible]
و [illegible] و دیگران و [illegible] اصحاب [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] که [illegible] بر زبان مبارک [illegible] حق [illegible]
[illegible] پس خود بعزم مقاتله و مجاهده با کفار روانه میدان کارزار گردید و آمد
[illegible] میدان [illegible] کرد پس
بروایت ابو مخنف نظر مبارک بر مصارع شهدای سعدا علیهم السلام افکنده [illegible] احوال [illegible] الادقد
صالع [illegible] و قطع الحسام [illegible] پس ندا فرمود آن شهیدان که چون خفته اند از انصار و اقربا که
فرمود یا مسلم بن عقیل ویا هانی بن عروة ویا حبیب بن مظاهر ویا زهیر بن القین ویا یزید بن مظاهر
ویا یحیی بن کثیر ویا هلال بن نافع ویا ابراهیم بن الحصین ویا عمیر بن المطاع ویا اسد الکلبی ویا
مسلم بن عوسجة ویا [illegible] ویا [illegible] ویا [illegible] ویا قاسم ویا [illegible] یا ابطال الصفا
ویا فرسان الهیجاء [illegible] در [illegible] و [illegible]
[illegible]
[illegible] پس فرمود ما لی انادیکم فلا تجیبونی وادعوکم فلا تسمعونی انتم نیام ارجوکم تنتبهون
ام حالت مودتکم عن امامکم فلا تنصروه فهذه نساء الرسول لفقدکم قد علاهن النحول فقوموا عن نومکم
ایها الکرام وادفعوا عن حرم الرسول الطغاة اللئام [illegible]
[illegible] ولکن قد غدر بکم الدهر الخؤون
والا ما کنتم عن دعوتی تقصرون ولا عن نصرتی تحتجبون فها نحن علیکم مفتجعون وبکم لاحقون فانا
لله وانا الیه راجعون [illegible] صلوات الله علیه [illegible] شعر قوم اذا نودوا لدفع
ملمة * والخیل بین مدعس ومکردس * لبسوا القلوب علی الدروع واقبلوا * یتهافتون علی ذهاب

الانفس

الانفس * نصروا الحسین فیا لها من فتیة * عافوا الحیاة والبسوا من سندس * بعد از آن آن منبع
[illegible] اتمام حجت بروایت مناقب [illegible] لشکر کوفه و شام آورد و آن خطبه را که قبل از وقوع مقاتله
[illegible] در [illegible] بروایت [illegible] مذکور داشتیم و اول آن اینست یا اهل الکوفة قبحا لکم
وترحا وبؤسا لکم وتعسا حین استصرختمونا ولهین فاصرخناکم موجفین الی آخر الخطبة برخواند بعد از آن فرمود القوم
[illegible] که [illegible] اقرار دادید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] که آن حضرت
[illegible] حسین منی وانا من حسین [illegible] که فرمود الحسن والحسین سیدا شباب
اهل الجنة [illegible] فاطمه دختر [illegible] که در حق او فرمود هر که فاطمه را اذیت رساند مرا اذیت رسانیده [illegible]
فاطمه [illegible] که اصحاب و انصار و جوانان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و [illegible] و اگر این [illegible]
[illegible] پس روایات [illegible]
[illegible] این کلمات [illegible] از لشکر [illegible]
[illegible]
سپاه و [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] بیعت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] حضرت صدیقه صغری زینب الکبری علیها السلام [illegible]
[illegible]
وگفت یا اخی هذا الکلام من ایقن بالقتل آن حضرت فرمود کیف لا یوقن بالقتل من لا معین له ولا مجیر

[illegible]

[illegible]

پس گریست آن فرزند ساقی کوثر و چون حضرت شهزاده قاسم که برادرزاده بود از مخدرات جانبه وگفت وا ثکلاه
یخوالحسین نخکه پس زنود وا محمداه وا علیاه وا فاطمتاه وا حسناه وا حسیناه پس بروایت
ابومخنف و مقاتل دیگر متوجه میدان کارزار شد و چون فرزند رحمت عالمیان بود میخواست که مقاتله کند با قوم
مگر بعد از آنکه چنین بار از هر باب و هر جهتی اتمام حجت کرده باشد پس آن الکافرون را بخطاب کرد و فرمود
یا ویلکم علی ما تقاتلونی اعلی حق ترکته ام علی سنة غیرتها ام علی شریعة بدلتها فتلقاه لعبتی و
بقیت وحیداً فریداً مع هؤلاء القوم و شمار لشکر از این سخن بخشم آمدند و گفتند یا ابن ابی تراب
نقاتلک بغضة لک وحنقاً لابیک بما فعل باشیاخنا پس شمر ملعون گفت ای حسین خدمت ... رت
عثمان تقرر که راه بصره بود و فرماندار و تا در آب تشنه شهید کرده ما نیز ترا بر ... و این زیاد که طالب ثار
الکنیفه مظلوم تشنه ترا بکشیم و با یاد آب تشنه عرضه هلاک خواهیم نمود قال ابومخنف
فلما سمع علیه السلام کلامهم حمل علیهم حملة منکرة فقتل فی حملته الفا وخمسمائة فارس و این کثرت
جمله بود آنحضرت بر لشکر کفار پس برگشت بسوی مرکز خود و فرمود لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
و بروایت بحار شریف این رجز مبارک که از کلام معجز نظام آنحضرت است فرمود رجز امام
کفر القوم وقدماً رغبوا   عن ثواب الله رب الثقلین   قتل القوم علیاً وابنه حسن
الخیر کریم الابوین   حنقاً منهم وقالوا اجمعوا   واحشروا الناس الی حرب الحسین   یا لقوم من
اناس رذل   جمعوا الجمع لاهل الحرمین   ثم ساروا وتواصوا کلهم   باجتیاحی لرضاء الملحدین
لم یخافوا الله فی سفک دمی   لعبید الله نسل الکافرین   وابن سعد قد رمانی عنوة
بجنود کوکوف الهاطلین   لا لشیء کان منی قبل ذا   غیر فخری بضیاء النیرین   بعلی الخیر
من بعد النبی   والنبی القرشی الوالدین   خیرة الله من الخلق ابی   ثم امی فانا ابن الخیرتین
فضة قد خلصت من ذهب   فانا الفضة وابن الذهبین   من له جد کجدی فی الوری
او کشیخی فانا ابن العلمین   فاطم الزهراء امی وابی   قاصم الکفر ببدر وحنین   عبد الله غلاماً
یافعاً   وقریش یعبدون الوثنین   یعبدون اللات والعزی معاً   وعلی کان صلی القبلتین
فابی شمس وامی قمر   وانا الکوکب وابن القمرین   وله فی یوم احد وقعة   شفت الغل بفض
العسکرین   ثم فی الاحزاب والفتح معاً   کان فیها حتف اهل الفیلقین   فی سبیل الله ماذا
صنعت   امة السوء معاً بالعترتین   عترة البر التقی المصطفی   وعلی الورد یوم الجحفلین   و بروایت
مناقب بعضی ابیات این رجز شریف به نحوی است که مرقوم میگردد بجهة بودن آن از کلام حضرت امام مظلوم علیه السلام

رجز امام طحن الابطال لما برزوا   یوم بدر وباحد وحنین   واخو خیبر اذ بارزهم   بحسام
صارم ذی شفرتین   والذی اردی جیوشاً اقبلوا   یطلبون الوتر فی کل حنین   من له عم
کعمی جعفر   وهب الله له اجنحتین   جده المرسل مصباح الهدی   وابی الموفی له بالبیعتین
بطل قرم هزبر ضیغم   ماجد سمح قوی الساعدین   عروة الدین علی ذاکم   صاحب الحوض
مصلی القبلتین   مع رسول الله سبعاً کاملا   ما علی الارض مصل غیر ذین   ترک الاوثان
لم یسجد لها   مع قریش مذ نشا طرفة عین   وابی کان هزبراً ضیغماً   یاخذ الرمح فیطعن
طعنتین   کتمشی الاسد بغیاً فسقوا   کاس حتف من نجیع الحنظلین   و ابومخنف در تحت خود
رجز حضرت امام را بطرز دیگر نقل کرده و بعض ابیات مرقومه در کتاب مناقب را بتفاوت در الفاظ
و جوهر ملاحظه و بعض دیگر را که خویش بالانفراد ذکر نموده بدین نهج است که مرقوم میشود رجز امام
ترک الاوثان مستوحشة   ورقی بالحمد فوق المنبرین   واباد الشرک فی حملته بجلال
ابو قواضب الحاکمین   وانا ابن العین والاذن التی   اذعن الخلق لها فی الخافقین   نحن
اصحاب العبا خمستنا   قد ملکنا شرقها والمغربین   ثم جبریل لنا سادسنا   ولنا
البیت وسوق الحرمین   وکذا المجد بنا مفتخراً   شامخ یعلو به فی الجیشین   فجزاه الله
عنا صالحاً   خیر العالم مولی المشرقین   عروة الوثقی علی الدین   صاحب الحوض ترای الحرمین
تعرف الکفار من صحبته   وکذا افعاله فی الموقفین   والذی صدق بالخاتم لما
حین ساوی ظهره للرکعتین   شیعة الاطهار طیبوا انفساً   فغدا تسقون من حوض الحسین
فعلیکم الله صلی ربنا   لاحب الجود وغاب الفرقدین   و تقدیم و تاخیر و تناسب در ترتیب ابیات
رجز مبارک حضرت علیه السلام بهر قسم که روایت شده بر ملاحظه کنندگان کتب در اینها نقش شده محو کرده اند
راوی پس از انشای رجز مذکور آن امام مظفر و فرزند شافع یوم النشور نظر بعض روایات
حمله بر لشکر نمود و جماعت کثیره از ایشان بزرگ فرستاد و دیگر را بر زمین ریخت و بروایت بحار در
بین وغی جماعت هزار ایستاد با شمشیر برهنه در حالت پس از آن لاشه دیار ... عزم ... بود و کار
پس این اشعار انشا فرمود که بعضی از آن سابقا مرقوم شده اشعار امام انا ابن علی الطهر من آل هاشم
کفانی بهذا مفخراً حین افخر   وجدی رسول الله اکرم من مضی   ونحن سراج الله فی الخلق
نزهر   وفاطم امی من سلالة احمد   وعمی یدعی ذا الجناحین جعفر   وفینا کتاب الله
انزل صادقاً   وفینا الهدی والوحی بالخیر یذکر   ونحن امان الله للناس کلهم   نسر

ابدا فی الانام و نجهر • و نحن ولاة الحوض نسقی ولاتنا • بکاس رسول الله ما لیس ینکر • و شیعتنا
فی الناس اکرم شیعة • و مبغضنا یوم القیمة یخسر • فطوبی لعبد زارنا بعد موتنا • بجنة عدن
صفوها لا یکدر • و شیخ طریحی ره در منتخب از بعض حاضرین واقعه کربلا حکایت نموده و روایت
کرده که حضرت امام حسین صلوات الله علیه روی مبارک بجانب لشکر [illegible] کرد و فرمود ای گروه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و مقصود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
از رسیدن ضربات و طعنات فقال انی سعد ذلك الی یا ابا عبدالله و در نقل الخوارزمی فقال لقد [illegible]
الی الانصاف ثم انشاء صلوات الله علیه علی ما نقل من ابی علی السلامی فی تاریخه کما فی البحار
والعوالم للحسین ع فان تکن الدنیا تعد نفیسة • فان ثواب الله اعلی و انبل • و ان تکن
الابدان للموت انشأت • فقتل امرء بالسیف فی الله افضل • و ان تکن الارزاق قسما
مقدرا • فقلة سعی المرء فی الکسب اجمل • و ان تکن الاموال للترك جمعها • فما بال متروك به المرء
یبخل • و گفته است [illegible] که این اشعار از حضرت امام حسین علیه السلام است و این اشعار از برای آنحضرت
و ابو مخنف بعض ابیات دیگر نیز از حضرت امام ع بر این اشعار اضافه نموده و گفته [illegible] ابیات [illegible]
بعد از رجوع حضرت امام ع [illegible] ابیات اضافه
که هم از کلام حضرت ابی است للحسین ع علیکم سلام الله یا آل احمد • فانی اراه عنکم سوف ارحل
اری کل ملعون [illegible] مناسب • یروم فنا آل النبی و یامل • لقد کفروا یا ویلهم بمحمد • و رب [illegible]

فالقو

[illegible] حضرت [illegible] لشکر و [illegible] فاطمه [illegible]

فی الخلق بغیل • و منعتهم حلم الاله فانه • حلیم کریم لم یکن قط یعجل • و قال ابو الفرج
ثم انه علیه السلام برز و دعا الناس الی البراز و هم یبرزون له [illegible] فلم یزل یقتل کل من
دنا منه من عیون الرجال حتی قتل منهم مقتلة عظیمة و هو یقول الموت اولی من رکوب
العار • و العار اولی من دخول النار و در اسرار الشهادة از بعض کتب معتبره [illegible] روایت که
[illegible]
[illegible] و ابن شهرآشوب
و محمد ابن ابی طالب [illegible] که و لم یزل یقاتل حتی قتل منهم الف رجل و تسعمائة رجل
سوی المجروحین و در کشف [illegible] از بعض رواة روایت که گفته بخدا که هرگز ندیدم کسی را که لشکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در کتاب
اسرار الشهادة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
دختر حضرت امام حسین علیه السلام است که در فراق پدر [illegible]
و فریاد کرد السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و معدن الرسالة انا [illegible] من البادیة [illegible] الی کربلا
[illegible] فاطمه [illegible] چون آواز [illegible] جواب سلام [illegible]
حضرت امام حسین ع که [illegible]
[illegible]

تا آن نامه را بحضرت امام رسانید پس از دعای خیر در حق تو پیام اعرابی جواب آن الغدر آن حضرت مطلوم نامه را گرفته
در وقتی که در صحرای کربلا آمد و در آن زمین بر جا رسید و در حجت ملک متعال با اصحاب نبی و عقال بر کرم جا چه
و قتال بود پس نزدیک آنحضرت آمد و به از تعظیم و تکریم نامه را تسلیم آنحضرت نمود امام مظلوم چون نامه را
گشوده بر مضمون آن اطلاع یافت غبار مرگ را از رخساره برتافت و بر کنار چشمهای حرم تقیه فرمود و آن
نامه را باد به گریان از برای ایشان برواند آن الحسن کان گرفته گریه ملائکه را بلیاس بر منصب ایشان
افزود و از حال آن اعرابی چیزی معلوم نشد که آیا هلاک بود یا بدرجه شهادت رسید یا نه و فی
مستبعد نیست که ملکی از ملائکه بصورت اعرابی برآمده و نامه مظلوم را بحضرت امام رسانیده بود و او ان
مقام خود عروج نموده باشد والله و رسوله و حججه الطاهرین اعلم بذلک در روایت شهدا در اسرار الشهاد
و مخزن البکاء و روضة الشهداء و مقتل مرحوم حجت علامه و تبیین الطرائف مقامه در ضمن کتب
مقاتل روایت از نور الائمه در حضرت امام مظلوم حرات حمله بر لشکر مخالف بود ناگاه غبار عظیمی از صحرا
برخاست و از میان آن غبار زعفر جنی ظاهر شد که بر مرکبی عجیب نشسته بود و بر عقب شهاب ... در رکاب می آمد
تا آنکه در برابر حضرت ایستاد و با ادب تمام عرض کرد السلام علیک یا ابا عبدالله و علی جدک و ابیک
وامک و اخیک آنحضرت فرمود و علیک السلام تو کیستی که در چنین حالی بر من عرض سلام میکنی عرض کرد
یا ابن رسول الله منم بنده زعفر زاهد ملک جنیان و لشکریان من در این بادیه مترقب ایستاده بودیم بخدمت
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غزوه بئر العلم علت جنیان را که در کینه دل با او بود با آنحضرت قتال میکرد
و طایفه من تیغ جنیان آن زمان بر انتقال یافت اکنون با سپاه بسیار جهاد در کربلا آمده ام تا آنکه رخصت حرب
عطا فرمایی تا دمار از دودمان تو برآورم آنحضرت فرمود ای زعفر سخن را رخصت که اجر داد که با این قوم مرد مقاتله
نباشد زیرا که ایشان سزاوار خشنه و سزای ایشان را دید زعفر عرض کرد جانم فدای تو باد مانیز بصورت بشر جواب آنها
در حرب خواهیم کرد که اگر کشته شوم از شهدای رکاب تو باشم در روایت مرحوم علامه و جمعی دیگر
مروی است که اول ملائکه بصورت بشر حضرت امام آمدند و عرض نصرت خود کردند و مأذون نشدند بعد
پس بمقام خود صعود نمودند بعد از صعود ایشان زعفر ملک جنیان با لشکر خود جهاد امام علیه السلام آمد و عرض کرد ای
فرزند رسول خدا این بخیال ترک خود خوابیده بودم فرأیت اباک امیرالمؤمنین علیه السلام متغیر اللون و هو
یبکی فاستیقظت من نومتی مذعوراً و تزلزل قلبی چون آنحضرت را بآن حالت دیدم عرض کردم جانم فدای تو
تو را چه پیش آمده که رنگ مبارکت متغیر شده و حالت پریشان گشته آنحضرت گریست و فرمود
ای زعفر آیا نمیدانی که فرزندم حسین علیه السلام در زمین کربلا غریب و بی یار است و اصحاب و ... اورا

الحسنة

٩٤

٢٤٠

زعفر ملک جنیان و ملائکه و ... بصحرای کربلا
از برای نصرت امام ...

همه کشته اند و او تنها در میان میدان ایستاده و هفتاد هزار نامرد بی دین از هر طرف است بجهت آن کوه او
گرد او را احاطه نموده اند و در قصد قتل او میباشند ... کربلا بر بالای آن ...
متقین تمیز نموده ... از خواب برخاستم و هفتاد هزار از لشکر خود را برداشته آمدم و اکنون منتظر رخصت جهادم
فاذن لنا یا سیدنا التفوز بالشهادة آنحضرت او را رخصت جهاد نداد خاصه نگرفته چون یاد فرمود یا اخا الجن
ان الله من تفضله جعل فی شهادتنا اجراً عظیماً لشیعتنا فانهم یحزنون لمصابنا و یبکون دموعهم حزناً
علی ما اصابنا و یبذلون اموالهم فی اقامة العزاء علی و یزورون من بعید و ساکنهم لزیارتنا فیثابون
بذلک الاجر العظیم فلاجل ذلک رضیت بهذه المصیبة رغبة فی ثواب شیعتی انتهی کلامه
پس آنحضرت زعفر را با لشکرش رخصت انصراف داده فرمود برگرد بمقر خود و دوام گریه بر من بنما و دوستان که
اجر و ثواب آنان مانند اجر و ثواب شهادت است در انصراف زعفر اطاعت آنحضرت را لازم شمرده بمقام خود
با سپاهیان معاودت نمود مؤلف گوید فاضل محقق بندی اعلی الله مقامه در بعض مسائل
تعزیه عجیبه در باب زعفر جنی نقل داشته که ایراد آن در این مقام مناسب نمود و بیان الواسطه فوق آن از حکایت
دقیقه میگشود و آن تعزیه این است که جمعی از فضلای اخیار از قول عالمی از فضلای عصر او نقل کرده اند که آن عالم
فرموده معروف کرد هر امر و جهت تعلقه از طلاب علوم دکتر ... در شب ... از روز عاشورا ... و معالجات ... کرد
نفس خود ... جمعی ... زعفر جنی را ... و متأسف بودم ... و از ... او ... روز عاشورا ... در نصرت
اولاد مرا امام مظلوم علیه السلام را نمی توانستم نفس خود را ... کنم با آنکه زعفر مقتدر بود در حجرات کربلا ... آنکه
امام مظلوم را ... حضرت ... چه ... در یکی از شبهای دهه اول محرم تنها در منزل خود نشسته
بودم در مدرسه از مدارس اصفهان ... آن زعفر را ... در بعض کتب مقاتل مطالعه میکردم و از ...
... و نصرت در ... بودم ناگاه مردی را دیدم که در حجره را باز کرده داخل شد و بر من سلام کرد
جواب سلام او را گفتم و در تعجب ... که او را ... بودم از آنکه در حجره را چگونه
گشاد و ... که ... بسته بودم ... آن مرد ... گفت ... که من برادر دینی تو زعفر جنی ام
آمدم ... و شکایت ... در شب ... حالت ... که تو ... برادرانی ... بخواندم
این وقت حقیقت امر را ... و ... اینکه ... بر ... با لشکر خود در ... بصحرای
کربلا ... جواب ... اطراف آن زمین ... که طوایف ... بود ... ایشان
عظیم ... که همه ... ارواح ... و ... بود ... در ... بود ... و ... آن زمین ... تر بود ... ملائکه ... بود که بعض ... دیگر

بوده‌اند و در پیش روی هر صفی پیش روان قرار داشتند از ملائکه و جن چنانچه * و امام بر صفی از صفوف
ایشان رسیده نزدیک در هر مقامی حاضر بودند بر امام علیه السلام سلام می‌کردند با مراعات شأن تعظیم و تبجیل آنحضرت
[illegible] مراعات رعایا به تعظیم و تبجیل سلطان السلاطین و ملک الملوک را و اظهار غایت تمام طلب رخصت
از برای نصرت آنحضرت می‌نمودند و چون اذن آنجناب در قتال کفار نبود و آنحضرت موقف فی عسکر من
[illegible] و مرکز و موقف حضرت امام علیه السلام دور بود لعدم المکان الخالی عن الشاغل فی
اقرب من ذلک المکان لا فی الارض ولا فی الهواء فسلّمنا علی الامام ع بالتعظیم والتبجیل
فرد علینا السلام ثم شرع فی التکلم مع کل اهل صف صف من صفوف الملائکة وطوائف الجن
فجزی الکل خیرا ودعا لهم فی آخر کلامه ولم یرخص احدا من الملائکة وطوائف الجن فی القتال ورجع
الکل الی اماکنهم [illegible] آنکه دیدم [illegible] و با لشکر خود در ناحیه از نواحی آن صحرا
توقف نمودیم و مشغول جزع و گریه و نوحه و ندبه بودیم تا واقع شد آن قضیه هائله شهادت آنحضرت آنگاه داخل شد
در لشکر عمر [illegible] با سپاهیان و حرم [illegible] و در [illegible] از لشکر [illegible] بکوفه ارتحال کردند [illegible] در
عقب ایشان [illegible] اهل بیت اسیر امام [illegible] اطفال خود [illegible] بودیم [illegible] شتران [illegible]
[illegible] بعضی امور دیگر [illegible] و در آن [illegible] لشکر ابن زیاد نزدیک کوفه رسیده [illegible]
غروب کرده بود [illegible] لشکر را [illegible] دخول کوفه نبود طوایف جن [illegible] سپاهیان [illegible] بودند
در ظاهر کوفه نزول کردند و جمیع [illegible] از آن [illegible] و اهل بیت [illegible] داخل [illegible] از
[illegible] جمعی از کوفه بیرون آمدند و با [illegible] طرف [illegible] از طعام بوده از برای [illegible]
[illegible] آورده بودند و اطفال اهل بیت در آن وقت در شدت [illegible] بودند [illegible]
[illegible] ایشان زیاده [illegible] در این حالت [illegible] که جاریه [illegible] حضرت
فاطمه زهرا علیها السلام بود [illegible] بنت امیرالمؤمنین ع آمد و عرض کرد یا سیدتی
و سیدة النساء [illegible] الاطفال [illegible] من شدة الجوع آن مخدره مظلومه فرمود چاره در این باب چیست
عرض کرد [illegible] رسول خدا [illegible] که از برای تو [illegible] دعای مستجاب است [illegible] از آن دعا که
[illegible] اکنون اجابت [illegible] که ما را [illegible] این اطفال گرسنه [illegible] عطا فرماید
دختر امیر عرب [illegible] آن جاریه [illegible] و در آن [illegible] بود [illegible]
نماز بجهة استجابت دعا بجای آورد و خدای قهار را بآن کلمات [illegible] بخواند در اثنای دعای آن [illegible]
[illegible] کاسه بزرگی پر از گوشت و مرق [illegible] از آسمان نزد او فرود آمد و [illegible] دو قرصه نان بود [illegible]

مشک

نقل قتل تمیم ابن قحطبه و یزید ابطحی و هشام ابن عمرو و دیگر جوانان
از شامیان بدست امام ع

مشک و عنبر و زعفران از آن بمشام می‌رسید فقط آن کاسه را برداشته بخدمت مولای خود سید سجاد علیه السلام
[illegible] آورد و غذای اهل بیت اطفال امام مظلوم از آن کاسه و دو قرصه نان بهشتی بود هر وقت
محتاج بغذا می‌شدند از آن کاسه صرف می‌نمودند تا آنکه سیری [illegible] و آن کاسه همچنان بر حال خود بود و هیچ
از آن کم نمی‌شد و آن دو قرصه نان هم بر حالت خود بود پس این آیت ساطعه و نعمت الهیه [illegible]
در نزد اهل بیت موجود بود تا روزی که بمدینه مشرفه وارد شدند و در همان روز مفقود گردید [illegible]
پس آن شخص ثقه گفته که زعفر مرا گفت این قصه را من بتو گفتم [illegible] مفارقت
از اهل بیت بجستم با اصحاب خود [illegible] عاشورا که حضرت امام شهید شد تا امروز در حرم رسول الله [illegible]
[illegible] مرا [illegible] آنکه زعفر از نظرم غایب گردید و من توبه و انابه کردم و طلب
رحمت و غفران از برای او [illegible] گشتم فهذا آخر ما اردنا ایراده فی قضیة الزعفر والله اعلم بالصواب
و در بعض کتب روایات شیعه ذکر است که زعفر را در یکی از جزایر دیده‌اند و تقریبا [illegible]
مرقوم است و در این کتاب بجهة تطویل نگاشته نشد انشاء الله تعالی در [illegible] خواهم نوشت
باب بروایت اسرار الشهادة و مخزن و کتب متقدم مقاتل [illegible] انصراف زعفر [illegible]
فرزند [illegible] آن وارث جرأت احمدی و صولت حیدری توجه بقتال فرقه ضلال فرموده و مبارز طلب نمود ناگاه
تمیم ابن قحطبه شامی که در جلادت و شجاعت شهرت تمام داشت و از فحول ابطال عرب شمرده می‌شد
بعزم محاربه بیرون آمد و [illegible] گفت یا ابن علی الی متی الخصومة فقد قتل اولادک
واقرباک وموالیک فانت [illegible] بالسیف مع عشرین الفا حضرت امام علیه السلام
در جواب آن [illegible] فرمود انا جئت الی حربکم ام انتم جئتم الی حربی امنعت الطریق
منکم ام انتم منعتم عنی وقد قتلتم اولادی واخوانی ولیس بینی وبینکم الا السیف
فتقدم الیّ [illegible] ولا تکثر المقال [illegible] در غضب شده [illegible] حضرت حمله نماید
آن [illegible] و غیرت مجال حمله [illegible] ذوالفقار شیرخدا را بر گردن او زد
که سر نابکارش بپنجاه ذراع بیرون رفت و [illegible] جانش بدوزخ سپرد تمام لشکر از آن ضربت حیدریه
در اضطراب و تزلزل افتادند چون یزید ابطحی حرامزاده که با هزار سوارش در دشت کارزار برابر
می‌شمردند آن قوت و قدرت بدید صیحه بر لشکر زد [illegible] که از [illegible] زده
جگر سوخته [illegible] در مقابله [illegible] از صولت [illegible] پس با کمال خشم و کین
در برابر قرة العین سید المرسلین و امیرالمؤمنین آمد فلما رآه عسکر عمر ابن سعد فی قباله اظهروا البشارة

نقل [illegible] زعفر [illegible]

قتل تمیم بن قحطبه بدست امام ع

قتل یزید ابطحی [illegible]

[illegible] اطفال [illegible] حکایت [illegible]

والسود ولکن خاف اهل البیت منه حین داوم مجاهدة آنحضرت حیله برآورد که ای نابکار
مکرم نمی‌شنوی که در برابر حریف بمبارزت قدم گذاری مانند کسی که او را خوف باشد انگرون حضرت امام او را
بگفت و تیغ بقصد حمله برکشید آنخلیفه کریب و مجتهد عظمی پیش دستی کرده جون تیغ بر میانش زد
که دو نیمه کرد **لب کس** بروایت مناقب الشهدا و جامعه فاضل دانشمند که از
فوائد ملوط دیگر که او هشام بن عمرو التمیمی الکوفی نام بود و در بغداد شجاعان معروف
آهنگ جنگ آنحضرت نمود و زبان بناسزا گشود امام علیه السلام حمله براو کرد و نیزه بر سینه ملعون زد و او را
از پشت اسب برداشت و بر هوا افکند در حین فرود آمدن بشمشیر دو نیمه او را قلم کرد پس جثه خبیثه
افتاد بروی جهار نفر دیگر و آنها را نیز هلاک کرد و بعد از او سعد بن خفیف الحارث لعنه الله بمبارزت
برآمد حضرت امام گریبان زره آن مرد را گرفته از خانه زین بهوا انداخت و جون بر زمین آمد استخوانهایش خورد شده
و حضرت اسب بر وی جهانید و بعد از او طالح ابن امیة الاموی در روایت آمده که او زوج
خواهر مصطفی بود برآن کرده و فی الفوائد فضربه الامام ضربة فلقت
هامته وتعدت بین قوائم فرسه فصار اللعین مع فرسه اربع قطعات و پس از او بکاش
بن صالح و شغر بجوب آن ولایت قدم نهاد و بیاران خود پیوست و پس از او
قادم المرح بمیدان حضرت شتافت امام علیه السلام جنان با نیزه بر پهلوی او زد که جهار وجب سنان از پهلوی
دیگرش بیرون آمد **مولف گوید** جون مبارزات امام مظلوم با شجاعان لشکر کوفه و شام
مقاتل بسط و تفصیل دارد که مولفین کتب را اکثر بنظر رسیده و در این کتاب اجمالی از
ذکر آنجمله نموده و کیفیت آن در حق خود در آن کتاب که بعد از این عزم نگارش آن دارم هم
از کتب معتبره باسناد و روات آن مرقوم خواهم داشت ان شاء الله **بس** بار دیگر حمله کرد بر لشکر
و میمنه و میسره و قلب را بر هم شکافت و صفوف بسیار از آن ملاعین بر خاک هلاک انداخت
بسیار آن سرور وارد گشته بود **و فی الارشاد** عن حمید بن مسلم لعنه الله قال والله لقد
رأیت شیخه مخضوبة بالدم و درعه بان علیه بنیانا ولیس یرید الناظرین وهو اذا شد
علیهم انکشفوا من بین یدیه انکشاف الغنم اذا شد علیها الذئب **و فی المنتخب**
ثم انه علیه السلام لم یزل یحمل علی القوم ویقاتلهم حتی قتل منهم الوفا **و بروایت** شهر آشوب
الی هزار و هشتاد و جراحت بسیار درانی حمله بر بدن شریف آنحضرت از تیر و نیزه وارد آمد و قد قتل منهم
اربعة الاف فارسا وثمانمائة ذلک کثرت تحزین آنحضرت را که گفته

حضرت امام

آمدن ملکی از ملائکه در میدان بخدمت امام و ... بر لشکر
در حمله کردن بر آنحضرت ع

که حضرت امام علیه السلام حمله میفرمود و میزد و میکشت تا آنکه قریب بیست و جهار هزار کس را از آن مخذولان تیغ آورده
و بجهه کثرت چنان نقص آن مقربین در نظر میشد میفرمود در کربت
غربت خویش و کربت آنکه از جانب برو فرود آمد و عرض
کرد السلام علیک یا ابا عبد الله مهلا فانی من السموات متغیرا عظما و
جمیع اهلها یبکون علیک ویضجون لمصائبک وهو خیرک بین
الدنیا ونعیم الآخرة فان اخترت الدنیا فرجی حتی انزل لک الملائکة تملأ الدنیا وما فیها
فان امرتهم ان یملکوا الدنیا وما فیها فی طرفة عین لفعلوا ذلک وان اردت اللحوق
بجدک وابیک وامک واخیک وانت فی کربک هذا فتیسر الکریم حضرت جون این سخن از آن ملک
بشنید فرمود مرا پدر و مادر و برادر خود را دنیا را بر آخرت اختیار نخواهم کرد پس آن ملک
برگشت **مولف گوید** روایت آمدن ملک بنصرت بخدمت حضرت ارباب
بیش از وقوع مقاتله بوده در بین اصحاب امام و لشکر عمر سعد واقع شود
وقت مرقوم داشته و محتمل است که از مقاتلات امام
واقع شده باشد در بیان نزول صحیفه از آسمان بر آنحضرت بروایت امام
شده **بس بغایت** خلق بسیاری را آنحضرت عرضه هلاک نمود جون عمر ملعون
آن جنگ را از امام نمود بنزد عمر که و گفت ای امیر
که اگر تمام اهل زمین بمبارزت حسین ابن علی بیرون آیند هر آینه همه را هلاک خواهد
بس که لشکر فرقه شوند بعضی حمله کنند و بعضی دیگر بسهام و نبال
فرقه سنگ فرقه عمر سعد حکم داد
تا لشکر حمله آوردند آه آه یا جداه یا ابا عبد الله * فهو علیک یبکی
رسول الله **سنر** الکواکب والوحوش وتقول علی صفین ارکان
آن که در کتاب امیر المؤمنین در حرب صفین با آنحضرت
حماة بن عبد المطلب و جهار هزار
که جون کرده از کثرت مقتولات
بلی اگر آنها که در کتاب
حضور جوان نفر از اصحاب

نزار گشته که تاب و توان مقاتله قوم گمراه [illegible] نشسته بود [illegible] گرسنه در سر کردن ابدان [illegible] خوبی بر او [illegible] حضرت

ذات السلاسل والاغلال نمی‌دانم چگونه قوم [illegible] و ظلم جرات تقریر این مطالب ندارد و چگونه چنانچه [illegible]

تر کرده مؤلف گوید که در معارف متقنین آنچه در روایات ثبت است بود هزار سوار و علی الاقوی در رکاب مبارک

حضرت امیر علیه السلام بوده و همه [illegible] از مشاهیر امرای عساکر که [illegible] حرب بوده در روز [illegible] حضور داشته

و هفتصد نفر از [illegible] اعراب اهل هوای در مهاجرین و انصار [illegible] از غازیان بدر و احد و هم

نیز در حرب [illegible] الاکثر در [illegible] می‌نمودند اگر آنحضرت گاهی در حالت جراحات و تعدادات ضعف [illegible]

[illegible] می‌شد فرزندش محمد بن الحنفیه که لیث صائل و هزبر [illegible] بود [illegible] در موقف [illegible]

مقاتله می‌نمودند و [illegible] جواب می‌داد و [illegible] جرات [illegible] می‌نمود و مالک اشتر و هاشم مرقال

و عمار یاسر و مهاجرین [illegible] و اصحاب خودشان [illegible] حرب و جنگ می‌شدند و [illegible]

و شفقت در [illegible] و ذکر آنحضرت [illegible] ظاهر و [illegible] می‌گشاد چنین [illegible]

لبیک لبیک یا امیر المؤمنین می‌گفتند و [illegible] شیر خدا [illegible] شکسته و [illegible] جان نثاری [illegible] آنحضرت

می‌آوردند آه آه اگر [illegible] بجای [illegible] و مقاتلات حضرت سید الشهداء [illegible] آن امام

تشنه کام هر وقت [illegible] برگرد [illegible] است که در دقیقه [illegible]

[illegible] کرده دقیقه آرام [illegible] و از اطراف و جوانب آنکه مقاتلین [illegible] سپاهیان لشکر [illegible]

و تیرها و نیزه‌ها و خنجرها و سایر آلات حرب هجوم [illegible] می‌آوردند و [illegible] آلات حرب [illegible]

و تماشائیان بودند [illegible] و دست [illegible] آتش می‌زدند و با آنحضرت [illegible]

دیگری نبود آنحضرت را یاری کند و [illegible] بردارد چه بگویم که خوف از [illegible] زمین و آسمان

جاری نشود که آن حالت و صورت حضرت امام مظلوم در آن حالت [illegible]

و آن حالت حملات متوالیه و متعاقبه تمام عسکر ابن سعد [illegible] همین [illegible] در آن حالت عطش آنحضرت

[illegible] ذوی الارواح [illegible] هر [illegible] در آن [illegible]

حرارت شمس روز عاشورا که هفتاد درجه بر حرارت مقرره [illegible] بود چنانکه [illegible] وقوع [illegible] افاضل

[illegible] در کتابش خود اسرار الشهاده و [illegible] از روایت یکی از ثقات

[illegible] نقل نموده [illegible] در آن حالت امام مظلوم [illegible] حضرت خلیفة الله الکبری حسین ابن علی سید الشهدا

علیه الصلوة والسلام در مرکز و موقف قتال [illegible]

[illegible] جمیع خلق الله [illegible] موجودات [illegible] اضطراب [illegible] ملائکه [illegible] آن وقت

[illegible] ابلیس [illegible] هشتاد [illegible]

ابلیس

بیان استدعای ابلیس لعین از امام مظلوم [illegible]
[illegible] شهادت آن بزرگوار [illegible]

ابلیس الابالسه نیز [illegible] رجیم [illegible] مطرود در عرصه کربلا حاضر شده و صیحه عظیم برآورد که جمیع [illegible] اتباع [illegible]

و جنود او از [illegible] حاضر شدند [illegible] آن مردود [illegible] رب العالمین را در

آن حالت دیده گفته [illegible] واقع شده که [illegible] و اضطراب [illegible] آنحضرت

آه سرد برکشیده و گفت افسوس [illegible] باطل شد و تدابیر و تسویلات [illegible] من

ضایع شد بسیار تدابیرات کردم تا [illegible] تفرقه در میان امت رسول خدا [illegible]

حجة الوداع تا آنکه [illegible] منافق [illegible] شدند و عهد و میثاق بستند [illegible] بعد از رسول خدا خلافت

با امیر المؤمنین [illegible] حضرت [illegible] صحیفه [illegible]

باب نوشته [illegible] در آن صحیفه [illegible] تسویلات کردم تا [illegible]

رسول خدا را در عقبه [illegible] مدینه [illegible] عهد و میثاق [illegible]

دولت امیر المؤمنین [illegible] در روز سقیفه با ابا بکر [illegible] نبوت و ولایت و عصمت

در [illegible] فاطمه زهرا [illegible] محسن مظلوم را سقط کرده در میان

[illegible] ابا بکر [illegible] بیان کرد [illegible] با اتباع خود

هرچه کرده بود [illegible] که در قتل اصحاب و عترت مظلوم کربلا [illegible] گفت که

اکنون کار را به جایی رسانیده‌ام که می‌بینید این بیکس غریب خودش تنها در وسط میدان ایستاده و مشغول

استغاثه و استنصار است و [illegible] فاطمه زهرا [illegible] زنان حیران [illegible]

و لکن [illegible] گرفتار [illegible] خود که [illegible] مظلوم کرده‌ام نادم و پشیمانم [illegible]

[illegible] چرا [illegible] پشیمان [illegible] این [illegible]

که الان [illegible] این [illegible] مردمان که بعد از این [illegible] موجود شوند [illegible]

باشند [illegible] اکنون گفت [illegible]

آنچه [illegible] این [illegible] این مظلوم [illegible]

در مصائب او [illegible] نجات [illegible]

پس آنچه [illegible] ابلیس [illegible]

[illegible] رب العزه

و عرض کرد [illegible]

ای [illegible]

فقاتلني واقرن من الملائكة المقربين والنبيين والمرسلين والاوصياء والصديقين عن اخيه و[illegible]

هر چه صبر و تحمل او نهایت و غایت ندارد و فوق ادراکات عقول است [illegible] از این حالات

و مصائب نیز صبر دارد [illegible] عرض کرد [illegible] هفتاد درجه حرارت

شمس را زیاد فرماید [illegible] خطاب رسید [illegible] ادعوا [illegible] و

واجود المسئولين واكرم الاكرمين [illegible] این حجه کبری [illegible]

جلت قدرت خود باب رحمت و صبر و تفویض و تسلیم در رضا [illegible] که خلاق عالمیان

هفتاد درجه حرارت آفتاب را زیاد فرمود و [illegible] آن حرارت [illegible]

[illegible] رفت [illegible]

پس از بیان این قضیه گفته که [illegible] بصیرت عقیده [illegible] این قضیه نیز واقع شده ولکن معلوم

بوده باشد که [illegible] هفتاد درجه بر حرارت آفتاب [illegible] حرارت [illegible]

حضرت امام مظلوم [illegible]

الحرارت و تعجب [illegible] حرارت آفتاب [illegible] امام مظلوم [illegible]

[illegible] التمامات والنهایات [illegible]

بعض روایات است که [illegible] امام مظلوم [illegible] انتهی ما قاله [illegible]

[illegible] قال ابو مخنف وجعلوا يرشقونه بالنبل والسهام ويطعنونه بالرماح

ويضربونه بالسيوف حتى اثخن بالجراح [illegible] ابی مخنف روایت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] تا آنکه زیاده بر ده هزار کس [illegible]

الاسواد عن بعض النسخ انه عليه السلام قتل في حملة [illegible] وكان الجيش [illegible]

[illegible] السواد الاعظم و بروایت ابن شهرآشوب [illegible]

[illegible] حضرت امام مظلوم [illegible]

الويل لكم اتشهدون لمن تقاتلون هذا ابن الانزع البطين هذا ابن قتال العرب فاحملوا عليه من كل

جانب پس حمله کردند بر آنحضرت علیه السلام [illegible] هزار کس از کفار [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] و بروایت محمد بن ابیطالب و ابن شهرآشوب [illegible]

[illegible] ويلكم يا شيعة آل ابي سفيان ان لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون المعاد فكونوا احرارا في

دنياكم وارجعوا الى احسابكم ان كنتم عربا [illegible]

[illegible]

[illegible] فاطمه حضرت [illegible]

[illegible]

الشمر ذلك لك يا ابن فاطمة [illegible] الحكم عن حرمه [illegible]

فاقصدوني بنفسي [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن شاهنشاه [illegible]

عالم [illegible] فاقلب اولهم

على آخرهم فانكشفوا [illegible] بعضهم بعضا [illegible]

[illegible]

[illegible] في الدنيا [illegible] مثل شهاب [illegible]

منه كل شيطان [illegible] في القلب [illegible]

[illegible] فاطمة [illegible]

[illegible] جميع [illegible]

[illegible] في [illegible]

بحر منافی ، فبعض مجیبة تشبه حالة ، بوصف وعند الوصف غیر مطابق ، اذا شاء
یفنی کان عزو یل خادما ، له سادا غراض فی المخافق ، و انا دعی الازواج لبث مطیعة
و تحریکها منه بحکم الوثائق **اکنون** گوش فرا دار تا مجملی از طریقه مقاتله امام علیه السلام را با تو
بگویم تا مطلب دقیق بر تو منکشف گردد صاحب اسرار الشهاده ره از کتاب مجالی ابن ابی جمهور نقل فرموده
که حضرت سید الشهدا علیه السلام در معرکه کربلا هر وقت حمله میفرمود و مقاتله می نمود بعضی را میکشت
و بعضی دیگر را می گذاشت با وصف آنکه تقبیح همه لشکر ممکن بود و بیانی گونه قتال را از آنحضرت
پرسیدند فقال علیه السلام کشف عن بصری فابصرت النطف التی فی اصلابهم فمن رأیت ان یخرج
من نطفته من هو من اهل الایمان ترکته عن القتل لاستخلاص تلک النطفة منه و من رأیته لم یخرج
منه نطفة صالحة فقتلته **و پس از ذکر** این روایت خود مؤلف در منبر ره گفته که بعضی از فضلای موثق
ثقات برای این حقیر ذکر نمود که در بعضی کتب معتبره دیده بود حضرت سجاد ع فرمود در یوم [illegible] یک کافر حربی را که
نیزه بر پهلوی پدرم زد و پدرم او را نکشت بعد از آنکه امامت بمن انتقال یافت بر من معلوم شد که در صلب آن کافر مؤمنی بود
که از دوستان ما اهل بیت بود و همه اینها مؤید و مستند می شود با آنچه بعضی فضلای معاصرین اجمالا در کتاب
خود مرقوم فرموده که [illegible] ذکر کرده و جواب سید الشهدا علیه السلام روز عاشورا نظر می کرد بواسطه عمود نور که نزد امام
می باشد بر اصلاب اعدا از کفار [illegible] در صلب او نطفه مؤمنی را میدید او را نمی کشت پس اینها جماعتی که
امام آنها را تعقیب نمی نمود بسبب این سر که ذکر شد و امام را شهید کردند **پس اگر** این سر مکتوم نبود
آنحضرت همه لشکر را بهر مقدار در یوم از روایات مختلفه تعقیب می نمود در نفس الامر و همه را فانی می نمود و احدی
از آنها زنده نمی ماند **و بعضی ذکر کرده اند** که حضرت سجاد علیه السلام بعد از رجوع به مدینه گوارش [illegible]
پس از جملات عمه خود عرض کرد **یا ابتاه و یا ابن رسول الله** چرا نکردید که کفار اعدا را می کشتی و
و [illegible] همگی را وجه این چیست و ترش چه چاره بود آنحضرت فرمود ای فرزند گرامی سر این در وقت عصر بر تو
منکشف و معلوم می گردد پس **مقصود امام مظلوم** از این بیان آن بود که وقت عصر بعد از شهادت فرخنده
بر تو منتقل میشود و از مواریث امامت و خلافت است و آنچه از امام سابق بامام لاحق میرسید بعد از
انتقال آن بتو از او هم مزید و انتقال خواهی دید **چه وقت عصر عاشورا** که امامت بحضرت سجاد ع
انتقال یافت و خلافت کبری و ولایت مطلقه با حضرت شد بر آنحضرت منکشف و معلوم آمد تا آنکه بدر بزرگوار
چرا در وقت مقاتلت جماعتی را از لشکر کفار تعقیب نرسانید و ترک آنکه جماعتی را چرا تعقیب رسانید و این قسم از
این روایت است که در وقت انتقال روح اقدس امام بعالم قدس هنوز علم امام لاحق بعلوم امام سابق

انتهی

دخول حضرت امام در شریعه فرات و مکالمات اسب و ملالت الجاج
و سیقت جستن لجام و عطشان برگشتن ایشان

انتهی پس از همه آنچه مرقوم شد معلوم است که اگر آنحضرت در آنروز این ملاحظه نکرده بود و شاید نیز دو
دسته آن لشکر گران مقرر شده بود همه را [illegible] با وصف آنکه از ده هزار نفر تا ده هزار و سی هزار قدر مشق [illegible]
در عدد مقتولان آنحضرت و بعضی را زیاده اند تا نوشته اند که نقل در سر نقل کرده از نقل قول از عدد مقتولان نیز [illegible]

شرح دخول خلیفة الله الکبری حضرت سید الشهدا ع
بشریعه فرات و عطشان مراجعت فرمودن و اسرار ابواحه

قال ابن شهر آشوب ره و روی ابو مخنف عن الجلودی ان الحسین علیه السلام حمل علی الاعور السلمی
و عمرو بن الحجاج الزبیدی لعنهما الله و کانا فی اربعة آلاف رجل علی الشریعة فهزمهم و اقحم الفرس علی الفرات
حضرت امام مظلوم علیه السلام را از شدت حملات کثیره شدت عطش بسیار شده بود نزدیک بود از کار بازماند
و در آن هنگام بجوم بر شریعه فرات [illegible] و بر اعور سلمی و عمرو بن حجاج که با چهار هزار از لشکر بر شریعه بودند
حمله کرده و آن جماعت را منهزم و متفرق ساخت و مرکب را در میان آب فرات داخل کرد پس اسب آنحضرت که تشنه بود
سر فرو آورد و خواست که آب بیاشامد حضرت امام علیه السلام باین حیوان خطاب فرمود **انت عطشان و انا**
عطشان والله لا ذقت الماء حتی تشرب چون فرس این کلمات امام را شنید سر برداشت و آب نیاشامید
گویا مراد آنحضرت را فهمیده و مقصود آنجناب ایثار است و نفس خود را پس آن حیوان نیز ترک ادب نکرد و سر برداشت و با زبان
عرض کرد که ای مخدوم تا تو آب نیاشامی من آب نخواهم خورد امام علیه السلام دست مبارک را گشاد و دست مبارک
قصد خوردن آب کرد دست مبارک در از نموده کفی از آن آب برداشت و فرمود **ای فرس** اینک فرات
من میخورم تو نیز بخور و چون حضرت خواست که آب بیاشامد ناگاه سواری از آن لشکر فریاد برآورد که **یا اباعبدالله تتلذذ**
بشرب الماء وقد هتکت حرمتک آنحضرت بمجرد شنیدن آن کلام آب را از کف مبارک بریخت و بی آنکه از
شریعه فرات آب خورده و اسب تشنه کام بیرون تاخت و بر لشکر حمله نمود و ایشان را پراکنده کرده بسوی خیمه حرم آمد آن
خیمه را ایمن یافت و دانست که این سخن آن مکر و حیله بود که دشمنان امام از آب منع کنند **و بروایتی**
بجاده ذات حالت که آنحضرت کف مبارک را پر آب کرده بود و خواست بیاشامد مرد سواری که او را حصین گفتند بر
تیری کمان گذاشت و بجانب آنحضرت افکند آن تیر آمد و چسبید بر دهان امام مظلوم و دو لب آنحضرت آن امام
مظلوم فرمود **لا اروی الله** **و انقوه انفوه** تشنه شد و از شدت عطش خونها بآب فرات آمیخت و آنقدر آب خورد
که کجا تشنه شد و آشکارا او را نیز کشت **پس** حصین بن تمیم ملعون مرغ از کمان گشاد داد که بر دهان
مبارک آنحضرت آمد امام مظلوم آن تیر را کشید خون از آن جراحت مانند سیل روان گردید آن مظلوم آن خون را بگرفت و بسوی
آسمان می پاشید و عرض میکرد **یارب الیک المشتکی مما فعل بی** و منعونی من شرب الماء پس باز دیگر [illegible]

برآب کرده است که پادشاه عراق بود خود فریاد کرد که یا اباعبدالله فواتب بجوی دجال که حرم تورا تاراج کرده اند هر
غیرت برانگیخت صبر نمود و بجز دفینه نمی نم هم آب را از دست مبارک ریخت و بر آن قوم ستمکار حمله نمود و تفرقه بسیار
کرد تا رسیدن آنحضرت بخیام حرم چهار صد نفر از آن جماعت را به درک فرستاد و چون رسید خیام را سالم یافت و در
مخزن بوغلاف ده مسطورست که در آن حین که امام مظلوم حرم محترم را وداع میفرمود و میخواست بمیدان روانه شود دختری که
سه ساله داشت او را بجهت وداع نوازش کرد و بوسید آن دختر که از غایت تشنگی فریاد برآورد یا ابتاه العطش آنحضرت
فرمود اصبری یا بنیة حتی اتیک بالماء پس روانه میدان قتال گردید و در این وقت که حضرت امام بجهت حرب
وداع آنحضرت از میان خیمه بیرون آمد و بسوی جنگ بسرعت تمام روانه گردید و بخیمه آمد آن دختر که از آمدن پدر مطلع
شد باستقبال پدر شتافت و عرض کرد یا ابتاه لعلک اتیتنی بالماء پدر شهید از خیمه زخم آن مظلوم دید و آن
مبارک را بر او انداخت و نوحه و زاری و گریست و فرمود یعز والله علی تطلعتک پس آن مبارک خود را بر دامان
او گذاشت و او را تسلی داد و دست بر چشم او کشید و چون خواست جدا شود چنین بیان آمد آن سیده تن بزرگوار
لوکیت و دامان او را گرفت حضرت فرمود ای نوردیده اینک میروم تا آب بجهت تو بیاورم و چون خواست حرکت
نماید بیمار کربلا حضرت امام زین العابدین علیه السلام با حالت مرض فریاد برآورد که یا ابه توقف حتی اودعک
پس زنان و دختران همه از خیمه بیرون آمدند و بر دور آن بزرگوار جمع شدند آن بزرگوار خواهران و دختران که و
در برگیشه و زاری نمود و خواتین حرم را تسلی داد و بشکیبائی امر نمود پس نزد حضرت امام زین العابدین آمد
و او را در بر گرفت و دو بوسه بر روی منور مطهرش داد و وصیت کرد که در خصوص امر امامت و خلافت فرمود و بعد از آن
نالش خواهران و دختران و دیگر اهل بیت را با حضرت فرمود و ندا زد که الحذر ای زنان و خواهران خود گرد
نمود و چادرها بر سر کشید و از آن مصیبت با شیون و دست از صبر و شکیبائی بر ندارید و بهانه دهید با تقوی از آن تشنه عریان
با این فرمود و جدا بر زبان مبارک که و اینه و بازدید سعادت پرستاری و اطاعت حضرت امام زین العابدین علیهم السلام
فرمود و گفت ای فرزند من امر مطیع و منقاد باشید و از فرمان او تجاوز مکنید که او امام است بعد از من پس آن جمع
عیال را در میان و خیمه شوی و بدرود شد تن از آن جمیع بالغه آلامه است زنهار که خلاف حکم او مکنید و در آن
او بکوشید بعد از آن بجهت وداع کرد و تسلی داد و روانه میدان کارزار گردید و مانند شیر خشمناک خود را بر آن قوم
زد و کشت و کرد چنانچه طعمه تیغ آتشبار نمود و نظر بشدت عطش که داشت باز اراده فرات فرمود آن کافران
بیدین او را احاطه کرده از اطراف او را در میان گرفتند باران تیر مثل اسلحه الغالب و حرق کتاب بهار ای
حمله حسینیه همه را منهزم و متفرق نمود و خود را به آب فرات رسانید و گوشه را که با خود داشت از آب پر کرد و
که بیاشامد فرقه ای از ایشان می گفتند تیری بجانب آنحضرت انداختند و بر دهان مبارکش نشست و از تشنگی

نیم او

احتضار علیه السلام بسر نهر فرات و شهادت عباس و ذکر روایت
عبدالله لعنة الله علیه از شیخ بن حمزه (؟)

زخم آن تیر که در دهان مبارک بود و حضرت آن تیر را کشید خون مانند چشمه از زخم مبارک جاری گردید پس آن امام
تشنه کام آنخون را گرفته بجانب آسمان می پاشید پس کف دست را بر زخم دهان نموده آن را پر کرد و ما به زرهه کار آید
و بعد الیت کار بجائی رسید که طلب آب از آن گروه اشقیا نمود و هیچ نفرمود و در جواب آن شقیه ابرار گفت
والله لا تذوق او تَرِد النار و چون ذکر این روایات به پایان رسید اکنون میگویم که
سید ابن طاوس در کتاب لهوف قصه رفتن آنحضرت را بسوی فرات چنین ذکر کرده قال الراوی
واشتد العطش بالحسین فرکب المسناة یرید الفرات والعباس اخوه بین یدیه فاعترضه خیل ابن سعد
فرمی رجل من بنی دارم الحسین بسهم فاثبته فی حنکه الشریف فانتزع السهم وبسط یدیه تحت حنکه حتی امتلأت
راحتاه من الدم ثم رمی به وقال اللهم انی اشکو الیک ما یفعل بابن بنت نبیک ثم اقتطعوا العباس
عنه واحاطوا به من کل جانب حتی قتلوه فبکی الحسین علیه السلام بکاءً شدیدا و شیخ مفید و شیخ جعفر ابن نما در
در ارشاد و مثیر الاحزان هم بر این گونه که ابن طاوس رحمة الله مرقوم داشته اند و ابن طاوس رحمة الله
مبارزات حضرت ابوالفضل را بطور اجمال ذکر نموده ولی تفصیل مبارزات آن سرور را که در کتب مقاتل
گذشت حضرت امام بجهت ضبط آورده و مخفی نماناد که چون سخن بدین مقام رسید سزاوار است که قصه روایت
عبدالله الاهوازی را از مخزن در حکایت احمد بن حمزه لعنة الله علیه که صاحب اسرار الشهادة بیان کرده
از بعضی تالیفات سید اجل نعمة الله الجزایری قدس سره نقل نموده بمناسبت این حکایات ذکر نمائیم
و آن قصه این است که عبدالله اهوازی گفت در هنگام گذشتن از بازار مشغول بودم بجهت انجام مهمی ناگاه مردی را در
صورت کریه منظر مشاهده کردم که رنگ او مانند چوب سیاه بود و هیئت او در نظر من
عجیب نمود هر چند از جهت بیرون آمده و بوی ناخوشی از او مانند بوی قیر بر آمد عصائی در دست گرفته در بازار گردش
می نمود چون بر او نظر کردم او را دیدم از جزوه در آمد با خود گفتم این شخص کدام است از جلادان دنیا
می رساند و این بدن مانند سیاهی روی ارض بگرد او بر آمده با قرینه مخلوقات موجودات
این مرد قصه تو از نفس چه داشت گفتم ای مرد از ما است و نه گفت بیک شرط جواب
سؤال تو را خواهم گفت که مرا طعامی بخشی گفتم این سهل مطلب است بنزد من آی تا
تو را جواب آن سؤال دهم و او ترا دادم که جواب سؤال خود از او نمودم و اسرار کردم در حکایت و حالات خود
گفت ای مرد آیا تو خبر داری که در کربلا در روز عاشورا حسین ابن علی علیهما السلام را کشتند
گفتم شنیده ام گفت آیا شنیده خبر جاریه ابن سعد را گفتم بلی شنیده ام

آیا تو عمر انسی گفت نه ولیکن من صاحب رایت او اسحق بن حیوه ام گفتم چه کردی در کربلا که چنین مبتلا شدید
شدی در دنیا و آخرت کشی گفت حکایت میکنم برای تو بدانکه عمر ابن سعد مرا با هزار سوار و
جماعت بسیاری از لشکر زنان دیگر داد از آن که راه شریعه فرات را از آنطرف که حضرت حسین و اصحاب او
برای دست رسی داشته بگیریم و اگر از ایشان کسی به جهت آب آید مانعت کنیم و نگذاریم که از آب قطره
قطره آب بکام ایشان رسد ما نیز چنین کردیم و آن شب که اول شب محرم بود تا صبح در کنار
شریعه بخوابیدیم و روز دیگر نیز کمال اهتمام در نگاه داشتیم پس سبب آنکه شقاوت بر ما غالب شده بود تمام
دل ما بر اصحاب خود گفتم که هیچیک طرف از برای بردن آب نگذارید که قطره ای آب بایشان برسد
که حال حسین داخل قرب مصر شود و آب بایشان برسد در اثنای آنکه ما در این حالت ایستاده بودیم
ناگاه دیدیم حضرت عباس ابن امیرالمؤمنین علیه السلام با دیده اشکبار که برادر بزرگوار حضرت امام
آمد گفت ای مظلوم خون برادر با جان برابر خود اعلم که گریان دیده فرمود ای برادر چه خبر است که گریه در آورده است
فدای دیده تر گردانم قال العباس العطش قد زاد اشتد منا الاطفال و قد حضرت کل هم حسین
و لم اراهم فیها شیئا من الماء انا تسالهم و لو بشربة للاطفال فعسی یرقون آنحضرت فرمود ای برادر
سالتهم مرارا فلم یجیبوا الا بالنبال و السیوف پس آن حضرت که رایتی بسوی او احتمال حضرت عباس
عرض کرد چون روز دیگر رسد من عزم شریعه فرات خواهم کرد و آب اگرچه بقدر مشک هم باشد خواهم آورد حضرت
امام فرمود شکر الله سعیک یا اخی و من بکلام آن بزرگوار را می شنیدم در آن حال کس نزد عمر ابن سعد فرستادم
و او را خبر کردم از آنچه دیده و شنیده بودم آنگون بیگانه ابو در گرد که تا خوابانی یزید البجلی بود و فرستاد و ایشان
را نیز با کمال توفیق سر بریدیم و روز دیگر حضرت عباس را دیدیم که مانند کوه آهن روی بر شریعه فرات نهاد
ما همه بر او حمله کردیم و او در تیر باران نمودیم تا آنکه اقوام ما دانسته فرار کرده و آن شجاع غضنفر را اندیشه
از وزیدن آن جراحات عظیم بود پس حمله کرد بر ما و جمیع را بر هم زد بسیار را کشته و منهزم فرمود و منفق بسیار را
بکشت و چون سیل دمانی که از زبر کوهسار فرود آید بسوی شریعه منحدر گردید و مشک را پر از آب نمود و در آن
ازو حکم است و از شریعه بیرون آمد من حمله بر او آوردم و بانگ بر لشکر زدم که یا ویلکم ان شرب الحسین منه
قطع صاراکم کم اصغر کرین پس همه بر حضرت عباس آمدیم و صاحنا علیه صولة رجل واحد ناگاه
مردی از دین جرتی بر دست راست آنحضرت زد که از بیکر زنین جدا کرد و آن مظلوم تیغ را بدست چپ گرفت
و حمله کرد بر ما و در وقتی که مشک آب نیز بر دوش خود بود فقتل رجالا و نکس ابطالا ما بر همت خود را
کلا شیتم در مشک آب را پاره کنیم دیگر آنکه آب را بایشان برسانیم پس من مشک آب را با
شمشیر زدم که آبش ریخته شد آنحضرت متوجه شد و مراجعت کرد و خواست که خود را بجای خیام رساند

دم دیگر

روایت اسحق ابن حیوه لعین در شهادت عباس و الحاق آن شهزاده در شریعه فرات

دم دیگر عمودی از آهن بر فرق مبارک او زد که مغزش بر کتف او جاری گردید و از اسب بزمین افتاد و ندا کرد و اخاه یا حسیناه
و اابتاه و اعلیاه امام مظلوم چون صدای عباس را شنید خود را رساند و جمع بر لشکر زد و بر سر برادر خود آمد کالصقر اذا انقض علی فریسة
ففرقنا یمینة و یسرة بعد ان قتل من الصنادید سبعین رجلا از ضرب آن امام مظلوم از آنجا فرار کردیم
پس سر عباس را در آغوش گرفت دیدند پای کشته اش بر خاک افتاده در زمان فرزند او گریه در دامن خود و فرش نالد
ازخیام بزرگان حرم بر آمد خود را بگیان کردیم که دست و پای ایشان افتاده و نالد بر کشته در تن مانند دریا
فرو رفته پس ناگاه دیدیم فاذا بالحسین علیه السلام قد اقبل الینا و انه لعلی حالة اباه علی ابن ابیطالب علیه السلام
ففرقنا کالانعام الشاردة و انحدر الی الماء حتی وصل الی الرکاب ناگاه اسب آنحضرت که چون تشنه
داشت دهان خود را نزدیک آب فرا برد و خواست که بیاشامد آنحضرت لجام را از سر او برداشت و آن حیوان
بنفس خود اختیار فرمود با آنکه خود نیز از تشنگی بیقرار بود از آب نخورد و مروت و کرم را بجای آورد
تعجب شدم و گفتم والله انک لابن رسول الله حقا لاتدخل فی هذا الماء الشدید فوثب علی
لا عاش شیء بعد نفسک قد کثرت مع انه کانه یدیرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة پس
تحریص و ترغیب کرد از فرط شقاوت مردان لشکر را تا بر او حمله کردند و از دور تیر و حرف با خود میگفتم که
رغبت چنین آب خالص شامیه و نهاب ... با تو خواهم برسانیم الکفاه شیطانی بتخم در دل در آن زمان فریاد کردم
فریاد کردم یا حسین ادرک الخیام فانهم قد هتکن و الخیمة لعبت و نهبت آنحضرت چون این سخن شنید
آب نخورده از شریعه بیرون آمد و بسوی خیام روانه شد و این سخن را با همین حالت پس اراده کرد که بار دیگر بشریعه
برگردد ممکن نشد فاستعبر و بکی و انما اضحک علی خذلانه مصاحبه علی ماتری پس بر این حالت صادر شاه
میشود بسی نخواهد بود چون دیکه باو گفتم عبد الله اهل البیت در روایت ابیمالک گفته که پدرم گفت چون
این سخنان از آن ملعون شنیدم آتش در دلم شاد و جگرم کباب شد و غضب بر من مستولی گردید پس گفتم ای مرد
راست گفتی الکون بنشین تا از برای تو غذا حاضر کنم پس داخل خانه شدم و شمشیر خود را برگرفتم و نزد او آمدم فلما
راء السیف قال هذا کرامة الضیف عندکم من برآشفتم و از روی خشم گفتم هذا کرامة قاتل الحسین علیه السلام
پس دست و پای من بر او یاری کرد تا آن ملعون را پاره پاره کردم و جسد خبیثش را در آتش سوختم و از این عمل
امید رحمت و ثواب از حق تعالی داریم انتهی ما نقله صاحب الاسرار طیب الله تربته اگرچه بعضی از فقرات
این روایت با بعضی از آنچه در روایات مشهوره وارد است منافات دارد لکن ممکن است جمع و توفیق بین آن روایات
و این خبر چنانچه بر متتبع بصیر پوشیده نیست والله اعلم بالصواب مؤلف گوید چون طلب یاری از
آنکون اصحاب ... نزدیک حضرت امام مظلوم از آب فرات بالجمله قطع نظر از آنچه نوشته شده از تحقیق

و دیدن جراحات عظیمه آن حضرت و شنیدن نعره یا حسین ادرک النساء فانهن قد هتکن و غیر آن باید ملاحظه
کرد زیرا که ترقیم این امور در این مقام لازم است پس میگوییم که فاضل دربندی ره در کتاب خود
اسرار الشهادات تقریر فرموده که نقل شده که از کلمات علمای سیر و آثار چنین مستفاد میشود که حضرت امام علیه السلام
در وقت گفتن آن سخن [illegible] که [illegible] و حال آنکه لشکر [illegible] و چهار [illegible] کردن الملاعین تحقیق حال
نوشته ولی [illegible] که الکلام [illegible] گفته شده است هیهات هیهات [illegible]
از کمال ضعف و [illegible] این [illegible] حجة الله [illegible] و خلیفة الله الکبری زیرا که اگر امام و ولی مطلق که صاحب
مرتبه خلافت کلیه است در آخر [illegible] باشد [illegible] که در آخر [illegible] باشد [illegible] و همچنین دیگر
باید کرد [illegible] علاوه برای [illegible] که علوم اولین و آخرین و علوم [illegible]
انبیا و ملائکه علیهم السلام [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] اول آنکه [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین علیه السلام [illegible] خلافت کبری و ولایت مطلقه است [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن کلام [illegible] و قد قتل [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] عطش [illegible]
[illegible] و طاقت مقاومت [illegible] حال [illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آب [illegible]
دوم آنکه [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آب [illegible] که [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] سیم آنکه [illegible] آن حضرت [illegible] عطش [illegible]
[illegible] اول [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] چهارم
آنکه [illegible] آب [illegible]

۱۰۲

مبحث [illegible] امام [illegible]
[illegible] کربلا

[illegible] جهاد [illegible] اعدای کفار و جهاد [illegible] قرابت بود [illegible] حق تعالی زیرا که [illegible]
حضرت [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام بود در غزوات و جهاد [illegible] آن حضرت از
[illegible] و در این باب [illegible] عزت [illegible] عطش
[illegible] اطفال و عترت [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] در بعضی از روایات وارد شده است [illegible] امام علیه السلام [illegible]
[illegible] عطش اطفال [illegible]
[illegible] پنجم آنکه [illegible] تعالی [illegible]
[illegible] و شیعیان عطش [illegible]
[illegible] ششم آنکه
[illegible] آب [illegible] حیوان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آب [illegible]
امام [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آب [illegible] حیوان [illegible] آب [illegible]
[illegible] و الله اعلم [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] حضرت سجاد علیه السلام
[illegible] کتاب [illegible] است که [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible]
[illegible] آب [illegible] اعضا [illegible]
[illegible] حضرت امیر علیه السلام [illegible] امام علیه السلام
[illegible] آن حضرت [illegible] آب [illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible]

دید که از هر کس زخم اثر در اب چو [illegible] کرفت [illegible] در آن حوالی شد پس آنحضرت [illegible]
کتاب مذکور و مخزن و غیره که این درویش را از او [illegible] کرد و [illegible] درویش نظر کرده در آن [illegible]
الوان مبدل شده اگرچه محدث بزرگوار در کتاب مخزن و دیگر کتب هم کیفیت قتال آن درویش را
نوشته لکن فاضل [illegible] در جلد دهم [illegible] نقل از کتاب [illegible] [illegible] چنین نقل کرده
که این درویش پس از دیدن آن معجزات [illegible] آن [illegible] حضرت [illegible] کرد [illegible]
[illegible] در آن [illegible]
برهمه که [illegible] آمده [illegible] یافته [illegible] کرده [illegible]
امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد پس برکت [illegible] و در جنب قبر مطهر امام شهید [illegible] در قبر آن سرور [illegible]
کرده و ذکر حکایت این درویش را هم ثبت داده است مؤلف جلاء العیون علامه مجلسی در یکی از مصنفات که
مسمی [illegible] بوده و این بنده گوید که بسیار در کتب مقاتل معتبره و غیر آن [illegible]
این [illegible] درویش مرقوم [illegible] و حال او نیز معلوم نشد [illegible]
[illegible] از [illegible] آمده [illegible] با حضرت خضر علیه السلام بوده [illegible]
بشر [illegible] ارواح [illegible] معلوم [illegible]
بوده این قصه را نیز مرقوم داشتم [illegible] صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] پس
آنحضرت را از کثرت جراحات و تعب جهاد و شدت عطش حسته کرده و لحظه توقف فرمود که از خستگی [illegible]
و باز رجوع به مقاتله نماید آه آه و اصیبتاه ناگاه [illegible] [illegible] کشته [illegible]
بزرگوار [illegible] [illegible] آن [illegible] شد [illegible] مظلوم آن
[illegible] عرض کرد [illegible] اللهم احصهم عددا
واقتلهم بددا ولا تبق علی ظهر الارض منهم احدا ولا تغفر لهم ابدا پس حمله کرد [illegible]
[illegible]
[illegible] والکتائب [illegible] من کل ناحیة وهو یتقیها بنحره وصدره [illegible] ضربات [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] یا امة السوء بئسما خلفتم محمدا
فی عترته اما انکم لن تقتلوا بعدی عبدا من عباد الله فتهابوا قتله بل یهون علیکم عند قتلکم ایای وایم
الله انی لارجو ان یکرمنی ربی بالشهادة ثم ینتقم لی منکم من حیث لا تشعرون [illegible]
[illegible]

[illegible] جراحات آنحضرت در [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible]

[illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] مردی حصین بن مالک نام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] جراحات عظیمه [illegible]
کفته اند هفتاد و دو جراحت [illegible] حضرت صادق ع
روایت کرده اند که سی و سه طعن نیزه و سی و چهار ضربت شمشیر بآنحضرت رسید و عن الباقر انه قال
اصیب الحسین ع و وجد به ثلثمائة و بضعة وعشرون طعنة برمح وضربة بسیف او رمیة بسهم و
بعضی دیکر کفته اند در [illegible] جراحت [illegible] و بروایتی که در مخزن [illegible]
عدد جراحات آن سرور [illegible] بود [illegible] بروایت علامه مجلسی [illegible] چهار هزار زخم تیر [illegible]
جراحت نیزه و شمشیر داشت و بروایت معتبره چندان تیر بر زره مبارک آن امام مظلوم نشسته بود که
[illegible] [illegible] و جمیع زخمها در پیش روی آنحضرت [illegible]
[illegible] بروایت [illegible]
لحظه توقف نمود که از خستگی قتال بیاساید ناگاه سنگی آمد و بر پیشانی [illegible]
خون از روی [illegible] حضرت امام مظلوم خواست که آن خون را [illegible] پاک کند فاتاه سهم محدد
مسموم له ثلث شعب فوقع السهم فی صدره و در بعضی روایت فوقع علی قلبه آنحضرت فرمود بسم الله
وبالله وعلی ملة رسول الله پس سر بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد اللهم انک تعلم انهم یقتلون رجلا
لیس علی وجه الارض ابن نبی غیره پس آن تیر را [illegible] [illegible]
[illegible] و بروایت [illegible] آن تیر [illegible] آن سرور [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] خون [illegible]
[illegible] خون کرفت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و بعضی از علما [illegible] آن تیر [illegible]
آنحضرت [illegible] از آن تیر [illegible] رسید [illegible]
[illegible] آن تیر [illegible]
[illegible] [illegible]

نکردی انها وارد و آنگاه ناگاه ملعونی از قبیله کنده که او را مالک بن نسیر می گفتند پیش آمد و با زبان بریده خود
ناسزای بسیار بآنحضرت گفت و شمشیر بر فرق آنجناب زد که کلاه و فرق سر مبارک امام را قطع کرد و کلاه [illegible]
آنجناب پر خون شد [illegible] آنحضرت فرمودند [illegible] بدین دست [illegible] و ازآن
قوله آنحضرت [illegible] در دستان [illegible] حبیب [illegible] حال [illegible]
و امید شد پس بروایتی [illegible] بر فرق امام مظلوم آنحضرت [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] داد و بار دیگر
طلب فرمود [illegible] آنجناب آوردند [illegible] و کلاهی دیگر بر بالای آن بر سر گذاشت
و عمامه دیگر بر آن بست [illegible] وداع با اهل حرم کرد و فرمود یا زینب و یا ام کلثوم و یا سکینه و یا رقیه
و یا فاطمه علیکن منی السلام [illegible] عرض کرد ای پدر [illegible] امام مظلوم فرمود چگونه دل
[illegible] عرض کرد ای برادر [illegible] حضرت فرمود هیهات اگر
این [illegible] پس فرمود وکانکم عن بعید کالعبید یسوقونکم
امام الرکاب و یسومونکم سوء العذاب [illegible] با [illegible]
[illegible] واوحدتاه واقلة ناصراه [illegible] منقلباه [illegible]
[illegible] فرمود مهلا یا بنت المرتضی فان البکاء طویل
پس [illegible] دامان آنحضرت را گرفت و عرض کرد مهلا یا اخی
توقف حتی اتزود من نظری فهذا وداع لا تلاق بعده [illegible] آنجناب [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] امام علیه السلام دیگر بار از خیمه بیرون آمد [illegible]
[illegible] آن قوم [illegible]
و در روضة الشهداء [illegible] ان الحسین علیه السلام توجه الی [illegible] وقال باعلی صوته یا قوم
قد وصلتم فی الرکاب و وصلتم الی ما کان لکم من النعیم و الثواب و ابقیتمونی فریدا وحیدا لا
ناصر لی ولا معین فاذا الابدان قد تحرکت وتزلزلت وارتفعت الاصوات المتشحطة بالدم
من الارض و وقعت الولولة والصیحة فقالت یا ابا عبد الله [illegible] اللهم ان هؤلاء
القوم نصرونا [illegible] ثم قال لا علیکم بعد الیوم باس [illegible]
باهله پس بروایت [illegible] آن فرزند [illegible]
[illegible] بر جهاد [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

شرح شهادت عبد الله بن الحسن و سبب سقوط امام مظلوم
از روی ذوالجناح بصحرای کربلا

[illegible] بروایت [illegible] که چرا [illegible]
[illegible] و اطراف [illegible] عرب [illegible]
[illegible] عرب [illegible]
واویلاه وا مصیبتاه [illegible]
[illegible]
و در حال [illegible]

ذکر شهادت عبد الله بن الحسن الاصغر علیه السلام و سقوط امام مظلوم از ذوالجناح
بصحرای کربلا و شهادت عبد الله ابن الحسین و [illegible]

الله اکبر ماذا الحادث الجلل • لقد تزلزل سهل الارض والجبل • ما هذه الزفرات الصاعدات
اسی • کانها شعلة وتحتها شعل • ما للعیون تجری الدمع جاریة • منها تخد خدود [illegible] وهی
تنهمل • ماذا النیاح الذی [illegible] القلوب وما • هذا الضجیج وذا الضوضاء والوجل • کان نفخة
صور الحشر قد فجأت • فالناس سکری فلا سکر ولا ثمل • [illegible]
• کانما هو یوم [illegible] • [illegible] • [illegible] والعقل
• [illegible] اهل البیت [illegible] • [illegible] • وارتجت الارض
والسبع الشداد [illegible] • [illegible] • [illegible] عرش الجلیل
[illegible] • [illegible] • لکن [illegible]
[illegible] • [illegible]
[illegible] امام مظلوم حسین بن [illegible]
[illegible] مصائب [illegible]
[illegible] مصائب [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ودوایا [illegible]
[illegible]
[illegible]

امة اکبر را که هفته [illegible] در اسلام حادث کرده و عرب اهل علم را مرتکب شده و دست بکار حرب
زده و پای در مرحله جنوبی نهاده طایفهٔ منافقین که طبقات اسلام را [illegible] متزلزل شده و علی الاکثر
ولوع و تهور و جنت و نار و حور و غلمان و رضوان و مالک و بهشت و تحت الثری و طلب [illegible] نفس داده و آنچه دیده
و شنیده شده و می شود و آنچه دیده و شنیده نشده و نمی شود همه از جهت این کار بزرگ که از آن کافران ایمان
را رو منقلب و مضطرب و درهم و متغیر گشته اند چنانچه دلیل این مطلب در بیان این بیان فقرات زیارت
حضرت صاحب العصر و الزمان عجل الله فرجه و روح العالمین فداه است در زیارت رجبیه چنانکه مذکور خواهد
گردید و اینها بسیاری از فقرات و اگر کسی بخواهد که تمام عمر خود را صرف در تصنیع جنین و جمع آثار مایه حکمت
برخورد از افواه این مصیبت عظمی الله [illegible] و [illegible] اسرار این واقعه را بفهمد این امر جلیل بر او مشتبه است از برای او صورت
نمی گیرد و آنچه شد الا ان تایید الله [illegible] و تسدید من محمد المصطفی صلی الله علیهم اجمعین **باری**
الحق که درک تمییز از اوجبتانی ثمرات مطالب و اقفه عالیه و دقیقه اسرار و نکات این واقعه [illegible]
للاحاطه [illegible] و ما لا یدرک کله لا یترک کله نمی توان از نگارش کلمات ارباب خبر و روایت نیز صرف نظر
نمود و [illegible] و [illegible] را در حسب حال در [illegible] است از [illegible] **پس** می گوییم که از جمله
وقایع صادره قبل از مقتولات گرده حضرت امام علیه السلام به لشکر اعدا و رسیدن جراحات عظیمه بر آن بزرگوار [illegible]
عدیده آن قوم نابکار و برای [illegible] فقیه شهادت [illegible] نوباوه باغ رسالت و خلاصه شاهزاده [illegible]
عبدالله الاصغر ابن الحسن را که کیفیت سقوط حضرت امام مظلوم انشاء الله [illegible] از الخروج بر زین [illegible]
دیگر که منتق باین مقام است تقتضی امر شهادت آن سبط رسول الله علیه الصلوة و السلام ذکر [illegible]
منقول — قال العلامة المجلسی فی البحار و السید فی اللهوف و صاحب الاسرار
فی کتابه بعد مکثه الشمر علی العسکر و حملة القوم علی الامام فلبثوا هنیئة ثم عادوا الیه و احاطوا به
فخرج عبدالله بن الحسن بن علی علیهم السلام و هو غلام لم یراهق من عند النساء فلحقته زینب بنت علی
لتحبسه فابی و امتنع امتناعا شدیدا فقال و الله لا افارق عمی فجاء حتی وقف الی جنب الحسین
مؤلف گوید اغلب اصحاب [illegible] از علمای اعلام و ارباب خبر و آثار شهادت عبدالله بن الحسن را
بعد از سقوط حضرت امام مظلوم از ذوالجناح و [illegible] کربلا مرقوم داشته اند با آنکه ظاهر روایت بحار و لهوف و [illegible]
[illegible] الاسرار الشهادة [illegible] و [illegible] جمیع الرجعة و الرضوان بر خلاف اقوال این [illegible] است چنانکه [illegible]
و ما نیز بر وفق [illegible] کتب مذکوره خواهیم [illegible] آن قضیه را دیگر گوییم که لشکر کفار لعنة الله علیهم [illegible]
و بعد از آن حمله کردن باز گشته و احاطه کردند بر آن مظلوم و در آن حالت شاهزاده عبدالله بن الحسن که غلامی

جز دارای

غیر مراهق بود و با حضرت قاسم بنا بر روایات جمعی از یک مادر بود از نزد زنان حرم بیرون آمد و قایه سعادت
او را اقرار [illegible] شهادت پیش عمش کشید حضرت زینب صدیقه مظلومه چون آن چراغ شبستان حجت و [illegible]
حاجت را با شتاب دید میان دو [illegible] مضطرب الحال از [illegible] دخواست که او را که دور از آن [illegible]
صرف امامت حجم برگردد و عرض کرد ای عمه جان مرا بگذار که نزد عمم بروم [illegible] من فدای [illegible]
نخواهم بود تا جانم فدای او نمایم پس خود را از دست عمه اش رها کرد و آمد در پهلوی حضرت امام مظلوم [illegible]
در آن حال کافر زندیق ولد الزنا [illegible] که او را ابحر بن کعب می گفتند پیش آمد و شمشیر در دستش بود و بقصد امام مظلوم
فرود آورد آن طفل معصوم چون پیش دوید و صیحه بر آن کافر زد و فرمود و یلک یا ابن الخبیثة اتقتل عمی
ای ولد الزنا ای بی حیا آیا می خواهی عمم بزرگوار مرا در پیش چشم من بکشی پس دست مبارک نازنین خود را در پیش
شمشیر گرفت که ضربت آن ملعون بر امام مظلوم وارد نیاید آه آه و امحمداه و اعلیاه و افاطماه و احسناه
و الله دست آن یادگار حرکت داده قوم [illegible] و دست و [illegible] در صفحات [illegible] چگونه این قضیه را بنویسیم
مجملا از ضرب شمشیر آن زندیق بی ایمان دست آن غنچه نوشکفته رسول خدا از زمان بریده شده و از
پی [illegible] آویزان شد آن مظلوم چون دست خود را بریده دید فریاد برآورد که **یا عماه** در این [illegible]
که **یا اماه** [illegible] ای طفل غریب کربلا در آغوش مرحمت گرفت و بعد [illegible] منضم نمود و فرمود
یا ابن اخی اصبر علی ما نزل بک و احتسب فی ذلک الخیر فان الله یلحقک بآبائک الصالحین
پس در همان حالت امام مظلوم با برادرزاده در آغوش بود [illegible] و آن طفل بیقراری می نمود فرزند
زن زانیه لعین بن اللعین حرملة بن کاهل تیری انداخت و آن طفل را در آغوش عم با جبروت ذبح نمود و به درجه
شهادت رسانید سلام الله علیه و جعل له الفداء و لعنة الله علی قاتله **و با یکدیگر** که نخواهی طریق که مالم [illegible]
طریق آنکه شهادت این طفل معصوم را بعد از سقوط امام از ذکر صحرای کربلا ذکر کرده اند و در مجلس [illegible] خوانده اند
اصح و مستند تر خواهد و صحیح است [illegible] چنانکه بعد از سقوط حضرت از ذوالجناح طفل صغیر از امام مظلوم [illegible]
نام نزد حضرت آمده بود و به درجه شهادت رسیده اند چنانکه جمعی بوقوع این قضیه نیز معتقد شده و [illegible]
ذکر کرده اند و شیخ جلیل ابی الفتوح الکراجکی طاب ثراه در کتاب خود که مختار به نام دارد تصریح نموده که
طفل صغیر در سن چهار یا پنج سال که پسر یکی از برادران حضرت امام مظلوم بود من غیر تصریح بکونه من اولاد الحسن
بر او اکثر سرور شهیدان از زین بر زمین افتاد [illegible] نزد آن حضرت آمد و درجه شهادت یافت و ما ان شاء الله [illegible]
قضیه مرور طفل را در محل خود خواهیم نگاشت **باری مآل** پس از شهادت آن طفل معصوم مظلوم
بروایت بحار و لهوف شمر کافر ملعون ولد الزنا حمله کرد بر خیمه حضرت امام علیه السلام و نیزه خود را بر خیمه [illegible]

دو فوج زد اصحاب خود را که آتش [illegible] تا آنکه بسوزانم هر کس را که در این خیمه است خلیفه الله الکبری از روی
غیرت مهیمه بر آن شقی زد که یا ابن ذی الجوشن آتش میخواهی حرم و عیال مرا بسوزانی خدا ترا بسوزاند به آتش
در دنیا و آخرت پس شبث بن ربعی آمد و ملامت و سرزنش کرد شمر کافر زندیق را تا از سوزانیدن خیام دست
کشید و برگشت پس با این حالت ضعف و ناتوانی که در حضرت امام مظلوم بود باز اراده آن
فرمود که شهید حقیقی و مجاهده شود آن کفار زنادقه بر علامت سابقه میل آمد در کینه از چهار طرف بر
آن حجت بالغه الهی با تیغها و نیزه‌ها و سنگها و کلوخها و چوبها و دسته‌ای [illegible] که آتش در آنها زده بودند هر کس
هر چه در دست داشت بر آن ولی مطلق حق تعالی میزدند ناگاه صالح بن وهب مزنی لعنه الله
ضربت کرده نیزه خود را [illegible] پهلوی مبارک آنحضرت زد و خولی اصبحی حرامزاده تیری انداخت و بر سینه
صدر اطهر او نشست و ابو قدامه عامری لعین تیر بر پیشانی مبارکش زد و حصین بن نمیر ولد الزنا تیری بر دهان
معجز بیان آن خلیفه عالمیان زد و سنان بن انس لعنه الله نیزه اش بر سینه مجروح آن
مظلوم زد و زرعة بن شریک ضربت شمشیری بر آن بزرگوار فرود آورد و عمرو ابن خلیفه جعفی لعنه
ضربتی بر میان دوش و گردن آنحضرت زد و ابو ایوب غنوی لعنه الله تیری زهرآلوده بر حلقوم مبارک آنحضرت زد
که ناگاه آن امام مظلوم در آن حالت فرمود بسم الله و بالله و لا حول و لا قوة الا بالله و هذا قتیل فی
رضاء الله و بعد ذلک این امور مذکوره [illegible] طعنات رماح و ضربات سیوف و جراحات سهام
من جمیع المجموع بیرون [illegible] آن شه حجة الله علی اهل السموات والارضین و قرة العین خیر المرسلین
وارد شده که نتوانست قرار گیرد لاجرم پای مبارک از رکاب کشیده در آن هنگام [illegible] بر زمین نهاد تا آن
مظلوم [illegible] از طرف [illegible] بر صحرای کربلا افتاد فی المرثیه اهوی بکبریت
الصفوف بوجهه * و یرغم کل مکبر و مهلل * [illegible] کیف لم * تنتق
والارضین لم تزلزل * آن [illegible] که بر دوش رسول امین [illegible]
پرورش یافت با [illegible] از چهار هزار زخم [illegible]
[illegible] بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله پس [illegible]
[illegible] المصائب زینب صدیقه علیها السلام از خیمه بیرون آمد و آن حال را دید [illegible]
و اسیداه و اهل بیتاه لیت السماء اطبقت علی الارض و لیت الجبال تدکدکت علی السهل
در آن هنگام شمر [illegible] بر دوش [illegible]
[illegible] و اسفاه و احزناه صلی علیک ملیک السماء فی المرثیه

جر

وصف [illegible] و شقاوت [illegible] امام مظلوم شهادت
[illegible]

صبرا رسول الله فیما نالته * من امة لقصوا امرک ضیع * تالله یوسف لم یکن اوانه * ما
حال دون حالک [illegible] * ترقی الحسین و ناله من شده * یوم الطفوف فذاک خطب
افظع * در آن حال زرعة بن شریک پیش آمد و ضربتی بر کتف چپ آن فرزند پیغمبر زد پس آن گوهر
[illegible] دیگر کافر دیگر ضربتی بر دوش مبارک آن
[illegible] امام مظلوم [illegible] بر روی در افتاد و ضعف سینه بر او غلبه کرد گاهی بر می خاست و گاهی می افتاد
در آن وقت [illegible] سنان بن انس نخعی پیش آمد و نیزه اش را [illegible] کرد بر گودال
حلقوم مبارک آنجناب [illegible] سینه آن امام [illegible]
که [illegible] آنحضرت [illegible] امام علیه السلام ایستاده بود از شدت ضربت [illegible] تیر و نیزه بر زمین
[illegible] فنزع السهم من نحره و قرن کفیه جمیعا فکلما امتلأتا من دمائه خضب بها رأسه و لحیته
و هو یقول هکذا القی الله مخضبا بدمی مغصوبا علی حقی و ابو مخنف در مقتل خود
آورده که آنحضرت [illegible] از سقوط [illegible] پس بهوش آمد خواست که [illegible]
برخیزد نتوانست پس گریست [illegible] و اجداه و ابتاه و امحمداه و ابا القاسماه و ابتاه وا علیاه
و احسناه و اجعفراه و اخوتاه و اعقیلاه و اعباساه و اغربتاه و اعطشاه و اغوثاه و اقلة ناصراه
امکث مظلوما و جدی محمد المصطفی و اذبح عطشانا و ابی علی المرتضی و اترک مهتوکا و امی فاطمة
الزهراء پس بار دیگر غشیه [illegible] درافتاده بود و قوم مخالف در حیرت
[illegible] آنحضرت [illegible] اثر کرده بود جرأت [illegible]
ناگاه مردی از کنده پیش آمد و ضربت شمشیری بر فرق همایون در آن حالت فرود آورد [illegible] مبارک
آن تاج سر [illegible] فسالت الدم علی [illegible] خون بر [illegible]
[illegible] کلاه خود [illegible] افتاد [illegible] الامام [illegible] و قال لا اکلت بیمینک
ولا شربت بها و حشرک الله تعالی مع القوم الظالمین پس گوشه چشم حق بین را با آسمان افکنده
عرض کرد صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا غیاث المستغیثین پس [illegible]
[illegible] در آن حالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وزد ناگاه صوتا از طایفه بزانیه بیش آمد و آن طفل معصوم را از کنار آنحضرت کشید و بر نوزانا اورا از پیکر برگرفتن جدا
نمود چون آنحضرت آن حال را مشاهده نمود غم بر غمش افزود دو دست مبارک را در زیر گلوی آن صغیر مقتول را
زاگرفت و از خون پر داد بالید و آن خون را بآسمان پاشید و روی بسوی خدا کرده عرض نمود یا رب ان کنت
حبست عنا النصر من السماء فاجعله لنا ذخرا واجرا وانتقم من الظالمین و در باب مقتل بعضی سادات حسینیه
عبد الله بن الحسن را در همین مقام ذکر کرده اند و حق بحال بود که قبل از سقوط امام از زین اسب مرقوم شد و در کتاب
مختاریه شیخ ابو الفتح الکراجکی رح باسنادی از رضا ابن عبد السلام الکوفی و ابا الحوق جعفر روایت نموده
نقل کرده اند که آن مرد روایت گفته اند لما طرح الحسین بن علی ع فی ارض کربلا جمع قبضة من التراب و وضع
فوق الاثر علیها و هو ینظر الی الخیام فاذا خرج منها غلام کان له خمس سنین او انقص و هو یصیح و یبکی
یا عماه فلما راه الحسین ع بکی و صاح یا اختاه یا زینب ارجعیه الی الخیام مرتبه منزه رنجه در آن حال
بیرون آمد و او را گرفت و خواست که بخیمه برگرداند و او از خود این برادرزاده بزرگوار جدا شده بر او قوم بر او جمع گشته
متوجه کشتن آن طفل نمودند و بر بکیه که ای عمه بیا آیا نمی بینی عمم بزرگوارم را که چگونه بخون خود آغشته شده که بخواهم
دست عمو ادم نه کار دینار این ادعم خود الکام را آن داده و حضرت بزینب آنحضرت افتاد فقضه الحسین
الصحره و قبله و بکی و قال یا قرة عینی لم خرجت من الخیام آن طفل عرض کرد و کیف لا اخرج و انا
فی هذه الحالة التی انت فیها لیتنی کنت قتیلا قبل ذلک بن کریب دو از بیش او را گرفت و عرض کرد
ای عم بزرگوار سبب عطش در هلاک نمود امام مظلوم او را بوسید و فرمود که کلامک هذا اشد علی مما تراه فی اذرعی
ما اصنع و انه ان عطش عطشا اشد و انت عطشک در آن حالت ربیع ابن تمیم که یکی از کفار زنادقه بود بر کنت
را بیرون این طفل با تیر کشیده و آن بخش تیر حمله کرد و بالشمشیر دست راست آن صغیر مظلوم را جدا کرد و خواست دیگر باره
دست چپ او را از تن بیرون کند فتشحط الصبی بدمه و هو ینادی یا عماه فقضی الطاهر و ما الطاهر
ان انا فقال ساعة فمات رحمه الله و دفنه الی الجنان پس از شهادت ابو الفضل دو دختر صغیره از خیام حرم
بیرون آمدند و از میان خیمها دویدند بر رو افتادند گریه و بیتاب تام بر تمام بود میانه نقش و خیام بر آمد یکی از ایشان
اشاره بدیگری کرد و گفت یا ابنة عمی والله هذا الملفوف المرمل بالدماء لابی ابیک گفت والله هذا الملفوف عمی
ابن الحسین پس معانقه کرده و گریان و امراه رسیدند و پیاده برآورده و آتش زدند و هیچ زده بر روی افتادند فاسترعت الیهما امراة جمیلة
وطلبها اخرجت دو قضنا طرا که هما این آن زن می افتاده بود گفت ای دختران ای جواب اسینه نزدند
ای دختران به جواب یا مه المظلومه بر پیش نت در آتنها دکو نظر کرد دید آن دو صغیره جزنه از دنیا رحلت نموده اند
پس آن دو خاتون ستم دیده دست برآورده و هیچ گشیده و گفتند واجتاه واکفاه وابتوداه التهم اعلم بحکمنا

اختلاف روایات در شهادت طفل شیرخوار که از اولاد حضرت امام مظلوم روحی له الفداء

و بین القوم بالحق و انت خیر الحاکمین الحکمه که از آن زودتر باز عرض سوی خیام روان شد در این وقت که بر بیرون رفت
و فرزند مکرمه دیگر او را بحرمت نزد شاه او بصبر و شکیبائی در آن حال و دختر صغیره از امام حسن و امام حسین علیهما السلام ناگاه
زنانی مانم زده دیگر از خیمها بیرون آمدند و با همدیگر آن دو مظلومه را بسرادقات عصمت و طهارت برگردانیدند و روایت
کرده عبد الله الشعبی از کتاب عبد الله بن عبد العلی در مقتل حکایت شده از ورقه بن وزقاء الموصلی
که در قبه مذکور گفته من از اولاد حاضر بودم و شاهد کردم که حسین ابن سعد را از افتادن او از اسب بر زمین
دانسته چون تن از ابر و قوم را با آنحضرت بجیزی کشید بعضی تمام کار آن مظلوم ناگاه دیدم کودکی او را که گویا دوش
چه برابر بود مانند آفتاب درخشان سرعا الی الحسین متصلا الی عینیه و شماله خالا لمعصف کان علی عنقه کانه
عقود له فتنا وصل الی عمه نادی بطلاصوته یا عماه انا ابن اخیک جعفر ادرک لقاتلک ثم قال و العطشاه ثم
در آن حالت بهوش آمد و فرمود ای فرزند برادر برگرد بخیام حرم که تو را طاقت دیدن خون و شمشیر نیست و این جماعت سیز
بر اطفال مارحم نمی کنند چون آن طفل صدای عم خود را شنیده به سرعت بسوی او دوید و در آن حال عباس عم او شتر میان مظلوم
و عم بزرگوار آن طفل فریاد زد که ای جماعت بگذارید مرا تا بنزد عم خود روم فصاح الحسین علیهم فانشعبوا فاسرع الصبی
الی عمه و جعل یقبل قدمیه و یلطخ وجهه بدمه الشریف ناگاه مردی از ملاعین که بکر ابن تمیم نام داشت و از قبیله
ازد بود تیر بر گلوی آن طفل چون تیر بر سینه او را در بر گرفت دید که دست و بر جوانی که آب کرد و خود
یا هذا اخی القرة و هذا الملقف فلم تؤذونا کانکم نسیتم المیثاق الذی اخذ جدنا منکم فی رعایتنا الخ
نیز بر پیشانی زنان آن طفل صغیر تیری جادو در زانو دو آورده دست آن مظلوم را جدا کرد فخر مغشیا علیه مفرجا
جبهه فاکسفه الحسین علیه السلام و علا صوته بالصراخ و البکاء فمات الصبی فی حجره ثم قال الشعبی
و حکی ابو نعیم بن عامر عن وهب بن بکر الموقع انه قال جاء رجل الی الحسین یقال له حماد فاخذ الصبی و اخرجه
من حجره فذبحه فحمل الحسین علیه السلام و قال و انوثاه و اسفاه مؤلف گوید
که از اختلاف روایات مرقومه معلوم شد که مرجع و مآل این اختلافات به یک امر است که آن تحقق وقوع شهادت
یک از برادرزادگان حضرت امام است در حال العزاء پس اگر مخالف در اینه ناتوان این قصه در امام آن طفل دام تحقق آن
و طریق قتل او و دیگر هیچ تماشا داد که موافق اکثر از بعض روایات مستفاد شده جمعی از اطفال صغیر در دست کفار شرار
ذبح شده اند که بعضی از فرزندزادگان امیر المؤمنین و فاطمه زهرا علیها السلام بوده اند چنانکه در قصه جبال موقی از عرض کردن
امام مظلوم بجهت بزرگواری قتلوا ابنائنا و ذبحوا اطفالنا مقرر است و این از فرقات مفقود است
نیز معلوم شده و دیگر مجید در جماعت کثیر بسیاری از فرزندان آل محمد نوحه و ماتم شدند و بسیاری از مخدرات حرم از دهشت
عطش و هم از دست و خوف کفار و هم از ضربات تازیانه و لطمات کعب نیزه های منافقین هلاک شدند و مجمل است

که بیشتر ... قدما بعضی از چیزها بیان در مقامات مترتبه خود در این کتاب بیان کرده اکنون آنچه نیز از ذکر روایات

متعلقه باحوال امام مظلوم پس از سقوط حضرتش از مرکب بصحرای کربلا و دیگر از مصادر است مرقوم باید نگاشته گردد

پس از آن مطلب شهادت بعادت آنحضرت رجوع نمود بیان سر سقوط امام علیه السلام از ذو الجناح نیز

بجزء تعزیتی رویش کرده و بیان احوال ذو الجناح است قبل از شهادت و در شهوات و بیان غشیه

امام و صورت آن و ترجمه متعرض کفر و در حالت غشیه با تمام کار انقطاعات **بیت میگویم**

که او آنکه بیان وجه و سر سقوط امام علیه السلام از پشت ذو الجناح بارض کربلا نیز بجزء تعزیتی در مقام سجده شکر

کرده میتوان گفت که سبب اسرار استشهاده و سعادات مقربیه و جلاله متعرض آن شده است که پس از تحمل

کثیره و درود جراحات کثیره چون وقت آن رسید که امام مظلوم متذکر آن عهد شد که در عالم ارواح و ملا ذر اول

با حضرت رب العزه قبل ولادت نموده بود یعنی ترویج دین و اقامه عمود اسلام و ابقای آن بسبب تحمل مصائب

و بذل اموال و نفوس و اهل و عیال نمود چنانکه فوق آن متصور و مقدور نگردد و صحیفه ملکوتیه آن عهد و میثاق را در آن

عالم ارواح [illegible] و اصحاب [illegible] و ملائکه مقربین که شهود بر این امر بوده شهادت

خود را در آن صحیفه ثبت کرده و بخاتم خود آن را مختوم کرده بوده و چون آن عهدنامه تمام شده بود در عالم

ملکوت حضرت امام مظلوم در این عالم سجده شکر کرده بود یعنی سجده تعزیتی و همان صحیفه که [illegible]

[illegible] معهود و مختوم شده بود در آخر عهود [illegible] بخواتیم الاصحاب [illegible] علیهم اجمعین

[illegible] ملائکه مقربین کرام **پس از دانستن**

این مقدمات میگوییم که چون قوم کفار امام مظلوم را از پشت ذو الجناح بزمین انداختند آنحضرت قطع یقین

نمود که امر شهادتش محتوم و مضبوط است [illegible] اثر بوجود نیست [illegible] فاطر [illegible]

کرد که سقوطش بارض کربلا بجز سجده شکر که تعزیتی است واقع شود تا آنکه آنچه در بدایت شده بود

با نهایت موافق و مطابق باشد دیگر خوف [illegible] مطلوب [illegible] نبود [illegible]

[illegible] ظاهره او پس اعضا و جوارح آن نفیسه الهی که [illegible]

اجزای آن [illegible] عقول [illegible] ملکوتیین [illegible] اراده آنحضرت

بوده و مطلوب آن امام مبین [illegible] پس [illegible] سجده تعزیتی

[illegible] مطابق شد [illegible] آنچه در این [illegible] در [illegible] عالم ابداع

و ملکوت شده بود انتهی کلامه رحمه الله **اما احوال** ذو الجناح پس از سقوط امام از صهوه‌اش

بهتر است که مجملا در فقرات زیارت ناحیه [illegible] داخل شده و متعلق [illegible] روایات

شرح [illegible] ذو الجناح

و روی [illegible] ع

[illegible] اتاک [illegible] فلما رأوک ثابت الجأش غیر خائف ولا خاش نصبوا لک غوائل مکرهم وقاتلوک

بکیدهم وشرهم وامر اللعین جنوده فمنعوک الماء ووروده وناجزوک القتال وعاجلوک النزال ورشقوک

بالسهام والنبال وبسطوا الیک اکف الاصطلام ولم یرعوا لک ذماما ولا راقبوا فیک آثاما

فی قتلهم اولیاءک ونهبهم رحالک وانت مقدم فی الهبوات ومحتمل للاذیات وقد عجبت من صبرک

ملائکة السموات فاحدقوا بک من کل الجهات واثخنوک بالجراح وحالوا بینک وبین الرواح

ولم یبق لک ناصر وانت محتسب صابر تذب عن نسوتک واولادک حتی نکسوک عن جوادک فهویت

الی الارض جریحا تطؤک الخیول بحوافرها وتعلوک الطغاة ببواترها قد رشح للموت جبینک واختلفت

بالانقباض والانبساط شمالک ویمینک تدیر طرفا خفیا الی رحلک وبیتک وقد شغلت بنفسک

عن ولدک واهالیک و بعضی از بیانات متعلقه باین فقرات شریفه در [illegible] حضرت [illegible]

[illegible] کفار [illegible] از جراحات [illegible] در [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] امام مظلوم [illegible]

[illegible] تمام [illegible] را [illegible]

[illegible] این فقرات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] علم و حکمت [illegible]

[illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] امام [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible]

و دیگر حالک

اکنون بگذار کیفیت حال [illegible] حضرت امام عصر [illegible] از فقرات [illegible]

[illegible] فقال علیه السلام واشرح [illegible] تا تشعد [illegible] باکیا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و این فقرات [illegible]

[illegible] بس

بگذر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بس معلوم [illegible] باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

همین لحظه برخیز دای را برا که تو میگویم بسیار جهد و جهد کن که بادن خدای تعالی نجی از دوای تو بود دیده شود در راه
در نزدیک گرد و تا آنکه بجزیره رسی در آخر معموره دنیا و منتهای جزیره چنین جزیره‌ای است که تو خاطرت را محکم
دون بآن مقام رسیدی آنجا اسلحه را در خلال عرفان از آن جزیره بگذار تا بآنجا نام دوای فرزند ارجمند در قرآن است مرحوم
تم آل محمد حبالازمان آید وجه بس برگرد بسوی صحرای کربلا و چون بآنجا رسی بر گشته در آن جو گشته
باید در آن میانی که کشتگان طلب کن پس بر قبر من در آن که با جهات بسیار دیدی و قطعهای نیزه و شمشیر و جهای تیر
در بدن پیکی جوانم آن کشته مرا بس ببوس مرا در وی خود را بگو فرزند آواره ستار در وادی بدوق از دنیا جز مجروحی
مرا خوش بافی ببوی خیمای حرم را در وادی داد دلاورا از شهادت من اعلام کن در آستانم در آن خیمه
رسیدی مرا رد و فریاد برکش که یا ایتام الزمان قوموا فقد قطع بکم القلب العواطف آنجوانی زبان بسته
جون این وصایا را از آنحضرت شنیده بر خود بود ایستد ورزید و در هوای سر مبلغ را داد و کند گریه و ناله
آغاز کرد حضرت امام مظلوم بر او ترحم کرد با دعا تسلیم نموده و گریست پس قرار کنج با شاد و چنین عرض کرد کامروز
اگر حق خود را بر شکر مخالف خواهم زد و بالمت در پای خود باز بیش نه مقاتله خواهم کرد و بسیاری از ایشان را هلاک خواهم
کرد و خواهم گفت آنکه در میان ایشان می‌برم و جان خود را نثار تو کردم آنحضرت خود را از انکاح فرزند بس ارم
دمر کرا میترسی فرزند برای آنکه دارش خلافت مرا کشته خواهد زد و در حافظ خود خود مرده و ترس از آن کشتن تو را که
که امام کرد و در سیرت آنکه جدا و مجروح تو در اوست و عزت من این طاغیان تمام و کافران تقاوت خیام فقد
گرفتن تو خواهند کرد و دامادی تو خواهند تو بس حضرت برادر جزیره برسانی که در آنجا باید خواهرانم و صفوای دل را از
اندیشه مردم خفی خواهند داشت تا قائم ما علیه السلام قیام کند در آن وقت حجت باید دفعه حجت تو برادران شرق
فتوحات برادرت او جاری شود پس آن اسب میحول مسود با هلاف در داد کن سر بر زمین گذارده داخل آن آمده
مصاحب آنکه معمور بود برفت دامثال فرمان نمود و بجوار کربلا رفت و از شهادت امام علیه السلام خبر نمود انتهی
نقله اعلی الله مقامه در روح الجلد اعلام **وان شاء الله** ما در این تتمه ملاحظات احوال در اخبار
موافق روایات امر نعتقد خواهم گفت و همچنین روایات متعلقه بخوارج هم در شب نیز شهادت در مقالات
واثار آن **وجون** قضیه‌ای که مذکور در مقدمه آمد بر سر مطلب اکنون از شهادت روح و جان غشیه امام
و حکمت طول آن و اسرار عموم قرض گفتار در آن حالت حقیقت آنحضرت را آوردن جمله از آن بود گفتار و روح کلام
پس بدانکه ظاهر کلام ابو مخنف در تحقیق او در مقرر این است که امام علیه السلام را در مرتبه غشیه
عارض شده و مرتبه ثانیه بر رحمت طول کشیده و اما طیق دو سخن که جمله غشیه او را نیز بر حرمت رحمت کرده
که تمام وقت غشیه آنحضرت بر رحمت بوده و مراد این است که ما گفتیم و مستفید این مطلب را از کجا برآورده
و خبر ابو مخنف امری از اساد دیگر جمله و همچنین مستفیض غشیه از اخبار حضرت امام ستوده است و در فرق وقوع آن نیز

بر رحمت الله او آن بوده و علی کل حال اغرب و عجب امری بکه در آن زمان عروض غشیه بر امام مظلوم که در ور
سقوط آن حضرت از خیمه بر رحمت و ظهور آن حضرت برای استشهاد پس رحمت بوده و مذاق کفار با
عروض سابق و تقرب کرامت آن و آن اتهام در شهادت آنحضرت است شهید تردید بآن امام مظلوم جانانه و تسریح آنحضرت
نشو باد حق این در وقت غشیه امام است او سایر اوقات بود از دوران جهت اتمام امر شهادت درک
در بیان سر این مطلب و توضیح این نکته صاحب اسرار الشهاده ره چنین گفته و این نکته را بعض دیگر
از اکابر محققین هم نوشته‌اند که خلافت کلیه الهیه و ولایت مطلقه تامه مخصوص است بحضرت سید الکائنات
و اوصیای آن بزرگوار که وارثین کمالات آنحضرت هستند و این نحو از خلافت کلیه و ولایت تامه مطلقه آثار
مخصوص بسیار دارد از آنجمله یکی از خواص آن است که صاحب این نحو از خلافت منزله قطب است از برای جمیع
عوالم امکان و بمنزله قطب است از برای قاطبه موجودات امکانیه و باقی بوجود او می‌ترسد قائم و این بود در زمان
غشیه و بیهوشی سید الشهدا و صاحب خلافت کلیه و ولایت مطلقه جمیع عوالم من الباب الی المحراب و من الصدر الی
الساقه ملائکه الاعلی و متفرق الاعضاء بود و همه هم جمله منضم گردید از آن ارواح که سقف بشریت نورانیه
در قرب اتم و اعلای حضرت حق تعالی دارد مثل ارواح طاهره از ارض و سما و بیان حضرت صدیقه و سینه اکمل من الاکمل
و ارواح از حرفی بجا زده بین تفرق اجزاء عوالم امکانی وکیل بخلایق از آنکه که مسند موجودات است و انام الظلم اندا اداده
حضرت حق تعالی است که از برای اضطراب در تزلزل و حیرت و دهشت و آتش و حرکت افلاک و قطع موجودات
امکانیه حاج نکوشه پس همه در حالت غشیه امام مظلوم و خلیفه الله و ولیه المعصوم روح العالمین له الفداء
در اضطراب و تزلزل و حیرت و جیش و باکمال بوده و بود که بدون استقامت حقیقت از عوالم امکانی و موجودات
ثبات و قرار نخواهند گرفت و از آنان امر حضرت بقیة الله و حجت سید الشهدا و زین العابدین روحی له الفداء
جامع و امام خلافت کلیه و ولایت مطلقه عقیده را از اول داشته بود پس از این خاصیت محکمه متقنه چنان مستفاد می‌شود
که در حال غشیه امام مظلوم حواس و اعضاء و جوارح زن و بچه و جمله القوم کفار اطاعت اوامر قوای و ارواح خبیثه ایشان
نمی‌کرده جمله در حالت اضطراب و تزلزل و حیرت و دهشت بوده جمله ارواح و قوای خبیثه آن منافقین بلاها
نیز در تحیر و تزلزل و فقره طاقت برای حرکت اعضا و جوارح زن و بچه ایشان بوده‌اند و این از حقیقت اثر مقام از
مقامات اتمام حجت و اکمال غشیه بود **وجون** این مطلب نیز روشن و معلوم گردید اکنون ای شیعه
با کیفیت اتمام امر شهادت و امامت حق تعالی را بیان رسانیم چنانکه در کتب اهل معتقدین جمع و ضبط کرده
قال ابو مخنف فابتدر الیه اربعون رجلا کل منهم یرید جز رأسه الشریف
و عمر ابن سعد لعنه الله یقول یا ویلکم عجلوا علیه پس اول کسی که مبادرت کرد بر چنین جسارت لعین ابن اللعین الکافر

شمشیر بر فرق آن امام مظلوم زد [illegible] و بنا بر حکم [illegible] آورده [illegible] روایت کرده آنکه [illegible]
آنحضرت [illegible] امام مظلوم در آن حالت چشم مبارک [illegible] و [illegible] نظر [illegible] توجه بآن ملعون نمود [illegible]
[illegible] از صدر اقدس نازل شده و شمشیر از دست [illegible] و در [illegible] و گفت [illegible]
[illegible] ملاقات [illegible] بعد [illegible] و گفت [illegible]
از کشتن این مظلوم [illegible] بر [illegible] روایت
[illegible] دیگر [illegible] آن [illegible]
[illegible] الکنه [illegible] آن حضرت [illegible] مظلوم نمود [illegible]
و شمر [illegible] ملعون را گفت [illegible]
[illegible] ملعون گفت [illegible] و [illegible]
[illegible] که مردیست و دیگر از آن جمله نفر عمرو بن الحجاج ملعون بود که [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] و روایت [illegible] آن امام مظلوم [illegible] کلمات [illegible]
و [illegible] الطغاة [illegible] مسعا [illegible] که نظر [illegible] آن مظلوم افتاد [illegible]
[illegible] از صدر امام انام [illegible] گفت [illegible]
[illegible] گفت [illegible] آنحضرت [illegible] و
بروایت [illegible] عمرو بن الحجاج [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] سنان بن انس النخعی [illegible]
[illegible] شهادت [illegible] روایت [illegible]
گفت [illegible] الکنه [illegible]
[illegible] سنان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] الکنه [illegible]
[illegible] شد [illegible] شمر [illegible]
زندیق کافر [illegible] لعنه الله [illegible] عذابا الیما [illegible] سنان [illegible] گفت [illegible]
[illegible] سنان ملعون گفت [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] علیه السلام [illegible]
ان امرؤ طالب [illegible] الحسین [illegible] ابن [illegible] الحرب

و دیگر گفت

[illegible] شمر [illegible] امام [illegible] شهادت [illegible]

هلمّ الی بالسیف [illegible] که [illegible] این مظلوم [illegible] مصطفی [illegible]
[illegible] سنان [illegible] اعظم حقیق [illegible]
[illegible] فرزند پیغمبر [illegible] و [illegible]
السلام [illegible] قاتله علیه السلام [illegible] و باید دانست
که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بروایت روضة الشهدا [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام مظلوم [illegible] حضرت امام علیه السلام
[illegible] فلعنة الله تعالی [illegible]
[illegible] بنار الجحیم [illegible] رسول الله [illegible]
[illegible] مظلوم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] شهادت [illegible]
[illegible] در این باب [illegible]
[illegible]
[illegible]
در این مقام [illegible] والله تعالی اعلم بالصواب فائده
صاحب اسرار الشهادة [illegible] الامام المظلوم [illegible]
ولم [illegible] فقال له الحسین [illegible]
[illegible] رسول الله صلی الله علیه وآله [illegible]
[illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] المرسلین است [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] فاطمه زهرا [illegible] حضرت محمد مصطفی [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] جایزه [illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible] جایزه یزید [illegible]

[illegible] مطلق حق تعالی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت فرمود [illegible]

[illegible] حضرت امام فرمود [illegible]

[illegible]

[illegible] امام مظلوم [illegible]

[illegible] مظلوم فرمود

[illegible] رسول الله [illegible] حضرت [illegible]

[illegible]

[illegible] **بیت** [illegible]

[illegible] کلاب و خنازیر

[illegible]

[illegible] کلاب و خنازیر [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

و بروایت [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

۲۱۲

در ذکر تتمه امام مظلوم و بعض شهادت و اسیران

[illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] آن امام [illegible]

[illegible] آن حضرت [illegible] مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مرتبه عظمی [illegible]

[illegible] منافقین [illegible] کفار [illegible]

[illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] اسلام [illegible]

[illegible] آن مظلوم معصوم حضرت [illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مظلوم سید الشهدا علیه السلام [illegible]

[illegible] این مقام [illegible]

[illegible] این مقام [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible]

[illegible] این مقام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] مقام [illegible]

[illegible] شهادت [illegible] مقام رضا و تسلیم است [illegible]

[illegible] منافقان [illegible]

[illegible]

[illegible] خلیفة الله [illegible] شهادت خود کمال فرح و سرور داشت [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] شهادت آنحضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] حق تعالی [illegible] خلافت مطلقه و ولایت تامه [illegible]

[illegible]

نیز خلاصه عرض کرده است که سهم دو آتش بزد قطع کردن و بریدن شمر زندیق کافر رگهای حلقوم مبارک حضرت
و اکمل و خلیفه مطلق حق تعالی را بدست خود بهمون آنحضرت را زیرا که اگر دست آنکافر زندیق از فولاد
و حب الطاغوت او را از آهن سرشته بودند در مقام قطع رگهای حلقوم امام است چیست چگونه آتش غضب از آسمان در آن
حال فرود می آمد و او را میسوخت و لشکرش را بر باد میداد خصوص در وقتیکه آن بی ادب در آن تکلمات کفر آمیز
بادبانه از آن ملعون صادر گردید و غایت امرش این بود که آنوقت قدرت جمیع عوالم امکان در اضطراب و تزلزل
بمقام فنا و انعدام است بالکلیه و تمام ملائکه و ارواح انبیا و اولیا و صدیقین و شهدا و صالحین و اهل بهشت و دوزخ
و همه در وادی واقعات خود نظر نکردند امام حسین را در زیر شمر کافر زندیق و لذا آنها در آنحالت از روی همت
و حمولت و همت خلافت کلیه و ولایت مطلقه حکم [illegible] و خشک در فرج و ختم امام مظلوم از برای این او که
موجودات روی بانعدام نگذارند و نظم عالم بر هم نخورد و [illegible] باقطعه [illegible] و اهل آن منقلب و مختلف نشود و خاتمه
مکانت و شأن ولی مطلق و خلیفه کل رتبت عالم و حفظ نظم و انتظام اوست و جمیع حالاتش [illegible]
و شمر کافر نیز که اراده ذبح و قتل آنحضرت داشت باین نظر است و حمولت از ذات او [illegible] قدرت و اختیار [illegible]
بر دل نمود و دولت و [illegible] اطاعت نفس و روح خبیثه آنملعون بر دل نزده بنام شهادت امام مظلوم
در این نشأه و در تربه بهانی [illegible] ملکوتیه سبب گرفته بود و فوج آن داغ [illegible] کرده و حسن [illegible]
امام بجهت صدور امر شهادت آن بساط دمشق در درک شمر خبیث و لذا آنملعون کافر بود [illegible] در نیزه
در این مقام و وجه دیگر [illegible] و جواب [illegible] در این مقام تحریر آورد و لکن چون [illegible]
[illegible] در این نیزه [illegible] بود زیرا که وقت ملاقات این مطلب در این کتاب بهمانی وقت شهادت
ذبح امام مظلوم علیه السلام بود از روز چهارشنبه عاشورای شهر محرم سال یکهزار و دویست و نود و دو هجری در سیدی [illegible]
بیرون مقام در این کتاب در چنین روزی و چنانی [illegible] بود مگر از غیب توجه و قبول و تسدید و تأیید حضرت امام
معصوم مظلوم حجة الله الکبری سید الشهدا روحی و ارواح العالمین له الفدا در حق این اقل خدام عترت خیر الانام
و مکن نیست اتفاق افتادن چنین امری و ظهور چنین نکته از آنحضرت است حق امری و ذلک فضل الله
در روح مبارک آن امام معصوم مظلوم خود بیم و خبر است که صد در این وقت از این بنده قاصر ضعیف [illegible]
این [illegible] عترت طاهره [illegible] دخول در سلک [illegible] آنحضرت بوده و رجای [illegible]
مصرع که دو رخ خیز بینتم چرا بنی علی تذ هند ، و بیاد از این ایام مرجو و دارنده از الطاف ای کتب بین
سیاق زیرا که [illegible] و سلک نه با تقیه بر خود [illegible] بلکه آنچه بعقیده خراب خود اند نهانی را تکلشته ام ع
وللناس فیما یعشقون مذاهب ، رد و قبول منوط است بر آنکه صاحب این مصیبت کبری و رزیه عظمی است

الطاف از چنین اوقات و چنین وقتی که ملائکه مقربین و ارواح انبیا و مرسلین و اوصیا و صدیقین و شهدا و صالحین و طیبات
مؤمنین در حول قبه سامیه آن منیفه انه مشغول زیارت و تضرعات اند و بر سر و سینه میزنند و هیهات چون از دیده سر شک ریزند
این ضعیف رحمت گریان و بریان در پیشگاه مرقد مطهرش بگردانیدم که ایستاده بر قائمه ضریح حضرت امام
عبدالله فرحه و از وجی له الفدا خیر زیارت است و سلام کرده عرض نمودم که السلام علیک سلام العارف بحرمتک
المخلص فی ولایتک المتقرب الی الله بمحبتک البرائه من اعدائک سلام من قلبه بمصابک مقروح و دمعه
عند ذکرک مسفوح سلام المفجوع الحزین الواله المستکین سلام من لو کان معک بالطفوف لوقاک
بنفسه حد السیوف و بذل حشاشته دونک للحتوف و جاهد بین یدیک و نصرک علی من بغی علیک
و فداک بروحه و جسده و ماله و ولده و روحه لروحک فداء و اهله لاهلک وقاء فلئن اخرتنی الدهور
و عاقنی عن نصرک المقدور و لم اکن لمن حاربک محاربا و لمن نصب لک العداوة مناصبا فلاندبنک
صباحا و مساء و لابکین علیک بدل الدموع دما حسرة علیک و تأسفا علی ما دهاک حتی اموت بلوعة
المصاب و غصة الاکتیاب . آنگاه این ابیات ریخته **و حال** که از این فقیر عظیم مرحوم است و از ابیات
عربی مرحوم بسیار از خود گشته و بخوانم دیده گریان گریانی و بر تن سینه لکه از دیده گریان و اشک بر رخ و سینه روان
نمود و این ابیات را بوقت عرض حضرتش با کمال فرح و لطف نوشته **الابیات**
احیکی والبعوث جوارک بالمعروف ، فتما یکون الحی غیر سائلی ، لو کنت شاهد کربلا البلاء
تغشیک کرب بجد نبک البائل ، و سقیت حد السیف من اعدائکم ، علا و جد السیف من الزابل
لکنی اوتیت حظ لشوق ، فبلابلی بین الزفیر و البلابل ، هیجنی یوم العدا من اعدائکم ، فاقل
من خوف و مکن سائل ، اللهم ارزقنا شفاعة الحسین یوم الورود و ثبت لنا قدم صدق عندک
مع الحسین و اصحاب الحسین الذین بذلوا مهجهم دون الحسین علیه السلام **آه و احسرتاه** برگریه
بذکر قصه شهادت آن بیسواد و شمر منظومان و سینه و مولای اهل ایمان و ممدوح کتاب زمین و آسمان حسین
آن حجت خدای و ای اعتبار بر ذبح آن مولی بیکس شمر زندیق و لذا ارزندار برسم ایام حجت خطاب فرمود که ای شمر
میدانی امروز چه روزی است این ساعت چه ساعتی است عرض کرد امروز جمعه روز عاشورا و این ساعت وقت نماز
جمعه است حضرت امام فرمود ای شمر در این ساعت خطیب امت جدم بر منابر اسلام خطبه میخوانند و صفت جد بزرگوارم
ی به ففت را خوانند آیا این صواب که ای شمر این حرفا را میخواهی نبی مکرم گشته وجه مبارک بر سینه من نهاده و بر تو باد ای شمر
برای نشسته آنطور برا و بیه که تو با آن تیغ ستمکار و بیرحمانه و دو ذکر پاک امام مظلوم در اطراف است و حسرت خیز
بجای محصن و ولایت جد من را آنوقت ای دریافت سرت خلق را بر آنحضرت غالب بود و زبانی مبارک خود را میگشاید

دهر قرین بود استوفی سرته فراسنا، قبل طلوع روحی جوابش شنید پس بروایت مخزن در آن حالت
شمر ملعون ولد الزنا در غضب رفت و آن بزن چاک چاک را در میان توده خاک برد و در آنجا گفت
ما اذنبت الآن فقال در آنوقت آن شقی از شتول شهادت بدرگاه کردگار خطاب کردیم و عرض کرد
خدا دیدی فرزند خود که در عالم ذرات با تو بسته بودم وفا کردم تو نیز آشتیه بکرم و لطف خود بهبود کرده
کرده وفا خواهی نمود ندا از شرادت جلال حضرت علی اعلی بآنحضرت رسید که ای شهید راه ما
دای یکه تاز مضمار محبت و دلای ما هر چه خواسته او که هر تو بوعده خود وفا خواهم نمود و آنحضرت در استیعال که تا گار
بو فعام فرشته درونی نوش آنحضرت عرض کرد الآن طاب لی الموت اکنون که بشارت انجاز وعده
از درگاه معبود مرا رسید آمده سر دادن و حیان باختن بر من گوارا گردید **بعد از آن** شمر و لد الزنا اللعنة
تیر تیغ شمشیر خود را بر قفاء کرد آن مظلوم گذاشت و شروع نمود بقطع کردن رکعات کوشی مبارک آن مظلوم
و این ابیات بر زبان بر وجه جاری میکرد **ابیات شعر** اقتلک الیوم و نفسی تعلما ٭ علما یقینا لیس
فیه مزعما ٭ ان اباک خیر من تکلما ٭ بعد النبی المصطفی المعظما ٭ و خیر من لبا معا و حوما
٭ اقتلک الیوم و سوف اندما ٭ اصلی نقلک فی غد جهنما ٭ بس آنکفر بر عضو از اعضای منور
مبارک امام مظلوم را که میبرید آنسرور عالمیان روحی له الفدا میفرمود وا محمداه وا جداه وا ابا القاسماه
وا ابتاه وا علیاه وا اخاه وا حسناه وا جعفراه وا عقیلاه وا عباساه وا عطشاه وا مصیبتاه و
قلة ناصراه کشته شدم مظلوم و غریب و عطشان و حال آنکه جدم محمد مصطفی است و پدرم علی مرتضی است
و مادرم فاطمه زهرا است **بعد از آن** بروایت ابو مخنف این ابیات را فرمود **منسوبه الکبری**
ایا شمر خاف الله و احفظ قرابتی ٭ من الجد منسوبا الی القاسم المهدی ٭ ایا شمر تقطع
و حیدرة ابی ٭ و جدی رسول الله اکرم محمد ٭ و فاطم امی و الزکی ابن والدی
٭ و عمی هو الطیار فی جنة الخلد ٭ و بعضی اخبار دیگر ابو مخنف اضافه این ابیات نموده و ظن
این بنده آنست که اخبار مذکوره یا آنکه ابو مخنف اضافه این کرده متوالی قول آنحضرت باشد نه آنکه
خود حضرت انشاء فرموده باشد **و بوجیه** دیگر روایت از شهاب اللدین عامل رضه که در جلسه اول از شهادة
و حماد نقل کرده حدیقه مضمون حدیث الکبری در آن حالت که شمر ملعون ولد الزنا و ملعون قفا
ذبح در میکرد مصرع انزف اقدس رسیده و حلقوم را انقطعت نیرون شریف با وادی شمر ولد الزنا با
نحس خود را در از کرده ریش مطهر را در آن حضرت فرمود ای شمر برادرم و ادفع دکمکن هر دو عرض الحقیر
رسانی **وصریح** در فقرات زیارت قائمیه و مذاکره مرقوم شده که در همان حالت تمام زایل

114

روایتی که ابو مخنف و شیخ کونی تمیمی شریف هنگامی شهادت امام و ذکر
قطع و راس مبارک روحی له الفداه

هر دو طبایع برصورت ناقلان و مورخین ما باقوال ایشان تعویل مصنع شاد فتنه و آنحضرت آخرالاسلام
اختصار گفته و در کتاب **تاریخ ابو مخنف** که از کتب معتبر است کمینه در کتاب فتوح ابن اعثم کوفی که از
تواریخ معتبره است مسطور است که چون ذبیح حسین بن الجوشن دافعی در قتل کردن در آن حالت شمر
ولد الزنا بر سینه مبارک امام نشسته و محاسن مبارک او را بدست گرفته و اراده ذبح آنحضرت داشت آن ملعون
در عمل سهو نمود آن مظلوم چشم خود را بروی شمر براداشته شمر ملعون نظر بآن روی دختر تعالی برخیز و اگر تو را
خوف گشت باری بر او زنت آن موحد مظلوم فرمودای ملعون چگونه شد من خواهی از کشتن چنین بادی
وقت مفارقت که دنعیم اوادعه دیوترکم و اشتمه و اقیمه و ازو دعه و اهرتره ودعه
فانه آخر لقائی ایاه و آخر لقائه ایای آن بی دین بایل حمله بر آن مظلوم کرد و با نیزه خود بر کتف آن مظلوم زد
و تیرا او را از حضرت امام برگردانید پس چون آن شمر رسیده از برادر خود یک کرده **فنادت یا الفاء اشهد و علی**
و اقره علیک السلام فاقرء منی علی ابی و عمری السلام و انی شاکیة الیهم من هذه الامة ثم اقاله
حضرت امام بحیرانی آمد و چشم مبارک را گشود و نظر بر خواهر خود یکه که مظلومه نیز نظر بآنحضرت نموده فصاح
الامام علی الشمر فهرب من صیاحه فنادی علیه السلام اخته زینب الیه و تعانقا و تزودا ثم
بکی الحسین و قال یا اختاه قد رحل التحیر و فرقی فامته خیر حافظ علیکم قال الراوی فرجعت
عنه غیر مختبر و تعدم دعلا و تو خوا فرزع و هی نادیته بالویل و العویل و این بنده در ادنیه ارباب
ارباب وقایع و مقاتل معتبر شده ببلبله رویه ولی بجهه عدم اعتماد بر غیب است در مقام حت و ضبط آنکه
بعد از آن شمر ملعون بتشویل تیغ و خنجر امام با مسند و گفت که ملکم تو اوی دانم کرده است
قتل تو دعوای چنین یکه خواهی بود و میدانم که خصم من جد تو مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا است در ذلک اسم
بکشتن تو ام در رضوان عز کشی و اداه و احسیناه و اماماه و اسیداه و اذنبجاه و اقتیلاه و اذبیحاه
و اعطشاناه آن ولد الزنا ای بی رحم بشمشیر حرم خود و را دو ضرب برانور اطهر اقدس آن امام مظلوم
معصوم را از تن مبارکش جدا نمود **فی المرثیه** احتزمنه الشمر راسا طالما ٭ امسی لحجر النبوة مرقدا ٭
فبکته املاک السموات العلی ٭ و الدهر بات علیه مستغرق الردا ٭ و استکف الجود مکفوفا و طوی ٭
فاالعلم مطووا علیه الارملا ٭ و الوحش صاح لمن غرام الاسی ٭ و الطیر ناح ملی غراه و غردا ٭
فلا بکین علیک یا ابن محمد ٭ حزنا و شدو فی التراب ملحدا ٭ بر آن ولد الزنا بر نیزه سر مبارک را بلند کرد
بر نیزه جنی نشسته در آن حالت بروایت صاحب اسرار الشهاده در آن ارض بر اندیس اهل بیت رسول
فریاد الله اکبر را بلند نموده آن شمر بر بیع و وام آن غل بجید دیگر نمانده رسیده پایی حقیقت را انداختن الکتور تمام

گبر گفته ... [illegible] گبر گفتن آن ... حق تعالی ... و فرقی که ... [illegible]

[illegible]

مستفاد می‌شود تکبیر گفتن لشکر مخالف ... [illegible]

... و کبر العسکر ثلاث تکبیرات ... [illegible]

فلذلک قیل ... وکانما بک یابن بنت محمد . قتلوا جهاراً عامدین رسولا . قتلوا بک التکبیر والتهلیلا . ویکبرون بان قتلت وانما ... وکانما قتلوا اباک محمدا . صلی علیه الله او جبریلا . [illegible]

[illegible]

ذکر روایت هلال ... [illegible]

بار ع ... ذکر کرده اند که روایتی از هلال بن نافع که یکی از اتباع ... [illegible]

... ایها الامیر هذا الشمر قد قتل الحسین علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... قال الامام ابن الامام ابو الائمة الحسین بن علی بن ابی طالب ... [illegible]

... ایتها الامة الظالمة القاتلة عترة نبیها ... [illegible]

... [illegible]

محمد الجواد علیه السلام که فوایت شده می گوئی در باب عقد بدر مکه از شما روایتی وارد است که عادت موفق
نخواهند شد برای روزه آنحضرت فرمود آگاه باش و جوان در دعوه ملکی از ملائکه در باب آن در درگاه خدا
اجابت رسید دادوعا کنند که عرض کردم فدای تو گردم کیفیت آن چه نوع است آنحضرت فرمود وقتی که
قوم کفار حضرت سید الشهدا را بقتل رسانیدند حق تعالی امر کرد ملکی را که ندا کند پس ندا کرد که ای امت ظالم
و کشنده عترت پیغمبر خودتان خدا دیگر موفق نکند شما را نه برای صوم و نه برای فطر و در حدیث دیگر نه برای
فطر و نه برای اضحی **و چون** مطلب بیان این حدیث منجر گردید و للابد توضیح و توجیهی لازم است
اولی و انسب بود که این فقره را بآنکه صاحب اسرار الشهاده در کتاب مذکور در مجلس و مقام سیم
از نایب و از وجوه [illegible] خود در خصوص اینجا مرقوم داشته شروع و تیمن کرده ایم **پس میگوئیم**
که المرحوم حشره الله مع الائمة المعصومین فرموده مخفی نماند که اگر کسی سؤال این چنین کند و بگوید که مقام نفی
مخالفین این است که در وقت شهادت حضرت سید الشهدا حاضر که موجود بودند در زمان [illegible] در شهادت
آنحضرت نبودند پس چرا باید آنها موفق نباشند برای صوم و عید اضحی و اگر نیز سؤال کند و بگوید که مقصود
از موفق نشدن ایشان برای صوم و عید فطر و عید اضحی چه چیز است و سبب چیست که ائمه معصومین علیهم السلام خود
که دعوت آن ملک یعنی نفرین او در حق آنها باجابت رسید و باید قسمی موفق نخواهند شد برای صوم و فطر و اضحی
و حال آنکه ما می دانیم و می بینیم که هر ساله اکثر آنها روزه می گیرند و ادراک عید فطر و عید اضحی میکنند پس جواب
از این دو اشکال و دو سؤال بنحو ایست **پس** جواب سؤال اول میگوئیم که مخالفین در این وقت
هرچند در وقت شهادت آنحضرت و شهادت آن حضرت سید الشهدا حاضر و موجود نبودند لکن بودن آنها بمنزله
و منزله عسکر یزید و ابن زیاد لعنهما الله و مستحق شدن آنها برای نفرین ملک [illegible] التحاق جنود و عسکر یزید
و ابن زیاد بسبب این است که آنها بحقیقت خلافت خلفا رضا داده اند و در جمیع [illegible] از افعال شنیعه
و جمیع قول از اقوال باطله منافی [illegible] و اعتراض برآنها نکرده اند و حال آنکه اس اساس و اصل کشته شدن
و اسیر کردن عترت رسول الله و ذریه طاهره او را آنها موجب و مستحکم کرده بودند پس قائل بحقیقت خلفای ثلاثه
و معتقد بامامت ایشان در حقیقت مثل جنود و عسکر یزید و ابن زیاد هستند و علاوه برآن معظم و جمهور
مخالفین این وقت که به عترت رسول الله و ذریه او برائت ایشان نیز جائز نمیدانند و محبت می ورزند و نیز
معظم این وقت جائز نمیدانند لعن کردن بر یزید را تابع او را حتی اگر کسی انصاف بدهد قطع و یقین
میکند که ظلم مخالفین این وقت به عترت و ذریه رسول الله در جای کمتر از درجه ظلم جنود و اتباع
یزید و ابن زیاد لعنهما الله نیست **واما جواب از سؤال دوم** این است که مخالفین این وقت

خبر ملائکه در یا بها و آمدن جبرئیل بصحرای کربلا

در هیچ وقت از اوقات و در این زمان تا حال موفق نشده اند و نخواهند شد برای صوم و عید فطر و عید اضحی زیرا که همیشه در ایام
صوم چند دقیقه که قریب بربع ساعت بیش از دخول شب باشد افطار میکنند و همیشه در آخر هر ماه رمضان یکروز را از ماه روزه
نگرفته با یقین که بعض از فرق دیگر این اهالی در نزد قضاة و علمای خودشان شهادت میدهند در هلال شوال را
دیدیم و حال آنکه در واقع ندیده اند پس غالباً عید فطر میکنند و حال آنکه امروز از ماه رمضان بوده پس از اینجهت برای
عید فطر نیز موفق نمیشوند **و اما عدم توفیق از برای عید اضحی** پس وجه آن نیز واضح است زیرا که همیشه
یا اکثر اوقات عید اضحی را در روز عرفه میکنند بسبب شهادت دروغ در رؤیت هلال ذی الحجة الحرام در نزد علما
و قضاة خودشان و با همه اینها می گوئیم در شرط صحت عبادات و قبول طاعات قبول ولایت آل رسول الله است
صلی الله علیه و آله اجمعین و تبری از اعدای ایشان و علی این وقت و جماعت در این باب برکس است انتهی کلامه رفع الله مقامه
پس بروایت مجاز ملکی از ملائکه فردوس اعلی نازل شد بدریاها و بالهای خود را پهن نمود و از آن
بصیحه عالیه فریاد برآورد که یا اهل البحار البسوا ثواب الحزن فان فرخ الرسول مذبوح پس آن ملک بالهای
خود پاره از تربت آن معصوم مظلوم را برداشت و پرواز نمود باسمانها پس هر ملکی از ملائکه آسمانها باقیمانده مگر که آن تربت را
بوئید و اثری از آن تربت در نزد او ماند و لعنت نمود بر قاتلان آن مظلوم و تابعان ایشان **و در حدیث دیگر**
وارد شده است که ملکی که خبر شهادت حضرت سید الشهدا را بحضرت سید المرسلین رسانید همان ملک بود که بر
دریاها نزول کرد و تربت حضرت را با شهپر خود با آسمان برداشت **و بروایت** لهوف غبار سفید
سیاه تاریک عظیمی مرتفع گردید که سرخ تیره ای بود که در آسمان که از آن دو دیده و مردم گمان نمودند که عذاب
الهی بایشان نازل گردیده **و بروایت دیگر** خاک باد تندی شدیدی وزیدن گرفت که خلق بسیاری از شوکت آن
بادر تیره در همان روز هلاک شدند **و بحسب** مدت یکساعت در آن حالت باقی ماند تا آنکه آن عجزه ایاد
شده رهو انجلی گردید **و بروایت** مجاز از حضرت صادق علیه السلام در آنحال حضرت جبرئیل امین علیه السلام
بصورت آدمی در میان آن لشکر ظاهر گردید و فریاد می کرد و صیحه و ضجه می نمود و گریه و زاری میکرد و مردم را بهم میزد
آن ملک معذب را از صیحه زدن و اضطراب نمودن حضرت روح الامین فرمود ای قوم جگونه فریاد نزنم و حال آنکه
رسول خدا ایستاده است یکدفعه نظر میکند بسوی زمین و یکدفعه نظر میکند بسوی آسمان و یکدفعه نظر میکند بسوی جبرئیل
و می ترسم که از غضب نفرین کند اهل زمین را پس نیز در میان ایشان هلاک شوم پس بعضی بعضی دیگر گفتند که این مرد
دیوانه است پس جمعی دیگر از آن لشکر که نادم گشته بودند و تائب شده بودند با هم گفتند که این چه ظلم بود که بشبهای
خود کردیم از برای خاطر پسر سمیه زانیه کشتیم فرزند رسول خدا و سید جوانان اهل بهشت را پس خروج نمودند برابن زیاد
و دوازده نفر بودند بر ایشان آنچه وارد شد و حضرت صادق علیه السلام فرمود اگر حق تعالی حضرت جبرئیل علیه السلام

زائر روز اول سیه او در جنس می فرمود هرآینه برای شما نقاش صیحه می زند که ارواح همه از ابدان ایشان مفارقت
می نمود و لکن خدای قیامت داد ایشان تا زیارت مانیه کامل حضور دارد برای ایشان عذاب دردناک
و ایضاً از حضرت صادق علیه السلام مروی است که فرمودند چون قبر حسین مظلوم را بر دفعه شهادت رسید به
صیحه عظیمه که بلند ای محبوبه رسید که ام از جدا بر این امت نازل شد و شادی نخواهند دید تا قائم آل محمد ظاهر شود
و سینه های شما را از غم دانه و شفاعت به دو دشمنان شما را انتقام رساند و طلب نماید خون کشتگان شما را پس ای محبوبه از
شنیدن این آواز بلرزید و آمد و گفتند حادثه عظیمی روی داده و چون خبر شهادت آنحضرت رسید و حساب نمودند
این همه از چه شنیده شده بود که در روز حسین مظلوم را شهید کرده بودند و ایضاً در بحار از حضرت صادق
مروی است که چون حضرت امام مظلوم حسین ابن علی را شهید کرده فریاد و ناله آمد آسمانها و زمینها و سایر کسی در میان
آنهاست و ملائکه به درگاه احدیت عرض کردند که ای پروردگار ما ما را اذن ده که در هلاک خلق تکونیم ایشان را از
روی زمین بسبب آنکه حلال دانستند از حرمت تو و قتل آوردند برگزیده تو را پس حق تعالی وحی نمود بسوی ایشان که ای ملائکه من
و آسمانهای من و زمین من ساکن باشید و آرام گیرید پس حجابی از حجابها را برداشت ملائکه نظر نمودند که حضرت
امامی دوازده وصی او صلی الله علیهم اجمعین دیده اند قائم آل محمد را گرفت و سه مرتبه فرمود ای ملائکه من و ای آسمانها
و زمینهای من باین شخص یاری خواهم نمود او را و بعد ازآن فرمود ایملائکه خون یحیی ابن زکریا هفتاد هزار
نفر از بنی اسرائیل را بقتل آوردند در عوض که قتل خواهم آورد بسبب خون حسین ابن فاطمه هفتاد هزار و هفتاد هزار
از بنی امیه را در دست قائم مهدی که از فرزندان او و هلاک برای ایشان است در قیامت عذاب دردناک و کوتاه
اخبار و آثار درین باب آنچه حادث و ظاهر گردید بعد از شهادت حضرت امام مظلوم در آسمانها و زمینها از آثار
و علامات و مشاهده شده در بقاع و جهان از حد و حصر افزون است لهذا آنها را در یک جای مستقل منفرد بطریق
و تحقیق در خاتمه این مجلد که جزو اول است از این کتاب ذکر خواهیم نمود انشاء الله تعالی و اکنون قلیلی
که حادثات و وقایع وارده بر اهل بیت رسول خدا بعد از شهادت حضرت امام مظلوم تا آخر و وقت ارتحال لشکر
کفار از صحرای کربلا بسوی کوفه با روش و سیاه بر آل محمد ع برپا نمودند و از فحوای قول از حق می خواهم و از حضرت اطهار
رسل مخبر طلب توجه و تسدید می نمایم خصوص از حضرت خلیفة الله القائم المهدی صاحب الزمان عجل الله فرجه و روحی له الفداء
زیرا که جزای توجه آنحضرت محال و ممتنع است از جمیع جهات امر خطیر برآمدن دولت درجنین کار از بزرگان

شرح قضایا و وقایع وارده بر اهل بیت رسول و اشفاع دیگر
بر وجود مبارک امام و شهداء و سید از بیکس و بی مهیا ذکر حال خرابی

صلی الله علیک یا رسول الله احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک و ریحانة قلبک الحسین علیه السلام

سلام الله علیک یا ابا الحسنین یا امیر المؤمنین و یا قائد الغر المحجلین احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک شبلک
و قرة عینک الحسین علیه السلام صلی الله علیک یا ام الائمة النجباء و والدة سید الشهداء یا فاطمة الزهراء
احسن الله لک العزاء فی مصیبة ولدک و فلذة کبدک الحسین علیه السلام صلی الله علیک یا ابا محمد الحسن بن علی
الزکی المجتبی احسن الله لک العزاء فی مصیبة اخیک و شقیقک الحسین علیه السلام صلی الله علیکم یا سادات
و موالی یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة احسن الله لکم العزاء فی مصیبة ابیکم و سیدکم الحسین علیه السلام
صلی الله علیک یا بقیة الله فی الارضین و حجة الله علی العالمین یا صاحب العصر و الزمان و یا خلیفة الرحمن
احسن الله لک العزاء فی مصیبة ابیک و جدک الحسین علیه السلام السلام علیکم یا شیعة آل الله و آل
رسول الله احسن الله لکم العزاء فی مصیبة سیدکم و مولاکم و امامکم المقتول المذبوح الحسین
علیه السلام فی المرثیة عاشورنا ذا الا الهوی علی الدین خذوا احدادکم یا آل یاسین
الیوم شقق جیب الدین و انتهبت بنات احمد نهب الروم و الصین الیوم قام باعلی الطف
نادبهم یقول یا غر لیتیم او لمسکین الیوم خضب جیب المصطفی بدم امسی عبیر نحور الحور و العین
الیوم خر نجوم الفخر من مضر علی مناخر تذلیل و توهین الیوم اطفی نور الله متقداً و جدت
لهم النفوس علی الطین الیوم هتک استار الهدی عرقاً و برقت عزة الاسلام بالهون الیوم
زعزع قدس من جوانبه و طاح بالخیل ساحات المیادین الیوم نال بنو حرب طوائلها مما
صاروا بیدر من صفین الیوم جدل سبط المصطفی شرفا من نفسه بحیح غیر مسنون ۰ آه آه چه روزی
و چه کوهی از اول وقایع که به عترت رسول خدا بعد از شهادت سید الشهداء مظلوم معصوم سید العباد روحی له الفداء
وارد آمد و چگونه دست طاقت بر آنچه تقرر خواهد کرد و قلم قدرت نوشتن خواهد داشت و اگر من حسرة آه آه
و حسب از قوه و بیان خود تقریر کنم در شرح و در نگاری وقایع بعد از شهادت امام کرا طاقت ملاحظه و استماع آن
خواهد بود ای آسمانها پاره پاره شوید و ای شمس و قمر و نجوم منخسف و منکسف و ناپدید شوید و ای ملائکه مقربین همه برآرید
و ای حوریان فی الجنان سینه های خود را گریبان چاک دارید و ای فرقه جن و انس فریاد برآرید و بر سر و سینه خود زنید و خود را هلاک نمائید
و دوش و الاماه و الغرباه و الثکولاه و المقتولاه و الشهیداه و الحسیناه و السیداه ... بر ...
بر سانید و ای حوریان و طیور از کتاب و علف و هر آنکه و طیران دست کشید و با هیبه و منقارهای خود خویش قیامت
کنید زیرا که واقعه از وقایع امام مظلوم و حضرت در حرم او صعب تر و عظیم تر و اعلی تر و بزرگتر اتفاق نیفتاده و کدام اتفاق
بی اگر بر چنین مصیبت عظمی و رزیه کبری گریه نکند و ناله و افغان ننماید و خود را از صیحه و صراخ و ضجه معاف بدارد
بر کدام مصیبت اینگونه کارها خواهد کرد و الله العظیم که در نزد خدای تعالی همه طاعتی و عبادتی از اینهم کس بیشتر قبول نیست

ولایت آل رسول الله نکرده‌اند و ترک ولایت ائمه را علامت آنست که از قضایای مخالف اهل بیت
و سر در پیش دارند و مصائب و نوائب آل محمد را هم درکربلا و غیره و بعد ذلک اکنون میگوییم که از جمله
مصائب و نوائب عظیمه جسیمه که بر عترت طاهره ... بعد از شهادت امام حسین واقع شد سلب امام مظلوم
جسم و اهل حرم آنحضرت است و بقیه قضیه در الجامع و آنچه از مرتبه ثانیه بخیام و اعلام اهل حرم بعد شهادت آن
سرور شهیدان و سایر احوال ایشان هم در تضعیف این وقایع مسطور گردد در کتاب محب مخلص چنانکه در بحار
و لهوف ابن طاوس و اسرار الشهادة و مقاتل معتبره دیگر مرویست که مخالفان بر ایشان
بعد از شهادت فرزند پیغمبر آنحضرت روی آوردند بسبب البسه و حلیه حضرت سیدالشهدا علیه السلام از بوق
هایلوئی پس پیراهن آنحضرت را اسحق بن حیوة کافر گرفت و آن پیراهن را آورد با وجود آنکه
در هم و بیش از ... سوراخها بود از ضرب و طعن تیر و نیزه و شمشیر و ایشان آن را پوشید و بمرض برص
مبتلا گردید و موی او بریخت و سراویل حضرت امام مظلوم را ابجر بن کعب لعنه الله بیرون آورد و آن برکت
نبود و زمینگیر شد و عمامه مبارک آنحضرت را اخنس بن مرثد حضرمی یا جابر بن یزید اودی علی اختلاف الروایات
و چون آن را بر سر خود بست دیوانه گردید و نعلین آنحضرت را اسود بن ... برگرفت و ... آنحضرت را که
... بود مالک ... گرفت و آن کافر ... و ... آن ... از ...
خون مبارک ... و دختر ... گفت ... برای ... و ...
بودن بود ... حق ... و آن کافر ... و ...
بکرد و دستهایش در زمستان خون ... در تابستان مثل چوب خشک میشد و بروایتی دیگر
چون آن ... را آورد ... زوجه ... عتاب کرد که ... پسر پیغمبر را ...
داری ... در ... دست ... که آن ...
آن ... دست آن کافر ...
که ... حضرت سیدالشهدا ... قطع کرد ...
و ... انگشتر ... و ...
و ... و درع ... آنحضرت را ...
بر ... و ... که ...
بخشید و شمشیر مبارکش را جمیع بن الخلق الاودی ... الاسود بن حنظله تمیمی ... و بروایت دیگر
کافری از بنی نهشل ... و در روایت دیگر آن ...

درع و شمشیر

قصه سلب و نهب کمالات البسه و حلیه و خاتم امام مظلوم بعد از شهادت

درع و شمشیری که از آنحضرت سلب شد درع معروف ذات الفضول و شمشیر مشهور ذوالفقار نبوده زیراکه درع
ذات الفضول داودی بوده و آن پیغمبر بزرگوار بدست خود ساخته بود و آن درع و شمشیر ذوالفقار و تیغ قمقام که
از آسمان فرود شده بود برای حضرت امیر از مواریث امامت و مخصوص است و داخل در ذخایر سیر انبیاست
و غیر از صاحب مخصوص کسی در ولایت مطلقه تامه احدی را قدرت بحفظ و ضبط و استعمال آنها نیست و
ایضا مخفی و مستور نماند که مراد سلب شده غیر از آن چیزیست که ساتر عورت آن حضرت ...
گری بوده و سلب ساتر عورت امام معصوم از جمله ممتنعات و محالات است ... صاحب کتاب ...
علیه ... که برایش ... حضرت ... ساتر عورت ... غلط ...
... و ... امامت ... و ... خلاف ضرورت
مذهب شیعه حقه اثناعشریه بلکه ... که ... و ...
سزاوار اعتنا نیست اگرچه بعضی از فضلای شیعه نیز در کتب خود ...
... و ... ملاحظه میشود و لکن حاشا و کلا که ...
... و ... که در قضیه ...
مشهور است و ... در ...
امته من الولد و عصمنا من الخطاء و الخطل في تلك القضايا و از جمله ...
... که ... آنحضرت ... آنحضرت ...
... آنحضرت ...
از کتب ... و ...
حضرت امام ... در کتب ... فعلی العاقل المتأمل الذکی
في اخبار و احوال المختار ... پس چیزیکه از البسه و حلیه و غیرآنها ...
... خاتم آنحضرت بود ...
و خاتم ... مذهب ... نزد ائمه اطهار علیهم السلام محفوظ مانده کما
روى الصدوق رحمة الله عليه في الامالي باسناده عن محمد بن مسلم قال سألت الصادق
جعفر بن محمد عليهما السلام عن خاتم الحسين عليه السلام الى من صار وذكرت له اني سمعت انه اخذ من اصبعه فيما
اخذ قال عليه السلام ليس كما قالوا ان الحسين عليه السلام اوصى الى ابنه علي بن الحسين وجعل خاتمه في اصبعه و ...

اشکال

الیه امره کما فعله رسول الله بامیر المؤمنین و فعله امیر المؤمنین بالحسن و فعله الحسن بالحسین ثم صار
ذلک الخاتم الی الحجة و عنه صار الیّ فهو عندی و انفذ الیه کل جمعة و اصلّی فیه قال
محمد بن مسلم ثم فدخلت الیه یوم الجمعة و هو یصلّی فلمّا فرغ من الصلوة مدّ الیّ یده فرأیت فی اصبعه
خاتما نقشه لا اله الا الله عدّة للقاء الله فقال هذا خاتم جدّی ابی عبدالله الحسین بن علی علیهما السلام
و این حدیث شریف نیز دافع احادیث نصوص خلافت و امامت است و در [illegible] دیگر نیز روایت
که حضرت سید الشهداء دو خاتم داشته نقش یکی لا اله الا الله عدة للقاء الله و نقش دیگری ان الله بالغ امره و بس
مختار است که خاتم مهذب ماخوذ این خاتم اخیر باشد پس قصه این خاتم را گویم [illegible]
الله از انگشت سلیمانی کربلا علیه السلام بیرون آورد کسی که این جرات و جسارت کرد بجدل ابن سلیم کافر
ملعون ولد الزنا [illegible] بود و باید گفت و چه گو آه آه واویلاه وامصیبتاه به کرد این قصه را نویسم و چه نحو قلم یارد
بهر حال چون آن کافر خواست انگشتر امام مظلوم را از انگشت اشرف انور طاهر بیرون آورد هر چه کرد [illegible]
شاید نظر بآنکه خون اطهر اقدس بر انگشتر مبارک چسبیده بود و با انگشت [illegible] محکم و متصل شده بود [illegible] الملعون ولد الزنا
بشمشیر یا خنجر انگشت آن امام معصوم را با انگشت مبارک برداشت ابکوا ایها الناس [illegible] و در این مقام بشنوید و چون
[illegible] دو روی مطلق از زوج حق تعالی و خلفای رسول الله منقبت عظیمه [illegible]
شرف و مباهی شده از [illegible] و ملائکه مقربین بآن مباهات کرده یکی حضرت امیر المؤمنین بود
که خاتم تصدق فرمود در حالت رکوع از آن که در مقام فنا فی الله بود دیگر فرزند ارجمندش حضرت سید الشهداء
در آن حالت که جمیع اعضا و اجزای بدنش در خاک و خون غلطیده و جمیع اجزاء و اعضای طیبه و طاهره [illegible]
قتل و تخضع و تخشع [illegible] سجده تعفیریه در سجده تعفیریه بود [illegible]
و مکرر تسبیح و تهلیل مشغول بود امیر المؤمنین انگشتر را در مقام سؤال بجبرئیل امین تحفه و حضرت سید الشهداء انگشتر را
با انگشت مبارک [illegible] ولد الزنا واگذار کرد انگشتر امیر المؤمنین نگین آن از یاقوت بود و انگشتر [illegible]
[illegible] یاقوت احمر بود و صد هزار درجه این انگشتر از آن انگشتر افضل بود
در نزد حق تعالی زیرا که هر قطره از خون اطهر امام که بر آن چسبیده بود اشرف و افضل و اعظم بود از ارواح
و عقول [illegible] از اعاظم ملائکه [illegible] و بالجمله عقل [illegible] در فضیلت [illegible] از این اسرار
در کتب [illegible] مجلدات نتوان در این قصه اکتفا نمود و نیز مخفی نماناد [illegible]
[illegible] ثیاب و اسلحه حضرت امام مظلوم را غیر از آن [illegible] سایر [illegible] امام بود خواه [illegible]
[illegible] ثیاب و [illegible] سایر شهدا را خواه [illegible]

ذکر بیان آنچه [illegible] سر مبارک و اعلام امام بیمار [illegible]
بشهادت [illegible]

[illegible] و عادت بر این [illegible] و این [illegible] تاراج کرده
[illegible] تواریخ [illegible]
[illegible] عترت [illegible] خواص و عوام محبان [illegible]
[illegible] الکوفه [illegible] بعد از شهادت [illegible] روایت مذکور
سادات [illegible] حضرت امام علیه السلام را بر نیزه کرده
[illegible] که در آن سنگ بزرگ [illegible] افتاده
[illegible] روحی و ارواح العالمین له الفداء را از نیزه برگرفت و بر بالای آن سنگ گذاشت
[illegible] باب السقر [illegible]
[illegible] حضرت امام علیه السلام [illegible]
[illegible] سلام [illegible] و در بالای [illegible]
[illegible] هذا مسقط راس الحسین علیه السلام و بسیار دیده شده است [illegible]
[illegible] آثار و علامات عجیبه و خوارق عادات و کرامات غریبه [illegible]
[illegible] و علامات [illegible]
[illegible] را روحی و ارواح العالمین فداه [illegible] نیزه زده [illegible]
و بالای آن سنگ [illegible] بر نیزه زده [illegible] و چون [illegible]
[illegible] بعد از اتمام امر شهادت [illegible] حضرت خلیفة الله المعصوم المعظم
سید الساجدین و زین العابدین علیه السلام روحی و ارواح العالمین له الفداء [illegible]
[illegible] انجام شهادت [illegible]
[illegible]
[illegible] امام مبین [illegible]
شهادت [illegible] امام مظلوم [illegible]
آن امام [illegible]
[illegible]
[illegible] بر نیزه زده [illegible] آثار و علامات و خوارق عادات [illegible]

مثل زر از ابلیه در صحرای کربلا جوشن و ترد یک بود که زمین بر کمر زمین منخسف شود و مثل کسوف آفتاب و خسوف قمر و تفرق
نجوم و اشتباک آسمانها بهم و وقوف دخان سرخ و رنگ و سنگ باریدن و استیلای ظلمت و مانند آن دو روز بنحو
محققه آیه و صیحه و سیرت ذو الجناح و آمدن او بسوی خیام و امثال این آثار دیگر که انشاء الله در خاتمه این مقاله مذکور
خواهد شد **و اما** روایت مجلسی در باب مقتل ابن ... بر این نحو است که تکرار می شود
قال ... رضی الله عنه فی الملهوف وجاءت جاریة من ناحیة خیم الحسین ع
فقال لها رجل یا امة الله ان سیدک قتل قالت الجاریة فاسرعت الی سیدتی و انا اصیح
فقمن فی وجهی و صحن و این کنیز امام ع نیز یکی از جمله ... بود ... آن حضرت ع
ناگاه **بروایت** مخنف اسب امام ... صیحه زنان و شیهه کنان خود را ... رسانیده و ...
پاره پاره ... خون ... طاهر ... می نمود چون دیده که ...
... با کمال ... و ... آمد ...
می نمود عمران ... چون آن حیوان ... فریاد کرد ...
... بر این اسب ... از ...
پس ... آن حیوان ... آن اسب ... شهادت ...
... آن حضرت ... فی ...
... قتل منهم ... و ...
عمران ... آن حیوان ... فریاد برآورد ...
... آن ... مرکب ... رکاب ... آن ... خون ...
... الحسین ع
... و جعل ... ناصیته علیه
و هو مع ذلک یبکی بکاء الثکلی حتی اعجب کل من حضر ...
... و با وجود این ...
مانند ... **و بروایت** ابی مخنف
در مجمع خود ... الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها ...
کشته پسر دختر پیغمبر ... **و در** روایات ...
... که جبرئیل ع در وقت ... شهادت امام مظلوم ... حضرت آدم علیه السلام ... امام مظلوم ...

فتز

روایات ... سید الشهدا ع در ... شریعه فرات ... حضرت امیر ع در باب ... الجناح

نقل است ... این کلمات را بیان خواهیم نمود **و در کتاب** محرق و اسرار الشهاده و ... مذکور است که ... در غزوه صفین لشکر معاویه ملعون شریعه فرات را احاطه کردند ... که موکلان فرات بودند ... آن حضرت ... آب ... که اصحاب حضرت امیر ع
از شریعه فرات آب بردارند ... لشکر آن حضرت ... شاه ولایت ... جمعی ... شریعه فرات منهزم و متفرق ... پس حضرت ساقی کوثر ... خود
سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسین صلوات الله علیه را با ... فرستاد که شریعه را ...
مظلوم کربلا ... سلطان اولیا با ... رکاب ... خود بر ... فرات ...
... و ... منهزم و متفرق ...
شریعه را ... آورد ... حضرت امیر ...
... حسین مظلوم که ...
در عرصه کربلا کشته خواهد شد ... و از مردم ... خواهد کرد و در مجمع ...
الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها و هم یقرؤن القرآن ...
... در مرثیه حضرت حسین مظلوم ... بروایت ابی مخنف

واجعلهم ... فی البعث للنار	یا رب ...
آل النبی ...	...
علما یقینا بان ...	ادع الحسین ...
...	وکل ذی نفس ...
ولا ادع ...	لقد ...

و ابو مخنف این قصه را از عبد ... نقل کرده که در رکاب حضرت امیر ع در صفین بوده و در حرب کربلا
نیز داخل عسکر عمر ابن سعد شده روایت کرده و مخفی نماناد که بسیاری از ... واقعه کربلا از امرای ...
... در سلک ... رکاب امیر المؤمنین بوده اند در غزوه صفین ...
... کربلا ... شاه ولایت بوده اند ...
... رکاب ...
... حضرت امیر ...
علیه السلام بوده اند ... رکاب آن حضرت بودند ... آن حضرت را

عارت کردند وصادر شد از ترم ایشان برای امام معصوم مظلوم آنکه صادر شد داکر این کتاب ضایع از وضع آنگونه
مطالب بود هرآینه نقیضی این جمله را مرقوم میداشتیم باری آن حیوان زبان بسته که بزینت
انفاق کامل بود بعد از تمرغ بخون آن جناب با طراحب (?) در اکثر خویش وغلطانیدن خود در خاک کربلا بعقبه
اعلام آل الله وآل رسول الله و حرم امیر المؤمنین ع روانه سمت خیام عرش احترام کردید در حالتی که صیحه عالی
فریادی کشید و دست را بر زمین میزد و از خروش وانفاق خود همه صحرا را پر کرده و بر زال (?) آورده بود و بار
در همه این سکیت الظالمة الظالمة من امة قتلت ابن بنت نبيها وجمیع مردم حالات آن جانور را
نظر میکردند و تعجب مینمودند تا آنکه نزدیک خیام رسید و صدای خود را بلند تر کرد چون صوت او بگوش صدیقه
صغری حضرت زینب الکبری علیها السلام رسید آن مظلومه سکینه خاتون را آواز داد و فرمود جاء ابوک بالماء
فاستقبليه آن مظلومه این حرف را از کثرت دهشت و اضطراب و تحیر و تزلزل تصور نمود که در این اوقات
در این حالات نزدیک بود که جمیع خواتین حرم و اطفال و طفلهات ارواح طاهره بلی از آب این تربه … (?)
… و هلاک شوند و صاحب اسرار المصائب … ذکر کرده که از روایات این مقام چنین مستفاد میشود
که در میقات امام مظلوم حضرت زینب صدیقه ع در مصرع اطهر اقدس حضور بوده با جنین دو بود از آنکه امام مبین
از صدر زین بر زمین افتاد و ذو الجناح حرمش را آورد و جمیع اهل حرم و نسوان طاهرات مطهرات بسوی مصرع دویدند
و حضرت سیدالشهداء را با آن حالت دیدند و جزع و فغان بر آوردند باشاره و امر آنحضرت عقب از اتمام امر شهادت
هر ایشان بخیمه ها برگشتند ولی از همه اینها معلوم شد در نزد ذو الجناح دو مرتبه بسوی خیمهای حرم آمده مرتبه اول برای
اعلام سقوط امام مظلوم از صدر زین و مرتبه ثانیه بجهة خبر انجام امر شهادت چنانکه ذکر شد انتهی ما قاله
و بس بروایت کتب مذکوره در منتهی الا … سکینه خاتون از خیمه بیرون دوید فنظرت الى الفرس
عاريا والسرج خاليا وهو يحمحم وينحو صاحبه دید که مرکوب پدرش بی راکب برگشته و صدای …
از وجود بابکلیمن آن شهسوار میدان شهادت … آن حیوان صیحه میزند و خبر مرگ صاحب خود را
میرساند آن مظلومه معصومه مقنعه از سر مبارک برکشید و معجرش را پاره پاره کرد و صیحه و صرخه اش … کرده و گفت
واقتيلاه واحسيناه واغرباه واعلياه وافاطماه واحسناه واغربتاه وابعد سفراه واکرباه
پس فریاد بر آورد با آن شیرین کلامی و طلاقت لسانی که داشت این کلمات جانسوز کرا که موج جنون
و محرق قلوب و مهیج احزان اهل ایمان است بیان فرمود هذا الحسين بالعراء مسلوب العمامة والرداء
قد اخذ منه الخاتم والحذاء بابي من راسه بارض وجثته بارض بابي من راسه الى الشام يهدى بابي
من اصبحت حرمه مهتوكة بين الاعداء بابي من عسكره يوم الاثنين نهبا بابي عطشانا فلم يسقى ثم

جن

نوحه و ندبه خواتین حرم رسول الله و مرثیه ایشان در اثنای
ذو الجناح امام شهید خیام

حيث تقول شعر قتل الحسين فيا لهفي لمصرعه * و يلي عليه و و يلي عند مصرعه
پس براق بعضی از نسخ منتخب آن مظلومه محزونه شروع کرد بانشاد این اشعار مرثیه

مات الفخار ومات الجود والكرم * واغبرت الارض والآفاق والحرم
واغلق الله ابواب السماء فما * ترقى لهم دعوة تجلى بها الهمم
يا اخت قومي انظري هذا الجواد اتى * ينبئك ان ابن خير الخلق مخترم
قضى الحسين فيا لهفي لمصرعه * وصار يعلو سناء الآية الظلم
يا موت هل من فدى يا موت هل عوض * الله رب من الفجار ينتقم
يا امة السوء لا سقيا لربعكم * يا امة عجلت عن فعلها الامم

در بعضی دیگر از نسخ ابی مخنف بود از انشاد سکینه آن شعرها چنین منظومات که زنان حرم از شنیدن گفتار
آن مظلومه آه و افغان و فغان بر آوردند پس زینب صدیقه پیش آمد و خود را بر روی یال و کاکل ذو الجناح انداخت
و آنرا بوسید و خون از اندام او پاک میکرد و برادر شهید خود را خطاب میکرد که ای جدک اليوم يوم عا…
فلك امه ثكلت پس روی مبارک بزنان حرم آورد و این اشعار ذکر کرد مات الفخار ومات الجود والكرم الخ
و انشاد فرمود و سیاق ابیات مرقومه نیز چنین مینماید که از صدیقه صغری باشد و بس و اما حضرت
ام کلثوم علیها السلام آن اشعار را بسینه مبارک خود … کرد و فریاد و فغان بیرون آمد و چنین فرمود

مصيبتي فوق ان ارثي باشعاري * وان يحيط بها علمي وافكاري
شرقت بالريق في اخ فجعت به * وكنت من قبل اروي كل ذي جار
فاليوم اقطع في الترب مغتركا * لولا التجمل ماتت فيه اسراري
كان صورته في كل ناحية * شخص يلايم اوهامي واخطاري
قد كنت آمل آمالا اسر بها * لولا القضاء الذي في حكمه جاري
جاء الجواد فلا اهلا بمقدمه * الا بوجه حسين مدرك الثار
ما للجواد لحاه الله من فرس * الا يجدل دون الضيغم الضاري
يا نفس صبرا على الدنيا ومحنتها * هذا الحسين الى رب السماء ساري

ابو مخنف گفته که چون سایر زنان حرم اشعار آن محترمه مظلومه را شنیدند و آن اسب را بی سوار دیدند فغان ایشان
اوج از مهر و ماه بر عالم بالا رسید … بر رویهای مبارک خود زدند و گریبانها را پاره کردند و صدای وامحمداه
واعلياه واحسناه واحسيناه واشيداه بر آوردند و گفتند اليوم مات محمد المصطفى وعلي المرتضى وفاطمة الز

اليوم فقدت خديجة الكبرى اليوم فقد الحسن والحسين **و بروايت** مجاز حضرت ام كلثوم در اين حالت مبارك بر سر كوفت و ندا كرد وا محمداه وا جداه وا ابتاه وا ابا القاسماه وا عليّاه وا جعفراه وا حمزتاه وا حسناه هذا حسين بالعراء صريع بكربلا محزوز الراس من القفا مسلوب العمامة والرداء ابن حسينه را اثمره دراين شعر واين روايت **و ابو مخنف گفته** كه در آن حال حضرت سكينه خاتون عليها السلام اين اشعار ميگفت و زاري مينمود

لقد حطمنا في الزمان نوائبه	ومزقنا انيابه ومخالبه
واجفا علينا الدهر في دار غربة	وديت بما نخشى اليه عقاربه
وافنى بالاقربين وشتتت	يداه لنا ختلا بعيد انصالبه
وادفق احقى والمرتجى لنوائبي	وتمت رزاياه وجلت مصائبه
حسين لقد امسى به الترب مشرقا	واظلم من دين الاله مذاهبه
وقد مال في نقص الذي لو كييرم	اتاخ على نضوى تقلعت جوانبه
ونحن نبكي الف اعين ونحنحه	منيب ومن تحت التراب ترائبه
وكيف ميرى فالقد شطر نفسه	وحابته حق وتدرعات جانبه
ولم يبق لي وكن اعيش بظله	وغالبني في الاكرمين لا اغالبه
تمزقنا ايدي الزمان وجدنا	رسول الذي عم الانام مواهبه

ديگر در اين مقام بروايت ابو مخنف از حالات و وقايع حرم رسول الله و از حالات و افعال ديگر از اهل ذكر فرموده در آمدن از مصرع خليفة الله تعالى ببرى آل الله و حرم رسول الله و نوبت حرم مبارك و رسيدن وصول جمع آثار و روايات در اين اصحاب كتب مقاتل **الكن** كلام باقي بيماند در اتمام قصه و آن حال زن الخارجي كه كافر الكوفيان پس از آمدن بدر بار خيام حرم بكجا رسيد **پس** بحوا ازاد و راسيب مشائخ ذكر كرده اند كه الكوفيان مانند باراني ميبارد اينكه ميريخت و چون آن سرخود را بر در سراپرده امام مظلوم بر زمين زد كه جان خود را در راه صاحب خانه نمود **و بروايت** عبد الله بن قيس كه ابو مخنف نوشته عبد الله نو گفته ديدم زن الخارجي را كه ميدويد و مردم از خوف او متفرق و منهزم مي شوند و اين در وقتي هم بود و از عقب خيامهاي حرم رسول الله برگشته بود بسوي مصرع و رايت ميدان و از القوم كه رقصه او را مي كوشند و وقتي حمله ميكرد آنها مي گريختند و متفرق ميشدند تا اينكه قصد فرات كرد و ديگر تعقيب كرد و خود را در وسط فرات انداخت و خبر او را معلوم و معروف نگشته ليكن ذكر كرده اند كه بعد از آن ظاهر ميشود از اعوان قائم آل محمد صاحب العصر و از زمان عجل الله فرجه **و صاحب** اسرار الشهادة در ذكر قصه شهر بانو رضي الله عنها روايت ديگر در باب امر زن الخارجي ذكر كرده از بعض تواريخ كه اما آن

ذكر غارت خيام و نهب اسباب عترت رسول الله ص و آتش زدن در خيام آل ابي طالب

پس الله در بيان خود انشاء مرقوم خواهيم داشت **و چون مال الملك بغال** السيد في اللهوف وتسابق القوم على نهب بيوت آل الرسول وقرة عين الزهراء البتول حتى جعلوا ينتزعون ملحفة المراة عن ظهرها وخرجن بنات رسول الله وحريمه يتساعدن على البكاء ويندبن لفراق الحماة والاحباء و انحصار آنكه اين قضيه بعد از هجوم آوردن قوم كفار بسوي خيام آل الله و حرم رسول الله و اخراق ايشان خيام را انجام يافت بعد از جريان امر حيث بنظر تحقيق روايت همان وقت عصر عاشورا است از شهادت امام مظلوم و شهداي ركاب او و مقدمه زن الخارجي روي داد و نظر به بعض روايات ديگر وقت غروب آفتاب از روز عاشورا اتفاق افتاد اگرچه انحطاط بديهيات دليلي و احتياج باتقاد ندارد لكن قبل از شروع در ذكر روايات اين قضايا بگويم در اين جمله مسلمات است بر اهل بصيرت و دلالت قاطعه كه در حين هجوم آوردن كفار بر نسوان حرم محترم رسول الله و جيب اين ائمه اطهار هجوم نشد كه بعضي از آن قوم كفار بخيانت نظر ببعضي از زنان و جواري و خدمه و بردگان حرم محترم رسول الله نگاه علوي كنند و چنين ببعضي از نسوان و جواري اصحاب سعادت باب كه در خدمت آن مظلومات طاهرات بودند نه بجز آن بود و لان مراد حرمت و طهارت عصمت ايشان بجهة تحقق كه آنچه در ايشان در ميثاقي كه از عهد آدم بوده قضيه ايشان نيز براي ان كه از حسرات و جرات ايشه و ذلك عهد معهود و ميثاق مؤكد بين رب العزة جل جلاله و بين حبيبه و ابن بنته الحسين صلوات الله عليه في عالم الارواح و علاوه براين نظر بر روايات صاحب ابرار بين امري و بين ضابطه از تحقيقات حواس خليقة الله و خواص صاحب ولايت كليه و خلافت مطلقه است و همچنين اشاره مرقوم شد بان كفايت مي كند در اين باب و الله شواهد ساطعه و دلائل لامعه كثيره در روايات است در آنچه بود است كه هر كافر كافري موفق ميدانست كه از بنات رسول الله و نسوان مظلومات و جواري اصحاب بعضي اسباب در خدمت ايشان را بگيرد با كعب نيزه بر كتف آن معصومه مظلومه عفيفه ميزد و لكن روي مخفي خود را بر مي گردانيد تا آنكه بعد از انقلاب باشناعيه و نيز بايد دانست كه در هجوم اعدي از حرم رسول الله و متعلقان ايشان مثل زنان اصحاب و جواري و صاحبان حضرت سلطان الملك الجبار تزلزل و التماس و تضرع ببعضي نسبت بان حالت را داشته از عقب و ابر برالقوم كفار و روش و ديگران ايشان كشيده بجهة آن طايفين را ب بر دست و سر دلي مي كردند مثل فتنه و اين قوم كفار با آن بار ايشان و كعب نيزه ايشان پس بر خيمه مظلومات حمله آن را ميزدند لكن اگر وجرات و جسارت نداشتند كه جواب بشنوند بلكه برانچه حق مومنين خالص از شيعيان بايد اول اينرا و امر قسم را بايد انتم و معتقد بشوند و اين را نيز بفهمند هر اعتقاد بر خلاف آنچه مذكور شد موجب بحث و ملامت خلفاء و ائمه المعصومين و قطبه حضرت سيد الشهداء عليه و عليهم السلام خواهد شد و احتياط مراقبين و ذاكرين و قراء و مراثي در اين باب بايد در مراجعات خصوصا بايد اشد و اگر ار متمسكين باشند در زبان و قلم خود را عادت به نهند بذكر آنكه مثلا اين ظالمان

پس از دانستن این مقدمات شروع کنیم در تحریر و تقریر وقت و قتل آن جمیع اجزاء اعضای خسته و ...
حضرت امام مظلوم در صبح ارتفاع الشمس بود که از زخمها خون می‌ریخت و سراپای از هر سو دیزه دیزه بود بدن مبارک
خود را بسوی آل رسول آمد و زنان و اطفال دو فرزند بیکس خود می کرد دیزه دیزه دار را انجوک و دلزده و زوال
می آورد و آیات حیه از فرقان حمید که طلوع و تا دیدارش مناسب انتقام بود تلاوت می نمود و شهیدان
از جبینهای مبارکش قطرات عبرات بر خد راندن اهل بیت بی بیشه مگر غافلان شدید الیمان
او را به در مین مقاومت امام مظلوم و به از سقوط او از ذوالجناح صادر شده در باب تعرض کفار بحرم محترم اهل آنحضرت
که بغیرتش نمی گفتند آن جبارتها از القوم و فریاد می کرد ای مردمان ای غیرت ای مروت یا شرم و حیا مرا با شما مقاتله
می کنی و شما این مقاتله می کنید زنان حرم و حرم تقصیری است و تعرض آنها می شود دلت اذیت و تعرض بحرم من
مرسانید و کار مرا تمام کنید و در تن زنده ام می توانم به جهنم هجوم منافقان را بچشم تعرض زجنبی حرم اهل اللّه وا وقت
بزرگ که از اسب بر زمین افتاده بود اینه بر سینهٔ مبارکش حرکت می کرد و بصوت ضعیف میفرمود وای بر شما
ای شیعیان عرب من هنوز زنده ام و شما جسارت می کنید و بسوی سراپردهٔ پیغمبر شما هجوم می برید پس لعن تکبیه آن
منقعه آنه عاجز می شد در نجات رو ... ... آن اراده بر می گرداند یا دمی القوم بجیئا
بزای عنب و غارت بیوت وخیام آل رسول اللّه حمله در گشتند بروایات متقاربه در مقاتل معتبره
که از انجوای کار را وقت سراسر شهاده فاقبل اعداء الله لعنهم اللّه حتی احدقوا بالخیمة و معهم شمر لعنه اللّه
فقال ادخلوا فاسلبوا بزینتهن فدخل القوم فاخذوا ما کان فی الخیمة حتی افضوا الی قرط کان فی اذن
ام کلثوم اخت الحسین ع فاخذوه و خرموا اذنها حتی کانت المرأة لتنازع ثوبها علی ظهرها حتی تغلب
علیه و ساق الجزالی انتقالوا ثم مال الناس الی الورس و الحلل و الحلال و الابل فانتهبوها و فرزان
سید المرسلین و حرم سید الوصیین و جگرگوشهٔ فاطمه زهرا سیدة نساء العالمین از خیمه بیرون آمدند و بیچاره زنان و دختران
کنان می گفتند که آن محمد مصطفی اولیاء و آل و علی مرتضی و حسن مجتبی و حمزه و جعفر و عقیل و عباس ولایت
سید الشهداء و کهول و جوانان بنی هاشم دل بسته اصحاب باوفای حضرت امام مظلوم تا بار این حالت نظر
کنند و این منافقان را که از آن که دست تعرض و اذیت بار گشته اند ... ... و کفر زنان و حمیل
احاطه کرده و شمر ولد الزنا بانگ زد و گفت و افی شوی بجنگا هرچه است ... و اسب ... این کینه آن ظالمین
بر سراپرده‌های که ملائکه ملکوت اعلی با همه عصمت و منزلت و ملازمت نمی توانستند با اذن در حضرت و اجازت
برده در آن اینها داخل گردند و آیهٔ لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم در حفظ حرمت و حریم
آن بزرگ نزول یافته بود در آمدند و هرچه در آن خیمها یافتند همه را غارت کردند حتی آنکه گوشوارهٔ گوش سیدهٔ طاهره

بطول

معصومه ام کلثوم را از گوش او بیرون کشیده و گوش او را نیز پاره کردند پس شروع کردند بنهب و سلب ... و ملابس و ...
سر اموال و اثاث و فرش‌ها و دیگر روایت ابو مخنف چون ...ه و خیمه آل رسول آمد بیرون شد و زنان
و زاری و ناله بنات فاطمیات بگوش عمران بن سعد بیچاره رسید فریاد کرد لشکر را و گفت یا قوم کبوا
علیهم الخیمة و اضرموها نارا بریزید و فرود آرید خیمها را بر سر زنان حرم تا آنکه در زیر خیمها هلاک شوند
و آتش بزنید در آنها تا همه خیمگیان بسوزند و شخص دیگر نیز همین سخن عمران بن سعد را گفت یک مرد دیگر
از اصحاب عمران بن سعد که قساوت قلبش بنسبت بعض اسرار کمتر بود و مروت او در عرب بسیار بود بیشتر
با عمر بن سعد ازین امر نهی گفت یا ویلک اما کفاک ما صنعت قتلت الحسین و اهل بیته ثم
تحرق النساء و الاطفال من آل الرسول لقد اردت ان تخسف بنا الارض وای بر تو ای
پسر سعد آیا کفایت نکرد ترا از برای شرکشتن پسر پیغمبر خدا و قتل اهل بیت و انصار او حالا می خواهی که
این نسوان مظلومات و بنات و اطفال آل پیغمبر را بسوزانی ای پسر سعد مگر اراده داری که حق تعالی
عذاب بر ما نازل کند و زمین ما را خسف کند و فرو برد ما را گویا ابن سعد از آن اراده منصرف گردید
و گفت القوم خیمها را به سلب و نهب و غارت کنید و نیز ابو مخنف روایت کرده که حضرت زینب
صدیقه فرموده من در آن حالت و آن ساعت بر در خیمه ایستاده بودم دیدم مرد ازرق چشمی داخل خیمه
شد و هرچه در آن خیمه بود برگرفت و آنگاه نظر افکند بحجر امام زین العابدین که مریض افتاده بود پس ملتفت شد و دید که حجة اللّه
و خلیفة اللّه بعد از پدر مظلوم سیدالساجدین زین العابدین علیه السلام بر روی نطعی از ادیم بیهوش افتاده بود
و در حالت شدت مرض بود پس آن ملعون کافر آن نطع را از زیر بدن نازنین آن امام بیمار کشید
وا برای فالک ثم اخذت بیدی و قال ای ثم نظر الی و لفیفهما من رأسی و نظر الی قرطین کانا فی اذنی فجعل
یعالجهما حتی نزعهما و هو یبکی فقلت یا عدو اللّه تسلبنی و انت تبکی فقال نعم ابکی علی ما
جری علیکم اهل البیت المظلومه فرمود که آن ملعون مقنعه را از سر من ربود و گوشواره را گرد و از قرط
قبی گوشواره که در گوش من بود بیرون آورد و گریست گفتم ای دشمن خدا مرا غارت میکنی و گریه می نمائی گفت بلی من
گریه می کنم برآنچه بر شما اهل بیت گذشته و می گذرد گفتم خدای تعالی دستهای ترا قطع کند و با آتش دنیا بسوزاند ترا
قبل از عذاب آخرت مرا بر همه نکن و گریه نیز نمائی پس آن ملعون گفت اگر من ترا سلب نکنم و مقنعه و گوشوارها
و جامهٔ ترا مردم دیگری اینها را خواهند برد قال ابو مخنف فو اللّه ما مرت الا ایام
قلایل ظهر المختار ابن ابی عبیدة الثقفی یطلب بثار الحسین ع بارض الکوفة فوقع ذلک الرجل
فی یده و هو خولی بن یزید الاصبحی لعنه اللّه تعالی و چون در حکم فروج مختار ثقفی رقم نامور

عینه بیرون آن امیر بسیعه افتاد ادرا در مقام عتاب باز داشت و گفتار مروه بود که در کربلا چه کار کردی گفت ای امیر من هیچ کاری نکردم مگر اینکه شتافتم امام حسین زین العابدین که مریض بود و بر او دست نطع ادیم خواب

آنکه از زیر امام مظلوم علیه السلام کشیدم و صفحه از پیش خاک در آوردم او را بر سر او و در این سبب و نحب کردم مختار از وی اندوهناک

فرمود ای دشمن خدا چه اثر آن امام بزرگوار خواهد بود که تو مرتکب آن شده چه گفت فرمود ای خبیث ملعون

چه شنیدی از امام مظلوم در وقتی که تو او را سبب کردی عرض کرد در آن وقت امام مظلوم فرمود قطع الله یدیک

و رجلیک و احرقک بنار الدنیا قبل نار الآخرة مختار فرمود که معلوم شد که در دعوت امام مظلوم را

من می خواهم آورد که فرمود آن دعوت را بودن مستجاب فرمود پس امر کرد که دو دست و دو پای

آن کافر را بریدند و او را در آتش سوزانیدند مؤلف گوید یعنی امام که اشخاص دروغ گفت که

منحرف بتمامی افعال شنیعه خود در کربلا کرده و همین و جزئی گفت چرا گفت که در کربلا عثمان بن عثمان

جبیر از ما بی دین است که شهادت رسانیدیم و هر گفتند در وقت ابکام متعلقات امام مظلوم

بر لب سینه اکتاب بدادم که بکار از اصحاب سوط او از منهای کردیم و چرا دیگر از افعال شنیعه خود را

مختار رسانیده که زبانی از تغیر دهم از تحریر هر یک جزو قلم کرده لعنه الله و عذبه عذابا الیما

اما از تفصیله که در کتب روی آورده یعنی حقیقه الله تعالی سید الساجدین علیه السلام بیان بعض دیگر از آنها بعض دیگر گفته

این جسمی مریض بیضی بیش با وجود این همه از ما دلت کشته و عزم کرد برقتل آن حجت کبری و والد ائمه هدی

بی رنج پس عصر مظلوم بیرون آمد و خود از حب مرد آن امام علیه السلام فرمود که به دار الامارت رسید کشته کرد

اول هر که بیت پس حکم بالغه الهیه و قوه نفس کلیه از بیخ آن حب جدا فرقت مطلقه بر نفوس شیطانیه شمر و لعن از آنها

و سیر کفار غالب آمد پس مضطرب و ترس شده دیگر بر آنها رد داده از قتل حضرت امام مظلوم علی دست برداشته

و عن المنتخب و اما علی بن الحسین علیه السلام فانه اقبل الیه الشمر مع جماعته و اراد و اقتله فقیل هو

صبی علیل لا یحل قتله فتراث من اکمل علیهم عمر ابن سعد لعنه الله فصعت النساء فی وجهه بالبکاء و النحیب

حتی دخل القلب واد ضربت ترابسه و قال لهم لا تقربوا هذا الصبی و وکل بعلی بن الحسین و عیاله رجلا

و قال لهم احفظوهم و احذروا امرا ان یخرج منهم احد مؤلف گوید این منع یک مرتبه بود که منزلت امام علیه السلام

بر آن قوم کفار مشتبه شد و این هم الحقیقه الهیه بود و آنکه در هنگامیکه آن حضرت در صحرای کربلا بیست و سه ساله بود و فرزند

بیست و دو ساله و فرزند حضرت باقر علیه السلام نیز با آن بزرگوار در کربلا بود و چهار ساله داشت جناب امام الهدی

چگونه بیماره این مطلب در جمیع موقع خود شده ازین کتاب پس بروایت ابو مخنف چون حضرت

ام کلثوم علیها السلام آن هر صادرات و لوازم و اذیات قوم و ظلمهای ایشان را نسبت بامام علیه السلام دید

و سوای حرم سرا و فرمود و دید که مصایب وجد آن اثنا فاثنا دریا دریا و کوه کوه زیاد میشود بر حضرت طاهره شروع نمود بگریه

شدید و فریاد و ضجه برکشید و سیلاب سرشک بر روی مبارک جاری کرده این اشعار جانگداز انشا فرمود

انکحنی الدهر و ابکانی ✦ و الدهر ذو صرف و الوانی

انعی رجالی فابید و امعا ✦ فوق الثری من قبل الوانی

یا سائلی عرفتنیه صرعوا ✦ بالطف اضحوا رهن اکفان

و فتنة لیس یجازی بهم ✦ بنو عقیل خیر فرسان

و القرم عون و اخیه معا ✦ فذکرهم هیج احزانی

کانما لیثین غداة اللقا ✦ اذا التقی القرن باقران

ابکی برکبع مالی باکب ✦ علی رجال ثم اخوانی

فان مرعب لجمیل بهم ✦ ادفع ضیما حین نعشانی

من کان مسرورا بما مسنا ✦ او شامتا یوما بنا شانی

لقد هتکنا بعد صون لنا ✦ و سالمنی وجهی و اجفانی

مؤلف گوید اگرچه این اشعار را ابو مخنف از کلام حضرت ام کلثوم دانسته ولکن آنچه در بلاد

مناقب و کتب دیگر از احوالات شعرای شیعه معاصرین ائمه علیهم السلام که مداحان ایشان بوده اند بظهور رسیده بعض از اینها

بعد از اشعار مرقومه در ضمن یکی از قصاید کمیت بن زید شاعر مداح حضرت باقر علیه السلام است و اول آن قصیده

این بیت است که در کربلا نیز نقل شده الابیات انکحنی الدهر و ابکانی ✦ و الدهر ذو صرف و الوانی

لتسعة بالطف قد غودروا ✦ صاروا جمیعا رهن اکفان ✦ و ستة لا یجازی بهم ✦ بنو عقیل خیر

فرسان ✦ ثم علی الخیر مولاهم ✦ ذکرهم هیج احزانی و در منتخب طریحی روایت از فاطمه صغری دختر

حضرت سید الشهدا علیه السلام که آن مظلومه فرمود قریب بهم او آوازی کفار بخیمهای حرم در زمین سیاه بودم و نظر کردم

بجسد انور پدر اطهر ام که در خون آغشته کردم و جسد و طرحه طاهره حضرت دمشاب ام سمتین رکاب آن حضرت و او ام

که آن جسد و دو زانیه بر زمین افتاده مانند اضحی نیخ قربانیهای عرفات و منی و کفار هدایا

اسبهای خود را بر ابدان طاهره بی گناه زنده دار هر طرف بر ایشان آن شقیها اسبهای ایشان جولان میکرد

من مبهوت و متحیر و مضطرب و متوحش ماند بودم در امر خدای یقینا سوای منصومات و منات مظلومات و فکر کردم

که آیا قوم کفار ما را چه از جمیع کرام می کشند یا اسیر می نمایند ناگاه نور از آن هیچ عین زاد دیدم که با کعب نیزه خود

خواتین طاهرات و سوای مخدرات حرم را می زد و آن حرم رسیده که این ستم دیده بعضی بعض دیگر پناه می بردند

بقیه روایات در تربیت خانم و تنگدستی که بحث
حضرت سجاد از اهل بیت

نزد ابو حمزه حرفی بود و سیادات ابن خاندان همه یک از آن حدیث در کتب احوال او ثبت است و چون
از وضع این کتاب خارج بود از ذکر آن صرف نظر کردیم **و معلوم باد** که از مقتبس روایت بعضی از آنها چنین
حاصل همیشه می‌بود در زمان خلفا رقت آن که اجرام کینه حرم جاودان است براین حیات ریحه حضرت امام مظلوم
[illegible]
[illegible]
ولیکن این قضیه را به اختلاف افتاده و الله اعلم این قضیه را شرح و تعریف خواهیم رسانید **و ایضاً**
در کتاب ارشاد شیخ مفید رحمة الله علیه از محمد بن مسلم روایت شده که گفته من با یکی از یاران که به رسم یکی بودم
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ده و چه آنچه آن مظلومات از نعمت دولت ... که گرفتار دیگر آنها ... آن کفار ... کرده و آنها
[illegible]
و احیاناً ... انظروه فرموده که از دیدن آن حالت
نزدیک بود که زهره ام چاک شود و جمیع اجزاء ... در آمد و بعد از آن نظر کردم جگر گوشه مظلومه ام رقیه
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

روایت کرده که چون حضرت مظلوم شهید شد قریب به یک فرسخ کفار هجوم آوردند در اطفال خیام آل الله و حرم رسول الله و شروع نمودند به نهب و غارت در آن وقت دختر سه ساله بودم و خلخالهای طلا در پا داشتم پس مرد کافری آمد و شروع کرد در خلخال ایشان
ایشان بیرون آوردن و کول بیرون کردن خلخالها بود و اشک از چشمش میریخت من گفتم یا عدو الله چرا گریه میکنی گفت چگونه
گریه نکنم و حال آنکه دختر رسول الله را برهنه میکنم و اسباب او را غارت میکنم گفتم تو این چنین گریه میکنی پس چرا
این حرکات میکنی گفت میترسم کسی دیگر بیاید و ببرد پس ای مظلومه دختر و آنچه بود در خیام همه را اسلب و نهب نمودند حتی آنکه جامه را و چادر را از سرهای زنان و مخدرات
مطهرات گرفتند **و باید دانست** که در این روایت مذکوره چنین تصریح شده که در خیام حضرت امام
را از آنچه تمامی بوده بلکه مقتضای متون و ظاهر جمله از روایات دیگر و فحوای بعضی از زیارات و کلمات بعضی از خواص
ابرار و علمای متبحرین و شعرای متقدمین از قول اصحاب عرب این است که در خیام اهل بیت رسول الله را برهنه نمودند و اینجا
این مطلب **بیان واقع** است که آنچه از زنان و دختر و برادرزاده بزرگ حضرت امام مظلوم بود در پیش چشمش
دیگر را متعرض نشدند تا این اقدام کردند و خبر به ایشان بود تا هر که در آنجا بود خلاف کردند تا این او از ایشان بکنند
انکوار را و اول از ایشان اراده منصرف گویند **پس** مکشوف باد که از اقرار جمعی از علمای کبار در روایات
است که تا بسته و حول ایشان در بیابان جمعی از اطفال مخدرات آل رسول الله و صاحب سید الشهدا در وقت هجوم
آوردن کفار بر سر خیام حرم آل الله و آل رسول الله نفس شدند و هلاک کردند پس بعضی از ایشان در قید اسب
در زیر اسب بعضی از کفار در عقب ایشان زیر پای پامال شدند و بعضی دیگر از ایشان بسیار در بیابان و در زیر ستون خیمه‌ها
شدند و بعضی از شدت خوف و شدت عطش و گرسنگی و شدت حرارت هوا در زیر سایه بعضی از بوته‌های مغیلان خشک شده از
آن خوف هلاک شدند و بعضی از صحرا و فرار به صحرای کربلا و دیگر خالی از آن رفتند و بعضی از ایشان در وقت آن زمان گفتار بچه در بامداد حضرت سید الشهدا رخت و لباس آن را گرفته بودند
بودند چون در روز سوم در کربلا آن صحرا اطراف آن از آنجا در خوار و سیاه هلاک ایشان شده و ایشان هلاک شده حکم از
بعض از حکایات این سیر حیرت سوز می‌شود که چند تن از ایشان را خیانت یا هیزم و حرمت تحقیر کشته **چنانچه در**
کتاب شیخ ابی الفتوح الکراجکی روایتی وارد شده است که به اسناد آن را ابراهیم بن عبدالله الکوفی منتهی نموده و از او
حکایت کرده که از جریر ابن فاخته روایت کرده که در صحرای کربلا بودم پس از آنکه چنین این شهدا را در معرکه شهادت رسانیدند
دیدم لشکر مخالف با نیزه‌ها و شمشیرها و نیزه‌های افراخته سرهای شهدای حرم کرده به سوی خیمه‌ها روانه گشته و این سرها مصور
فریاد کرده بودند و بر آن قتیل‌ها و اسیر زنده روی و کوفیان را سختگیر و زنجیر در آورده آن جماعت حیات آن مخدرات حرم زنده بودند
و از کافران از خوف شمشیر سنان بیرون آمده و فریاد و واعطشاه و واعماه بر کشیده فاذا بصبیة تشتبث بذیل عمتها

دیگر

زینب و هی تقول یا عمتی انی ابی ترانی فی هذه البلیة العظیمة در آن ساعت شمر ذی الجوشن لعنه الله حمله کرد
برای دختر و سر مبارک مظلوم کربلا را در نزد آن مظلومه بر خاک نهاد و گفت ای دختر حسین این سر پدرت است گریان
آن صغیره چون سر مبارک انور را بر خاک دید خود را بر روی آن در انداخت و گریه زار آغاز کرد تا آنکه آن سر بوسید و گریه میکرد
و فریاد کشید شمر ولد الزنا بر آن صغیره رحم نکرد و با دست بریده خود عمودی بر سر آن مظلومه زد که بعد روح از بدنش
مفارقت کرد **و از این قبیل روایات و حکایات** در کتب اهل سیر و تواریخ بسیار است و ما بنا بر حفظ و احتیاط
از نقل بیش از این صرف نظر کردیم اگرچه منافی و مصادم با قواعد مقرره اهل امامیه در ذکر روایات سلطانی نبود
و از جمله قضایای تابع قضیه دیگر باقی مانده و آن شرح حال شهربانویه مظلومه حرم حضرت امام
امام حسین علیه السلام و ام الائمه سید الساجدین علیه السلام است پس مخفی نماند که جمعی از فضلای اعلام تصریح کرده اند که در روز
شهادت کفار حرم رسول الله را مسلوب ساخته و آلات و اسباب شهربانویه کردند و بعضی تصریح کرده اند بر اینکه
در آن وقت که امرا آل محمد را به مصارع شهدا عبور دادند شهربانویه خود را به فرات رسانیده و غرق شد ولکن تحقیق این مطلب را
فاضل در هیئت حکیمی بحث کرده که در کتاب اسرار الشهادات چنین نگاشته در معنی آن ایات که حضرت
سید الشهدا در یکی از وداع‌های خود وصیت فرمود شهربانویه را که بعد از اتمام امر شهادت ذوالجناح نزد تو خواهد آمد
برای سواری تو آن مرکب باوفا تو را به سرزمین که حق تعالی مقدر فرموده و در غایت ازلیه گذشته پس وقتی
ذوالجناح آمد به خدمت مظلومه و آن بانوی پاک طینت خواست که بر او سوار شود دختر مرضیه مظلومه او در بعضه که
در مدینه قرار دارد و بعضی از کتب معتبره این عصر روایت بفاطمه عروس قاسم ابن الحسن مشهور است به دامان
مادر خود در آویخت عرض کرد ای مادر بکجا میکنی از تو مفارقت نخواهم کرد پس شهربانویه او را در عقب خود بنشست
بر ذوالجناح سوار شد و آن مرکب برق سیر با امر حق تعالی به برکت روح حضرت خلیفة الله المظلوم سید الشهدا
روحی لمن الفداء طی الارض نموده در ساعت از زمین خود را به دامنه ری رسانید پس آن مخدره دختر خود را فرمود که ای دختر
تو در این جبه با اطراف آن خویشان و اقارب از آل ساسان و اکابر پسران و امرای ایران ترا یار و مددگار امروز
میشوند و ترا پرستاری میکنند از ذوالجناح فرود آمد در غار با وصیت خلیفة الله المظلوم بیان و تکلف از آنجا که حضرت علی
فرموده جبرئیل آمد و امراست از اسرار الهیه کسی را تعرض در این امر شرکت نخواهد بود و آگاه تواند فرزند را از
این دار نهان خلاف وصیت حجت خدا است پس زنده مظلومه فرود آمد و شهربانویه سوار شد و رفت با جایی که
امام فرموده و حق تعالی تقدیر کرده بود این **بیان اجمالی و اما بیان تفصیلی** در امر مخدره طاهره در موضع
غیبتش در کوه ری آنکه مظلومه را که مادر حضرت سید الساجدین علیه السلام بوده آیا خاله آنحضرت یا غیر آن و دیگر مطالب
او در کتاب اسرار الشهادات فاضل دربندی مسطور است به آن کتاب رجوع باید کرد و علی التحقیق در نزد اکابر و اعلام علما

و همچنین از اوراق مقاتل قصه طویله که بروایت صحیحه معتبره در باب شهربانویه حاضره در کربلا و کیفیت حالات آن آل
آن عمزاده ضبط شده باشد برت سانیده و محقق نیست دران کتاب که محقق در ضمن زده از اوراق ملحق فرمود و قضایای
شهربانویه را حتی وثوق و اعتماد نیست همین قدر تحقیق پیوسته که آن شهربانویه مادر حضرت امام زین العابدین بود
زیراکه مادر طیبه طاهره حضرت سید سجاد شاه زنان دختر یزدجرد ابن شهریار ابن پرویز ابن هرمز مشهوره
بشهربانویه در حال نفاس یعنی ولادت فرزندش حضرت سجاد بجوار رحمت حق انتقال فرموده و درین
مطلب شبهه نیست واگر کسی خواسته باشد بر بعضی از تفصیل حالات آن عمزاده اطلاع یابد رجوع
نماید بمجلد ثمنه از کتاب تحفة الحسینیه فاضل سلطانی مشهور صاحب التصانیف الکثیرة فی المناقب والمصائب
و چون آن کتاب در حال تحریر این مقتل شریف حاضر نبود الحاق مرقومات ان را باین مقام حواله تام
بزمان تحصیل و ملاحظه آن کتاب و الله اعلم بالصواب اکنون بذکر بقیه قضایای واردة بر جسد طاهره
وابدان شریفه نورانیه حضرت امام مظلوم و شهدای اصحاب و اهل بیت و خواتین طاهرات مظلومات حرم اختتام کلام
کفتار در شرح مرثیه ایست که آن گفتار بر این مطلب در آخر و قضیه تعلیق کند
باین مطلب واردة شرح حفظ جسد امام و روایات دیگر متعلقه باجساد طیبه طاهره
و سوانح واردة بر اهل حرم

قم یا رسول الله وانظر ما جری ✦ فی کربلا لبنیک من خصمائها ✦
فاهد غدوا طعم الردی سید الهدی ✦ قتلی و اسری فی البلا کاماتها
هذا الحسین بها علی عفر الثری ✦ فی حلة حمراء ینسج دماءها
مقطوع رأس هشمت اضلاعه ✦ عریان فراکوا به بیدائها
حیث له قمصان ترب اغبر ✦ من مورا ریاح الفلاة و هوائها
هذا الذی قد کنت تلثم نحره ✦ اسحی عقیرا من حدود ضبائها
من بعد حجرک یا رسول الله قد ✦ اهوی صریعا فی ثری رمضائها
هذا و جثته الزکیة قد غدت ✦ للصافنات یجول فی اعضائها
و نسائه تسبی کما تسبی الاما ✦ و تقاد فی الاغلال فی ارسالها
یا قوم ما ذنب الهداة لتقتلوا ✦ بهم العظام و تطلبوا بانادها
یا ویلکم ما کیف غل صدورکم ✦ قتل الموالی الیوم من کبرائها

خداوند تبارک و تعالی جل شانه و عظم سلطانه هر یک از پیغمبران عالیمقام معصوم مظلوم خود را که بدعوت امتی
و هدایت قومی مامور فرموده و بتاج وکلیل نبوت و تشریف شریف رسالت مفتخر و مباهی فرموده حجت متقنه از ایشان
حمزه

حضرت کربلا خویش را در حق آن مسدرقه چنین عطا فرموده که بلا تفاوت درجه تمام مقامات جدایا در ثواب روی زمین گوناگون
و از مصائب و محن از نتیجه ایشان نه دارد و بکشته از این جمله پیغمبرانی است که بطاقت و تحمل بلیاتی که فوق درجه
مقرره ایشان باشد مواشته و در مضاف بقدر بلایا در وجود امت آنان معروض تحمل نکرده هر که حکمت
عالم از زمان مقام آدم و آل او تا رحیم اجمعین اصحیت و شرفیت و از ترتیب انبیا پیغمبران او بر تمامی طبقات
انبیا و اولیا در رتبه و در تقرب و تقدم فوق درجه سید المرسلین مصطفی باصطفی خداوند است ابتلاها نیز فوق ابتلای او
بر او بطور شده و از آنجمله در بعضی از ادیان بحضرت نبیه ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم و اولاد و اهالی در عصمت
بر همه طبقات انبیا و اولیا و جمع خلق برتری یافته در مرتبه خلافت کلیه تامه و ولایت مطلقه داده و در آن ابتلای
مثل ابتلای الهی شده است و درین مقام بحضرت دیگر مسلم که باین درجه ابتلای طبقات انبیا علیهم السلام در درجه
ابتلای الهی شده و آن معصومین الوارثین لکمالاته صلی الله علیهم اجمعین فرق بسیار است و این است در پیغمبران گذشت
هر از مشرکان و کافران و منافقین و مکذبین خود انواع بلایا دیده و آزارها کشیده اما حضرت ختمی مآب و اولاد او
صد هزار یک از آنچه از امت و عیال خود دیده کشیده از مشرکان و کافران و اهل کتاب و منافقین دیده نکشیده
ذلک عجباه قتلا و به الا آنکه پیغمبر از امت شقیه و کافران و مشرکان و منافقان بجهة استیصال فضیلت
معروف است که آنحضرت اهل قتال و جدال را با منافقان و مؤلفه قلوبهم او غرض و اشتباه با اینکه اقرار بمکان خدا و بکون
خاتم انبیا نموده و قرآن او را تلاوت میکرده و صوم و صلوة قرار داد شریعت او را بجای آورده و خود را از مسلمین می شمرده
معتقد با قرآن و عترت او را اهم فرائض و فضل طاعات میدانسته و حرب با ایشان را جهاد فی سبیل الله
و ایشان را اولیا و بقیه طاعتی و خارجی و مخالف کتاب و سنت می گفته چنانچه بر این تیغ شرک و کافر و منافق و حربی
انقسام روا داشته که بر عترت پیغمبر خود روا داشته از قتل و اسر و نهب و غارت و هتک و دشنام
و سب و شتم و امثال اینها بخلاف گبر و کافران و منافقان و اهل کتاب و مشرکین و ملحدین در ایام دعوت جبر و بعثت تا
ایام مدت بیست و سه سال خاتم المرسلین این جسارت را مرتکب نشده و این بدعت شنیعه را امر اراده
و ابتدا نموده اکر یکبار بر پیغمبر اسلام در بعد شود و جبار اسلام حکم و غفلتی نباشد و حفظ و رعایت فرزندان او را از آن نموده
و حال کفر بلی این اشقیا انکار کرده همین که آل ابی سفیان و فرزندان حرب این امت شنیعه و لواء الحرب بر بیرق خلاف منصوب
محکم شده رسم خاتم المرسلین را بنیت حرب و رسالت و شریعت حضرت عدل اهل البیت و تعظیم و احترام نمودند و اولاد اهل
و اخوان اهل بیت تو رو کرده از صدر اول تا غیر اهم که تا اکثر حرب آن سنیه و خوار سنیه و حرمت نشه آن درجه و آن
خاصه آنچه در زمان کافر زندیق ولد الزنای ملعون یزید بن معاویه بن ابی سفیان علیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین
بر ملت سلطین درگاه رب العالمین منیعة الله المعصوم و حجة الله المظلوم سید الشهدا حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام و عترت و اهل بیت

داده آنه از مصائب و نوائب ... که ... از روایات ... واقعه ... و کوفه و شام آنحضرت ... [illegible]
پرانده و خوفناک ... دفاتر ... درین باب ... یافته و این کتاب نیز ... [illegible]
آنچه ... خواهش ... با خوارج ... حرب کرد و ... [illegible]
... دیگر آنحضرت ... [illegible]
... نیز با خوارج ... [illegible]
حسین مظلوم ... [illegible]
دیدم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
کرده‌اند ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
استخوانهای سینه ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
از ... **وجوه** ... [illegible]
معلوم ... [illegible]
واقعه ... حضرت ... [illegible]
... سید الشهدا ... [illegible]
... [illegible]
ملکوت ... [illegible]

... [illegible]

١٢٨

روی عن فاضل المجلسي عن امام العباس سيد السجاد صلوات الله
وسلامه عليه اذا كان اول الشهر يوم الاثنين فاذا اقرأت
سورة اذا وقعة الى يوم الرابع عشر كل يوم على عدد الايام
بحيث يقرأ يوم الرابع عشر اربعة عشر مرة وفي كل خميس
اقرأ الدعاء مرة وهذا العمل والختم لتوسعة الرزق و
تسهيل الامور المشكله واداء الدين مجرب غير مرة ولكن
من الجهال والسفهاء البته ولا تخص هذا ولا تبدل
مصرها هذا الدعاء بسم الله الرحمن الرحيم يا واحد يا ماجد
يا جواد يا حليم يا حنان يا منان يا كريم اسئلك تحفة من
تحفاتك تلم بها شعثي وتقضي بها ديني وتصلح
بها شاني برحمتك يا سيدي اللهم ان كان رزقي
في السماء فانزله وان كان في الارض فاخرجه وان كان بعيدا
فقربه وان كان قريبا فيسره وان كان قليلا فكثره وان كان كثيرا
فبارك لي فيه وارسله على ايدي خيار خلقك ولا تحوجني الى
شرار خلقك وان لم يكن فكونه بكينونيتك ووحدانيتك اللهم
انقلني الى حيث اكون ولا تنقلني اليه حيث يكون انك على كل
شيء قدير يا رحيم يا غني صل على محمد وال محمد وتمم علينا نعمتك
وهنئنا كرامتك والبسنا عافيتك برحمتك يا ارحم الراحمين